

توضیح المسائل

مرجع عالیقدر حضرت آیت اللہ العظمیٰ

الحاج محمد باقر موحدی نجفی (مدظلہ)



بسم الله الرحمن الرحیم

رساله توضیح المسائل حضرت آیت الله العظمی محمد باقر موحدی نجفی

نویسنده:

آیت الله العظمی محمد باقر موحدی نجفی

ناشر چاپی:

بخش فرهنگی مدرسه علمیه امام زمان عجل الله تعالی فرجه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

رساله توضیح المسائل حضرت آیت الله العظمی محمد باقر موحدی نجفی

مشخصات کتاب

رساله توضیح المسائل حضرت آیت الله العظمی محمد باقر موحدی نجفی دامت برکاته

****

ناشر: .... بخش فرهنگی مدرسه علمیه امام زمان عجل الله تعالی فرجه

تیراژ: .... چاپ چهارم /۴۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار: .... هرات ۱۳۹۳

قیمت: .... اهدایی

www.movahedinajafi.com

تلفن: ۳۷۸۳۳۴۷۱ _ ۰۰۹۸۲۵

ص :۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین والصلاه والسلام علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین واللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین .

قال الله تبارک و تعالی:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ إِلا رِجَالا نُوحِی إِلَیْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ *

بِالْبَیِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ

توضیح المسائل

قال الله تبارک و تعالی:

وَمَا کَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کَافَّةً فَلَوْلا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَهٍ مِنْهُمْ طَائِفَهٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی

الدِّینِ وَلِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ

تحصیل علم و آموزش دین

جمعی برای آموختن علم و تفقه در دین باید هجرت کنند ، آنگاه پس از یادگیری ، حقایق و مسائل دین را برای مردم بیان کنند تا مردم متحذر شوند و از نافرمانی قانون خدا بهراسند و به دستورات خدای متعال و سخنان عالمان دین عمل نمایند .

ص :۵

شناخت عقاید و اصول دین

اشاره

عن رسول الله صلی الله علیه و آله: طلب العلم فریضه علی کل مسلم ، ألا و ان الله یحب بغات العلم .

عن امیر المؤمنین علیه السلام: ایها الناس اعلموا ان کمال الدین طلب العلم والعمل به ألا و ان طلب العلم اوجب علیکم من طلب المال ، ان المال مقسوم و مضمون لکم قد قسمه عادل بینکم و ضمنه و سیفی لکم والعلم مخزون عندالله و قد امرتم بطلبه من اهله .

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: ای مردم بدانید کمال دین به طلب علم و عمل به آن است ، همانا آگاه باشید طلب علم بر شما واجب تر است از طلب مال ، زیرا مال را تقسیم کننده عادل یعنی خدای تبارک و تعالی بین شما تقسیم کرده است و روزی را برای شما ضمانت نموده و قسمت هرکس را برایش رسانده و بدان وفا نماید ، اما علم نزد اهلش موجود است و به شما دستور داده شده که آن را از اهلش دریافت کنید ، پس به سراغ تحصیل علم بروید .

عن ابی عبدالله علیه السلام: علیکم بالتفقه فی دین الله و لا تکون اعرابا فإنه من لم یتفقه فی دین الله لم ینظر الله الیه یوم القیامه و لم یزکی له عملا .

امام صادق علیه السلام فرمود: بر شماست که تحقیق در فهم دین خدا نمایید و همانند اعراب بادیه نشین و جاهل نباشید ، کسی که در فهم دین خدا تفکر نکند خدای متعال در روز قیامت به او نظر رحمت نمی افکند و عمل او را پاک نمی گرداند .

عن ابی جعفر علیه السلام: الکمال کل الکمال ، التفقه فی الدین والصبر علی النائبه و تقدیر المعیشه .

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: کمال و فضیلت انسان در سه چیز متبلور است: ۱ــ فهم دین ۲ــ صبر بر مصیبت و رنج ۳ــ تعادل در روش زندگی .

بنابراین طلب علم نافع و فهم دین علاوه بر اینکه واجب و موجب کمال نفس است ، مطلوب بالذات و مطلوب بالعرض هم می باشد . زیرا هر امر مجهول به وسیله علم کشف می شود ، و بدون تردید امری که هم دارای مطلوبیت بالذات و هم دارای مطلوبیت بالعرض است از اهمیت ویژه و شایانی برخوردار می باشد . به فرموده قرآن کریم: قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ .

دین

فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ

ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ .

در لغت دین به معنای اطاعت و جزا آمده و در اصطلاح شرعی دین عبارت است از اطاعت و پیروی از دستورات خداوند تبارک و تعالی .

به بیان دیگر دین عبارت از مجموع قواعد اصول دین ، فروع دین ، اخلاقیات و امور تربیتی و اقتصادی اسلام می باشد که برای تبیین حیات فردی و اجتماعی و رابطه انسان با خدا در برگیرنده جمیع قوانین کلی و جزئی عبادات و معاملات و خط مشی زندگی دنیوی و اخروی انسان است . و نیاز به دین امری فطری است ، زیرا دین منشاء کمال و تکامل است ، مادامی که ذات و هویت انسان است عشق به کمال و سعادت ابدی در او نهفته است جز دین و ارتباط با خدا هیچ چیزی نمی تواند بشر را به کمال انسانی و سعادت ابدی برساند .

در این بین در رأس همه امور دینی و معارف الهیه شناخت اصول دین و معرفت الله قرار دارد که وجوب معرفت آن به ضرورت عقلی قانون وجوب شکر منعم ، دفع ضرر محتمل و دلایل نقلی اثبات شده است .

امام علی علیه السلام فرمود: معرفه الله سبحانه اعلی المعارف . البته معرفت اصول دین ، عقلی و از دلایل شرعی ارشادی است و تطبیق تعبد با تفکر و معرفت فروع دین تعبدی و شرعی می باشد .

بدون تردید اعمال و کردار انسان زاییده عقاید و معتقدات اوست ، روش زندگی یک فرد با ایمان و معتقد به خدای تبارک و تعالی و معتقد به روز قیامت و جزا با روش زندگی فرد غیر معتقد بدان کاملا فرق دارد ، زیرا اساس زندگی شخص موحد و خداپرست را یک سلسله فضایل اخلاقی و سجایای انسانی تشکیل می دهد .

شخص معتقد به خدا مرگ را دریچه به جهان دیگر می داند و معتقد است که با مرگ رشته زندگی او از هم گسسته نمی شود و از این رو به امید پاداش نیک و یا ترس از کیفر روز بازپسین از بسیاری کارهای زشت و پلید اجتناب می کند و در امور مفید و سنت حسنه پیشگام می گردد و سروش وحی را که فرموده: وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ . فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ . نصب العین قرار می دهد ، و زندگی دنیا را وسیله و ابزار برای زندگی اخروی و رسیدن به کمال نهایی و تقرب الی الله می داند .

در حالی که وضع زندگی یک فرد فاقد ایمان در نقطه مقابل اوست ، زندگی شخص بی ایمان سراسر مملو از رنج و شقاوت و فلاکت می باشد ، به فرموده قرآن کریم: وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَهً ضَنْکًا . هرکس دور از یاد خدا و غافل از ذکر او باشد زندگی نکبت باری خواهد داشت .

بنابراین کسانی که در صدد تأمین سعادت و خوشبختی خود و جامعه هستند لازم است بیشتر در راه گسترش و تحکیم مبانی ایمان و عقیده و شناخت معارف دین و مسائل شرعیه در میان افراد جامعه کوشش نمایند ، زیرا سعادت و رستگاری افراد از سعادت و رستگاری جامعه جدا نخواهد بود .

اصول دین و معرفت الله

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ . قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ * وَلَمْ یَکُنْ لَهُ

كُفُوًا أَحَدٌ .

يك سلسله اعتقادات (توحيد ، عدل ، نبوت ، امامت ، معاد) است كه زيربنا و پايه هاى دين را تشكيل مى دهند ، معرفت اين اعتقادات واجب نفسى و واجب مطلق است و داراى موضوعيت مى باشد ، لذا با وجود فطرى بودن آن هركس بايد اصول عقايد خويش را از روى دليل و برهان متقن بشناسد تا در برابر تبليغات مسموم مغرضان بتواند از عقيده خود دفاع نموده و پايدارى نمايد و هر روز به سويى كشانده نشود . تقليد در اصول دين جايز نمى باشد ، و در فروع دين هم در مسائل مربوط به نماز ، روزه ، حج ، زكات ، خمس ، جهاد ، معاملات و... شخص مى تواند از مجتهد جامع الشرايط كه در رشته فقه و استنباط احكام الهى از منابع و ادله آن تخصص دارد تقليد و تبعيت كند .

هنگامى كه دوران كودكى انسان رو به پايان است و به مرز تشخيص خوبى ها و بدى ها مى رسد اگر به وجدان خود مراجعه كند تشخيص مى دهد كه صداقت و راستگويى ، عدالت و دادگسترى ، نوع دوستى و خدمت به هم نوع و ديگر صفات پسنديده خوب است ، به عبارت ديگر شخص خوبى اين گونه صفتها را بالفطره و بالوجدان درك مى كند و براى درك خوبى آنها احتياج به هيچ گونه آموختن و خواندن درس و كتاب ندارد ، اگر كسى از او بپرسد به چه دليل فهميدى كه راستگويى خوب است و به چه دليل دانستى كه عدل و انصاف محبوب و مطلوب است؟

در پاسخ مى گويد اينها را به دليل و برهان نياموختم ، بلكه احساس خوبى آنها با وجدان و فطرت من سرشته و آميخته شده است .

توحيد،نداى فطرت (گرايش فطرى به كمال مطلق)

اعتقاد به وجود خداى متعال و آفريدگار جهان امرى فطرى است ، چرا كه ساختمان خلقت و طبيعت انسان آميخته با فطرت توحيدى و خداشناسى مى باشد . انسان بالفطره عشق به كمال مطلق (خدا) دارد و براى به دست آوردن اين عقيده هيچ گونه احتياج به آموزگار ، ديدن كلاس و خواندن كتاب ندارد بلكه با مراجعه به وجدان و فطرت خود درك مى كند و مى يابد كه جهان هستى آفريدگارى دانا و توانا دارد و درك مى كند كه جهان هستى و انسان را آفريدگار عليم و حكيم و توانا آفريده و همه ى عالم منتهى به يك مبدأ هستى كامل مطلق مى شود كه همه چيز و همه كس در پرتو مشيت و قدرت حكيمانه او اداره مى شود .

در نهاد انسان عشق به كمال مطلق فعلى است و مادامى كه انسان به آن نرسد

مضطرب است و آرامش پیدا نمی کند . زیرا در دنیا انسان به هر کمالی که برسد ارزش نسبی دارد و او را ارضاء نمی کند ، چون کمالی بالاتر از آن کمال است . از این رو تا وقتی که به کمال مطلق نرسد ، انسان دچار اضطراب و تشویش است . أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.

يَـا أَيَّتُهَـا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي . انسان در صورتی از اضطراب بیرون آمده و به آرامش نائل می شود که به کمال مطلق برسد ، زیرا کمال مطلق کمال محض و غیر محدود است و دیگر بالاتر از آن هدف و کمالی نیست که انسان برای رسیدن به آن دچار اضطراب باشد .

از این رو به قضاوت وجدان هنگامی که به تاریخ گذشته انسان مراجعه می شود می بینیم اعتقاد به خدا و دین در تمام دورانهای گذشته حتی در آن روزگاری که بشر به صورت نیمه وحشی زندگی می کرده و با فرهنگ و آموزش سر و کار نداشته وجود داشته است و این خود دلیل بر فطری بودن اعتقاد به خداست که هر فردی در وجود خود به خالق و آفریننده برای این جهان معتقد است .

البته گاهی پیشینیان در تشخیص مصداق دچار اشتباه می شدند ، مثلا خورشید یا برخی از ستارگان و یا موجودات زمینی را خدای خویش و جهان می پنداشتند ، اما اصل اعتقاد به خدا و توحید را بالفطره داشتند و در هر پیشامد زندگی مادی و معنوی تضرع و نیایش در پیشگاه خدای متعال نموده و استمداد از او می جستند ، همان گونه که اکنون چنین است و ندای فطرت توحیدی الی الابد در نهاد جان انسان می باشد ، چه انسان به آن توجه داشته باشد و یا توجه نداشته باشد .

پس عقیده به توحید و خداشناسی آمیخته با ساختمان خلقت و فطرت بشر است که اگر موانعی چون ابر سیاه غفلت ، هوا و هوس شیطانی ، دست تربیت پدر و مادر منحرف ، اثر محیط آلوده اجتماعی و تقلیدهای کورکورانه جلوی اقتضای فطرت توحیدی را نگیرد آن فطرت الهی و خداشناسی در آیینه اعتقاد و عمل ظاهر می شود . به فرموده قرآن کریم: أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ . آیا در وجود خدا شک است در حالی که او آسمانها و زمین را آفریده است .

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الأَمْرَ يُفَصِّلُ الآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ * وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ

فِیهَا زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ .

خداست آن ذات پاک لایزال که آسمانها را بدون ستون برافراشت ، آن گاه در مقام تدبیر و اظهار قدرت خورشید و ماه و کهکشانها را مسخر اراده خویش قرار داد که هر کدام در مدار معین حرکت کند ، و نظام خلقت و آفرینش جهان را با دلائل و آیات روشن منظم نمود که همانا شما بندگان صاحب اندیشه به وجود و ملاقات پروردگار خویش یقین نمائید .

اوست خدایی که بساط زمین را گسترش داد و در آن کوهها را برافراشت و آبها را جاری نمود و میوه ها را پدید آورد و همه چیز را جفت آفرید و روز روشن را به تاریکی شب پوشانید ، همانا در این امور برای صاحبان اندیشه و تفکر دلائلی روشن است بر وجود خدا ، جز خدای تبارک و تعالی چه کسی می تواند چنین نظام مستحکم را بیافریند که از جوهر و مجردات ، ماهیت و امکان ، آسمانها و زمین گرفته تا عرش و کرسی ، لوح و قلم ، برزخ و قیامت ، ابد و ازل همه و همه در قلمرو قدرت و مشیت حکیمانه او اداره شود !

عن امام امیرالمومنین علیه السلام: کل مولود یولد علی الفطره الا ان ابویه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه . هر مولودی که متولد می شود آمیخته با فطرت توحیدی است مگر این که دست تربیت پدر و مادر یهودی ، نصرانی و مجوسی او را از راه فطرت توحیدی منحرف ساخته ، یهودی و نصرانی به بار آورد.

و همین انسانی که در اثر سوء تربیت و ابر سیاه معصیت فطرت توحیدی او زیر پرده غفلت قرار می گیرد و او را چنان از خدا بی خبر می سازد که گویی اصلا چنین عقیده ای (خداشناسی) در فطرت و نهاد او وجود نداشته است ، به هنگامی که آن پرده ها کنار رود آدمی خود به خود متوجه خدا گشته ، به دنبال او می گردد .

همین انسان هنگام برخورد با خطر در هواپیما و اتومبیل و یا هنگام مواجهه با زلزله ها صاعقه ها ، مرض ها و فقر و بیچارگی ها همین که احساس کند راهی به سوی نجات ندارد و دستش از وسائل ظاهری و مادی کوتاه می باشد همه یک دل و یک زبان همانند انسان غیر غافل به خدا رو آورده و از او یاری می جوید و در این هنگام فطرت خداجوی و خداشناس او به طور صحیح جلوه گر می شود و دست تضرع و نیایش و استمداد برای نجات خویشتن به سوی خدای قادر متعال دراز می نماید .

پیشوای معصوم «امام صادق علیه السلام»

ششمین پیشوا و امام معصوم مسلمین حضرت صادق علیه السلام به این نکته در بیان کوتاهی چنین اشاره می فرمایند: قال رجل لصادق علیه السلام یابن رسول الله صلی الله علیه و آله دلنی علی الله

ماهو؟ فقد اکثر علیه المجادلون فحیرونی فقال له یاعبدالله هل رکبت سفینه قط؟ قال: نعم . قال علیه السلام: فهل کسر بها حیث لاسفینه تنجیک و لاسباحه تغنیک؟ قال: نعم ... .

مردی از حضرت صادق علیه السلام درخواست نمود که او را به سوی خدا و آفریدگار جهان راهنمایی کند و دلیل بر اثبات وجود خدا را برای وی بیان نماید .

امام صادق علیه السلام در پاسخ به تقاضای مرد فرمود: آیا هرگز سوار کشتی شده ای؟

مرد گفت: آری .

امام فرمود: آیا اتفاق افتاده که کشتی بشکند ، وسیله و کشتی دیگری هم نباشد و شنا هم ندانی که تو را نجات دهد و دست تو از همه گونه وسیله ی نجات ظاهری کوتاه باشد .

مرد گفت: آری .

امام فرمود: آیا در آن حال که امید تو از همه جا و از همه چیز بریده شده بود در اعماق جان خویش متوجه کسی نبودی که بتواند تو را نجات دهد و از خطر برهاند؟

مرد گفت: چرا در آن حال در خویشتن چنین احساس و توجهی داشتم که قدرتی هست که آن قدرت می تواند مرا از خطر مرگ نجات دهد ، لذا از عمق فطرت جانم متوجه او بوده و از او استمداد می طلبیدم که مرا از این گرداب خطر نجات دهد .

امام صادق علیه السلام فرمود: همان قدرتی که در آن هنگام متوجه آن بوده ای خداست و در چنان هنگامه ای احدی جز خدا نمی تواند انسانی را که دست او از تمام وسائل نجات ظاهری و مادی کوتاه شده است نجات دهد ، فقط خدا منجی است . إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

همان خداست که انسان هنگام کنار رفتن پرده های تکبر و خودخواهی و توجه به وسائل ظاهری و در اوج عجز و ناتوانی دست استمداد به سوی او دراز می کند و همان خدای وحده لا شریک له است که آفریدگار جهان و برطرف کننده نیازمندیها و نجات دهنده گرفتاران است . وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ .

پس بالبداهه روشن می شود که اعتقاد به خدا و معرفت الله فطری است و اگر مانع جلوی آفتاب درخشان فطرت توحیدی را نگیرد معرفت الله در صحنه حیات و زندگی انسان تبلور پیدا می کند ، هرچند که چه بسا جهل و عناد بشر با علم و یقین

هم مبارزه می کند ، به فرموده قرآن کریم: وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا . کار بشر عنود به جایی می رسد که در مرز یقین به خدا و آیات الهی آن را استنکار نموده و برخلاف یقین رفتار می نماید .

خلاصه این که به هرکجا نگاه کنیم و به هریک از موجودات جهان نظر دقیق نماییم ، اثری از سازنده ی حکیم و توانا را مشاهده می کنیم .

به صحرا بنگرم صحرا تو بینم به دریا بنگرم دریا تو بینم

به هرجا بنگرم کوه و در و دشت نشان از رخ زیبای تو بینم

قانون شکر منعم

وجه دیگر برای وجوب معرفت الله قانون وجوب شکر منعم است . از ضروریات قانون فلسفی و عقلی می باشد که به ضرورت ازلی ، وجود ممکن بدون علت و خالق تحقق پیدا نمی کند و ممکن الوجود بالذات ملازم است با واجب الوجود بالذات ، لذا انسان ممکن الوجود بالذات نیاز به خالق و آفریدگار دارد .

به فرموده قرآن کریم: أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ . آیا انسان بدون علت آفریده شده یا خود علت آفرینش خود می باشد؟ هر دو امر محال است ، یعنی این که انسان بدون خالق وجود پیدا کند و یا انسانی مثل او آفریدگارش باشد ، چون آن مثل هم موجود حادث و ممکن است که بدون علت و خالق تحقق پیدا نمی کند ، و به عبارتی مخلوق و معلول ، علت معلول و مخلوق شود غیر ممکن است .

از این رو بالضروره متعین می شود که واجب الوجود بالذات است که ممکنات به وسیله ی او تحقق پیدا کرده است و الا لم یتحقق ، زیرا همه ممکنات وجود ربطی و تعلقی به علت دارند ، ربط بدون مربوط الیه قابل تصویر نمی باشد ، بلکه این دو با هم تلازم علّی و معلولی دارند و ممکن الوجود بالذات لازم و معلول واجب الوجود بالذات می باشد .

سرتاسر عالم امکان مخلوق خدا و تمام نعمتهایی که از در و دیوار وجود نمایان است بیانگر مظهر قدرت الهی است که خدای متعال برای بشر آفریده و از اوست و به طور یقین آسمان ، زمین ، آفتاب ، ماه ، ستارگان ، گیاهان ، کوهها ، صحرا و دریا و بالاتر از همه وجود خود انسان نعمتهائی اند که در خدمت بشر قرار داده شده تا به انواع گوناگون از آنها استفاده کند ، و ما نمی توانیم چنین نعمتهایی را بیافرینیم ، نیافریده ایم و هرگز نمی توانیم بیافرینیم .

به فرموده قرآن کریم: اگر تمام جن و بشر گرد هم آیند و با تمام وسائل پیشرفته طبیعی یکدیگر را یاری رسانند نه می توانند یک آیه مانند آیه قرآن بیاورند . قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الإنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا . و نه می توانند موجود ضعیفی نظیر یک پشه را بیافرینند . يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ .

بنابراین تمام نعمتها اعم از نعمت وجود خود انسان و نعمتهای گوناگون دیگر که همانند قطرات باران برای بشر سرازیر است از خود انسان نمی باشد ، بلکه خدای متعال آنها را برای انسان عنایت فرموده است . وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ . وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لا تُحْصُوهَا إِنَّ الإنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ .

از طرف دیگر در نهاد بشر منادیی به نام وجدان و عقل فریاد می زند که سپاسگزاری از کسی که احسان می کند و تشکر از کسی که نعمتی را در اختیار انسان قرار می دهد لازم است .

البته سپاسگزاری و تشکر از منعم (انعام کننده) مراتبی دارد:

۱ــ تاره مرتبه سپاسگزاری تصدیق عملی منعم می باشد که انسان عملا از ولی نعمت اطاعت کند.

۲ــ تاره سپاسگزاری تصدیق قولی است که انسان به زبان از منعم سپاسگزاری نماید و بگوید: الحمد لله رب العالمین و له الحمد والشکر ...

۳ــ تاره سپاسگزاری به تصدیق قلبی است که آدمی قلبا از منعم راضی باشد و علاقه ی باطنی نسبت به او داشته باشد ، و اظهر مراتب شکر منعم معرفت و شناخت منعم می باشد که منعم علیه باید منعم را بشناسد تا بتواند طبق رضایت او از منعم سپاسگزاری نماید وگرنه چه بسا ممکن است نعمت منعم را برخلاف رضای او مصرف کرده سبب کفران نعمت گردد و در نتیجه برای خود خسران و زیان تدارک نماید .

دفع ضرر محتمل

برهان دیگر عقلی بروجوب معرفت الله لزوم دفع ضرر محتمل می باشد .

بـدون تردیـد همان گونه که عقل حاکم است بر وجوب تشـکر و سپاسـگزاری از منعم ، همچنین عقل حاکم است به لزوم دفع ضرر محتمـل . بـدین معنـا که اگر انسـان سپاسـگزاری از منعم ننمایـد ، این احتمـال هست که نعمت از او قطع شود و وسـائل تکامل و رسـیدن به کمال نهائی و تقرب الی الله از او سـلب گردیده مبتلا به هلاکت و شـقاوت ابدی گردد . لذا برای دفع این ضرر احتمـالی بر انسـان لازم اسـت کـه از خداونـد بـه جهـت نعمتهـای بی شـماری کـه در اختیـار او قرار داده اسـت تشـکر و سپاسگزاری نماید و موجبات افزون شدن نعمتهای الهی را برای خود فراهم سازد .

قرآن کریم در این رابطه به صـراحت فرموده: وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ . و به خاطر آوریـد هنگـامی که خـدا اعلاـم فرمود که اگر شـما شـکر نعمت به جای آریـد بر نعمت شـما افزون می گردانیم و اگر کفران نعمت کنید دچار عذاب شدید و سخت خواهید شد .

پس بالضـروره عقـل حـاکم است به وجوب دفع ضـرر . دفع ضـرر هم به معرفت منعم و به اطاعت از منعم حقیقی یعنی خـدای متعال است . از این رو به ضرورت حاکمیت عقل باید انسان در تمام مراحل زندگی دنبال شناخت خدای متعال و منعم حقیقی باشـد و در تمام مراحل حیات از او اطاعت و سپاسـگزاری نمایـد تا به تکامل و کمال نهائی و تقرب الی الله برسد ، همان گونه که خـدای تبـارك و تعالی اطاعت و پرسـتش خودش را غایت انحصاری خلقت جن و بشـر بیان نموده است . وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلا لِيَعْبُدُونِ .

نتیجه

بر هر انسانی معرفت خدای تبارك و تعالی ، و اعتقاد و ایمان به پروردگار به ضـرورت حاکمیت وجدان و قانون وجوب شـکر منعم و دفع ضـرر محتمـل واجب است . چرا که انسـان در پرتو ایمـان به خـدا و عمل به قوانین و دسـتورات الهی علاوه بر بهره مندی از سعادت و اجر و پاداش دنیوی ، در آخرت نیز بی نصیب از بهشت خداوند نخواهد بود .

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: خیر العباده قول لا اله الا الله .

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من مات و لایشرك بالله شیئا احسن او اساء دخل الجنه .

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من مات یشهد ان لااله الاالله وحده لاشریك له دخل

الجنه و من مات یشرک بالله دخل النار .

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ما من الکلام کلمه احب الی الله عزوجل من قول لااله الاالله .

عن ابی جعفر علیه السلام ما من شئ اعظم ثوابا من شهاده ان لااله الاالله .

قال ابو عبدالله علیه السلام قول لا اله الا الله ثمن الجنه .

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: جاء حبرئیل ، فقال: یا محمد طوبی لمن قال من امتک لااله الاالله وحده وحده وحده .

منذ بعث رسول الله صلی الله علیه و آله بالرساله السماویه کان تبلیغه فی بدایه البعثه قولوا لا اله الا الله تفلحوا ، لکل شیء آیه تدل انه واحد .

لَوْ کَانَ فِیهِمَا آلِهَهٌ إِلا اللَّهُ لَفَسَدَتَا .

سَنُرِیهِمْ آیَاتِنَا فِی الآفَاقِ وَفِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ . ما آیات قدرت و حکمت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان آشکار می سازیم تا برای آنها روشن گردد که خدا بر همه موجودات عالم شاهد و حاضر است . وَإِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ إِنَّهُ کَانَ حَلِیمًا غَفُورًا .

خلاصه ی سخن این که ذره ذره ی اجزای جهان نشانه توحید و خداشناسی است . همه ی موجودات آسمان و زمین تسبیح گوی اویند و با زبان حال فریاد می زنند که ما را خالقی است به نام خدا ، ولی لحظه ای اندیشه و تفکر می خواهد تا پیام آنها گرفته شود .

تسبیح گوی او نه تنها بنی آدم است بلکه هر بلبلی زمزمه کند بر شاخسار

جمـــــله ذرات زمـــــین و آســـــــمان با تـــــو می گوی‌ـن‌ـــــد روزان شـــــبان

ما ســـمیعیم و بصـیریم و هوشـی ایم با شـما نامحـــرمان ما خامـوشـــــــیم

ص :۱۶

اصل دوم اصول دین : عدل الهی

اشاره

ص :۱۸

عدل الهی

عقیده به عدالت خدا از اصول دین و از اصول مذهب تشیع است ، عدل صفت کمال است . خداوند متعال هر صفت کمال را داراست و از هر صفت نقص مبرا می باشد . به طور کلی صفات خداوند متعال بر دو قسم تقسیم شده است:

۱ـ صفات ثبوتی یا جمال .

۲ـ صفات سلبی یا جلال .

صفات ثبوتی را هشت قسم بیان نموده اند و آن عبارت از صفاتی است که در خداوند وجود دارد ، مانند: حیات ، علم ، قدرت ، اراده ، سمیع و بصیر ، عدل و توحید ، و این صفات نیز خود به دو دسته تقسیم می شوند: ۱ـ صفات ذات ۲ـ صفات فعل .

صفات سلبی هفت قسم بیان شده ، و آن عبارت از صفاتی است که باید آنها را از خدای متعال سلب و نفی کرد که در حقیقت این نوع صفات برگشت می کند به عدم امکان آنها برای خدای سبحان ، مانند: عجز ، جسمیت ، ترکیب و احتیاج ، داشتن شریک ، ظلم ، جوهر و عرض ، و...

خدای تبارک و تعالی غنی مطلق و سرچشمه همه ی کمالات است ، یکی از اوصاف کمال ذات باری تعالی صفت عدل است که معرفت عدل الهی و اعتقاد به آن بر هر انسانی واجب است ، و بر اساس همین اصل عدالت خدای تبارک و تعالی در روز قیامت به نیکوکاران پاداش نیک و به بدکاران متناسب با بدی و گناهشان کیفر سخت می دهد .

به فرموده قرآن کریم: وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَهِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا .

تحقق ظلم به واسطه چند چیز صورت می گیرد ، گاهی ظلم به واسطه حسادت و خبث باطنی است .

گاهی ظلم به واسطه جهل و نادانی است .

گاهی ظلم به واسطه تکبر و خودخواهی است .

گاهی ظلم به واسطه تحکیم قدرت و ریاست است .

گاهی ظلم به واسطه احتیاج و نیاز می باشد که انسان دست به ظلم و جنایت می زند .

ص :۲۰

گاهی ظلم به واسطه بخل و صفات رذیله باطنی است ، مانند بسیاری از ظلمهایی که توسط طواغیت و کفره و فجره صورت می گیرد .

تمام این عوامل و عوامل دیگری که موجب ظلم می شوند در مورد خدای متعال ممکن نیست . خداوند غنی مطلق ، عدل مطلق ، رحمان و رحیم مطلق است .

الله ، خدا مستجمع جمیع صفات کمالیه است . یعنی عین ذات او حیات ، عین ذات او علم ، عین ذات او عدل ، عین ذات او قدرت مطلق و عین ذات او رحمان و رحیمیت است . همه ی این اوصاف کمال در خدای متعال ذاتی و تعلیل پذیر نمی باشد تا مشعر به علیت باشد که چرا خدا علیم و عادل است؟ لانه الله ، چیزی که ذاتی و عین ذات است قابل تعلیل نمی باشد . تعلیل در مورد امور و اوصاف بالعرض است . مثلا رسول الله صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام چرا معصوم است؟ لانه رسولٌ و لانه امامٌ . انسان چرا عادل است؟ لانه مومنٌ و... ، یَا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَی اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ .

ظلم امری قبیح و ناپسند است . خدای متعال مردم را از ظلم و ستمکاری نهی کرده است و فرموده: وَلا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ .

عدل مطلق

عقلاـ بر هر انسانی اعتقاد به عدالت مطلقه الهی لازم است ، یعنی خدا را عادل بداند و عدل الهی را هم در عالم تکوین و آفرینش و هم در نظام تشریع و قانون ملتزم شود . وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ * أَلا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ . خدای تبارک و تعالی نظام خلقت آسمان و زمین را بر اساس توازن و عدل آفریده است .

امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: و بالعدل قامت السماوات والارض . آسمانها و زمین بر میزان عدل الهی پابرجا و استوار است .

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست که هرچیزی به جای خویش نیکوست

عدل در نظام تکوین

انسان باید در توازن نظام تکوین تفکر نماید که چگونه در نظام خلقت تعادل و توازن برقرار است و چگونه جزء و کل با هم پیوند خورده و با یکدیگر کسر و

انکسار دارند ، مانند این که خورشید می تابد و آب بخار می شود ، سپس بخارهای آب ابرها را تشکیل می دهند ، ابرها نیز متراکم شده باران را می سازند ، باران از آسمان بر زمین می بارد و جذب خاک می گردد ، از رطوبت موجود در خاک ریشه های درختان و گیاهان تغذیه می کنند و شکوفه می دهند و شکوفه ها تبدیل به میوه می شوند ، آنگاه انسان از میوه ها تغذیه نموده ، بعد همین میوه ها و غذاهای خام توسط معده هضم و تصفیه می شود ، سپس مواد مغذی و تصفیه شده به وسیله سلولها و رگهای خونی به تمام اعضای بدن انسان ارسال می شود ، انسان هم از آن مواد مغذی نیرو گرفته و رشد می کند ، و...

و یا خدای سبحان در زمین که مرکز زندگی انسان است تعادل عجیبی را قرار داده که این تعادل متناسب با زندگی انسان است . یعنی نه زمین را آن قدر با صلابت و محکم آفریده که هیچ بیل و کلنگی در آن اثر نکند و نه آنقدر نرم و شل آفریده مانند پنبه و آب که انسان در آن غرق شود ، بلکه زمین را با یک نوع صلابت قابل تاثیر گسترش داده تا زمین خدمتگزار بشر باشد .

تمام اجزای عالم از کوچکترین ذره ی اتم گرفته تا بزرگترین کرات آسمانی دارای هزاران و میلیاردها نظم و تعادل می باشند که اگر دقیقه و آنی این نظم به هم بخورد ، پیوندها قطع می شود و به فرموده قرآن کریم همه غبار پراکنده می شوند (هباءا منثورا) و دیگر زمین و آسمان و انسان و حیوانی وجود نخواهد داشت .

اگر آنی کند نازی فرو ریزند از هم قالبها

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

.

خلقت تمام جهان اعم از جبروت و ملکوت ، لاهوت و ناسوت ، فیض حق تعالی و مملوک و مخلوق اوست ، از جمله:

۱_ خلقت وآفرینش انسان

۲_ خلقت حیوانات و جانداران

۳_ آفرینش آسمانها و افلاک

۴_ خلقت زمین و کوهها

۵_ آفرینش دریاها ، ابر و بادها

۶_ خلقت لیل و نهار (شب و روز) ، خورشید و ماه

۷_ آفرینش کهکشانها و ستارگان

۸ _ خلقت نباتات و گیاهان

۹_ آفرینش برزخ و قیامت

۱۰_ خلقت بهشت و نعمتهای بهشتی

۱۱_ خلقت جهنم و سقر و سپاهیان غلاظ و شداد

۱۲_ آفرینش عرش و کرسی ، لوح و قلم ، قضا و قدر ، نور و ظلمت ، موت و حیات ماهیت و امکان ، حدوث و بقا ، ایجاد و فنا ، و...

۱۳_ خلقت مادیات و مجردات ، جبروت و ملکوت و اسرار نظام هستی که همه و همه آیات و مخلوق خداوند سبحان است .

ابر و باد و مه وخورشید و فلک درکارست تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

عدل در نظام تشریع

چنانکه در نظام تکوین عدل الهی حاکم است در نظام تشریع و قوانین خدای سبحان هم عدل حاکم می باشد ، یعنی تمام احکام و مقررات شرعی که از مصدر وحی و الهام سرچشمه می گیرند عادلانه است . مثلا نماز ظهر چهار رکعت و نماز صبح دو رکعت واجب است ، یا در ماه مبارک رمضان روزه گرفتن بر حاضرین واجب و برای مسافرین ، مریضان ، پیرمردان و پیرزنان واجب نیست .

یا در قوانین حقوقی الهی ارث زن و مرد و دیه مرد و زن تفاوت دارد . ارث مرد دو برابر ارث زن و دیه زن نصف دیه مرد می باشد ، و بسا امور و تکالیف دیگری که بر عهده مردان نهاده شده ولی بر عهده زنان نیست و بالعکس تکالیفی بر عهده زنان می باشد اما بر عهده مردان نیست . تمام این قوانین و حقوق شرعی و همه ی این تفاوتها بر پایه عدل و حکمت الهی استوارند . زیرا معنای عدالت ، تساوی و معنای ظلم ، تفاوت نیست . تبعیض بدون ملاک و حکمت ظلم است ، نه تفاوت عادلانه و حکیمانه ، چه بسا در مواردی تفاوت ، عادلانه است و تساوی ظلم می باشد .

به عنوان مثال یک معلم هنگام امتحان تمام شاگردان کلاسش را اعم از این که شاگرد درس خوانده باشد یا درس نخوانده باشد ، نمره بیست بدهد و بگوید من طرفدار تساوی هستم و همه را بالسویه نمره بیست می دهم ، آیا این کار بالوجدان ظالمانه نیست؟ یقینا ظالمانه است .

و بالعکس اگر آن معلم به هر شاگرد طبق لیاقت و درسی که خوانده نمره دهد ، به شاگرد ممتاز و درس خوان نمره بیست بدهد و به آن شاگردی که اصلا درس نمی خواند نمره صفر بدهد ، آیا این کار عادلانه و عین عدل نمی باشد؟ یقینا عادلانه است .

پس بالوجدان تفاوت ، ظلم و تساوی ، عدل نیست . به تعبیر علمای منطق نسبت تفاوت و تساوی عام و خاص من وجه است . و ما چون بسا در بسیاری موارد حکم و مصالح این تفاوتها را در نظام تکوین و تشریع عالم نمی دانیم گاهی

اشکالات جاهلانه می کنیم .

رب

خدای تبارک و تعالی رب العالمین و صاحب اختیار عالم تکوین و تشریع است ، معنای رب یعنی مالک و صاحب اختیار .

همان گونه که خدای سبحان تکوینا صاحب اختیار جهان و انسان است و تمام عالم خلقت مخلوق و مملوک او می باشد ، تشریعا انسان صاحب اختیارش خداست ، بشر مربوب تکوینی و تشریعی اوست و بشر مربوب باید هم تکوینا تسلیم قضا و قدر الهی باشد و هم تشریعا تسلیم دستورات و تکالیف شرعی بوده و تسلیم صاحب اختیار و پروردگارش باشد و متخلف از قوانین رب و مولای حقیقی شرعا و عقلا استحقاق مجازات دارد . وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ .

جز خدا کیست که در سایه لطفش بخزیم

رحمت اوست که هر لحظه پناه من و توست

ص :۲۴

اصل سوم اصول دین : نبوت

اشاره

ص: ۲۵

نبوت و نیاز بشر به وحی

از سنتهای قطعی خدای متعال هدایت است: إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى . هدایت ، فعل خدای تبارك و تعالی می باشد . يَا أَيُّهَا الإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلاقِيهِ .

در حقیقت فلسفه بعثت انبیاء برای هدایت جن و بشر است ، زیرا انسان در این جهان بدون هدف آفریده نشده است . خدای متعال حکیم است و منزه می باشد از این که فعل او و مخلوق او بدون هدف باشد . غرض از آفرینش بشر تحصیل فضائل اخلاقی ، کمالات معنوی ، نیل به درجات عالیه و تقرب الی الله است .

حس و عقل بشر هرچند فی الجمله درک مصالح و مفاسد را می کند ، ولی نمی تواند درک تمام مصالح و مفاسد را بنماید و انسان را به صراط مستقیم واقعی هدایت کند . چون درک عقل محدود است و احاطه به واقعیات ندارد ، از این رو نمی تواند انسان را به تمام معنا به کمال حقیقی و صراط مستقیم واقعی هدایت نماید .

پس بالضروره بشر نیاز به وحی و رهبر معصوم دارد که او را به سوی کمال واقعی راهنمایی کند ، زیرا خدای سبحان بشر را برای رسیدن به کمال واقعی و سعادت ابدی آفریده . اطاعت و حرکت در این مسیر نیاز به معرفت و شناخت دارد . ابزار شناخت حس و عقل انسان برای معرفت آن مسیر و کمال ، کافی نمی باشد چون کار حس و عقل محدود است ، واقع را به تمام معنا نمی شناسد و هم واقع را خطا می کند . آن گاه باید وحی و پیامبر ، دلیل و راهنمای کاروان باشد که کمال واقعی و راه رسیدن به آن را معرفی نماید .

از جمله دلیل بر عجز و خطای انسان عادی تغییر قوانین بشری می باشد . هنگامی که جوامع بشری برای امور فردی خویش یا برای حفظ نظام اجتماعی قانونی را اعتبار می کند ، بعد از اندک مدتی واضح می شود که این قانون برای صلاح وی و مصالح جامعه نبوده و دارای نقص است ، لذا با تبصره و حاشیه آن قانون را اصلاح می کند ، ولی باز هم می بیند که نیاز به اصلاح و تغییر دارد . این

مطلب وجدانی است .

بشر را قانونی می تواند به کمال و صراط مستقیم واقعی هدایت کند که قانونگذار آن احاطه به تمام ذرات وجود داشته و عالم به تمام مصالح و مفاسد واقعی و نفس الامری باشد . چنین قانونگذاری که به تمام معنا جهان هستی و انسان را بشناسد و برای نیاز و رسیدن آنها به کمال نهایی قانون جعل کند جز خدای تبارک و تعالی کس دیگری نمی باشد . زیرا کسی که جاهل است جهان و انسان را نمی شناسد و نیاز واقعی و راه رسیدن او را به کمال نهایی نمی داند ، پس چگونه می تواند برای هدایت بشر و برای رسیدن انسان به سعادت ابدی قانون جعل کند؟ به فرموده قرآن کریم: فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ . به عقلتان مراجعه کنید ، چگونه قضاوت می کند؟

خدای متعال است که جهان شناس و انسان شناس است ، محیط و علیم برکل شیء است ، اوست که می تواند برای هدایت جهان و انسان و رسیدن هرکدام به کمال متناسب و نهایی قانون جعل کند و بفرماید: إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى .

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا .

أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ .

فلسفه بعثت انبیاء

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ .

ما پیامبران را با قانون و معجزه فرستادیم و برایشان کتاب و میزان عدل نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند .

هدف از بعثت انبیاء به فرموده قرآن هدایت بشر به صراط مستقیم توحید و خداشناسی است . هدف از بعثت قیام بشر برای برپایی عدل و قسط و تشکیل مدینه فاضله و رسیدن به کمال نهایی و تقرب الی الله است . هدف از بعثت ایجاد حکومت عدل الهی در همه جوامع بشری و تبدیل آنها به یک جامعه واحد الهی است . لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ

وَالْحِكْمَهَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ .

نبوت از مناصب بزرگ الهی و از اصول دین اسلام است . نبی منصوب و مرسل از جانب خداست . خدای تبارک و تعالی برای هدایت بشر ۱۲۴هزار پیامبر فرستاده که در میان آنها ۵ نفر از آنان پیامبر اولوالعزم یعنی صاحب شریعت می باشند: ۱_ حضرت نوح ۲_ حضرت ابراهیم ۳_ حضرت موسی ۴_ حضرت عیسی ۵_ حضرت محمد خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله که دین او کاملترین دین و ناسخ ادیان پیامبران سابق است .

دین جاوید و کامل

وَمَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الإِسْلامِ دِینًا فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِی الآخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِینَ .

خداوند از آغاز خلقت بشر تا روز قیامت دین اسلام را دین جاوید و ابدی برای بشر قرار داده است . و هرکس غیر از دین اسلام آیین دیگری را بپذیرد ، در آخرت از زیانکاران خواهد بود .

چرا که اصول و خطوط کلی دین مانند توحید ، نبوت ، امامت ، معاد ، عصمت ، عدل ، عبادت و پرستش خدا و نظام صحیح اجتماعی و معاملی در تمام ادوار و ازمنه ، اصول مشترک میان همه انبیاء بوده است ، منتها با این خصوصیت و تفاوت که در زمان هر پیغمبری مقررات و قوانین این دین آسمانی منطبق با شرایط خاص زمان آن پیامبر بیان می گردیده است تا عصر رسول خاتم صلی الله علیه و آله که چهره دین اسلام ظهور کامل یافت و قوانین و احکام آن برای همیشه ماندگار شد . لذا بعد از ظهور اسلام پیروی از هیچ دین دیگری جایز نیست و در این زمینه هیچ عذر و بهانه ای از هیچ کس پذیرفته نمی باشد . زیرا اولا: اسلام دین کامل است و با وجود دین کامل نیاز به دین ناقص نیست .

ثانیا: ادیان دیگر تحریف و نسخ شده اند و بدون تردید پیروی از دین و کتب آسمانی منسوخ و تحریف شده (تورات و انجیل محرف) امری باطل و غیر معقول است .

دین احمـد دین جـمله انبـیاست چون که صد آمد ، نود هم پیش ماست

بنابراین معرفت انبیاء نیز همانند معرفت الله واجب است . زیرا در اسلام نبوت از اصول دین و همانند معرفت الله واجب مطلق است به برهان وجوب شکر وسائط نعمت و وسائط فیض ، من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق . و به برهان لزوم دفع ضرر محتمل اگر انسان دنبال شناخت انبیاء و شناخت قوانین آنان نرود ، مستلزم ترک هدایت ، ترک تکالیف الهی و ترک رسیدن به کمال نهایی می شود و

از آنجایی که در ترک این مسائل احتمال عقاب و ضـرر است ، دفع ضـرر محتمل عقلا واجب می باشـد که راه دفع این ضـرر معرفت انبیاء و معرفت برنامه های انبیاء می باشـد ، پس عقلا معرفت نبوت ، ایمان و اعتقاد به آن واجب است . همچنین بعد از ظهور اسلام پیروی از سایر ادیان جایز نیست .

عصمت انبیاء

پیامبران الهی باید معصوم باشند . زیرا اولا: دانستیم غرض از آمدن پیامبران رهبری و هدایت جامعه بشری به طهارت و پاکی و عـدل و واقع گرایی است . اگر خود رهبر آلوده به گناه و کارهای ناپسـند باشد نمی تواند مردم را به پاکی و پاکدامنی رهبری کنـد . از این رو لازم است که پیامبر الهی از هر نوع گناه و خلافکاری مصون و محفوظ باشـد تا مردم نیز به پیروی از آنان راه سعادت را بپیمایند .

ثانیـا: پیامبر و جانشـین پیامبر یعنی امام بایـد معصوم باشـند تا حجت خـدا بر مردم تمام شـده و مردم بپذیرنـد که بیان ، حکم و هـدایت آنان در حقیقت بیان ، حکم و هـدایت الهی است . لذا اگر پیامبر و امام مصون از خطا و اشـتباه نباشـند حجت الهی بر مردم تمام نمی باشد چرا که مردم از کجا بدانند سـخن و بیان انسانی که گفته و بیان او آمیخته با احتمال خطاست همان بیان ، حکم و سخن خداست تا حجت خدا بر آنها تمام باشد . از این رو پیامبران الهی باید مصون از هر نوع خطا و اشتباه باشند .

ثالثا: از نظر عقلی هم پیامبران و امامان باید معصوم باشند . زیرا آنها از جانب خدای متعال مأمورند بشریت را به صراط مستقیم واقعی هدایت کنند تا مردم در اثر پیمودن صـراط مسـتقیم واقعی به کمال نهایی و سعادت ابدی برسند . آدم خاطی و جاهل به صراط مسـتقیم و کسـی که صـراط مسـتقیم را نمی دانـد چگـونه ممکن است مردم را به صـراط مسـتقیم واقعی هـدایت کنـد؟ چگونه ممکن است کوری عصاکش کور دگر شود؟

انسـانی که خود جاهـل است نمی توانـد جاهل دیگر را هـدایت کنـد . آدمی که خود اسـیر هوای نفس و دنیاپرست است نمی توانـد اسـیران دیگر را آزاد کنـد ، انسان آزاد می توانـد اسـرا را آزاد کند . انسان آزاد از قید و بند مادی و مادیت می تواند با بالهای ایمان و عمل صالح پرواز کند و از فرش به عرش برسد و در ملکوت حیات طیبه زندگی کند . مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً .

خـدای تبارک و تعالی از باب لطف بر بنـدگان کسانی را شایسـته مقام رسالت و امامت دیـده است که از هرگونه ناپاکی و از هرگونه جهل و اشـتباه مصون و انسان کامل باشـند . خدای سـبحان به صـریح قرآن کریم عصمت و طهارت انبیاء ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیه السلام را بیان نموده است و آیه تطهیر جز درباره اهل بیت

پیامبر درباره کس دیگری نازل نشده است: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكَمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا .

اراده تکوینی

نکته ای که در آیه تطهیر قابل توجه است این که اراده تکوینی خدای سبحان به طهارت و عصمت مطلقه اهل بیت علیه السلام تعلق گرفته است . برای این که خداوند به علم ازلی می دانست ائمه علیه السلام با اراده و اختیار خویش معصیت نمی کنند ، لذا مطابق همان اراده تکوینی الهی که به طهارت و عصمت اختیاری آنان تعلق گرفته در خارج هم ائمه علیه السلام هر یک آمیخته با طهارت تکوینی می باشند ، یعنی آیه تطهیر در واقع بیانگر چگونگی خلقت و آفرینش ائمه علیه السلام است که آنان منزه از هرگونه رجس معنوی (معصیت ، بخل ، حسد و...) و خلقتی می باشند .

اراده تشریعی الهی متبلور در خطاب تکلیفی است و این خطاب و اراده تشریعی برای همه افراد بشر یکسان می باشد . خطاب اطاعت و عدم معصیت خداوند تنها اختصاص به ائمه علیه السلام ندارد ، بلکه شامل حال مردم عادی هم می باشد .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ . ای گروه اهل ایمان دعوت خدای متعال و دعوت رسول خدا را اجابت نمایید ، برای این که دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت به حق و به حیات ابدی و رستگاری ابدی است و بدون تردید وجدان و عقل در برابر دعوت به حق تسلیم می باشد . در هر حال دین مایه حیات و غذای روحی انسان است ، در پرتو دین انسان تا بدانجا تکامل و ابدیت می یابد که به مرتبه زندگی ارادی بهشتی می رسد ، به مرتبه حی القیومی (بالعرض) رسیده و در روز قیامت برای او از جانب خدای سبحان بدین مضمون نامه می رسد: من الحی القیوم (بالذات) الی الحی القیوم (بالعرض)!

معجزه

پیامبر الهی باید برای اثبات رسالت خویش اقامه معجزه نماید . چون به طور کلی پیامبران دو مطلب بسیار مهم دارند: دعوت و ادعا .

دعوتشان به مبدأ و معاد و پرستش خدا و اطاعت قوانین خدای سبحان می باشد و همان گونه که خدای متعال به صریح قرآن علت غائی خلقت جن و بشر را پرستش

و اطاعت خدا بیان نموده است . وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلا لِيَعْبُدُونِ .

ادعـایی دارنـد مبنی بر این که رسول خـداست و فرسـتاده پروردگار برای هـدایت بشـر . اثبات این ادعا بایـد به معجزه صورت گیرد و معجزه را هم خدای متعال در اختیار پیامبران قرار داده و به واسطه معجزه آنها را تصدیق می کند .

به علاوه کسـی که فطرت و عقل سـلیم داشـته باشد هیچ ادعا و مدعایی را بدون دلیل قبول نمی کند . از این رو لازم است که تمام پیامبران الهی برای اثبات نمودن ادعای پیامبری خویش من عندالله دلیل داشـته باشند تا از سوی خدا بودن آنان برای مردم ثابت شود .

معجزه از جمله دلا۔یلی است که ارتبـاط پیامبران را با جهان غیب ثابت می کنـد . معجزه یعنی کاری که انجام آن از دیگران و انسانهای عادی ساخته نباشد ، همانند بیرون آمدن شتر از سـنگ ، دو نیم شدن کره ماه ، مرده را زنده نمودن ، کور مادرزاد را شفـادادن ، بیماریهـای غیر قابـل درمـان را بـدون وسائـل ظاهری علاج کردن ، درخت و حیوانات با او سـخن گفتن ، چنان که حیوانات با رسول گرامی اسلام سخن گفتند و به رسالت آن حضرت شهادت دادند ، و...

پس هر پیـامبری بایـد بـا خود گواهی داشـته باشـد که دلیـل بر راسـتگویی او باشـد و یکی از گواهـان روشن و غیر قابل انکار معجزه اسـت که به وسـیله آن مردم می تواننـد به راسـتگویی کسـی که مـدعی پیـامبری است پی ببرنـد . قرآن کریم در مـورد تصدیق رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرموده است: وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ .

خدای متعال به پیامبر گرامی اسلام می فرماید: به کافرانی که رسالت تو را انکار می کنند بگو من برای اثبات رسالتم دو شاهد دارم: یکی خـدای تبـارک و تعـالی است که قرآن این معجزه جاویـد را بر من نـازل نموده است که اگر من پیـامبر نمی بودم ، هرگز قرآن با این عظمت برایم فرستاده نمی شد . وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ .

شاهد دیگر این که عالم به تمام قرآن یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام نبوت من را تصدیق نموده و به من ایمان آورده است .

البته این بـدان معنـا نمی باشـد که نبوت به واسطه امـامت و بـالعکس امـامت به واسـطه نبوت اثبات می شود تا بگوییم این امر مستلزم دور است و دور هم محال می باشد . بلکه امام امیرالمؤمنین علیه السلام تصدیق کننده رسالت پیامبر اسلام است ، به

لحاظی که عالم به قرآن است و می داند که قرآن معجزه الهی است و به واسطه معجزه الهی (قرآن) که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده رسالت آن حضرت را تصدیق می کند .

در هر حال نیاز بشر به وحی و پیامبر ضروری است ، زیرا غرض از آفرینش انسان برخورداری از علم و حکمت و رسیدن او به کمال نهایی می باشد ؛ جز خدای متعال و حاملان وحی کس دیگری نه کمال واقعی را می شناسد و نه راه رسیدن به آن را می داند ، راه رسیدن به آن کمال مشی اختیاری انسان در مسیر صراط مستقیم توحید است و کسی که جاهل به کمال واقعی و به صراط مستقیم است چگونه می تواند دیگران را به رسیدن به آن کمال و به صراط مستقیم دعوت کند . کوری عصاکش کور دیگر شود!

پس باید پیامبر معصوم باشد که از طریق وحی هم کمال را می شناسد و هم صراط مستقیم به واقع را می داند و مردم را در تمام جهات زندگی مادی و معنوی به صراط مستقیم و رسیدن به کمال نهایی و تقرب الی الهز هدایت نماید .

به فرموده قرآن کریم : أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لا يَهِدِّي إِلا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ .

اصل چهارم اصول دین : امامت

اشاره

ص: ۳۴

امامت

یعنی ریاست و رهبری در امور دین و دنیای مردم به عنوان جانشین بلافصل پیامبر گرامی اسلام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله . همان گونه که رسالت مقام الهی است و پیامبر از جانب خدای متعال منصوب به رسالت است ، امامت نیز مقام و منصب الهی می باشد .

امام باید منصوب من عندالله باشد . زیرا امامت عهدالله است نه عهد الانسان ، و عهد الهی باید از طرف خدای سبحان در اختیار کسی که قابلیت تصدی آن را دارد گذاشته شود نه از طرف مردم . چون تعیین امامت حق مردم نمی باشد که آن را تعیین کنند . همان گونه که قرآن کریم به صراحت امامت را عهدالله و مقام الهی بیان نموده است: وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِی قَالَ لا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ .

ضرورت امامت

یکی از ارکان اعتقادی اسلام و از اصول دین و مذهب تشیع امامت و وجود امام معصوم در میان جامعه است . وجود امام علیه السلام در میان جامعه آفتاب درخشان هدایت و واسطه در فیض و نعمت الهی است . در جامعه نقش امامت و رهبری باید الهی باشد تا امام بتواند بشر را در تمام فراز و نشیبهای زندگی به صراط مستقیم واقعی و رسیدن به کمال نهایی و تقرب الی الله هدایت نماید .

وجود امام معصوم و جانشین رسول الله در میان مردم ضروری است به همان دلیلی که بعثت انبیاء برای هدایت بشر ضروری می باشد و پیامبر گرامی اسلام علت محدثه دین و امام معصوم علت مبقیه دین است . و همان گونه که قرآن حجت خدا و جوامع الکلم است ، پیامبر و امام معصوم هم حجت خدا ، مفسر و شارح قرآن کریم می باشند .

همان گونه که قرآن نور است کلام امام و روایات ائمه معصومین علیه السلام هم نور

ص :۳۶

می باشد ، برای این که روایات مفسر و بیانگر محتوای قرآن است . لذا هنگامی که قرآن نور است محتوای قرآن نیز نور می باشد و از این رو تفسیر قرآن به روایات ، تفسیر نور به نور است . این واقعیت و ملازمه بین قرآن وعترت و امامت را پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در حدیث متواتر ثقلین چنین بیان نموده است: انی تارکم فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا . در میان شما دو چیز باارزش و گران سنگ (قرآن و اهل بیت) را به ودیعت می گذارم ، اگر از این دو حجت الهی اطاعت و پیروی نمایید هرگز مبتلا به ضلالت و گمراهی نخواهید شد .

در هر حال امام علیه السلام علاوه بر این که نقش هدایت و رهبری جامعه را دارد واسطه در فیض تکوینی و تشریعی نیز می باشد . همه ی آسمان و زمین ، حیوان و انسان فیض خدای تبارک و تعالی است و هیچ گونه مانع عقلی ندارد که خدای متعال مع الواسطه برای مردم افاضه فیض و نعمت نماید . به ضرورت برهان فلسفی و عقلی اگر واسطه در فیض نباشد فیضی وجود ندارد . الحجه قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق . و لولا الحجه لساخت الارض باهلها .

محمد بن یحیی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: رمین هیچ گاه از وجود حجت خدا خالی نبوده است و خالی نخواهد بود . اول کسی را که خدای متعال قبل از انسانهای دیگر خلق نمود حجت معصوم بوده و تا آخر هم سرنوشت جامعه به دست رهبر و نایب معصوم است .

امام معصوم علیه السلام دو مسئولیت سنگین به عهده دارد: یکی هدایت و رهبری دینی مردم و آشنا نمودن آنها با معارف و قوانین دینی از متن قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله . امام گنجینه علم رسول خداست و خواهد بود ، اما وای بر کسانی که باب مدینه علم رسول الله را بستند و مردم را از نعمت علوم و معارف رسول الله محروم کردند ، اینان ظلم بزرگی به دین و بشریت روا داشتند که چنین ظلمی به دین بخشودنی نیست .

مسئولیت دیگر امام رهبری سیاسی و اجتماعی مردم و اجرای دقیق مقررات و برنامه های دینی در جامعه است . چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله هم رهبریت دینی و هم رهبریت سیاسی مردم را به عهده داشت و متصدی تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام آن بود و هرگاه هم که مدینه را ترک می کرد برای خود جانشین تعیین می نمود .

پیامبر در آن هنگام که نزدیک بود آفتاب درخشان عمرش پشت ابرهای متراکم مرگ پنهان شود از جانب خدای متعال مأمور شد که آخرین وظیفه رسالت را نیز به

انجام رساند . يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ .

پیامبر صلی الله علیه و آله هم به منظور اجرای دستور خدای سبحان در غدیر خم تعیین امامت کرد و حضرت علی علیه السلام را جانشین پس از خود برای مردم معرفی نمود و اظهار داشت: من کنت مولاه فهذا علی مولاه ، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله .

رسول خدا صلی الله علیه و آله در موارد متعدد ۱۲ نفر امام معصوم و جانشینان پس از خود را به مردم معرفی می کرد و به وضوح نام و مشخصات نسبی و سببی آنها را بیان می داشت ، از جمله پیامبر فرمود: ان خلفائی و اوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی الاثنی عشر اولهم علی و آخرهم ولدی المهدی فینزل روح الله عیسی بن مریم فیصلی خلف المهدی و تشرق الارض بنور ربها و یبلغ سلطانه المشرق و المغرب .

اسامی ائمه علیهم السلام

اسامی ۱۲ نفر جانشینان معصوم رسول الله صلی الله علیه و آله به ترتیب ذیل عبارتند از :

۱ـ حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام

۲ـ حضرت امام حسن بن علی المجتبی علیه السلام

۳ـ حضرت امام حسین بن علی سید الشهداء علیه السلام

۴ـ حضرت امام علی بن الحسین السجاد علیه السلام

۵ـ حضرت امام محمد بن علی الباقر علیه السلام

۶ـ حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام

۷ـ حضرت امام موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام

۸ ـ حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

۹ـ حضرت امام محمد بن علی الجواد علیه السلام

۱۰ـ حضرت امام علی بن محمد الهادی علیه السلام

۱۱ـ حضرت امام حسن بن علی العسکری علیه السلام

۱۲ـ حضرت امام حجت بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه که آن حضرت هم اکنون زنده و از نظرها غایب است و روزی به امر پروردگار ظهور نموده با برپایی حکومت عدل جهانی عالم را پر از عدل و داد خواهد نمود ، انشاءالله .

همه این امامان معصوم از اهل بیت پیامبر و از فرزندان فاطمه زهرا سلام الله علیها می باشند . قول و فعل و تقریر آنان برای همه بشریت حجت است . حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها ام الائمه به عنوان محور ولایت و امامت بوده و سیده زنان دو جهان است و از آنجایی که قول ، فعل و تقریر معصوم حجت است حضرت

صـدیقه طاهره سـلام الله علیها که یکی از معصومین می باشـد نیز قول ، فعل و تقریرشان حجت است . رضای او رضای خـدا و پیامبر ، غضب و سخط او غضب و سخط خدا و پیامبر است . فاطمه از اهل بیت پیامبر و از هرگونه خطا ، اشتباه و گناه مصون ، هادی و راهنمای جامعه بشـری است . قرآن کریم اهمیت و احترام اهل بیت پیامبر را چنین بیان نموده است: قُلْ لا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی.

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الأَمْرِ مِنْکُمْ . ولایت و امـامت علت مبقیه دین است . همانـا فیض و نور هـدایت ولایت و امامت سراسـر گیتی ، شـرق و غرب عالم را فرا گرفته و فرا خواهـد گرفت و خواهـد آمـد آن روزی که برپا دارنده عدل و قسط اسـلامی و حکومت جهانی اسـلام ، یملؤا الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا (امام زمان«عجل الله تعـالی فرجه») ظهور خواهـد کرد و شـیرینی عـدل و حکومت اسـلام و احکـام نورانی قرآن را همه ی جهان و جهانیان خواهند چشید ، انشاءالله . و لا یبقی بیت مدر و لا وبر علی ظهر الارض الا ادخله الله کلمه الاسلام (کلمه لا اله الا الله) .

قلم

به حقیقت از شـکوه اقیـانوس بیکران ولایت و امـامت قلم لرزان است . چگونه نلرزد و نلغزد بـا آن همه ضـعف و ناتوانی همه جانبه ، هماننـد انسانی که با نردبام صد پله قصد بالا رفتن از کوه هزار متری را داشـته باشد ، این امر میسور نیست . شـهباز بلند پایه فکر نیز هرچه بیندیشـد: ن وَالْقَلَمِ وَمَا یَسْطُرُونَ . هر چنـد بخروشـد ، هرگز به بلنـدای قله عرشـی عهـدالله و امامت نخواهد رسید .

قله امامت آن امام معصوم حضـرت علی علیه السـلام است که در نهـج البلاغه فرمود: اما والله لقـد تقمصـها ابن ابی قحافه و انه یعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر . قسم به خدا فرزند ابی قحافه خوب می داند که پیراهن خلافت و امـامت برای او دوخته نشـده و برای تن او گشـاد است و غاصـبانه آن را طلب پوشـیدن نموده است و می داند که محور و قطب آسیای خلافت و امامت منم که خیاط ازل از روز اول پیراهن امامت را برای علی دوخته است .

همانـا از زبـان علی چشـمه های زلال حکمت و دانش سـرازیر است که فکر و انـدیشه حکیمان ، فیلسوفان و فقیهان نامی و نام آوران علمی هرچه پرواز کند و اوج بگیرد به بلندای آن نمی رسد . امید است خدای سبحان از اشراقات فیضش گوشه ای

از آفتاب درخشان امامت را برای ما روشن نماید تا به کرانه این بحر مواج رسیده به اهمیت معنوی و اجتماعی عهدالله و امامت پی برده باشیم و بدانیم که قلمرو هدایت امامت تنها مربوط به دنیای گذشته و امروز و فردا نیست ، بلکه برای همه مکانها و زمانها و برای امروز و فردا و فرداهای دیگر هم هست . زیرا ائمه علیه السلام به تمام ما سوی الله و جهان امکان ولایت دارند ، ولایت آنان منحصر به زمین و آسمان نیست . آنان ولی الله بر تمام جهان امکانند .

امروز

در چندی قبل آنقدر شبهات و آن همه غرب زدگی و شرق زدگی علیه اسلام و مسلمین وجود نداشت . دشمنان جرار این همه با قلمها و زبانهای مسموم علیه اسلام و تشیع حمله ور نبود . یک عالم و یک مسلمان غیر از کنار مسجد و سجاده و بیان چند مسئله عبادی و معاملی و نکاح و طلاق برای خود وظیفه دیگری نمی دید ، ولی امروز روز دیگر است . امروز نشان و حربه دشمنان متوجه اصول دین: توحید ، عدل ، نبوت ، امامت و معاد است . امروز جنگ بدخواهان و کینه توزان با حوزه های علمیه ، قرآن کریم ، فقهای اسلام و سنگرهای دفاعی اسلام و مسلمین است .

امروز روزی است که باید قلمها بلرزد و بخروشد ، سلاحهای علمی مجهز شود ، سکوتها بمیرد ، سدها و حدودهای ضد دین بشکند ، شبهات دفع شود ، حرارتهای ایمان شعله کشد ، فریادهای قرآن علیه طواغیت و ظلمه بلند گردد ، اسلام سازنده و خلاق معرفی شود که به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله: ألا کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته .

امروز روزی است که وظیفه هر انسان مسلمان قیام برای خداست . وظیفه او دفاع از کیان اسلام و مسلمین و جهاد با کفار حربی است که کشورهای اسلامی را اشغال کرده اند .

امروز روزی است که تمام ملتهای اسلامی اعم از بقال و کاسب ، پیر و جوان ، مرد و زن روحانی و غیرروحانی وظیفه سنگین مبارزه با دشمنان دین را به عهده دارند . فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا . قرآن کریم در این آیه به صراحت فضیلت و برتری مجاهدین فی سبیل الله را نسبت به کسانی که سکوت اختیار کرده و یا به وقت مبارزه مصلحت اندیشی می کنند ، اعلام داشته است .

امروز روز مبارزه مثبت است نه سکوت و مبارزه منفی . امروز روزی است که اگر دشمنان اسلام برای فریب دادن مردم دانشگاه و مؤسسات استعماری باز کرده اند تا از این راه مغز و اندیشه جوانان ما را بدزدند ، ما نیز باید برای

روشن کردن افکار جامعه و روشن نمودن اندیشه مردم و جوانان خود دانشگاه قرآن ، مدرسه تزکیه و تربیت اسلامی و مؤسسه انسان سازی بسازیم .

امروز روزی است که مسلمین باید به این ندای قرآن کریم: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ لبیک گویند .

امروز روزی است که مسلمین باید به این موعظه قرآن کریم: قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى پاسخ مثبت دهند .

تأسف

اسفا که امروز جوامع مسلمین دچار طمع و دغدغه های شیطانی شده اند و با سردمداران کفر و طواغیت هم پیمان و هم کاسه شده رو به جاهلیت و شرک آورده اند و در برابر سخنان پیامبر و ائمه معصومین ایستادگی می کنند .

اسفا که امروز مسلمین فریب توطئه های دشمنان را می خورند و در مقابل عدل و قسط و آزادی قیام کرده ، پشت به وحدت و اخوت اسلامی می نمایند .

اسفا که امروز مسلمین در اثر اختلاف ، ذلیل و گرفتار اسارت شرق و غرب شده اند . این جانیان حرفه ای بین المللی همه گونه مظالم اعتقادی ، سیاسی و اجتماعی ، اخلاقی و اقتصادی را در سرزمینهای اسلامی انجام می دهند . اما بر علیه آنها از دولتمردان نامرد کشورهای اسلامی گرفته تا مردم عادی احدی پرخاش نمی کند و حمایت از دین و نوامیس مسلمین را تکلیف الهی نمی دانند . همه در اثر خودباختگی نه به زبان شرعی بلکه به زبان سفسطه و نیرنگ و برخورد تصنعی و تملق سخن می گویند .

قرآن کریم به صراحت تمام این سفسطه بازیها و نیرنگ بازیها را محکوم نموده ، می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لاتَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَاللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لاتَفْعَلُونَ. ای کسانی که ایمان به خدا دارید برای چه می گویید آن چیزی را که عمل نمی کنید؟ آیا اسلام منهای عمل اثری دارد؟ چه بسا نزد خدا گناه بزرگی است که بگویید و عمل نکنید .

ای کاش امروز مسلمین فقط به اسلام عمل نمی کردند ، اما سرزمینهای اسلامی را پادگان نظامی و سنگر کفار برای حمله به کشورهای اسلامی قرار نمی دادند !

ای کاش امروز مسلمین به اسلام عمل نمی کردند ، اما حیثیت ناموسی اسلام ،

حجاب و عفت اسلام ، آبرو و شوکت اسلام را به نام توسعه اقتصادی و فرهنگی و به نام تمدن و صنعت توریسم با کفار و مشرکین معامله نمی کردند و ناموس مسلمین را از طریق ماهواره ها و کانونهای دیگر شیطانی برای نمایش عمومی در اختیار اجانب و بیگانگان قرار نمی دادند!

ای کاش امروز مسلمین تنها به اسلام عمل نمی کردند ، اما مبانی اعتقادی و اصول اسلام را بدون منطق شرعی و عقلی با سلیقه های شخصی و من درآوردی توجیه و تحریف نمی نمودند و هر عمل زشت و خلاف عقل و نقل و ضد انسانی را با چماق مصلحت گرایی توجیه شرعی و ضروری نمی کردند !

ای کاش امروز مسلمین دعوت قرآن کریم را در جهت اقتدار و صلابت اسلام و مسلمین پاسخ منفی نمی دادند . وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ .

ای کاش امروز مسلمین به اصالت اعتقادی و اجتماعی و عزت خداداده شان فکر می کردند و همانند آب روان آن را مفت از دست نمی دادند . وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لا يَعْلَمُونَ .

ای کاش مسلمین امروز با سکوتشان ظلم ظالمین و ستم طاغوتیان را امضا نمی کردند و زمینه ساز انتقام الهی نمی شدند و موجبات این همه فتنه ها و بلاها ، زلزله ها ، قحطی ها ، آدمکشی ها و... را فراهم نمی کردند . وَاتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ .

ای کاش مسلمین امروز این بیان اعجازی قرآن کریم ، وَلا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ را نصب العین قرار می دادند و امت واحده اسلام با عمل به وحدت اعتقادی ، سیاسی و اجتماعی زمینه یک قیام عمومی اسلامی را برای دفاع از کیان اسلام و مسلمین فراهم می نمودند تا سردمداران کفر نه می توانستند افغانستان ، عراق و فلسطین را اشغال کنند و نه می توانستند بر سر باقی کشورهای اسلامی عربده تهدید بکشند .

ای کاش مسلمین امروز به یک آیه قرآن ، تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلا تَعَاوَنُوا عَلَى الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ عمل می کردند و با خنجر زهرآلود تفرقه پیکر واحد امت اسلام را

تکه تکه نمی نمودند و با به کار گرفتن حربه ملی و غیر ملی تخم کینه و عداوت را در دلها نمی کاشتند .

ای کاش مسلمین امروز راهیان راه توحید و تقوا و منادیان عدالت و آزادی می بودند و از قدرت لایزال توحیدی اسلام و از به هم پیوستگی سرزمینهای اسلامی و منابع اقتصادیشان استفاده نموده دچار شکست مادی و معنوی نمی شدند . اما افسوس ... . اکنون چه باید کرد تا مسلمانها از مصائب و ذلتی که دامنگیر آنها شده است نجات پیدا کنند ، نسخه علاج چیست؟

نسخه علاج

۱ــ همه ی کارها الهی و بر محور دین باشد نه بر محور سلیقه و مصلحت من درآوردی ؛ زیربنای همه ی امور مردم چه در نظام زندگی فردی و حیات اجتماعی ، چه در عبادات و معاملات ، چه در سیاست و اخلاق و چه در مسائل بین المللی باید اصول اعتقادی (توحید ، عدل ، نبوت ، امامت ، معاد) و فروع عملی دین قرار بگیرد .

۲ــ مسلمین به طور جدی به عنوان یک وظیفه الهی با ملی گرایی مبارزه کنند و شعاری و تعارفی نگویند ما همه برادریم ، بلکه جوامع اسلامی باید در هر جا و در هر زمان به عنوان یک تکلیف دینی علیه ملیت و نژاد پرستی مبارزه نموده ، آن را محکوم کنند . نغمه نژادپرستی بر خلاف اسلام و بیان قرآن کریم است . إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ .

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ . قرآن کریم مؤمنان را امت واحد و برادر می داند . لذا نباید مسلمین بگویند مصالح ملی چنین و چنان است گرچه دیگران قربانی شوند ، باشد . در حقیقت وجود چنین اندیشه ای در جامعه ی اسلامی جنایتی بزرگ به اسلام و مسلمین و بشریت است . گفتار و رفتار مسلمانها در سطح جهانی باید بر اساس مصالح اسلام و مسلمین باشد و از قوانین بین المللی اسلام پیروی گردد هرچند که به اصطلاح منافع ملی به خطر افتد ، ولی در برابر حفظ منافع اسلام و مسلمین مهم نخواهد بود .

۳ــ مسلمین باید منطقه گرائی و مرزهای اعتباری بدون اعتبار را تضعیف نموده از بین ببرند . هر مسلمانی که از منطقه ای وارد مناطق دیگر می شود به او نگویند چون برگ عبور و مجوز قانونی ندارد باید زندان و تبعید گردد . وَلِلَّهِ مُلْكُ

السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . آسمانها و زمین ملک خدای متعال و همه در قلمرو اراده و قدرت او اداره می شوند . مردم نیز بندگان خدا می باشند و هر جا که بخواهند می توانند بمانند یا نمانند . به فرموده قرآن کریم: هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الأَرْضَ ذَلُولا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ . أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا .

هنگامی که انسان مورد اطمینان است از هر جایی که باشد باید در جوامع اسلامی احساس اطمینان و امنیت کند ، نه اینکه در اثر اضطراب و ترس از بازداشت یکدیگر را نفرین و مرگ او را یا خودش را از خدا بخواهد . در چنین جامعه مملو از اضطراب و نگرانی وحدت و قدرت تحقق پیدا نمی کند . چرا که همه در صدد تضعیف و نابودی یکدیگرند تا بلکه شر یکی از دیگری دفع شود .

مسلمین باید حداقل همان کاری را بنمایند که امروز اروپائیان می کنند . بیش از ۲۰ کشور اروپایی سیاست واحد ، جغرافیای واحد ، اقتصاد و پول واحد و هویت واحد را پی ریزی نموده اند که در حقیقت این کار و چه بسا فراتر از آن وظیفه مسلمین است . زیرا مسلمین امت واحد و با هم برادرند و همه از راهیان کاروان در حرکت به سوی توحید می باشند . مسلمین باید الگوی همه جانبه در کردار و گفتار باشند ، نه دیگران .

۴ــ مسلمین باید با فرهنگ استعماری و التقاطی مبارزه کنند . زیرا خطر استعمار فرهنگی بدتر از خطر استعمار سیاسی ، نظامی و اقتصادی است . استعمار فرهنگی سرطان فکری جامعه است که در صورت گرفتار شدن جامعه به آن ، مردم بدون کمترین مقاومت از استثمار و استعمار تبعیت می کنند . لذا در فرهنگ اسلام جهاد با قلم و مبارزه فرهنگی افضل از جهاد با اسلحه جنگی است . امام علی علیه السلام فرمود: و افضل من ذلک کله کلمه عدل عند امام جائر .

۵ــ مسلمین باید از تحزب و گروه گرایی دست بردارند و از آن بپرهیزند . زیرا گروه گرائی همانند ملی گرائی برای اسلام خطر است ، گرچه احیانا در کوتاه مدت ممکن است خطر نباشد ، و لکن یقینا در دراز مدت خطر است ، چون کشیده شدن به جریانهای سیاسی موجب تفرقه شده و جبهه گیریها را دامن می زند . کل یجر النار الی قرصه ، و چه بسا در مواردی ملاکهای حزبی بر ملاکهای دینی و انسانی تقدم یابد که این امر سبب ایجاد نفاق و انحراف می گردد و آتش نفاق و

انحراف هم همه را خواهد سوزاند . به فرموده قرآن کریم: وَاتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ .

۶ــ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ . ای گروه اهل ایمان از خدا و پیامبر و امامان معصوم اطاعت کنید . مسلمین باید در پرتو لوای توحید و در کنار پرچم رسالت و امامت گرد هم آیند و از رهبر الهی واحد پیروی نمایند . همه در کنار یک پرچم ، در سایه یک نظام اسلامی و تحت فرمان رهبر واحد باشند و از تعدد رهبری و تضعیف اجتماعی پرهیز نمایند . وَلا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ .

۷ــ وَلا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ . مسلمین نباید به ظالم و فاسق اعتماد کنند وگرنه از اعوان ظلمه بوده و جایگاهشان در جهنم است .

۸ ــ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلا تَفَرَّقُوا . اگر امت اسلام بدین نسخه علاج در پرتو لوای توحید ، رسالت و امامت الهی عمل نماید و همگی به ریسمان الهی چنگ زده متفرق نشوند ، آنگاه است که می توان خطر استعمار فرهنگی را شکست داد و با انقلاب فرهنگی تا حدی عدالت اجتماعی را در جامعه پیاده نمود و اسلام محلی را به اسلام الهی تبدیل کرد و جوامع متفرق بشری را تبدیل به جامعه واحد الهی نمود ، انشاءالله .

مسئولیت رهبری

در حکومت اسلامی هر مقام مسئولی که مسئولیت می پذیرد از لازمه آن مسئولیت حفظ امانت و اجرای عدالت است . مسئول باید عادل و امین باشد وگرنه مسئولیت برای فاسق و خائن راه ندارد . مسئول فاسق خود به خود منعزل و از درجه اعتبار مسئولیت ساقط است و نیاز به عزل ندارد .

مسئولیت رهبری جامعه به عنوان یک امانت الهی آنقدر سنگین و قابل توجه است که خداوند تبارک و تعالی به پیامبر اسلام هشدار می دهد: وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الأَقَاوِيلِ * لأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ . هر آینه اگر این قرآن کلام الله

نمی بود و پیامبر از خود سخنی به ما نسبت می داد ، به شدت او را مؤاخذه نموده رگ حیات او را قطع می کردیم .

خدای تبارک و تعالی زمام هدایت و رهبری جامعه را به دست مردان صالح و پرهیزگار داده است که همان انبیاء و امامان معصومند ، و در صورت عدم حضور نبی و امام معصوم باید زمام اداره امور جامعه مسلمین به دست مردان صالح و عادل قرار داده شود تا مردم در پرتو هدایت و رهبری آنان در یک جامعه توحیدی با صلح و صفا و سعادت زندگی کنند .

حال در صورتی که مدیران مسئول دچار لغزش گردند و در مقام اجرای قوانین الهی حسن اجرا و تعادل را از دست بدهند ، چه عواملی بازدارنده آنان از جور و فساد می باشد؟ در این صورت چه چیزی می تواند قانون خدا و مذهب را تقویت نموده و آن را در همه جا گسترش دهد؟ و...

امر به معروف و نهی از منکر

یکی از عوامل نیرومندی که می تواند جامعه را علاج کند و رهبران و مدیران خطاکار را به خود آورده اصلاح سازد ، امر به معروف و نهی از منکر است . امر به معروف و نهی از منکر از جمله فروعات ده گانه اسلام است که بر همه ی قوانین دیگر اسلام نظارت و حاکمیت دارد . به عنوان مثال اگر کسی نماز یا حج را ترک کند و یا در انجام آنها مسامحه نماید ، قانون امر به معروف و نهی از منکر به هر کیفیت ممکن می تواند او را وادار به خواندن نماز و انجام دادن حج نماید و شخص را از ترک آنها باز دارد .

قانون امر به معروف و نهی از منکر می تواند جلوی بسیاری از مفاسد انفرادی و اجتماعی را بگیرد . به فرموده قرآن کریم: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ .

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ .

مردان و زنان با ایمان ولی یکدیگرند ، امر به معروف و نهی از منکر می کنند ، نماز به پا می دارند و زکات می دهند و در همه جا از دستورات خدا و رسول اطاعت می نمایند ، آنان را البته خدای سبحان مشمول رحمت خود خواهد گردانید که خدا صاحب اقتدار و درست کردار است .

امام باقر علیه السلام فرمود: ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر سبیل الانبیاء منهاج الصلحا

ص :۴۶

فریضه عظیمه بها تقام الفرائض و تامن المذاهب و تحل المکاسب و ترد المظالم و تعمر الارض و ینتصف من الاعداء و یستقیم الامر فانکروا بقلوبکم الفظوا بالسنتکم فکوا بها جبائهم و لاتخافوا فی الله لومه لائم .

این روایت نورانی خطوط کلی و ثمره عمومی امر به معروف و نهی از منکر را چنین بیان می دارد:

۱_ امر به معروف و نهی از منکر برنامه انبیاء و روش صالحان است .

۲_ امر به معروف و نهی از منکر فریضه بزرگ الهی است که در پرتو انجام آن واجبات اجرا ، مذاهب و رفتارها تصحیح شده ، از بدعتها و آلودگیها مصون می ماند .

۳_ به واسطه امر به معروف و نهی از منکر کسبها حلال می شود و حرامها جلوگیری و کنار زده می شود .

۴_ حقوق و مظالم به صاحبانش برمی گردد ، زمین آباد و اصلاح می شود ، با دشمنان به عدل و انصاف رفتار می شود .

۵_ امور دنیا و آخرت جامعه اصلاح می گردد . پس بکوشید این فریضه ای که قوام و اصلاح جامعه بدان بستگی دارد هم به قلب ، هم به زبان و هم به رفتار به آن عمل نمایید و در راه انجام آن از ملامت ملامت کنندگان و سرزنش سرزنش کنندگان نهراسید . چرا که کَفَی بِاللَّهِ حَسِیبًا .

در اسلام دامن امر به معروف به قدری گسترده و فراگیر است که در پرتو آن یکی از وظایف مهم تعیین شده مردم خیر خواهی برای رهبران جامعه است . بدین معنا که اگر امام و رهبر جامعه دچار لغزش گردد و از آنجایی که غیر از معصوم هرکس دیگری در معرض لغزش و خطا می باشد ، باید به او تذکر داد و از وی انتقاد سازنده نمود .

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که پیامبر در سرزمین منا در مسجد خیف فرمود: ثلاثه لایغل علیهن قلب امرءٍ مسلم ، اخلاص العمل لله و النصیحه للائمه المسلمین واللزوم للجماعات .

مسلمان نباید از سه چیز دریغ ورزد وآن را در دلش نگه دارد و اظهار نکند:

۱_ هر کار شایسته را خالصانه برای خدا انجام دهد و هر کار ناپسند را برای رضای خدا ترک کند .

۲_ ائمه مسلمین را نصیحت خالصانه نماید .

۳_ با جماعات مسلمین سر و کار داشته باشد .

امام علی علیه السلام در سال ۴۰ هجری و در شب ۲۱ ماه مبارک رمضان به هنگام شهادت در وصیتنامه الهی خویش به امام حسن و امام حسین علیه السلام فرمود: لا تترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فیولی علیکم شرارکم ثم تدعون فلا یستجاب لکم .

فرزندانم حسن و حسین و ای کسانی که وصیتنامه علی به آنها می رسد ، به شما وصیت می کنم امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که اگر این فریضه الهی ترک شود پست ترین افراد جامعه بر شما مسلط خواهد شد ، آنگاه هر چه دعا نمائید که از شر او نجات پیدا کنید دعای شما مستجاب نمی شود . چرا؟ برای این که تسلط ظالم بر جامعه خواست خدای متعال نیست که آن را دفع نماید ، این مصیبتی است که در اثر بی تفاوتی جامعه و ترک امر به معروف و نهی از منکر بر آنها وارد شده است ، این شقاوت را افراد جامعه به دست خویش بر سر خود آورده اند .

بنابراین امر به معروف و نهی از منکر از ضروریات دین و واجب کفایی است که انجام آن بر هر مسلمانی شرعا و عقلا واجب است . همچنین امر به معروف و نهی از منکر دارای مراحلی است که در مرحله اعتقاد باید نفرت از منکر و توجه به معروف داشت ، و در مرحله بعد باید به وسیله زبان امر به معروف و نهی از منکر نمود . در مرحله سوم اگر افراد جامعه به حدی گستاخ شده اند که نفرت قلبی و دعوت زبانی در آنان اثر ندارد نوبت اقدام عملی است که فاعل منکر تأدیب گردد .

امید است خدای متعال به همه ی ما توفیق عمل به دستورات اسلام و پیروی از احکام دین عنایت فرماید و ما نیز دست تضرع و نیایش به پیشگاه او دراز می نمائیم تا او ما را در این راه یاری دهد و از مواضع خطر و افتادن به دام ضلالت و انحراف حفظ گرداند . یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَی تِجَارَهٍ تُنْجِیکُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِکُمْ وَأَنْفُسِکُمْ ذَلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ .

ص :۴۸

اصل پنجم اصول دین : معاد

اشاره

ص :۵۰

معاد

وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ . یکی از ارکان اعتقادی و از اصول دین اسلام معاد است . معاد یعنی تجدید حیات بشر برای رسیدن به پاداش و کیفر عمل در عالم آخرت .

خدای تبارک و تعالی می فرماید: در روز قیامت تمام مردگان را زنده و آنها را حشر می کنیم . هرکس عملی را که در دنیا انجام داده است اعم از خوب و بد ، نتیجه آن عمل را در آن روز می بیند . اگر عمل او خوب باشد پاداش آن جنت و رضوان الهی است ، و اگر عمل او بد باشد کیفرش عذاب و جهنم سوزان است . فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ .

بدون تردید اعتقاد به معاد حق است و بازگشت به زندگی ابدی امری فطری می باشد . معاد از اصول مشترک همه ی انبیای الهی است و مورد قبول همه ی ادیان و امم سابقه و لاحقه بشر می باشد . اعتقاد به معاد ریشه در فطرت و نهاد انسان دارد . چرا که هر فردی در صحنه حیات و زندگی بالوجدان آن را حس می کند و درک می نماید که رشته زندگی وی با مرگ گسسته نمی شود . انسان برای زندگی چند روزه دنیا آمیخته با مشکلات آفریده نشده است ، بلکه این شب تار صبح روشنی دارد و مرگ دریچه ای به سوی زندگی ابدی است . از این رو باید گفت عقیده به معاد از امور فطری است که نیاز به استدلال ندارد ، ولی در عین حال به دلایلی برای اثبات معاد و لزوم رستاخیز در قیامت اشاره می شود:

۱_ برهان قدرت خداوند

قرآن کریم برای اثبات معاد به برهان قدرت خدای متعال از راه تجدید حیات و آثار آن استدلال نموده است: فَانْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ

ذَلِكَ لَمُحْيِی الْمَوْتَی وَهُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ . دیده بازکن و آثار رحمت الهی را بنگر که چگونه زمین مرده ، درختان و گیاهان خشکیده و پژمرده را باز زنده می گرداند ، و بدون تردید همان خداست که مردگان را پس از مرگ زنده می کند و او بر انجام هر چیز قادر و تواناست .

یَا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَی اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ * إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَیَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ * وَمَا ذَلِکَ عَلَی اللَّهِ بِعَزِیزٍ . ای مردم شما همه به خدا محتاجید و تنها خداست که بی نیاز و غنی بالذات است . اگر بخواهد همه ی شما را به دیار عدم فرستد و خلقی جدید به وجود آورد . و این کار هیچ بر خدا دشوار نیست .

تَبَارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَهُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ * الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیَاهَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلا وَهُوَ الْعَزِیزُ الْغَفُورُ . بزرگوار خدایی که سلطنت ملک هستی به دست قدرت اوست ، او خدایی است که بر همه چیز تواناست . خدایی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما بندگان را بیازماید که کدام یک نیکوکارتر است . او مقتدر و آمرزنده است .

قَالَ مَنْ یُحْیِی الْعِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ . شخصی منکر معاد بود ، روزی استخوانهای پوسیده انسان مرده ای را به دست گرفت و از راه استهزاء به رسول خدا گفت: چه کسی این استخوانهای پوسیده را دوباره زنده می کند؟ آیه نازل شد: قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّهٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ . پیامبر بگو: این استخوانهای پوسیده را آن خدایی زنده می کند که اول بار آنها را حیات بخشید ، اوست که رمز خلقت و آفرینش را می داند .

۲ـ برهان حکمت الهی

قرآن کریم برای اثبات معاد به برهان حکمت الهی استدلال نموده و این مطلب را در ضمن آیات متعدد بین داشته است . قُلِ اللَّهُ یُحْیِیکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یَجْمَعُکُمْ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ لا رَیْبَ فِیهِ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ . ای پیامبر بگو: خدا شما را زنده می کند ، پس از آن می میراند ، آنگاه تمام شما را جمع گرداند برای روز قیامت ، روزی که

در آن شک و ریبی نمی باشد و لیکن اکثر مردم نمی دانند .

رَبَّنَا إِنَّکَ جَامِعُ النَّاسِ لِیَوْمٍ لا رَیْبَ فِیهِ إِنَّ اللَّهَ لا یُخْلِفُ الْمِیعَادَ . پروردگارا تو گردآورنده مردم در روزی می باشی که در آن تردیدی نیست . همانا وعده خدا تخلف پذیر نخواهد بود .

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتَی قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَی وَلَکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَکَ سَعْیًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ . در مورد معاد و چگونگی زنده شدن مردگان حضرت ابراهیم خلیل به خداوند گفت: پروردگارم! به من بنما که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد؟

خدای متعال فرمود: آیا به آن ایمان نداری؟ عرض کرد: آری ایمان دارم ، اما می خواهم به مشاهده آن دلم آرام گیرد .

خدای متعال فرمود: چهار مرغ را بگیر و گوشت آنها را به هم درآمیز ، آنگاه هر قسمتی را بر سر کوهی بگذار ، سپس آن مرغان را بخوان تا به سوی تو شتابان پرواز کنند . و بدان که خدا بر همه چیز دانا و تواناست .

حضرت ابراهیم این کار را انجام داد و به مقتضای قدرت و حکمت الهی مرغها زنده شدند و هرکدام شتابان به سوی او به پرواز درآمدند .

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثًا وَأَنَّکُمْ إِلَیْنَا لا تُرْجَعُونَ . آیاگمان می کنید که شما عبث و بیهوده آفریده شده اید و بازگشتی به سوی خدای قدیر و حکیم نخواهید داشت؟ هرگز چنین نخواهد بود . و از خدای حکیم محال است کار عبث و بدون حکمت صادر شود ، او جهان و انسان را بر اساس حکمت آفریده است .

بنابراین اگر اندکی فکر و تأمل نماییم به این نتیجه خواهیم رسید که هدف از خلقت انسان همین زندگی محدود دنیا نمی باشد ، بلکه او برای یک زندگی نامحدود جاودانه آفریده شده که همان جهان پس از مرگ است .

۳_ معاد مقتضای عدل الهی

به مقتضای عدل الهی معاد امری ضروری است . قرآن کریم می فرماید: وَنَضَعُ الْمَوَازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیَامَهِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئًا . هنگامی که در روز قیامت میزان عدل را برپا نماییم بر احدی ظلم نخواهد شد .

ص :۵۴

لا یُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلا مَنْ ظُلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِیعًا عَلِیمًا . خدای تبارک و تعالی از سخن بد و پرخاشگری درباره هر کسی نهی می کند مگر آن کس که در حق او ظلم شده باشد . چنین کسی می تواند علیه ظالم فریاد بزند و حقش را مطالبه کند و چنین پرخاشی علیه ظالم عادلانه است .

وَیَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى یَدَیْهِ یَقُولُ یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلا * یَا وَیْلَتَى لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلانًا خَلِیلا * لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِی وَكَانَ الشَّیْطَانُ لِلإِنْسَانِ خَذُولا. و روزی که ظالم از شدت پشیمانی پشت دستش را گزیده و فریاد می زند: ای کاش با رسول حق کنار آمده راه دوستی و طاعت پیش می گرفتم . وای بر من! ای کاش فلان کافر و فاسق را دوست نمی گرفتم که رفاقت او مرا از پیروی قرآن و رسول حق محروم ساخت و گمراه گردانید . آری دوستی شیطان برای انسان مایه خذلان و گمراهی است .

امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام فرمود: یوم علی الظالم اشد من الیوم علی المظلوم . ظالمان روزی سخت تر از روز مردم بیگناه و مظلوم پیش رو دارند .

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِی أَصْحَابِ السَّعِیرِ . در آن روز ظالمان و گردنکشان بین المللی می گویند: اگر ما در دنیا سخن انبیاء را شنیده و به دستور عقل رفتار می کردیم امروز دچار عذاب نبودیم .

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لابْنِهِ وَهُوَ یَعِظُهُ یَا بُنَیَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ . لقمان در مقام پند و موعظه به فرزندش گفت: ای فرزند هرگز به خدا شرک نورز که شرک بسیار ظلم بزرگی است . حقیقتا شرک ظلم بزرگ به خدای سبحان است ، ولی از همه ظالمانه تر مخالفت دستورات الهی ست که انسان در حق مولا و خدای خویش صورت می دهد . چنین ظلمی هم از نظر وجدان ، هم از نظر عقل و هم از نگاه شرع بدترین اقسام ظلم است .

بنابراین از مطالبی که ذکر شد به این نتیجه می رسیم که خدای سبحان ، عادل ، حکیم و رحمان و رحیم است . قوانین و مقررات او عادلانه و حکیمانه است . لذا به مقتضای عدل الهی باید معاد و قیامت باشد تا در آنجا با تصفیه حساب عادلانه به عدل عادل و ظلم ظالم و جرم مجرم رسیدگی شود .

۴_ سنخیت عمل و جزا

ص: ۵۵

به برهان قانون سنخیت عمل و جزا باید معاد و روز قیامت باشد تا هرکس متناسب با عملش پاداش نیک و یا کیفر ببیند . چرا که بالفرض اگر قیامت نباشد ، در دنیا اجرای تناسب بین عمل و جزا ممکن نیست . زیرا در دنیا کسانی هستند که ظلم و جنایت بسیار کرده و دهها و صدها هزار انسان را قتل عام کرده اند ، آیا از چنین جانی ای در دنیا امکان دارد که انتقام همه مقتولین و مظلومین گرفته شود؟ هرگز ممکن نیست . زیرا در صورت فراهم شدن زمینه انتقام ، اعدام این جانی بیش از یک بار ممکن نیست که این یک بار اعدام هم معادل قصاص یک نفر از مقتولین می باشد . آنگاه حق قصاص باقی مقتولین چه خواهد شد؟ آیا حق آنها ضایع و پایمال می گردد؟ از این رو باید روز جزا و قیامتی باشد تا از این جانیان به تناسب و اندازه جنایتشان انتقام گرفته شود و آن روز به فرموده قرآن کریم روزی است که لابِثِینَ فِیهَا أَحْقَابًا .

احقاب جمع حقب است . و حقب عبارت از توقف هشتادهزار ساله در دوزخ است . در برخی روایات آمده که مجرمین غیر مخلد سیصد هزار سال در جهنم می مانند و اگر مخلد باشند تا ابد در جهنم خواهند ماند . وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ .

از امام صادق علیه السلام سؤال می گردید که آدم عاصی به هر اندازه که در دنیا جنایت کرده باشد محدود است ، پس چگونه عذاب غیر محدود و ابدی می شود؟ قال ابوعبدالله علیه السلام انما خلّد اهل النار فی النار لأن نیاتهم کان فی الدنیا ان لو خلد فیها ان یعصوا الله ابدا و انما خلد اهل الجنه فی الجنه لأن نیاتهم کانت فی الدنیا لو بغوا فیها ان یطیعوا الله ابدا .

روی عن رسول الله صلی الله علیه و آله: انما الاعمال بالنیات . نیت انسان واقعیت و ماهیت عمل را مشخص می کند . زیرا آدم معصیت کار اگر در دنیا زنده بماند نیت دارد الی الابد دست از جنایت برندارد . لذا خدای تبارک و تعالی که واقعیت امور را می داند و از نیت جانیان و معاندان ابدی آگاه است به مقتضای نیتشان آنها را عذاب ابدی می کند .

در مقابل انسان مؤمن و موحد گرچه عمل جزئی و محدود در دنیا انجام داده است ، اما نیت عمل خیر را تا ابد دارد . بالفرض اگر او در دنیا تا ابد زنده بماند تا ابد عمل خیر انجام می دهد . و خدای متعال هم به مقتضای نیت خیر ابدی او بهشت ابدی به او عنایت می کند . وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ .

ص :۵۶

۵ـ برهان ابدیت انسان

برای ضرورت معاد قرآن کریم به برهان ابدیت انسان استدلال کرده . يَا أَيُّهَا الإنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلاقِيهِ . ای انسان تو دائم در حرکت و تکاملی تا خدای خویش را ملاقات کنی .

بدون تردید انسان ترکیب یافته از روح و بدن است ، بدن جهت ابزاری دارد و دچار زوال و تغییر است . اما روح و روان که اصالت انسان را تشکیل می دهد موجود مجرد و ابدی می باشد . از این رو در آیات و روایات از مرگ تعبیر به انتقال شده است ، نه تعبیر به فنا و اعدام . یعنی انسان در اثر مرگ از دنیا منتقل می شود به عالم برزخ و قیامت: تنتقلون من دار الی دار .

از جمله دلیل بر ابدیت انسان علاقه فطری بشر به زندگی ابدی است . بالوجدان انسان هر چیزی را که بداند وسیله حفظ و بقای اوست به سراغ آن می رود و آن را برای حفظ و بقای ابدی خود فراهم می کند و با هر چیزی که مانع ادامه حیات و بقای او باشد مبارزه کرده آن را از بین می برد . این مطلب وجدانی است که بالفطره انسان علاقه به زندگی ابدی و معاد دارد و به همین جهت وسائل استمرار حیاتش را فراهم می سازد و با موانع آن مبارزه می کند . آنگاه انسان وقتی که بالبداهه می داند دنیا زوال پذیر است و جای زندگی ابدی نمی باشد باید به دنبال معاد و سرای آخرت باشد تا در آنجا به مقتضای علاقه خاص فطری زندگی ابدی داشته باشد . إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ .

۶ـ مخبران صادق

ابوعلی سینا فیلسوف نامی در آخر کتاب شفا در بحث معاد می گوید: بهترین راه اثبات معاد از طریق وحی می باشد .

به ضرورت برهان عقلی و فلسفی توحید را اثبات کردیم ، و بالضروره یقین داریم به وجود خدای متعال و حاکمیت نظام عدل الهی در این عالم . و نیز معتقدیم که انبیاء از جانب خدای سبحان فرستاده شده و مأموریت داشته اند که قوانین و احکام الهی را برای هدایت مردم و سعادت جامعه بشری بیان نمایند . از جمله اموری که انبیاء بیان نموده اند خبر دادن از معاد و زندگی پس از مرگ است . در تاریخ بشریت و در تاریخ زندگی پیامبران دیده نشده که حتی یک پیغمبر معاد را تکذیب کرده باشد و یا آن را تصدیق ننموده باشد . بالاجماع تمام انبیاء و ادیان آسمانی معاد

را بیان نموده و تصدیق کرده اند . به فرموده قرآن کریم: کُلّ نَفْسٍ ذَائِقَهُ الْمَوْتِ ثُمّ إِلَیْنَا تُرْجَعُونَ . وَأَنّ السّاعَهَ آتِیَهٌ لا رَیْبَ فِیهَا وَأَنّ اللّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ .

تصدیق انبیا و تصدیق رسول الله صلی الله علیه و آله هم از دید عقل و هم از دیدگاه شرع واجب است . زیرا آنان معصوم و مخبران صادقند ، قبول و تصدیق مخبر صادق عقلا و شرعا ضروری است . چون سخن آنان مطابق واقع و حکایت از واقعیت مخبر به می کند . این برهان و بیان در اوج اتقان و متانت است و ضرورت معاد را از طرق وحی و بیان انبیاء اثبات می کند .

به تعبیر دیگر همان گونه که تصدیق انبیاء در مورد خبر دادن از مسائل غیر معاد و احکام واجب است ، تصدیق آنان در خبر دادن از معاد نیز واجب می باشد .

یوم عظیم

رخداد قیامت امری ضروری ، بسیار مهیب و سهمگین است . در آن روز سرنوشت ابدی هر موجودی معین می شود . معاد و حالات آن به اندازه ای مهم است که در حدود ثلث آیات قرآن یعنی چیزی نزدیک به دو هزار آیه درباره معاد و زندگی پس از مرگ سخن می گوید .

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ . یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ إِنَّ زَلْزَلَهَ السَّاعَهِ شَیْءٌ عَظِیمٌ * یَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَهٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَی النَّاسَ سُکَارَی وَمَا هُمْ بِسُکَارَی وَلَکِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِیدٌ .

ایها الناس خداترس و پرهیزکار باشید که زلزله ی روز قیامت بسیار حادثه بزرگ و واقعه ی سختی خواهد بود . چون هنگامه آن روز را مشاهده کنید ، از هول و سختی آن روز هر زن شیرده طفل شیرخوار خود را از هول فراموش کند و هر آبستنی بار خود را بیفکند و مردم را از وحشت آن روز بی خود و مست بنگری ، در صورتی که مست نیستند و لیکن عذاب خدا سخت است که از هول مدهوشند .

روز قیامت از سنگینی حادثه همه در حیرت و وحشتند . در آن روز نظامات مادی از بین می رود و همه چیز در هم می پیچد و فرو می ریزد .

اسامی قیامت

قرآن کریم بیش از ۳۰ نام برای قیامت ذکر کرده است که عبارتند از:

۱ـ یوم الدین

۲ـ یوم الآخره

٣ــ يوم الحشر

٤ــ يوم الآزفه

٥ــ يوم أليم

٦ــ يوم البعث

٧ــ يوم التغابن

٨ــ يوم التلاق

٩ــ يوم التناد

١٠ــ يوم الحسرت

١١ــ يوم الثقيل

١٢ــ يوم الجمع

١٣ــ يوم الحساب

١٤ــ يوم الحق

١٥ــ يوم الخروج

١٦ــ يوم الخلود

١٧ــ يوما عبوسا قمطريرا

١٨ــ يوم العسر

١٩ــ يوم عظيم

٢٠ــ يوم الفصل

٢١ــ يوم محيط

٢٢ــ يوم شهود

۲۳_ یوم معلوم

۲۴_ یوم کبیر

۲۵_ الیوم الوعید

۲۶_ الیوم الموعود

۲۷_ الحاقه

۲۸_ الساعه

۲۹_ الصاخه

۳۰_ الواقعه

۳۱_ الغاشیه

۳۲_ القارعه

۳۳_ الطامه الکبری

۳۴_ یوم تبلی السرائر

۳۵_ یوم القیامه

۳۶_ یوم تبدل الارض غیر الارض و السماوات

اگر هر کدام این اسامی و واژه های قرآنی که درباره روز قیامت و حالات آن

ص :۵۹

ذکر شده است مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد دارای رموز و حقایقی است که از اقتضای بحث تذکری خارج می باشد . ولی به طور قطع در مورد اسامی مذکور به تمامه می توان گفت اسامی ذکر شده در یک وجه مشترک بیانگر این مطلبند که معاد از اصول دین و از ضروریات فطری و عقلی می باشد و امری است غیر قابل ریب . وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ .

اعتقاد به معاد همانند اعتقاد به باقی اصول دین عقلا و شرعا ضروری است . زیرا بالبداهه خلقت انسان خلاف عقل و حکمت پروردگار نمی باشد . سازنده و خالق این جهان و انسان خدای حکیم است . از این رو کار عبث و بیهوده با حکمت خدای متعال حکیم سازگار نمی باشد .

تصفیه حساب

تصفیه حساب اعمال مردم در قیامت چگونه خواهد بود؟ واقعیت امر مربوط به خدای تبارک و تعالی می باشد . چون او مالک یوم الدین و صاحب روز جزاست ، اما آنچه که به طور کلی از آیات و روایات استفاده می شود این که در قیامت از چهار چیز سؤال می شود:

۱ــ از امور اعتقادی و اصول دین و چگونگی رفتار با انبیاء و ائمه علیه السلام؟

۲ــ از عملکردها و عبادتها ...؟

۳ــ از عهد و پیمانها و امانتها ...؟

۴ــ از نعمتها و مصرفها ...؟

اولین چیزی که در قیامت از انسان سوال می شود اصول دین (توحید ، نبوت ، امامت عدل ، معاد) و چگونگی رفتار با اهل بیت علیهم السلام است .

امام رضا علیه السلام از امیر مؤمنان و آن حضرت هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: قال رسول الله: یا علی ان اول ما یسئل عنه العبدبعد موته ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول صلی الله علیه و آله و انک ولی المؤمنین بما جعله و جعلته .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی اولین چیزی که از انسان بعد از مرگ سؤال می شود از وحدانیت خدای سبحان ، از رسالت من و از ولایت توست ، همان لایتی که خدای متعال برای تو مقرر و تعیین نموده و من هم آن را در غدیر خم برای امت اسلام ابلاغ کردم .

امام رضا علیه السلام نیز در مسیر حرکت به سوی خراسان هنگامی که به منزلگاه نیشابور رسید ، این حدیث قدسی را برای مردم اظهار فرمودند: کلمه لا اله الا الله

حصنی فمن دخل فی حصنی امن من عذابی بشروطها و انا من شروطها.

در این حدیث قدسی امان بودن کلمه توحید برای هر انسانی و هر مسلمانی منوط به قبول ولایت و امامت ائمه معصومین علیه السلام و اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می باشد . پس در درجه اول هر انسانی مکلف است به معرفت اصول دین و معرفت توحید . زیرا اول باید انسان تکلیف کننده و قانونگذار را بشناسد ، بعد به تکالیف و مقررات او عمل نماید .

عدم جواز تقلید در اصول دین

بالوجدان و البرهان واضح شد که در مورد اصول دین تحصیل علم و یقین واجب است و در مورد آن اعتقاد تقلیدی کفایت نمی کند . تقلید در موارد احکام غیر ضروری فروع دین است .

چرا تقلید در اصول دین جایز نیست؟ به این سؤال به وجوه متعدد می توان پاسخ گفت:

۱ــ در اصول دین موافقت التزامیه واجب است و اعتقاد به اصول دین باید جزمی باشد . اعتقاد و ایمان جزمی هم بدون علم ممکن نمی باشد ، لذا انسان اعتقاد به اصول دین را از گفته پدر و مادر یا از شخص دیگری بدون حصول یقین و دلیل نباید بپذیرد ، بلکه باید در مورد اصول دین سؤال و تحقیق نماید تا از روی یقین اعتقاد و ایمان به آن پیدا کند .

۲ــ تقلید برای جاهل به احکام شرعی در مقام عمل خارجی است . از این رو کسی که مجتهد و یا محتاط در فروع دین نیست ، می تواند در موارد غیر علم و احکام غیر ضروری اسلام به فتوای علماء و فقهاء ملتزم شود و طبق آن عمل نماید . اما در اصول دین که از امور جوانحی و قلبی است نه عمل خارجی باید از طریق برهان عقلی و فلسفی و یا از راه دلایلی که ارشاد عقلی می کند ، معرفت پیدا کند و مبتلا به استحاله دور نگردد .

۳ــ در قرآن کریم کسانی که با پیامبران الهی احتجاج می کردند و در مقام جدال می گفتند ما در روش کارمان به تقلید آبا و اجدادمان می باشیم ، پس چگونه از تقالید و مراسم آنها دست برداریم و دین حق را بپذیریم ، مذمت و محکوم شده اند . البته مذمت قرآن کریم به لحاظ تقلید آنها از جاهل می باشد نه تقلید از عالم .

بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ * وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ * قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ * فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانْظُرْ

كَيْفَ كَانَ عَاقِبَهُ الْمُكَذِّبِينَ . مشركان گفتند: ما پدرانمان را بر این عقاید یافتیم و در پی آنها بر همین عقیده و هدایت هستیم . و همچنین هیچ رسولی را به دیاری نفرستادیم جز آن که اهل ثروت آن دیار گفتند: ما پدران خود را بر این عقاید یافتیم و از آنها پیروی خواهیم کرد و به گفتار شما برنمی گردیم . آن رسول به آنان گفت: اگر من به آیین بهتر از دین باطل پدرانتان هدایت کنم باز هم از پدرانتان تقلید می کنید؟ پاسخ دادند: به آنچه شما به رسالت آورده اید باز کافریم . ما (خدا) هم از آن مردم پر غرور و عنود انتقام کشیدیم ، پس بنگر عاقبت حال کافران را که به کجا کشید .

۴_ بالاجماع آیات ناهیه از عمل به ظن دلالت دارد که در مورد اصول دین تقلید و عمل به ظن جایز نیست . زیرا در مورد اصول دین باید اعتقاد یقینی به آن وجود داشته باشد و ظن (اعتقاد ظنی) یقین نمی باشد . چون ظن آمیخته با احتمال خطا و خلاف واقع است . و چیزی که ماهیت آن خطاپذیر است یقین آور نمی باشد و اگر تعبدا هم القای احتمال خلاف باشد در مورد احکام ظاهریه است ، نه در مورد حکم جزمی عقلی و برهانی .

۵_ در مورد اصول دین دلیل بر جواز تقلید نداریم . و نداشتن دلیل بر عدم جواز تقلید کافی است و اگر شک در جواز شود تمسک به اصل عدم جواز تقلید می گردد .

در هر حال تقلید از مدرکات عقل فطری است در مسائل غیر ضروری فروع دین . یعنی هر جاهلی که مسئله ای از مسائل شرعیه یا غیر شرعیه را نمی داند و درباره آن دچار اشتباه و تحیر است به عالم رجوع می کند و از گفته او تبعیت و پیروی می نماید .

اما در اصول دین عقلا و شرعا تقلید جایز نمی باشد . زیرا در مورد اصول دین جزم و عقیده قلبی لازم است و اعتقاد و ایمان قلبی بدون معرفت علمی ممکن نمی باشد . چرا که معرفت ظنی و تقلیدی به لحاظی که توأم با احتمال خطا و خلاف واقع است ، اصلا معرفت نیست . لذا چنین معرفتی که آمیخته با احتمال خطاست چگونه جزم و اعتقاد قلبی می آورد؟

پس هر انسانی باید اصول دین را از طریق معرفت یقینی بشناسد . منتها لازم نیست حصول یقین برای او تنها از طریق استدلال فلسفی باشد . از طریق امور عادی و گفته کسی هم که یقین حاصل شود کافی است . جاهل قاصر و مقصر در مورد اصول دین نیز اگر معاند نباشد و به واقعیت امر و به واقعیت مبدأ و معاد اعتقاد اجمالی داشته باشد محکوم به اسلام می باشد .

بنابراین به حکم گرایش فطری به معاد ، به حکم برهان عقلی و عدل و حکمت الهی به ضرورت بیان وحی و قرآن کریم به روز واپسین و قیامت معتقد می شویم و آن را عین عدل الهی و مطابق حکمت پروردگار عالم می دانیم . آن رستاخیز بزرگ

هر وقت که مشیت خدای متعال تعلق بگیرد رخ می دهد و تمام خلق اولین و آخرین در صحنه قیامت محشور می شوند تا به حساب همه رسیدگی شود . فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ .

لزوم شناخت معارف دین

بر هر انسان مکلفی شناخت معارف دین اعم از اصول دین و فروع دین واجب است . زیرا:

اولا: خدای تبارک و تعالی انسان را عاقل آفریده و عقل مسئولیت آفرین است و خود را در پیشگاه مولای حقیقی مسئول می داند که از وظایف و قوانین او اطاعت کند .

ثانیا: سعادت انسان در دنیا و آخرت ارتباط کامل با عمل به وظایف دینی دارد . رسیدن انسان به کمال نهایی و تقرب الی الله بستگی به شناخت قوانین خدای متعال و عمل به آنها دارد . آدم قانون شکن شرعا و عقلا محکوم به مجازات است .

ثالثا: انسان بدون آگاهی از چگونگی وظایف خویش توان انجام آنها را ندارد و در نتیجه سعادت و خوشبختی او تأمین نمی گردد . لذا خدای تبارک و تعالی برای هدایت بشر هم قانون و کتب آسمانی و هم مجریان قانون یعنی انبیاء و ائمه معصومین علیه السلام را فرستاده است ؛ پس باید در پرتو کتاب و سنت به سراغ شناخت قانون و مجریان قانون الهی رفته از آنها اطاعت و پیروی نمود .

قرآن و سنت

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ .

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ .

قرآن کلام الله ، معجزه و سند رسالت پیامبر گرامی اسلام ، سرچشمه همه ی حقایق تکوینی و تدوینی است . قرآن به عنوان کلام وحی اصیل ترین منبع شناخت حقایق دین و هادی بشریت می باشد که طی مدت ۲۳ سال بر پیامبر گرامی اسلام به مناسبت وقوع حادثه مورد ابتلای بشر و بیان حکم آن نازل شده است . هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ .

ص: ۶۳

از آن زمان تاکنون قرآن در جوامع گوناگون بشری از جهات مختلف مورد تحقیق و مطالعه قرار گرفته ، حقایق و رقایق آن شگفتی جهانیان را برانگیخته ، استحکام و عظمت خود را حفظ نموده از هرگونه تحریف و تغییر مصون مانده است . در قرآن همه گونه احکام مورد نیاز و وسایل هدایت بشر به طور کلی و فشرده بیان شده که تفصیل و توضیح آن احکام کلی به پیامبر و اهل بیت آن حضرت واگذار شده است . چرا که اینان مفسران واقعی و شارح حقیقی قرآن کریمند . إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا .

مسلمانان اگر بخواهند سعادتمند شوند و عزت و شوکت از دست رفته را باز یابند باید به دستورات خداوند متعال و تعالیم پیامبر گرامی اسلام و احادیث ائمه معصومین علیه السلام عمل نمایند . زیرا قوانین اسلام ابدی و جاوید است و برای هر زمان و مکانی هادی و راهنمای بشر است .

قال رسول الله صلی الله علیه و آله فاذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن فانه شافع مشفع و ماحل مصدق . در آن هنگام که فتنه ها همانند تاریکی شب شما را فراگیر شود ، از شر آن فتنه ها به قرآن پناه ببرید تا به واسطه هدایت و راهنمائی قرآن نجات یابید .

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه پیرامون عظمت قرآن بیش از چهل صفت را بیان نموده است که هر صفتی خود گنجی از گنجینه های علوم الهی است .

ثم انزل علیه الکتاب... خداوند متعال کتابی را بر پیامبر نازل نمود که این کتاب:

۱_ قرآن به مانند نوری است که این نور هرگز خاموشی ندارد .

۲_ قرآن چراغ درخشانی است که هیچ گاه درخشندگی آن ضعیف نمی شود .

۳_ قرآن دریای بیکرانی است که ژرفای معارف آن به آسانی قابل درک نیست .

۴_ قرآن راه هدایتی است که رونده ی آن گمراه نگردد .

۵_ قرآن شعله ای است که نور آن تاریک و خاموش نمی شود .

۶_ قرآن جدا کننده حق و باطل است که حکمت و برهان آن شکست ناپذیر است .

۷_ قرآن بنایی است که ارکان و پایه های آن ویران نمی شود .

۸ _ قرآن شفادهنده مرضهای روحی و جسمی است که مراجعه کننده به آن

ترس از بهبودی ندارد .

۹_ قرآن یاور و قدرتی است که یاورانش شکست ندارند .

۱۰_ قرآن حقی است که یاری کنندگانش مغلوب نشوند .

۱۱_ قرآن سرچشمه و کانون ایمان است .

۱۲_ قرآن چشمه های دانش و دریاهای علوم است .

۱۳_ قرآن باغستان عدالت و نهر روان عدل است .

۱۴_ قرآن اساس و زیربنای اسلام است .

۱۵_ قرآن سرزمین حق و منزل مقصود حقیقت جویان وادی توحید است .

۱۶_ قرآن اقیانوس رحمتی است که تشنگان هرچه از آن آب کشند ، تمام نمی شود .

۱۷_ قرآن چشمه ای است که آبش کمی ندارد.

۱۸_ قرآن محل برداشت آبی است که واردین به آن هرچه از آن آب گیرند کاهش نمی یابد .

۱۹_ قرآن منزلگاهی است که مسافران راه آن گمراه نمی شوند .

۲۰_ قرآن نشانه و راهنمایی است که روندگان از آن غفلت نمی کنند .

۲۱_ قرآن کوهسار زیبایی است که گذرکنندگان از آن نمی گذرند .

۲۲_ خدای سبحان قرآن را سیراب کننده عطش علمی تشنگان علم قرار داده است .

۲۳_ قرآن بهار دلهای فقیهان و باران بهاری برای قلب عالمان است .

۲۴_ قرآن مقصد و راه گسترده برای صالحان است .

۲۵_ قرآن دارویی است که پس از آن دردی نمی ماند .

۲۶_ قرآن نوری است که هرگز تاریکی همراه آن نمی باشد .

۲۷_ قرآن ریسمان نجاتی است که جای دستگیره های آن از رشته های محکم بافته شده و هرگز از هم گسسته نمی شود .

۲۸ـ قرآن پناهگاه محکمی است که قله آن بلند و استوار است .

۲۹ـ قرآن عزت ارجمند برای کسی است که آن را دوست می دارد .

۳۰ـ قرآن جایگاه امن است برای هر کسی که وارد آن شود .

۳۱ـ قرآن راهنمای کسانی است که از آن پیروی کنند .

۳۲ـ قرآن عذر و امان است برای آن که خود را منتسب به آن بداند .

۳۳ـ قرآن دلیل و برهان برای کسی است که با آن سخن بگوید .

۳۴ـ قرآن گواه است برای آن کسی که با آن استدلال کند .

۳۵ـ قرآن عامل پیروزی برای کسی است که او را حجت آورده و دلیل قرار دهد .

۳۶ـ قرآن نجات دهنده کسی است که حافظ علوم و معارف آن باشد .

۳۷ـ قرآن راهبر کسی می باشد که به آن عمل کند و آن را بکار گیرد .

ص :۶۵

۳۸_ قرآن نشانه هدایت برای کسی می باشد که به دنبال آن برود .

۳۹_ قرآن سپر و نگهدارنده کسی است که با آن خود را بپوشاند .

۴۰_ قرآن دانش است برای کسی که آن را به خاطر بسپارد .

۴۱_ قرآن حدیث کسی است که احکام آن را روایت کند .

۴۲_ قرآن فرمان حق است برای آن کسی که با آن قضاوت کند .

ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام فرمود: إنَّ الْقُرآنَ حَیٌّ لایَمُوتْ وَ الآیَهُ حَیَّهٌ لاتَمُوتْ . و به فرموده خداوند: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ .

عصر رسالت

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ . إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَیْتَ النَّاسَ یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللَّهِ أَفْوَاجًا * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ کَانَ تَوَّابًا .

رسول خدا صلی الله علیه و آله در آوان بعثت و ظهور عصر رسالت چه زحمات طاقت فرسا برای بیان احکام دین و دفاع از کیان اسلام متحمل شد و چه مصائب جانکاه برای تبلیغ قوانین دین به جان خرید که از صبر و استقامت آن پیامبر رحمت للعالمین دنیای دیروز و امروز لب به زیر دندان می گزد ، همان گونه که خود آن حضرت فرمود: ما اذی النبی کما اذیت . هیچ پیامبری همانند من اذیت نشده است .

همین پیامبر اسلام بود که از آوان کودکی تا بعثت ، از بعثت تا هنگامی که آخرین دقایق عمرش را سپری می کرد مشغول خدمت به جامعه و بالا بردن فرهنگ و اخلاق و سطح زندگی مردم بوده است . آن حضرت پس از بعثت ۱۳ سال در مکه ، ۱۰ سال در مدینه و در مجموع طی مدت ۲۳ سال دوران رسالت خدمات بس بزرگی را برای بشریت و برای اسلام و مسلمین انجام داد که قلم هر چه بنویسد و بیان هر چه بخروشد از ترسیم گوشه ای از گوشه های خدمات دینی ، فرهنگی و اخلاقی و اقتصادی پیامبر گرامی اسلام برای جامعه بشریت عاجز و از کار افتاده است .

اگر کسی کمترین اطلاع از تاریخ اسلام و عرب داشته باشد در می یابد که خدمات پیامبر و خط مشی آن حضرت چگونه خط سیر تاریخی آن قوم فاقد نام و مطرود را که هیچ چشم انداز روشنی از پیشرفت حتی در چند قرن آینده برای آنها دیده نمی شد ، عوض کرد و تمدنهای بزرگ ایران و روم و مصر و بابل را چنان با هم درآمیخت و از آن میان تمدن شگرف و بی سابقه اسلامی را به عرصه وجود

ص :۶۶

آورد که تـا سالیـان سـال و قرنهـای متمادی مایه شـگفتی و مباهات بسـیار است . سـرزمین حجاز که هرگز در آن نسـیم علم و دانش وزیـدن نـداشت به گونه ای که در تمام مکه و مدینه بیش از ۲۸ نفر باسواد پیـدا نمی شد ، بر اثر خدمات و زحمات بی نظیر پیامبر مرکز پخش آوای توحید و مرکز پخش امواج علم و فرهنگ گردید .

به فرموده امـام امیرالمؤمنین علی علیه السـلام: ان الله بعث محمـدا صـلی الله علیه و آله نـذیرا للعـالمین و امینا علی التنزیل و انتم معشـر العرب علی شـر دین و فی شـر دار منیخون بین حجاره خشن و حیات صم تشـربون الکـدر و تاکلون الجشب و تسـفکون دمائکم و تقطعون ارحامکم الاصنام فیکم منصوبه و الآثام بکم معصوبه .

خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به رسالت مبعوث کرد تا بیم دهنده جهانیان و امین وحی الهی (قرآن) باشد . آن هنگام که شـما مردم عرب بدترین دین (بت پرستی) را داشـته و در بدترین خانه ، میان غارها ، سنگهای خشن و مارهای سمی کر گزنـده زنـدگی می کردیـد و از آبهای آلوده می نوشـیدید و غـذاهای نامطبوع می خوردیـد ، خون یکدیگر را به ناحق بر زمین می ریختید و پیوند خویشاوندی را می بریدید ، بتها در میان شـما اسـتوار بود و مفاسد و عصبیت جاهلی شما را فرا گرفته بود .

لَقَـدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاـ مِنْ أَنْفُسِـهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَـاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ .

خـدا بر اهل ایمان منت نهاد که رسولی از خودشان در میان آنان مبعوث کرد تا بر آنها آیات خدا را تلاوت کند ، سـپس آنان را پاک نموده ، احکام شریعت و حقایق حکمت بیاموزد ، هرچند پیش از آن گمراهی آنان آشکار بود .

پیامبر رحمت للعالمین در تمام جهات برای جامعه بشـری خدمت کرد و در این راه در مقابل بسـیاری از مشکلات و ناملایمات از خود اسـتقامت و پایداری به خرج داد که در اثر همین استقامت و پایداری آن مرد آسمانی مسلمانان آن روز بر تمام ملتهای جهان چیره شدنـد و سـیادت و آقایی پیـدا کردند و پرچم توحید با ندای الاسـلام یعلوا و لا یعلی علیه را بر فراز قله پیشـرفت و سیادت جامعه بشـری برافراشتند . آنگاه همین پیامبر رحمت للعالمین هنگامی که احساس کرد سایه مرگ نزدیک است که آن حضـرت را دربرگیرد ، برای نجـات مردم از گمراهی و ضـلالت بعـد از خـود ، مرجعیـت ثقلیـن و امـامت امیرالمـؤمنین و ائمه معصومین علیه السـلام را برای امت اسـلام تعیین نمود و در غـدیر خم فرمود: انی تـارکم فیکم الثقلین مـا ان تمسـکتم بهمـا لن تضلوا ابدا

کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض .

ولی اسفا که هم در گذشته و هم امروز مسلمانان از قرآن و عترت و از وصیت پیامبر در مورد مرجعیت ثقلین فاصله گرفته اند و در اثر همین فاصله گرفتن از قوانین اسلام دچار شقاوت و بدبختی در میان ملل دنیا شده اند و کشورهای اسلامی هرکدام مستعمره طاغوت و طاغوتیان واقع گردیده اند .

اسفا امروز مسلمین از دین و فرهنگشان دوری گزیده ، نـدای قرآنی: وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلا را پشت گوش انداخته ، خدمتگذار کفار و فجره شده اند .

اسفا امروز مسلمین تمدن عظیم اسلامی را که در جهان سرمشق تمدنهای دیگر است به کناری نهاده از تمدنهای ضد انسانی غربی و شرقی تقلید می کنند . و قانون حرمت تشابه اسلام را که فرموده: من تشبه بقوم فهو منهم را فراموش کرده اند . و اسفا ...

عصر امامت

بعد از درگذشت نبی مکرم اسلام حوادث تلخی برای اسلام و مسلمین پیش آمد . هشتاد سال و اندی بنی امیه ، ششصد سال بنی عباس ، هفتصد سال عثمانیها چه بازیها که با اسلام نکردند و چه مصیبتها که برای اسلام و مسلمین پیش نیاوردند! دین خدا در اسارت فساق و فجار ، طاغوت و طاغوتیان قرار گرفت و به فرموده امام امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه: فان هذا الدین قد کان اسیرا فی أیدی الاشرار یعمل فیه بالهوی و تطلب به الدنیا . همانا دین (اسلام) در اسارت طاغوت و طاغوتیان و دنیاپرستان فاجر قرار گرفت . آنان به نام دین به هواپرستی پرداختند و دنیای خود را بدان طلب می کردند و بدین سان بشریت مظلوم را از عمل به دین و تربیت دینی محروم کردند .

در همان آوان نوسان اوضاع اسلام و مسلمین به ضمیمه غیبت صغری سیصد سال ائمه معصومین و جانشینان معصوم رسول الله صلی الله علیه و آله حافظ اسلام بودند . آنان گاهی به طریق جهاد و شهادت ، گاهی به طریق صبر و استقامت ، گاهی به لسان دعا و هدایت ، گاهی به بیان احکام و روایات ، گاهی به لسان عمل و برخورد مسالمت آمیز حافظ دین و شریعت بودند ، و در پرتو ظهور عصر ولایت و امامت اصل اسلام محفوظ ماند . به فرموده امام رضا علیه السلام: ان الامامه منزله الانبیاء و ارث

الاوصیاء ، ان الامامه خلافت الله و خلافت رسوله صلی الله علیه و آله و مقام امیرالمؤمنین علیه السلام و خلافت الحسن والحسین علیهما السلام .

ان الامامه زمام الدین و نظام المسلمین و صلاح الدنیا و عز المؤمنین . ان الامامه اس الاسلام النامی و فرعه السامی . بالامام تمام الصلاه والزکات والصیام والحج والجهاد و توفیر الفیئ والصدقات و امضاء الحدود والاحکام و منع الثغور و الاطراف .

امامت هم اساس و اصل دین است و هم شاخه و دین می باشد . حفظ دین و بقای آن به امامت است . رسول گرامی اسلام فرمود: من لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیه .

اَللّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَایَ صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ ، عَنْ جَمیعِ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فِی مَشَارِقِ الْاَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا وَ بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا، وَ سَهْلِهَا وَ جَبَلِهَا ، حَیِّهِمْ وَ مَیْتِهِمْ ، وَ عَنْ وَالِدَیَّ وَ وَلَدی ، وَ عَنِّی مِنَ الصَّلَوَاتِ وَ التَّحِیّاتِ زِنَهَ عَرْشِ اللهِ وَ مِدَادَ کَلِمَاتِهِ ، وَ مُنْتَهی رِضَاهُ ، وَ عَدَدَ مَا اَحْصَاهُ کِتَابُهْ وَ اَحَاطَ به عِلْمُهْ ، اَللَّهُمَّ اِنِّی اُجَدِّدُ لَهُ فِی هَذَا الْیَوْم وَ فِی کُلِّ یوم ، عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَیْعَهً فِی رَقْبَتِی ، اَللّهُمَّ کَمَا شَرَّفْتَنِی بِهَذا التَّشْرِیفِ ، وَ فَضَّلْتَنِی بِهَذِهِ الْفَضِیلَهِ ، وَ خَصَصْتَنِی بِهَذِهِ النِّعْمَهِ ، فَصَلِّ عَلَی مَوْلایَ وَ سَیِّدِی صَاحِبِ الزَّمَانِ ، وَاجْعَلْنِی مِنْ اَنْصَارِهِ وَ اَشْیَاعِهِ وَالذَّابِّینَ عَنْهُ ، وَاجْعَلْنِی مِنَ الْمُسْتَشْهَدِینَ بَیْنَ یَدَیْهِ ، طَآئِعًا غَیْرَ مُکْرَهٍ فِی الصَّفِّ الَّذِی نَعَتَّ اَهْلَهُ فِی کِتَابِکَ ، فَقُلْتَ صَفًّا کَاَنَّهُمْ بُنْیَانٌ مَرْصُوصٌ ، عَلَی طَاعَتِکَ وَ طَاعَهِ رَسُولِکَ وَ اِلَهِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ ، اَللَّهُمَّ هَذِهِ بَیْعَهٌ لَهُ فِی عُنُقِی اِلَی یَوْمَ الْقِیَامَهِ .

این دعا از زیارتنامه های سرداب مقدسه است ، با خواندن آن هر روز بعد از نماز صبح مولا صاحب الزمان زیارت می شود ، بعد از خواندن این زیارت دست راست را به دست چپ نهادن همانند بیعت کردن با آن حضرت می باشد . سیدی و مولایی یا اباصالح المهدی ادرکنی .

همه باید از پیشگاه خدای تبارک و تعالی تقاضا و استمداد نماییم که ما را در بقا و استمرار این مقام شامخ و بلند معیت و پیروی از ائمه و امام زمان عجل الله تعالی فرجه توفیق ثبات و استقامت و ادای وظیفه عنایت فرماید ، انشاءالله .

عصر غیبت و فقاهت

بعد از ظهور عصر رسالت و امامت ، در عصر غیبت علماء و فقهاء حافظ اسلام و مبیّن احکام دین بوده اند و خواهند بود . بر احدی پوشیده نیست که در نوار بلند تاریخ عالمان ربانی و فقیهان نامی حوزه های علمیه در تکامل حیات اجتماعی و سیاسی اسلام نقش سازنده و خلاقی داشته اند و در برابر حوادث دوران و تیره گیهای

زمان و فتنه های فتنه گران و جنایت ظالمان با کمال اطمینان و پایمردی بی نظیر ایستادگی نمودند و پس از این نیز ایستادگی خواهند کرد .

همانا کسانی که از تبار پیامبرانند در صف ابراهیم و محمد ، در صف عیسی و موسی و در صف امامت ایستاده اند روحانیت اسلام است . این شیخ صدوق و کلینی و این شیخ مفید و شیخ طوسی ، سید مرتضی و سید رضی ، شهیدین و علامه حلی ، صاحب جواهر و شیخ انصاری ، علامه خراسانی و مجلسی و سایر علمای بالله و امنای رسول بوده اند که میراث نبوت و امامت را حفظ کردند و بیش از هزار و صد سال در پرتو لوای امامت امام زمان عجل الله تعالی فرجه حجت بن الحسن عسکری علیه السلام در سنگر حوزه های دین و علم و فقاهت از کیان اسلام و مسلمین دفاع نموده اند .

هر نهضتی که در عصر غیبت در قلمرو تاریخ اسلام سر برافراشته ، ریشه اش در حوزه های علمیه بوده است که عالمان وارسته از هوا و هوس به عنوان پرچمداران نهضت در ظلمات ظلم و تاریکی استبداد برای رهایی ملتها از زنجیر استعمار قیام کردند و در این راه چه بسیار از علمای اسلام در مصر و حجاز و در شام و عراق ، در افغانستان و ایران و هند و پاکستان شهید ، تبعید و زندانی شدند .

تذکر

اکنون نیز بر عالمان امت و پیروان راستین ولایت و امامت لازم است که ابعاد گسترده ی مسئولیت سنگین خویش را بشناسند و بر اهمیت امانت بزرگی که بر دوش آنها نهاده شده واقف باشند . تنها هدف و یگانه تلاش علمای دین شناخت حق و پاسداری از حریم حق است . همه باید همت خود را صرف استنباط احکام شرعی از منابع اصیل آن (قرآن ، سنت ، عقل و روایات) نمایند و سپس آن احکام الهی را به انگیزه ادای وظیفه و انجام رسالت در اختیار امت اسلام قرار دهند .

هرگز به فزونی یار و انصار و کثرت پیرو و طرفدار اعتنا نکنند و تشنه نام و نشان نباشند و فریب زرق و برق دنیای چند روزه را نخورند و از وسوسه و دعوتهای مرگبار شیطانی پرهیز کنند و این سخن نورانی قرآن کریم را نصب العین قرار دهند: وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الأَقَاوِيلِ * لأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ .

همه می باید برای هدایت به صراط مستقیم و دوری جستن از وسوسه های شیطانی و هواهای نفسانی به خدا پناه ببریم و دست تضرع و نیایش به پیشگاه او دراز نموده از خدای متعال استمداد بجوییم که ما را در طریق ابلاغ و بیان احکام شرعی و عمل بدان توفیق عنایت فرماید . وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ

الْمُحْسِنِينَ .

امیـد است با بیان و نوشـتار این جملات و تقدیم این تذکرات به قسـمتی از مسـئولیت سـنگینی که در برابر برادران و خواهران ایمـانی احسـاس می کنم عمـل کرده بـاشم و وظیفه خیرخواهی و راهنمایی خویش را در جهت شـناخت و ایمان به اصول دین (توحید ، عدل ، نبوت ، امامت و معاد) و پیروی از احکام الهی و رسیدن به کمال نهایی و تقرب الی الله رسانده باشم ، انشاءالله .

ص :۷۱

رساله توضیح المسائل

بسم الله الرحمن الرحیم

مطالب این رساله برگرفته از قرآن کریم و روایات ائمه معصومین علیهم السلام ، نقل روّات و فقهای مورد اطمینان می باشد . تسامح در ادله سنن در مورد مستحبات و مکروهات برای بیان احکام عملی رساله فقهای مورد وثوق ـ ایدهم الله تعالی ـ کافی خواهد بود . و از آنجایی که برای طلبه علت غائی طلبه شدن یاد گرفتن و بیان احکام الهی است به هر کیفیت ممکن چه از طریق بیان ، چه از طریق قلم و چه از راه کتاب و رساله و به لحاظی که سالهای متمادی بود که بارها و بارها مؤمنین و مؤمنات و طلاب محترم (افغانستان ، عراق ، پاکستان ، هندوستان و...) از حقیر درخواست رساله توضیح المسائل می کردند ، لذا احساس وظیفه نمودم و این رساله را تنظیم کردم که مطابق با نظر این جانب و عمل به آن مجزی خواهد بود ، انشاءالله . و آخر دعوانا أن الحمدلله رب العالمین .

از خدای متعال تقاضامندم که ما را از لغزش در کردار و گفتار مصون بدارد و توفیق خدمت به دین و دیانت و اخلاص در عمل عنایت فرماید . و هو نعم المولی و نعم النصیر . و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم ، و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب .

محمد باقر موحدی نجفی

ص :۷۲

فروع دین : احکام فقهی عبادات ، معاملات و معاشرت

اشاره

ص :۷۴

فروع دین

ص :۷۵

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْکَ الذِّکْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَکَّرُونَ .

تکليف

تکليف شرعی يعنی حکم شرعی بر عهده انسان . سابقا بالبرهان و الوجدان واضح شد که شناخت اصول دين بر هر انسان مکلف واجب است همان گونه شناخت فروع دين نيز واجب می باشد . زيرا سعادت و نجات انسان بستگی به شناخت احکام شرعی و عمل به آن احکام دارد .

به قانون حق الطاعت و برهان اشتراک در تکليف و تنجيز علم اجمالی تمام بشريت اعم از مسلم و غير مسلم مکلفند که مسائل دين و احکام شرعيه را ياد بگيرند و بدان عمل نمايند . وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِی الآخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِينَ .

بعد از ظهور اسلام هر کس غير از آيين اسلام آيين ديگری را انتخاب کند هرگز از او پذيرفته نمی شود و او در آخرت از زيانکاران است . پس بر هر مکلفی واجب است تکاليف قطعی اسلام را که به او متوجه است انجام دهد و مو به مو به قوانين و احکام دين مبين اسلام عمل نمايد .

شرايط تکليف

۱ــ «بلوغ» ؛ آدم غيربالغ تکليف الزامی ندارد .

نشانه ی بلوغ در پسران يکی از سه چيز است: ۱ــ روييدن موی درشت زير شکم ۲ــ بيرون آمدن منی چه در خواب و احتلام و چه در بيداری ۳ــ تمام شدن ۱۵ سال قمری .

نشانه ی بلوغ در دختران تمام شدن ۹ سال قمری است ؛ اگر سن دختر معلوم نباشد و آبستن شود يا خونی به صفات حيض ببيند کاشف است از اين که بالغ شده

است ، امور دیگری مانند روییدن موی درشت در صورت و کُلفت شدن صدا علامت بلوغ نخواهد بود .

۲ــ «عقل» از شرایط تکلیف می باشد ، آدم دیوانه تکلیف ندارد .

۳ــ «قدرت و اختیار» ؛ کسی که به طور کلی از انجام وظایف خود عاجز است تکلیف ندارد ، ولی در هر زمانی که قدرت بر انجام تکالیف برایش حاصل شود باید به تکالیف خود عمل نماید . کسی که به حد تکلیف رسیده است می تواند تکالیف خود را از چهار طریق اجرا و ادا کند:

۱ــ «یقین و علم وجدانی» به آن تکلیف ، بر ذمه داشته باشد ، باید طبق یقین خود به آن حکم شرعی عمل نماید که موارد آن غالبا ضروریات دین یا مذهب است . و «ضروری» تکلیفی است که هیچ یک از مسلمانان یا مؤمنان در آن شک نداشته باشند . مانند وجوب نماز ، وجوب روزه ی ماه مبارک رمضان ، وجوب حج ، وجوب خمس و زکات .

۲ــ «اجتهاد» ؛ یعنی کسی که از نظر پایه تحصیل علوم دینی به آن مرحله از توانایی و درک رسیده باشد که بتواند احکام شرعیه را از قرآن و سنت و سایر منابع فقهی به دست بیاورد و طبق آن عمل نماید ، که این امر (اجتهاد) برای همگان میسور نیست .

۳ــ «احتیاط» ؛ یعنی در مواردی که چند احتمال وجود دارد ، مکلف کاری کند که یقین نماید تکلیف خود را انجام داده است . مثلا اگر عده ای از مجتهدین یا مجتهد عملی را حرام می دانند و برخی دیگر می گویند حرام نیست ، آن عمل را انجام ندهد ، مانند اینکه برخی کشیدن سیگار را حرام می دانند و برخی دیگر مباح می دانند ، احتیاط این است که کشیدن سیگار را ترک کند . و یا عده ای از مجتهدین عملی را واجب می دانند و برخی دیگر آن عمل را واجب نمی دانند ، آن عمل را اتیان کند ، مانند اینکه در حدود چهار فرسخی بعضی خواندن نماز را قصر می دانند و بعضی دیگر تمام می دانند ، احتیاط این است که هم نماز چهار رکعتی و تمام خوانده شود و هم نماز قصر . مراعات احتیاط نیز در هر مورد محتمل التکلیف برای اکثر مردم مشکل و یا غیر ممکن است .

۴ــ «تقلید» یعنی کسی که مجتهد نیست و نیز نمی خواهد عمل به احتیاط کند به فتوای مجتهد جامع الشرایط و آگاه به مسائل دینی عمل کند به حکم جواز رجوع جاهل به عالم ، این راه برای همگان فراهم است که بیشتر مردم به وسیله آن می توانند تکالیف دینی خود را به دست آورده و آنها را انجام دهند .

بنابراین هر انسان موحد و متشرع یقین و علم اجمالی دارد که بر عهده ی او تکلیف الهی می باشد که باید آن را انجام دهد و ذمه خویش را از تکالیف الهی فارغ نموده برائت ذمه پیدا کند . طرق این فراغ ذمه یا از راه امتثال یقینی تکلیف ، یا از طریق اجتهاد ، یا از طریق عمل به احتیاط و یا از راه تقلید است .

احکام تقلید

(مسئله ۱) تقلید در اصول دین جایز نیست . زیرا در اصول دین یقین و اعتقاد جزمی واجب است ، اعتقاد و ایمان جزمی هم بدون شناخت یقینی میسور نمی باشد ، مگر این که تقلید منشأ حصول یقین گردد .

(مسئله ۲) تقلید در احکام شرعی فرعی غیر ضروری جایز است . کسی که توان علمی او به حد اجتهاد و قادر بر احتیاط در احکام شرعیه نباشد می تواند در مورد احکام غیر ضروری اسلام از مجتهد جامع الشرایط تقلید کند و در آن احکام به دستور و فتوای او عمل نماید .

(مسئله ۳) مجتهدی که از او تقلید می شود باید واجد این شرایط باشد:

۱_ مسلمان باشد .

۲_ شیعه ی دوازده امامی باشد .

۳_ حلال زاده باشد .

۴_ مرد باشد .

۵_ عادل باشد ؛ و احیانا گناهی از او سر بزند فورا توبه کند .

۶_ بنا بر احتیاط زنده باشد .

۷_ حریص به دنیا و جاه طلب نباشد و در مسائل مورد اختلاف در صورتی که قول عالم مطابق و یا قریب به احتیاط نباشد متعین تبعیت از اعلم است .

در حدیث منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام آمده است: من کان من الفقهاء صائنا لنفسه ، حافظا لدینه ، مخالفاً علی هواه ، مطیعا لأمر مولاه ، فللعوام أن یقلدوه .

(مسئله ۴) «مجتهد اعلم» را از سه طریق می توان شناخت:

۱_ خود انسان یقین کند . مثل آن که از اهل علم باشد و بتواند مجتهد اعلم را بشناسد .

۲_ دو عالم عادل که بتوانند اعلم بودن مجتهد را تشخیص دهند گواهی نمایند . به شرط آنکه دو عالم عادل دیگر با نظر آنان مخالفت ننمایند و الا در صورت اختلاف نظر اهل خبره در تعیین اعلم ، شهادت آنان از اعتبار ساقط می گردد .

۳_ شهرت میان علماء و محافل علمی که از گفته ی آنان یقین یا اطمینان به اعلم بودن مجتهدی حاصل شود ، بلکه اگر از راههای دیگر نیز اطمینان حاصل شود کفایت می کند .

(مسئله ۵) اگر شناخت مجتهد اعلم دشوار باشد ، باید از کسی که به اعلم بودن

ص :۷۸

او گمان برده می شود یا اعلمیت او محتمل است تقلید نمود ، و اگر هم زمان چند مجتهد از دیگران اعلم و با یکدیگر مساوی باشند باید از یکی از آنان تقلید نمود .

(مسئله ۶) عدول (تغییر تقلید) از مجتهدی به مجتهد دیگر ، اگر کسی که از مجتهد غیر اعلم تقلید می کرده پس از مدتی بفهمد دیگری اعلم است ، باید از مجتهد قبلی عدول کند و به مجتهد اعلم رجوع نماید ، بلکه اگر گمان پیدا کند یا احتمال دهد که دیگری اعلم است باید به او مراجعه نماید .

(مسئله ۷) به دست آوردن فتوا و نظریه مجتهد چهار راه دارد:

۱_ شنیدن از خود مجتهد .

۲_ شنیدن از دو نفر عادل .

۳_ شنیدن از کسی که گفته ی او موجب اطمینان است .

۴_ دیدن در رساله مجتهد یا ملاحظه دست خط او ، در صورتی که به درستی رساله یا دست خط وی مطمئن باشد .

(مسئله ۸) پس از آنکه مقلد به فتوا و نظریه ی مجتهد آگاهی یافت ، تا هنگامی که به تغییر فتوا و نظر او یقین یا اطمینان پیدا نکرده است باید به همان فتوا عمل نماید و در صورت شک در عوض شدن فتوا تحقیق و جستجو لازم نمی باشد .

(مسئله ۹) اگر مجتهد اعلم در مسئله ای فتوا دهد ، مقلد او نمی تواند در آن مسئله به فتوای مجتهد دیگر عمل کند ، ولی اگر فتوا ندهد و بگوید: احتیاط آن است که فلان طور عمل شود . مثلا احتیاط آن است که در رکعت سوم و چهارم نماز سه مرتبه تسبیحات اربعه (سبحان الله والحمد لله و لا ـ اله الا ـ الله والله اکبر) را بگویند ، مقلد مخیر است یا به این احتیاط که «احتیاط واجب» نام دارد عمل کند و سه مرتبه تسبیحات اربعه را بخواند و یا به فتوای مجتهدی که علم او از مجتهد اعلم کمتر و از مجتهدهای دیگر بیشتر است عمل نماید و به تعبیر به اعلم فالاعلم رجوع کند . پس اگر او یک مرتبه گفتن را کافی بداند می تواند یک مرتبه بگوید . همچنین است اگر مجتهد اعلم بفرماید: مسئله محل تأمل یا محل اشکال است .

(مسئله ۱۰) اگر مجتهد اعلم بعد از آن که در مسئله ای فتوا داده است احتیاط کند ، _ مثلا بفرماید: ظرف نجس را اگر یک مرتبه در آب کر بشویند پاک می شود ، ولی احتیاط آن است که سه مرتبه بشویند _ مقلد او نمی تواند در آن مسئله به فتوای مجتهد دیگر رفتار کند ، بلکه باید یا به همین فتوا عمل کند ، یا به احتیاط بعد از فتوا که آن را «احتیاط مستحب» می گویند عمل نماید ، ولی اگر فتوای مجتهد دیگر به احتیاط نزدیکتر باشد می تواند به فتوای او عمل نماید .

(مسئله ۱۱) اگر مجتهدی که انسان از او تقلید می کند از دنیا برود باید از مجتهد زنده دیگر تقلید نمود ، پس اگر مجتهد زنده باقی ماندن بر تقلید مجتهد میت را به هر مقدار اجازه دهد می توان به تقلید از میت ادامه داد .

(مسئله ۱۲) باقی ماندن بر تقلید مجتهدی که از دنیا رفته سه صورت دارد:

۱ــ مجتهدی که از دنیا رفته اگر اعلم از مجتهدین زنده بوده ، بنا بر احتیاط واجب بر تقلید او باقی بماند مطلقا ، چه در آن مسائل که مقلد در زمان حیات او به آن عمل کرده باشد یا عمل نکرده باشد . غیر از وکالت و مسائل مستحدثه .

۲ــ اگر مجتهد زنده نسبت به مجتهدی که از دنیا رفته اعلم باشد ، بنا بر احتیاط واجب به فتوای مجتهد زنده عمل نماید .

۳ــ اگر مجتهد زنده و مجتهدی که از دنیا رفته از نظر علمی به طور یقین یا احتمال مساوی باشند مخیر است به فتوای هر کدام عمل نماید و در مسائلی همانند مسائل وکالت و مسائل مستحدثه به فتوای مجتهد زنده عمل کند .

(مسئله ۱۳) اگر در مسئله ای به فتوای مجتهد زنده رفتار کند ، نمی تواند در آن مسئله مطابق فتوای مجتهدی که از دنیا رفته است عمل نماید ، ولی اگر مجتهد زنده در مسئله ای فتوا ندهد و احتیاط نماید و مقلد مدتی به آن احتیاط عمل کند در صورتی که در زمان حیات مجتهد مرحوم در آن مسئله به فتوای او عمل کرده یا برای عمل به آن یاد گرفته باشد می تواند دوباره به فتوای مجتهدی که از دنیا رفته عمل نماید .

(مسئله ۱۴) تقلید ابتدایی از مجتهدی که از دنیا رفته بنا بر احتیاط جایز نمی باشد . در این صورت کسی که به تازگی مکلف شده باید از مجتهد زنده تقلید نماید .

(مسئله ۱۵) اگر برای کسی مسئله ای پیش آید که حکم آن را نداند اگر ممکن است باید تا دستیابی به فتوای مجتهد اعلم صبر کند یا اگر احتیاط ممکن باشد به احتیاط عمل نماید و اگر صبر و احتیاط ممکن نباشد ــ مثلاً در حال نماز باشد ــ می تواند آن را به امید درست بودن به شکلی که می خواهد انجام دهد . پس اگر آشکار شد عملی را که انجام داده مخالف واقع یا گفتار مجتهد اعلم بوده باید دوباره آن را به طور صحیح به جا آورد .

(مسئله ۱۶) اگر کسی فتوای مجتهدی را به دیگری بگوید چنانچه فتوای آن مجتهد عوض شود ، لازم نیست به او خبر دهد . ولی اگر بعد از گفتن فتوا بفهمد اشتباه کرده است در صورت امکان باید اشتباه را برطرف نماید .

(مسئله ۱۷) کسانی که اعمال خود را بدون اجتهاد یا بدون احتیاط یا بدون تقلید انجام داده اند یا از مجتهدی که جامع الشرایط نبوده تقلید کرده اند ، عمل آنان هنگامی درست است که یا به وظیفه ی واقعی خود عمل کرده باشند ، یا عملشان با فتوای مجتهدی که اکنون باید از او تقلید کنند مطابق باشد و یا عمل آنان مطابق احتیاط باشند .

(مسئله ۱۸) اگر مقلدی که اهل فضل است در مسئله ای یقین و یا گمان پیدا کند که نظر مرجع تقلید او خلاف واقع می باشد ، نمی تواند در آن مسئله از او تقلید نماید .

(مسئله ۱۹) کسی که به درجه اجتهاد رسیده و می توانـد احکام شـرعی را از ادله آن اثبات نماید جایز نیست از دیگری تقلید نماید .

(مسئله ۲۰) در صورتی که مجتهـد میت شـرایط بـاقی بودن بر فتوای او باشـد ، یعنی اعلم با فتوای او مطابق احتیاط باشـد بقا بر تقلید او جایز است مطلقا .

(مسئله ۲۱) کسی که هنوز به درجه اجتهاد نرسیده و توانایی استنباط احکام شرعی از ادله آن را ندارد ، نباید در مسائل شرعی بـدون علم فتوا دهـد و نبایـد قضاوت کنـد و چنانچه بدون داشـتن قدرت اسـتنباط در مسـئله ای فتوی دهد مسـئول اعمال تمام کسانی خواهد بود که ناآگاهانه به گفته ی او عمل می کنند .

(مسئله ۲۲) تقلید موضوعیت و سـببیت ندارد . جاهل قاصـر و مقصر اگر به وظایف واقعی عمل کرده باشند صحیح است . زیرا او مخالفت تقلید یا اجتهاد را نموده است نه مخالفت واقع را .

(مسئله ۲۳) اصحاب اجمال ، جاهل قاصر و مقصر در مورد اصول دین اگر معاند نباشند محکوم به اسلام می باشند .

(مسئله ۲۴) اگر از مجتهـدی تقلید کرد و او از دنیا رفت ، و از مجتهد دوم تقلید نمود این نیز مرحوم شد ، از مجتهد سوم تقلید نمود که بقا بر تقلیـد میت را جایز می دانـد . در صورت تساوی علمی میّتین ، مخیر است بین بقا بر تقلید مجتهد فوت شده اول و دوم .

(مسئله ۲۵) عامی در زمان فحص از مجتهد ، یا فحص از اعلم باید عمل به احتیاط کند . در مورد ثانی عمل به احوط القولین و احوط الاقوال نماید .

(مسئله ۲۶) با وجود مجتهد اعلم ، آیا تقلید از مجتهد غیر اعلم جایز است؟ مسئله چهار صورت دارد:

۱_ در مسائلی که با هم توافق فتوا دارند ، با وجود اعلم تقلید از غیر اعلم جایز می باشد .

۲_ در مسائلی که اختلاف آنان معلوم نمی باشد ، ایضا تقلید غیر اعلم جایز است .

۳_ در مسائلی که فتوای غیر اعلم مطابق احتیاط باشد ، نیز تقلید او جایز می باشد .

۴_ در مسائـل اختلافی بین عـالم و اعلم ، بـا وجود اعلم ، تقلیـد از غیر اعلم جایز نمی باشـد ، در این صورت تبعیت اعلم و یا عمل به احتیاط شود .

(مسئله ۲۷) اگر دو تا مجتهـد از حیث علمی تساوی باشـند و یا اعلم را نمی شناسـند تقلیـد از هر کدام جایز است . همچنین در صورت تساوی علمی یا احتمال تساوی دو تا مجتهد یا چندین مجتهد ، عدول از مجتهد حی و زنده به مجتهد

زنده دیگر جایز می باشد .

(مسئله ۲۸) در صورتی که دو نفر هر کدام فتوای مجتهد را خلاف یکدیگر نقل کنند ، نقل آنان از اعتبار ساقط است ، در این مورد عامی عمل به احتیاط نماید .

(مسئله ۲۹) اگر شک کند اعمالی را که انجام داده است از روی تقلید صحیح بوده است یا تقلید او باطل بوده ، اعمال سابقه او محکوم به صحت می باشد و نیاز به اعاده و قضا ندارد .

(مسئله ۳۰) اگر مجتهدی در برخی مسائل عبادات و معاملات اعلم باشد و مجتهد دیگر در برخی مسائل دیگر اعلم بوده ، تبعیض در تقلید جایز است ، یعنی در برخی مسائلی که می داند یا احتمال اعلمیت باشد از این مجتهد تقلید کند و در برخی مسائل دیگری که می داند یا احتمال اعلمیت آن باشد از آن مجتهد دیگر تقلید نماید .

ص :۸۲

مسائل طهارت و نجاست

اشاره

ص :۸۳

احکام طهارت و آب ها

اشاره

قال الله تبارک و تعالی: وَهُوَ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا .

(مسئله ۳۱) هر گونه آبی در اصل پاک است ، آب یا مطلق است یا مضاف . مراد از آب در اینجا آب مطلق است . «آب مطلق» آن آبی است که بدون هیچ گونه قید و اضافه ای به آن آب گفته می شود و آب مطلق پنج قسم می باشد: آب کر ، قلیل ، جاری ، باران ، چاه .

«آب مضاف» آبی است که آن را از چیزی بگیرند و بدون قید و اضافه آب گفته نمی شود ، مثل آب میوه ، هندوانه و گلاب . یا به چیزی مخلوط کنند ، مثل آبی که به قدری با گل و مانند آن مخلوط شده که دیگر به آن آب نمی گویند .

حکم آب مطلق (آب کر)

(مسئله ۳۲) «آب کر» مقدار آبی است که اگر در ظرفی که طول ، عرض و عمق آن هر یک سه وجب و نیم معمولی باشد (حدود ۷۳ سانتیمتر) بریزند آن ظرف پر شود ، و وزن آن از ۱۲۸ من تبریز ۲۰ مثقال کمتر است (تقریبا ۳۸۴ کیلوگرم) . بنابراین آب لوله ها که معمولا متصل به منبع بزرگ است و همچنین هر لوله ای که متصل به کر باشد حکم آب کر را دارد .

(مسئله ۳۳) اگر عین نجس مانند ادرار ، خون ، مشروبات الکلی و یا چیزی که نجس شده و حامل عین نجس است به آب کر برسد ، چنانچه رنگ یا بو و یا مزه آب را تغییر دهد آب کر نجس می شود ، ولی اگر تغییر ندهد و یا به چیز دیگری غیر از عین نجاست تغییر کند نجس نمی شود ، هر چند شایسته است از آن اجتناب شود و از آب نظیف و پاکیزه استفاده گردد .

(مسئله ۳۴) اگر عین نجاست به آبی که بیشتر از کر است برسد و بو یا رنگ یا مزه قسمتی از آن را تغییر دهد ، چنانچه مقداری که تغییر نکرده کمتر از کر باشد تمام آن آب نجس می شود ، ولی اگر مقداری که تغییر نکرده به اندازه کر یا بیشتر از کر باشد تنها مقداری که تغییر کرده نجس است .

(مسئله ۳۵) اگر چیز نجس را زیر شیری که متصل به کر است بشویند ، آبی که از آن چیز می ریزد چنانچه متصل به کر باشد و بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد و عین نجاست هم در آن نباشد پاک است .

(مسئله ۳۶) اگر مقداری از آب کر یخ بندد و بقیه آن به اندازه کر نباشد ، چنانچه نجاست به آن برسد نجس می شود ، و هر مقدار از یخ هم که آب شود نجس است .

(مسئله ۳۷) اگر انسان شک کند آبی که به اندازه کر بوده از کر کمتر شده یا نه ، حکم آب کر را دارد ، یعنی نجاست را پاک می کند و اگر نجاستی هم به آن برسد نجس نمی شود و آبی که از کر کمتر بوده و انسان شک دارد به اندازه کر شده یا نه حکم آب کر را ندارد و به ملاقات نجاست ، نجس می شود .

(مسئله ۳۸) کر بودن آب از سه راه ثابت می شود:

۱ــ خود انسان به کر بودن آن یقین یا اطمینان پیدا کند .

۲ــ دو مرد عادل به کر بودن آن شهادت دهند .

۳ــ کسی که آب در اختیار اوست و متهم به بی اعتنائی به مسائل شرعی نباشد از کر بودن آب خبر دهد .

حکم آب قلیل

(مسئله ۳۹) «آب قلیل» آبی است که کمتر از کر باشد و از زمین هم نجوشد ، به مجرد ملاقات با نجاست ، نجس می شود . ولی اگر از بالا آب قلیل را روی چیز نجس بریزند ، مقداری که به چیز نجس می رسد نجس و هر چه بالاتر از آن باشد پاک است .

(مسئله ۴۰) اگر آب قلیل مانند فواره با فشار از پایین به بالا رود ، در صورتی که نجاست به بالا برسد آب قسمت پایین نجس نمی شود ، ولی اگر نجاست به پایین آب برسد بالا هم نجس می شود .

(مسئله ۴۱) آب قلیلی که هنگام شستن محل ادرار و مدفوع به بدن یا لباس ترشح می کند (غساله استنجاء) ، پاک و با پنج شرط اجتناب از آن لازم نیست:

۱ــ آن آب تغییر به صفات نجاست نکرده باشد .

۲ــ نجاستی از بیرون به محل نرسیده باشد .

۳ــ نجاستی دیگری مانند خون همراه ادرار و یا مدفوع بیرون نیامده باشد .

۴ــ ذره های مدفوع در آب نباشد .

۵ـ مدفوع یا ادرار هنگام بیرون آمدن بیش از اندازه معمول محل را آلوده نکرده باشد .

و اگر هنگـام شسـتن محل ادرار و مـدفوع با آبی که متصل به کر یا جاری است تطهیر نماینـد و به بـدن یا لباس ترشـح کنـد ، چنانچه بو یا رنگ یا مزه آن آب به

ص: ۸۶

وسیله نجاست تغییر نکرده باشد یا ذره های مدفوع در آب نباشد ، اجتناب از آن لازم نیست و لکن رافع حدث نمی باشد ، یعنی وضو و غسل کردن به آن جایز نیست .

(مسئله ۴۲) غیر از آب استنجاء ، آب قلیلی که برای شستن نجاست مصرف می شود نجس است و با هر چیزی ملاقات کند آن را هم نجس می کند .

حکم آب جاری

(مسئله ۴۳) «آب جاری» آبی است که از زمین جوشیده و بر آن جریان داشته باشد ، مانند: آب چشمه و قنات و رودخانه و نهر و...

(مسئله ۴۴) آب جاری گرچه کمتر از کر باشد چنانچه نجاست به آن برسد ، تا هنگامی که بو یا رنگ و یا مزه آن به وسیله ی نجاست تغییر نکرده پاک است ، و اگر آن را تغییر دهد ، آن مقداری که تغییر یافته نجس و طرفی که به چشمه پیوسته است هر چند که کمتر از کر باشد ، پاک است .

(مسئله ۴۵) آب چشمه ای که جاری نیست ، ولی طوری است که اگر از آن بردارند باز می جوشد ، حکم آب جاری را دارد ، و نیز آبی که کنار نهر ایستاده و متصل به آب جاری است در نجس نشدن ، حکم آب جاری را دارد .

(مسئله ۴۶) چشمه ای که مثلا در زمستان می جوشد و در تابستان از جوشش می افتد ، فقط وقتی که می جوشد حکم آب جاری را دارد .

(مسئله ۴۷) آبی که روی زمین جریان دارد ولی از زمین نمی جوشد ، چنانچه کمتر از کر باشد و نجاست به آن برسد نجس می شود .

(مسئله ۴۸) آب لوله کشی منازل و ساختمانها اگر به کر یا شبکه آب شهری پیوسته باشد ، مانند آب جاری است .

حکم آب باران

(مسئله ۴۹) «باران» در صورتی پاک کننده است که عرفا بگویند باران می بارد و بنا بر احتیاط به مقداری باشد که اگر بر زمین سخت ببارد جریان پیدا کند ، و باریدن چند قطره کافی نیست .

(مسئله ۵۰) اگر بر چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست یک مرتبه باران ببارد ، جایی که باران به آن رسیده پاک می شود ، و در فرش و لباس و مانند آن بنا بر احتیاط باید بیشترین آبی که جذب آن شده با فشار و یا به هر وسیله ی دیگر خارج گردد ، ولی اگر بر چیزی که عین نجاست در آن باشد باران ببارد ، تا هنگامی که عین نجاست برطرف نشود پاک نمی شود .

(مسئله ۵۱) اگر باران به عین نجس ببارد و به جای دیگر ترشح کند ، چنانچه عین نجاست همراه آن نباشد و بو یا رنگ و یا

مزه نجاست نگرفته باشد پاک است ، همچنین اگر بر روی پشت بام عین نجاست باشد ، تا وقتی باران به بام می بارد آبی

که به چیز نجس رسیده و از سقف یا ناودان می ریزد پاک است ، ولی اگر بعد از قطع باران معلوم باشد آبی که می ریزد به چیز نجس رسیده است نجس می باشد .

(مسئله ۵۲) چنانچه بر زمین نجسی باران ببارد پاک می شود ، و اگر باران هنگامی که می بارد جاری شود و به جای نجسی که باران نباریده برسد ، آنجا را نیز پاک می کند ، همچنین اگر باران بر خاک نجس ببارد و یقین کند در حال باریدن آب مطلق به همه اجزای خاک رسیده پاک می شود ، ولی اگر خاک از رطوبت و یا رسیدن آب مضاف گِل شود پاک نمی شود .

حکم آب چاه

(مسئله ۵۳) آب چاهی که از زمین می جوشد گرچه کمتر از کر باشد چنانچه نجاست به آن برسد ، تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر نداده پاک است ، ولی مستحب است پس از رسیدن بعضی از نجاستها مقداری که در کتابهای مربوطه گفته شده از آب آن بکشند .

(مسئله ۵۴) اگر نجاستی در چاه بریزد و بو یا رنگ و یا مزه آب آن را تغییر دهد ، چنانچه تغییر آب چاه از بین برود ، موقعی پاک می شود که با آب تازه ای که از چاه می جوشد مخلوط گردد و آب پاک بر آن غلبه کند .

حکم آب مضاف

(مسئله ۵۵) آب مضاف مانند آب میوه ها ، گلاب ، آب دوغ و آب گل آلودی که دیگر به آن آب نگویند چیز نجس را پاک نمی کند و وضو و غسل نیز با آن باطل است .

(مسئله ۵۶) آب مضاف هر چند به اندازه کر هم باشد ، چنانچه ذره ای نجاست به آن برسد نجس می شود ، ولی اگر از بالا روی چیز نجس بریزد ، مثلا گلاب از گلابدان روی دست نجس بریزد ، مقداری که به چیز نجس رسیده نجس ، و مقداری که بالاتر از آن است پاک می باشد ، و نیز اگر مثل فواره با فشار از پایین به بالا برود ، چنانچه نجاست به بالا برسد پایین نجس نمی شود .

(مسئله ۵۷) اگر آب مضاف نجس با آب کر به گونه ای مخلوط شود که دیگر به آن آب مضاف نگویند ، بلکه بگویند آب مطلق است ، پاک می شود .

(مسئله ۵۸) آبهای معدنی و آب برخی دریاچه ها که با نمک مخلوط شده است و نیز آب لوله کشی که در آن کُلر ریخته اند ، حکم آب مطلق را دارد ، مگر این که مقدار مخلوط شده به قدری زیاد باشد که به آن «آب مطلق» نگویند .

(مسئله ۵۹) آبی که مطلق بوده و معلوم نیست مضاف شده یا نه ، حکم آب مطلق را دارد ، یعنی چیز نجس را پاک می کند و وضو و غسل هم با آن صحیح است و آبی که مضاف بوده و معلوم نیست مطلق شده یا نه ، حکم آب مضاف را

دارد ، یعنی چیز نجس را پاک نمی کند و وضو و غسل هم با آن باطل می باشد .

(مسئله ۶۰) آبی که مطلق یا مضاف بودن آن معلوم نبوده و مشخص نباشد که قبلا مطلق یا مضاف بوده ، نجاست را پاک نمی کند و وضو و غسل نیز با آن باطل است ، زیرا آب بودن آن مشخص نمی باشد ، ولی اگر به اندازه کر یا بیشتر باشد و نجاست به آن برسد حکم به نجاست بودن آن نمی شود ، هرچند احوط اجتناب است و این احتیاط ترک نشود .

(مسئله ۶۱) اگر ظرف آب مطلق با ظرف آب مضاف مشتبه باشد ، به هر دو تا آب وضو بگیرد و یا غسل نماید تا یقین به وضو گرفتن و غسل کردن به آب مطلق پیدا کند و همچنین اگر چند ظرف آب مضاف مشتبه شود با ظرف آب مطلق ، مثلا دو ظرف آب مضاف در میان سه ظرف و یا چهار ظرف و... مشتبه شود ، در اینجا علاوه بر وضو گرفتن به تعداد آب مضاف یک وضو اضافی بگیرد ، یعنی به آب سه ظرف وضو بگیرد تا یقین کند به آب مطلق وضو گرفته است .

(مسئله ۶۲) به آبی که هنگام برطرف کردن نجاست از چیز نجس جدا می شود «غساله» می گویند . حال اگر بخواهند با آب قلیل چیز نجسی را آب بکشند ، غساله اول آن که به خودی خود یا به وسیله فشار از آن خارج می شود نجس است ، و اگر از چیزهایی است که دو مرتبه باید شسته شود ، از غساله دوم نیز باید اجتناب نمایند .

(مسئاله ۶۳) چیز نجسی را که در آب کر یا جاری فرو می برند اگر از چیزهایی باشد که در مرتبه اول پاک می شود ، غساله ی آن پاک است ، و اگر از چیزهایی باشد «مانند بول» که با دو بار فرو بردن در آب پاک می شود ، غساله ای که پس از بار دوم از آن می ریزد پاک است .

(مسئله ۶۴) آبی که عین نجاست مثل خون یا ادرار به آن برسد و بو یا رنگ و یا مزه آن را تغییر دهد ، اگر چه کر یا جاری باشد نجس می شود ، ولی اگر اوصاف آن به واسطه نجاستی که بیرون آن است تغییر کند ، مثلا- مرداری که کنار آب و خارج از آن است بوی آن را تغییر دهد نجس نمی شود .

(مسئله ۶۵) آبی که عین نجاست در آن ریخته و بو یا رنگ و یا مزه آن را تغییر داده چنانچه به کر یا جاری متصل شود یا باران در آن بریزد و تغییر آن از بین برود ، بنا بر احتیاط واجب در صورتی پاک می شود که آب باران یا کر یا جاری با آن مخلوط گردد و بر آن غلبه کند ، همچنین است حکم آب قلیلی که نجس شده باشد . پس اگر آب حوضچه هایی که کمتر از کر می باشد نجس شود ، پاک شدن آن به مجرد اتصال به آب کر یا جاری محل اشکال خواهد بود .

(مسئله ۶۶) آب پاکی که معلوم نیست نجس شده یا نه ، پاک است . و آب نجسی که پاک شدن آن معلوم نیست همچنان نجس است .

(مسئله ۶۷) نیم خورده ی سگ ، خوک و کافر (منکر توحید ، رسالت ، معاد) نجس و خوردن آن حرام است ، نیم خورده ی حیوانات حرام گوشت پاک و خوردن آن در غیر پرندگان و گربه مکروه است و در گربه گفته شده کراهت ندارد و در پرندگان کراهت آن محل تأمل است . و بنا بر آنچه در بعضی روایات آمده است نیم خورده ی مؤمن شفاست و در برخی روایات آمده اینکه سؤر مؤمن موجب شفای ۷۰ مرض می باشد .

احکام نجاسات

اشاره

(مسئله ۶۸) «نجاسات» دوازده چیز می باشد که عبارت است از: ادرار ، مدفوع ، منی ، میته و مردار ، خون ، سگ ، خوک ، کافر ، شراب و فقاع ، عرق حیوان نجاست خوار .

۱ و ۲ _ حکم ادرار و مدفوع

(مسئله ۶۹) ادرار و مدفوع انسان و هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد ، یعنی اگر رگ آن را ببرند خون از آن می جهد ، نجس است و بنا بر احتیاط واجب باید از ادرار حیوان حرام گوشتی هم که خون جهنده ندارد پرهیز نمود ، ولی پرهیز از مدفوع آن لازم نیست و فضله ی حشرات کوچک مانند پشه و مگس که گوشت ندارند پاک است .

(مسئله ۷۰) فضله ی پرندگان حرام گوشت پاک می باشد ، هرچند احتیاط آن است که پرهیز شود .

(مسئله ۷۱) بنا بر احتیاط واجب باید از ادرار و مدفوع حیوان نجاست خوار و

حیوانی که انسان با آن نزدیکی نموده و گوسفندی که گوشت آن از خوردن شیر خوک محکم شده پرهیز نمود .

۳ـ حکم منی

(مسئله ۷۲) منی حیوانی که خون جهنده دارد نجس است .

۴ و ۵ ـ حکم میته و مردار

(مسئله ۷۳) مرده ی حیوانی که خون جهنده دارد نجس می باشد ، خواه خودش مرده باشد یا بدون رعایت دستور اسلام آن را کشته باشند . ماهی چون خون جهنده ندارد گرچه در آب بمیرد پاک است .

(مسئله ۷۴) اجزایی از بدن حیوان مرده که در اصل روح نداشته مانند: پشم ، مو و کرک پاک می باشد ، استخوان و دندان نیز اگر روح نداشته باشد پاک است ، ولی همین اجزا از حیوان نجس العین یعنی سگ ، خوک و کافر نجس می باشد .

(مسئله ۷۵) اگر از بـدن انسان یا حیوانی که خون جهنـده دارد در حالی که زنـده است گوشت یا چیز دیگری را که روح دارد جدا کنند نجس می باشد .

(مسئله ۷۶) پوستهای مختصر لب و جاهای دیگر بدن که هنگام افتادن آن رسیده ، گرچه آن را جدا کنند پاک است ، ولی بنا بر احتیاط واجب باید از پوستی که زمان افتادنش نرسیده و آن را جدا کرده اند اجتناب نمود .

(مسئله ۷۷) تخم مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون می آید ، اگر پوست روی آن سفت شده باشد پاک است ؛ ولی ظاهر آن را باید آب کشید .

(مسئله ۷۸) اگر بره و بزغاله پیش از آنکه علفخوار شونـد بمیرنـد ، پنیر مایه ای که در شیردان آنها می باشد پاک است ، ولی باید ظاهر آن را آب کشید .

(مسئله ۷۹) داروهای روان ، عطر ، روغن ، واکس و صابونی که از کشورهای خارج وارد می کننـد ، اگر انسان به نجس بودن آنها یقین ندارد پاک می باشند .

(مسئله ۸۰) گوشت ، پیه و چرمی که در بازار مسلمانان فروخته می شود پاک است ، ولی اگر فروشنده کافر باشد و ندانیم آن را از مسلمان گرفته یانه ، نجس می باشد همچنین اگر فروشنده مسلمان باشد و بدانیم آن را از کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که مطابق دستور شرع ذبح و تزکیه شده یا نه ، نجس می باشد .

۶ـ حکم خون

(مسئله ۸۱) خون انسان و هر حیوانی که خون جهنـده دارد نجس است . پس خون حیوانات مانند ماهی و پشه که خون جهنده ندارد پا ک می باشد .

(مسئله ۸۲) اگر حیوان حلال گوشتی را به دستوری که در شرع معین شده بکشند و خون آن به مقدار معمول خارج شود ، بقیه خونی که در بدن حیوان می مانـد پاک است ؛ هر چند خوردن آن حرام می باشد ، مگر اینکه مستهلک شده و مشخص نباشد ، ولی اگر به علت نفس کشیدن یا به واسطه ی اینکه سر حیوان در جای بلندی بوده خون به بدن حیوان برگردد ، آن خون داخل بدن نجس می باشد و بنا بر احتیاط واجب باید از خون بسته ای که در قلب و یا خونی که در اجزای حرام حیوان _ مانند سپرز و تخمها _ مانده است پرهیز شود.

(مسئله ۸۳) بنا بر احتیاط واجب بایـد از خونی که در تخم مرغ است اجتناب شود و خوردن آن حرام است ، ولی اگر آن خون در رگ یا در زرده باشد و پاره نشده باشد ، بقیه تخم مرغ پاک و حلال است ؛ و همچنین اگر خون استهلاک شود با تخم مرغ ، خوردن آن تخم مرغ بلامانع است .

(مسئله ۸۴) خونی که گاهی موقع دوشیدن شیر دیده می شود نجس است و شیر را نجس می کند .

(مسئله ۸۵) خونی که از لای دنـدانها می آیـد اگر کم باشـد و به واسطه ی مخلوط شدن با آب دهان از بین برود ، اجتناب از آن لازم نیست و در این صورت فرو بردن آب دهان اشکال ندارد .

(مسئله ۸۶) خونی که به واسطه کوبیده شدن زیر ناخن یا زیر پوست می میرد ، اگر طوری باشد که دیگر به آن خون نگویند پاک است ، و اگر به آن خون بگویند ، تا وقتی که زیر پوست یا ناخن است برای وضو و غسل اشکال ندارد . اما هرگاه سوراخ شود ، اگر مشقت نداشته باشد بایـد برای وضو و غسل خون را بیرون آورنـد و الا ـ بایـد اطراف آن را به طوری که نجاست زیاد نشود بشویند و پارچه یا پلاستیک یا چیزی مثل آنها بر روی آن ببندند و روی آن دست تر بکشند و بنا بر احتیاط واجب تیمم هم بکنند .

(مسئله ۸۷) اگر انسان نداند که خون زیر پوست مرده یا گوشت به واسطه کوبیده شدن به آن حالت درآمده پاک است .

(مسئله ۸۸) اگر موقع جوشیدن غذا ذره ای خون در آن بیفتد ، تمام غذا و ظرف آن نجس می شود و جوشیدن و حرارت آتش پاک کننده نیست .

(مسئله ۸۹) زردابه ای که در حال بهبود زخم در اطراف آن پیدا می شود ، اگر معلوم نباشد که با خون آمیخته شده پاک است
.

۷ و ۸ _ حکم سگ و خوک

(مسئله ۹۰) سگ و خوکی که در خشکی زندگی می کنند حتی مو و استخوان ، پنجه و ناخن و رطوبتهای آنها نجس است ، ولی سگ و خوک دریایی نجس نمی باشند .

۹_ حکم کافر

(مسئله ۹۱) کسی که منکر خداست ، یا برای خدا شریک قرار می دهد ، یا پیامبری خاتم الانبیاء حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و یا معاد را قبول ندارد نجس است ، و همچنین اگر در یکی از اینها شک داشته باشد ، تمام بدن کافر حتی مو ، ناخن و رطوبتهای او نجس است و لازم الاجتناب . البته در مورد اهل کتاب اختلاف می باشد ؛ مشهور قائل به عدم طهارت است .

(مسئله ۹۲) کسی که ضروری دین را یعنی چیزی را که مثل نماز و روزه و حج مسلمانان جزء دین اسلام می دانند منکر شود ، چنانچه بداند آن چیز ضروری دین است و انکار آن چیز برگردد به انکار خدا یا توحید و یا نبوت نجس می باشد ، و اگر نداند احتیاطا باید از او اجتناب کرد گرچه لازم نیست .

(مسئله ۹۳) اگر مسلمانی به یکی از ۱۴ معصوم علیهم السلام در حال اختیار و حالت طبیعی دشنام دهد و یا با آنان دشمنی ورزد ، کافر و بنا بر مشهور و احتیاط واجب نجس می باشد .

(مسئله ۹۴) اگر پدر و مادر بچه ی نابالغ کافر باشند ، بنا بر احتیاط واجب از آن بچه هم اجتناب شود ، ولی اگر یکی از آنان مسلمان باشد بچه پاک است ، واگر پدر و مادر کافر ، جد و جده مسلمان باشد نیز بچه محکوم به طهارت می باشد .

(مسئله ۹۵) اگر بچه ی نابالغ کافر به حدی رسیده باشد که خوبی و بدی را تشخیص دهد و در آن حال اسلام اختیار کند ، مسلمان و پاک است ؛ هر چند پدر و مادر او کافر باشند .

(مسئله ۹۶) کسی که معلوم نیست مسلمان است یا نه ، پاک می باشد ، ولی احکام دیگر مسلمانان را ندارد . مثلا نمی تواند زن مسلمان بگیرد و نباید در قبرستان مسلمانان دفن شود ، مگر اینکه اسلام او احراز شود یا در بلاد اسلامی باشد .

۱۰ و ۱۱_ حکم شراب و فقاع

(مسئله ۹۷) شراب و هر چیز مست کننده ای که به خودی خود روان باشد نجس و خوردن آن حرام و موجب حد شرعی است ، و اگر مثل بنگ و حشیش روان نباشد و در آن آب بریزند که روان شود بالعرض پاک است . ولی خوردن آن حرام است .

(مسئله ۹۸) الکل هایی که در امور پزشکی و برای ضد عفونی و در مواردی

برای رنگ آمیزی به کار می رود ، اگر انسان نداند از چیز مست کننده روان ساخته شده پاک است ، و اگر بداند از چیز مست کننده روان گرفته شده نجس می باشد .

(مسئله ۹۹) استفاده ار عطرها یا ادکلنها در صورتی که انسان نداند از چیز مست کننده روان ساخته شده است اشکال ندارد .

(مسئله ۱۰۰) اگر از نفت که عنصر مایع و روان است الکل به دست آورند ، در صورتی که مست کننده نباشد پاک است .

(مسئله ۱۰۱) انگور و آب انگوری که به خودی خود جوش آمده نجس و حرام است و اگر به واسطه ی پختن جوش بیاید خوردنش حرام ، و بنا بر احتیاط واجب باید از آن و همچنین از خرما ، مویز ،کشمش و آب آنها اگر جوش بیاید و یا جوش بیاورند پرهیز نمود .

(مسئله ۱۰۲) اگر شک کنند آب آنها جوش آمده یا نه ، پرهیز لازم نیست ، پس اگر کشمش را لابلای پلو یا میان دلمه و مانند آن بگذارند و شک کنند که مغز آن جوش آمده یا نه ، پاک و حلال است .

(مسئله ۱۰۳) فقاعی که از جو گرفته می شود و به آن «آب جو» می گویند نجس و خوردن آن حرام است ، ولی آبی که به دستور طبیب از جو می گیرند و به آن «ماء الشعیر» می گویند و به هیچ وجه مست کننده نیست ، پاک و خوردن آن حلال است .

(مسئله ۱۰۴) عرق جنب از حرام گرچه پاک است ، ولی بنا بر احتیاط واجب تا آن را نشسته است نباید نماز بخواند و نباید با بدن و لباس آلوده با آن عرق نماز خوانده شود .

۱۲ــ حکم عرق حیوان نجاست خوار

(مسئله ۱۰۵) بنا بر احتیاط واجب باید از عرق شتر نجاست خوار ، بلکه هر حیوان دیگری که به خوردن مدفوع انسان عادت کرده به طوری که عمده ی خوراک آن مدفوع انسان باشد پرهیز شود .

(مسئله ۱۰۶) گوشت و تخم حیوان نجاست خوار نجس نیست ، ولی خوردن آن حرام می باشد .

راه ثابت شدن نجاست

(مسئله ۱۰۷) راه ثابت شدن نجاست به سه طریق می باشد:

۱ــ خود انسان یقین کند که چیزی نجس شده ، پس اگر گمان به نجس شدن چیزی پیدا شود پرهیز از آن لازم نیست .

۲ــ کسی که چیزی در اختیار اوست و متهم به دروغگویی نباشد بگوید آن

چیز نجس شده است .

۳ـ دو مرد عادل بگویند این چیز نجس شده است ؛ و اگر یک مرد عادل هم بگوید نجس است بنا بر احتیاط واجب باید از آن چیز نجس اجتناب کرد .

(مسئله ۱۰۸) آدم نابالغی که فرارسیدن تکلیف او نزدیک است اگر بگوید این چیز نجس می باشد ، بنا بر احتیاط واجب باید از آن پرهیز نمود ، و اگر بگوید آن چیز را آب کشیده در صورت وثوق و اطمینان حرف او قبول است .

(مسئله ۱۰۹) اگر به واسطه ی ندانستن مسئله نجس یا پاک بودن چیزی را نداند باید مسئله را بپرسد ، ولی با اینکه مسئله را می داند شک کند چیزی پاک است یا نه و سابقه آن را هم نداند ، مثلا شک کند آن چیز خون است یا نه ، یا شک کند که خون پشه است یا خون انسان ، یا شک کند چیزی با عین نجاست تماس پیدا کرده یا نه ، آن چیز پاک می باشد .

(مسئله ۱۱۰) چیز نجسی را که انسان شک دارد پاک شده یا نه نجس است ، و اگر در چیز پاکی شک پیدا شود که نجس شده یا نه پاک می باشد ، و اگر هم بتواند نجس یا پاک بودن آن را بفهمد ، لازم نیست جستجو کند .

(مسئله ۱۱۱) اگر بداند یکی از دو ظرف یا دو لباسی که هر دوی آنها در اختیار اوست نجس شده و نداند کدام است باید از هر دو پرهیز نماید .

(مسئله ۱۱۲) کسی که در طهارت و نجاست دچار وسواس است ، باید بدون توجه به وسوسه های نفسانی به متعارف مردم نگاه کرده و ببیند آنها در چه مواردی یقین به طهارت و نجاست پیدا می کنند و همانند آنان عمل نماید .

(مسئله ۱۱۳) اگر در مسائل وضو ، غسل و سایر عبادات وسواس داشته باشد ، اگر چنین شخصی به وسوسه های نفسانی خود اعتنا نماید ، شیطان در او طمع کرده و به تدریج در اعتقادات و امور روزمره ی او نیز شک و تردید ایجاد می نماید ، باید این شخص به وسوسه های نفسانی خود اعتنا نکند و همانند متعارف مردم به تکالیف خویش عمل نماید .

راه نجس شدن چیزهای پاک

(مسئله ۱۱۴) اگر چیز نجسی به چیز دیگری که پاک است برسد ، در صورتی که هر دو یا یکی از آنها چنان تر باشد که تری یکی به دیگری سرایت کند ، آن چیز پاک هم نجس می شود ، ولی اگر رطوبت چندان نباشد که به دیگری سرایت کند ، چیزی که پاک بوده نجس نمی شود .

(مسئله ۱۱۵) اگر چیز پاکی به چیز نجس برسد و انسان شک کند که هر دو یا یکی از آنها تر بوده یا نه ، آن چیز پاک نجس نمی شود .

(مسئله ۱۱۶) اگر چیزی با چند واسطه به نجس اصلی مرتبط شود و زیادی

واسطه به سه تا یا بیش از آن برسد به گونه ای که عرفا حکم به سرایت نجاست نشود ، اجتناب از آن لازم نیست ، هر چند احوط است .

(مسئله ۱۱۷) زمین و یا پارچه و مانند آن اگر رطوبت داشته باشد ، هر قسمتی که نجاست به آن برسد نجس می شود و جاهای دیگر آن پاک است ؛ و همچنین میوه ها مانند خیار ، هندوانه ، خربزه و امثال اینها .

(مسئله ۱۱۸) هرگاه یک نقطه از مایعات روان همچون شیر ، دوغ و شربت نجس شود همه آن نجس می شود ، ولی اگر یک نقطه از مایعات غیر روان مانند عسل و روغنی که روان نیست نجس شود همان نقطه نجس است ، و می توان از باقیمانده ی آن استفاده نمود ، و نشانه روان بودن این است که اگر مقداری از آن را برداریم فورا جای آن پر شود .

(مسئله ۱۱۹) اگر مگس یا حشره ای دیگر از روی چیز نجسی که تر است برخاسته و روی چیز دیگری که پاک است بنشیند ، چنانچه انسان یقین کند که نجاست به چیز پاک رسیده ، چیز پاک نجس می شود .

(مسئله ۱۲۰) دو چیزی که انسان نمی داند کدام پاک و کدام نجس است ، اگر چیز پاکی با رطوبت به یکی از آنها برسد نجس نمی شود ، ولی اگر یکی از آنها قبلا نجس بوده و انسان نداند پاک شده یا نه ، چنان که چیز پاکی به آن برسد نجس می شود .

(مسئله ۱۲۱) اگر جایی از بدن نجس شود و عرق آن به جای دیگر برود ، یا چند قطره آب روی آن بریزد و به جای دیگر برود ، آنجا هم نجس می شود . و اگر عرق به جای دیگر نرود جاهای دیگر بدن پاک است .

(مسئله ۱۲۲) اخلاطی که از بینی یا گلو می آید اگر غلیظ بوده و خون داشته باشد ، جایی که خون دارد نجس و بقیه آن پاک است ؛ پس اگر به بیرون دهان یا بینی برسد ، مقداری را که انسان یقین دارد جای نجس اخلاط به آن رسیده نجس و محلی را که شک دارد پاک می باشد .

(مسئله ۱۲۳) اگر آب دهان و بینی در داخل به خون برسد و بعد از خارج شدن به خون آلوده نباشد پاک است .

(مسئله ۱۲۴) چیزهایی مانند ابزار پزشکی که وارد بدن می شود و با نجاست برخورد می کند ، اگر هنگام بیرون آوردن آلوده به نجاست نباشد ، پرهیز از آن لازم نیست .

(مسئله ۱۲۵) آفتابه ای که ته آن سوراخ است روی زمین نجس بگزارند چنانچه آب طوری زیر آن جمع گردد که با آب آفتابه یکی حساب شود ، آب آفتابه نجس می شود .

اجتناب از نجاسات

(مسئله ۱۲۶) نجس کردن قرآن به تفصیلی که بعد در مورد حکم قرآن و مساجد گفته می شود حرام و آب کشیدن آن واجب است .

(مسئله ۱۲۷) خوردن و آشامیدن چیز نجس و نیز خورانیدن آن به دیگران حتی به اطفال در صورتی که ضرر داشته باشد حرام است ، بلکه اگر ضـرر هم نداشته باشد بنا بر احتیاط باید از آن خودداری کنند ، ولی اگر خود کودک خوراکی را نجس کند و یا با دست نجس آن را بخورد ، جلوگیری از آن لازم نیست .

(مسئله ۱۲۸) اگر انسان ببینـد کسـی چیز نجسـی را می خورد یا با لباس نجس نماز می خوانـد ، لازم نیست به او بگوید ، مگر اینکه طرف به اصل حکم شرعی جاهل باشد ، که در این صورت لازم است حکم خدا به او گفته شود .

(مسئله ۱۲۹) اگر صاحبخانه در بین غـذا خوردن بفهمـد غـذا نجس است باید به مهمانها بگوید ؛ و اگر یکی از مهمانها بفهمد لازم نیست به دیگران خبر دهد ، ولی چنانچه طوری با آنان معاشـرت دارد که می داند به واسـطه نگفتن خود او هم نجس می شود ، باید بعد از غذا به آنان بگوید .

(مسئله ۱۳۰) اگر جایی از خانه یا فرش کسـی نجس باشد و ببیند بدن یا لباس یا چیز دیگر کسانی که وارد خانه او می شوند با رطـوبت بـه جـای نجس رسـیده اسـت ، لاـزم نیسـت بـه آنـان بگویـد ، مگر اینکه او آنـان را دعـوت کرده و چیز نجس را در اختیارشان گذاشـته باشـد، یا اینکه بخواهد یا ناچار باشد با آنان هم غذا شود و می داند به واسـطه ی نجس بودن آنان خود او هم نجس می شود .

(مسئله ۱۳۱) فروختن و عاریه دادن چیز نجسی که می شود آن را آب کشید چنانچه نجس بودن آن را به طرف بگویند اشکال ندارد ؛ و اگر نگویند محل اشکال خواهد بود .

(مسئله ۱۳۲) اگر چیزی را که عاریه کرده نجس شود ، چنانچه بداند صاحبش آن چیز را در خوردن یا آشامیدن و یا در کاری که طهارت در آن شـرط است اسـتعمال می کنـد واجب است به او بگوید ، بلکه در غیر این صورت نیز بنا بر احتیاط به او خبر دهد .

(مسئله ۱۳۳) اگر بچه ی ممیز که خوب و بـد را می فهمـد ، بگویـد چیز نجس را آب کشـیدم بایـد آن را دوباره آب بکشد و اگر بگوید این چیز نجس است بنا بر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کرد .

احکام مطهّرات

اشاره

مطهّرات

(مسئله ۱۳۴) دوازده چیز بلکه هجـده چیز ، نجس را پـاک می کنـد و به آنهـا «مطهِّرات» گفته می شود: آب ، زمین ، آفتاب ، استحاله ، کم شـدن دو سوم آب انگور ، انتقـال ، اسـلام ، تبعیت ، از میان رفتن عین نجاست ، استبرای حیوان نجاست خوار ، غایب شدن مسلمان ،

ص :۹۸

سنگ استنجاء ، ذبح شرعی حیوان و...

اول: آب

(مسئله ۱۳۵) «آب» با چهار شرط چیز نجس را پاک می کند:

۱ــ مطلق باشد ، پس آب مضاف مثل گلاب چیز نجس را پاک نمی کند .

۲ــ پاک باشد .

۳ــ هنگام شستن چیز نجس مضاف نشود و بو یا رنگ و یا مزه ی نجاست هم نگیرد .

۴ــ پس از آب کشیدن چیز نجس عین نجاست در آن نمانده باشد .

(مسئله ۱۳۶) ظرف نجس را با آب قلیل باید سه مرتبه شست ، ولی در کر یا جاری یک مرتبه کفایت می کند ، اگر چه احتیاط آن است که سه مرتبه بشویند .

(مسئله ۱۳۷) ظرفی را که سگ از آن چیز روان خورده باید نخست با خاکِ پاک خاک مال کرد ، سپس بنا بر احتیاط واجب با کمی مخلوط آب و خاک آن را سایید ، آنگاه بنا بر احتیاط سه بار با آب شست . همچنین ظرفی را که سگ آن را لیسیده و یا آب دهانش را در آن ریخته بنا بر احتیاط واجب باید پیش از شستن خاک مال کرد .

(مسئله ۱۳۸) ظرفی را که خوک از آن چیز روان خورده باید با آب قلیل هفت بار شست ، و در آب کر و جاری نیز احتیاط هفت مرتبه است ، و لازم نیست آن را خاک مال کنند ، گرچه احتیاط مستحب آن است که خاک مال شود ، همچنین است بنا بر احتیاط واجب ظرفی که خوک آن را لیسیده باشد .

(مسئله ۱۳۹) ظرفهایی که به شراب نجس شده باید با آب قلیل سه مرتبه شست ؛ و بهتر است هفت مرتبه شسته شود ، بنا بر احتیاط مستحب در کر و جاری نیز همین حکم می باشد .

(مسئله ۱۴۰) ظرف نجس را با آب قلیل به دو صورت می توان آب کشید: یکی آنکه سه مرتبه پر کنند و خالی نمایند ، دیگر آنکه سه مرتبه قدری آب در آن بریزند و در هر مرتبه آب را طوری در آن بگردانند که به جاهای نجس آن برسد و بیرون بریزند .

(مسئله ۱۴۱) اگر چیز نجس را پس از برطرف کردن عین نجاست یک بار در آب کر یا جاری فرو برند که آب به تمام جاهای نجس آن برسد پاک می شود ، و در فرش و لباس و مانند آن بنا بر احتیاط واجب طوری حرکت یا فشار دهند که عمده آب داخل آن بیرون رود .

(مسئله ۱۴۲) چیزی را که به ادرار نجس شده اگر ظرف نباشد و بخواهند با آب قلیل بشویند ، چنانچه فشار لازم نداشته باشد

با دو بار ریختن آب روی آن پاک

ص :۹۹

می شود ، ولی اگر مانند فرش و لباس فشار لازم داشته باشد ، باید پس از هر بار ریختن آب فشار دهند تا غساله آن خارج شود و در صورتی که ادرار غلیظ و چسبنده باشد باید اول عین آن را برطرف نمایند .

(مسئله ۱۴۳) اگر بخواهند چیزی را که به ادرار نجس شده با آب کر یا جاری بشویند یک مرتبه شستن کفایت می کند ، ولی در فرش یا لباس و مانند آن بنا بر احتیاط فشار یا در آب حرکت دهند تا غساله آن بیرون آیند .

(مسئله ۱۴۴) اگر چیزی به ادرار پسر شیرخواری که غذا خور نشده نجس شود ، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند که به تمام جاهای نجس آن برسد و بنا بر احتیاط غساله آن جدا شود پاک می شود ، اگر چه احتیاط مستحب است که یک مرتبه دیگر هم روی آن آب بریزند و در لباس یا فرش و مانند آن بنا بر احتیاط مستحب فشار دهند .

(مسئله ۱۴۵) در صورتی که پسر شیرخوار غذاخور شده باشد این حکم شامل او نمی شود ، باید مورد ادرار دو بار آب کشیده شود ، همچنین است بنا بر احتیاط اگر از شیر خوک یا شیر زن غیر مسلمان تغذیه کرده باشد .

(مسئله ۱۴۶) اگر چیزی به غیر ادرار نجس شود ، چنانچه بعد از برطرف کردن عین نجاست یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود پاک می گردد ، و نیز اگر در دفعه اولی که آب روی آن می ریزند عین نجاست آن برطرف شود و بعد از برطرف شدن عین نجاست هم آب روی آن بیاید پاک می شود . هر چند بهتر است دو بار آب روی آن بریزند ، ولی لباس و مانند آن را باید فشار دهند تا غساله آن بیرون آید .

(مسئله ۱۴۷) اگر بخواهند لباس یا چیزی را که فشار لازم دارد در ظرفی بگذارند و آب بکشند باید در هر مرتبه که آب روی آن می ریزند آن را فشار دهند و کاری کنند که غساله موجود در ظرف بیرون بریزد .

(مسئله ۱۴۸) لباس نجسی را که رنگ شده است اگر بخواهند با آب کر یا جاری تطهیر نمایند ، پس از فرو بردن در آب و رسیدن آب به تمام لباس پیش از آنکه آب به واسطه ی رنگ لباس مضاف شود پاک می شود ، ولی بنا بر احتیاط واجب آن را حرکت و یا فشار دهند و مضاف یا رنگین شدن آب هنگام فشار و خروج غساله اشکال ندارد .

(مسئله ۱۴۹) ماشینهای لباسشویی در صورتی که یقین پیدا شود آب لوله کشی شهر به لباسها متصل و بر همه آنها مسلط شده پاک کننده است ، گرچه غساله ی آن به تدریج خارج گردد ، ولی شستن به وسیله ماشینهایی که تماس آب به تمام لباس به تدریج و پس از قطع آب و به وسیله ی دَوَران انجام می شود حکم شستن با آب قلیل را دارد ، و باید حداقل دو مرتبه شسته و آب غساله آن خارج گردد .

ص :۱۰۰

(مسئله ۱۵۰) اگر بعد از آب کشیدن لباس و مانند آن چیزهایی از قبیل خشکیده ی غذا یا گِل در آن دیده شود و مانع رسیدن آب به تمام اجزای لباس نشده باشد پاک است ، ولی اگر آب نجس به باطن گِل ، صابون و مانند آن رسیده باشد ، ظاهر آن پاک و باطن آن نجس است .

(مسئله ۱۵۱) هر چیز نجس تا عین نجاست را از آن برطرف نکنند پاک نمی شود ، ولی اگر بو یا رنگ نجاست در آن مانده باشد اشکال ندارد ، بنابراین اگر خون را از لباس برطرف کنند و لباس را آب بکشند و رنگ خون در آن بماند پاک می باشد ، ولی چنانچه به واسطه بو یا رنگ یقین کنند یا احتمال دهند که ذره های نجاست در آن چیز مانده نجس است ، البته در این مورد میزان دقت عرفی است نه دقت عقلی و فلسفی .

(مسئله ۱۵۲) چیز نجسی را که عین نجاست در آن نیست اگر زیر شیری که متصل به کر است یک مرتبه بشویند پاک می شود ، و نیز اگر عین نجاست در آن باشد ، چنانچه عین نجاست آن زیر شیر یا به وسیله دیگر برطرف شود و آبی که از آن چیز می ریزد بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد با آب شیر پاک می گردد ، وگرنه باید به قدری آب شیر روی آن بریزند تا آبی که از آن جدا می شود بو یا رنگ یا مزه ی نجاست نداشته باشد .

(مسئله ۱۵۳) اگر چیزی را آب بکشد و یقین کند پاک شده ، بعد شک کند که عین نجاست را از آن برطرف کرده یا نه ، چنانچه موقع آب کشیدن متوجه برطرف کردن عین نجاست بوده آن چیز پاک است ، و اگر متوجه برطرف کردن عین نجاست نبوده بنا بر احتیاط واجب دوباره آن را آب بکشد .

(مسئله ۱۵۴) اگر نجاست بدن را در آب کر یا جاری برطرف کنند بدن پاک می شود ، بیرون آمدن و دوباره در آب رفتن لازم نیست .

(مسئله ۱۵۵) اگر جایی از بدن یا لباس را با آب قلیل آب بکشند ، اطراف آنجا که متصل به آن است و معمولا موقع آب کشیدن آنجا نجس می شود ، با پاک شدن جای نجس پاک می شود ، به شرط آنکه آبی که برای پاک شدن محل نجس می ریزند به آن اطراف نیز جاری شود . همچنین است اگر چیز پاکی را پهلوی چیز نجسی بگذارند و روی هر دو آب بریزند ، مثلا اگر برای آب کشیدن یک انگشت نجس ، روی همه انگشتان آب بریزند و آب نجس به همه آنها برسد ، بعد از پاک شدن انگشت نجس تمام انگشتها پاک می شود .

(مسئله ۱۵۶) اگر ظرف یا بدن نجس باشد بعد به طوری چرب شود که آب به آن نرسد ، چنانچه بخواهند ظرف یا بدن را آب بکشند ، باید اول چربی را برطرف نمایند و سپس آن را آب بکشند .

(مسئله ۱۵۷) اگر بخواهند موی سر و صورت را با آب قلیل آب بکشند بنا بر

احتیاط باید پس از هر بار آب ریختن فشار دهند تا غساله ی آن بیرون آید .

(مسئله ۱۵۸) غذای نجسی که لای دندانها مانده اگر آب در دهان بگردانند و به تمام اجزای غذای نجس برسد پاک می شود .

(مسئله ۱۵۹) اگر ظاهر گندم ، برنج ، سایر حبوبات و یا صابون و مانند آن نجس شود با فرو بردن در آب کر و یا جاری پاک می شود ، ولی اگر باطن آنها نجس شود به هیچ وسیله ای پاک نمی شود و مجرد فرو رفتن رطوبت به باطن آنها موجب پاکی باطن آنها نمی شود و در صورتی که شک کند آب نجس به باطن صابون و مانند آن رسیده یا نه پاک است .

(مسئله ۱۶۰) اگر ظاهر برنج و گوشت یا چیزی مانند اینها نجس شده باشد ، چنانچه آن را در ظرفی بگذارند و سه مرتبه آب روی آن بریزند و خالی کنند پاک می شوند ، بلکه در صورتی که به ادرار نجس شده باشد دو مرتبه ، و در غیر ادرار یک مرتبه هم کافی است و ظرف آن هم پاک می گردد ، ولی اگر ظرف آن از قبل نجس بوده سه مرتبه شستن لازم است .

(مسئله ۱۶۱) گوشت و دنبه ای که نجس شده مثل چیزهای دیگر آب کشیده می شود ، همچنین است اگر بدن یا لباس ، چربی کمی داشته باشد که از رسیدن آب به آنها جلوگیری نکند .

(مسئله ۱۶۲) زمینی را که به سبب سنگ فرش بودن و آجر پخته ، آب در آن فرو نمی رود می توان با آب قلیل آب کشید ؛ به شرط آن که به قدری آب روی آن بریزند که جاری شود ، و آب قلیلی که جمع می شود نجس و باید غساله ی آن را رد کنند ، یعنی گودالی بکنند که آب غساله جمع شود آنگاه برطرف نموده و گودال را با چیز پاک پر نمایند و یا غساله را با پارچه و مانند آن جمع نمایند ، ولی در شستن با آب متصل به کر رعایت این شرط لازم نیست . و زمینی را که روی آن از ریگ و شن پاشیده شده و غساله در آن فرو می رود اگر با آب قلیل آب بکشند روی شنها پاک و زیر آن نجس است .

(مسئله ۱۶۳) زمینی که آب روی آن جاری نمی شود با آب قلیل پاک نمی گردد ؛ مگر اینکه اصلا آب در آن فرو نرود و ممکن باشد با پارچه و مانند آن فوراً غساله را جمع نمایند .

(مسئله ۱۶۴) اگر ظاهر چیزهایی از قبیل میز و صندلی نجس شود با آب قلیل هم پاک می شود ، همچنین اگر ظاهر سنگ نمک نجس شود با آب قلیل می توان آن را آب کشید ، مگر اینکه غساله ای که از آن جدا می شود مضاف شود .

(مسئله ۱۶۵) اگر شکر آب شده نجس را قند بسازند و در آب کر یا جاری بگذارند پاک نمی شود .

دوم: زمین

ص :۱۰۲

(مسئله ۱۶۶) «زمین» با پنج شرط کف پا و ته کفش نجس را پاک می کند:

۱ـ زمین پاک باشد .

۲ـ خشک باشد .

۳ـ به سبب راه رفتن و برخورد با زمین نجس ، کف پا یا ته کفش نجس شده باشد .

۴ـ نجاستی که به کف پا یا ته کفش و نعلین رسیده ، با راه رفتن یا مالیدن پا به زمین برطرف شود .

۵ـ زمینی که روی آن راه می روند خاکی یا سنگ فرش و یا آجرفرش و مانند آنها باشد و با راه رفتن روی فرش و حصیر و سبزه کف پا و ته کفش نجس پاک نمی شود و اگر به واسطه غیر راه رفتن نجس شده باشد پاک شدنش به واسطه راه رفتن اشکال دارد .

(مسئله ۱۶۷) برای پاک شدن کف پا یا ته کفش نجس بهتر است حداقل ۱۵ ذراع (۱۵ گام معمولی) راه برود ، هر چند با کمتر از این مقدار یا مالیدن پا به زمین نجاست آن برطرف شود .

(مسئله ۱۶۸) لازم نیست کف پا یا ته کفش نجس تر باشد ، بلکه اگر خشک هم باشد با راه رفتن پاک می شود .

(مسئله ۱۶۹) هنگامی کف پا یا ته کفش نجس به راه رفتن پاک شود ، مقداری از اطراف آن هم که معمولا به گِل آلوده می شود ، اگر با زمین یا خاک تماس پیدا کند پاک می گردد .

(مسئله ۱۷۰) اگر بعد از راه رفتن یقین کند ذره های کوچک از نجاست در کف پا یا ته کفش مانده است ، باید آن را برطرف نماید و دوباره راه برود ، ولی باقی بودن بو یا رنگ نجاست اشکال ندارد .

(مسئله ۱۷۱) کسانی که با دست و زانو و یا با پای مصنوعی راه می روند ، اگر کف دست ، سر زانو یا کف پای مصنوعی آنان نجس شود به وسیله ی راه رفتن پاک شدن آنها محل اشکال می باشد ، همچنین است ته عصا ، چرخ اتومبیل یا موتور سیکلت ، نعل چهارپایان و مانند اینها .

(مسئله ۱۷۲) درون کفش و آن اندازه از کف پا که به زمین نمی رسد به واسطه ی راه رفتن پاک نمی شود ، و پاک شدن کف جوراب به وسیله راه رفتن محل اشکال است ، ولی اگر کف جوراب از پوست باشد به وسیله راه رفتن پاک می شود .

سوم: آفتاب

(مسئله ۱۷۳) «آفتاب» زمین و ساختمان و چیزهایی مانند در ، پنجره و میخهایی را که در ساختمان به کار رفته و جزو ساختمان به شمار می آید با شش

شرط پاک می کند:

۱ـ چیز نجس به گونه ای تر باشد که اگر چیز دیگری به آن برسد تر شود ، پس اگر خشک باشد ، باید آن را تر نمایند تا آفتاب خشک کند .

۲ـ پیش از تابیدن ، عین نجاست از آن چیز برطرف شده باشد .

۳ـ چیزی مانند ابر یا پرده و یا جسم دیگری از تابیدن مستقیم خورشید به چیز نجس جلوگیری نکند ، و اگر از پشت شیشه یا به وسیله آیینه بتابد پاک شدن آن محل اشکال است ، ولی اگر ابر به قدری نازک باشد که از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند اشکال ندارد .

۴ـ آفتاب به تنهایی تری چیز نجس را خشک کند ، و اگر مثلاـ آفتاب و باد ، یا آفتاب با گرمای دیگر آن تری را خشک کنند پاک نمی شود ، ولی اگر باد به قدری کم باشد که نگویند به خشک شدن چیز نجس کمک کرده اشکال ندارد .

۵ـ آفتاب مقداری از بنا یا ساختمان را که نجاست به آن فرو رفته یک مرتبه خشک کند ، پس اگر یک مرتبه بر زمین و ساختمان نجس بتابد و روی آن را خشک کند و در روز دیگر زیر آن را خشک نماید ، فقط روی آن پاک می شود و زیر آن نجس می ماند .

۶ـ بین روی زمین یا ساختمانی که آفتاب به آن می تابد و داخل آن ، هوا یا جسم پاک دیگری فاصله نباشد وگرنه قسمت داخل پاک نمی شود ، هرچند در اثر تابش آفتاب خشک شود .

(مسئله ۱۷۴) آفتاب حصیر نجس را پاک می کند و همچنین درخت و گیاه به واسطه آفتاب پاک می شود و هکذا میوه درخت نیز اگر نجس و تر باشد با تابش آفتاب پاک می شود ، هرچند بهتر است از آن اجتناب گردد .

(مسئله ۱۷۵) اگر آفتاب به یک طرف دیوار نجس بتابد سوی دیگر آن پاک نمی شود ، مگر این که دیوار به قدری نازک باشد که با تابش به یک سوی دیوار سمت دیگر آن هم خشک شود .

(مسئله ۱۷۶) اگر بعد از اینکه آفتاب به زمین نجس تابید انسان شک کند که زمین موقع تابیدن آفتاب تر بوده یا شک کند تری آن بواسطه آفتاب خشک شده یا نه ، آن زمین نجس است ؛ همچنین اگر شک کند که پیش از تابش آفتاب عین نجاست از آن برطرف شده یا نه ، یا شک کند که چیزی مانع تابش آفتاب بوده است یا نه .

چهارم: استحاله

(مسئله ۱۷۷) اگر ماهیت و جنس چیز نجس به گونه ای عوض شود که به صورت چیز پاک در آید پاک می شود که این را می گویند «استحاله» شده است ، مثل این که چوب نجس بسوزد و خاکستر گردد ، یا سگ در نمکزار فرو رود و نمک شود ، و یا آب نجس و بول بخار گردد ، یا غذای نجسی را حیوان حلال گوشت بخورد و

تبدیل به سرگین گردد و... . ولی اگر ماهیت و جنس آن عوض نشود پاک نمی شود ، مثل این که گندم نجس را آرد کنند یا نان بپزند پاک نمی شود .

(مسئله ۱۷۸) اگر چیز نجسی به وسیله مواد شیمیایی یا دستگاه های جدید به طور کلی استحاله شده و جنس و ماهیت آن تغییر کند پاک می گردد ، ولی تنها تغییر آثار آن کافی نمی باشد .

(مسئله ۱۷۸) کوزه گِلی و مانند آن که از گِل نجس ساخته شده نجس است و بنا بر احتیاط واجب باید از زغالی که از چوب نجس درست شده اجتناب شود .

(مسئله ۱۷۹) اگر شراب به خودی خود یا به واسطه آنکه چیزی مثل سرکه و نمک در آن ریخته اند سرکه شود پاک می گردد .

(مسئله ۱۸۰) شرابی که از انگور ، کشمش و خرمای نجس درست کنند به سرکه شدن پاک نمی گردد ، بلکه اگر نجاستی هم از خارج به شراب برسد بنا بر احتیاط واجب باید پس از سرکه شدن از آن اجتناب نمایند .

(مسئله ۱۸۱) پوشال ریز انگور و خرما که معمولا هنگام سرکه انداختن درون خمره ریخته می شود اشکال و ضرری ندارد ؛ و نیز اگر پیش از آنکه خرما و کشمش و انگور سرکه شود خیار ، بادمجان و مانند اینها در آن بریزند اشکال ندارد .

(مسئله ۱۸۳) چیز نجسی که معلوم نیست استحاله شده یا نه ، نجس است .

پنجم: کم شدن دو سوم آب انگور

(مسئله ۱۸۴) جوش آمدن آب انگور که موجب حرمت آن می شود به دو صورت است:

۱ــ به وسیله آتش جوش آمده باشد که در این صورت خوردنش حرام و بنا بر احتیاط نجس است و تنها وقتی پاک و حلال می شود که ثُلثان گردد ، یعنی چنان بجوشد که دو سوم آن بخار شود .

۲ــ به خودی خود جوش آمده باشد ، که در این صورت نجس و خوردن آن حرام است و تنها در صورتی پاک و حلال می شود که تبدیل به سرکه گردد .

(مسئله ۱۸۵) آب انگوری که معلوم نیست جوش آمده یا نه ، پاک است . ولی اگر با آتش جوش آمده باشد ، تا یقین نکند که دو سوم آن کم شده بنا بر احتیاط واجب پاک و حلال نمی شود و اگر یقین کند که به خودی خود جوش آمده ، تا سرکه نشود پاک و حلال نمی شود .

(مسئله ۱۸۶) اگر مثلاـ در یک خوشه غوره یک یا دو دانه انگور باشد ، چنانچه به آبی که از آن خوشه گرفته می شود «آبغوره» بگویند و اثری از شیرینی انگور در آن نباشد و بجوشد ، پاک و خوردن آن حلال است ، همچنین چیزی که معلوم

نیست غوره است یا انگور ، اگر جوش آید نجس نمی باشد .

(مسئله ۱۸۷) اگر یک دانه انگور در چیزی که به آتش می سوزد بیفتد و مغز آن بجوشد بنا بر احتیاط واجب از آن اجتناب شود .

(مسئله ۱۸۸) اگر هنگام پختن شیره ی آب انگور را در چند دیگ جوش بیاورند ، احتیاطا برای هر دیگ یک کفگیر اختصاص دهند و کفگیر دیگ جوش نیامده را در دیگ جوش آمده و کفگیر دیگ ثلثان نشده را در دیگ ثلثان شده نزنند .

(مسئله ۱۸۹) اگر سرکه به غیر شراب نجس شود ، سپس تبدیل به شراب گردد ، آنگاه مبدل به سرکه شود پاک نمی شود .

(مسئله ۱۹۰) پاک شدن شراب در اثر سرکه شدن مشروط بر آن است که نجاست خارجی به آن نرسیده باشد ، پس اگر شراب را در ظرف نجس به غیر شراب ، بریزند با سرکه شدن پاک نمی شود .

ششم: انتقال

(مسئله ۱۹۱) اگر خون بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد (یعنی اگر رگ آن را ببرند خون از آن می جهد) به بدن حیوانی که خون جهنده ندارد انتقال یابد ، مانند پشه و خون آن حیوان به شمار آید پاک است ، مانند خون حیوان نجس العین به بدن پشه ، کنه و کک منتقل شود پاک می گردد ، این را در اصطلاح «انتقال» گویند .

(مسئله ۱۹۲) خونی را که زالو از بدن انسان می مکد ، چون جزو خون بدن آن حیوان نشده نجس می باشد .

(مسئله ۱۹۳) اگر کسی پشه ای را که بر بدنش نشسته بکشد و نداند خونی که از پشه بیرون آمده خونی است که از او مکیده یا از خود پشه می باشد ، آن خون پاک است ، اما اگر بداند که از او مکیده و فاصله مکیدن خون و کشتن پشه به قدری اندک باشد که بگویند خون انسان است ، یا معلوم نباشد خون پشه است یا خون انسان ، نجس می باشد .

هفتم: اسلام

(مسئله ۱۹۴) اگر کافری شهادتین بگوید ، یعنی بگوید: أشْهَدُ أن لا إلَهَ الَّا اللهُ وَ أشْهَدُ أنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله ؛ هر چند به زبان دیگر باشد مسلمان می شود و بعد از مسلمان شدن بدن و آب دهان و بینی و عرق او پاک است ، ولی اگر هنگام مسلمان شدن عین نجاست مانند خون و مشروبات الکلی به بدن او بوده ، باید آن را برطرف کند و جای آن را هم آب بکشد ، بلکه اگر پیش از مسلمان شدن عین نجاست برطرف شده باشد بنا بر احتیاط واجب جای آن را آب بکشد .

(مسئله ۱۹۵) اگر موقعی که کافر بوده لباس او با رطوبت به بدنش رسیده باشد

و آن لباس در موقع مسلمان شدن در بدن او نباشد نجس است ، بلکه اگر در بدن او هم باشد بنا بر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کند .

(مسئله ۱۹۶) اگر کافر شهادتین بگوید و انسان نداند قلبا مسلمان شده یا نه ، پاک است . همچنین است اگر بداند قلبا مسلمان نشده ولی آنچه در دل دارد اظهار نمی کند و بر طبق موازین اسلام عمل می نماید .

هشتم: تبعیت

(مسئله ۱۹۷) «تبعیت» آن است که چیز نجس به وسیله پاک شدن چیز نجس دیگر پاک شود ، مانند سرکه شدن شراب و پاک شدن آن ، که سبب می شود ظرف آن نیز به تبعیت پاک شدن سرکه ها پاک شود .

(مسئله ۱۹۸) هنگامی که شراب سرکه می شود ظرف آن هم تا جایی که شراب هنگام جوش آمدن به آنجا رسیده پاک می شود ، حتی پارچه ای که معمولاـ روی آن ظرف می اندازند و هنگام جوش آمدن آن پارچه هم آلوده می شود پاک می گردد ، بلکه اگر موقع جوش آمدن آب انگور سر رفته و به پشت ظرف بریزد ، هنگامی که سرکه می شود پشت ظرف هم پاک می شود .

(مسئله ۱۹۹) اگر آب انگوری که با آتش جوشیده پیش از آنکه دو سوم آن بخار شود به جایی بریزد ، بنا بر احتیاط واجب باید آن را آب کشید ، ولی ظرف و کفگیری که برای پختن آن به کار رفته پس از کم شدن دو سوم آن پاک می شود .

(مسئله ۲۰۰) تخته یا سنگی که میت را روی آن غسل می دهند و پارچه ای که عورت او را با آن می پوشانند و دست کسی که میت را غسل می دهد پس از تمام شدن غسل پاک می شود ، ولی کیسه ، صابون و سنگ پا که هنگام شستن میت به کار رفته ، بنا بر احتیاط باید آب کشیده شود .

(مسئله ۲۰۱) فرزندان نابالغ کفار پس از اسلام آوردن پدر یا مادرشان محکوم به اسلام و به تبعیت آنان پاک می شوند ، ولی قبل از اسلام آوردن پدر یا مادر حکم کافر را دارند ، مگر اینکه خودشان اهل فکر و تشخیص باشند و در این جهت تابع پدر و مادر نباشند .

(مسئله ۲۰۲) اگر لباس و مانند آن را با آب قلیل آب بکشند و به اندازه معمول فشار دهند تا آبی که روی آن ریخته اند جدا شود ، رطوبت باقیمانده پاک است .

(مسئله ۲۰۳) کسی که چیز نجسی را با دست خود آب می کشد ، اگر دست و آن چیز با هم آب کشیده شوند ، بعد از پاک شدن آن چیز دست او هم پاک می شود .

(مسئله ۲۰۴) ظرف نجسی را که با آب قلیل آب می کشند ، بعد از جدا شدن آبی که برای پاک شدن روی آن ریخته اند ، قطره های آبی که پس از پاک شدن ظرف در آن باقی می ماند پاک است .

نهم: برطرف شدن عین نجاسات

(مسئله ۲۰۵) اگر باطن و درون بدن انسان مانند داخل دهان و بینی به نجاست آلوده شود ، چنانچه آن نجاست برطرف شود پاک شده و لازم نیست آن را آب بکشند ، همچنین است بدن حیوان نجس شده و نجاست آن برطرف شود بدن آن حیوان پاک می شود و لازم نیست که آن حیوان را شستشو دهد .

(مسئله ۲۰۶) اگر دندان مصنوعی داخل دهان نجس شود یا غذای نجسی لای دندانها مانده باشد ، چنانچه آب را در دهان بگردانند و به تمام جاهای نجس برسد پاک می شود .

(مسئله ۲۰۷) اگر خونی از لای دندان بیرون آید و در آب دهان مستهلک شده ، از بین برود ، آب کشیدن توی دهان لازم نیست .

(مسئله ۲۰۸) جایی را که انسان نمی داند از ظاهر بدن است یا از باطن ، مانند سوراخ گوش ، چنانچه نجس شود بنا بر احتیاط واجب آن را آب بکشد .

(مسئله ۲۰۹) اگر غذایی لای دندان مانده باشد و داخل دهان خون بیاید ، چنانچه انسان نداند که خون به غذا رسیده آن غذا پاک است و اگر خون به آن برسد نجس می شود همچنین است حکم دندانی که آن را پر کرده اند .

(مسئله ۲۱۰) اگر گرد و خاک و یا پودر نجس به لباس و فرش و مانند آن بنشیند ، چنانچه هر دو خشک باشد نجس نمی شود ، هرچند بنا بر احتیاط برای نماز آن را بتکانند و اگر تکان دهند به گونه ای که یقین کنند همه گرد نجس برطرف شده احتیاج به شستن نمی باشد . ولی اگر گرد و خاک یا لباس و مانند آن تر باشد ، باید محل نشستن گرد و خاک را آب بکشند . اگر چیزی قبلا نجس بوده شک کند پاک شده یا نه ، نجس است و اگر قبلا پاک بوده فعلا شک کند که نجس شده یا نه ، پاک می باشد .

دهم: استبرای حیوان نجاست خوار

(مسئله ۲۱۱) ادرار ، مدفوع و عرق حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده نجس است و اگر بخواهند پاک شود باید آن را استبراء کنند ، یعنی مدتی به آن خوراک پاک بدهند و نگذارند نجاست بخورد ، به طوری که دیگر حیوان نجاست خوار خوانده نشود ، به این عمل «استبرای حیوان نجاست خوار» گفته می شود و بنا بر احتیاط واجب برای استبرای شتر چهل روز ، گاو سی روز و بهتر است چهل روز ، گوسفند ده روز و بهتر است چهارده روز ، مرغابی هفت یا پنج روز ، مرغ خانگی سه روز آنها را از خوردن نجاست جلوگیری کنند و اگر بعد از این مدت باز هم در عرف مردم به آنها نجاست خوار گفته شود بنا بر احتیاط واجب باید تا مدتی که بعد از آن دیگر به آنها نجاست خوار نگویند از ادرار و مدفوع آنها اجتناب شود .

(مسئله ۲۱۲) بره و بزغاله ای که از خوک شیر خورده باشد ، او نیز به وسیله

استبراء پاک و حلال می شود .

یازدهم: غایب شدن مسلمان

(مسئله ۲۱۳) اگر بدن یا لباس مسلمان یا ظرفی که از آن استفاده می کند نجس شود و او غایب گردد ، چنانچه احتمال برود وی آن چیز را آب کشیده ، یا به واسطه برخورد با باران و یا آب کر و جاری پاک شده ، پرهیز از آن لازم نیست .

(مسئله ۲۱۴) اگر خود انسان یقین کند چیزی که نجس بوده پاک شده است یا دو عادل به پاک شدن آن خبر دهند ، آن چیز پاک است . و همچنین است اگر کسی که چیز نجس در اختیار اوست (ذوالید) ، بگوید آن چیز پاک شده کافی است .

(مسئله ۲۱۵) اگر مسلمانی چیز نجس را آب کشیده باشد ، گرچه معلوم نباشد درست آب کشیده یا نه ، بنا بر صحت گذاشته می شود و محکوم به طهارت می باشد .

(مسئله ۲۱۶) کسی که وکیل شده است لباس انسان را آب بکشد و لباس هم در تصرف او باشد ، اگر بگوید آب کشیدم ، آن لباس پاک است .

(مسئله ۲۱۷) اگر انسان حالتی دارد که در آب کشیدن چیز نجس یقین پیدا نمی کند به طهارت می تواند به گمان اکتفا نماید .

(مسئله ۲۱۸) اگر بدانیم که بدن یا لباس یا ابزار یا ادوات مسلمانی نجس شده ، سپس مدتی آن مسلمان از دید ما غایب شود ، به سه شرط بنا بر طهارت آنها گذاشته می شود:

۱ــ احتمال این معنا باشد که در این فاصله آن را شسته باشند ، ولو بدون قصد تطهیر .

۲ــ آن فرد مسلمان از نجس شدن آن مطلع باشند .

۳ــ با آن شیء نجس معامله پاک نماید ، مثلا با آن لباسی که نجس شده بود نماز بخوانند یا آن دست نجس شده را به آبی می زند که از آن وضو می گیرد .

دوازدهم: سنگ استنجاء

(مسئله ۲۱۹) سنگ و یا هر چیز دیگری که برای پاک کردن محل مدفوع به کار می رود با شرایطی که در مورد طهارت غساله استنجاء گفته شد جایگاه مدفوع را پاک می کند .

سیزدهم: ذبح و تزکیه

(مسئله ۲۲۰) خونی که از ذبیحه به مقداری متعارف خارج می شود و باقیمانده خونهای در گوشت آن حیوان پاک می باشد .

چهاردهم: نزح آب

(مسئله ۲۲۱) اگر حیوان میته و یا نجاست همانند مدفوع در آب چاه واقع شود

ص: ۱۰۹

آن

ص :۱۱۰

مقدار دلوهایی منصوصی که در روایت ذکر شده از آب آن چاه بکشد ، آب چاه علی فرض نجس شدن آن پاک می شود .

پانزدهم: تیمم

(مسئله ۲۲۲) اگر آب برای غسل دادن میت پیدا نشود و یا غسل دادن او متعذر باشد بدل از غسل تیمم دهد ، بنا بر اقوی تیمم پاک کننده بدن میت می باشد .

شانزدهم : استبراء

(مسئله ۲۲۳) بعد از بول استبراء به خرطات و بعد از خروج منی استبراء به بول پاک کننده آن رطوباتی می باشد که بعد از استبراء خارج و دیده می شود و یا استبراء مانع از حکم به نجاست آن رطوبات است .

هفدهم و هجدهم: زوال و تغییر

(مسئله ۲۲۴) اگر آب جاری که اقسامی دارد به بو یا رنگ و یا به مزه نجاست تغییر کند نجس می شود ، هنگامی این اوصاف زائل شود پاک می شود .

احکام قرآن و مسجد

(مسئله ۲۲۵) نجس کردن خط قرآن حرام است و اگر نجس شود باید فورا آن را آب کشید . همچنین اگر ورق یا جلد قرآن نجس شود ، در صورتی که بی احترامی به آن شود باید آن را آب بکشند .

(مسئله ۲۲۶) قرار دادن قرآن روی عین نجس مانند خون و مردار هرچند آن عین خشک باشد ، در صورتی که بی احترامی به قرآن باشد حرام است و برداشتن قرآن از روی آن واجب می باشد .

(مسئله ۲۲۷) دادن قرآن به دست کفار و اهل کتاب به امید هدایت ایشان و به منظور مطالعه و بررسی روی آیات آن در صورتی که در معرض نجس شدن و هتک و اهانت نباشد و واقعا بخواهند از قرآن استفاده کنند مانعی ندارد و الا باید به هر وسیله ممکن قرآن را از دست آنان گرفت .

(مسئله ۲۲۸) لمس آیات قرآن و اسامی خداوند متعال بدون طهارت حرام است ، ولی نوشتن آیات قرآن و اسامی خداوند سبحان ، و نیز لمس گردها و خاک ریزه هایی که هنگام نوشتن آیات قرآنی بر تخته سیاه و مانند آن روی زمین می ریزد بدون طهارت اشکال ندارد و همچنین لمس نوارهایی که قرآن روی آن ضبط شده است ، ولی هتک آنها جایز نمی باشد .

(مسئله ۲۲۹) هنگام تلاوت قرآن شایسته است انسان به آن گوش دهد و از صحبت کردن پرهیز کند ، بلکه در صورتی که بی احترامی و هتک به قرآن باشد صحبت کردن جایز نیست . ولی اگر چیزی بپرسند می تواند جواب بدهد .

(مسئله ۲۳۰) در هر یکی از سوره های: سی و دوم (سجده) چهل و یکم (فصّلت) پنجاه و سوم (نجم) و نود و ششم (علق) یک آیه سجده ی واجب وجود دارد ، هرگاه انسان یکی از این چهار آیه را بخواند یا به آن گوش دهد ، باید فورا سجده کند و تفصیل احکام آن بعدا در مبحث سجده بیان خواهد شد ، انشاءالله .

احکام مساجد

(مسئله ۲۳۱) نجس کردن زمین ، سقف ، بام و سمت داخلی دیوار مسجد حرام است و هر کس بفهمد باید فورا آن را تطهیر نماید ، و بنا بر احتیاط واجب فرش مسجد و سمت خارجی دیوار آن نیز همین حکم را دارد ، ولی اگر واقف سمت خارجی دیوار را جزو مسجد قرار نداده باشد تطهیر آن واجب نیست .

(مسئله ۲۳۲) اگر وقت نماز برسد و وقت وسعت داشته باشد ، باید تطهیر مسجد را بر نماز مقدم داشت .

(مسئله ۲۳۳) اگر نتواند مسجد را تطهیر کند یا کمک لازم داشته باشد و پیدا نکند ، تطهیر مسجد بر او واجب نیست ، ولی اگر بی احترامی به مسجد باشد بنا بر احتیاط واجب باید به کسی که می تواند تطهیر کند اطلاع دهد .

(مسئله ۲۳۴) اگر مسجد را غصب کنند و جای آن خانه و مانند آن بسازند که دیگر

به آن مسجد نگویند ، بازهم بنا بر احتیاط واجب آن را نجس نکنند و اگر نجس شد تطهیر نمایند .

(مسئله ۲۳۵) نهادن جسد میت در مسجد پیش از غسل دادن آن اگر موجب سرایت نجاست به مسجد و یا مستلزم هتک احترام نباشد مانعی ندارد ، گرچه احوط ترک آن است ولی اگر میت را غسل داده باشند گذاشتن او در مسجد اشکال ندارد .

(مسئله ۲۳۶) نجس کردن حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیه السلام حرام است ، و اگر نجس شود چنانچه نجس ماندن آن بی احترامی باشد تطهیر آن واجب است ، بلکه احتیاط مستحب آن است که اگر بی احترامی هم نباشد آن را تطهیر کنند .

(مسئله ۲۳۷) توقف «جنب ، حائض ، و نفساء» در مساجد و نیز وارد شدن آنان در مسجدالحرام و مسجدالنبی صلی الله علیه و آله به تفصیلی که در جای خود بیان می شود حرام است .

(مسئله ۲۳۸) داخل شدن کفار در مسجد هرچند برای شنیدن مطالب اسلامی باشد اشکال دارد ، زیرا علاوه بر کفر معمولاً جنب می باشند و اگر خواستند جهت شنیدن مطالب اسلامی داخل مسجد شوند ، باید محلی را در کنار مسجد تهیه نمود که عنوان «مسجد» نداشته باشد .

(مسئله ۲۳۹) نصب عکس و پوستر و مانند آن به دیوار مسجد اگر موجب تخریب و ضرر به آن نشود حرام نیست ، گرچه وجود عکس هنگام نماز مکروه می باشد .

(مسئله ۲۳۴۰) جا گرفتن در مسجد و مانند آن به هر شکلی که باشد اگر طول نکشد و به گونه ای باشد که چنانچه دیگری در آنجا بنشیند عرفاً بگویند جای او را گرفته است ، موجب اولویت می شود و استفاده دیگری از آن جایز نیست .

(مسئله ۲۴۱) انجام مراسم گوناگون در مساجد اگر مزاحم نماز و وعظ و ارشاد نباشد و موجب تخریب و ضرر به مسجد و یا هتک آن نشود اشکال ندارد ، گرچه احتیاط در ترک آنهاست .

(مسئله ۲۴۲) نقل و انتقال ملکیت مسجد یا تغییر آن برای کارهای دیگر که با مسجد بودن منافات دارد جایز نیست ، ابزار و لوازم آن مانند در و پنجره و فرش را اگر به هیچ وجه در همان مسجد یا مساجد دیگر قابل استفاده نباشد می توانند بفروشند ، و پول آن را اگر ممکن است صرف تعمیر همان مسجد وگرنه صرف تعمیر مساجد دیگر نمایند ، و کسانی که می خواهند فرش یا چیز دیگری برای مساجد یا حسینیه ها و یا حرم امامان علیه السلام بخرند خوبست آن را وقف نکنند ، بلکه به آنجا تملیک نمایند تا متولی یا حاکم شرع بتواند در موقع لزوم آن را مطابق مصلحت تبدیل نماید .

(مسئله ۲۴۳) ساختن مسجد و تعمیر مسجدی که نزدیک به خرابی است مستحب

می باشد ، و اگر مسجد طوری خراب شود که تعمیر آن ممکن نباشد می توانند آن را خراب کنند و دوباره بسازند ، بلکه مسجدی را که خراب نشده می توانند برای احتیاج مردم در صورت ضرورت خراب کنند و بزرگتر یا محکمتر بسازند .

(مسئله ۲۴۴) تمیز کردن مسجد و روشن کردن چراغ آن مستحب است و کسی که می خواهد به مسجد برود مستحب است خود را خوشبو کند و لباس پاکیزه بپوشد ، و موقع داخل شدن به مسجد ابتدا پای راست و موقع بیرون آمدن ابتدا پای چپ را بگذارد .

(مسئله ۲۴۵) وقتی انسان وارد مسجد می شود مستحب است دو رکعت نماز به قصد تحیت و احترام مسجد بخواند و اگر نماز واجب یا مستحب دیگری هم بخواند کافی است .

(مسئله ۲۴۶) خوابیدن در مسجد چنانچه انسان ناچار نباشد ، و صحبت کردن راجع به کارهای دنیا و مشغول صنعت شدن و خواندن شعری که در آن نصیحت و موعظه نباشد مکروه است ، همچنین مکروه است که آب دهان یا بینی یا اخلاط سینه را در مسجد بیندازد یا صدای خود را بلند کند و یا غذا بخورد ، ولی بلند کردن صدا برای اذان کراهتی ندارد .

احکام ظرفها

(مسئله ۲۴۷) خوردن و آشامیدن در ظرفهایی که از پوست سگ یا خوک و یا مردار ساخته شده حرام است ، و نباید این ظروف را در وضو و غسل و کارهای دیگری که طهارت در آن شرط است به کار برد ، بلکه احتیاط واجب آن است که چرم سگ و خوک و مردار را اگر چه به صورت ظرف هم نباشد به هیچ نحو استعمال نکنند .

ص :۱۱۴

(مسئله ۲۴۸) خوردن و آشامیدن از ظرف طلا یا نقره و استعمال آن حرام است ، ولی نگه داشتن آنها برای زینت اتاق بدون استعمال حرام نمی باشد ، اگر چه ترک آن بهتر است .

(مسئله ۲۴۹) استعمال ظرفی که روی آن را آب طلا یا نقره داده اند خالی از اشکال نیست .

(مسئله ۲۵۰) اگر فلزی را با طلا یا نقره مخلوط کنند و ظرف بسازند ، چنانچه مقدار آن فلز به قدری زیاد باشد که به آن ظرف طلا یا نقره نگویند استعمال آن مانعی ندارد .

(مسئله ۲۵۱) گیره استکان را که از طلا یا نقره می سازند اگر بعد از برداشتن استکان به آن ظرف گفته شود ، استعمال آن به تنهایی یا با استکان حرام است ، ولی اگر به آن ظرف گفته نشود استعمال آن مانعی ندارد .

(مسئله ۲۵۲) استعمال ظرفی که معلوم نیست از طلا و نقره است و یا از چیز دیگر اشکال ندارد .

(مسدله ۲۵۳) ساختن ظرف طلا و نقره و مزدی که برای آن می گیرند حرام نیست ، اگر چه ترک آن بهتر است .

(مسئله ۲۵۴) خرید و فروش ظرف طلا و نقره و پول و عوضی هم که فروشنده می گیرد حرام نمی باشد .

(مسئله ۲۵۵) اگر انسان غذایی را که در ظرف طلا و یا نقره می باشد در ظرف دیگر بریزند مانعی ندارد ، ولی اگر از ظرف دوم (طلا و نقره) غذا بخورد حرام است .

(مسئله ۲۵۶) استعمال بادگیر قلیان ، غلاف شمشیر ، کارد و قاب قرآن اگر از طلا و یا نقره باشد اشکال ندارد و همچنین عطردان و سرمه دان و مثل اینها .

(مسئله ۲۵۷) استعمال ظرف طلا یا نقره در حال ناچاری اشکال ندارد و برای وضو و غسل هم در حال تقیه می شود ظرف طلا و نقره را استعمال کرد ، بلکه گاهی واجب است .

(مسئله ۲۵۸) ظرفهایی که مرسوم شده در خانه ها از آنها به عنوان دکور و غیره به شکل شیشه نوشابه ها استفاده می شود ، اگر از طلا و نقره باشند مانعی ندارند .

احکام تخلّی و استنجاء

(مسئله ۲۵۹) واجب است انسان مکلف هنگام تخلّی و مواقع دیگر عورت خود را از کسانی که مکلفند _ اگر چه با او محرم باشند _ بپوشاند . همچنین لازم است آن

را از دیوانه و بچه ای که خوب و بد را می فهمد هرچند محرم باشد بپوشاند ، ولی زن و شوهر لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند .

(مسئله ۲۶۰) هنگام تخلّی باید طرف جلوی بدن یعنی شکم ، سینه و عورت رو به قبله یا پشت به قبله نباشد .

(مسئله ۲۶۱) اگر هنگام تخلّی طرف جلوی بدن کسی رو به قبله یا پشت به قبله باشد و عورت را از قبله بگرداند کفایت نمی کند . و چنانچه جلوی بدن او رو به قبله یا پشت به قبله نباشد ، احتیاط واجب آن است که عورت را رو به قبله یا پشت به قبله ننماید .

(مسئله ۲۶۲) هنگام شتشوی محل ادرار و مدفوع رو به قبله یا پشت به قبله بودن اشکال ندارد ؛ ولی در موقع استبراء اگر ادرار از مخرج بیرون آید بنا بر احتیاط واجب رو به قبله یا پشت به قبله ننشیند .

(مسئله ۲۶۳) اگر برای تخلّی مجبور باشد رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند _ مثلا برای آنکه نامحرم او را نبیند _ در صورتی که تأخیر آن ضرر و مشقت داشته باشد اشکال ندارد و چنانچه هر دو حالت ممکن است احتیاط واجب آن است که پشت به قبله بنشیند .

(مسئله ۲۶۴) احتیاط واجب آن است که کودکان را هنگام تخلّی رو به قبله و یا پشت به قبله ننشانند ؛ ولی اگر خود کودک بنشیند جلوگیری از او واجب نیست .

(مسئله ۲۶۵) در پنج جا تخلّی حرام است:

۱_ بنا بر احتیاط واجب در کوچه های بن بست که صاحبان آنها اجازه نداده باشند .

۲_ در ملک کسی که اجازه تخلّی نداده است .

۳_ در توالتهایی که برای افراد مخصوصی وقف شده است .

۴_ بر روی قبور مؤمنین در صورتی که بی احترامی به آنان باشد .

۵_ در هر جایی که موجب بی احترامی به یکی از مقدسات دین شود .

ص :۱۱۶

(مسئله ۲۶۶) مخرج ادرار با غیر آب پاک نمی شود ، و با آب کر یا جاری اگر بعد از برطرف شدن ادرار یک مرتبه بشوید کافی است ، ولی با آب قلیل باید دو مرتبه شسته شود و بهتر است سه مرتبه آن را بشوید .

(مسئله ۲۶۷) در سه مورد مخرج مدفوع فقط با آب پاک می شود:

۱ــ هرگاه نجاست دیگری مانند خون همراه مدفوع بیرون آید .

۲ــ هرگاه نجاستی از بیرون به مخرج مدفوع رسیده باشد .

۳ــ اگر اطراف مخرج مدفوع بیش از اندازه معمول آلوده شده باشد .

و در غیر این سه مورد می توان مخرج مدفوع را با دستمال یا پارچه ای یا کاغذی و یا با سنگ و کلوخ و مانند اینها پاک نمود و بنا بر احتیاط از سه مرتبه کمتر نباشد گرچه با یک مرتبه یا دو مرتبه هم پاکیزه شود ، ولی اگر با سه مرتبه نجاست برطرف نشود ، باید به اندازه ای تکرار شود تا محل به طور کامل از نجاست پاک شود .

(مسئله ۲۶۸) سنگ و کلوخ و مانند آن در صورتی که مخرج مدفوع را پاک می کند که پاک و خشک باشد ، ولی اگر رطوبت کمی داشته باشد که به مخرج نرسد اشکال ندارد .

(مسئله ۲۶۹) لازم نیست مخرج مدفوع را با سه پارچه یا سه سنگ پاک نماید ، بلکه به سه گوشه یک پارچه یا یک سنگ هم کافی است .

(مسئله ۲۷۰) بهتر است مخرج مدفوع را با آب بشوید . و در این صورت باید به اندازه ای شستشو دهد که یقین کند چیزی از ذرات مدفوع در آن نمانده است ، ولی باقی ماندن رنگ یا بوی آن اشکال ندارد و اگر در مرتبه اول طوری شسته شود که ذره ای از مدفوع در آن نماند ، دوباره شستن لازم نیست .

(مسئله ۲۷۱) بنا بر احتیاط واجب نباید مخرج را با استخوان و سرگین پاک کند ، ولی اگر انجام دهد مخرج پاک می شود .

(مسئله ۲۷۲) اگر شک کند که مخرج ادرار یا مدفوع را تطهیر کرده یا نه ، باید آن را تطهیر کند ، ولی اگر پس از نماز چنین شکی برای او پیدا شود ، نمازی را که خوانده است صحیح می باشد ، ولی باید برای نمازهای بعد تطهیر کند .

استبراء

(مسئله ۲۷۳) «استبراء» عمل مستحبی است که مردها پس از بیرون آمدن ادرار انجام می دهند و اگر پس از استبراء و تطهیر مخرج ادرار ، رطوبت مشکوکی از انسان بیرون آید نجس نمی باشد و وضو یا غسل هم باطل نمی گردد ، ولی اگر استبراء نکرده باشد باید محل را بشوید ، وضو یا غسل را هم دوباره انجام دهد .

(مسئله ۲۷۴) برای مردان مستحب است که بعد از بیرون آمدن ادار استبراء کنند ، تا اگر چیزی در مجرا باقی مانده ، بیرون بیاید . بهترین راه استبراء آن است که سه بار از مقعد تا بیخ آلت با فشار بکشد ، آنگاه سه بار از بیخ آلت تا سر آن بکشد ، سپس سه بار سر آلت را فشار دهد .

(مسئله ۲۷۵) کسی که پس از ادرار استبراء نکرده ، اگر رطوبتی از او خارج شود بنا را بر نجس بودن آن می گذارد و وضویش نیز باطل می شود .

(مسئله ۲۷۶) کسی که پس از ادرار استبراء نموده ، اگر رطوبتی از او خارج شود و نداند که آیا ادرار است یا آبهای پاک «ودی ، مذی ، وذی» بنا را بر پاک بودن آن می گذارد و اگر وضو داشته وضویش نیز باطل نمی شود .

(مسئله ۲۷۷) اگر انسان شک کند استبراء کرده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه ، باید بنا بگذارد که استبراء نکرده و خود را تطهیر نماید و اگر وضو داشته وضویش هم باطل می شود .

(مسئله ۲۷۸) اگر شک کند استبرائی که کرده درست بوده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نجس ، پاک می باشد و وضو را هم باطل نمی کند .

(مسئله ۲۷۹) کسی که استبراء نکرده ، اگر به واسطه آن که مدتی از ادرار کردن او گذشته یقین یا اطمینان پیدا کند که ادرار در مجری نمانده است و رطوبتی ببیند و شک کند پاک است یا نه ، آن رطوبت پاک می باشد و وضو را هم باطل نمی کند .

(مسئله ۲۸۰) به جز استبراء از ادرار استبرای از منی نیز وجود دارد و آن ادرار کردن پس از خارج شدن منی است ، این عمل موجب پاکسازی مجرای ادرار از منی می شود ، و اگر کسی پیش از این عمل غسل کند و پس از غسل رطوبت مشکوک با منی در خود بیابد باید دوباره غسل نماید .

(مسئله ۲۸۱) برای بانوان استبرای از ادرار نیست و اگر رطوبتی در خود بیابد و شک کند پاک است یا نجس ، پاک می باشد وضو و غسل را هم باطل نمی کند .

مستحبات و مکروهات تخلّی

(مسئله ۲۸۲) مستحب است که هنگام تخلّی جایی بنشیند که کسی او را نبیند و موقع وارد شدن به مکان تخلّی ابتدائا پای چپ و بسم الله بگوید و موقع بیرون آمدن ابتدائا پای راست را بگذارد و بسم الله بگوید و دعاهای وارده را بخواند . همچنین مستحب است در حال تخلّی سر را بپوشاند و سنگینی بدن را بر پای چپ بیندازد .

(مسئله ۲۸۳) مستحب است انسان پیش از نماز و پیش از خواب و پیش از جماع و بعد از بیرون آمدن منی ادرار کند .

(مسئله ۲۸۴) هنگام تخلّی نشستن روبروی خورشید و ماه و روبروی باد و در جاده ، خیابان ، کوچه ، درب خانه و زیر درختی که میوه می دهد مکروه است ؛ همچنین چیز خوردن ، توقف زیاد ، تطهیر کردن با دست راست و حرف زدن در حال تخلّی مکروه می باشد ، ولی اگر ذکر خدا بگوید یا از روی ناچاری حرف بزند مکروه نیست .

(مسئله ۲۸۵) ایستاده ادرار کردن و ادرار در زمین سخت و سوراخ جانوران و در آب _ خصوصا آب ایستاده _ مکروه می باشد ، همچنین خودداری کردن از ادرار و مدفوع مکروه است به ویژه در صورتی که ضرر می رساند نباید خودداری کند .

(مسئله ۲۸۶) در حال تخلّی انگشتر مزین به نام خدا را همراه داشتن مکروه است و همچنین آشامیدن و مسواک زدن و جز نام خدا و دعاهای وارده سخن گفتن .

احکام وضو ،شرایط و نواقض آن

اشاره

ص :۱۲۱

احکام وضو

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا... .

(مسئله ۲۸۷) «وضو» شستشوی مخصوصی است که انسان به دستور خدای متعال پیش از نماز برای تطهیر اعضای خاص بدن و جان و دل و تقرب به خداوند متعال انجام می دهد ؛ و خود را با این شستن ظاهری آماده زدودن آلودگیهای روحی و قلبی می کند .

از این رو انسان هر چه به هنگام وضو توجه و حضور قلب بیشتری داشته باشد ، نشاط و حضور معنوی بهتری در نماز خواهد داشت ، اما باید دانست که فلسفه وضو را نمی توان به این امور محدود کرد یا به اموری چون شستن و رعایت بهداشت منحصر نمود ، و آنچه در وضو لازم و اساسی است به قصد تعبد و بندگی و اطاعت در برابر ذات یگانه خداوند سبحان می باشد و تقرب الی الله .

(مسئله ۲۸۸) در وضو شستن صورت و دستها و مسح کردن جلو سر و روی پاها به ترتیبی که گفته می شود واجب است ؛ و به جز واجباتی که در وضو وجود دارد آداب و دعاهایی نیز وارد شده که مستحب است هنگام وضو به آنها توجه شود .

(مسئله ۲۸۹) وضو را به دو صورت می توان انجام داد: ترتیبی و ارتماسی .

«وضوی ترتیبی» آن است که آب روی هر یک از اعضای وضو بریزد و از بالا به پایین به ترتیب آنها را شستشو دهد ، ولی در «وضوی ارتماسی» هر عضو به ترتیب و با فرو بردن زیر آب شستشو می شود .

آداب و ترتیب وضو

(مسئله ۲۹۰) کسی که قصد وضو گرفتن دارد مستحب است وقتی نگاهش به آب می افتد این دعا را بخواند: بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَالْحَمدُللهِ الَّذِی جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَ لَمْ يَجْعَلْهُ نَجِسًا. یعنی با نام خدا و کمک از او وضو می گیرم ، همه حمد و سپاس از آن خدایی

است که آب را پاکیزه قرار داده است .

و چون دست به آب می زند بگوید: بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ ، أللَّهُمَّ اجْعَلْنِی مِنَ التَّوَّابِینَ وَاجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرِینَ . یعنی با نام خدا و کمک از او آغاز می کنم ، خدایا مرا از توبه کنندگان و پاک شوندگان قرار بده .

(مسئله ۲۹۱) پس از آنکه دستها را از آلودگی تمیز نمود مستحب است آب در دهان نموده و بیرون بریزد و هنگام انجام این عمل که به آن «مضمضه» می گویند ، بگوید: أللَّهُمَّ لَقِّنِی حُجَّتِی یَومَ ألْقَاکَ وَ أطْلِقْ لِسَانی بَذِکْراکَ. یعنی خدایا روزی که با تو دیدار می کنم دلیلم را به من تلقین کن و زبانم را به یاد خود بگشا .

همچنین مستحب است آب در بینی کرده و بیرون بریزد و هنگام انجام این کار که به آن «استنشاق» می گویند بگوید: أللَّهُمَّ لا تُحَرِّمْ عَلَیَّ رِیحَ الْجَنَّهِ وَ اجْعَلْنِی مِمَّنْ یَشُمُّ رِیحَهَا وَ رُوحِهَا وَ طِیبَها. یعنی خدایا بوی بهشت را بر من حرام نگردان و از کسانی قرارم ده که نسیم و عطر بهشت را می بویند .

شستن صورت

(مسئله ۲۹۲) برای شستن صورت باید مشت آب را به قصد شستن صورت از آب پر نموده ، به بالای پیشانی جایی که موی سر می روید بریزد و دست را همراه آب از بالا به پایین بکشد ، و مستحب است هنگام شستن صورت بگوید: أللَّهُمَّ بَیِّضْ وَجْهِی یَوْمَ تَسْوَدُّ فِیهِ الْوُجُوه ، وَ لاـ تُسَوِّدْ وَجْهِی یَوْمَ تَبْیَضُّ فِیهِ الْوُجُوه . یعنی خدایا رویم را در آن روز که چهره ها سیاه است سپید گردان ، و در آن روز که چهره ها سپید است رویم را سیاه مگردان .

(مسئله ۲۹۳) هنگام شستن صورت واجب است در ازای آن را از رستنگاه مو تا چانه و پهنای آن را به اندازه ای که میان انگشت میانی و شصت قرار می گیرد ، از بالا به پایین شستشو دهد ، و اگر مختصری از این مقدار را نشوید وضو باطل است . و برای آن که یقین پیدا کند این مقدار را شسته باید کمی از اطراف آن را هم بشوید .

(مسئله ۲۹۴) شستن داخل بینی و قسمتی از لبها و چشمها که هنگام بستن دیده نمی شوند واجب نیست ، ولی برای آن که یقین کند تمام آنچه واجب بوده شسته شده ، باید مقداری از آنها را هم بشوید .

(مسئله ۲۹۵) کسی که دستهایش کوچکتر و یا چهره اش بزرگتر از معمول باشد ، یا موهای سر او در بخشی از پیشانی او روییده و یا بخشی از جلو سر او مو نداشته باشد ، باید به اندازه ای که افراد متعارف چهره خود را شستشو می دهند

صورت خود را بشوید .

(مسئله ۲۹۶) کسی که دستها و صورتش هر دو از اندازه متعارف کوچکتر و یا بزرگتر باشد ، ولی خود آنها با یکدیگر متناسب باشند ، باید هر اندازه از صورتش را که میان دو انگشت میانی و شصت قرار می گیرد بشوید .

(مسئله ۲۹۷) رساندن آب وضو به زیر موهای صورت و شستن پوست صورت واجب نیست ، مگر آن که پوست صورت از زیر موها نمایان باشد ، و اگر شک کند که پوست صورت از لای موها پیداست یا نه ، بنا بر احتیاط واجب باید آب را به پوست هم برساند .

(مسئله ۲۹۸) اگر احتمال دهد چرک یا چیز دیگری در ابروها و گوشه های چشم و لب او هست که نمی گذارد آب به آنها برسد ، چنانچه احتمال او در نظر مردم عقلائی و به جا باشد ، باید پیش از وضو بررسی کند که اگر هست برطرف نماید .

(مسئله ۲۹۹) در وضو می تواند صورت را با دست راست یا چپ و یا هر دو دست شستشو دهد ، بلکه اگر آب را از بالا به پایین به همه مقدار واجب برساند ، لازم نیست دست بکشد .

شستن دستها

(مسئله ۳۰۰) پس از شستن صورت باید نخست دست راست و سپس دست چپ را از آرنج تا سر انگشتان بشوید و برای آن که یقین کند آب وضو به تمام این مقدار رسیده باید کمی بالاتر از آرنج را هم بشوید .

(مسئله ۳۰۱) باید دستها را مانند صورت از بالا به پایین بشوید و اگر از پایین به بالا بشوید وضو باطل است .

(مسئله ۳۰۲) اگر هنگام شستن صورت یا دستها از روی اشتباه دستش از پایین به بالا رود ، در صورتی که صدق شستن از بالا به پایین محفوظ باشد وضو صحیح است ، همچنین اگر هنگام وضو یا مسح سر ، دست به طوری قرار بگیرد که آب وضو به طرف آرنج سرازیر شود اشکال ندارد ، به شرطی که شستن از بالا به پایین صدق کند .

(مسئله ۳۰۳) مستحب است هنگام شستن دست راست بگوید: اللَّهُمَّ أعْطِنِی کِتَابِی بِیَمِینِی وَ الْخُلْدَ فِی الْجِنَانِ بِیَسَارِی وَ حَاسِبْنِی حِسَاباً یَسِیراً . یعنی: خدایا نامه کردارم را به دست راستم بده و جاودانی در بهشت را به دست چپم و حساب مرا آسان فرما .

و هنگام شستن دست چپ بگوید: أللَّهُمَّ لاتُعْطِنِی کِتَابِی بِشِمَالِی وَ لا مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِی وَ لا تَجْعَلْهَا مَغْلُولَهً إلَی عُنُقِی وَ أعُوذُ بِکَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النِّیرانِ . یعنی: خدایا نامه کردارم را به دست چپ و از پشت سر به من مده و آن را به گردنم مبند ، و من از آتش سوزان

جهنم به تو پناه می برم .

(مسئله ۳۰۴) شستن دستها تا مچ پیش از شستن صورت واجب نیست ، مگر این که دستها نجس باشند و این شستن جزو وضو به شمار نمی آید . پس کسی که پیش از شستن صورت دستهای خود را تا مچ شسته باشد ، هنگام وضو باید دستها را تا سر انگشتها بشوید ؛ و اگر تنها از آرنج تا مچ را بشوید وضویش باطل است .

(مسئله ۳۰۵) هنگام شستن صورت و دستها باید توجه شود چنانچه چیزی مانند چسب ، رنگ ،گچ و چربی زیادی که مانع رسیدن آب وضو به پوست بدن می شود به صورت یا دستها چسبیده باشد برطرف نموده و آب وضو را به پوست دست و صورت برساند .

(مسئله ۳۰۶) در وضو شستن صورت و دستها در مرتبه اول واجب ، مرتبه دوم جایز و بیش از آن حرام است ؛ و ملاک در هر بار شستن این است که اگر یک مشت آب به قصد وضو بریزد و دست بکشد و با آن یقین کند تمام عضو شسته شده یک مرتبه حساب می شود ، خواه یک مرتبه را قصد کرده باشد یا نه .

(مسئله ۳۰۷) اگر دست را تر کند و به صورت و دستها بکشد ، چنانچه تری دست به قدری باشد که به واسطه کشیدن دست آب کمی بر آنها جاری شود و شستن صدق کند کافی است .

مسح سر و پا

(مسئله ۳۰۸) پس از شستن هر دو دست باید بر یک قسمت از چهار قسمت سر که برابر پیشانی است با تری آب وضو که در کف دست مانده دست بکشد ، و بنا بر احتیاط واجب با دست راست و از بالا به پایین و با سه انگشت جلوی سر را مسح نماید . و لازم نیست همه قسمت جلوی سر را مسح نماید ؛ بلکه هر قسمت از آن را مسح کند کافی است گرچه صدق مسمی مسح نیز مجزی می باشد.

(مسئله ۳۰۹) کسی که موی سرش به اندازه ای بلند است که اگر شانه کند به صورت یا جای دیگر سرش می رسد ، هنگام مسح باید با باز نمودن فرق ، پوست جلوی سر یا به هر ترتیب دیگر بیخ موها را مسح کند ؛ و اگر موهایش به این اندازه بلند نیست ، کافی است روی موها را مسح نماید.

(مسئله ۳۱۰) مستحب است هنگام مسح سر بگوید: أَللَّهُمَّ غَشِّنِي بِرَحْمَتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ وَ عَفْوِكَ . یعنی: خدایا مرا با رحمت و برکتها و بخشایش خود بپوشاند .

(مسئله ۳۱۱) پس از مسح سر با تری آب وضو که در کف دست باقی مانده روی پاها را از سر انگشت تا برآمدگی روی پا مسح نماید ، و احتیاط این که تا مفصل مسح شود و پهنای مسح پا به هر اندازه باشد کافی است بهتر این که با سه

انگشت مسح نماید و بهتر از آن مسح با تمام کف دست است . و لازم نیست مسح بر شست پا باشد ، بلکه اگر انگشتهای دیگر هم مسح شود کافی است ، ولی باید بر روی بلندی پا ختم شود .

(مسئله ۳۱۲) احتیاط واجب آن است که در مسح پاها دست را بر سر انگشتها بگذارد و بعد به روی پا بکشد ، نه آنکه تمام دست را روی پا بگذارد و کمی بکشد .

(مسئله ۳۱۳) مستحب است هنگام مسح پاها بگوید: أَللَّهُمَّ ثَبِّتْنِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزِلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَ اجْعَلْ سَعْيِي فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي ، يَا ذَالْجَلَالِ وَ الْإِكْرَام . یعنی خدایا آن روز که گامها بر صراط می لغزد گام مرا ثابت و استوار بدار ، و کوششم را در آنچه از من خرسند می شوی قرار ده ؛ ای دارنده شکوه و بزرگواری .

(مسئله ۳۱۴) هنگام مسح باید جای مسح خشک باشد ، و اگر به اندازه ای تر باشد که تری دست به آن اثر نکند مسح باطل است ؛ و لی اگر تری به اندازه ای کم باشد که رطوبتی را که بعد از مسح در آن دیده می شود ، بگویند فقط از تری کف دست است اشکال ندارد .

(مسئله ۳۱۵) اگر آب مسح سر به آب صورت متصل شود وضو باطل نمی شود ، ولی مسح پا نباید با رطوبت گرفته شده از آب صورت باشد . همچنین اگر هنگام شستن صورت مقداری از موها هم خیس شود و موقع مسح سر رطوبت آن با رطوبت مسح مخلوط شود ، وضو باطل نمی شود ، ولی مسح پا نباید با آن رطوبت انجام شود .

(مسئله ۳۱۶) هنگام مسح باید سر و پا را ثابت نگاه داشته دست را روی آن بکشد و اگر دست را نگاه داشته و سر یا پا را به آن بکشد ، صحیح بودن مسح محل اشکال است ، ولی اگر موقعی که دست را می کشد سر یا پا مختصر حرکتی کند اشکال ندارد .

(مسئله ۳۱۷) اگر برای همه مسحها و یا بعضی از آنها رطوبتی در کف دست نمانده ، نمی توان کف دست را با آب دیگر تر کرد ، بلکه باید از اعضای دیگر وضو رطوبت بگیرد و با آن مسح نماید ، و احتیاط این است که از رطوبت ریش ، و اگر نشد از رطوبت ابروها و پلکها بگیرد ، و اگر رطوبت کف دست تنها به اندازه مسح سر باشد ، بنا بر احتیاط واجب سر را با همان رطوبت مسح کند و برای مسح پاها از اعضای دیگر وضو رطوبت بگیرد .

(مسئله ۳۱۸) اگر همه جلوی سر و یا روی پا نجس است و نمی توان آن را آب کشید باید تیمم نماید و احتیاطا وضو هم بگیرد و مسح جبیره ای انجام دهد ، یعنی پارچه پاک و خشکی روی آن ببندد و روی پارچه را مسح نماید .

(مسئله ۳۱۹) مسح کردن از روی جوراب و کفش باطل است ، ولی اگر به

واسطه سرمای شدید یا ترس از دزد و درنده و یا تقیه و مانند اینها نتواند کفش یا جوراب را بیرون آورد مسح کردن بر آنها اشکال ندارد ، و اگر روی کفش نجس باشد ، باید چیز پاکی بر آن ببندد و بر آن چیز مسح کند ، و احتیاط واجب در این صورت تیمم هم بنماید .

(مسئله ۳۲۰) در تقیه ترس بر جان خویش ، ترس بر جان دیگران ، حسن معاشرت و جلب محبت مخالفان برای مصون ماندن از شر آنها ولو در دراز مدت کافی است .

(مسئله ۳۲۱) در جایی که طرف انسان را می شناسد از مذهب او آگاهند و نیاز به تقیه احساس نمی شود تقیه جایز نیست ، بلکه حرام است . زیرا در این موارد نوعی چاپلوسی و اهانت به مذهب حقه می باشد .

(مسئله ۳۲۲) اگر پس از مسح شک کند که صحیح انجام داده یا نه ، می تواند جای مسح را خشک کرده و دوباره مسح نماید .

وضوی ارتماسی

(مسئله ۳۲۳) «وضوی ارتماسی» آن است که انسان صورت و دستها را به قصد وضو در آب فرو برد ، یا آنها را در آب فرو برده به قصد وضو از آب بیرون آورد . و اگر موقعی که دستها را در آب فرو می برد نیت وضو کند و تا وقتی که آنها را از آب بیرون می آورد و ریزش آب تمام می شود به قصد وضو باشد ، وضوی او صحیح است . و نیز اگر موقع بیرون آوردن از آب قصد وضو کند و تا وقتی که ریزش آب تمام می شود به قصد وضو باشد ، وضوی او صحیح می باشد .

(مسئله ۳۲۴) در وضوی ارتماسی هم باید صورت و دستها را از بالا به پایین شست ؛ پس اگر هنگام فرو بردن در آب قصد وضو کند ، باید صورت را از سمت پیشانی و دستها را از سوی آرنج در آب فرو برد ؛ و اگر هنگام بیرون آوردن از آب قصد وضو کند ، باید صورت را از سمت پیشانی و دستها را از سوی آرنج از آب بیرون آورد .

(مسئله ۳۲۵) اگر وضوی بعضی از اعضاء را ارتماسی و وضوی بعضی را به صورت ترتیبی انجام دهد اشکال ندارد .

(مسئله ۳۲۶) آنچه از آداب و مستحبات که در وضوی ترتیبی گفته شد در وضوی ارتماسی هم جاری می شود .

شرایط وضو

اشاره

صحت وضو ۱۳ شرط دارد:

شرط اول و دوم: آب وضو باید پاک و با آب مطلق باشد .

ص :۱۲۸

(مسئله ۳۲۷) وضو بـا آب نجس و آب مضـاف باطل است ، اگر چه انسان نجس بودن یا مضاف بودن آن را ندانـد یا فراموش کرده باشد . و اگر با آن وضو نماز خوانده باشد باید دوباره نماز خود را با وضوی صحیح به جا آورد .

(مسئله ۳۲۸) اگر غیر از آب گل آلود مضاف آب دیگری برای وضو ندارد ، چنانچه وقت نماز تنگ باشد باید تیمم نماید ، و اگر وقت دارد بنا بر احتیاط واجب صبر کند تا آب صاف شود و یا آب مطلق پیدا گردد ، آنگاه وضو بگیرد و نماز بخواند .

شرط سوم: آب وضو و فضایی که در آن وضو می گیرد باید مباح باشد .

(مسئله ۳۲۹) وضو بـا آب غصبی و آبی که معلوم نیست صـاحب آن راضـی است یا نه حرام و باطل می باشـد ، ولی اگر سابقا راضی بوده و انسان نداند از رضایتش برگشته یا نه ، وضو صحیح می باشد .

(مسئله ۳۳۰) اگر آب وضو از صورت و دستها در جای غصبی بریزد ، بنا بر احتیاط واجب وضوی او باطل می شود .

(مسئله ۳۳۱) وضو گرفتن از وضوخـانه ی مـدرسه هـا ، مسافرخـانه هـا و پاساژهـایی که انسان نمی دانـد آن را برای همه مردم ساخته انـد و یا برای محصـلان همان مدرسه ، و ساکنان آن مسافرخانه و پاساژ ، اگر معمولا مردم از آن موارد وضو می گیرند و از این راه وثوق و اطمینان پیدا می شود که جنبه عمومی دارد اشکال ندارد .

(مسئله ۳۳۲) وضـو گرفتن از وضوخـانه ی مسـجدی که قصـد نمـاز خوانـدن درآن را نـدارد در صـورتی بی اشـکال است که وضوخانه وقف عمومی شده باشد ، و اگر از وضو گرفتن مردم وثوق به وقف عمومی پیدا شود کافی است .

(مسئله ۳۳۳) وضو گرفتن از جویهـا و نهرهـا گرچه انسـان ندانـد صاحبـان آنها راضـی هسـتند یا نه ، اشـکال نـدارد . ولی اگر صاحب آنها از وضو گرفتن نهی کرده باشند بنا بر احتیاط واجب با آن آب وضو نگیرد .

(مسئله ۳۳۴) اگر در صـحن حرم یکی از امامـان علیـه السـلام یـا سـایر بزرگـان کـه در گذشـته قبرسـتان بـوده است حـوض یا وضوخـانه ای بسازنـد ، چنـانچه انسـان ندانـد که زمین صـحن را برای خصوص قبرسـتان وقف کرده انـد وضو گرفتن در آنجا اشکال ندارد .

شرط چهارم و پنجم: ظرفی که آب وضو در آن است باید مباح باشد و نیز از طلا و نقره نباشد .

(مسئله ۳۳۵) اگر غیر از آبی که در ظرف غصبی و یا طلا و نقره است آب دیگری ندارد باید تیمم کند ، و چنانچه وضو بگیرد ، اگر ارتماسی باشد باطل است ،

و اگر به قصد وضو با ظرف بر بدن خود بریزد یا غرفه غرفه بردارد و وضو بگیرد معصیت کرده ولی صحت وضو بعید نمی باشد ، هر چند احوط این است که یک تیمم اضافه کند و اگر آب دیگری داشته باشد و در ظرف غصبی یا طلا و نقره وضوی ارتماسی بگیرد معصیت کرده و وضویش هم باطل است و در غیر این صورت معصیت کرده ، ولی وضوی او صحیح می باشد .

(مسئله ۳۳۶) اگر در حوضی که مثلاً یک آجر یا یک سنگ آن غصبی است وضو بگیرد صحیح است ، ولی اگر وضوی او تصرف در غصب حساب شود گناهکار است .

(مسئله ۳۳۷) و اگر فراموش کند آب غصبی است و با آن وضو بگیرد ، صحیح است گرچه خودش آب را غصب کرده باشد .

(مسئله ۳۳۸) با لباس غصبی در صورتی که وضو گرفتن تصرف در او به شمار آید وضو نگیرد .

(مسئله ۳۳۹) با آبی که اگر آن را برای وضو مصرف کند ضرر و زیانی به جان خود یا انسان دیگر و حتی حیوانی که حفظ آن لازم است ، وارد می شود وضو نگیرد .

(مسئله ۳۴۰) اگر هنگام وضو گرفتن از نیاز خود به این آب و حرمت مصرف کردن آن در وضو غفلت بورزد و با قصد قربت وضو بگیرد وضویش صحیح است .

شرط ششم: بنا بر احتیاط واجب باید اعضای وضو هنگام شستن و مسح کشیدن پاک باشد .

(مسئله ۳۴۱) اگر پیش از تمام شدن وضو و یا پس از آن عضوی را که شسته یا مسح کرده نجس شود ، وضو صحیح است . و نیز غیر از اعضای وضو جای دیگری از بدن نجس باشد وضو صحیح می باشد ، ولی اگر مخرج ادرار یا مدفوع را تطهیر نکرده احتیاط مستحب آن است که نخست آن را آب بکشد و پس از آن وضو بگیرد .

(مسئله ۳۴۲) اگر یکی از اعضای وضو نجس بوده و پس از وضو شک کند که آیا پیش از وضو آن را آب کشیده یا نه ، چنانچه می داند هنگام وضو توجه داشته و یا شک دارد که توجه داشته یا نه ، وضو صحیح است ، ولی چنانچه که هنگام وضو ملتفت به پاک بودن یا نجس بودن آنجا نبوده بنا بر احتیاط واجب وضو باطل است و در هر صورت باید جایی را که نجس بوده آب بکشد .

(مسئله ۳۴۳) اگر در صورت یا دستها بریدگی یا زخمی است که خون آن بند نمی آید و آب برای آن ضرر ندارد ، باید در آب کر یا جاری فرو برد و قدری فشار دهد که خون بند بیاید ، سپس به دستوری که گفته شد وضوی ارتماسی بگیرد .

(مسئله ۳۴۴) اگر بعد از وضو گرفتن ، نجاست و خونی در اعضای وضو دیده شود شک کند که قبل از وضو گرفتن یا هنگام وضو گرفتن بوده و یا بعد از وضو خون رسیده است ، وضوی او صحیح است .

شرط هفتم: وقت کافی برای وضو و نماز داشته باشد .

(مسئله ۳۴۵) اگر وقت به اندازه ای تنگ شده که اگر وضو بگیرد تمام نماز یا مقداری از آن در خارج از وقت خوانده می شود باید تیمم کند ، ولی اگر وضو و تیمم یک اندازه وقت ببرد باید وضو بگیرد .

(مسئله ۳۴۶) کسی که در تنگی وقت نماز باید تیمم کند اگر برای خواندن آن نماز وضو بگیرد ، صحت آن محل اشکال است ، ولی اگر به قصد قربت یا برای کار مستحبی مثل خواندن قرآن وضو بگیرد صحیح است ، گرچه در هر صورت معصیت کرده است .

شرط هشتم: قصد قربت

(مسئله ۳۴۷) یعنی برای انجام فرمان خدای متعال وضو بگیرد ، و اگر برای خنک شدن یا خودنمایی یا به انگیزه ای غیر از اطاعت فرمان خدا به داعی سمعه و ریا وضو بگیرد باطل است .

(مسئله ۳۴۸) در وضو نیت شرط است ، اما لازم نیست نیت وضو را به زبان بگوید یا از قلب خود بگذراند و قصد اجمالی کافی است ، ولی باید در تمام وضو متوجه باشد که وضو می گیرد ، به طوری که اگر از او بپرسند چه می کنی؟ بگوید: وضو می گیرم .

شرط نهم: ترتیب

(مسئله ۳۴۹) کارهای وضو را به ترتیبی که گفته شد انجام دهد ، یعنی اول صورت بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید و بعد از آن سر و سپس پاها را مسح نماید و باید پای چپ را پیش از پای راست مسح نکند ، بلکه بنا بر احتیاط واجب پای راست را پیش از پای چپ مسح نماید ، و اگر به این ترتیب وضو نگیرد باطل است .

شرط دهم: موالات . یعنی کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد .

(مسئله ۳۵۰) اگر بین کارهای وضو به قدری جدایی افتد که وقتی می خواهد عضوی را بشوید یا مسح کند رطوبت اعضایی که پیش از آن شسته یا مسح کرده خشک شده باشد وضو باطل است . و اگر فقط رطوبت عضوی جلوتر از محلی است که می خواهد بشوید یا مسح کند خشک شده باشد مثلا موقعی که می خواهد دست چپ را بشوید رطوبت دست راست خشک شده باشد و صورت تر باشد وضو صحیح است ، ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره وضو بگیرد .

(مسئله ۳۵۱) اگر خشک شدن رطوبت اعضاء به خاطر گرمای زیاد هوا یا حرارت زیاد بدن باشد وضو درست است ، ولی در هر حال باید برای مسح رطوبت کافی وجود داشته باشد و در صورت عدم رطوبت می تواند از رطوبت محاسن ، ابروها و مژگان بگیرد و مسح نماید .

(مسئله ۳۵۲) راه رفتن در بین وضو اشکال ندارد ، پس اگر بعد از شستن صورت و دستها چند قدم راه برود و بعد سر و پاها را مسح کند ، وضوی او صحیح است .

(مسئله ۳۵۳) اگر در بین وضو شک کند که عضو قبلی را شسته است یا نه ، باید آن عضو مشکوک را بشوید .

(مسئله ۳۵۴) اگر بعد از وضو شک کند وضویی که گرفته صحیح بوده است یا نه ، محکوم به صحت می باشد .

شرط یازدهم: کارهای وضو را خود انسان انجام دهد .

پس اگر دیگری او را وضو دهد یا در رساندن آب به صورت و دستها و مسح سر و پاها به او کمک کند وضو باطل است .

(مسئله ۳۵۵) کسی که نمی تواند کارهای وضو را انجام دهد باید نایب بگیرد ، و اگر نایب اجرت بخواهد در صورت توانایی باید بدهد ، ولی لازم است خود او نیت وضو نماید و با دست خود مسح کند و اگر نمی تواند مسح کند باید نایب دست او را گرفته و به جای مسح او بکشد ، و اگر به این اندازه هم قدرت نداشته باشد باید نایب از دست او رطوبت بگیرد و سر و پای او را مسح نماید ، و در صورت اخیر بنا بر احتیاط واجب تیمم هم بنماید .

(مسئله ۳۵۶) هرکدام از کارهای وضو را که می تواند به تنهایی انجام دهد نباید در آن کمک بگیرد .

شرط دوازدهم: استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد .

(مسئله ۳۵۷) کسی که می ترسد اگر وضو بگیرد مریض شود و یا اگر آب را به مصرف وضو برساند خود او یا نفس محترمی تشنه بماند نباید وضو بگیرد ، بلکه اگر نداند آب برای او ضرر دارد وضو بگیرد و بعد معلوم شود زیان داشته ، بنا بر احتیاط واجب تیمم کند و با آن وضو نماز نخواند ، و اگر با آن وضو نماز خوانده دوباره به جا آورد .

(مسئله ۳۵۸) اگر رساندن آب به صورت و دستها به مقدار کمی که وضو با آن صحیح است ضرر نداشته باشد و بیشتر از آن ضرر داشته باشد ، باید با همان مقدار کم وضو بگیرد .

شرط سیزدهم: در اعضای وضو مانعی از رسیدن آب به بدن وجود نداشته باشد .

ص :۱۳۲

پس اگر چیزی ماننـد قیر ، رنگ ، لاک و چسبی که جسـمیت دارنـد مانع رسـیدن آب به بدن شوند باید پیش از وضو آنها را برطرف کرد .

(مسئله ۳۵۹) رنـگ موهـایی که خانمهـا برای رنـگ کردن مـو یـا ابروی خود به کـار می برنـد و نیز رنـگ جوهر خودکـار یا خودنویس که بر دست می ماند ، چنانچه جسـمیت نداشته و تنها رنگ باشند و مانع از رسیدن آب به بدن نباشد ، وضو اشکال ندارد .

(مسئله ۳۶۰) اگر زیر ناخن که باطن محسوب است چرک باشد وضو اشـکال ندارد ، ولی اگر ناخن را بگیرند باید برای وضـو آن چرک را برطرف کننـد ، و نیز اگر نـاخن بیشتر از حـد معمول بلنـد باشـد بنا بر احتیاط واجب چرک زیر مقـداری را که از معمول بلندتر است برطرف نماید .

(مسئله ۳۶۱) اگر می داند چیزی به اعضای وضو چسبیده ، ولی شک دارد که از رسیدن آب جلوگیری می کند یا نه ، باید آن را برطرف کند یا آب را به زیر آن برساند .

(مسئله ۳۶۲) اگر شک کنـد که چیزی به اعضای وضو چسبیده یا نه ، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد ، باید بررسـی کند یا به قدری دست بمالد تا اطمینان پیدا کند که اگر بوده برطرف شده یا آب به زیر آن برساند .

(مسئله ۳۶۳) عضوی را که باید شست و یا مسح کرد هر قدر چرک باشد اگر چرک آن مانع رسیدن آب به بدن نباشد اشکال نـدارد ، همچنین است اگر بعد از گچ کاری و مانند آن چیز سـفیدی که مانع رسـیدن آب به پوست نمی شود بر دست بماند ، ولی اگر شک کند که با بودن آن آب به بدن می رسد یا نه ، باید آن را برطرف کنند .

(مسئله ۳۶۴) کسـی که پیش از وضـو می دانسـته در بعضـی از اعضـای وضـو مـانعی وجود دارد که از رسـیدن آب به پوسـت جلوگیری می کنـد و پس از وضو شـک کرده که هنگـام وضو آب به آن عضو رسـیده یـا نه ، وضوی او صـحیح است ، مگر اینکه بداند هنگام وضو متوجه مانع نبوده که در این صورت بنا بر احتیاط واجب باید دوباره وضو بگیرد .

(مسئله ۳۶۵) اگر پس از وضو چیزی که مانع رسیدن آب به اعضای وضو است ببیند و شک کند که پیش از وضو وجود داشته یا پس از آن پیـدا شده ، وضوی او درست است ، مگر اینکه بداند در وقت وضو متوجه آن مانع نبوده که در این صورت بنا بر احتیاط واجب باید دوباره وضو بگیرد .

(مسئله ۳۶۶) اگر بعد از وضو شک کند چیزی که مانع رسیدن آب است در بعضی از اعضای وضو بوده یا نه ، در صورتی که بداند یا احتمال دهد که در حال وضو متوجه آن محل بوده است ، وضوی او صحیح است .

(مسئله ۳۶۷) اگر در صورت یا دستها یا جلوی سر و یا روی پاها بر اثر

سوختن تاول پیدا شود ، شستن و مسح روی آن کافی است ؛ و اگر تاول سوراخ شود شستن آن قسمت که آشکار شده لازم است ، و رساندن آب به زیر پوست لازم نیست ، اگر پوست یک قسمت کنده شود ، لازم نیست آب را به زیر قسمتی که کنده نشده برسانند ، اما اگر پوستی که کنده شده گاهی به بدن می چسبد و گاهی بلند می شود ، باید آن را قطع کنند یا آب را به زیر آن برسانند .

احکام وضو و حکم شک در وضو

(مسئله ۳۶۸) کسی که در اصل داشتن و نداشتن وضو شک دارد ، باید به حالت پیش از زمان شک خود توجه نماید! پس اگر پیش از شک وضو داشته بنا را بر وضو داشتن بگذارد ، و اگر پیش از شک وضو نداشته باید بنا بر عدم وضو بگذارد و وضو بگیرد .

این حکم یعنی «بردن حالت پیش از شک را به پس از شک» ، در پاک و نجس بودن و غسل داشتن و نداشتن هم جاری است ؛ ولی کسی که پس از ادرار استبراء نکرده و وضو گرفته و پس از وضو رطوبتی از او بیرون آمده که نمی داند ادرار است یا چیز دیگر وضوی او باطل می باشد .

(مسئله ۳۶۹) کسی که در کارهای وضو مانند شستشو و مسح عضو ، یا در شرایط آن مانند پاکی آب و غصبی نبودن آن زیاد شک می کند ، تا آن اندازه که شک او عقلایی است باید توجه کند ، ولی اگر به حد وسواس برسد نباید به شک خود اعتنا نماید .

(مسئله ۳۷۰) اگر کسی پس از نماز شک کند وضو گرفته یا نه ، چنانچه می داند و یا احتمال می دهد که در آغاز نماز متوجه بوده نماز او درست است ، ولی برای نمازهای بعد باید وضو بگیرد .

(مسئله ۳۷۱) اگر در بین نماز شک کند که وضو گرفته یا نه ، بنا بر احتیاط نماز را تمام کند و بعد وضو بگیرد و نماز را دوباره بخواند .

(مسئله ۳۷۲) اگر بعد از نماز شک کند ، که قبل از نماز وضوی او باطل شده یا بعد از نماز ، نمازی که خوانده است صحیح است و برای کارهای بعد که مشروط به وضو است باید وضو بگیرد .

(مسئله ۳۷۳) کسی که می داند وضو گرفته و حدثی هم از او سر زده ـ مثلا ادرار کرده ـ اگر نداند کدام جلوتر بوده ، یکی از چهار حالت را دارد:

۱ـ چنانچه نماز خود را نخوانده ، باید برای نماز وضو بگیرد .

۲ـ اگر در بین نماز است بنا بر احتیاط نماز را تمام کند و بعد وضو بگیرد و دوباره نمازش را بخواند .

۳ـ اگر نماز خود را خوانده است و احتمال می دهد که قبل از نماز متوجه بوده ،

نمازش صحیح است ، ولی برای نمازهای بعدی باید وضو بگیرد .

۴ـ اگر نماز خود را خوانده و قبل از نماز متوجه نبوده ، بنا بر احتیاط واجب نمازی را که خوانده دوباره با وضوی جدید بخواند .

(مسئله ۳۷۴) اگر بعد از وضو یا در بین آن یقین کند ، یا در بین وضو شک کند که بعضی از اعضاء را نشسته یا مسح نکرده است ، چنانچه رطوبت اعضایی که پیش از آن است خشک شده باشد باید دوباره وضو بگیرد ، و اگر خشک نشده باید عضوی را که فراموش کرده یا شک کرده و آنچه را که بعد از آن است بشوید یا مسح کند .

حکم کسی که نمی تواند از بیرون آمدن ادرار یا مدفوع یا باد جلوگیری کند

(مسئله ۳۷۵) کسی که بر اثر بیماری ادرارش قطره قطره می ریزد و یا نمی تواند از بیرون آمدن مدفوع و یا خارج شدن باد جلوگیری نماید ، یکی از چهار حالت را دارد:

۱ـ چنانچه یقین دارد از آغاز تا پایان وقت نماز به اندازه وضو و نماز مهلت پیدا می کند باید نماز را در وقتی که مهلت پیدا می کند بخواند و اگر مهلت او تنها به مقدار کارهای واجب نماز است ، باید در وقتی که مهلت دارد فقط واجبات نماز را به جا آورد و بنا بر احتیاط کارهای مستحب آن مانند اذان و اقامه و قنوت را ترک نماید .

۲ـ چنانچه به مقدار وضو و نماز مهلت پیدا نمی کند و در بین نماز چند مرتبه ادرار یا مدفوع و یا باد از او خارج می شود ، به طوری که اگر بخواهد بعد از هر مرتبه وضو بگیرد برای او سخت نباشد باید ظرف آبی پهلوی خود بگذارد و هر وقت ادرار یا مدفوع یا باد از او خارج شد فورا وضو بگیرد و بقیه نماز را بخواند ، و بنا بر احتیاط همان نماز را دوباره با یک وضو بخواند و این بار اگر در بین نماز چیزی از او خارج شد اعتنا نکند و این احتیاط نسبت به کسی که ادرار از او خارج می شود ترک نگردد .

۳ـ چنانچه به مقدار وضو و نماز مهلت پیدا نمی کند و ادرار و یا مدفوع و یا باد طوری پی در پی از او خارج می شود که وضو گرفتن بعد از هر مرتبه برای او حرج و سخت است اگر بتواند مقداری از نماز را با وضو بخواند باید برای هر نماز یک وضو بگیرد .

۴ـ چنانچه ادرار یا مدفوع و یا باد به گونه ای پی در پی از او خارج شود که نتواند هیچ مقداری از نماز را با وضو بخواند ، بنا بر احتیاط برای هر نماز یک وضو بگیرد ، هر چند جواز خواندن چند نماز با یک وضو خالی از وجه نیست ، مگر این که به اختیار خود ادرار و یا مدفوع کند یا چیز دیگری که وضو را باطل می کند پیش آید ، در این صورت باید وضو بگیرد ، و به جا آوردن تشهد و سجده

فراموش شده و نیز نماز احتیاط در صورتی که بعد از نماز فورا آنها را انجام دهد ، با همان وضوی نماز کافی است .

(مسئله ۳۷۶) کسی که ادرار پی در پی از او خارج می شود اگر بین دو نماز قطره ادراری از او خارج نشود ، بنا بر احتیاط مستحب برای هر نماز یک وضو بگیرد هر چند جواز خواندن دو نماز با یک وضو خالی از وجه نمی باشد . قطره هایی که بین نماز خارج می شود اشکال ندارد .

(مسئله ۳۷۷) کسی که ادرار او دائما قطره قطره می ریزد باید برای نماز امور زیر را رعایت کند:

۱ــ به وسیله کیسه ای که در آن پنبه یا چیز دیگری است و از رسیدن ادرار به جاهای دیگر جلوگیری می کند خود را حفظ نماید .

۲ــ بنا بر احتیاط واجب پیش از هر نماز مخرج ادرار که نجس شده آب بکشد و بنا بر احتیاط مستحب کیسه را نیز عوض نماید .

(مسئله ۳۷۸) کسی که نمی تواند از بیرون آمدن مدفوع خودداری کند ، باید برای نماز امور زیر را عمل کند:

۱ــ چنانچه ممکن باشد باید به مقدار نماز از رسیدن مدفوع به جاهای دیگر جلوگیری نماید .

۲ــ در صورتی که مشقت ندارد بنا بر احتیاط واجب برای هر نماز مخرج مدفوع را آب بکشد .

(مسئله ۳۷۹) کسی که نمی تواند از بیرون آمدن ادرار یا مدفوع یا باد خودداری کند در صورتی که ممکن باشد و مشقت و زحمت و خوف ضرر نداشته باشد ، باید به مقدار نماز از خارج شدن آنها جلوگیری نماید ؛ اگر چه برای او هزینه ای داشته باشد ، بلکه اگر بیماری او به آسانی معالجه می شود احتیاط واجب آن است که خود را معالجه نماید .

(مسئله ۳۸۰) کسی که نمی تواند از بیرون آمدن ادرار یا مدفوع و یا باد جلوگیری کند و نمازهای خود را برابر وظیفه انجام می دهد ، لازم نیست پس از بهبود نمازهای خود را قضا کند ، ولی اگر در بین وقت نماز مرض او خوب شود بنا بر احتیاط واجب باید نمازی را که در آن وقت خوانده دوباره به جا آورد .

اموری که وضو گرفتن برای آنها واجب است

(مسئله ۳۸۱) در شش مورد وضو گرفتن واجب می باشد:

اول: برای نمازهای واجب غیر از نماز میت و برای نماز میت وضو مستحب است ، و در نمازهای مستحبی نیز وضو شرط صحت آنهاست .

دوم: برای سجده یا تشهد فراموش شده چنانچه میان آن و نماز کاری که وضو

را باطل می کند ، مثلا ادرار نموده و یا خواب انجام داده باشد ؛ همچنین احتیاط آن است که برای سجده سهو نیز وضو بگیرد .

سوم: برای طواف واجب خانه کعبه و نماز طواف .

چهارم: اگر نذر یا عهد کرده و یا سوگند یاد نموده باشد که وضو بگیرد .

پنجم: اگر نذر کرده باشد جایی از بدن خود به خط قرآن برساند .

ششم: اگر قرآن نجس شده و برای آب کشیدن آن ناچار به دست زدن به خط قرآن باشد ، ولی چنانچه معطل شدن به مقدار وضو بی احترامی به قرآن باشد باید بدون وضو فورا قرآن را آب بکشد ، و اگر در مستراح افتاده باشد به سرعت بیرون آورد و تا ممکن است از دست زدن به خطوط آن خودداری نماید .

(مسئله ۳۸۲) رساندن جایی از بدن به خط قرآن در حالی که بدون وضو باشد حرام است ، ولی جلوگیری کودکان و دیوانگان از دست گذاشتن به خط قرآن در صورتی که بی احترامی به قرآن نباشد واجب نیست و رساندن بدن به ترجمه قرآن به هر زبانی باشد ، چه به زبان فارسی و یا به زبان دیگری اشکال ندارد .

(مسئل۳۸۳) نوار و سی دی که در آن قرآن ضبط شده است لازم نیست برای مس نمودن آنها وضو بگیرد ، ولو بهتر است با وضو لمس نماید .

(مسئله ۳۸۴) رساندن جایی از بدن در حالی که بی وضو باشد به نام خدای متعال به هر زبانی نوشته شده باشد بنا بر احتیاط واجب حرام است ، و نیز رساندن جایی از بدن بدون داشتن وضو به نام مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیه السلام و حضرت زهرا سلام الله علیها اگر بی احترامی باشد حرام است ، ولی اگر یکی از این اسامی مقدسه را در نامگذاری افراد به کار برند دست زدن بدون وضو به آنها اشکال ندارد .

(مسئله ۳۸۵) انگشتر یا گردنبندی را که روی آن اسم خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله و یا یکی دیگر از معصومین علیهم السلام نقش بسته شده است نباید در حال جنابت یا حیض یا نفاس و یا بدون وضو لمس نمود ، ولی اگر به گونه ای باشد که بدن با آن تماس پیدا نکند اشکال ندارد .

(مسئله ۳۸۶) وضو گرفتن یا غسل کردن برای نمازهای یومیه پیش از رسیدن وقت بنا بر اقوی صحیح است ، گرچه خلاف احتیاط می باشد و اگر به انگیزه با وضو بودن یا خواندن سوره ای از قرآن یا به قصد مطلوب بودن وضو شرعا وضو بگیرد ، اشکال ندارد که با آن وضو نماز بخواند گرچه با آن وضو قصد نماز خواندن نداشته است مانعی ندارد .

(مسئله ۳۸۷) کسی که یقین دارد وقت داخل شده ، اگر نیت وضوی واجب کند و بعد از وضو بفهمد وقت داخل نشده ، وضوی او صحیح است .

(مسئله ۳۸۸) مستحب است برای نماز میت ، زیارت امامان علیه السلام ، زیارت اهل قبور ، رفتن به مسجد ، همراه داشتن قرآن و نوشتن یا لمس کردن حاشیه ی آن و نیز

ص: ۱۳۷

برای خوابیدن وضو گرفت ، ولو به قصد رجاء ؛ و نیز مستحب است کسی که وضو دارد دوباره وضو بگیرد ، و اگر برای یکی از از این کارها وضو گرفت ، هرکاری را که باید با وضو انجام بگیرد می تواند به جا آورد ، مثلا می تواند با آن وضو نماز بخواند .

(مسئله ۳۸۹) مستحب است که انسان همواره با وضو باشد و در مواردی زیادی بر این امر تأکید شده است گرچه اقامه دلیل بر استحباب در برخی آن موارد هم نباشد ، اما از باب تسامح در ادله سنن و رجاء ، وضو گرفتن برای آن موارد و همواره با وضو بودن شرعا مطلوب و محبوب می باشد .

چیزهایی که وضو را باطل می کند

(مسئله ۳۹۰) «وضو» عبارت از شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها به نیت قربت به کمیت و کیفیتی که بیان شد می باشد ، و هفت چیز وضو را باطل می کند و نواقض وضو می باشد:

اول و دوم: بیرون آمدن ادرار و مدفوع . بنا بر احتیاط واجب ولو از طریق غیر طبیعی باشد در صورتی که عرفا خروج ادرار و مدفوع صدق کند .

سوم: خارج شدن باد از مخرج مدفوع .

چهارم: خوابی که بر اثر آن چشم نبیند و گوش نشنود ، ولی اگر فقط یکی از آنها از کار بیفتد وضو باطل نمی شود .

پنجم: چیزهایی مانند دیوانگی ، بیهوشی و مستی که عقل را از کار می اندازد .

ششم: استحاضه ، که مسائل آن بعدا توضیح داده می شود .

هفتم: چیزهایی مانند جنابت ، حیض و نفاس که باید برای آنها غسل کرد . همچنین است بنا بر احتیاط مس میت پس از سرد شدن و پیش از غسل دادن آن .

(مسئله ۳۹۱) مریضی که از طریق شلنگ و امثال آن مدفوعش دفع می شود اگر باد معده اش از آن خارج شود بنا بر احتیاط واجب وضویش باطل می شود .

(مسئله ۳۹۲) بادی که از محل ادرار زنان خارج شود ، وضو را باطل نمی کند .

(مسئله ۳۹۳) خون ، چرک ، آب اماله و هرچیز دیگری که غیر از مدفوع از مخرج بیرون آید وضو را باطل نمی کند و همچنین بیرون آمدن آبهای پاک از مجرای ادرار مانند «مذی»: خروج رطوبت بعد از ملاعبت با حلیله . «ودی»: خروج بعد از ادرار . «وذی»: خروج بعد از امناء . وضو را باطل نمی کند به شرط انجام دادن دو قسم استبرائی که قبلا بیان شد .

(مسئله ۳۹۴) اگر انسان شک کند که آیا چیزی که وضو را باطل می کند از او

سرزده یا نه ، بنا را بر این می گذارد که سر نزده است .

(مسئله ۳۹۵) اگر انسان می دانـد که چیزی از یکی از دو مجرای او بیرون آمـده ، ولی نمی داند که آیا چیزی بوده که وضو را باطل کنـد یا نه ، بنا را بر این می گـذارد که باطل کننـده وضو از او بیرون نیامـده است ، مگر اینکه رطوبتی از او بیرون آید و استبراء نکرده باشد .

(مسئله ۳۹۶) در وضو شسـتن هر یـک از اعضـای وضو بـار اول واجب ، بـار دوم جایز و بار سوم و بیشتر از آن حرام و بـدعت است مگر تقیه باشـد . مثلا اگر کسـی در وضو دست چپش را سه بار بشوید ، علاوه بر حرمت ، وضویش نیز باطل است ، زیرا در واقع با آب تازه غیر از آب وضو مسح کرده است ، چون شستن بار سوم بدعت و از اجزای وضو به شمار نمی آید .

(مسئله ۳۹۷) اگر برای شسـتن هر عضوی چنـدین بار آب بریزد مانعی نـدارد و محـدودیتی نیست ، آنگاه بعـد از چنـد بار آب ریختن به نیت یک مرتبه شستن عضوی وضو را بشوید .

(مسئله ۳۹۸) به هنگام وضو گرفتن چند چیز مکروه است که از آن جمله:

۱ـ از دیگری برای ریختن آب کمک گرفتن .

۲ـ وضو گرفتن با آبی که توسط آفتاب گرم شده است .

۳ـ وضو گرفتن بـا آب قلیـل از ظرفی که بـا دست از آن آب برمی دارد ، برای کسـی که به وسـیله خواب ، ادرار ، غائـط و یا جنـابت طهـارت خود را از دست داده ، برای رفع کراهت در اولی یـک بـار ، در دومی و سومی دو بـار ، و در چهارمی سه بار دستهایش را می شوید آنگاه وضو بگیرد .

(مسئله ۳۹۹) کسـی که می داند وضو داشـته اگر شک کند که وضویش باطل شده یا نه ، بنا را بر طهارت می گذارد و به ظن خود اعتنا نمی کنـد مگر اینکه حجت شـرعی پیـدا شود ، مثلا دو نفر شاهـد عادل گواهی دهنـد که وضو گرفته یا وضویش را باطل کرده است .

(مسئله ۴۰۰) کسی که می داند وضو نداشته ، ولی شک دارد که بعدا وضو گرفته یا نه ، بنا را بر وضو نداشتن می گذارد .

(مسئله ۴۰۱) برای طواف واجب و نمـاز طواف ، که جزء اعمـال حـج و عمره می باشـد بـا وضو بودن واجب است ، ولی برای طواف مستحبی وضو شرط نیست ، فقط برای نماز آن با طهارت بودن واجب است .

(مسئله ۴۰۲) مسواک همیشه مستحب است و پیش از وضو تأکید فراوان شده است . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر حرج و سـختی برای امتم نمی داشت هر آینه امر می کردم به مسواک زدن و واجب قرار می دادم که نمـاز را بـا مسواک زدن قبل از آن بخوانند .

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که دو رکعت نماز خواندن با مسواک ثوابش برابر است با هفتاد رکعت نماز خواندن بدون مسواک .

(مسئله ۴۰۳) برای مسواک بهتر از هر چیزی چوب اراک و الیاف آن است ، سپس چوب زیتون ، و پس از آن هر چوب دیگر ، و حداقل آن این است که با انگشتان خود دندانهایش را مسواک نماید .

(مسئله ۴۰۴) مستحب است: ۱_ هنگام وضو نام خدا را بر زبان جاری کردن ۲_ دعاهای رسیده از معصومین علیه السلام را خواندن ۳_ پیش از وضو سه بار با آب مضمضه کردن ۴_ سپس سه بار استنشاق نمودن ؛ و همچنین باقی مستحباتی که در مسائل قبلی بیان شد هنگام وضو مراعات نماید .

احکام جبیره و مسائل آن

(مسئله ۴۰۵) چوب ، پارچه و امثال آنها و باندی که با آن زخم را پانسمان می کنند و دارویی که روی زخم و شکستگی و مانند آن می گذارند ، پارچه یا چسب ، و یا پلاستیکی که به طور موقت برای جلوگیری از رسیدن آب به زخم ، روی آن می بندند در اصطلاح «جبیره» نامیده می شود . وضو یا غسل و یا تیممی که به هر علت روی این باند یا پارچه انجام گرفته وضو یا غسل و یا تیمم جبیره ای می باشد .

(مسئله ۴۰۶) اگر در یکی از اعضای وضو زخم یا دُمل یا شکستگی باشد ، چنانچه روی آن باز است و آب برای آن ضرر ندارد ، باید به طور معمول وضو گرفت .

(مسئله ۴۰۷) اگر زخم یا دمل در صورت یا دستها باشد و روی آن باز است و آب ریختن روی آن ضرر دارد . چنانچه روی زخم پاک است و کشیدن دست تر بر آن ضرر ندارد دست تر بر آن بکشد ، و بنا بر احتیاط مستحب پارچه یا پلاستیک پاکی روی

آن ببندد و دست تر را روی آن هم بکشد .

و اگر دست تر کشیدن بر آن ضرر دارد ، باید اطراف زخم را همان طور که در وضو گفته شد از بالا به پایین بشوید و بنا بر احتیاط مستحب پارچه یا پلاستیک پاکی روی

آن ببندد و دست تر روی آن بکشد ؛ و اگر بستن پارچه ممکن نیست باید اطراف زخم را بشوید و بنا بر احتیاط مستحب تیمم هم نماید .

و اگر به جای زخم یا دمل ، شکستگی در صورت یا دستها باشد ، آنچه گفته شد انجام دهد و به احتیاط واجب تیمم هم بنماید ، ولی چنانچه روی زخم نجس باشد و نمی تواند آن را آب بکشد ، احتیاط واجب آن است که دست تر روی آن بکشد و بعد دست تر را تطهیر کند و روی زخم پارچه ای ببندد و روی پارچه هم دست بکشد و تیمم هم بکند .

و اگر دست کشیدن روی آن ممکن نیست یا موجب زیاد شدن نجاست بدن می شود ، دست تر روی پارچه بکشد و تیمم هم بکند و در همه فرضهای بالا اگر شستن روی پارچه یا پلاستیک ممکن است بنا بر احتیاط واجب روی آن را بشوید و دست هم روی آن بکشد ، ولی دقت زیاد لازم نیست که حتی زیر نخها و فرو رفتگیها را بشوید .

(مسئله ۴۰۸) اگر زخم یا دمل و یا شکستگی در جلوی سر یا روی پا باشد و روی آن باز است ، چنانچه به هر دلیل نتوان روی آن را مسح نمود ، باید پارچه یا پلاستیک پاکی روی آن ببندد و روی آن را با رطوبت آب وضو مسح کند ، و اگر گذاشتن یا بستن پارچه روی آن ممکن نباشد مسح لازم نیست ، ولی بنابراحتیاط واجب باید تیمم هم بنماید .

(مسئله ۴۰۹) اگر روی دمل یا زخم یا شکستگی بسته باشد ، چنانچه باز کردن ممکن است و زحمت و مشقت هم نداشته باشد و آب هم برای آن ضرر ندارد ، باید روی آن را باز کند و وضو بگیرد چه زخم و مانند آن در صورت و دستها باشد یا جلو سر و روی پاها .

(مسئله ۴۱۰) اگر زخم یا دمل یا شکستگی در صورت یا دستها باشد و بشود روی آن را باز کرد چنانچه ریختن آب روی آن ضرر دارد ، ولی کشیدن دست تر ضرر ندارد ، پس اگر ممکن باشد طوری دست تر بکشد که بگویند آن را شسته باید چنین کند و کافی است و اگر شستن صدق نمی کند احتیاط واجب آن است که دست تر روی آن بکشد و بعد پارچه پاکی روی آن ببندد و روی پارچه را هم دست تر بکشد .

(مسئله ۴۱۱) اگر نمی شود روی زخم را باز کرد ولی زخم و چیزی که روی آن گذاشته پاک است و رسانیدن آب به زخم ممکن است و ضرر و مشقت هم ندارد باید آب را به روی زخم برساند و اگر نجس است چنانچه آب کشیدن آن و رساندن آب به روی زخم بدون زحمت و مشقت ممکن باشد ، باید آن را آب بکشد و موقع وضو آب را به زخم برساند .

و در صورتی که آب برای زخم ضرر دارد یا اینکه رساندن آب به روی زخم ممکن نیست باید اطراف زخم را بشوید و اگر جبیره پاک است روی آن را مسح کند ،

و اگر نمی شود روی آن را دست تر کشید ، مثلاـ دارویی است که به دست می چسبد ، پارچه پاکی را به طوری که جزو جبیره حساب شود روی آن ببندد و دست تر روی آن بکشد ، و اگر این هم ممکن نیست احتیاط واجب آن است که وضو بگیرد و تیمم هم نماید .

و اگر روی زخم بسته یا پارچه روی آن نجس است و نمی شود آن را پاک نمود ، چنانچه می شود دست تر روی آن کشید بنا بر احتیاط واجب دست تر روی آن بکشد و بعد دست تر را تطهیر کند و پارچه یا پلاستیک پاکی روی زخم ببندد و روی آن را هم دست بکشد و تیمم هم بنماید و اگر نمی شود دست تر روی آن کشید دست تر روی پارچه بکشد و تیمم هم بنماید .

(مسئله ۴۱۲) اگر جبیره تمام صورت یا تمام یک دست یا تمام هر دو دست را گرفته باشد و یا بیشتر از معمول اطراف زخم را گرفته و برداشتن آن ممکن نباشد ، باید گذشته از وضوی جبیره بنا بر احتیاط واجب تیمم هم بنماید ، ولی اگر بیشتر از معمول اطراف زخم را گرفته و برداشتن آن ممکن باشد باید جبیره را بردارد ، پس اگر زخم در صورت و دستهاست اطراف آن را بشوید و اگر در سر یا روی پاهاست اطراف آن را مسح کند ، و برای جای زخم به دستور اعمال جبیره عمل نماید .

(مسئله ۴۱۳) اگر جبیره تمام اعضای وضو را گرفته باشد باید تیمم بنماید و بنا بر احتیاط مستحب وضوی جبیره ای هم بگیرد .

(مسئله ۴۱۴) کسی که در کف دست و انگشتها جبیره دارد و در موقع وضو دست تر روی آن کشیده است باید سر و پا را با همان رطوبت مسح کند .

(مسئله ۴۱۵) اگر جبیره تمام پهنای روی پا را گرفته ولی مقداری از طرف انگشتان و مقداری از طرف بالای پا باز است ، باید جاهایی که باز است روی پا ، و جاهایی که جبیره است روی جبیره را مسح کند .

(مسئله ۴۱۶) اگر در صورت یا دستها چند جبیره باشد باید بین آنها را بشوید ، و اگر جبیره ها در سر یا روی پاها باشد باید بین آنها را مسح کند و در جاهایی که جبیره است باید به دستور جبیره عمل نماید .

(مسئله ۴۱۷) اگر در جای وضو زخم یا جراحت و یا شکستگی نیست ، ولی به جهت دیگری آب برای تمام دست و صورت ضرر دارد باید تیمم کند ، و احتیاط مستحب آن است که وضوی جبیره ای هم بگیرد ، و اگر برای مقداری از دست و صورت ضرر دارد ، اطراف آن را بشوید و پارچه ای روی آن ببندد و دست تر بر آن بکشد و به احتیاط واجب تیمم هم بکند .

(مسئله ۴۱۸) اگر در جای وضو یا غسل چیزی چسبیده که برداشتن آن ممکن نباشد یا به اندازه ای دشوار است که نمی توان تحمل کرد باید به دستور جبیره عمل نماید و بنا بر احتیاط مستحب تیمم هم انجام دهد .

(مسئله ۴۱۹) کسی که وظیفه اش تیمم است اگر در بعضی از جاهای تیمم او زخم یا دمل و یا شکستگی باشد ، باید مثل وضوی جبیره ای تیمم جبیره ای کند .

احکام غسل جبیره ای

(مسئله ۴۲۰) احکام غسل جبیره ای نیز همانند احکام وضوی جبیره ای است ، ولی باید آن را ترتیبی به جا آورند ، و اگر ارتماسی انجام دهند صحت آن محل اشکال است .

(مسئله ۴۲۱) اگر برای مرضی که در چشم اوست روی چشم خود را بچسباند ، باید وضو و غسل را جبیره ای انجام دهد ، و احتیاط واجب آن است که تیمم هم بنماید .

(مسئله ۴۲۲) در هر موردی که انسان نمی داند وظیفه اش تیمم است و یا وضوی جبیره ای ، بنا بر احتیاط واجب باید هر دو را به جا آورد ، یعنی هم تیمم و هم وضو و یا غسل جبیره ای انجام دهد تا به تحقیق و پرسش وظیفه اش مشخص شود .

(مسئله ۴۲۳) کسی که وظیفه اش وضو یا تیمم و یا غسل جبیره ای است ، چنانچه بداند تا پایان وقت عذرش برطرف نمی شود ، می تواند در اول وقت نماز بخواند ، ولی اگر امید دارد تا پایان وقت عذرش برطرف می شود احتیاط واجب آن است که صبر کند و اگر عذر او برطرف نشد ، در آخر وقت نماز را با وضو یا غسل یا تیمم جبیره ای به جا آورد .

ص: ۱۴۳

(مسئله ۴۲۴) نمازهـایی را که انسـان بـا وضو یـا غسل جبیره ای خوانـده است ، اگر عـذر او در وقت نماز برطرف شود احتیاطا دوباره بخواند ، و اگر وقت سپری شده است نمازی که خوانده صحیح است و به احتیاط واجب برای نمازهای بعد وضو بگیرد و یا غسل کند .

(مسئله ۴۲۵) کسـی که بـا وضوی جـبیره ای نمـاز خوانـده ، اگر در اثنـای وقت عـذرش برطرف شـد کشف می کنـد از اینکه وضویش صحیح نبوده و اعمالی که با آن وضو انجام داده باطل بوده است ، باید آن را اعاده نماید .

احکام غسلهای واجب بالذات ، مسّ میّت و بالعرض جنابت و ...

اشاره

ص :۱۴۵

احکام غسل

قال الله تبارك و تعالی: وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا .

(مسئله ۴۲۶) «غسل» شستشوی تمام بدن است که انسان در شرایط و یا زمانهای خاص و با قصد و انگیزه تقرب به خدا انجام می دهد . غسل به «واجب و مستحب» تقسیم می شود که هر یک از آنها را می توان به صورت «ترتیبی» و یا «ارتماسی» به جا آورد ، هر چند در غسل میت احوط آن است که ترتیبی انجام شود .

غسل ترتیبی

(مسئله ۴۲۷) «غسل ترتیبی» آن است که انسان نخست به نیت غسل ، سر و گردن و سپس بنا بر احتیاط واجب طرف راست و پس از آن طرف چپ بدن خود را بشوید . به هم زدن این ترتیب عمداً باشد یا از روی فراموشی و یا به واسطه ندانستن مسئله ، بنا بر احتیاط واجب موجب باطل شدن غسل خواهد بود .

(مسئله ۴۲۸) در غسل ترتیبی باید نصف ناف و نصف عورت را با طرف راست بدن و نصف دیگر را با طرف چپ بشوید ، بلکه بهتر است تمام ناف و عورت با هر دو طرف شسته شود .

(مسئله ۴۲۹) در غسل ترتیبی برای آنکه یقین پیدا شود که هر سه قسمت را کاملا غسل داده ، باید هر قسمتی را که می شوید مقداری از قسمتهای مجاور را هم با آن قسمت بشوید ، نیز احتیاط مستحب آن است که دوباره تمام طرف راست گردن را با طرف راست بدن و تمام طرف چپ گردن را با طرف چپ بدن بشوید .

(مسئله ۴۳۰) اگر پس از غسل معلوم شود قسمتی از بدن را نشسته و نداند آن قسمت کجای بدن است ، باید دوباره غسل کند ، و اگر بداند مثلا از طرف چپ بوده ، چنانچه همان قسمت را به نیت غسل بشوید کافی است ، و اگر از طرف راست بوده ، باید پس از شستن آن قسمت دوباره طرف چپ را به نیت غسل بشوید ،

و اگر از سر و گردن باشد ، باید پس از شستن آن مقدار ، طرف راست و طرف چپ را هم به قصد غسل بشوید .

(مسئله ۴۳۱) اگر پیش از تمام شدن غسل در شستن مقداری از طرف چپ شک کند شستن همان مقدار کافی است ، و اگر بعد از آن که مشغول شستن طرف راست شد در شستن سر و گردن یا مقداری از آن شک نماید ، می تواند به شک خود اعتنا نکند ، ولی بنا بر احتیاط آن را بشوید ، و اگر بعد از آنکه مشغول شستن طرف چپ شد در شستن طرف راست یا مقداری از آن شک نماید ، بنا بر احتیاط واجب آنچه را شک دارد بشوید و بعد از شستن آن دوباره آنچه را بعد از آن است بشوید .

(مسئله ۴۳۲) در غسل شستن موهای بلند لازم نیست ، ولی حتما باید آب به پوست زیر آن برسد . موهای کوتاه را بشوید .

(مسئله ۴۳۳) در غسل موالات شرط نیست ، بلکه جایز است که میان اجزای آن فاصله بیفتد اگر چه اعضای قبلی خشک شود .

(مسئله ۴۳۴) در غسل لازم است سرتاسر بدن را آب فراگیرد ، ولو این که کمی به آن آب برسد و همانند روغن مالی باشد .

(مسئله ۴۳۵) اگر بعد از غسل شک کند غسلی که انجام داده صحیح بوده است یا نه ، محکوم به صحت می باشد .

غسل ارتماسی

(مسئله ۴۳۶) «غسل ارتماسی» آن است که انسان به نیت غسل به طوری در آب فرو رود که آب همه بدن او را فرا گیرد .

(مسئله ۴۳۷) در غسل ارتماسی اگر به نیت غسل به تدریج در آب فرو رود غسل او صحیح است ، ولی احتیاط مستحب آن است که یک باره زیر آب رود . و اگر بدون قصد غسل داخل آب شود و پس از آن که تمام بدن را آب گرفت به قصد غسل ارتماسی بدن را حرکت دهد ، غسل صحیح است .

(مسئله ۴۳۸) اگر بعد از غسل ارتماسی بفهمد به مقداری از بدن آب نرسیده چه جای آن را بداند یا نداند ، باید دوباره غسل کند .

(مسئله ۴۳۹) اگر برای غسل ترتیبی وقت ندارد و برای ارتماسی وقت دارد ، باید غسل ارتماسی کند .

(مسئله ۴۴۰) کسی که روزه واجب معین مانند روزه رمضان گرفته ، یا برای حج یا عمره احرام بسته ، نمی تواند غسل ارتماسی کند ، ولی اگر از روی فراموشی غسل ارتماسی کند صحیح است .

(مسئله ۴۴۱) در غسل ارتماسی بنا بر احتیاط واجب باید تمام بدن پاک باشد ،

ولی در غسل ترتیبی پاک بودن تمام بدن لازم نیست ، اگر تمام بدن نجس باشد و هر قسمت را پیش از غسل دادن آب بکشد غسل صحیح است .

(مسئله ۴۴۲) اگر هنگام غسل به اندازه سر مویی از بدن نشسته بماند غسل باطل است ولی شستن جاهایی که دیده نمی شوند و باطن محسوب می شوند مانند درون بینی و گوش واجب نیست .

(مسئله ۴۴۳) اگر سوراخ جای گوشواره و مانند آن به قدری گشاد باشد که داخل آن دیده شود ، باید آن را شست ، ولی اگر دیده نشود شستن داخل آن لازم نیست .

(مسئله ۴۴۴) جایی را که شک دارد از ظاهر بدن است یا از باطن آن ، بنا بر احتیاط واجب باید بشوید .

(مسئله ۴۴۵) چیزی را که مانع رسیدن آب به بدن است باید برطرف کند ، و اگر پیش از آن که یقین کند برطرف شده غسل نماید ، غسل او باطل است ، همچنین اگر هنگام غسل شک کند چیزی که مانع رسیدن آب می باشد در بدن او هست یا نه ، باید بررسی کند تا مطمئن شود که مانعی نیست ، مگر اینکه احتمال ضعیف و غیر عقلایی باشد ، در این صورت اعتنا نکند .

(مسئله ۴۴۶) شرایطی که برای صحیح بودن وضو گفته شد در غسل هم شرط است ، مانند پاک بودن و غصبی نبودن آب و محل وضو ، ولی در غسل از بالا به پایین شستن اعضاء و فاصله نشدن میان شستن اعضای غسل و موالات لازم نیست ، مثلا اگر صبح سر و گردن و پس از چند ساعت طرف راست و چند ساعت بعد طرف چپ را غسل دهد ، غسل او صحیح است ، به شرط آن که در این میان کاری که وضو را باطل می کند انجام ندهد و مبتلا به حدث اصغر و اکبر نشده باشد .

(مسئله ۴۴۷) کسی که نمی تواند از بیرن آمدن ادرار و مدفوع خود جلوگیری کند اگر به اندازه ای که غسل کند و نماز بخواند ادرار و مدفوع از او خارج نمی شود ، بنا بر احتیاط واجب باید هر قسمت را فورا بعد از قسمت دیگر غسل دهد و بعد از غسل هم فورا نمازش را بخواند ، همچنین است حکم مستحاضه که بعدا گفته می شود .

(مسئله ۴۴۸) اگر کسی شک کند غسل کرده یا نه ، باید غسل کند ؛ و اگر شک کند غسل بر او واجب شده یا نه ، لازم نیست غسل نماید ، و اگر مدتی پس از غسل کردن شک کند غسلش درست بوده یا نه ، لازم نیست دوباره غسل کند ، ولی اگر بعد از خواندن نماز در اصل غسل کردن شک کند ، با احتمال توجه در هنگام نماز ، نمازهایی که خوانده صحیح است و برای نمازهای بعدی باید غسل نماید .

(مسئله ۴۴۹) اگر در بین غسل کاری که وضو را باطل می کند از او سر زند ، احتیاط واجب آن است که غسل را از سر گیرد و وضو هم بگیرد .

ص :۱۴۹

(مسئله ۴۵۰) کسی که چند غسل بر او واجب است می تواند آنها را جدا جدا انجام دهد یا این که به نیت همه آنها یک غسل به جا آورد . همچنین است حکم غسل واجب و مستحب ، مثل غسل جنابت و جمعه .

(مسئله ۴۵۱) اگر کسی غسل مسح میت یا غسل دیگری بر او واجب بوده و انجام نداده است ، در صورتی که پس از آن جنب شده و غسل جنابت کرده است غسل جنابت او از سایر غسلها کفایت می کند ، هر چند به آنها توجه نداشته است .

(مسئله ۴۵۲) اگر وقت نماز واجب رسیده می توان به نیت واجب و یا به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خدای متعال غسل کرد ، ولی اگر بخواهند پیش از رسیدن وقت نماز غسل کنند بنا بر احتیاط به قصد پاک شدن از جنابت و یا به قصد قربت غسل نمایند ، هر چند به قصد نماز نیز صحیح است .

(مسئله ۴۵۳) کسی که یقین کرده وقت نماز واجب رسیده اگر به نیت واجب غسل کند و بعد معلوم شود هنوز وقت نرسیده ، غسل او صحیح است .

(مسئله ۴۵۴) هرگاه به خیال این که به اندازه غسل و نماز وقت دارد به قصد نماز اداء غسل کند و بعد از غسل بفهمد که به اندازه غسل وقت نداشته و نمازش قضا شده ، غسل او صحیح است .

(مسئله ۴۵۵) کسی که قصد دارد پول حمامی را ندهد یا بدون این که بداند حمامی راضی است بخواهد نسیه بگذارد ، اگر چه بعد حمامی را راضی کند غسل او باطل است .

(مسئله ۴۵۶) اگر حمامی راضی باشد که پول حمام نسیه بماند ، ولی کسی که غسل می کند قصدش این باشد که طلب او را ندهد ، یا از مال حرام بدهد غسل او اشکال دارد .

(مسئله ۴۵۷) اگر بخواهد پول حرام یا پولی که خمس آن را نداده به حمامی بدهد ، غسل او باطل است .

(مسئله ۴۵۸) اگر شک کند که غسل کرده یا نه ، باید غسل کند ، ولی اگر بعد از غسل شک کند که غسل او درست بوده یا نه ، لازم نیست دوباره غسل نماید .

غسلهای واجب اعم از وجوب نفسی و غیری

(مسئله ۴۵۹) غسلهای واجب عبارتند از: «جنابت ، حیض ، استحاضه ، نفاس ، مس میت ، غسل میت و غسلی که بر اثر نذر یا عهد و یا سوگند» واجب می شود .

(مسئله ۴۶۰) کسی که نماز خورشیدگرفتگی یا ماه گرفتگی را در حالی که همه قرص آن گرفته باشد عمدا ترک کند ، بنا بر احتیاط غسل کند و قضای نماز را به جا آورد .

غسل جنابت

(مسئله ۴۶۱) هرگاه انسان جنب شود برای بیرون آمدن از حالت جنابت مستحب است غسل کند ، اما برای خواندن نمازهای واجب و مانند آن غسل جنابت واجب غیری می شود ، و برای نماز میت سجده شکر و سجده های واجب قرآن غسل جنابت لازم نیست و برای نمازهای مستحبی شرط صحت و درستی آنهاست .

(مسئله ۴۶۲) عرق جنب از حرام نجس نیست ، پس کسی که از حرام جنب شده با آب ملایم و گرم می تواند غسل کند ، ولو عرق کند مانع از صحت غسل نمی باشد .

(مسئله ۴۶۳) کسی که غسل جنابت کرده نباید برای نماز وضو بگیرد و می تواند با آن نماز بخواند ، ولی کافی بودن غسلهای دیگر از وضو محل اشکال است ، و بنا بر احتیاط واجب باید وضو هم بگیرد .

(مسئله ۴۶۴) کسی که احتیاطا غسل جنابت کرده باید برای نماز وضو بگیرد .

احکام جنب

(مسئله ۴۶۵) «جنابت» به دو چیز حاصل می شود:

اول ــ نزدیکی به طوری که حدّاقل به اندازه ی ختنه گاه داخل شود ، در زن باشد یا مرد ، در جلو باشد یا در عقب ، بالغ باشد یا نابالغ ، هرچند در وطی در عقب اگر منی خارج نشود حکم از باب احتیاط است و باید به آنچه در «مسئله ۴۷۲» گفته می شود عمل نماید .

دوم ــ بیرون آمدن منی ، در بیداری یا در خواب ، کم یا زیاد ، از روی شهوت یا بدون آن از روی اختیار یا بدون آن ، زن باشد یا مرد ؛ هر چند جنب شدن زنها با خارج شدن منی کمتر از مردها است .

اما در صورتی که رطوبتی با شهوت مخصوص به حال انزال از زن خارج شود ، بنا بر احتیاط باید هم غسل کند و هم وضو بگیرد ، مگر این که به منی بودن آن یقین کند که در این صورت غسل به تنهایی کفایت می کند .

(مسئله ۴۶۶) اگر شک کند که به مقدار ختنه گاه داخل شده یا نه ، غسل بر او واجب نیست .

(مسئله ۴۶۷) اگر رطوبتی از انسان بیرون آید و نداند منی است یا ادرار و یا چیز دیگری غیر از اینها ، چنانچه با شهوت و جهش بیرون آمده یا فقط با شهوت خارج شده ولی پس از بیرون آمدن بدن سست شده حکم منی را دارد ، و اگر هیچ یک از نشانه ها یا بعضی از آنها را نداشته باشد حکم منی را ندارد ، و در بیمار همین که از روی شهوت بیرن آید حکم منی را خواهد داشت .

(مسئله ۴۶۸) اگر زن یقین کند آبی که از آن بیرون آمده منی است ، باید غسل

کنـد و چنانچه شک در منی بودن آن دارد ، اگر با شـهوت بیرون آمـده باشد هرچند با جهش و سـست شدن بدن همراه نبوده باید احتیاط کرده غسل کند و برای نماز نیز وضو بگیرد .

(مسئله ۴۶۹) خروج منی مرد از زن موجب غسـل نمی شود ، و اگر قبل از غسل یا بعـد از آن رطوبتی خارج شود ، در صورتی که بداند منی است نجس می باشد ، و اگر مشکوک باشد محکوم به طهارت است ، در صورتی که استبراء کرده باشد .

(مسئله ۴۷۰) اگر پس از بیرون آمـدن منی و پیش از آن که ادرار کند غسل نماید و پس از غسل رطوبتی از او خارج شود که نداند منی است یا چیز دیگر ، حکم منی را دارد و بنا بر احتیاط واجب باید دوباره غسل کند و برای نماز هم وضو بگیرد .

(مسئله ۴۷۱) اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید غسل جنابت واجب نمی شود .

(مسئله ۴۷۲) اگر ــ نعوذ بالله ــ با حیوانی نزدیکی کرده و منی از او بیرون آیـد تنها غسل کافی است و اگر منی بیرون نیایـد ، چنـانچه پیش از نزدیکی وضو داشـته باز هم غسل کافی است ، ولی اگر وضو نداشـته احتیاط واجب آن است که غسل کنـد و وضو هم بگیرد . همچنین است اگر شک دارد وضو داشته یا نه و حالت سابقه را هم نمی داند .

(مسئله ۴۷۳) اگر کسـی غسل جنابت را فراموش کنـد یا در لباس خود منی ببینـد و یقین کند منی از خود او است ، باید غسـل کنـد و نمازهـایی را که یقین دارد بـا حـالت جنـابت انجـام داده قضـا نمایـد ، و در هر دو صورت لازم نیست نمازهایی را که احتمال می دهد با حالت جنابت انجام داده قضا کند .

کارهایی که بر جنب حرام و یا مکروه است

(مسئله ۴۷۴) حکم جنابت منحصراً با غسل برطرف می شود .

(مسئله۴۷۵) نماز ، روزه و طواف واجب که مشروط به طهارت است از انسان جنب صحیح نمی باشد و همه چیزهایی که برای شخص بی وضو حرام است برای انسان جنب نیز حرام می باشـد ، به علاوه برخی امور برای جنب حرام است و برای کسـی که فقط وضو ندارد حرام نمی باشد .

(مسئله ۴۷۶) پنج چیز بر جنب حرام است:

۱ــ رسانـدن جـایی از بـدن به خط قرآن ، و بنا بر احتیاط واجب به نام خـدای متعال و نیز نام پیامبران و امامان و حضـرت زهرا سلام الله علیها اگر موجب بی احترامی باشد .

۲ـ رفتن به مسجدالحرام و مسجدالنبی صلی الله علیه و آله گرچه به عنوان عبور باشد که از یک در داخل و بدون توقف از در دیگر خارج گردد .

۳ـ توقف در سایر مساجد ، و بنا بر احتیاط واجب در حرم امامان علیه السلام ، ولی اگر از یک در وارد و بدون توقف از در دیگر خارج شود ، یا برای برداشتن چیزی داخل شود و بدون توقف برگردد مانعی ندارد .

۴ـ گذاشتن چیزی در مسجد .

۵ـ خواندن آیه سجده ، بلکه بنا بر احتیاط واجب خواندن هر قسمت از سوره ای که سجده واجب دارد ، و سوره های سجده دارد عبارتند از «سوره سی و دوم (سجده)» ، «سوره چهل و یکم (فصّلت)» ، «سوره پنجاه و سوم (نجم)» ، «سوره نود و ششم (علق)»

(مسئله ۴۷۷) خواندن حتی یک حرف از آیاتی که سجده واجب دارد ، بلکه از آیات دیگر این چهار سوره نیز بنا بر احتیاط واجب بر جنب حرام می باشد .

(مسئله ۴۷۸) نُه چیز بر جنب مکروه است:

۱و۲ـ خوردن و آشامیدن ، ولی اگر وضو بگیرد مکروه نیست .

۳ـ خواندن بیش از هفت آیه از سوره هایی که سجده واجب ندارد .

۴ـ رساندن جایی از بدن به جلد ، حاشیه و میان خطهای قرآن .

۵ـ همراه داشتن قرآن .

۶ـ خوابیدن ، ولی اگر وضو بگیرد یا در نبود آب قربت الی الله تیمم کند ، مکروه نیست .

۷ـ حنا یا رنگ بستن به سر و صورت .

۸ ـ روغن مالیدن به بدن .

۹ـ نزدیکی کردن پس از آن که در خواب محتلم شده باشد .

غسلهای مستحب

(مسئله ۴۷۹) غسلهای مستحبی بسیار فراوان است که از آن جمله است:

۱ـ غسل جمعه ؛ که از مستحبات مؤکده است و وقت آن از طلوع فجر تا ظهر شرعی روز جمعه می باشد . و اگر تا آن موقع

انجام نداد می تواند تا غروب آن روز و یا در روز شنبه آن را قضا نماید .

۲ـ غسل روزهای عید فطر و قربان ؛ و وقت آنها از طلوع فجر تا غروب آفتاب آن دو روز می باشد .

۳ـ غسل روزهای ترویه و عرفه ؛ یعنی روز هشتم و نهم ذی حجه الحرام ، و وقت آن از طلوع فجر تا غروب آفتاب آن دو روز می باشد .

۴ـ غسل شب اول ماه مبارک رمضان و شب هفدهم و شبهای قدر ؛ یعنی شبهای ۱۹، ۲۱ و ۲۳ که برترین آنها شب بیست سوم ، سپس شب بیست ویکم

می باشد .

۵ــ غسل ورود به شهرهای مکه و مدینه ؛ برای انجام حج ، عمره و زیارت .

۶ــ غسل ورود به حرم مکه ، کعبه معظمه ، حرم مدینه و مسجدالنبی صلی الله علیه و آله .

۷ــ غسل احرام و برای وقوف در عرفات (اندکی بعد از ظهر) ، و برای قربانی کردن ، سر تراشیدن و طواف خانه خدا به هنگام بازگشت از منا .

۸ ــ غسل مسح میّتی که غسل داده شده است .

۹ــ غسل قضای نماز آیات ، در مورد کسی که به هنگام خسوف کامل (ماه گرفتگی) کوتاهی نموده و اینک می خواهد قضای آن را به جا بیاورد .

۱۰ــ غسل توبه ، در مورد کسی که به ساز و آواز گوش داده است .

۱۱ــ غسل برای رفتن به سفر ، خصوصا سفر زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام .

۱۲ــ غسل برای خواست حاجت از خداوند متعال .

۱۳ــ غسل برای زیارت پیامبر یا برای زیارت امامان معصوم علیهم السلام از دور یا نزدیک .

۱۴ــ غسل کسی که جایی از بدن خود را به بدن میتی که غسلش داده شده باشد رسانده است .

(مسئله ۴۸۰) غسلهای یاد شده که مشروعیت آنها ثابت است بنا بر غیر مشهور کسی که یکی از آنها را انجام دهد از وضو نیز کفایت می کند .

(مسئله ۴۸۱) غسلهای فراوانی در کتب فقهی ، ادعیه و زیارات نقل شده که مشروعیت آنها مورد تأمل است آنها را به رجاء مطلوبیت می توان انجام داد ، ولی آنها از وضو کفایت نمی کند .

(مسئله ۴۸۲) مشروعیت تیمم به جای غسلهای مستحبی ، جز در موارد خاصی ثابت نشده است و لذا جز برای رجاء مطلوبیت نمی توان آنها را انجام داد و از وضو نیز کفایت نمی کند .

غسل حیض

«حیض» خونی است که غالبا در هر ماه چند روزی از رحم زنان خارج می شود ؛ و زن را در زمان دیدن خون حیض «حائض» می گویند . این خون در بیشتر اوقات غلیظ و گرم و رنگ آن سرخ یا سرخ مایل به سیاهی است و با فشار و کمی سوزش بیرون می آید .

(مسئله ۴۸۳) زنان قرشیه (سیده) بعد از تمام شدن شصت سال ، و زنانی که

ص :۱۵۴

قرشیه نیستند پس از تمام شدن پنجاه سال یائسه می شوند ؛ یعنی دیگر خون حیض نمی بینند .

(مسئله ۴۸۴) خونی که دختر پیش از تمام شدن نُه سال ، و زن پس از یائسه شدن می بیند خون حیض نیست ؛ هر چند صفات و نشانه های حیض را داشته باشد .

(مسئله ۴۸۵) دختری که نمی داند نُه سال او تمام شده یا نه اگر خونی ببیند که نشانه های حیض را نداشته باشد حیض نیست ؛ و اگر نشانه های حیض را داشته باشد و اطمینان به حیض بودنش پیدا کند حیض است ، و معلوم می شود نه سال او تمام شده است ؛ بلکه با وجود نشانه های حیض بعید نیست این حکم جاری باشد ، هر چند اطمینان پیدا نکند.

(مسئله ۴۸۶) زن حامله یا زنی که بچه شیر می دهد نیز ممکن است خون حیض ببیند؛ ولی اگر زن حامله در وقت عادت ماهانه خون نبیند و پس از گذشت بیست روز از آن خون ببیند ، بنا بر احتیاط بین وظیفه حائض و مستحاضه جمع نماید .

(مسئله ۴۸۷) زنی که شک دارد یائسه شده یا نه ، چنانچه خونی ببیند و نداند حیض است یا خون دیگر ، باید بنا بگذارد که یائسه نشده است .

(مسئله ۴۸۸) کمترین مدت حیض سه روز و بیشترین آن ده روز است ؛ و اگر اندکی کمتر از سه روز باشد ، چنانچه خون به کلی قطع شود حیض به حساب نمی آید ؛ و زن باید در این مورد وظایف مستحاضه عمل نماید . ولی اگر به طور کامل قطع نشده و در مجرای رحم بماند کافی است و حیض به حساب می آید ؛ و چنانچه در بین سه روز مختصری پاک شود و مدت پاک شدن به قدری باشد که بگویند خون استمرار دارد و قطع نشده ، باز هم حیض است .

(مسئله ۴۸۹) مشهور این است که خون در سه روز اول حیض باید پشت سر هم باشد ولی اگر فرضاً در ضمن ده روز ، سه روز یا بیشتر خون ببیند و لیکن سه روز خون پشت سر هم نباشد ، بنا بر احتیاط واجب در روزهای خون کارهایی را که بر حائض حرام است ترک کند و کارهای مستحاضه را نیز انجام دهد و نماز و روزه را به جا آورد و قضای روزه ها را نیز بگیرد و در روزهای پاکی وسط ، کارهایی را که بر حائض حرام است ترک کند و کارهایی را که زن پاک انجام می دهد انجام دهد و قضای روزه ها را نیز بعدا بگیرد .

(مسئله ۴۹۰) بعید نیست که مراد از سه روز در باب حیض سه شبانه روز باشد ؛ یعنی هفتاد و دو ساعت . ولی اگر سه شبانه روز پشت سر هم نباشد به احتیاطی که در مسئله ی قبل گفته شد عمل شود .

(مسئله ۴۹۱) اگر سه روز پشت سر هم خون ببیند و پاک شود ، چنانچه دوباره خون ببیند و مجموع روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود ، همه آنها حتی روزهایی هم که در وسط پاک بوده حیض است .

ص :۱۵۵

(مسئله ۴۹۲) زنی که کمتر از سه روز خون دیده و پاک شده سپس سه روز دیگر یا بیشتر خون دیده ، خون دوم حیض است ؛ و خون نخست گرچه در روزهای عادتش بوده و نشانه های حیض را داشته باشد حیض نیست ؛ مگر اینکه مدت دو خون و پاکی وسط ، ده روز یا کمتر باشد که در این صورت بنا بر احتیاط واجب در خون اول بین وظیفه حائض و مستحاضه جمع کند ، و در پاکی وسط نیز بین وظیفه حائض و زن پاک جمع نماید .

(مسئله ۴۹۳) اگر خونی ببیند که از سه روز بیشتر و از ده روز کمتر باشد و نداند خون حیض است یا زخم و یا دمل ، چنانچه قبلاً حیض بوده حیض ، و چنانچه پاک بوده پاک قرار دهد ؛ و اگر نمی داند پاک بوده یا حیض ، همه چیزهایی را که بر حائض حرام است ترک کند و همه عبادتهایی که زن غیر حائض انجام می دهد به جا آورد و قضای روزه ها را هم بگیرد .

(مسئله ۴۹۴) اگر خونی ببیند و شک کند که خون حیض است یا استحاضه ، چنانچه شرایط و صفات حیض را داشته باشد باید حیض قرار دهد .

(مسئله ۴۹۵) زنی که با استعمال دارو از عادت ماهانه خود جلوگیری کرده است ، چنانچه در ایام عادت یا غیر آن خونی ببیند و شک کند که حیض است یا نه ، در صورتی که صفات حیض را دارا نبوده و از سه روز کمتر باشد حیض نیست .

ص :۱۵۶

(مسئله ۴۹۶) اگر خونی ببیند و نداند خون حیض است یا خون بکارت باید خود را وارسی کند ؛ به این ترتیب که مقداری پنبه داخل مجرا قرار داده و کمی صبر کند ، چنانچه اطراف آن به طور حلقه ای شکل خون آلود شود خون بکارت است ؛ ولی اگر خون به همه پنبه رسیده و در آن فرو رفته باشد حیض است .

احکام حائض

(مسئله ۴۹۷) چند چیز بر حائض حرام است:

اول: عبادتهایی که مانند نماز باید با وضو یا غسل و یا تیمم به جا آورده شود ؛ ولی به جا آوردن عبادتهایی مانند نماز میت که وضو یا غسل و یا تیمم برای آنها لازم نیست مانعی ندارد .

دوم: تمام چیزهایی که بر جنب حرام است و در «مسئله ۴۷۴» گذشت .

سوم: جماع در قُبُل (جلو) که بر مرد و زن حرام است ؛ گرچه به اندازه ختنه گاه باشد و منی هم بیرون نیاید ؛ بلکه احتیاط واجب آن است که کمتر از ختنه گاه هم داخل نشود . و دخول در دُبُر همسر (پشت) کراهت شدید دارد و احوط ترک است ؛ و اگر موجب اذیت زن باشد حرام است .

(مسئله ۴۹۸) جماع در روزهایی که حیض زن قطعی نیست ، ولی باید شرعا بنا را بر خون حیض قرار دهد حرام است ؛ مثلاً زنی که بیشتر از ده روز خون می بیند و باید به دستوری که در «مسائل۵۲۵ و ۵۲۶» گفته خواهد شد روزهای عادت را طبق عادت خویشان خود حیض قرار دهد ، شوهرش نمی تواند در آن روزها با وی نزدیکی نماید .

(مسئله ۴۹۹) اگر شماره روزهای حیض زن به سه قسمت تقسیم شود و مرد در قسمت اول آن با زن خود در قُبُل (جلو) جماع کند ، مستحب است هجده نخود طلا کفاره به فقیر بدهد ؛ و اگر در قسمت دوم جماع کند نه نخود ؛ و اگر در قسمت سوم جماع کند چهار نخود و نیم بدهد ؛ و دادن کفاره مطابق با احتیاط است هر چند واجب نیست . و احتیاط آن است که کفاره را طلای سکه دار بدهد ؛ و اگر ممکن نباشد قیمت آن را هم می توان داد .

(مسئله ۵۰۰) اگر کسی هم در قسمت اول و هم در قسمت دوم و هم در قسمت سوم حیض با زن خود جماع کند ، مستحب است هر سه کفاره را که روی هم سی و یک نخود و نیم طلا می شود بدهد .

(مسئله ۵۰۱) اگر قیمت طلا در وقتی که جماع کرده با وقتی که می خواهد به فقیر بدهد فرق کرده باشد ، قیمت وقتی را که می خواهد به فقیر بدهد حساب کند .

(مسئله ۵۰۲) کسی که نمی تواند کفاره بدهد استغفار کند ، و بهتر آن است که صدقه ای هم به فقیر بدهد ؛ و اگر نمی تواند صدقه بدهد استغفار کند و هر وقت

توانست بنا بر احتیاط مستحب کفاره بدهد .

(مسئله ۵۰۳) طلاق دادن زن در حال حیض _ به طوری که تفصیل آن در احکام طلاق گفته می شود _ باطل است .

(مسئله ۵۰۴) اگر زن بگوید در حال حیض هستم یا بگوید از حیض پاک شده ام ، چنانچه که متهم به دروغگویی نباشد باید پذیرفت ؛ و اگر مرد در حال جماع بفهمد زن حائض شده باید بلافاصله از حالت جماع خارج شود .

(مسئله ۵۰۵) اگر زن در بین نماز حائض شود نماز او باطل می شود ؛ و اگر شک کند که حائض شده یا نه ، بنا بر احتیاط اگر ممکن است وارسی کند ، و اگر ممکن نیست نماز را ادامه دهد و نماز او صحیح است ؛ ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز حائض شده نمازی که خوانده است باطل است.

(مسئله ۵۰۶) هنگامی که زن از خون حیض پاک شد ، واجب است برای نماز و عبادتهایی که نیاز به وضو یا غسل و یا تیمم دارد غسل نماید ؛ و برای نماز بنا بر احتیاط واجب وضو نیز بگیرد ؛ و بنا بر احتیاط وضو را پیش از غسل انجام دهد ؛ و اگر پیش از غسل انجام نداد بعد از آن انجام دهد .

(مسئله ۵۰۷) بعد از آن که زن از خون حیض پاک شد اگر چه غسل نکرده باشد طلاق او صحیح است ، و شوهرش هم می تواند با او جماع نماید ؛ ولی احتیاط مستحب آن است که پیش از غسل از جماع با او خودداری نماید . و کارهای دیگری که در وقت حیض بر او حرام بوده مانند توقف در مسجد و مسح خط قرآن ، تا غسل نکند بر او حلال نمی شود .

(مسئله ۵۰۸) اگر حائض برای غسل و وضو آب کافی نداشته باشد و آب به اندازه ای باشد که بتواند یا غسل کند یا وضو بگیرد ، بنا بر احتیاط واجب باید غسل کند و بدل از وضو تیمم نماید ؛ و اگر فقط برای وضو کافی باشد وضو بگیرد و عوض غسل تیمم نماید ؛ و اگر آب موجود برای هیچ یک کفایت نکند بنا بر احتیاط واجب دو تیمم کند: یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو .

(مسئله ۵۰۹) نمازهای یومیه ای که زن در ایام حیض نخوانده قضا ندارد ؛ ولی روزه های واجب را باید قضا نماید ؛ و بنا بر احتیاط قضای نماز آیات را نیز به جا آورد .

(مسئله ۵۱۰) هرگاه وقت نماز داخل شود و بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد حائض می شود ، باید فورا نماز را بخواند .

(مسئله ۵۱۱) هرگاه وقت نماز فرا رسد و زن نماز را تأخیر بیندازد و از اول وقت به اندازه انجام واجبات یک نماز بگذرد و بعد حائض شود قضای آن نماز بر او واجب است ؛ ولی در تند خواندن و کند خواندن و چیزهای دیگر باید ملاحظه حال خود را بکند . مثلا زنی که مسافر نیست اگر در اول ظهر نماز نخواند ، قضای آن

در صورتی واجب می شود که به مقدار خواندن چهار رکعت نماز با وضو به دستوری که گفته شد از اول ظهر بگذرد و حائض شود ؛ و برای کسی که مسافر است گذشتن وقت به مقدار خواندن دو رکعت نماز با وضو کافی است .

(مسئله ۵۱۲) اگر زن زمانی از حیض پاک شود که به اندازه غسل و وضو و خواندن یک رکعت نماز یا بیشتر از یک رکعت وقت داشته باشد ، نماز آن وقت بر او واجب است و اگر نخواند باید قضای آن را به جا آورد . و چنانچه به این اندازه مجال ندارد نماز آن وقت بر او واجب نیست ؛ هر چند اگر تیمم کند به نماز برسد . ولی اگر گذشته از تنگی وقت تکلیفش تیمم است ــ مثل آنکه آب برایش ضرر دارد ــ باید تیمم کند و آن نماز را بخواند .

(مسئله ۵۱۳) اگر حائض بعد از پاک شدن شک کند که به اندازه تهیه مقدمات نماز و خواندن یک رکعت وقت دارد یا نه ، باید نمازش را بخواند ؛ و اگر به خیال این که وقت ندارد نماز نخواند و بعد بفهمد وقت داشته ، باید قضای آن نماز را به جا آورد .

(مسئله ۵۱۴) اگر حائض جنب باشد و هنگامی که پاک می شود غسل جنابت را انجام دهد ، لازم نیست برای حیض نیز جداگانه غسل نماید ؛ هر چند خوب است در غسل خود هر دو را نیت کند . ولی کافی بودن این غسل از وضو خالی از اشکال نیست ؛ پس برای انجام عباداتی که طهارت در آنها شرط است ــ مانند نماز ــ احتیاطا وضو نیز بگیرد ؛ و بنا بر احتیاط وضو را پیش از غسل انجام دهد .

(مسئله ۵۱۵) مستحب است حائض در وقت نمازهای واجب خود را از خون پاک نماید و پنبه و دستمال را عوض کند و وضو بگیرد ــ و اگر نمی تواند وضو بگیرد به امید ثواب تیمم نماید ــ و به اندازه وقت نماز خواندن رو به قبله بنشیند و مشغول ذکر و دعا و صلوات شود .

(مسئله ۵۱۶) خواندن و همراه داشتن قرآن و رساندن جایی از بدن به حاشیه و بین خطهای قرآن ، و نیز خضاب کردن به حنا و مانند آن برای حائض مکروه است .

اقسام زنان حائض

اشاره

(مسئله ۵۱۷) زنان حائض شش دسته اند:

اول ــ صاحب عادت وقتیه و عددیه: و او زنی است که دو ماه پیاپی در وقت معین مثلا اول ماه خون حیض ببیند و شماره روزهای حیض او هم در هر دو ماه به یک اندازه باشد .

دوم ــ صاحب عادت وقتیه: و او زنی است که دو ماه پیاپی در وقت معین مثلا اول ماه خون ببیند ، ولی شماره روزهای آن یکسان نباشد .

سوم ــ صاحب عادت عددیه: و او زنی است که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سرهم به یک اندازه باشد ، ولی وقت دیدن آن دو خون یکی نباشد .

چهارم ــ مضطربه: و او زنی است که چند ماه خون دیده ولی عادت معین پیدا نکرده و یا از آغاز عادت معینی داشته ولی عادت او به هم خورده و عادت تازه ای پیدا نکرده است .

پنجم ــ مبتدئه: و او زنی است که مرتبه نخست خون دیدن اوست .

ششم ــ ناسیه: و او زنی است که عادت خود را فراموش کرده است .

هر یک از این شش دسته احکامی دارند که در مسائل آینده خواهد آمد .

اول: صاحب عادت وقتیه و عددیه

(مسئله ۵۱۸) زنانی که «صاحب عادت وقتیه و عددیه اند» سه گروهند:

۱ــ زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و در وقت معین هم پاک شود ؛ مثلا دو ماه پشت سر هم از روز اول ماه خون ببیند و روز هفتم پاک شود ؛ که عادت حیض او از روز اول ماه تا هفتم است .

۲ــ زنی که از خون پاک نمی شود ، ولی چند ماه پیاپی در چند روز معین خون او دارای نشانه حیض باشد ؛ که عادت وی در همان روزهای معین است .

۳ــ زنی که دو ماه پیاپی در وقت معین خون ببیند و پس از حداقل سه روز خون به مدت یک روز یا بیشتر پاک شود و بار دیگر خون ببیند ، به طوری که مجموع روزهایی که خون دیده و پاک بوده از ده روز بیشتر نباشد و در هر دو ماه همه روزهایی که خون دیده و پاک بوده روی هم به یک اندازه باشد ؛ که عادت او به اندازه تمام روزهایی است که خون دیده و در وسط پاک بوده است . و لازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشد .

(مسئله ۵۱۹) زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد اگر در وقت عادت یا یکی دو روز جلوتر خون ببیند به طوری که بگویند حیضش جلو افتاده ، گرچه آن خون نشانه های حیض را نداشته باشد باید به احکامی که برای حائض گفته شد عمل کند ؛ و چنانچه بعد بفهمد حیض نبوده ــ مثلا کمتر از سه روز باشد ــ باید عبادتهایی را که به جا نیاورده قضا نماید .

(مسئله ۵۲۰) زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد اگر در وقت عادت یا یکی دو روز پیش از آن خون نبیند و در غیر آن وقت به شماره روزهای حیضش خون ببیند ، پس اگر خون به صفات حیض باشد باید همان را حیض قرار دهد ، چه پیش از وقت عادت دیده باشد یا بعد از آن ؛ و اگر به صفات حیض نباشد به احتیاط عمل کند ؛ یعنی به وظیفه مستحاضه عمل کرده و از چیزهایی که بر حائض حرام است اجتناب نماید .

(مسئله ۵۲۱) زنی که عـادت وقتیه و عـددیه دارد اگر چنـد روز پیش از عـادت و همه روزهـای عـادت و چنـد روز هم پس از عادت خود خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود ، پس اگر همه خون به صـفات حیض باشد همه این مدت حیض است ؛ و اگر به صـفات حیض نباشـد به مقـدار عادت و پیش از عادت حیض است ، و نسـبت به بعـد از آن احتیاط کنـد ؛ و چنانچه خون از ده روز بیشتر شود تنهـا خونی که در روزهـای عـادت خود دیـده حیض است ، و خونی که پیش و پس از ایـام عـادت خود دیده استحاضه می باشد و باید عبادتهایی را که در روزهای پیش از عادت و پس از عادت به جا نیاورده قضا نماید .

(مسئله ۵۲۲) زنی که عادت وقتیه و عـددیه دارد اگر در عادت و چنـد روز بعـد از عادت خون ببینـد و بیشتر از ده روز باشـد ، خونی که در روزهـای عـادت دیـده گرچه نشانه های حیض را نداشـته باشـد حیض است ؛ و خونی که پس از روزهای عادت دیده گرچه نشانه های حیض را داشته باشد استحاضه است .

دوم: صاحب عادت وقتیه

(مسئله ۵۲۳) زنانی که «عادت وقتیه» دارند سه گروهند:

۱ـ زنی که دو ماه پیاپی در وقت معین خون حیض دیده و پس از چند روز پاک شده ، ولی شماره های آن در دو ماه به یک انـدازه نبوده است ؛ مثلاـ دو مـاه پشت سـر هم روز اول مـاه خون ببینـد ، ولی در ماه اول روز هفتم و در ماه دوم روز هشـتم از خون پاک شود ؛ که این زن باید روز اول ماه را عادت حیض خود قرار دهد .

۲ـ زنی که از خـون پـاک نمی شـود ، ولی چنـد مـاه پیـاپی در وقت معین خون او نشـانه حیض دارد و بقیه خونهـای او نشـانه استحاضه دارد ، و شـماره روزهایی که خون او نشانه حیض دارد در هر چنـد ماه به یک اندازه نیست ؛ مثلاً در ماه اول از اول مـاه تـا هفتم ، و در مـاه دوم از اول مـاه تـا هشـتم ، و در مـاه سوم از اول مـاه تا نهم خون او نشانه های حیض و بقیه نشانه های استحاضه را داشته باشد ؛ که این زن هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد .

۳ـ زنی که دو ماه پیاپی در زمان معین سه روز یا بیشتر خون می بیند و پس از پاک شدن بار دیگر خون می بیند به طوری که مجموع روزهـایی که خون دیـده و پاک بوده از ده روز بیشتر نمی شود ، ولی ماه دوم کمتر یا بیشتر از ماه اول باشـد ؛ مثلا در ماه اول هشت روز و در ماه دوم نه روز باشد ، که این زن هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد .

(مسئله ۵۲۴) زنی که عـادت وقـتیه دارد اگر در وقت عـادت خـود یـا دو روز پیش از عـادت خـون ببینـد به طوری که بگوینـد حیضـش جلو افتاده ، گرچه آن خون نشانه های حیض را نداشـته باشد باید به احکامی که برای حائض گفته شد عمل نماید و اگر بعد بفهمد حیض نبوده ـ مثلا آن که کمتر از سه روز باشد ـ باید عبادتهایی را

که به جا نیاورده قضا نماید .

(مسئله ۵۲۵) زنی که عادت وقتیه دارد اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و نتواند مقدار حیض خود را از راه نشانه های خون تشخیص دهد ، باید شماره عادت خویشان پدری یا مادری خود را ــ خواه مرده باشند یا زنده ــ برای خود حیض قرار دهد ، به شرط آن که عادت همه آنها یکسان باشد ؛ مگر آن که کسانی که عادتشان با دیگران فرق دارد به قدری کم باشند که در مقابل آنان هیچ حساب شوند که در این صورت باید عادت بیشتر آنان را حیض خود قرار دهد .

(مسئله ۵۲۶) زنی که عادت وقتیه دارد و بیشتر از ده روز خون می بیند و شماره عادت خویشان خود را حیض قرار می دهد ، باید روزی را که در هر ماه اول عادت او بوده اول حیض خود قرار دهد ؛ مثلاـ زنی که هر ماه روز اول ماه خون می دیده ، ولی گاهی روز هفتم و گاهی روز هشتم پاک می شده ، چنانچه یک ماه بیش از ده روز خون ببیند و عادت خویشان او هفت روز باشد ، باید هفت روز اول ماه را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد .

(مسئله ۵۲۷) زنی که عادت وقتیه دارد و بیشتر از ده روز خون می بیند ، چنانچه خویشاوند ندارد یا شماره عادت آنان یکسان نیست ، باید بنا بر احتیاط در هر ماهی که خون می بیند تا هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد .

سوم: صاحب عادت عددیه

(مسئله ۵۲۸) زنانی که «عادت عددیه» دارند سه دسته اند:

۱ــ زنی که شماره روزهای حیض او در دو ماه پیاپی یکسان باشد ولی وقت خون دیدن او در دو ماه یکی نباشد ، که در این صورت هر چند روزی که خون دیده عادت او می شود ؛ مثلا اگر ماه اول از روز اول تا پنجم ، و ماه دوم از یازدهم تا پانزدهم خون ببیند عادت او پنج روز می شود .

۲ــ زنی که از خون پاک نمی شود ولی چند ماه پشت سر هم چند روز از خونی که می بیند نشانه حیض و بقیه نشانه استحاضه را دارد ، و شماره روزهایی که خون نشانه حیض دارد در هر چند ماه به یک اندازه است ولی وقت آن یکی نیست ؛ که در این صورت هر چند روزی که خون او نشانه حیض دارد عادت او می شود . مثلا اگر یک ماه از اول ماه تا پنجم ، و ماه بعد از یازدهم تا پانزدهم ، و ماه سوم از بیست و یکم تا بیست و پنجم خون او نشانه حیض و بقیه نشانه استحاضه را داشته باشد ، شماره روزهای عادت او پنج روز می شود.

۳ــ زنی که دو ماه پشت سر هم سه روز یا بیشتر خون ببیند و یک روز یا بیشتر پاک شود و بار دیگر خون ببیند و وقت دیدن خون در ماه اول با ماه دوم فرق داشته باشد ولی به گونه ای باشد که مجموع روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود و شماره روزهای آن در هر دو ماه به یک

اندازه باشد ؛ که در این صورت تمام روزهایی که خون دیده با روزهای وسط که پاک بوده عادت حیض او می شود ؛ و لازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک انـدازه باشد . مثلا اگر ماه اول از روز اول ماه تا سوم خون ببیند و دو روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند ، و ماه دوم از یازدهم تا سیزدهم خون ببیند و دو روز یا بیشتر یا کمتر پاک شود و دوباره خون ببیند و روی هم از هشت روز بیشتر نشود ، عادت او هشت روز می شود .

(مسئله ۵۲۹) زنانی که عادت عددیه دارند و سه روز یا بیشتر خون می بینند سه دسته اند:

دسته اول: زنانی که خون آنها در تمام مدت نشانه خون حیض ندارد ؛ این افراد بنا بر احتیاط به وظیفه مستحاضه عمل نموده و کارهایی را که بر حائض حرام است ترک کنند و روزه ها را نیز قضا نمایند .

دسته دوم: زنانی که خون آنها در تمام مدت نشانه خون حیض دارد ؛ و اینها دو گروهند:

۱_ افرادی که مـدت خون دیـدن آنهـا به انـدازه عادت و یا بیشتر بوده و از ده روز بیشتر نیست ؛ که بایـد همه مـدت را حیض بدانند .

۲_ افرادی که خون دیـدن آنهـا از ده روز بیشـتر است ؛ این گروه بنـا بر احتیـاط بایـد از نخستین روزی که خون دیـده انـد به شماره روزهای عادت خود حیض و بقیه را استحاضه قرار دهند .

دسـته سوم: زنانی که چنـد روز از تمام مـدت نشانه حیض و چنـد روز دیگر علامت اسـتحاضه دارنـد ؛ و این گروه دارای سـه حالتند:

۱_ اگر روزهـایی که خون آنهـا نشـانه حیض دارد با عادت آنها یکسان است ، بایـد همان روزها را حیض و بقیه را استحاضـه قرار دهند .

۲_ اگر روزهـایی که خون آنها نشانه حیض دارد از روزهای عادت آنها بیشتر است ، بایـد به شـماره عادت خود حیض و بقیه را استحاضه قرار دهند .

۳_ اگر روزهایی که خون آنها علامت حیض دارد در عین حالی که از سه روز کمتر نیست از روزهای عادتشان کمتر باشـد ، بایـد چنـد روز از روزهایی که نشانه حیض ندارد به روزهایی که نشانه حیض دارد بیفزایند تا روی هم رفته به شـماره روزهای عادت برسد ، آنگاه این مجموع را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهند .

چهارم: مضطربه

«مضـطربه» به زنی گفته می شود که چند ماه خون دیده و هنوز عادت معینی پیدا نکرده است ؛ یا از پیش عادت معینی داشته و اینک به هم خورده و هنوز عادت معین دیگری پیدا نکرده است .

(مسئله ۵۳۰) خونی که زنان مضطربه می بینند دارای چند حالت است:

۱ـ اگر بیشتر از سه و کمتر از ده روز خون دیده باشند و همه آنها نشانه حیض داشته باشد ، باید همه را حیض قرار دهند ؛ و اگر نشانه حیض نداشته باشد به احتیاط عمل کنند .

۲ـ اگر بیشتر از ده روز خون دیده باشند و نشانه های حیض را نداشته و همه خونها یک جور باشد ، باید به اندازه عادت خویشان خود احتیاط کنند ـ یعنی کارهایی را که بر حائض حرام است انجام ندهند و به وظیفه مستحاضه عمل نمایند ـ و بقیه را استحاضه قرار دهند .

۳ـ اگر بیشتر از ده روز خون دیده و دارای نشانه های حیض باشد ، باید شماره عادت خویشان خود را به طوری که در عادت وقتیه «مسائل ۵۲۵ تا ۵۲۷» گفته شده حیض و بقیه را استحاضه قرار دهند ؛ و در این مورد احتیاط مستحب آن است که:

الف: اگر عادت خویشان او هفت روز باشد ، هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد .

ب: اگر عادت خویشان او کمتر از هفت روز باشد همان مدت را حیض قرار دهد ، و در تفاوت کمتر از هفت روز تا هفت روز را احتیاط نماید ؛ یعنی کارهایی را که بر حائض حرام است انجام ندهد و به وظیفه مستحاضه عمل نماید .

ج: اگر عادت خویشاوندان او بیش از هفت روز ـ مثلا نه روز ـ باشد ، همان هفت روز را حیض قرار داده ، و در تفاوت بین هفت روز و عادت آنان ـ که دو روز است ـ احتیاط کند .

۴ـ اگر از خونی که بیش از ده روز دیده اند چند روز نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه داشته باشد ، سه حالت دارد:

حالت اول: اگر خونی که نشانه حیض داشته کمتر از سه و بیشتر از ده روز نباشد ، همه آن حیض است .

حالت دوم: اگر خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز بوده ، بنا بر احتیاط واجب به اندازه روزهای عادت خویشاوندان احتیاط کند و بقیه را استحاضه قرار دهد .

حالت سوم: اگر پیش از گذاشتن ده روز از قطع خونی که نشانه حیض داشته و از سه روز بیشتر است بار دیگر خونی که نشانه حیض دارد ببیند ـ مثل اینکه پنج روز خون حیض و نه روز خون استحاضه و دوباره پنج روز خون حیض ببیند ـ بنا بر احتیاط واجب در هر دو خون کارهایی که بر حائض حرام است ترک و به وظایف مستحاضه عمل نماید .

پنجم: مبتدئه

«مبتدئه» به زنی گفته می شود که برای نخستین بار خون می بیند .

(مسئله ۵۳۱) برای مبتدئه چند حالت وجود دارد:

حالت اول: اگر خونی که دیده کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد و همه آن نشانه حیض داشته باشد ، باید همه را حیض قرار دهد ؛ و اگر نشانه حیض نداشته باشد به احتیاط عمل کند .

حالت دوم: اگر خونی که دیده بیشتر از ده روز باشد و همه آن یک جور بوده و صفات حیض را دارد ، باید به گونه ای که در عادت وقتیه «مسائل ۵۲۵ تا ۵۲۷» گفته شد عادت خویشان خود را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد .

حالت سوم: اگر بیش از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه داشته باشد ، یکی از سه صورت را دارد:

۱ـ اگر مقدار خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد ، همه آن را حیض قرار دهد .

۲ـ اگر خونی که نشانه حیض دارد بیشتر از ده روز باشد ، باید از نخستین روزی که خون او نشانه حیض دارد حیض قرار دهد و در شماره آن از خویشاوندان خود پیروی نماید و بقیه را استحاضه به شمار آورد ؛ و چنانچه خویشاوندان او عادت مستقری ندارند بنا بر احتیاط باید هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد .

۳ـ اگر خونی که نشانه حیض دارد از سه روز کمتر باشد ، بنا بر احتیاط در مقدار عادت خویشان خود احتیاط کند و بقیه را استحاضه قرار دهد .

حالت چهارم: اگر پیش از گذشتن ده روز از قطع خونی که نشانه حیض داشته بار دیگر خونی ببیند که آن هم نشانه حیض دارد ـ مثل آنکه پنج روز خون سیاه و نه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند ـ بنا بر احتیاط واجب در هر دو خون از کارهایی که بر حائض حرام است اجتناب نموده و به وظایف مستحاضه عمل نماید .

ششم: ناسیه

مقصود از «ناسیه» زنی است که عادت خود را به طور کلی ـ هم وقت و هم عدد آن را ـ فراموش کرده باشد .

(مسئله ۵۳۲) برای ناسیه چند حالت وجود دارد:

حالت اول: اگر خونی که دیده از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد و همه آن نشانه حیض داشته باشد ، باید همه را حیض قرار دهد ؛ و اگر نشانه حیض نداشته باشد به احتیاط عمل کند .

حالت دوم: اگر از ده روز بیشتر بوده و همه آن نشانه حیض نداشته باشد ، باید روزهایی را که نشانه حیض دارد به شرط آنکه از سه روز کمتر و از ده روز

بیشتر نباشد حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد .

حالت سوم: اگر خونی که دیده بیشتر از ده روز باشد و نتواند حیض را به واسطه نشانه های آن تشخیص دهد ، پس اگر همه خون به صفات حیض باشد بنا بر احتیاط واجب باید هفت روز نخست را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد ؛ مگر اینکه یقین داشته باشد که مقدار عادت او اجمالاً کمتر و یا بیشتر از هفت روز بوده ، که در این دو صورت بنا بر احتیاط واجب باید در مقدار تفاوت احتیاط کند ؛ یعنی کارهایی را که بر حائض حرام است ترک کند و به وظایف مستحاضه عمل نماید .

حالت چهارم: اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و خون او اصلاً نشانه حیض را نداشته باشد ، باید در هفت روز نخست احتیاط کند و بقیه را استحاضه قرار دهد .

مسائل متفرقه حیض

(مسئله ۵۳۳) زنان «مضطربه» ، «مبتدئه» ، «ناسیه» و «صاحب عادت عددیه» اگر خونی ببیند که نشانه های حیض را داشته باشد ، باید از اول عبادت را ترک کنند ، و چنانچه بعد بفهمند حیض نبوده ـ مثل اینکه از سه روز کمتر باشد ـ باید عبادتهایی را که به جا نیاورده اند قضا نمایند . و اگر نشانه های حیض را نداشته باشد ، بنا بر احتیاط واجب کارهای استحاضه را به جا آورند و کارهایی را که بر حائض حرام است ترک نمایند .

(مسئله ۵۳۴) زنی که در حیض عادت دارد ـ چه در وقت حیض عادت داشته باشد چه در عدد حیض یا هم در وقت و هم در عدد آن ـ اگر دو ماه پشت سر هم خلاف عادت خود خونی ببیند که وقت آن یا شماره روزهای آن یا هم وقت و هم شماره روزهای آن یکی باشد ، عادتش به آنچه در این دو ماه دیده است برمی گردد .

(مسئله ۵۳۵) مقصود از یک ماه ابتدای خون دیدن است تا سی روز ، نه از روز اول ماه تا آخر ماه .

(مسئله ۵۳۶) زنی که معمولا ماهی یک مرتبه خون می بیند اگر در یک ماه دو مرتبه خون ببیند و آن خونها نشانه های حیض را داشته باشد ، چنانچه روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز کمتر نباشد ، باید هر دو را خون حیض قرار دهد .

(مسئله ۵۳۷) اگر سه روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه حیض دارد سپس ده روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه استحاضه دارد و دوباره سه روز یا بیشتر خونی به نشانه های حیض ببیند ، باید خون اول و خون آخر را که نشانه های حیض داشته حیض ، و خون وسط را استحاضه قرار دهد .

(مسئله ۵۳۸) اگر زن پیش از ده روز پاک شود و بداند که در باطن خون نیست ، باید برای عبادتهای خود غسل کند ؛ اگرچه گمان داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می بیند ؛ ولی اگر یقین یا اطمینان داشته باشد که پیش از تمام

شدن ده روز دوباره خون می بیند ، نباید غسل کند و نمی تواند نماز بخواند و باید به احکام حائض عمل نماید.

(مسئله ۵۳۹) اگر زن پیش از ده روز پاک شود و احتمال دهد که در باطن خون هست ، باید با مقداری پنبه خود را امتحان کند . پس اگر پاک بود غسل کرده و عبادتهای خود را به جا آورد و اگر پاک نبوده و خون به صفات حیض باشد به ترتیب زیر عمل نماید:

الف: اگر در عدد حیض عادت ندارد یا عادت او ده روز است ، بایدصبر کند تا اگر پیش از ده روز یا سر ده روز پاک شد غسل کند ؛ و اگر از ده روز گذشت سر ده روز غسل نماید .

ب: اگر در حیض عادت ندارد ، مقدار حیض او بر طبق دستوراتی که برای «مبتدئه» و «مضطربه» و «ناسیه» گفته شد معین می شود .

ج: اگر عادت دارد و عادت او کمتر از ده روز است ، چنانچه بداند پیش از تمام شدن ده روز یا سر ده روز پاک می شود نباید غسل کند ؛ و اگر احتمال می دهد خون او از ده روز می گذرد احتیاط واجب آن است که تا دو روز عبادت را ترک کند و بعد از دو روز تا روز دهم کارهای استحاضه را به جا آورد و کارهایی را که بر حائض حرام است ترک نماید ؛ پس اگر پیش از تمام شدن ده روز یا سر ده روز از خون پاک شد تمامش حیض است ؛ و اگر از ده روز گذشت باید عادت خود را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد ، و عبادتهایی را که بعد از روزهای عادت به جا نیاورده قضا نماید .

(مسئله ۵۴۰) اگر چند روز را حیض قرار دهد و عبادت نکند و بعد بفهمد حیض نبوده است ، باید نماز و روزه ای را که در آن روزها به جا نیاورده قضا نماید ؛ و اگر چند روز را به گمان اینکه حیض نیست عبادت کند و بعد بفهمد حیض بوده ، چنانچه آن روزها را روزه گرفته باید قضا نماید .

غسل استحاضه

یکی از خونهایی که از زن خارج می شود «خون استحاضه» است و زن را در موقع دیدن این خون «مستحاضه» می گویند . خون استحاضه در بیشتر اوقات زرد رنگ و سرد است و بدون فشار و سوزش بیرون می آید و غلیظ نیست ؛ ولی ممکن است گاهی سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ باشد و با فشار و سوزش بیرون آید .

(مسئله ۵۴۱) خون استحاضه بر سه قسم است:

۱ــ قلیله: و نشانه اش این است که خون هنگام بیرون آمدن به درون پنبه ای که زنان به خود می گیرند نفوذ نکند و تنها روی پنبه آلوده شود .

۲ــ متوسطه: و نشانه اش این است که خون به درون پنبه راه یافته ولی از طرف دیگر آن بیرون نیاید و به دستمال یا چیز دیگری که معمولا زنها برای جلوگیری از خون می بندند نرسد .

۳ــ کثیره: و نشانه اش این است که خون به درون پنبه راه یافته و از سوی دیگر آن خارج و به دستمال روی آن برسد .

(مسئله ۵۴۲) اگر زن بداند خونی که از او خارج می شود خون زخم نیست و شرعا حکم حیض و نفاس را هم ندارد ، باید به دستور استحاضه عمل کند ؛ بلکه اگر شک داشته باشد که خون استحاضه است یا خونهای دیگر ، چنانچه نشانه خون های دیگر را نداشته باشد بنا بر احتیاط واجب باید کارهای استحاضه را انجام دهد .

احکام مستحاضه

(مسئله ۵۴۳) وظیفه مستحاضه در حالتهای سه گانه به این شرح است :

الف: در استحاضه قلیله باید برای هر نماز یک وضو بگیرد و بنا بر احتیاط واجب پنبه را عوض کرده یا آب بکشد و ظاهر مخرج خون را هم ــ اگر آلوده شده ــ تطهیر نماید .

ب: در استحاضه متوسطه باید برای نماز صبح غسل کند و تا صبح روز بعد برای نماز ــ هر چند نافله باشد ــ یک وضو بگیرد و بنا بر احتیاط وضوی نماز صبح را پیش از غسل انجام دهد و دستمال یا پنبه را نیز عوض کرده و یا آب بکشد و ظاهر مخرج خون را تطهیر نماید .

ج: در استحاضه کثیره باید یک غسل برای نماز صبح و یک غسل برای نماز ظهر و عصر و یک غسل دیگر نیز برای نماز مغرب و عشا بنماید ، و بنا بر احتیاط واجب برای هر نماز ــ هر چند نافله باشد ــ یک وضو بگیرد و وضو را پیش از غسل انجام دهد ؛ با این شرط که اولاً: میان نماز ظهر و عصر نیز میان نماز مغرب و عشاء جدایی نیندازد ؛ وگرنه باید برای هر یک از نمازهای عصر یا عشاء نیز یک غسل انجام دهد . و ثانیا: بنا بر احتیاط واجب برای هر نماز دستمال یا پنبه را

عوض کند و مخرج خون را تطهیر نماید .

(مسئله ۵۴۴) در استحاضه متوسطه که باید برای نماز صبح غسل کند چنانچه عمدا یا از روی فراموشی برای نماز صبح غسل نکند ، باید برای نماز ظهر و عصر غسل نماید ؛ و اگر برای نماز ظهر و عصر غسل نکند ، باید پیش از نماز مغرب و عشاء غسل نماید ، چه آن خون بیاید یا قطع شده باشد ، و نمازی را که بدون غسل خوانده باید قضا نماید .

(مسئله۵۴۵) مستحاضه متوسطه یا کثیره که وظیفه اش غسل کردن است چنانچه انجام غسل برای او مشقتی داشته باشد که معمولاـ قابل تحمل نیست یا به واسطه غسل کردن احتمال ضرر یا بیماری بدهد ، باید به جای هر غسل یک تیمم نماید ؛ و چنانچه به گونه ای باشد که مثلاـ اگر برای نماز صبح غسل کند برای او ضرری ندارد ولی غسل برای نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء موجب حرج و ضرر می شود ، باید غسل برای نماز صبح را انجام داده و برای نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء به ترتیبی که گفته شد تیمم نماید .

(مسئله ۵۴۶) اگر مستحاضه یکی از کارهایی که بر او واجب می باشد حتی عوض کردن پنبه را ترک کند ، بنا بر احتیاط نمازش باطل است .

(مسئله ۵۴۷) اگر زن نداند استحاضه او از کدام قسم است ، باید هنگام نماز با قرار دادن مقداری پنبه وضع خود را بررسی کرده و آن گاه به تکلیف خود عمل نماید ؛ ولی اگر بداند تا وقتی که می خواهد نماز بخواند استحاضه او تغییر نمی کند ، پیش از داخل شدن وقت هم می تواند خود را وارسی کند .

(مسئله ۵۴۸) مستحاضه اگر پیش از آن که خود را بررسی کند مشغول نماز شود ، چنانچه قصد قربت داشته و به وظیفه خود عمل کرده باشد ــ مثلا استحاضه اش قلیله بوده و به وظیفه قلیله عمل نموده ــ نماز او صحیح است . و اگر قصد قربت نداشته یا عمل او مطابق وظیفه اش نبوده ــ مثل آنکه استحاضه او متوسطه بوده و به وظیفه قلیله رفتار نموده ــ نماز او باطل است .

(مسئله ۵۴۹) زنی که توان وارسی خود را ندارد چنانچه نمی داند استحاضه او قلیله است یا متوسطه ، باید کارهای استحاضه قلیله را انجام دهد ؛ و اگر نمی داند استحاضه او متوسطه است یا کثیره ، باید کارهای استحاضه متوسطه را انجام دهد . گرچه احتیاط مستحب آن است که در هر دو صورت وظیفه سنگین تر را انجام دهد تا یقین کند به تکلیف خود عمل کرده است ؛ ولی اگر بداند سابقا کدام از آن سه قسم بوده ، باید به وظیفه همان قسم رفتار نماید .

(مسئله ۵۵۰) اگر مستحاضه بعد از نماز خود را بررسی کند و خون نبیند ، گرچه بداند دوباره خون می آید می تواند با وضویی که دارد نماز بعد را بخواند .

(مسئله ۵۵۱) اگر خون استحاضه در باطن باشد و بیرون نیاید وضو و غسل

باطل نمی شود ؛ ولی اگر بیرون بیاید ـ هر چند کم باشد ـ وضو و غسل را به ترتیبی که گذشت باطل می کند .

(مسئله ۵۵۲) مستحاضه باید برای هر نماز ـ چه واجب و چه مستحب ـ وضو بگیرد ؛ هر چند در کثیره واجب بودن وضو از باب احتیاط است ، چنان که گذشت . همچنین اگر بخواهد نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند یا نمازی را که تنها خوانده دوباره با جماعت بخواند و یا نماز نافله بخواند ، باید تمام کارهایی را که برای استحاضه گفته شد انجام دهد ؛ ولی برای خواندن نماز احتیاط و سجده و تشهد فراموش شده و سجده سهو در صورتی که آنها را فوراً بعد از نماز به جا آورد ، لازم نیست کارهای استحاضه را انجام دهد .

(مسئله ۵۵۳) هرگاه استحاضه قلیله تبدیل به متوسطه ، و یا استحاضه متوسطه تبدیل به کثیره شود ، مستحاضه باید به وظیفه خود در حالت جدید عمل نماید .

(مسئله ۵۵۴) هرگاه استحاضه کثیره تبدیل به متوسطه یا قلیله شود ، باید برای اولین نماز وظیفه مستحاضه کثیره را انجام دهد و برای نمازهای بعدی به وظیفه متوسطه یا قلیله همل نماید ؛ و هر گاه خون او قطع شود ، باید برای نخستین نماز پس از آن به وظیفه خود عمل نماید .

(مسئله ۵۵۵) اگر استحاضه قلیله پیش از نماز متوسطه یا کثیره شود ، باید کارهای متوسطه یا کثیره را که گفته شد انجام دهد ؛ و اگر استحاضه متوسطه تبدیل به کثیره شود باید کارهای استحاضه کثیره را انجام دهد ، و چنانچه برای استحاضه متوسطه غسل کرده باشد باید دوباره برای کثیره غسل کند .

(مسئله ۵۵۶) اگر در بین نماز استحاضه متوسطه تبدیل به کثیره شود ، باید نماز را رها کرده و برای استحاضه کثیره غسل کند و وضو بگیرد ؛ و احتیاطاً وضو را پیش از غسل انجام دهد و کارهای دیگر آن را هم انجام دهد و همان نماز را بخواند . و اگر برای هیچ کدام از غسل و وضو وقت ندارد ، باید دوتیمم کند: یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو ؛ و اگر برای یکی از آنها وقت ندارد ، باید عوض آن تیمم کند و دیگری را به جا آورد ؛ ولی اگر برای تیمم هم وقت ندارد ، نمی تواند نماز را بشکند و باید نماز را تمام کند و بنا بر احتیاط واجب قضا هم بنماید . همچنین است اگر در بین نماز استحاضه قلیله ی او متوسطه یا کثیره شود .

(مسئله ۵۵۷) اگر در بین نماز خون قطع شود و مستحاضه نداند که در باطن هم قطع شده یا نه ، چنانچه بعد از نماز بفهمد قطع شده بوده ، باید وضو و غسل و نماز را دوباره به جا آورد .

(مسئله ۵۵۸) مستحاضه کثیره یا متوسطه اگر پیش از داخل شدن وقت نماز برای نماز غسل کند کافی نیست ؛ بلکه اگر نزدیک اذان صبح برای نماز شب غسل کند و نماز شب را بخواند بنا بر احتیاط بعد از داخل شدن صبح ـ اگر خون ادامه

داشت _ دوباره غسل و وضو را به جا آورد .

(مسئله ۵۵۹) اگر خون استحاضه پیش از وقت نماز بیاید _ گرچه زن برای آن خون وضو و غسل را انجام داده باشد _ بنا بر احتیاط واجب چنانچه خون ادامه داشته باشد باید در موقع نماز وضو وغسل را به جا آورد .

(مسئله ۵۶۰) اگر مستحاضه بداند یا احتمال دهد که پیش از گذشتن وقت نماز به کلی پاک می شود یا به اندازه خواندن نماز خون قطع می شود ، بنا بر احتیاط واجب باید صبر کند و نماز را در وقتی که پاک است بخواند .

(مسئله ۵۶۱) اگر بعد از وضو و غسل خون در ظاهر قطع شود و مستحاضه بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد به مقداری که بتواند وضو و غسل و نماز را بجا آورد به کلی پاک می شود ، بنا بر احتیاط واجب نماز را تأخیر بیندازد و موقعی که به کلی پاک شد دوباره وضو و غسل را به جا آورد و نماز را بخواند .

(مسئله ۵۶۲) مستحاضه اگر بداند از وقتی که مشغول وضو یا غسل شده خونی از او بیرون نیامده و بعد از نماز هم خون در داخل مجرا نیست و بیرون نمی آید ، می تواند خواندن نماز را به تأخیر بیندازد .

(مسئله ۵۶۳) مستحاضه کثیره یا متوسطه وقتی به کلی از خون پاک شد باید غسل کند ؛ ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز سابق مشغول غسل شده دیگر خون نیامده ، لازم نیست دوباره غسل نماید .

(مسئله ۵۶۴) مستحاضه قلیله پس از وضو و مستحاضه کثیره و متوسطه پس از وضو و غسل باید بلافاصله مشغول نماز شوند ؛ ولی گفتن اذان و اقامه و خواندن دعاهای پیش از نماز و انجام کارهای مستحب در نماز اشکال ندارد .

(مسئله ۵۶۵) اگر مستحاضه بین غسل و نماز فاصله بیندازد باید دوباره غسل کند و بلافاصله مشغول نماز شود ولی اگر بعد از غسل خون خارج نگردد غسل دیگر لازم نیست .

(مسئله ۵۶۶) اگر خون استحاضه جریان داشته باشد و قطع نشود ، چنانچه برای او ضرر نداشته باشد باید پیش از غسل و بعد از آن به وسیله پنبه از بیرون آمدن خون جلوگیری کند تا نماز او تمام شود ؛ و چنانچه کوتاهی کند و خون بیرون آید باید غسل و وضو و نماز خود را دوباره به جا آورد .

(مسئله ۵۶۷) اگر در موقع غسل خون قطع نشود غسل صحیح است ؛ ولی اگر در بین غسل استحاضه متوسطه او کثیره شود بنا بر احتیاط واجب غسل را دوباره انجام دهد .

(مسئله ۵۶۸) روزه زنانی که در حال استحاضه کثیره یا متوسطه اند بنا بر احتیاط واجب در صورتی صحیح است که برای نماز مغرب و عشای شب قبل از

روزه گرفتن غسل نمایند و نیز در روز غسلهایی را که برای نمازهای یومیه واجب است انجام دهند ؛ ولی اگر برای نماز مغرب و عشای شب قبل غسل نکنند و برای خواندن نماز شب ، پیش از اذان صبح غسل نمایند و در روز هم غسلهایی را که برای نمازهای یومیه واجب است به جا آورند ، روزه آنان صحیح است .

(مسئله ۵۶۹) احتیاط واجب آن است که مستحاضه در تمام روزی که روزه است به مقداری که می تواند و برای او ضرر ندارد از بیرون آمدن خون جلوگیری کند .

(مسئله ۵۷۰) اگر بعد از نماز عصر مستحاضه شود و تا غروب غسل نکند ، روزه او صحیح است

(مسئله ۵۷۱) نماز آیات بر زنان مستحاضه واجب است ، و هنگام خواندن نماز آیات باید همان وظایف نمازهای یومیه را انجام دهند ، و اگر بخواهند نماز آیات و نمازهای یومیه را باهم بخوانند ، باید برای هرکدام جداگانه به وظیفه خود عمل کنند ؛ و احتیاط واجب آن است که هر دو را با یک غسل و یک وضو بجا نیاورند .

(مسئله ۵۷۲) اگر مستحاضه بخواهد غیر از نماز کار دیگری که نیاز به وضو دارد انجام دهد باید وضوی دیگری بگیرد ، و آن وضویی که برای نماز گرفته بنا بر احتیاط واجب کافی نیست ؛ مگر این که در حال نماز بخواهد آن کار را انجام دهد . و چنانچه مستحاضه کثیره یا متوسطه بخواهد پیش از وقت نماز جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند ، باید علاوه بر وضو غسل را هم انجام دهد .

(مسئله ۵۷۳) بنا بر احتیاط واجب مستحاضه نماز قضا را در حال استحاضه به جا نیاورد ؛ مگر این که وقت نماز قضا تنگ شود ، که در این صورت باید برای هر نماز قضا کارهایی را که برای نماز ادا بر او واجب است انجام دهد .

ص :۱۷۲

(مسئله ۵۷۴) رفتن به مسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله و توقف در مساجد دیگر و خواندن سوره ای که سجده واجب دارد برای مستحاضه اشکال ندارد ؛ ولی نزدیکی شوهر با مستحاضه متوسطه یا کثیره بنا بر احتیاط واجب در صورتی حلال می شود که غسل کند ؛ و چنانچه غسل کند گر چه کارهای دیگری را که برای نماز واجب است ـ مثل وضو ـ انجام نداده باشد ، نزدیکی شوهر با او اشکال ندارد ؛ و چنانچه برای نماز غسل کرده باشد برای نزدیکی غسل دیگر لازم نیست .

غسل نفاس

خونی که همراه با بیرون آمدن اولین جزء نوزاد از رحم مادر خارج می شود «خون نفاس» نام دارد و زنان را در این حالت «نُفَساء یا نَفْساء» می نامند ؛ کمترین مدتی که زنان این خون را می بینند یک لحظه و بیشترین آن ده روز است .

(مسئله ۵۷۵) خونی که پیش از بیرون آمدن نوزاد از زنان خارج می شود خون نفاس نیست ؛ و ممکن است حیض یا یکی از انواع استحاضه باشد .

(مسئله ۵۷۶) لازم نیست خلقت بدن نوزاد کامل و زایمان کامل و طبیعی باشد ؛ بلکه اگر نوزاد پیش از کامل شدن به دنیا آید خونی که همراه او خارج می شود نفاس است . و اگر خون بسته ای هم از رحم بیرون آید که خود زن می داند یا چهار قابله یا متخصصان نظر دهند که اگر در رحم باقی می ماند انسان می شد ، بنا بر احتیاط واجب کارهایی را که بر نفساء حرام است ترک نماید و کارهایی را که مستحاضه انجام می دهد انجام دهد .

(مسئله ۵۷۷) زنانی که خون نفاس آنها بیش از ده روز باشد چند حالت برای آنان وجود دارد:

حالت اول: چنانچه در حیض عادت داشته باشد ، باید به اندازه روزهای عادت خود نفاس و بقیه را استحاضه قرار دهد .

حالت دوم: اگر در حیض عادت نداشته است ، چنانچه نشانه های خون تغییر یابد باید آن اندازه را که سیاه رنگ است ـ اگر بیش از ده روز نباشد ـ نفاس قرار دهد .

حالت سوم: چنانچه در حیض عادت نداشته و نشانه خون نیز یکنواخت بوده ، باید به اندازه عادت خویشاوندان خود نفاس قرار دهد ؛ و اگر مقدار عادت خویشاوندان او متفاوت باشد بنا بر احتیاط واجب باید هفت روز نخست را نفاس بداند ، و در این حالت و حالت دوم احتیاط واجب آن است که تا روز دهم کارهایی را که بر حائض حرام است انجام ندهد و به وظایف مستحاضه نیز عمل نماید .

(مسئله ۵۷۸) بنا بر احتیاط مستحب زنی که خون نفاس او بیش از ده روز می باشد ، اگر در حیض عادت دارد از روز بعد از عادت ، و اگر عادت ندارد پس از روز دهم تا روز هجدهم زایمان کارهای مستحاضه را به جا آورد و کارهایی را

که بر نفساء حرام است ترک نماید.

(مسئله ۵۷۹) زنی که عادت حیض او کمتر از ده روز باشد ولی بیش از روزهای عادتش خون نفاس ببیند ، باید به اندازه روزهای عادت خود نفاس قرار دهد و پس از آن بنا بر احتیاط واجب تا دو روز عبادت را رها کند و پس از دو روز تا روز دهم وظایف مستحاضه را انجام داده و کارهایی را که بر نفساء حرام است ترک نماید ؛ پس در این صورت اگر خون از ده روز بگذرد استحاضه است ، و باید روزهای پس از عادت تا روز دهم را هم استحاضه قرار داده و عبادتهایی را که در آن روزها انجام نداده قضا نماید .

(مسئله ۵۸۰) زنانی که پس از زایمان تا یک ماه پیاپی و یا بیشتر خون می بینند یکی از دو حالت را دارند:

حالت اول: اگر در حیض عادت دارند ، به اندازه عادت حیض نفاس قرار داده و ده روز پس از آن ـ گرچه در روزهای عادت ماهانه باشد ـ استحاضه است ، و پس از گذشت این ده روز اگر خونی را که می بیند در روزهای عادتش باشد حیض است ؛ گرچه نشانه خون حیض نداشته باشد . همچنین اگر در روزهای عادتش نباشد و نشانه حیض را داشته باشد حیض است ؛ هر چند خوب است در این صورت احتیاط شود . ولی اگر در روزهای عادتش نباشد و نشانه های حیض را هم نداشته باشد ، باید آن را استحاضه قرار دهد .

حالت دوم: اگر در حیض عادت ندارند ، ده روز نخست را مطابق آنچه در مسئله ۵۷۷

گفته شد عمل نمایند و ده روز دوم آن استحاضه است ؛ و خونی که پس از ده روز دوم دیده می شود اگر نشانه حیض را داشته حیض است ؛ وگرنه استحاضه می باشد .

(مسئله ۵۸۱) کارهایی که بر «حائض» حرام یا مکروه است بر «نفساء» نیز حرام یا مکروه می باشد ؛ هر چند حرام بودن برخی از چیزها از باب احتیاط ومکروه بودن برخی دیگر ــ مانند حنا بستن ــ محل اشکال است . همچنین آن چه بر حائض واجب یا مستحب است بر نفساء نیز واجب و مستحب می باشد .

(مسئله ۵۸۲) طلاق دادن زنی که در حال نفاس می باشد باطل است . همچنین نزدیکی با او حرام می باشد ؛ و اگر شوهرش با او نزدیکی کند بنا بر احتیاط مستحب به دستوری که در احکام حیض گفته شد کفاره بدهد.

(مسئله ۵۸۳) وقتی که زن از خون نفاس پاک شد باید غسل کند و عبادتهای خود را به جا آورد ؛ و اگر دوباره خون ببیند ، چنانچه روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده روی هم ده روز یا کمتر از ده روز باشد تمام آن نفاس است ؛ و چنانچه روزهایی که پاک بوده روزه گرفته باشد باید قضا نماید .

(مسئله ۵۸۴) اگر زن از خون نفاس پاک شود و احتمال دهد که در باطن خون هست باید با مقداری پنبه خود را آزمایش کند ؛ پس اگر پاک بود برای عبادتهای خود غسل کند .

(مسئله ۵۸۵) کسی که غسل نفاس را انجام داده بنا بر احتیاط واجب باید برای نماز و سایر عبادتهایی که طهارت در آن شرط است وضو نیز بگیرد ؛ و لازم نیست وضو را پیش از غسل انجام دهد .

غسل مسّ میّت

(مسئله ۵۸۶) اگر کسی بدن انسان مرده ای را که سرد شده و غسلش نداده اند مس کند ، یعنی جایی از بدن خود را به بدن او برساند ، باید «غسل مسّ میت» نماید ؛ هر چند در خواب یا به طور ناخودآگاه یا بنا بر احتیاط باطن او را مس کرده باشد ؛ بلکه بنا بر احتیاط واجب مسّ بدن شهید و همچنین مسّ بدن مرده ای که او را به جای غسل تیمم داده اند و یا هر سه غسل او با آب خالص بدون سدر و کافور انجام شده است نیز همین حکم را دارد .

(مسئله ۵۸۷) اگر بدن حیوان مرده ای را مس نماید غسل بر او واجب نیست . همچنین برای مس انسان مرده ای که تمام بدن او سرد نشده غسل واجب نمی شود ؛ هر چند جایی را که سرد شده مس نماید .

(مسئله ۵۸۸) رساندن ناخن و استخوان به ناخن و استخوان میت موجب واجب شدن غسل است . همچنین اگر موی بدن زنده به بدن یا موی بدن مرده برسد ، چنانچه موهای آنها کوتاه باشد بنابراحتیاط واجب ، و اگر موها بلند باشد بنا بر

احتیاط مستحب مس کننده غسل نماید .

(مسئله ۵۸۹) اگر جایی از بـدن انسان به بـدن بچه ای که مرده و یا حتی جنین سـقط شده ای که چهار ماه آن تمام شده برسـد بایـد غسل کنـد ؛ و بنا بر احتیاط مسـتحب جنین سـقط شـده پیش از چهار ماه نیز همین حکم را دارد . بنابراین اگر جنین چهار ماهه ای که مرده هنگام تولـد با ظاهر بـدن مادر تماس پیدا کند ، مادر او باید غسل کند ؛ و نیز اگر نوزاد پس از مرگ مادر و سرد شـدن بـدن او به دنیا بیاید و هنگام تولد با ظاهر بدن مادر تماس پیدا کند ، وقتی بالغ شد واجب است غسل نماید . و اگر جنین یا مادر فقط با باطن بدن یکدیگر تماس داشته باشند وجوب غسل بنا بر احتیاط است .

(مسئله ۵۹۰) اگر کسـی میتی را که سه غسل او کاملا تمام شـده مسّ نمایـد غسل بر او واجب نمی شود ؛ ولی اگر پیش از آن که غسل سوم تمام شود جایی از بدن او را مس کند _ هر چند غسل سوم آنجا تمام شده باشد _ باید غسل مسّ میت نماید .

(مسئله ۵۹۱) اگر از بـدن زنـده یا مرده ای که غسـلش نـداده انـد قسـمتی که دارای اسـتخوان است جدا شود و پیش از آن که قسـمت جـدا شـده را غسل دهنـد کسـی آن را مسّ نماید ، باید غسل مسّ میّت کند . ولی اگر قسـمتی که جدا شده اسـتخوان نداشـته باشـد ، پس اگر از زنده جدا شده مسّ آن موجب غسل نمی شود ؛ و اگر از مرده جدا شده بنا بر احتیاط واجب غسـل نماید .

(مسئله ۵۹۲) بنا بر احتیاط واجب مسّ دندان و استخوانی که از مرده جدا شده و آن

ص :۱۷۶

را غسل نداده اند موجب غسل می شود ؛ ولی مسّ دندان و استخوانی که از زنده جدا شده و گوشت ندارد موجب غسل نمی شود .

(مسئله ۵۹۳) اگر دیوانه یا بچه نابالغی میت را لمس کند ، بعد از آن که آن دیوانه عاقل یا آن بچه بالغ شد باید غسل مسّ میت نماید .

(مسئله ۵۹۴) اگر چند میّت را مس کند و یا یک میّت را چند مرتبه مس نماید یک غسل کفایت می کند .

(مسئله ۵۹۵) غسل مسّ میت را باید همانند غسل جنابت انجام دهند ولی کسی که غسل مسّ میّت کرده برای نماز و چیزهایی که طهارت در آنها شرط است بنا بر احتیاط واجب باید وضو هم بگیرد .

(مسئله ۵۹۶) کسی که غسل مسّ میّت بر او واجب شده ، ورود و توقف در مساجد و جماع کردن و نیز خواندن سوره هایی که سجده واجب دارد برای او مانعی ندارد ؛ ولی برای خواندن نماز و انجام عبادتهای دیگری که نیاز به وضو دارد ، باید غسل کند و بنا بر احتیاط واجب وضو هم بگیرد .

غسل میّت

«غسل میّت» یکی از غسلهای واجب است و چون از مسائل مربوط به اموات می باشد در زیر عنوان «احکام اموات» ذکر خواهد شد .

غسلی که با نذر یا سوگند و یا عهد واجب شده است

(مسئله ۵۹۷) کسی که برای رفع گرفتاری یا برای این که کار و یا خوی ناپسندی را ترک کند نذر یا عهد و یا سوگند یاد نماید که غسلی را انجام دهد ، آن غسل بر او واجب می شود و باید به نذر یا عهد و یا سوگند خود عمل نماید .

احکام تیمم و موارد آن

اشاره

ص :۱۷۹

تیمم

وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا .

فلسفه «وضو» و «غسل» تنها نظافت نیست تا گفته شود در تیمم چگونه نظافت به دست می آید ، و احکام شرع مقدس اسلام علاوه بر حکمتهایی که بسیاری از انسانها می فهمند ، دارای مصالح و علل دیگری است که چه بسا فهم آنها برای ما آسان نمی باشد ، و روح مشترک در همه احکام الهی به وجود آوردن حالت تعبد و روحیه اطاعت و خضوع بندگان در مقابل خداوند حکیم و تقرب الی الله می باشد .

کیفیت تیمم

(مسئله ۵۹۸) «تیمم» عبارت از زدن دو کف دست بر زمین و کشیدن آنها به صورت و پشت دستها با شرایط زیر است:

۱ـ نخست قصد کند به جای وضو یا غسل تیمم می نماید .

۲ـ پس از نیت کف دو دست را با هم ـ بنا بر احتیاط ـ به چیزی که تیمم به آن صحیح است بزند .

۳ـ کف دو دست را بر تمام پیشانی و دو طرف آن از بالا به پایین از جایی که موی سر روییده است تا روی ابروها و بالای بینی بکشد ، به طوری که تمام کف دو دست بر تمام پیشانی و بنابر احتیاط واجب روی ابروها کشیده شود ، و بهتر است بر تمام صورت کشیده شود .

۴ـ سپس تمام کف دست چپ را بر تمام پشت دست راست از مچ تا سر انگشتان و تمام کف دست راست را بر تمام پشت دست چپ بکشد ؛ و بنابر احتیاط دوبار کف دو دست را به زمین بزند و بر پیشانی و پشت دستها بکشد و باز یک بار کف دو دست را به زمین بزند و بر پشت دستها بکشد .

(مسئله ۵۹۹) اگر کف دست را به زمین بگذارد کافی نیست ، بلکه باید آنها را به زمین بزند .

(مسئله ۶۰۰) کسی که در اثر قطع و یا فلج شدن دستهایش به هیچ وجه نمی تواند

با دستها پیشانی اش را مسح نماید باید پیشانی اش را مستقیما به زمین بکشد و در صورت امکان بنا بر احتیاط واجب از شخص دیگری هم کمک بگیرد که او را تیمم دهد .

(مسئله ۶۰۱) تیمم بدل از وضو و بدل از غسل از نظر کیفیت و شکل یکی هستند ، و تیمم بدل از هر غسلی حکم همان غسل را دارد .

(مسئله ۶۰۲) «ترتیب» چنان که در مورد شستن اعضای وضو بیان شد ، در میان اجزای تیمم نیز شرط است .

(مسئله ۶۰۳) «موالات» یعنی پشت سر هم انجام دادن در تیمم معتبر است اگر چه بدل از غسل باشد که جزئی از اجزای آن پشت سر هم انجام شود و عرفا بگویند که این شخص مشغول تیمم کردن است و نگویند آن را رها کرده سپس به آن مشغول شده است .

چیزهایی که تیمم بر آنها صحیح است

(مسئله ۶۰۴) تیمم بر هر چیزی که زمین نامیده می شود جایز است . تیمم بر «خاک» ، «ریگ» ، «کلوخ» ، «گل پخته مانند آجر و کوزه» ، «سنگ گچ» ، «سنگ آهک» ، « سنگ مرمر» ، و دیگر سنگها صحیح است ، ولی تیمم بر جواهرات _ مانند «عقیق» ، «فیروزه» ، «شیشه و گیاه» که در اصل از زمین به دست آمده اما اکنون به آنها زمین نمی گویند _ باطل است و بنابر احتیاط تا ممکن است باید خاک را بر چیزهای دیگر به ویژه سنگ مقدم داشت و احتیاط مستحب آن است که بر گچ و آهک و گل پخته تیمم نکنند .

(مسئله ۶۰۵) تیمم بر دیوارهای گلی یا آجری و یا سنگی با بودن خاک خلاف احتیاط است و احتیاط آن است که با بودن زمین و خاک خشک بر سنگ و یا زمین و خاک نمناک تیمم نکنند .

(مسئله ۶۰۶) اگر آنچه تیمم بر آن صحیح است پیدا نشود ، باید بر چیزهای غبارآلود مانند فرش و لباس تیمم کرد و اگر غبار در لابلای آنهاست ، باید اول آنها را تکان دهد تا روی آنها غبارآلود شود و بعد بر آنها تیمم کند ، و چنانچه چیز غبارآلود هم نباشد می تواند بر گل تیمم نماید ، و اگر آن هم پیدا نشود بنا بر احتیاط واجب باید نماز را بدون تیمم بخواند و بعدا قضای آن را به جا آورد .

(مسئله ۶۰۷) اگر بتواند با تکان دادن فرش و مانند آن خاک تهیه کند باید تهیه کند و تیمم بر چیز غبارآلود ننماید و چنانچه بتواند گل را خشک کند و از آن خاک تهیه نماید تیمم بر گل صحیح نمی باشد .

(مسئله ۶۰۸) اگر با خاک و ریگ چیزی مانند کاه که تیمم بر آن باطل است مخلوط شود ، نمی تواند بر آن تیمم کند ، ولی اگر آن چیز به قدری کم باشد که در

خاک یا ریگ مستهلک و از بین رفته حساب شود تیمم بر آن خاک و ریگ صحیح است .

(مسئله ۶۰۹) تیمم بر زمین گود و خاک جاده و خاکی که روی آن راه می روند و زمین شوره زار که نمک روی آن را نگرفته مکروه است ، و اگر نمک روی آن را گرفته باشد باطل است .

(مسئله ۶۱۰) مستحب است چیزی که بر آن تیمم می کند ، گردی داشته باشد که به دست بماند و بعد از زدن دست بر آن ، دست را بتکاند که گرد آن بریزد .

(مسئله ۶۱۱) چیزی که بر آن تیمم می کند باید شرایط زیر را داشته باشد:

۱ـ پاک باشد ؛ و اگر چیزی پاکی که تیمم بر آن صحیح است ندارد بنا بر احتیاط واجب نماز را بدون تیمم بخواند و قضای آن را هم به جا آورد .

۲ـ غصبی نباشد ؛ همچنین فضایی که در آن تیمم می کند نیز نباید غصبی باشد و اگر نداند محل تیمم غصبی است و یا فراموش کرده باشد تیمم او صحیح است ، ولی اگر فراموش کننده خودش غاصب باشد تیمم او محل اشکال است .

(مسئله ۶۱۲) اگر یقین داشته باشد که تیمم بر چیزی صحیح است و بر آن تیمم نماید بعد بفهمد تیمم بر آن باطل بوده ، نمازهایی را که با آن تیمم خوانده است باید دوباره بخواند .

(مسئله ۶۱۳) کسی که در جای غصبی حبس است ، اگر آب و خاک او غصبی است باید با تیمم نماز بخواند .

موارد تیمم

اشاره

در هفت مورد باید به جای وضو یا غسل تیمم نمود:

اول از موارد تیمم:

(مسئله۶۱۴) چنانچه تهیه آب به اندازه وضو یا غسل کردن ممکن نباشد باید تیمم نماید .

(مسئله ۶۱۵) اگر انسان در آبادی باشد باید برای تهیه آب وضو یا غسل به قدری جستجو کند که از پیدا شدن آن نا امید شود و اگر در بیابان باشد ، چنانچه زمین آن پست و بلند است و یا به واسطه درخت و مانند آن عبور در آن زمین مشکل است باید در هر یک از چهار سمت به اندازه پرتاب یک تیر قدیمی که کمان پرتاب می کردند ، یعنی حدود دویست گام در جستجوی آب برود .

و اگر زمین این گونه نیست باید در هر طرف به اندازه پرتاب دو تیر یعنی حدود چهار صد گام جستجو نماید ، و بنا بر احتیاط

واجب به جستجوی چهار خط راست و چپ و جلو و عقب قناعت نکند و همه دایره محیط به خود را تا دویست یا چهارصد گام جستجو نماید ؛ بلکه بنا بر احتیاط واجب در این زمان کسی که وسیله

ص: ۱۸۳

نقلیه دارد و برایش مشکل نیست تا مقداری که مأیوس شود از تحصیل آب جستجو نماید .

(مسئله۶۱۶) اگر بعضی از چهار طرف هموار و بعضی دیگر پست و بلند یا عبور در آن مشکل باشد در طرفی که هموار است به اندازه چهارصد گام و در طرفی که این گونه نیست به اندازه دویست گام جستجو نماید .

(مسئله ۶۱۷) در هر طرفی که یقین دارد آب وجود ندارد جستجو لازم نیست .

(مسئله ۶۱۸) کسی که وقت نماز او تنگ نیست و برای تهیه آب وقت دارد ، چنانچه یقین یا اطمینان دارد در محل دورتر از مقداری که باید جستجو کند آب هست در صورتی که مانعی نباشد و مشقت نداشته باشد باید برای تهیه آب به آنجا هم برود ، ولی اگر یقین یا اطمینان ندارد که آب هست رفتن به آن محل لازم نیست .

(مسئله ۶۱۹) برای یافتن آب لازم نیست که خود انسان جستجو نماید ، بلکه اگر کسی را که گفته او موجب اطمینان است برای تهیه آب بفرستد کافی است و اگر پس از جستجو آب پیدا نکند و با تیمم نماز بخواند و پس از نماز معلوم شود در جایی که جستجو کرده آب وجود داشته نماز او صحیح است ، هرچند بنا بر احتیاط مستحب مخصوصا اگر وقت باقی باشد دوباره بخواند .

(مسئله ۶۲۰) اگر احتمال دهد که در منزل یا داخل بار سفر یا جای دیگر آب هست باید به قدر جستجو نماید که به نبودن آب یقین پیدا کند یا ناامید شود .

(مسئله ۶۲۱) اگر پیش از وقت نماز جستجو نماید و آب پیدا نکند و تا هنگام نماز همان جا بماند لازم نیست دوباره به جستجوی آب برود ، مگر این که گمان کند یا احتمال دهد آب پیدا شده باشد ، که در این صورت بنا بر احتیاط واجب باید دوباره جستجو نماید ، همچنین است اگر پس از داخل شدن وقت نماز جستجو کند و آب پیدا نکند و تا وقت نماز دیگر در همان جا بماند .

(مسئله ۶۲۲) اگر جستجوی آب به قدری سخت باشد که نتواند تحمل کند یا به گونه ای باشد که بر جان یا مال قابل توجه خود بترسد و یا وقت نماز به قدری تنگ باشد که هیچ نتواند جستجو کند جستجو لازم نیست ، ولی اگر بتواند مقداری جستجو کند به همان مقدار جستجو لازم است .

(مسئله ۶۲۳) اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود معصیت کرده ولی نمازش با تیمم صحیح است ، هر چند خوب است بنا بر احتیاط مستحب قضایی آن را به جا آورد .

(مسئله ۶۲۴) کسی که یقین دارد آب پیدا نمی کند چنانچه دنبال آب نرود و با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که اگر جستجو می کرد آب پیدا می شد نمازش باطل است .

(مسئله ۶۲۵) اگر در وسعت وقت در جستجوی آب نرود و نماز را با تیمم بخواند نمازش باطل است ، هر چند معلوم شود که واقعا آب وجود نداشته و یا دسترسی به آن ممکن نبوده است ، مگر این که تیمم و نماز را با قصد قربت انجام داده باشد که در صورت عدم وجود آب نمازش صحیح می باشد .

(مسئله ۶۲۶) کسی که یقین دارد وقت نماز تنگ است چنانچه بدون جستجو با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که برای جستجو وقت داشته احتیاط واجب آن است که دوباره نمازش را بخواند ، و اگر وقت گذشته قضا نماید .

(مسئله ۶۲۷) اگر بعد از داخل شدن وقت نماز یا پیش از آن وضو داشته باشد و بداند یا دو شاهد عادل خبر دهند که اگر وضوی خود را باطل کند آب پیدا نمی شود یا نمی تواند وضو بگیرد ، چنانچه بتواند بدون ضرر و مشقت وضوی خود را نگه دارد نباید آن را باطل کند ، بلکه اگر احتمال صحیح عقلایی هم بدهد که اگر وضوی خود را باطل کند تهیه آب ممکن نمی شود ، یا نمی تواند وضو بگیرد ، بنا بر احتیاط واجب آن را باطل نکند چه پیش از وقت نماز باشد یا بعد از آن .

(مسئله ۶۲۸) کسی که فقط به مقدار وضو یا غسل آب دارد ، چنانچه بداند یا دو شاهد عادل خبر دهند که اگر آب را بریزد دیگر پیدا نمی کند ، ریختن آن جایز نیست ، چه پیش از وقت نماز باشد یا بعد از آن ، همچنین است بنا بر احتیاط واجب اگر احتمال صحیح عقلایی بدهد که آب پیدا نمی کند .

(مسئله ۶۲۹) کسی که بداند یا دو شاهد عادل خبر دهند که آب پیدا نمی کند ، چنانچه وضوی خود را باطل کند یا آبی که دارد بریزد معصیت کرده ، ولی نمازش با تیمم صحیح است ، اگر چه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را بخواند .

دوم از موارد تیمم

(مسئله ۶۳۰) اگر به دلیل پیری ، ترس از دزد یا جانوران و یا نداشتن وسیله ای که با آن آب فراهم کند دسترسی به آب پیدا نکند ، باید تیمم نماید ، همچنین است اگر یافتن آب یا استعمال آن چندان برای او مشقت دارد که نوع مردم آن را تحمل نمی کنند ، ولی اگر آب در چاه باشد و برای بیرون آوردن آن وسایلی لازم باشد باید تهیه و یا کرایه نماید، هر چند به چند برابر قیمت معمول باشد ، اما اگر تهیه وسایل یاخریدن آب به قدری هزینه می خواهد که نسبت به حال او ضرر غیر قابل تحمل دارد واجب نیست تهیه نماید .

سوم از موارد تیمم

(مسئله ۶۳۱) اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد یا بترسد که به واسطه استعمال آن بیماری یا عیبی در او پیدا شود یا بیماری او طول بکشد یا شدت پیدا کند و یا به سختی معالجه شود باید تیمم نماید ، ولی اگر آب گرم برای او ضرر ندارد

باید آب گرم تهیه کند و با آن وضو بگیرد یا غسل کند .

(مسئله ۶۳۲) لازم نیست یقین کند که آب برای او ضرر دارد ، بلکه اگر طوری احتمال دهد که در نظر مردم به جا باشد و از آن احتمال برای او ترس پیدا شود باید تیمم نماید .

(مسئله ۶۳۳) اگر به واسطه یقین یا ترس از ضرر تیمم کند و پیش از نماز بفهمد که آب برایش ضرر ندارد ، تیمم او باطل است ، و اگر بعد از نماز بفهمد بنا بر احتیاط واجب دوباره نمازش را بخواند .

(مسئله ۶۳۴) کسی که می داند آب برای او ضرر ندارد ، چنانچه غسل کند و یا وضو بگیرد و بعد بفهمد آب برای او ضرر داشته است ، وضو و غسل او خالی از اشکال نیست .

چهارم از موارد تیمم

(مسئله ۶۳۵) اگر از استعمال آب بر جان خود یا زن و فرزند و یا همراهانش بترسد ، به طوری که اگر آب را به مصرف وضو یا غسل برساند خود او یا همراهانش از تشنگی تلف و یا مریض می شوند یا به قدری تشنه می شوند که تحمل آن مشقت دارد ، باید تیمم نماید ، و نیز اگر بترسد حیوانی مانند اسب ، استر و غیر آن که همراه اوست و معمولا سرش را برای خوردن نمی برند از تشنگی بمیرد باید تیمم کند ، هر چند حیوان مال خودش نباشد همچنین است اگر کسی که حفظ جان او واجب است به طوری تشنه باشد که اگر انسان آب را به او ندهد تلف شود .

پنجم از موارد تیمم

(مسئله ۶۳۶) اگر ناچار باشد آبی که همراه دارد به مصرف پاك کردن بدن یا لباس نجس خود برساند باید تیمم کند ، ولی چنانچه چیزی نداشته باشد که بر آن تیمم کند باید آب را به مصرف وضو برساند و با بدن یا لباس نجس نماز بخواند ، و در صورت اول بنا بر احتیاط پیش از تیمم بدن یا لباس خود را تطهیر نماید .

ششم از موارد تیمم

(مسئله ۶۳۷) اگر غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است آب یا ظرف دیگری ندارد مثلا آب یا ظرفش غصبی است و غیر از آن آب یا ظرف دیگری ندارد باید به جای وضو یا غسل تیمم کند .

هفتم از موارد تیمم

(مسئله ۶۳۸) چنانچه وقت نماز به قدری تنگ باشد که اگر بخواهد وضو بگیرد یا غسل کند تمام یا مقداری از نماز او در خارج وقت خوانده می شود ، باید تیمم نماید .

(مسئله ۶۳۹) اگر وضـو و تیمم یـک انـدازه وقت می گیرد بایـد وضـو بگیرد ، و در صورتی که شـک دارد اگر وضو بگیرد یا غسل کند وقت برای نماز می ماند یا نه ، باید تیمم کند و نماز بخواند .

(مسئله ۶۴۰) اگر عمـدا نماز را به قدری تأخیر بیندازد که وقت وضو یا غسل نداشـته باشد معصـیت کرده ، ولی نماز او با تیمم صحیح است ، اگر چه احتیاط آن است که قضایی آن نماز را نیز بخواند .

(مسئله ۶۴۱) کسـی که آب دارد ولی به واسـطه تنگی وقت تیمم کرده ، چنـانچه بعـد از نماز و گذشـتن زمانی که برای وضـو کافی است آبی که داشـته از دستش برود برای نماز بعد باید دوباره تیمم کند و تیمم سابق کافی نیست ، ولی اگر در بین نماز اول یا بعـد از آن بـدون فاصـله آبی که داشـته از دسـتش برود تیمم سابق کفایت می کنـد ، هرچند احوط آن است که دوباره تیمم نماید .

(مسئله ۶۴۲) کسـی که به خـاطر تنگی وقت وظیفه اش تیمم بوده چنـانچه خلاـف وظیفه اش وضو یـا غسل به جا آورد و نماز بخواند ، اگر به قصد بودن بر طهارت وضو یا غسل را انجام داده باشد نماز او صـحیح است ، ولی اگر به نیت همان نماز انجام داده باشد خالی از اشکال نمی باشد ، هر چند صحت آن نیز خالی از وجه نیست .

(مسئله ۶۴۳) اگر انسان به قدری وقت دارد که می تواند وضو بگیرد یا غسل کند و نماز را بدون کارهای مسـتحبی آن بخواند ، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون کارهای مسـتحبی آن به جا آورد ، بلکه اگر به اندازه سوره هم وقت ندارد باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون سوره بخواند .

(مسئله ۶۴۴) کسـی که خیال می کرد برای وضو یا غسل وقت نـدارد و با تیمم نمازش را به جا آورد و بعـد فهمید وقت داشـته است ، بنا بر احتیاط پس از وضو یا غسل نمازش را دوباره بخواند .

احکام تیمم

(مسئله ۶۴۵) در تیمم هنگام نیت بایـد معین کنـد که تیمم او بـدل از غسل است یا بدل از وضو ، و اگر بدل از غسل باشد باید آن غسل را معین نماید ، و چنان چه به طور اشـتباه نیت کند یا در تیمم بدل از غسل آن غسل را معین نکند تیمم او باطل است .

(مسئله ۶۴۶) اگر مختصـری از پیشانی و پشت دستها را مسح نکند تیمم او باطل است چه از روی عمد باشد یا فراموشی و یا به واسطه ندانستن مسئله ، ولی دقت زیاد لازم نیست و همین قدر که بگویند تمام پیشانی و پشت دستها مسح شده کافی است .

ص :۱۸۷

(مسئله ۶۴۷) برای این که یقین کند تمام پشت دست را مسح کرده باید مقداری بالاتر از مچ را هم مسح نماید ، ولی مسح بین انگشتان لازم نیست .

(مسئله ۶۴۸) بنا بر احتیاط واجب پیشانی و پشت دستها را از بالا به پایین مسح نماید و نیز کارهای آن را پشت سر هم به جا آورد ، و اگر بین آنها به قدری فاصله دهد که نگویند تیمم می کند باطل است .

(مسئله ۶۴۹) در تیمم بنا بر احتیاط واجب باید پیشانی و کف دستها و نیز پشت دستها پاک باشد ، و چنانچه کف دست نجس باشد و نتواند آن را آب بکشد باید با همان کف دست نجس تیمم کند ، و بنا بر احتیاط با پشت دست هم اگر پاک است دوباره تیمم نماید .

(مسئله ۶۵۰) کسی که تیمم می کند باید انگشتر را از دست بیرون آورد ، همچنین اگر در پیشانی یا کف و یا در پشت دستها مانعی باشد باید آن را برطرف نماید .

(مسئله ۶۵۱) اگر احتمال دهد که در پیشانی و کف یا پشت دستها مانعی هست ، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد باید جستجو نماید تا یقین یا اطمینان پیدا کند که مانعی نیست .

(مسئله ۶۵۲) اگر پیشانی و پشت دستها مو داشته باشد اشکال ندارد ، ولی اگر موی سر روی پیشانی آمده باشد باید آن را کنار بزند .

(مسئله ۶۵۳) اگر در پیشانی یا کف و یا پشت دستها زخم باشد و روی آن را پانسمان کرده است به طوری که نمی تواند باز نماید ، باید با همان حال تیمم کند و نماز او پس از بهبودی قضا ندارد .

(مسئله ۶۵۴) کسی که وظیفه اش تیمم است چنانچه نتواند تیمم کند باید نایب بگیرد تا او را تیمم دهد و کسی که می خواهد دیگری را تیمم دهد در صورت امکان باید دستهای آن شخص را به زمین بزند ، و اگر امکان نداشت دستهای او را روی زمین بگذارد و او را تیمم دهد ، ولی اگر هیچ کدام امکان نداشت باید دستهای خود را به زمین بزند و به پیشانی و دستهای او بکشد ، و در هر حال خود آن شخص باید قصد و نیت تیمم را نماید .

(مسئله ۶۵۵) اگر در بین تیمم شک کند که قسمتی از آن را فراموش کرده یا نه ، باید آن قسمت را با آنچه بعد از آن است به جا آورد و چنانچه بعد از به جا آوردن هر جزئی شک کند که درست انجام داده یا نه ، بنا بر احتیاط دوباره آن را به جا آورد .

(مسئله ۶۵۶) اگر بعد از مسح دست چپ شک کند که درست تیمم کرده یا نه ، تیمم او صحیح است . مگر اینکه شک او در مسح دست چپ باشد و فاصله هم نشده

باشد که در این صورت آن را به جا آورد ، یعنی دست چپ را مسح نماید .

(مسئله ۶۵۷) کسی که وظیفه اش تیمم است بنا بر احتیاط نباید پیش از وقت تیمم کند ، ولی اگر برای کار واجب یا مستحب دیگر تیمم کند ، چنانچه پس از داخل شدن وقت عذر او باقی باشد و از پیدا کردن آب مأیوس باشد می تواند با همان تیمم نماز بخواند، و چنانچه بداند در وقت نماز تیمم برای او ممکن نیست باید قبل از وقت تیمم کند .

(مسئله ۶۵۸) کسی که و ظیفه اش تیمم است اگر بداند تا آخر وقت عذر او باقی می ماند ، در وسعت وقت می تواند با تیمم نماز بخواند ، ولی اگر بداند که تا آخر وقت عذر او برطرف می شود بنا بر احتیاط واجب باید صبر کند و با وضو یا غسل نماز بخواند ، یا در تنگی وقت با تیمم نماز را به جا آورد ، همچنین اگر امید دارد عذر او برطرف شود بنا بر احتیاط واجب صبر کند .

(مسئله ۶۵۹) اگر در اول وقت نماز دارای عذری بوده و امیدی هم به برطرف شدن آن نداشته و با تیمم نماز را خوانده است ، چنانچه در آخر وقت عذر او برطرف شود بنا بر احتیاط مستحب نمازش را با وضو یا غسل به جا آورد .

(مسئله ۶۶۰) کسی که نمی تواند وضو بگیرد یا غسل کند ، در صورتی که بترسد عذرش برطرف نگردد و موفق به خواندن نمازهای قضا نشود ، می تواند نمازهای قضای خود را با تیمم بخواند ، همچنین می تواند نمازهای مستحبی را که وقت معین دارد با تیمم بخواند ، ولی اگر احتمال دهد که تا آخر وقت نمازهای مستحبی عذرش برطرف می شود بنا بر احتیاط صبر کند .

(مسئله ۶۶۱) کسی که احتیاطا باید غسل جبیره ای و تیمم بدل از غسل نماید _ مثلا جراحتی در پشت اوست _ اگر بعد از غسل و تیمم نماز بخواند و بعد از نماز حدث اصغری از او سر بزند _ مثلا ادرار کند _ برای نمازهای بعد باید وضو بگیرد و احتیاطا بدل از غسل هم تیمم کند .

(مسئله ۶۶۲) چیزهایی که وضو را باطل می کند تیمم بدل از وضو را هم باطل می کند و چیزهایی که غسل را باطل می کند تیمم بدل از غسل را هم باطل می کند و تیمم کسانی که به خاطر نبود آب و یا وجود عذر دیگری تیمم کرده اند به محض پیدا شدن آب یا برطرف شدن عذر باطل می شود .

(مسئله ۶۶۳) کسی که چند غسل بر او واجب است و نمی تواند غسل کند ، بنا بر احتیاط واجب به جای هر غسل یک تیمم به جا آورد .

(مسئله ۶۶۴) کسی که نمی تواند غسل کند اگر بخواهد عملی را که برای آن غسل واجب است انجام دهد ، باید بدل از غسل تیمم نماید ، و اگر نتواند وضو بگیرد و بخواهد غسلی را که برای آن وضو واجب است انجام دهد ، باید بدل از وضو تیمم نماید .

(مسئله ۶۶۵) اگر بدل از غسل جنابت تیمم کند ، لازم نیست برای نماز وضو بگیرد ، بلکه مشروع نیست ولی اگر بدل از غسلهای دیگر تیمم کند بنا بر احتیاط واجب باید وضو بگیرد ، و اگر نتواند وضو بگیرد تیمم دیگری بدل از وضو نماید .

(مسئله ۶۶۶) کسی که به جای غسل تیمم کرده است اگر پس از آن کاری که وضو را باطل می کند انجام دهد و برای نمازهای بعد نتواند غسل کند ، باید وضو بگیرد و بنا بر احتیاط واجب یک تیمم بدل از غسل هم انجام دهد ، و اگر وضو هم نمی تواند بگیرد باید دو تیمم یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو انجام دهد ، ولی اگر تیمم او بدل از غسل جنابت باشد ، چنانچه یک تیمم به قصد آنچه بر عهده اوست انجام دهد کافی است .

(مسئله ۶۶۷) کسی که وظیفه اش تیمم بدل از وضو و تیمم بدل از غسل است ، همین دو تیمم کفایت می کند ، و تیمم دیگری لازم نیست .

(مسئله ۶۶۸) کسی که وظیفه اش تیمم است اگر برای کاری تیمم کند ، تا تیمم و عذر او باقی است کارهایی را باید با وضو یا غسل انجام دهد می تواند به جا آورد ، ولی اگر عذرش تنگی وقت بوده یا با داشتن آب برای نماز میت یا خوابیدن تیمم کرده ، فقط می تواند کاری را که برای آن تیمم نموده انجام دهد .

(مسئله ۶۶۹) در چند مورد مستحب است نمازهایی را که با تیمم خوانده دوباره بخواند:

۱_ اگر آب برای او ضرر داشته و عمدا خود را جنب کرده و با تیمم نماز خوانده است .

۲_ چنانچه یقین یا گمان داشته آب پیدا نمی کند و عمدا خود را جنب کرده و با تیمم نماز خوانده است .

۳_ اگر آب نداشته و تا آخر وقت به جستجوی آب نرفته و در تنگی وقت با تیمم نماز خوانده است . بعدا فهمیده که اگر جستجو می کرد آب پیدا می شد .

۴_ اگر نماز را عمدا تا آخر وقت نخوانده و در تنگی وقت آن را با تیمم خوانده است .

۵_ چنانچه گمان یا یقین داشته آب پیدا نمی کند و آبی را که داشته است ریخته و با تیمم نماز خوانده است .

(مسئله ۶۷۰) کسی که قبل از فرا رسیدن وقت آب داشته آن را بیرون ریخته ، بعدا فاقد الطهورین شده ، بنا بر احتیاط واجب باید نمازش را بعدا قضا کند .

(مسئله ۶۷۱) شخص فاقد الطهورین اگر خودش کوتاهی نداشته باشد بلکه زندانی و یا مثل زندانی باشد و اختیار از خود نداشته باشد نمازهایی که از او فوت می شود قضا ندارد.

(مسئله ۶۷۲) برای شخص فاقد الطهورین در هر صورت احتیاط مستحب این

است که نمازش را بدون وضو و تیمم به جا آورد بعدا با طهارت آن را قضا نماید .

(مسئله ۶۷۳) تیمم کردن بر خاک معابر عمومی که زیر پای رهگذران لگد مال می شود مکروه است .

(مسئله ۶۷۴) احتیـاط مسـتحب آن است که تیمم بر خاک زمینهای مرتفع انجام شود که از آلودگی و ملاقات نجاست دور می باشد .

ص :۱۹۱

احکام اموات و مسائل احتضار

اشاره

ص: ۱۹۳

مسائل محتضر

(مسئله ۶۷۵) هنگـامی که انسـان بیم مرگ دارد و یـا نشـانه های آن را در خود احساس می کنـد واجب است با شـتاب هر چه تمامتر نسبت به پرداخت حقوق مالی و دیگر حقوقی که از طرف پروردگار متعال به ذمه دارد اقدام نماید . پس آن چه از نماز ، روزه ، خمس ، زکات و بـدهی های مردم که وقت آن رسـیده و می توانـد قضا و پرداخت نمایـد به انجام آن اقـدام نمایـد و آنچه را نقـداً نمی توانـد انجام دهـد به شـخص مورد اعتمادی وصـیت کنـد که پس از مرگ او آنها را به بهترین وجهی انجام دهند .

(مسئله ۶۷۶) واجب است نسبت به چیزهـایی که بر ذمه اوست ، یـا امانتهایی که در دست اوست اعتراف نمایـد و بر آن شاهد بگیرد ، تـا مطمئن شود که به خوبی حفـظ می شود و به صاحبـانش مسترد می گردد ، همچنین بر او واجب است که نسـبت به توبه و طلب آمرزش و پرداخت کفاراتی که بر گردن دارد سریعا اقدام نماید تا از پیامدهای گناهان خود را رها سازد .

(مسئله ۶۷۷) مسـتحب است که انسـان به هنگـام جـان دادن و در همه اوقات به وحـدانیت خداونـد متعال ، رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، ولایت ائمه اطهار علیه السـلام و به همه عقایـد حقه شـهادت بدهـد و همواره آن را به خاطر بسـپارد تا در دلش جای بگیرد و گرفتار وسوسه های شیطانی نشود .

(مسئله ۶۷۸) مسـتحب است آخرین کلمه ای که بر زبـان انسـان جـاری می شـود کلمه طیبه «لاـ اله الاـ الله» باشـد که بر اسـاس روایات معتبر چنین شخصی اهل بهشت است .

(مسئله ۶۷۹) مسـلمانی را که در حال احتضار (جان دادن) است و به او «محتضـر» می گویند بنا بر احتیاط واجب باید طوری به پشت بخواباننـد که کف پاهای او به طرف قبله قرار گیرد ، و اگر خواباندن او به این صورت ممکن نیست ، تا اندازه ممکن به این دسـتور عمل کننـد ، و چنانچه خوابانـدن او به هیـچ وجه ممکن نباشـد او را رو به قبله بنشانند ، و اگر آن هم نشود او را به پهلوی راست یا چپ رو به قبله بخوابانند . و بنا بر احتیاط واجب باید تا وقتی که غسل میت تمام نشده او را مثل محتضـر رو به قبله بخوابانند . ولی پس از تمام شدن غسل مثل وقتی که بر او نماز خوانده می شود بخوابانند .

(مسئله ۶۸۰) بنـا بر احتیاط واجب رو به قبله کردن محتضـر بر هر مسـلمان واجب است لکن در صورت امکان از خود او و اگر امکان ندارد از ولیّ او اجازه بگیرند .

(مسئله ۶۸۱) مسـتحب است شـهادتین و اقرار به ائمه اطهار علیه السـلام و سایر عقایـد حقّه را به محتضـر طوری تلقین کنند که بفهمد ؛ و تا وقت مرگ تکرار نمایند .

(مسئله ۶۸۲) مستحب است کسی را که سخت جان می دهد ـ چنانچه ناراحت نمی شود ـ به جایی که نماز می خوانده ببرند ؛ همچنین مسـتحب است برای راحت شدن محتضـر سوره های مبارکه: «یس ، الصّافات ، احزاب» و نیز «آیه الکرسـی و آیه ۵۴ از سوره اعراف و سه آیه آخر سوره بقره» بلکه هر چه از قرآن ممکن باشد بر بالین او بخوانند .

(مسئله ۶۸۳) مستحب است این دعاها را طوری به محتضر تلقین کنند که بفهمد:

أللَّهُمَّ اغْفِرلِیَ الْکَثِیرِ مِنْ مَعَاصِـیکِ وَ اقْبَلْ مِنِّی الْیَسیرَ مِنْ طَاعَتِکَ ، یَا مَنْ یَقْبَلُ الْیَسیرَ وَ یَعْفُو عَنِ الْکَثِیرِ ، إقْبَلْ مِنِّی الْیَسیرَ وَ اعْفُ عَنِّی الْکَثیرَ ، إنَّکَ أنتَ الْعَفُوُّ الْغَفُورُ ، أللَّهُمَّ ارْحَمْنِی فَإنَّکَ رَحِیمٌ .

(مسئله ۶۸۴) تنهاگذاشتن محتضر وگذاشتن چیز سنگین روی شکم او و بودن جنب و حائض نزد او و همچنین حرف زدن زیاد و گریه کردن و تنهاگذاشتن زنها نزد او مکروه است .

احکام و آداب میت

(مسئله ۶۸۵) بعد از مرگ مسـتحب است دهان ، چشـمها و چانه میت را ببندند ، دسـتها و پاهای او را دراز کنند و پارچه ای را روی او بیندازند ؛ و اگر شب هنگام مرده است در جایی که او را گذاشته اند چراغ روشن کنند ، و برای تشییع جنازه او مؤمنان را خبر کنند و در دفن او شتاب نمایند ؛ ولی اگر یقین به مردن او ندارند باید صبر کنند تا معلوم شود .

(مسئله ۶۸۶) مسـتحب است انسان در مرگ خویشان خصوصا در مرگ فرزند صبر کند ، و هر وقت میت را یاد می کند «إنّا للهِ وَ إنّا إلَیهِ رَاجِعُونَ» بگوید ؛ و برای میت قرآن بخواند و سر قبر پدر و مادر از خداوند حاجت بخواهد .

(مسئله ۶۸۷) جایز نیست انسان در مرگ کسی صورت و بدن خود را بخراشد و به خود لطمه بزند و یا در مرگ فرزند و زوجه خود یقه پاره کند ؛ ولی پاره کردن آن در مرگ پدر و برادر بلکه سایر خویشان مانعی ندارد .

(مسئله ۶۸۸) اگر مرد در مرگ زن و یا فرزند یقه یا لباس خود را پاره کند ،

یـا اگر زن در عزای میت صورت خود را بخراشـد به طوری که خون بیایـد یا موی خود را بکَنـد ، بنا بر احتیاط واجب بایـد ده فقیر را طعام دهد و یا آنها را بپوشاند ؛ و اگر نتواند باید سه روز روزه بگیرد . و چنانچه زن در عزای میت موی خود را بچیند ، بنا بر احتیاط واجب باید شصت فقیر را طعام دهد یا شصت روز روزه بگیرد .

(مسئله ۶۸۹) احتیاط واجب آن است که در گریه بر میت صدا را خیلی بلند نکنند .

(مسئله ۶۹۰) «غسـل ، حنوط ، کفن ، نماز ، و دفن» هر میت مسـلمان غیر از دسـته هایی از مسـلمین که حکم کافر را دارنـد ــماننـد خوارج ، نواصب و غلاـت ــ بر هر مکلفی واجب است ، و اگر عـده ای انجام دهنـد از دیگران ساقط می شود و چنانچه هیچ کس انجام ندهد همه معصیت کرده اند . و این قبیل واجب را «واجب کفایی» می نامند .

(مسئله ۶۹۱) اگر انسان یقین یا اطمینان پیدا کند کسـی که متهم به بی مبالاتی نیست مشغول کارهای میت شده ، واجب نیست به کارهای میت اقدام کند ؛ ولی اگرشک یا گمان دارد باید اقدام نماید .

(مسئله ۶۹۲) اگر کسـی بدانـد که غسل یا کفن یا نماز و یا دفن میت را باطل انجام داده انـد بایـد دوباره انجام دهد ؛ ولی اگر شک و یا گمان دارد که درست بوده ، چنانچه کسـی که عمل را انجام داده متهم به بی مبالاتی نباشد ، لازم نیست اقدام نماید .

(مسئله ۶۹۳) اگر میت مسلمان غیر دوازده امامی را هم مذهب او مطابق مذهبش غسل دهد ، اعاده آن لازم نیست .

(مسئله ۶۹۴) برای غسل ، حنوط ، کفن ، نماز و دفن میت باید از ولیّ او اجازه بگیرند ؛ ولیّ زن در غسل وکفن و دفن ، شوهر اوست ؛ و در غیر این موارد بنـا بر احتیـاط واجب از همه کسـانی که در ارث بردن مقدمنـد اجازه بگیرنـد یا یقین به رضایتشان حاصل شود .

(مسئله ۶۹۵) اگر اجازه گرفتن از ولیّ میت ممکن و میسور نباشـد ، لازم نیست از او اجازه بگیرنـد ؛ ولی چنانچه غفلت شود و بدون اجازه او بر میت نماز بخوانند و او را دفن نمایند ، بنا بر احتیاط نماز را بر قبر او اعاده نمایند .

(مسئله ۶۹۶) اگر کسـی بگویـد: «من وصـی یـا ولی میتم» یـا «ولی میت به من اجازه داده که غسل و کفن و دفن میت را انجام دهم» چنـانچه به گفته او اطمینـان حاصل شود ، و یا میت در دست او و تحت اختیار او باشـد و دیگری هم در مقابل او مـدعی نباشد ، و یا دو شاهد عادل به درستی گفته او شهادت دهند گفته او قبول است .

(مسئله ۶۹۷) اگر کسی برای انجام کارهای پس از مرگ خود غیر از ولی فرد دیگری را معین کند ، احتیاط واجب آن است که ولی و آن فرد هر دو اجازه بدهند .

احکام غسل میت

(مسئله ۶۹۸) واجب است میت مسلمان را ــ پس از پاک کردن بدن او از آلودگی و نجاست ظاهری ــ سه غسل دهند:

اول: اندکی «سدر» در مقداری آب ریخته و با آن نخست سر و گردن و بعد سمت راست و سپس سمت چپ میت را غسل دهند .

دوم: اندکی کافور در مقداری آب ریخته و دوباره به همان ترتیب میت را غسل دهند .

سوم: با مقداری آب خالص برای بار سوم میت را به همان ترتیب غسل دهند .

(مسئله ۶۹۹) سدر و کافور باید به اندازه ای باشد که بگویند آب با سدر و کافور مخلوط شده است ، و به اندازه ای هم زیاد نباشد که آب را مضاف نماید .

(مسئله ۷۰۰) اگر سدر یا کافور و یا هر دو به اندازه کافی پیدا نشود ، بنا بر احتیاط واجب باید به مقداری که دسترسی دارند در آب بریزند ؛ و چنانچه به هیچ وجه یافت نشود یا استعمال آن جایز نباشد ــ مثل آنکه غصبی باشد ــ باید به جای هر کدام که ممکن نیست میت را با آب خالص غسل بدهند .

(مسئله ۷۰۱) «غسل میت» مانند «غسل جنابت» است ؛ و احتیاط واجب آن است که تا غسل ترتیبی ممکن است میت را غسل ارتماسی ندهند ؛ و احتیاط مستحب آن است که در غسل ترتیبی هر یک از سه قسمت بدن را در آب فرو نبرند ، بلکه آب را روی آن بریزند .

(مسئله ۷۰۲) کسی که برای حج احرام بسته است اگر پیش از تمام کردن سعی بین صفا و مروه بمیرد نباید او را با آب کافور غسل دهند ، و به جای آن باید با آب خالص غسلش بدهند ؛ همچنین است اگر در احرام عمره پیش از کوتاه کردن مو یا گرفتن ناخن بمیرد .

(مسئله ۷۰۳) طفل مسلمان ــ گرچه از زنا باشد ــ اگر بمیرد غسل او واجب است ؛ ولی غسل و کفن و دفن کافر و اولاد او مطابق آداب اسلامی جایز نیست ؛ و کسی که از کودکی دیوانه بوده و در حال دیوانگی بالغ شده ، چنانچه پدر یا مادر و یا یکی از آنان مسلمان باشند باید او را بعد از مردن غسل داد ؛ و اگر هیچ کدام از آنان مسلمان نباشند غسل دادن او جایز نیست .

(مسئله ۷۰۴) جنین سقط شده اگر چهار ماه یا بیشتر دارد باید غسل داده شود ؛ و اگر چهار ماه ندارد بنا بر احتیاط واجب او را در پارچه ای بپیچند و بدون غسل

دفن کنند .

(مسئله ۷۰۵) کسی که میت مسلمان دوازده امامی را غسل می دهد باید مسلمان دوازده امامی و عاقل و بنا بر احتیاط واجب بالغ و دانا به مسائل غسل باشد ، و به قصد قربت میت را غسل دهد ، و در ابتدای غسل دوم و سوم هم نیت غسل را تجدید نماید .

(مسئله ۷۰۶) زن یا مرد نمی توانند جنس مخالف خود را غسل دهند ، مگر زن و شوهر ؛ گرچه احتیاط مستحب آن است که زن یا شوهر نیز یکدیگر را غسل ندهند . ولی اگر مرد می تواند دختر بچه ای را که سن او بیشتر از سه سال نباشد و زن هم برای غسل دادن او پیدا نشود غسل دهد ؛ زن هم می تواند پسر بچه ای را که سه سال بیشتر ندارد _ چه مرد برای غسل دادن او پیدا شود یا نه _ غسل دهد .

(مسئله ۷۰۷) اگر برای غسل میت جنس موافق او پیدا نشود ، مرد یا زنهایی که با میت محرمند می توانند از زیر لباس یا چیز دیگری که بدن میت را بپوشاند او را غسل دهند و اگر جنس مخالف محرم هم پیدا نشود ، جنس مخالف نامحرم می تواند میت را از زیر لباس غسل دهد .

(مسئله ۷۰۸) اگر میت و کسی که او را غسل می دهد هر دو مرد یا هر دو زن و یا با یکدیگر محرم باشند ، جایز است غیر از عورت جاهای دیگر میت برهنه باشد .

(مسئله ۷۰۹) نگاه کردن به عورت میت حرام است ، و اگر کسی که غسل می دهد نگاه کند معصیت کرده ولی غسل باطل نمی شود . اما در زن و شوهر نگاه کردن اشکال ندارد ، هرچند کراهت دارد ؛ و کراهت در عورت زن شدیدتر است .

(مسئله ۷۱۰) اگر جایی از بدن میت نجس باشد بنا بر احتیاط واجب باید پیش از آن که آنجا را غسل دهند آب بکشند ؛ و احتیاط مستحب آن است که تمام بدن میت پیش از شروع به غسل پاک باشد .

(مسئله ۷۱۱) کسی که در حال جنابت یا حیض مرده ، لازم نیست او را غسل جنابت یا حیض دهند ؛ و تنها غسل میت کافی است . همچنین است اگر غسل دیگری به عهده او بوده باشد .

(مسئله ۷۱۲) احتیاط واجب آن است که برای غسل دادن میت مزد نگیرند ؛ ولی مزد گرفتن برای کارهای مقدماتی غسل _ مثل شستن بدن و تنظیف میت _ حرام

نیست .

(مسئله ۷۱۳) اگر برای غسل میت آب پیدا نشود یا استفاده از آن مانع داشته باشد ، بنا بر احتیاط واجب باید به جای هر غسل یک تیمم بدهند و پس از آنکه یک تیمم دیگر هم به جای سه غسل بدهند ؛ و اگر در یکی از سه تیمم قصد مافی الذمه کنند (یعنی نیت کند آنچه را که شرعا بر عهده اوست انجام دهد) تیمم چهارم لازم نیست .

(مسئله ۷۱۴) کسی که میت را تیمم می دهد باید دست خود را به زمین بزند و به صورت و پشت دستهای میت بکشد ؛ و اگر ممکن باشد احتیاط واجب آن است که دست میت را هم به زمین بزند و به صورت و پشت دستهایش بکشد .

(مسئله ۷۱۵) شهیدی که در میدان جنگ و در معرکه پیش از آن که به سراغ او بیایند به شهادت رسیده و جان داده باشد غسل و کفن ندارد ، و باید او را با لباسهای خود بدون غسل دفن کنند ؛ چه جنگ در زمان امام علیه السلام و به اذن و اجازه امام علیه السلام باشد ، یا این که برای دفاع از اسلام و کشور اسلامی به شهادت رسیده باشد .

حنوط و احکام آن

(مسئله ۷۱۶) واجب است پس از غسل به مواضع سجده یعنی: پیشانی ، کف دستها ، سر دو زانو و سر دو انگشت بزرگ پای میت مقداری کافور بمالند ؛ و بنا بر احتیاط به سر بینی میت هم کافور بمالند و نیز مقداری کافور هم روی همین مواضع بگذارند ؛ به این کار در اصطلاح «حنوط» می گویند . و کافوری که برای این کار مصرف می شود باید ساییده و تازه باشد و اگر بر اثر کهنگی عطر آن از بین رفته باشد کافی نیست ؛ و احتیاط واجب آن است که نخست پیشانی میت را حنوط کنند ؛ ولی در اعضای دیگر ترتیب شرط نیست .

(مسئله ۷۱۷) احتیاط واجب آن است که میت را پیش از کفن کردن حنوط نمایند .

(مسئله ۷۱۸) زنی که شوهرش مرده و هنوز عدّه اش تمام نشده ، گرچه حرام است خود را خوشبو کند ولی چنانچه بمیرد حنوط او واجب است .

(مسئله ۷۱۹) احتیاط واجب آن است که میت را با مشک ، عنبر ، عود و عطرهای دیگر خوشبو نکنند ؛ و برای حنوط هم اینها را با کافور مخلوط ننمایند .

(مسئله ۷۲۰) مستحب است قدری تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام را با کافور مخلوط کنند ؛ ولی نباید از آن کافور به جاهایی که بی احترامی می شود برسانند . همچنین نباید تربت به قدری زیاد باشد که وقتی با کافور مخلوط شد آن را کافور نگویند .

(مسئله ۷۲۱) مستحب است دو چوب تر و تازه «جریدتین» در قبر همراه میت بگذارند . شایسته است که به جریدتین اهتمام خاصی داده شود ، زیرا در احادیث صحیحه آمده است که تا آن چوبها خشک نشده خداوند حساب و عذاب را از آن میت برمی دارد و بعداً نیز حساب و عقابی بر او نمی شود ، انشاءالله .

امـام محمـد باقر علیه السـلام در مورد حکمت جریـده می فرمایـد: تا هنگامی که آن چوب تر است خداونـد عـذاب را از میت برمی دارد ، و چون حساب و کتاب در نخستین

ص :۲۰۰

ساعت دفن میت می باشد تا هنگامی که مردم از سر قبر برگردند ، و جریدتین برای همین مقرر گشته است و لذا امید است که بعداً نیز به مقتضای رحمت واسعه الهی حساب و کتابی برای او نباشد .

(مسئله ۷۲۲) کسی که برای حج احرام بسته اگر پیش از تمام کردن سعی بین صفا و مروه بمیرد حنوط کردن او جایز نیست ؛ و نیز اگر در احرام عمره پیش از آن که ناخن بگیرد یا موی خود را کوتاه کند بمیرد ، نباید او را حنوط کنند .

(مسئله ۷۲۳) در صورتی که نتوان برای غسل و حنوط به اندازه کافی کافور فراهم کرد ، بنا بر احتیاط واجب غسل با کافور را مقدم دارند ؛ و اگر کافور برای هفت موضع کافی نباشد پیشانی را مقدم دارند .

کفن کردن میت و احکام آن

(مسئله ۷۲۴) میت مسلمان را باید با سه پارچه که آنها را «لنگ ، پیراهن و سرتاسری» می گویند به ترتیب زیر کفن نمایند:

اول: «لنگ» باید از ناف تا زانو اطراف بدن را بپوشاند و بهتر آن است که از سینه تا روی پا برسد و تا ممکن است ترک نشود .

دوم: «پیراهن» باید از سر شانه تا نصف ساق پا تمام بدن را از پشت و رو بپوشاند . و بهتر آن است که تا روی پا برسد .

سوم: «سرتاسری» که باید درازای آن به قدری باشد که بستن دو سر آن ممکن باشد و پهنای آن باید به اندازه ای باشد که یک طرف آن روی طرف دیگر بیاید .

(مسئله ۷۲۵) احتیاط واجب آن است که هر یک از سه پارچه کفن به قدری نازک نباشد که بدن میت از زیر آن پیدا باشد .

(مسئله ۷۲۶) اگر وارثان بالغ باشند و اجازه دهند که بیشتر از مقدار واجب کفن را از سهم آنان بردارند اشکال ندارد ؛ و احتیاط واجب آن است که بیشتر از مقدار واجب کفن و همچنین مقداری که احتیاطاً لازم است از سهم وارثی که بالغ نشده برندارند .

(مسئله ۷۲۷) اگر کسی وصیت کرده باشد که مقدار مستحب کفن را از یک سوم دارایی او فراهم کنند ، یا وصیت کرده باشد که یک سوم دارایی را به مصرف خود او برسانند ولی مصرف آن را معین نکرده باشد ، یا فقط مصرف مقداری از آن را معین کرده باشد ، می توانند مقدار مستحب کفن را از یک سوم دارایی او بردارند .

(مسئله ۷۲۸) اگر میت وصیت نکرده باشد که کفن را از یک سوم دارایی او

بردارنـد و بخواهنـد از اصـل دارایی بردارنـد ، احتیـاط واجب آن است که مقـدار واجب کفن را به ارزانترین قیمتی که ممکن است تهیه نمایند ؛ ولی اگر ورثه ای که بالغ هستند اجازه دهند از سهم آنان بردارند ، می توان مقداری را که اجازه داده اند از سهم آنان برداشت .

(مسئله ۷۲۹) فراهم کردن کفن زن ــ هر چنـد بنا بر احتیاط همسر غیر دائم باشـد ــ به عهده شوهر اوست ؛ گرچه زن از خود دارایی داشته باشد . همچنین زنی که در عدّه طلاق رجعی مرده ، کفن او بر عهده شوهرش می باشد .

(مسئله ۷۳۰) کفن میت بر خویشان او واجب نیست ؛ اگر چه مخارج او در حال زندگی بر آنان واجب باشد .

(مسئله ۷۳۱) کفن کردن با پارچه غصبی ــ هر چنـد چیز دیگری پیدا نشود ــ جایز نیست ؛ و چنانچه کفن میت غصبی باشد و صاحب آن راضی نباشد باید از تنش بیرون آورند ؛ اگر چه او را کفن کرده باشند .

(مسئله ۷۳۲) کفـن کردن میـت بـا چیز نجس و پـوست مردار نجس و بـا پـارچه ابریشـمی خـالص جـایز نیست ؛ ولی در حـال ناچـاری اشـکال نـدارد . و احتیـاط واجب آن است که بـا پارچه طلا باف یا پارچه ای که از پشم یا موی حیوان حرام گوشـت تهیه شده در حال اختیار کفن نکنند .

(مسئله ۷۳۳) اگر کفن میت به نجـاست خود او یا به نجاست دیگری آلوده شود ، بایـد مقـدار نجس را بشوینـد یا ببرنـد ؛ ولی چنانچه در قبر گذاشـته باشـند و شسـتن آن ممکن نباشـد احتیاط آن است که ببرند ؛ بلکه اگر بیرون آوردن میت برای شسـتن کفن توهین به او باشد بریدن واجب می شود . واگر بریدن و شستن ممکن نیست در صورتی که عوض کردن آن ممکن باشد باید عوض نمایند .

(مسئله ۷۳۴) اگر کسـی که برای حج یا عمره احرام بسـته در آن حالت بمیرد ، باید همانند دیگران کفن شود و پوشاندن سر و صورتش اشکال ندارد .

(مسئله ۷۳۵) مسـتحب است انسان در حال سـلامتی کفن و سـدر و کافور خود را تهیه نمایـد و گاهی آن را باز نمایـد و به آن نظاره کند . و مسـتحب است گوشه کفن با تربت امام حسین علیه السلام نوشته شود: فلانی شهادت می دهد که «لا الَهَ إلا الله ، مُحَمَّداً رَسُولُ الله وَ عَلیًّا وَلِیُّ الله» و همچنین «شهادت به ولایت سایر ائمه علیه السلام و دیگر عقاید حقه» اضافه شود .

نماز میت و احکام آن

(مسئله ۷۳۶) نمـاز خوانـدن بر میت مسـلمان حتی کودکی که شـش سـال او تمام شـده واجب است ؛ و بنا بر احتیاط واجب بر کودکی که شش سال او تمام نشده ولی

نماز را درک می کرده است نیز خوانده شود ، ولی باید پدر و مادر بچه یا یکی از آنان مسلمان باشند .

(مسئله ۷۳۷) نماز میت باید بعد از غسل و حنوط و کفن کردن او خوانده شود ؛ و اگر پیش از اینها یا در بین اینها بخوانند ، اگر چه از روی فراموشی یا ندانستن مسئله باشد کافی نیست .

(مسئله ۷۳۸) شرایطی مانند وضو یا تیمم داشتن ، جنب نبودن ، پاکی بدن و لباس و غصبی نبودن آن که در نمازهای یومیه معتبر می باشد در نماز میت شرط نیست ؛ اگر چه احتیاط مستحب آن است که تمام چیزهایی را که در نمازهای دیگر لازم است رعایت کند و بنا بر احتیاط واجب مبطلات نمازهای دیگر را در وسط نماز میت ترک نماید و عورت خود را هم بپوشاند .

(مسئله ۷۳۹) کسی که قصد خواندن نماز میت را دارد باید رو به قبله بایستد ، و میت را به پشت در برابر او به گونه ای بخوابانند که سر میت به سمت راست و پاهای او به سمت چپ نمازگزار قرار گیرد .

(مسئله ۷۴۰) بنا بر احتیاط واجب مکان نمازگزار در نماز میت نباید غصبی و یا از جای میت پست تر یا بلندتر باشد ؛ ولی پستی و بلندی مختصر اشکال ندارد . و نیز نباید میان نمازگزار و میت چیزی مانند پرده و دیوار فاصله شود ؛ ولی اگر میت در تابوت و مانند آن باشد اشکال ندارد .

(مسئله ۷۴۱) نمازگزار باید از میت دور نباشد ؛ ولی اگر کسی که نماز میت را به جماعت می خواند از میت دور باشد ، چنانچه صفها به یکدیگر متصل باشد اشکال ندارد .

(مسئله ۷۴۲) نمازگزار باید مقابل میت بایستد ؛ ولی اگر نماز به جماعت خوانده شود و صف جماعت از دو طرف میت بگذرد ، نماز کسانی که مقابل میت نیستند اشکال ندارد .

(مسئله ۷۴۳) در وقت خواندن نماز باید عورت میت پوشیده باشد ؛ واگر کفن کردن او ممکن نیست باید به هر وسیله دیگر که ممکن است عورت او را بپوشانند .

(مسئله ۷۴۴) کسی که می خواهد بر میت نماز بخواند باید ایستاده و با قصد قربت نماز را بخواند و هنگام نیت ، میت را معین کند ؛ و چنانچه کسی نباشد که بتواند ایستاده بخواند می توان نشسته به جا آورد .

(مسئله ۷۴۵) اگر میت وصیت کرده باشد که شخص معینی بر او نماز بخواند احتیاط واجب آن است که آن شخص از ولیّ میت اجازه بگیرد ؛ و بر ولی هم واجب است اجازه دهد .

(مسئله ۷۴۶) جایز است بر میت چند مرتبه نماز بخوانند ؛ مخصوصا اگر

میت اهل علم و تقوا باشد .

(مسئله ۷۴۷) اگر از روی عمد و یا فراموشی و یا به جهت عذری میت را بدون نماز دفن کرده باشند و یا پس از دفن معلوم شود نمازی که بر او خوانده اند باطل بوده ، باید تا هنگامی که پیکر او متلاشی نشده نماز را با شرایطی که گفته شد به قبر او بخوانند .

دستور نماز میت

(مسئله ۷۴۸) نماز میت پنج تکبیر دارد ؛ و اگر نمازگزار پنج تکبیر به این ترتیب بگوید کافی است:

*پس از نیت و گفتن تکبیر اول بگوید: أَشْهَدُ أَنْ لاإلهَ إلّااللّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ .

*پس از گفتن دومین تکبیر بگوید: أَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد .

*پس از گفتن تکبیر سوم بگوید: أَللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤمِنینَ وَ الْمُؤمِنات .

*پس از چهارمین تکبیر اگر میت مرد باشد بگوید: أَللّهُمَّ اغْفِرْ لِهَذَا الْمَیِّت . و اگر میت زن باشد بگوید: أَللّهُمَّ اغْفِرْ لِهَذِهِ الْمَیِّت . و بعد تکبیر پنجم را بگوید .

و بهتر است نمازگزار پنج تکبیر نماز میت را به این ترتیب بگوید:

*پس از نیت و گفتن تکبیر اول بگوید: أَشْهَدُ أَنْ لاإلهَ إلّااللّهُ وَحْدَهُ لاشَریکَ لَهُ ، وَ أَشهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشیراً وَ نَذیراً بَیْنَ یَدَیِ السّاعَهِ .

*پس از دومین تکبیر بگوید: أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ بارِکْ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد ، وَارْحَمْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّد وَ کَأَفْضَلِ ما صَلَّیْتَ وَ بارَکْتَ وتَرَحَّمْتَ عَلی إبْراهیمَ وَ آلِ إبْراهیمَ إنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ ، وَ صَلِّ عَلی جَمیعِ الْأَنْبیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ وَالشُّهَداءِ وَالصِّدِّیقینَ وجَمیعِ عَبادِ اللّهِ الصّالِحینَ .

*پس از تکبیر سوم بگوید: أَللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤمِنینَ وَ الْمُؤمِناتِ وَ الْمُسْلِمینَ وَ الْمُسْلِماتِ أَلأَحْیاءِ مِنْهُم وَالْأَمْواتِ تابِعْ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ بِالْخَیْراتِ إنَّکَ مُجیبُ الدَّعَواتِ ، إنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ .

*پس ازچهارمین تکبیر چنانچه میت مرد است بگوید: أَللّهُمَّ إنَّ هذا عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدِکَ وَابْنُ أَمَتِکَ نَزَلَ بِکَ وَ أنتَ خَیْرُ مَنْزُولٍ بِه ، أَللّهُمَّ إنّا لانَعْلَمُ مِنْهُ إلّا خَیْراً وأَنْتَ أعْلَمُ بِه مِنّا ، أَللّهُمَّ إنْ کانَ مُحْسِناً فَزِدْ فی إحْسانِهِ وَ إنْ کانَ مُسیئاً فَتَجاوَزْ عَنْهُ وَ اغْفِرْلَنا وَ لَهُ ، أَللّهُمَّ اجْعَلْهُ

عِنْدَکَ فی أعْلی عِلّیینَ وَ اخْلُفْ عَلی أهْلِهِ فِی الْغابِرینَ وَ ارْحَمْهُ بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ و بعد تکبیر پنجم را بگوید؛ ولی اگر میت زن است بعد از تکبیر چهارم بگوید: أللّهُمَّ إنَّ هَذِهِ أمَتُکَ وَ ابْنَهُ عَبْدِکَ وَ ابْنَهُ أمَتِکَ نَزَلَتْ بِکَ وَ أنْتَ خَیْرُ مَنْزُول بِه ، أللّهُمَّ إنَّا لانَعْلَمُ مِنْهَا إلَّا خَیْراً وَ أنتَ أعْلَمُ بِهَا مِنَّا ، أللَّهُمَّ إن کَانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ فِی إحْسَانِهَا وَ إن کَانَت مُسِیئَةً فَتَجَاوَزْ عَنْهَا وَ اغْفِرلَنَا وَ لَهَا أللَّهُمَّ اجْعَلْهَا عِنْدَکَ فِی أعْلَی عِلِّیِّینَ وَ اخْلُفْ عَلَی أهْلِهَا فِی الْغَابِرینَ وَ ارْحَمْهَا بِرَحْمَتِکَ یا أرْحَمَ الرَّاحِمِینَ . بعد تکبیر پنجم را بگوید .

(مسئله ۷۴۹) چنانچه میت از منافقین باشد به چهار تکبیر قناعت کند و بعد از تکبیر چهارم به جای دعا به او بگوید: أللَّهُمَّ اخْزِ عَبْدَکَ فِی عِبَادِکَ وَ بِلادِکَ ، أللّهُمَّ أصْلِهِ أشَدَّ نَارِکَ ، أللَّهُمَّ أذِقْهُ حَرَّ عَذَابِکَ فَإنَّهُ کَانَ یُوَالِی أعْدَائَکَ وَ یُعَادِی أوْلِیَائَکَ وَ یُبْغِضُ أهْلَ بَیْتِ نَبِیِّکَ .

(مسئله ۷۵۰) اگر میت مستضعف فکری باشد پس از تکبیر چهارم بگوید: أللَّهُمَّ اغْفِر لِلَّذِینَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِیلَکَ ، وَقِهِم عَذَابَ الْجَحِیم . و سپس تکبیر پنجم را بگوید .

(مسئله ۷۵۱) اگر نمازگزار مذهب میت را نمی داند بعد از تکبیر چهارم بگوید: أللَّهُمَّ إنَّ هَذِهِ النَّفْسَ أنْتَ أحْیَیْتَهَا وَ أنتَ أمَتَّهَا ، أللَّهُمَّ وَلِّهَا مَاتَوَلَّتْ وَ احْشُرْهَا مَعَ مَنْ أحَبَّتْ ؛ و سپس تکبیر پنجم را بگوید .

(مسئله ۷۵۲) چنانچه میت بچه باشد پس از تکبیر چهارم بگوید: أللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لأبَوَیْهِ وَ لَنَا سَلَفاً و فَرَطاً و أجراً . و سپس تکبیر پنجم را بگوید .

(مسئله ۷۵۳) مستحب است نمازگزار پس از تکبیر پنجم بگوید: رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَ فِی الآخِرَهِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ .

(مسئله ۷۵۴) بنا بر احتیاط در همه این دعاها معنای آن را قصد کند و تنها حکایت الفاظ نباشد .

(مسئله ۷۵۵) باید تکبیرها و دعاها را طوری پشت سر هم بخواند که نماز از صورت خود خارج نشود ؛ و علاوه بر آنچه گفته شد خواندن دعاهای دیگر و نیز آیات قرآن جایز می باشد .

(مسئله ۷۵۶) کسانی که نماز میت را به جماعت می خوانند باید تکبیرها و دعاهای آن را هم بخوانند .

(مسئله ۷۵۷) اگر کسی دعاها را از حفظ نداشته باشد می تواند از روی کتاب بخواند .

ص :۲۰۵

(مسئله ۷۵۸) اگر دو یا چند میت باشد نمازگزار می تواند برای هرکدام جدا نماز بخواند ، و یا این که بر همه آنها یک نماز بخواند و بعد از تکبیر چهارم ضمیرها را تثنیه یا جمع بیاورد ؛ و در این صورت باید همه جنازه ها را در جلوی نمازگزار مرتب و پهلوی هم بگذارند .

مستحبات نماز میت

(مسئله ۷۵۹) چند چیز در نماز میت مستحب است:

اول: کسی که نماز میت را می خواند با وضو یا غسل و یا تیمم باشد ، و بنا بر احتیاط مستحب در صورتی تیمم کند که وضو یا غسل ممکن نباشد یا بترسد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند به نماز میت نرسد .

دوم: در صورتی که میت مرد است امام جماعت یا کسی که فرادی به او نماز می خواند مقابل وسط قامت او بایستد ؛ و اگر میت زن است مقابل سینه اش بایستد .

سوم: بدون کفش نماز میت را بخواند .

چهارم: در هر تکبیر دستها را بلند کند .

پنجم: فاصله او با میت به قدری کم باشد که اگر باد لباسش را حرکت دهد به جنازه برسد .

ششم: نماز میت را به جماعت بخواند .

هفتم: امام جماعت تکبیرها و دعاها را بلند بخواند و کسانی که با او نماز می خوانند آهسته بگویند.

هشتم: در جماعت اگر چه مأموم یک نفر باشد پشت سر امام بایستد .

نهم: نمازگزار به میت و مؤمنین زیاد دعا کند .

دهم: پیش از نماز سه مرتبه به قصد رجاء و امید ثواب بگوید: «الصَّلاه» .

یازدهم: نماز را در جایی بخوانند که مردم برای نماز میت بیشتر به آنجا می روند .

دوازدهم: اگر زن حائض نماز میت را به جماعت می خواند در صف جداگانه ای بایستد.

(مسئله ۷۶۰) خواندن نماز میت در مساجد _ به جز مسجدالحرام _ مکروه است .

دفن میت و احکام آن

(مسئله ۷۶۱) میت را باید به ترتیبی در قبر قرار داد که سمت راست بدن او روی زمین و سینه و شکم او به طرف قبله قرار گیرد

. قبر نیز باید به اندازه ای گود باشد که وقتی میت در آن دفن می شود بوی عفونت آن بیرون نیاید و درندگان هم

ص :۲۰۶

نتوانند بدن وی را بیرون آورند ؛ و اگر ترس آن باشد که جانوری بدن او را بیرون آورد باید قبر را با آجر و مانند آن محکم کنند . اگر میت را در تابوت محکم و یا بنای مستحکم قرار دهند بدون این که در دل زمین قرار بگیرد ، کفایت نمی کند ، چون دفن و موارات فی الارض صدق نمی کند .

(مسئله ۷۶۲) هزینه ی خاکسپاری میت در حد لازم از اصل دارایی میت برداشته می شود ؛ گرچه به تهیه آجر و سیمان یا خریدن قبر نیاز باشد .

(مسئله ۷۶۳) بنا بر احتیاط واجب دفن مسلمان در قبرستان کافران و دفن کافر در قبرستان مسلمانان جایز نیست ؛ همچنین دفن میت مسلمان در جایی که به او بی حرمتی شود جایز نیست .

(مسئله ۷۶۴) دفن میت در زمین غصبی و بنا بر احتیاط واجب در زمینی که مانند مسجد برای غیر دفن مردگان وقف شده جایز نیست . همچنین دفن میت در قبر میت دیگر چنانچه موجب نبش قبر شود حرام است ؛ مگر این که قبر اول کهنه شده و میت آن از بین رفته باشد .

(مسئله ۷۶۵) چیزی که از میت جدا می شود _ اگر چه مو و ناخن یا دندانش باشد _ چنانچه موجب نبش قبر نباشد باید با او دفن شود ، و بنا بر احتیاط در کفن او بگذارند ، ولی اگر موجب نبش قبر شود احتیاط آن است که جدا دفن شود . و نیز ناخن و دندانی که در حال زندگی از انسان جدا می شود مستحب است دفن شود .

(مسئله ۷۶۶) اگر بچه در رحم مادر بمیرد باید به آسانترین راه او را بیرون آورند ، و چنانچه ناچار شوند او را قطعه کنند اشکال ندارد ؛ و در صورتی که شوهرش اهل فن باشد باید او بچه را بیرون آورد ؛ وگرنه زنی که اهل فن باشد ، و اگر آن هم ممکن نشود مرد محرمی که اهل فن باشد ، و در غیر این صورت مرد نامحرمی که اهل فن باشد بچه را بیرون آورد ؛ و در صورتی که آن هم ممکن نشود ؛ کسی که اهل فن نباشد می تواند بچه را بیرون آورد .

(مسئله ۷۶۷) هرگاه مادر بمیرد و بچه در رحم او زنده باشد _ گرچه امید به زنده ماندن طفل نداشته باشند _ باید به وسیله کسانی که در مسئله پیش گفته شد از هر طرفی که بچه سالم بیرون می آید او را بیرون آورند و شکم مادر را بدوزند ؛ ولی اگر بین پهلوی چپ و راست در سالم بودن بچه فرقی نباشد ، احتیاط واجب آن است که او را از پهلوی چپ بیرون آورند .

مستحبات دفن

(مسئله ۷۶۸) رعایت موارد زیر هنگام دفن میت مستحب است:

۱_ به قصد رجاء و امید ثواب قبر را به اندازه قد انسان متوسط گود کنند .

۲_ میت را در نزدیکترین قبرستان دفن نمایند ؛ مگر آن که قبرستان دورتر به

دلایلی مانند مدفون بودن افراد صالح در آن یا رفت و آمد بیشتر مردم برای فاتحه خوانی بر قبرستان نزدیکتر فضیلت داشته باشد .

۳ـ جنازه را در چند متری قبر روی زمین گذارده تا سه بار کم کم نزدیک قبر ببرند ، و در هر مرتبه زمین بگذارند و بردارند و در نوبت چهارم وارد قبر کنند و اگر میت مرد است ، بار سوم طوری او را زمین بگذارند که سر او در طرف پایین قبر قرار گیرد و بار چهارم او را از طرف سر وارد قبر نمایند ؛ و اگر میت زن است ، در مرتبه سوم به طرف قبله قبر بگذارند و به پهنا وارد قبر کنند و در موقع وارد کردن پارچه ای روی قبر بگیرند .

۴ـ جنازه را به آرامی از تابوت برگیرند و وارد قبر کنند ، و دعاهایی که دستور داده شده پیش از دفن و هنگام دفن بخوانند .

۵ـ پس از آن که میت را در لحد گذاشتند گره های کفن را باز کنند و بالشی از خاک فراهم سازند و صورت میت را روی آن بگذارند .

۶ـ پشت میت را به دیوار قبر تکیه دهند و یا چیزی پشت او بگذارند که میت به پشت برنگردد .

۷ـ کسی که میت را در قبر می گذارد به قصد رجاء و امید ثواب با طهارت و سر و پا برهنه باشد ، و هنگام بیرون آمدن از قبر از طرف پای میت بیرون آید ، و غیر از خویشان میت افراد دیگر با پشت دست خاک بر قبر بریزند و بگویند: «إنّا للّهِ وإنّا إلَيْهِ راجِعونَ » .

۸ ـ اگر میت زن است کسانی که با او محرمند او را در قبر بگذارند ؛ و اگر محرمی نباشد خویشاوندانش او را در قبر بگذارند .

۹ـ هنگامی که قبر را از خاک پر کردند به امید ثواب روی آن آب بپاشند ، و پس از آن کسانی که حاضرند در حالی که انگشتان خود را باز کرده و در خاک روی قبر فرو برده اند هفت بار سوره «قدر» را بخوانند و برای میت طلب آمرزش نمایند و این دعا را بخوانند: «أللَّهُمَّ جَافِ الأرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَ أصْعِدْ إلَيْکَ رُوحَهُ وَ لَقِّهِ مِنْکَ رِضْوَاناً وَ أسْكِنْ قَبْرَهُ مِنْ رَحْمَتِکَ مَا تُغْنِيهِ بِهِ عَنْ رَحْمَهِ مَنْ سِوَاکَ» .

۱۰ـ پس از رفتن تشییع کنندگان ولیّ میت یا کسی که از طرف او اجازه دارد دعاهایی را که دستور داده شده به میت تلقین کند .

(مسئله ۷۶۹) مستحب است میت را در جای وسیع دفن کنند و ارتفاع قبر به مقداری باشد که نشستن در آن ممکن باشد .

(مسئله ۷۷۰) مستحب است صورت میت را باز کرده ، گونه راست او را بر زمین بگذارند و مقداری تربت امام حسین علیه السلام همراه او در قبر بگذارند و احتیاط مستحب آن است که به مقدار یک خشت از آن در مقابل صورتش گذاشته شود .

(مسئله ۷۷۱) شایسته است که پس از نهادن میت در قبر و پیش از پوشانیدن

قبر شهادتین ، عقاید حقّه و اقرار به امامت فرد فرد ائمه علیه السلام را به او تلقین کند .

(مسئله ۷۷۲) مستحب است پیش از آن که لحد را بپوشانند دست راست را به شانه راست میت بزنند و دست چپ را به قوت بر شانه چپ او گذاشته ، دهان را نزدیک گوش میت ببرند و به شدت حرکتش دهند و سه مرتبه بگویند: إِسْمَعْ إِفْهَمْ یَا فُلانَ بْنَ فُلان . و به جای کلمه فلان بن فلان اسم میت و اسم پدرش را بگویند ، مثلا اگر اسم او «حسن» و نام پدرش «محمد» است سه مرتبه بگویند: إِسْمَعْ إِفْهَمْ یَا حَسَن بْن مُحَمَّد . و پس از آن بگویند:

هَل أنْتَ عَلَی الْعَهْدِ الَّذِی فَارَقْتَنَا عَلَیْهِ مِنْ شَهَادَهِ أنْ لاإلهَ إلّاالله وَحْدَهُ لاشَریکَ لَهُ وَ أنَّ مُحَمَّداً (صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه) عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ سَیِّدُ النَّبِیِّینَ وَ خَاتَمُ الْمُرْسَلِینَ وَ أنَّ عَلِیًّا أمیرُالْمُؤْمِنینَ وَ سَیِّدُ الْوَصِیِّینَ و إمَامٌ افْتَرَضَ اللهُ طَاعَتَهُ عَلَی الْعَالَمِینَ وَ أنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ عَلِیَّ بْن الْحُسَیْنِ وَ مُحَمَّدَ بْن عَلِیٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّد وَ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلِیَّ بْنَ مُوسَی وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ وَ عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ وَ الْقَائِمَ الْحُجَّهَ الْمَهْدِیَّ (صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ) أئِمَّهُ الْمُؤْمِنِینَ وَ حُجَجُ اللهِ عَلَی الْخَلْقِ أجْمَعِینَ وَ أئِمَّتُکَ أئِمَّهُ هُدَی أبْرَارٌ یا فُلانَ بْن فُلان! و به جای فلان بن فلان اسم میت و اسم پدرش را بگویند و سپس بگویند: إذَا أتَاکَ الْمَلَکَانِ الْمُقَرَّبَانِ رَسُولَیْنِ مِنْ عِنْدِ اللهِ (تَبَارَکَ وَ تَعَالَی) وَ سَألاکَ عَنْ رَبِّکَ وَ عَنْ نَبِیِّکَ وَ عَنْ دِینِکَ وَ عَنْ کِتَابِکَ وَ عَنْ قِبْلَتِکَ وَ عَنْ أئِمَّتِکَ فَلا تَخَفْ وَ لاتَحزَنْ وَ قُلْ فِی جَوَابِهِمَا : ألله رَبِّی وَ مُحَمَّدٌ نَبِیِّی وَ الإسْلامُ دِینِی وَ الْقُرآنُ کِتَابِی وَ الْکَعْبَهُ قِبْلَتِی وَ أمِیرُالْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أبِیطَالِبٍ علیه السلام إمَامِی وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ الْمُجْتَبَی إمَامِی وَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ الشَّهِیدُ بِکَرْبَلاءِ علیه السلام إمَامِی وَ عَلِیٌّ زَیْنُ الْعَابِدِین علیه السلام إمَامِی وَ مُحَمَّدٌ الْبَاقِرُ علیه السلام إمَامِی وَ جَعْفَرٌ الصَّادِقُ علیه السلام إمَامِی وَ مُوسَی الْکَاظِمُ علیه السلام إمَامِی وَ عَلِیٌّ الرِّضَا علیه السلام إمَامِی وَ مُحَمَّدٌ الْجَوَادُ علیه السلام إمَامِی وَ عَلِیٌّ الْهَادِی علیه السلام إمَامِی وَ الْحَسَنُ الْعَسْکَرِی علیه السلام إمَامِی وَ الْحُجَّهُ الْمُنْتَظَرُ علیه السلام إمَامِی ؛ هؤُلاءِ (صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیهِم أجْمَعِین) أئِمَّتِی وَ سَادَتِی وَ قَادَتِی وَ شُفَعَائِی ، بِهِم أتَوَلَّی وَ مِنْ أعْدَائِهِم أتَبَرَّءُ فِی الدُّنْیَا وَ الآخِرَهِ . ثُمَّ اعْلَم یَا فُلانَ بْنَ فُلان! و به جای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را بگویند و سپس بگویند: إنَّ اللهَ (تَبَارَکَ وَ تَعَالَی) نِعْمَ الرَّبُّ وَ أنَّ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله نِعْمَ الرَّسُولُ وَ أنَّ عَلِیَّ بْنَ أبِیطَالِب علیه السلام وَأوْلادَهُ الْمَعْصُومِینَ ألأئِمَّهَ الإثْنَی عَشَرَ نِعْمَ الأئِمَهُ وَ أنَّ مَاجَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ (صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ) حَقّ وَ أنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ و سُؤَالَ مُنْکَر وَ نَکِیر فِی الْقَبْرِ حَقٌّ وَ الْبَعْثَ حَقٌّ وَ النُّشُورَ حَقٌّ وَالصِّرَاطَ حَقٌّ

وَ الْمِیزَانَ حَقٌّ وَ تَطَایُرَ الْکُتُبِ حَقٌّ وَ أنَّ الْجَنَّهَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ أنَّ السَّاعَهَ آتِیَهٌ لارَیْبَ فِیهَا وَ أنَّ اللهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ .

پس بگوید: أفْهِمْتَ یا فُلان! و به جای فلان اسم میت را بگوید ؛ پس از آن بگوید: ثَبَّتَکَ اللهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ وَ هَدَاکَ اللهُ إلَی صِراطٍ مُسْتَقِیم عَرَّفَ اللهُ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ أوْلِیَائِکَ فِی مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِهِ .

پس بگوید: ألَلَّهُمَّ جَافِ الأرْضَ عَنْ جَنْبَیْهِ وَ أصْعِدْ بِرُوحِهِ إلَیْکَ وَ لَقِّهِ مِنْکَ بُرْهَاناً ، ألَلَّهُمَّ عَفْوَکَ عَفْوَکْ .

وکسی که تلقین را به میت می خواند باید توجه داشته باشد که اگر میت زن است ضمیرهای مذکر در این دعاها را به صورت ضمیر مؤنث بخواند .

(مسئله ۷۷۳) مستحب است پس از دفن صاحبان عزا را سرسلامتی دهند ؛ ولی اگر مدتی گذشته است و به این واسطه مصیبت یادشان می آید ترک آن بهتر است .

(مسئله ۷۷۴) مستحب است تا سه روز برای اهل خانه میت غذا بفرستند و غذا خوردن نزد آنان و در منزلشان مکروه است .

نماز وحشت

(مسئله ۷۷۵) مستحب است در شب اول قبر دو رکعت نماز به نیت «نماز وحشت» برای میت بخوانند ؛ به این ترتیب که در رکعت اول بعد از «حمد» یک مرتبه «آیت الکرسی» و در رکعت دوم پس از «حمد» ده مرتبه «سوره قدر» را بخوانند و بعد از سلام نماز بگویند: ألَلَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوَابَهَا إلَی قَبْرِ فُلان . به جای کلمه فلان اسم میت را بگویند .

(مسئله ۷۷۶) نماز وحشت را می توانند در هر موقع از شب اول قبر به جا آورند ؛ ولی بهتر است در اول شب بعد از نماز عشاء خوانده شود .

(مسئله ۷۷۷) اگر به هر جهت دفن میت به تأخیر افتد باید نماز وحشت را تا شب اول قبر تأخیر اندازند .

حکم بعضی اعضای میت

(مسئله ۷۷۸) همه احکام میت: از «غسل ، کفن ، حنوط ، نماز و دفن» در سه مورد بر قسمتی از پیکر او نیز باید اجرا شود:

۱_ اسکلت استخوانی بدن ، در مواردی چون طعمه حیوانات درنده قرارگرفته

باشد ، اگر اسکلت استخوانی بدن سالم باشد ، بر استخوانهای بدون گوشت باید همه احکام میت اجرا شود ، حتی اگر یکی دو قطعه از استخوانها نیز از بین رفته باشد .

۲ـ اگر پیکر انسانی کامل باشد همه احکام مرده بر آن اجرا می شود ، اگر چه برخی از عضوهای جانبی آن مثل سر ، دستها و پاها از بین رفته باشد .

۳ـ نصف کامل بدن برنیمی از بدن یک انسان ، که قلب در آن است ، همه احکام میت جاری می شود ، خواه به طول یا به عرض قطع شده باشد ، به شرط این که اعضای نصف بدن را داشته باشد ، یعنی در برش «عرضی» شامل: سر و دو دست ، و در برش «طولی» شامل: نیمی از سر ، یک دست و یک پا باشد .

(مسئله ۷۷۹) در مورد نصف بدن که شامل قلب باشد ولی همه اعضای یاد شده را نداشته باشد ، احتیاط واجب است که همه احکام میت اجرا شود .

(مسئله ۷۸۰) اگر عضوی از بدن میت جدا شده که استخوان در آن هست ، بنا بر احتیاط واجب باید آن را غسل داده در پارچه ای بپیچند ، سپس آن را دفن کنند .

(مسئله ۷۸۱) اگر قطعه گوشتی از بدن میت جدا شده و استخوان در آن نیست ، احتیاج به غسل ندارد ولی باید آن را دفن کنند و احتیاط مستحب آن است که آن را در پارچه ای بپیچند و سپس دفن کنند .

(مسئله ۷۸۲) اگر قطعه ای از بدن انسان زنده جدا شود ، احکام میت بر آن جاری نمی شود ، اگر چه استخوان هم داشته باشد ، ولی بهتر است که آن را دفن کنند .

(مسئله ۷۸۳) بر بچه سقط شده نماز میت مشروعیت ندارد ، پس اگر خلقتش کامل شده و اعضایش رشد کرده باشد ، آن را غسل داده ، حنوط و کفن نموده دفن می کنند .

(مسئله ۷۸۴) بچه سقط شده ای که چهار ماه در شکم مادر بوده ، ولی خلقتش کامل نشده بنا بر احتیاط واجب او را غسل داده ، در پارچه ای پیچیده ، دفن کنند .

(مسئله ۷۸۵) بچه سقط شده ای که چهار ماهه نشده و خلقتش کامل نگشته ، احتیاج به غسل و کفن ندارد ، بلکه او را در پارچه ای پیچیده دفن می کنند .

احکام نبش قبر

(مسئله ۷۸۶) نبش قبر مسلمان یعنی شکافتن قبر او ـ هرچند طفل یا دیوانه باشد ـ حرام است ؛ ولی اگر بدنش از بین رفته و خاک شده باشد اشکال ندارد .

(مسئله ۷۸۷) نبش قبور امام زاده ها ، علماء ، شهدا و صلحا ـ اگر چه سالها بر آن گذشته باشد ـ در صورتی که زیارتگاه

باشد حرام است ؛ بلکه اگر زیارتگاه هم نباشد بنا بر احتیاط واجب نباید آن را نبش کرد .

(مسئله ۷۸۸) در چند مورد شکافتن قبر جایز است ، از جمله:

۱ـ در صورتی که میت بی غسل یا بی کفن دفن شده باشد ، یا بفهمند غسل او باطل بوده یا به غیر دستور شرع کفن شده است و یا این که او را در قبر رو به قبله نگذاشته اند ؛ ولی چنانچه بر او نماز نخوانده یا نمازی که خوانده اند باطل باشد ، باید نماز را بر قبر او بخوانند و شکافتن قبر جایز نیست .

۲ـ در صورتی که برای یک مطلب شرعی که اهمیت آن از شکافتن قبر بیشتر است قبر را بشکافند .

۳ـ در صورتی که برای ثابت شدن حقی بخواهند بدن میت را ببینند .

۴ـ در صورتی که میت در زمین غصبی دفن شده باشد و مالک زمین راضی نشود که در آنجا بماند .

۵ـ در صورتی که کفن یا چیز دیگری که با میت دفن شده است غصبی باشد و صاحب آن راضی نشود .

۶ـ در صورتی که میت را در جایی که بی احترامی به اوست دفن کرده باشند .

۷ـ در صورتی که بترسند درنده ای بدن میت را پاره کند یا سیل او را ببرد و یا دشمن بیرون آورد .

۸ ـ در صورتی که بخواهند قسمتی از بدن میت را که با او دفن نشده است دفن کنند ولی احتیاط واجب آن است که آن قسمت از بدن را طوری در قبر بگذارند که بدن میت دیده نشود .

۹ـ در صورتی که خلاف وصیت میت در جای دیگری دفن شده باشد ؛ اما اگر بدن متلاشی شده و یا نبش قبر موجب بی احترامی به او شود جایز نیست .

ص :۲۱۲

احکام نماز ، مسائل ، شرایط ،اقسام و اوقات آن

اشاره

ص :۲۱۴

احکام نماز

أَقِم الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا * وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَکَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَحْمُودًا .

پس از ایمان به خدای سبحان و ولایت الله «نماز» یکی از مهمترین اعمال دینی است . از حضرت امام جعفرصادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «اولین چیزی که بنده به آن محاسبه خواهد شد نماز است ، و اگر نماز مورد پذیرش خداوند قرارگیرد عبادتها و اعمال نیک دیگر پذیرفته می شود ، و چنانچه نماز در پیشگاه خداوند پذیرفته نشود اعمال دیگر هم قبول نمی شود» .

امام صادق علیه السلام فرمود: «نماز واجب از بیست حج بهتر است و یک حج از بیست خانه ای که پر از طلا باشد و همه اش در راه خدا انفاق گردد بهتر و برتر است.» و در برخی نقل دیگر آمده است اینکه صلاه واجب افضل است از هزار حج و از هزار عمره مقبول .

و در حدیث دیگری حضرت امام محمد باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت بدین مضمون فرمود: «همچنان که اگر انسان در شبانه روز پنج بار خود را شستشو دهد ناپاکی و آلودگی از بدن او زدوده می شود ، نمازهای پنجگانه نیز انسان را از گناهان و ناپاکیهای اخلاقی پاک می کند» .

و بسا شایسته است که انسان نماز را بسیار مهم شمرده و آن را در اول وقت به جا آورد ، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «کسی که نماز را سبک شمارد به شفاعت من نایل نخواهد شد» .

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد مشاهده کرد مردی مشغول نماز است ، ولی رکوع و سجود را به طور کامل و صحیح به جا نمی آورد . حضرت فرمود: «اگر این مرد در این حال بمیرد به دین من از دنیا نرفته» .

براساس روایات فراوانی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است سفارش به نماز آخرین وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و دیگر پیامبران عظیم الشأن

ص :۲۱۶

می باشد . حضرت عیسی فرمود: «اوصانی بالصلاه و الزکاه مادمت حیا» و اولین چیزی که روز قیامت از انسان بازخواست می شود درباره نماز است .

نماز مرز بین اسلام و کفر است و هرکس عمدا نمازش را ترک کند پیوند اسلام از او گسسته می شود .

استوارترین رشته اتصال بین خالق و مخلوق و عمیق ترین وسیله ذکر و یادکرد آفریدگار جهان نماز است و بهترین وسیله تکامل و ارتباط انسان با خدا نماز است بنابراین انسان باید نماز را با توجه کامل ، خضوع و خشوع و وقار بخواند ، از غفلت و شتابزدگی بپرهیزد ، و توجه داشته باشد که با چه کسی سخن می گوید و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوند عالم ناچیز ببیند .

نمازگزار باید توبه و استغفار کند و گناهانش را که مانع قبول شدن نماز است مانند: «حسد ، کبر ، غیبت ، خوردن حرام ، آشامیدن مسکرات ، ندادن خمس و زکات» بلکه هر معصیتی را ترک نماید و سزاوار است کارهایی که ثواب نماز را کم می کند به جا نیاورد ، مثلاـ در حالت خواب آلودگی و خودداری از ادرار به نماز مشغول نشود و در موقع نماز به آسمان نگاه نکند مگر در مسجد الحرام باشد که هنگام نماز مستحب است به کعبه معظمه نگاه نماید و نیز کارهایی را که ثواب نماز را زیاد می کند به جا آورد ، مثلا: انگشتر عقیق به دست کند و لباس پاکیزه بپوشد ، شانه و مسواک کند و خود را خوشبو نماید .

اسفا نمازی که آن همه اهمیت و آداب خاص ملکوتی و معنوی دارد ، دل انسان شدیدا آزرده می شود از آنچه امروز از وضع بسیاری از مردم مشاهده می شود که چگونه در مورد این فریضه بزرگ الهی سستی و سهل انگاری می کند العیاذ بالله با حالت استخفاف و سبکی نماز می خواند ! ، که باید گفت: إِنَّا لله و إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُون .

اقسام نماز

«نماز» به طور کلی به دو دسته (۱ـ وجوب ۲ـ استحباب) تقسیم شده است:

(مسئله ۷۸۹) نمازهای واجب هفت قسمند ، چهار قسم «واجب بالاصاله» می باشد و سه قسم واجب بالعرض :

۱ـ نمازهای یومیه که نماز جمعه نیز یکی از آنهاست و در زمان غیبت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه نماز جمعه با وجود شرایط آن واجب تخییری است ...

۲ـ نماز آیات

۳ـ نماز میت

۴ـ نماز طواف واجب خانه کعبه

۵ـ واجب بالعرض . نماز قضایی پدر و مادر که بر پسر بزرگتر یا بنا بر احتیاط بر بزرگترین مرد وارث واجب است .

۶ـ نمازی که با اجیر شدن یا نذر یا عهد و یا قسم بر انسان واجب می شود .

۷ـ نماز عید فطر و قربان با حضور امام معصوم علیه السلام و بنا بر احتیاط با وجود شرایط آن در زمان غیبت .

نمازهای واجب یومیه

(مسئله ۷۹۰) نمازهای واجب یومیه عبارتند از نماز ظهر ، عصر ، مغرب ، عشاء و صبح ، نمازهای ظهر و عصر و عشاء هرکدام چهار رکعت و نماز مغرب سه رکعت و نماز صبح دو رکعت است ، ولی در مسافرت و نیز در حال خوف با شرایطی که ذکر خواهد شد نمازهای چهار رکعتی دو رکعت خوانده می شود .

وقت نمازهای یومیه

(مسئله ۷۹۱) هر یک از نماز های ظهر ، عصر ، مغرب ، و عشاء دارای وقت مخصوص و وقت مشترک می باشند ؛ ولی نماز صبح شریک ندارد تا وقت مشترک داشته باشد . «وقت مخصوص» وقتی است که خواندن نماز یومیه ادای دیگر در آن صحیح نباشد ؛ ولی در «وقت مشترک» خواندن نماز دیگر طبعا صحیح است ، گرچه ممکن است از جهت دیگری جایز نباشد .

وقت نماز ظهر و عصر

(مسئله ۷۹۲) ظهر شرعی از راه آفتاب و نصب شاخص شناخته می شود . اگر چوب صافی را به صورت راست در زمین هموار فرو برند ، صبح که آفتاب به آن می تابد سایه آن به سوی مغرب افتاده و هر چه خورشید بالاتر می رود ، سایه ضمن آن که به سمت مشرق در چرخش است کوتاه تر می شود ، هنگامی که سایه چوب به آخرین درجه کوتاهی رسید و بار دیگر شروع به زیاد شدن نمود اول ظهر شرعی است . در بعضی شهرها مثل مکه مکرمه که گاهی موقع ظهر سایه بکلی از بین می رود ، بعد از آن که سایه دوباره پیدا شد معلوم می شود ظهر شده است.

(مسئله ۷۹۳) وقت مخصوص نماز ظهر از اول ظهر شرعی است تا هنگامی که به اندازه خواندن نماز ظهر ـ به حسب حال مکلف ـ بگذرد . و وقت مخصوص نماز عصر هنگامی است که به اندازه خواندن یک نماز عصر ـ به حسب حال مکلف ـ به مغرب بیشتر وقت نمانده باشد ؛ اگر کسی تا این هنگام نماز ظهر را نخوانده نماز ظهر او قضاست ، و باید در این وقت نماز عصر خود را به صورت ادا بخواند . و فاصله میان وقت مخصوص نماز ظهر و وقت مخصوص نماز عصر وقت مشترک نماز ظهر و عصر است .

(مسئله ۷۹۴) اگر کسی در وقت مشترک از روی فراموشی تمام نماز عصر را پیش از نماز ظهر به جا آورد نمازش صحیح است ؛ ولی بنا بر احتیاط واجب چهار

رکعت نماز بعد را مردد بین ظهر و عصر و به قصد آنچه بر عهده اوست به جا آورد .

(مسئله ۷۹۵) اگر پیش از خوانـدن نمـاز ظهر از روی اشـتباه مشـغول نماز عصـر شود و در بین نماز بفهمـد اشـتباه کرده است ، چنانچه در وقت مشترک باشـد بایـد نیت را به نماز ظهر برگردانـد و پس از اتمام نماز ، نماز عصـر را بخوانـد ؛ و اگر در وقت مخصوص به ظهر باشـد بنـا بر احتیاط واجب نیت را به نماز ظهر برگردانـد ، و پس از اتمام نماز دوباره هر دو نماز را به ترتیب بخواند.

(مسئله ۷۹۶) بنا بر احتیاط مستحب نماز ظهر و عصر را از غروب خورشید تأخیر نیندازد .

وقت نماز مغرب و عشاء

(مسئله ۷۹۷) وقت نماز مغرب از طریق «حمره مشرقیه» شـناخته می شود . حمره مشـرقیه بـدین صورت است که پس از غروب آفتاب در سـمت مشـرق سـرخی مختصـری دیـده می شود ؛ این سـرخی در مـدت ده تا پانزده دقیقه به تدریج کمرنگ شده تا حدی که دیگر دیده نمی شود ، و همزمان با زوال آن ، سـرخی مختصری در سمت مغرب دیده می شود و این آغاز وقت نماز مغرب است .

(مسئله ۷۹۸) وقت مخصوص نماز مغرب از اول مغرب است تا وقتی که از مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز _ به حسب حال مکلف _ بگـذرد . و وقت مخصوص نماز عشاء هنگامی است که به اندازه خواندن نماز عشاء _ به حسب حال مکلف _ به نیمه شب مانـده باشـد ؛ و اگر کسـی تـا این هنگام نماز مغرب را نخوانـده ، بایـد نخست نماز عشاء را بخوانـد و سـپس نماز مغرب را به جا آورد . و میان وقت مخصوص نماز مغرب و وقت مخصوص نماز عشاء وقت مشترک نماز مغرب و عشاست .

(مسئله ۷۹۹) اگر کسـی در وقت مشترک نماز مغرب و عشاء از روی اشـتباه نماز عشاء را پیش از نماز مغرب بخوانـد و بعـد از نماز بفهمد نمازش صحیح است ، و باید نماز مغرب را بعد از آن به جا آورد .

(مسئله ۸۰۰) اگر پیش از خواندن نماز مغرب از روی اشـتباه مشـغول نماز عشاء شود و در بین نماز بفهمد ، یکی از دو صورت را دارد:

الف: اگر تمام آن چه را خوانده در وقت مشترک نماز مغرب و عشاء باشد ، یکی از دو حالت را دارد:

حالت اول: چنانچه به رکوع رکعت چهارم نرفته است ، باید نیت را به نماز مغرب برگرداند و بنشیند و نماز را تمام کند و بعد نماز عشاء را بخواند .

حالت دوم: چنانچه به رکوع رکعت چهارم رفته است ، باید نماز را تمام کند

و بعد نماز مغرب را بخواند .

ب: اگر آنچه را خوانده در وقت مخصوص نماز مغرب باشد نیز یکی از دو حالت را دارد:

حالت اول: چنانچه به رکوع رکعت چهارم نرفته است ، بایـد نیت را به نماز مغرب برگردانـد و بنشیند و نماز را تمام کند و بنا بر احتیاط واجب دوباره نماز مغرب را بخواند و پس از آن نماز عشاء را بجا آورد.

حـالت دوم: چنـانچه به رکوع رکعت چهـارم رفته است ، بنـا بر احتیـاط آن را تمـام کنـد و دوباره نماز مغرب و عشاء را به جا آورد .

(مسئله ۸۰۱) آخر وقت نماز عشاء نصف شب است ؛ و احتیاط آن است که برای نماز مغرب و عشاء و مانند آن شب را از اول مغرب تا اذان صبح حساب کنند ؛ و برای نماز شب و مانند آن تا اول آفتاب حساب نمایند .

(مسئله ۸۰۲) اگر به واسـطه عـذری نماز مغرب یا عشاء را تا نصف شب نخوانـد ، باید تا قبل از اذان صـبح به جا آورد ؛ و بهتر است نیت ادا و قضا نکنـد ؛ بلکه اگر از روی معصـیت هم تا نصف شب نخوانـده بنا بر احتیاط واجب باید تا قبل از اذان صـبح آنها را بدون نیت ادا یا قضا به جا آورد .

وقت نماز صبح

(مسئله ۸۰۳) نزدیـک اذان صـبح سپیـده ای در سـمت مشرق به شـکل عمـودی پدیـدار می شود که به آن «فجر اول» یـا «فجر کاذب» می گویند ؛ پس از دقایقی آن سپیده ناپدید شده و سپیده دیگری به صورت افقی در همان سمت نمایان می گردد که به آن «فجر دوم» یـا «فجر صـادق» می گوینـد . هنگامی که فجر صادق نمایان شود آغاز وقت نماز صـبح می باشـد و پایان آن هنگامی است که آفتاب طلوع نماید .

(مسئله ۸۰۴) در شـبهای مهتاب احتیاط مستحب مؤکد آن است که برای نماز صبح صبر کنند تا سفیده صبح در افق ظاهر شود و بر روشـنایی مهتاب غلبه کنـد ؛ ولی برای روزه بایـد از جلوتر یعنی مطابق ساعت و وقت شـرعی امساک کنند . و این احتیاط در شبهای ابری و در روشنایی برق جاری نیست .

احکام وقت نماز

(مسئله ۸۰۵) هنگـامی می توان مشـغول نمـاز شـد که به فرارسـیدن وقت نمـاز یقین یا اطمینان پیـدا شود ؛ هر چنـد این یقین یا اطمینان از راه دستگاههای تعیین وقت حاصل شود که توسط متخصصان مورد وثوق استخراج گردیده است . همچنین

اعتماد بر شهادت دو مرد عادل یا شهادت یک خبره که از گفته او وثوق پیدا شود یا انسان وقت شناس مورد وثوق ــ خواه عادل باشد یا نه ــ جایز است ؛ ولی اعتماد به شهادت یک مرد عادل غیر خبره محل اشکال است .

(مسئله ۸۰۶) نابینایان و کسانی که در زندان هستند و قدرت تشخیص وقت را ندارند بنا بر احتیاط واجب تا زمانی که یقین به فرا رسیدن وقت پیدا نکنند نباید مشغول نماز شوند .

(مسئله ۸۰۷) اگر انسان به واسطه ابر یا حوادث آسمانی دیگر ــ مانند خورشید گرفتگی ــ که مانع از یقین کردن همه مردم است نتواند در اول وقتِ نماز به داخل شدن وقت یقین کند ، چنانچه گمان داشته باشد وقت داخل شده می تواند مشغول نماز شود ؛ هر چند احتیاط در تأخیر است و تا ممکن است این احتیاط ترک نشود .

(مسئله ۸۰۸) اگر کسی بدون احراز یکی از راههایی که در «مسئله ۸۰۵» بیان شد مشغول نماز شود ، نمازش باطل است ؛ مگر این که معلوم شود که همه نماز در وقت واقع شده و قصد قربت نیز داشته است .

(مسئله ۸۰۹) اگر کسی با احراز یکی از راههایی که در «مسئله ۸۰۵» گفته شد نماز بخواند و بعد از نماز معلوم شود که همه نمازش در خارج وقت خوانده شده ، نمازش باطل است . و اگر مقداری از آن را داخل وقت خوانده باشد بنا بر مشهور صحیح است ؛ ولی خالی از اشکال نمی باشد و بنا بر احتیاط دوباره آن را بخواند .

(مسئله ۸۱۰) اگر با احراز یکی از راههایی که در «مسئله ۸۰۵» گفته شد مشغول نماز شود و در بین نماز بفهمد که هنوز وقت داخل نشده ، نماز او باطل است ؛ و اگر در بین نماز وقت داخل شده باشد بنا بر مشهور نماز او صحیح است ؛ ولی خالی از اشکال نمی باشد و بنا بر احتیاط دوباره آن را بخواند .

(مسئله ۸۱۱) اگر یقین کند وقت داخل شده و مشغول نماز شود و در بین نماز شک کند وقت رسیده یا نه ، نماز او باطل است ؛ ولی اگر در بین نماز یقین داشته باشد که وقت شده و شک کند آن چه پیش از آن خوانده در وقت بوده یا نه ، با احتمال توجه به وقت در اول نماز ، نمازش صحیح است .

(مسئله ۸۱۲) اگر یقین کند که وقت نماز داخل شده و مشغول نماز شود و بعد از نماز شک کند که نمازش در وقت خوانده شده یا نه ، بنابراحتیاط نمازش را دوباره بخواند .

(مسئله ۸۱۳) اگر وقت نماز به قدری تنگ باشد که به جا آوردن کارهای مستحبی موجب می شود مقداری از نماز در خارج از وقت واقع شود ، باید به اندازه واجب اکتفا نمود و کارهای مستحبی را رها کرد .

(مسئله ۸۱۴) اگر وقت به قدری کم است که تنها یک رکعت از نماز در وقت قرار می گیرد ، باید قصد اداکند ؛ ولی تأخیر انداختن نماز عمدا تا به این اندازه که

تعدادی از رکعتهای نماز در خارج وقت قرار گیرد گناه است .

(مسئله ۸۱۵) وقت مخصوص نماز «ظهر ، عصر و عشاء» نسبت به اشخاص تفاوت دارد ؛ مثلا وقت مخصوص نماز مسافر به اندازه خواندن یک نماز دو رکعتی ، و برای غیر مسافر به اندازه خواندن یک نماز چهار رکعتی است .

(مسئله ۸۱۶) کسی که مسافر نیست چنانچه تا مغرب به اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد ، باید نماز ظهر و عصر ــ هردو ــ را بخواند ؛ واگر کمتر وقت دارد ، باید فقط نماز عصر را بخواند و بعدا نماز ظهر را قضا کند . همچنین شخص غیر مسافر چنانچه تا نصف شب به اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد ، باید نماز مغرب و عشاء ــ هر دو ــ را بخواند ؛ و اگر کمتر وقت دارد ، باید فقط نماز عشاء را بخواند و بعدا نماز مغرب را بدون نیت ادا یا قضا به جا آورد . و کسی که به واسطه عذر یا در اثر معصیت نماز مغرب و عشاء را از نصف شب تأخیر انداخته نیز بنابراحتیاط واجب تا اذان صبح همین جهت را رعایت فرماید .

(مسئله ۸۱۷) کسی که مسافر است چنانچه تا مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز وقت دارد ، باید نماز ظهر و عصر ــ هر دو ــ را بخواند ؛ واگر کمتر وقت دارد ، باید فقط نماز عصر را بخواند و بعدا نماز ظهر را قضا کند . همچنین مسافر چنانچه تا نصف شب به اندازه خواندن چهار رکعت نماز وقت دارد ، باید نماز مغرب و عشاء ــ هر دو ــ را بخواند ؛ و اگر کمتر وقت دارد ، باید فقط نماز عشاء را بخواند و بعدا نماز مغرب را بدون نیت ادا یا قضا به جا آورد ؛ و اگر از نصف شب تأخیر انداخته است تا اذان صبح همین جهت را رعایت کند ، یعنی نماز مغرب و عشاء را به ترتیب بودن نیت ادا و قضا به جا آورد و در آخر وقت فقط عشاء را بخواند .

(مسئله ۸۱۸) مستحب است نمازگزار نماز را در اول وقت بخواند و درباره آن خیلی سفارش شده است . و هر چه به اول وقت نزدیکتر باشد بهتر است ، مگر آن که تأخیر آن از جهتی بهتر باشد ؛ مثل اینکه صبر کند تا نماز را به جماعت بخواند .

(مسئله ۸۱۹) کسانی که عذر دارند و اگر بخواهند در اول وقت نماز بخوانند ناچارند مثلا با تیمم یا لباس نجس نماز بخوانند ، چنانچه احتمال دهند تا آخر وقت عذرشان برطرف می شود بنا بر احتیاط واجب باید صبر کنند و نماز خود را در آخر وقت بخوانند ؛ ولی لازم نیست به قدری صبر کنند که وقت خواندن مستحبات نماز را نداشته باشند .

نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شود

(مسئله ۸۲۰) انسان باید نماز عصر را بعد از نماز ظهر ، و نماز عشاء را بعد از نماز مغرب بخواند ؛ و اگر عمدا نماز عصر را پیش از نماز ظهر ، و نماز

عشاء را پیش از نماز مغرب بخواند باطل است .

(مسئله ۸۲۱) اگر به نیت نماز ظهر مشغول نماز شود و در بین نماز یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده است ، نمی تواند نیت را به نماز عصر برگرداند ؛ بلکه باید نماز را رها کرده و نماز عصر را بخواند . همچنین است نماز مغرب و عشاء .

(مسئله ۸۲۲) اگر در بین نماز عصر یقین کند که نماز ظهر را نخوانده است و نیت را به نماز ظهر برگرداند و داخل رکن شود و بعد یادش بیاید که قبلا نماز ظهر را خوانده ، نمازش باطل است و باید نماز عصر را بخواند ؛ ولی اگر پیش از داخل شدن در رکن یادش بیاید ، باید نیت را به نماز عصر برگرداند و آنچه را به نیت ظهر خوانده باز هم به نیت عصر بخواند ، و بنا بر احتیاط نماز عصر را دوباره بخواند .

(مسئله ۸۲۳) اگر در بین نماز عصر شک کند که نماز ظهر را خوانده یا نه ، بنا بر احتیاط واجب نیت را به نماز ظهر برگرداند و بعد نماز عصر را به جا آورد ؛ ولی اگر وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز ، مغرب می شود باید به نیت نماز عصر نماز را تمام کند و نماز ظهرش قضا ندارد .

(مسئله ۸۲۴) اگر در بین نماز عشاء پیش از رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه ، بنا بر احتیاط واجب نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را سه رکعتی تمام کرده سپس نماز عشاء را بخواند ؛ ولی چنانچه وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز نصف شب می شود ، باید به نیت عشاء نماز را تمام کند و بعد نماز مغرب را بنا بر احتیاط بدون نیت ادا یا قضا به جا آورد .

(مسئله ۸۲۵) اگر در نماز عشاء پس از رسیدن به رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه ، باید نماز را تمام کند و بعد بنا بر احتیاط واجب نماز مغرب را بخواند ؛ ولی اگر این شک در وقت مخصوص نماز عشاء باشد ، خواندن نماز مغرب لازم نیست .

(مسئله ۸۲۶) برگرداندن نیت از «نماز قضا به ادا» و از «نماز مستحب به واجب» و نیز از «نماز مستحب به نماز مستحب» جایز نیست . همچنین نمازگزار نمی تواند نیت خود را از «نماز واجب به نماز مستحب» برگرداند ؛ مگر برای رسیدن به نماز جماعت باشد که تفصیل آن در مسئله ۱۴۳۶ بیان خواهد شد .

(مسئله ۸۲۷) اگر در وقت «نماز ادا» وسعت داشته باشد ، نمازگزار می تواند در بین نماز نیت را به «نماز قضا» برگرداند ؛ ولی باید برگرداندن نیت به نماز قضا ممکن باشد _ مثلاً اگر مشغول نماز ظهر است در صورتی می تواند نیت را به قضای صبح برگرداند که داخل رکعت سوم نشده باشد_ بلکه اگر نماز قضایی که به عهده او می باشد فقط یک نماز است و یا چند نماز از همین رو ، بنا بر احتیاط نیت را به آن برگرداند .

نمازهای مستحب

نافله های شبانه روزی و وقت آنها

(مسئله ۸۲۸) نمازهای مستحبی بسیار زیاد است و به آنها نافله می گویند ؛ از میان نمازهای مستحبی به خواندن نافله های شبانه روز بیشتر سفارش شده است . نمازهای نافله شبانه روز در غیر روز جمعه سی و چهار رکعت ، و در روز جمعه سی و هشت رکعت است .

ترتیب نافله های شبانه روز به شرح زیر است:

۱_ نافله «نماز ظهر» هشت رکعت است که به صورت چهار نماز دو رکعتی پیش از نماز ظهر خوانده می شود ؛ و وقت آن بنا بر مشهور از اول ظهر است تا هنگامی که سایه شاخص دو هفتم آن شود .

۲_ نافله «نماز عصر» هشت رکعت است که به صورت چهار نماز دو رکعتی پیش از نماز عصر خوانده می شود ؛ و وقت آن بنا بر مشهور تا هنگامی است که سایه شاخص به چهار هفتم آن برسد . و اگر بخواهند نافله ظهر و عصر را بعد از دو وقتی که گفته شد بخوانند ، بهتر است نافله ظهر را بعد از نماز ظهر و نافله عصر را بعد از نماز عصر به جا آورده ، و بنا بر احتیاط واجب نیت ادا یا قضا نکنند .

۳_ نافله «نماز مغرب» چهار رکعت است که به صورت دو نماز دو رکعتی بعد از نماز مغرب خوانده می شود ؛ و وقت آن بنا بر مشهور پس از نماز مغرب تا وقتی است که سرخی طرف مغرب که بعد از غروب آفتاب در آسمان پیدا می شود به کلی ناپدید شود ؛ ولی بعید نیست که وقت آن تا آخر وقت نماز مغرب باشد ؛ هر چند احتیاط آن است که در این صورت بدون نیت ادا یا قضا به جا آورند .

۴_ نافله «نماز عشاء» دو رکعت است که بنا بر احتیاط واجب نشسته می خوانند و دو رکعت آن یک رکعت ایستاده محسوب می شود ؛ و وقت آن بعد از تمام شدن نماز عشاء تا نیمه شب است و بهتر است بلافاصله پس از نماز عشاء خوانده شود .

۵_ نافله «نماز صبح» دو رکعت است و پیش از نماز صبح خوانده می شود ؛ و وقت آن بعد از گذشتن از نصف شب به مقدار خواندن یازده رکعت نماز شب است ؛ ولی احتیاط آن است که قبل از فجر اول نخوانند ؛ مگر آن که متصل به نماز شب بخوانند که در این صورت مانعی ندارد . و پایان وقت نافله صبح هنگامی است که سرخی طرف مشرق نمایان شود .

۶_ نافله شب یازده رکعت است ؛ هشت رکعت آن به نیت «نافله شب» _ به صورت چهار نماز دو رکعتی _ خوانده می شود و دو رکعت دیگر به نیت «نماز شفع» و یک رکعت به نیت «نماز وتر» می باشد . وقت نافله شب از نیمه شب تا اذان صبح است و بهتر آن است که نزدیک اذان صبح خوانده شود .

(مسئله ۸۲۹) در روز جمعه چهار رکعت به شانزده رکعت نماز نافله ظهر و عصر افزوده می شود ؛ به این معنا که بیست رکعت نافله پیش از نماز ظهر و عصر خوانده می شود. و بهتر آن است که شش رکعت آن هنگام بالا آمدن آفتاب ، شش رکعت نزدیک ظهر ، دو رکعت هنگام ظهر و شش رکعت پس از نماز جمعه خوانده شود .

(مسئله ۸۳۰) اگر بخواهد نافله ظهر و عصر را در غیر روز جمعه پیش از ظهر بخواند، بنا بر احتیاط به امید ثواب بخواند ؛ مگر آن که بداند در وقت آن نمی تواند بخواند که در این صورت به قصد ورود نیز می تواند به جا آورد .

(مسئله ۸۳۱) نافله ظهر و عصر را نباید در سفر خواند ؛ ولی نافله عشاء را می توان در سفر به جا آورد و احتیاط آن است که به امید ثواب خوانده شود .

(مسئله ۸۳۲) نمازهای نافله را باید دو رکعتی به جا آورد ؛ جز نماز وتر که یک رکعت می باشد . مستحب است در رکعت دوم نمازهای نافله و نیز در نماز وتر قنوت را بخوانند ؛ ولی در نماز شفع اگر بخواهند قنوت را به جا آورند به امید ثواب باشد .

(مسئله ۸۳۳) نمازهای نافله را می توان نشسته خواند ؛ ولی بهتر است دو رکعت نماز نافله نشسته را یک رکعت حساب کند .

(مسئله ۸۳۴) مسافر و کسی که برای او سخت است نافله شب را بعد از نصف شب بخواند ، می تواند آن را در اول شب به جا آورد.

نماز غفیله

(مسئله ۸۳۵) نماز غفیله دو رکعت است و مستحب است بین نماز مغرب و عشاء خوانده شود ؛ وقت نماز غفیله بنا بر احتیاط بعد از نماز مغرب است تا هنگامی که سرخی خورشید از سمت مغرب به کلی ناپدید شود ؛ و اگر بخواهد بعد از این زمان بخواند به امید ثواب به جا آورد . در رکعت اول نماز غفیله باید پس از حمد به جای سوره این آیه را بخواند:

«وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِى الظُّلُمَاتِ أَنْ لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ سُبْحَانَکَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِى الْمُؤْمِنِينَ .»

و در رکعت دوم پس از حمد به جای سوره این آیه را بخواند:

« وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُهَا إِلا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِى الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلا يَعْلَمُهَا وَلا حَبَّةٍ فِى ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلا رَطْبٍ وَلا يَابِسٍ إِلا فِى كِتَابٍ مُبِينٍ .»

و در قنوت آن بگوید: «أللَّهُمَّ إنِّی أسْألُکَ بِمَفَاتِحِ الْغَیْبِ الَّتِی لایَعْلَمُهَا إلَّا أنْتَ أنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أنْ تَفْعَلَ بی کَذَا و کَذَا » و به جای عبارت «أن تفعل بی کذا و کذا» حاجتهای خود را به زبان آورد ؛ آنگاه بگوید: «أللّٰهُمَّ أنتَ وَلِیُّ نِعْمَتِی وَ الْقَادِرُ عَلَی طَلِبَتِی تَعْلَمُ حَاجَتی ، فَأسْألُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَیهِ وَ عَلَیْهِمُ السَّلام ، لَمَّا قَضَیْتَهَا لِی» بنا بر احتیاط وقت نماز غفیله تا حدود یک ساعت و نیم بعد از مغرب می باشد .

نماز اول وقت

(مسئله ۸۳۶) از مستحبات بسیار مؤکد آن است که نماز را با اهتمام هر چه بیشتر در اول وقت بخواند و یکی از مکروهات شدیده تأخیر انداختن آن از اول وقت می باشد ، چنانکه در احادیث فراوانی برآن تأکید شده از جمله: ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام می فرماید:

نمازی که در اول وقت به سوی آسمانها برود ، با چهره روشن و تابناک به سوی نمازگزار برمی گردد و می گوید: تو مرا محافظت داشتی خداوند تو را محافظت نماید و اگر در وقت خود و بدون رعایت حدود آن به تأخیر خوانده شود ، هنگام نماز بالا رود با چهره تیره و تار به سوی صاحبش برمی گردد و می گوید: تو مرا ضایع کردی خدواند تو را ضایع و تباه سازد .

(مسئله ۸۳۷) فرا رسیدن وقت نماز از سه راه ثابت می شود:

۱ــ انسان شخصا به آن علم پیدا کند .

۲ــ دو نفر شاهد عادل از روی اطلاع نه حدس و گمان گواهی دهند .

۳ــ بر اساس اذان شخص مؤذن آگاه و مورد وثوق اطمینان به دخول وقت پیدا کند .

(مسئله ۸۳۸) کسی که نماز واجب بر عهده دارد اعم از این که ادا باشد یا قضا می تواند نماز مستحبی بخواند .

(مسئله ۸۳۹) پس از داخل شدن وقت نماز ، کسی که نماز واجب خود را نخوانده می تواند مشغول نماز مستحبی شود مگر این که وقت نماز واجب تنگ باشد که در این صورت باید به آن مبادرت کند .

(مسئله ۸۴۰) کسی که نماز واجب را پیش از دخول وقت بخواند باطل است ، مگر در یک صورت ، این که به اعتقاد دخول وقت آن را آغاز کند و پیش از آن که از

نماز فارغ شود وقت داخل گردد .

احکام قبله

(مسئله ۸۴۱) قبله مسلمین کعبه معظمه و محازات آن است ، از اعماق زمین تا اوج آسمان .

(مسئله ۸۴۲) کسی که عالما و عمداً برخلاف قبله نماز بخواند باطل است مطلقا در وسعت وقت نماز باشد و چه در ضیق وقت .

(مسئله ۸۴۳) کسی که در مسجدالحرام و نزدیک کعبه است باید هنگام نماز به طور دقیق رو به کعبه ایستاده و کعبه را مقابل خود قرار دهد ولی کسانی که در جاهای دور قرار دارند اگر به گونه ای به سمت خانه خدا بایستند که گفته شود رو به قبله ایستاده اند کافی است .

(مسئله ۸۴۴) نماز خواندن به سمت قبله یکی از سه حالت را دارد:

۱ـ اگر ایستاده نماز می خواند ، کافی است جلوی بدن مانند صورت و سینه به سمت قبله باشد و لازم نیست سر زانوها و انگشتان پا هم به طرف قبله باشد .

۲ـ چنانچه مجبور باشد نشسته نماز بخواند ، باید به گونه ای قرار گیرد که صورت ، سینه و سر دو زانوی او رو به قبله باشد .

۳ـ اگر مجبور باشد خوابیده نماز بخواند باید طوری به پهلوی راست بخوابد که جلو بدن او به سمت قبله باشد ، و اگر نمی تواند ، باید به پهلوی چپ به گونه ای بخوابد که جلو بدن او رو به قبله قرار گیرد ، و اگر به این طور هم نمی تواند باید به پشت به گونه ای بخوابد که کف پاهای او رو به قبله باشد .

(مسئله ۸۴۵) نماز احتیاط و سجده یا تشهد فراموش شده حکم اصل نماز را دارد و باید رو به قبله خوانده شود ؛ همچنین بنا بر احتیاط واجب سجده سهو نیز همین حکم را دارد .

(مسئله ۸۴۶) نمازهای مستحبی را اعم از نوافل یومیه و غیر یومیه را بالاختیار می توان در حال راه رفتن و یا سواره خواند ، و اگر کسی در این دو حال نماز مستحبی را بخواند لازم نیست رو به قبله باشد ، رکوع و سجود را به ایماء و اشاره انجام دهد و همچنین بالاختیار می تواند در نمازهای مستحبی سوره را نخواند .

(مسئله ۸۴۷) جستجو برای پیدا کردن سمت قبله واجب است ، و نمازگزار می تواند به گفته دو شاهد عادل که از روی نشانه های حسی شهادت می دهند یا به قول کسی که از روی قاعده علمی قبله را می شناسند و محل اطمینان عمل کند ، و اگر هیچ یک از این راهها ممکن نشد ، باید به گمانی که از محراب مسجد مسلمانان یا قبور آنان یا از راههای دیگری پیدا می شود عمل نماید ، حتی اگر از گفته فاسق یا

کافری که به واسطه قواعد علمی قبله را می شناسد گمان به قبله پیدا کند کافی است .

(مسئله ۸۴۸) کسی که گمان به قبله دارد چنانچه بتواند گمان قوی تری پیدا کند نمی تواند به گمان خود عمل نماید ، مثلاً اگر میهمان از گفته صاحبخانه گمان به قبله پیدا کند ولی بتواند از راه دیگر گمان بیشتری حاصل نماید ، نباید به گفته صاحبخانه قناعت کند .

(مسئله ۸۴۹) اگر برای پیدا کردن قبله وسیله ای ندارد یا با این که کوشش کرده گمانش به طرفی نمی رود ، چنانچه وقت نماز وسعت دارد بنا بر احتیاط واجب چهار نماز به چهار طرف بخواند و اگر به اندازه چهار نماز وقت ندارد به اندازه ای که وقت دارد نماز بخواند ، مثلا اگر فقط به اندازه یک نماز وقت دارد ، باید نماز را به هر طرفی که می خواهد بخواند و بنا بر احتیاط مستحب قضای نماز را هم به جا آورد و باید نمازها را به گونه ای بخواند که یقین کند یکی از آنها رو به قبله بوده ، یا انحراف آن به طرف دست راست یا دست چپ قبله نرسیده باشد ، یعنی کمتر از ۴۵ درجه باشد .

(مسئله ۸۵۰) اگر یقین یا گمان کند که قبله در یکی از دو طرف است ، باید به هر دو طرف نماز بخواند ، ولی احتیاط مستحب آن است که در صورت گمان به هر چهار طرف نماز بخواند .

(مسئله ۸۵۱) کسی که باید به چند طرف نماز بخواند اگر بخواهد نماز «ظهر و عصر یا مغرب و عشاء» را بخواند ، بهتر آن است که نماز اول را به هر چند طرفی که واجب است بخواند سپس نماز دوم را شروع کند .

(مسئله ۸۵۲) کسی که یقین به قبله ندارد می تواند در کارهایی به جز نماز مانند سر بریدن حیوان که رو به قبله بودن در آن شرط است به گمان عمل نماید ، و اگر گمان ممکن نیست به هر طرف که انجام دهد صحیح است ، ولی در سر بریدن حیوان تا هنگامی که نیاز شدید پیدا نکرده بنا بر احتیاط ذبح نکند .

(مسئله ۸۵۳) کسی که به طرفی که آن را قبله می دانست و یا دو شاهد عادل گواهی داده بود که آن طرف قبله است نماز بخواند و بعد از نماز کشف خلاف شود ؛ پس اگر قبله پیش روی او باشد و قبله میان سمت چپ و راستش باشد نمازش صحیح است و احتیاج به اعاده ندارد .

(مسئله ۸۵۴) اگر در فرض بالا خیلی از قبله منحرف شده و قبله در سمت پشت سر او قرار گرفته ، اگر پیش از تمام شدن وقت متوجه شود باید آن را اعاده کند و اگر وقت نماز سپری شده نمازش صحیح است و قضا ندارد .

(مسئله ۸۵۵) کسی که با آگاهی و یا گواهی شاهدان به سوی قبله ایستاده مشغول نماز است ، اگر در وسط نماز کشف خلاف شود اگر قبله پیش رویش در میان سمت راست و چپ بوده باشد به سوی قبله برمی گردد و نمازش را به اتمام

می رساند و اگر انحراف بیشتر از آن باشد نمازش باطل است باید آن را از سر بگیرد .

(مسئله ۸۵۶) اگر عالماً و عامداً حیوانی را به طرف غیر قبله ذبح یا نحر کند آن مذبوح و منحور نجس و حرام است ، ولی اگر نسیانا یا جهلا یا در اثر ندانستن جهت قبله یا در اثر عدم امکان به طرف قبله بر خلاف قبله باشرایط شرعی ذبح یا نحر کند ، حرام نمی باشد .

(مسئله ۸۵۷) اگر میت مسلمان را چه عمداً و چه نسیاناً و چه خَطئاً رو به قبله دفن نکرده باشد ، مادامی که بدن متلاشی نشده باشد ، یا هتک و اهانت نباشد واجب است نبش قبر کند و به سوی قبله دفن نماید .

ستر بدن در نماز

(مسئله ۸۵۸) نمازگزار اگر مرد باشد باید هنگام خواندن نماز ـ هر چند کسی او را نبیند ـ عورتین خود را بپوشاند و بهتر است از ناف تا زانو را بپوشاند . و اگر نمازگزار زن باشد باید تمام بدن را بپوشاند ، ولی پوشاندن صورت به اندازه ای که در وضو شسته می شود و دست تا مچ و پا تا مچ لازم نیست ، اما برای آن که یقین کند مقدار واجب را پوشانده است باید مقداری از اطراف صورت و قدری پایین تر از مچ را هم بپوشاند .

(مسئله ۸۵۹) موقعی که انسان قضای سجده یا تشهد فراموش شده را به جا می آورد بلکه بنا بر احتیاط واجب در موقع سجده سهو هم باید خود را همانند وقتی که نماز می خواند بپوشاند .

(مسئله ۸۶۰) اگر نمازگزار عمدا عورت خود را نپوشاند نمازش باطل است ، بلکه اگر از روی ندانستن مسئله هم باشد ـ چنانچه در یاد گرفتن مسئله کوتاهی کرده باشد ـ باید نمازش را دوباره بخواند ، ولی اگر ندانستن او از روی داشتن عذری باشد ـ یعنی جاهل قاصر باشد ـ نمازش صحیح است .

(مسئله ۸۶۱) اگر نمازگزار در بین نماز بفهمد جایی از بدن را که باید بپوشاند نپوشانده و پیدا بوده ، احتیاط واجب آن است که فوراً آن را بپوشاند و نماز را تمام کند و دوباره هم بخواند ، ولی چنانچه بعد از نماز بفهمد که در بین نماز پیدا بوده نمازش صحیح است .

(مسئله ۸۶۲) انسان می تواند در نماز خود را به علف و برگ درختان بپوشاند ، ولی احتیاط مستحب آن است موقعی خود را به اینها بپوشاند که چیز دیگر نداشته باشد .

(مسئله ۸۶۳) اگر غیر از گل هیچ چیز ندارد که در نماز خود را بپوشاند ، گل ساتر نیست و می تواند برهنه نماز بخواند .

(مسئله ۸۶۴) اگر چیزی نـدارد که در نماز خود را به آن ستر کنـد ، چنانچه احتمال دهـد که پیـدا می کند بنا بر احتیاط واجب باید نماز را تأخیر بیندازد و اگر چیز پیدا نکرد در آخر وقت مطابق وظیفه اش نماز بخواند .

(مسئله ۸۶۵) کسی که می خواهد نماز بخواند اگر برای ستر خود حتی برگ درخت و علف نداشته باشد و احتمال ندهد که تا آخر وقت چیزی پیدا کند که خود را به آن سـطر نماید ، در صورتی که نامحرم او را می بیند باید نشسته نماز بخواند و عورت خود را با ران خود بپوشاند و اگر کسـی او را نمی بیند ایسـتاده نماز بخواند و جلو خود را با دست سطر نماید و در هر صورت رکوع و سجود را با اشاره انجام دهد و برای سجود سر را قدری پایین تر از اشاره با رکوع می آورد .

لباس نمازگزار

(مسئله ۸۶۶) لباس نمازگزار دارای شش شرط می باشد: ۱ـ پاک باشد. ۲ـ مباح باشد. ۳ـ اجزای مردار نباشد. ۴ـ از اجزای حیوان حرام گوشت نباشد. ۵ و ۶ـ اگر نمازگزار مرد است لباسش از ابریشم و طلاباف نباشد .

شرط اول: لباس نمازگزار بایـد پاک باشـد . بنابراین اگر کسـی از روی عمـد با بـدن یا لباس نجس نماز بخوانـد نمازش باطل است .

(مسئله ۸۶۷) کسـی که نمی دانسته با بدن و لباس نجس نماز باطل است و با آن حالت نماز خوانده ، چنانچه توجه داشته و در یاد گرفتن مسئله کوتاهی کرده باشد نمازش باطل است و در غیر این صورت نیز بنا بر احتیاط نمازش را دوباره بخواند .

(مسئله ۸۶۸) کسـی که در اثر ندانسـتن مسـئله نجس بودن چیز نجسـی را نمی دانسته و با آن نماز خوانده ، مثلا نداند که عرق شتر نجاست خوار نجس است و با آن نماز بخواند ، چنانچه در یاد گرفتن مسـئله کوتاهی کرده باشد نمازش باطل است ، و در غیر این صورت نیز بنا بر احتیاط نمازش را دوباره بخواند .

(مسئله ۸۶۹) کسـی که پس از نمـاز متوجه نجس بودن بـدن یـا لبـاس خود شـده نمـازی که خوانـده صـحیح است ، و احتیاط مسـتحب آن است که اگر وقت مانـده دوباره نماز را بخواند . و کسـی که نجس بودن بدن یا لباس را می دانسـته ولی فراموش کرده ، نمازهایی که خوانده باطل است ، و اگر وقت نماز گذشته بنا بر احتیاط واجب قضا نماید .

(مسئله ۸۷۰) اگر کسـی در بین نماز متوجه شود که بدن یا لباس او نجس است و بعد از توجه چیزی از نماز را نخوانده باشد ، یا بفهمد بدن یا لباس او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا قبلاً نجس بوده ، یکی از دو صورت را دارد:

۱ـ صورتی که وقت نماز وسعت دارد . و در این فرض نیز دو حالت وجود

دارد:

الف: چنانچه طوری باشد که اگر بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض کند یا بیرون آورد صورت نماز به هم می خورد یا اگر لباس را بیرون آورد برهنه می ماند ، باید نماز را رها کند و با بدن و لباس پاک نماز بخواند .

ب: چنانچه به گونه ای باشد که صورت نماز به هم نمی خورد ، باید بدن یا لباس را تطهیر و یا عوض نموده و نماز را تمام کند و نمازش صحیح است .

۲_ صورتی که وقت نماز تنگ است ، و در این فرض هم دو حالت وجود دارد:

الف: چنانچه آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس صورت نماز را به هم می زند باید با همان حال نماز را بخواند و نماز او صحیح است ، ولی در صورتی که لباس او نجس بوده احتیاطا قضای نماز را هم به جا آورد .

ب: چنانچه به گونه ای باشد که صورت نماز به هم نمی خورد ، باید بدن یا لباس را آب کشیده و یا عوض کند و نماز را تمام نماید .

(مسئله ۸۷۱) کسی که در پاک بودن بدن یا لباس خود شک دارد و قبلاً نیز یقین به نجاست آن نداشته و بعد از نماز بفهمد که بدن یا لباسش نجس بوده است ، چنانچه بدون تفحص نماز خوانده بنا بر احتیاط مستحب نماز خود را دوباره بخواند ، و اگر بعد از تفحص نماز خوانده نمازش صحیح است .

(مسئله ۸۷۲) اگر لباس را خودش آب بکشد و یقین کند که پاک شده و با آن نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد پاک نشده است ، نمازش صحیح است .

(مسئله ۸۷۳) اگر خونی در بدن یا لباس خود ببیند و یقین کند که از خونهای نجس نیست ، مثلاً یقین کند که خون پشه و کنه است ، چنانچه بعد از نماز بفهمد از خونهایی بوده که نمی شود با آن نماز خواند ، بنا بر احتیاط نماز را دوباره بخواند ، و اگر وقت گذشته قضا نماید .

(مسئله ۸۷۴) هرگاه یقین کند خونی که در بدن یا لباس اوست خون نجسی است که نماز با آن صحیح می باشد ، مثلاً یقین کند که خون زخم یا دمل است ، چنانچه بعد از نماز بفهمد خونی بوده که نماز با آن باطل است ، بنا بر احتیاط نماز را دوباره بخواند ، و اگر وقت گذشته قضا نماید .

(مسئله ۸۷۵) اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند و در حال فراموشی بدن یا لباسش با رطوبت به آن برسد و در حال فراموشی نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید ، نماز او صحیح است . ولی اگر بدنش با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و بدون این که خود را آب بکشد غسل کند و نماز بخواند ، غسل و نمازش باطل است . و نیز اگر جایی از اعضای وضو با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و پیش از آن که آنجا را آب بکشد

وضو بگیرد و نماز بخواند ، وضو و نمازش باطل می باشد .

(مسئله ۸۷۶) کسی که یک لباس دارد اگر بدن و لباس او هر دو نجس شود و به اندازه آب کشیدن یکی از آنها آب داشته باشد ، چنانچه به واسطه سرما یا مانند آن نتواند لباس را بیرون آورد باید بدنش را آب بکشد و در لباس نجس نماز بخواند . و اگر می تواند لباسش را بیرون آورد ، پس در صورتی که وقت نماز وسعت دارد بنا بر احتیاط دو نماز بخواند: یکی در لباس نجس و یکی بدون لباس ، و اگر وقت تنگ است با همان لباس نجس نماز بخواند و احتیاطاً قضای آن را هم به جا آورد .

شرط دوم: لباس نمازگزار باید مباح باشد ، بنابراین کسی که می داند پوشیدن لباس غصبی حرام است ، چنانچه از روی عمد با لباس غصبی یا لباسی که نخ یا دکمه و یا چیز دیگر آن غصبی است نماز بخواند ، بنا بر احتیاط واجب باید نمازش را دوباره به جا آورد .

(مسئله ۸۷۷) نماز کسی که غصبی بودن لباس را نمی دانسته یا فراموش کرده و یا مثلاً برای حفظ جان خود در لباس غصبی نماز خوانده صحیح است . ولی اگر خودش آن لباس را غصب نموده باشد و فراموش کرده یا نداند که لباس غصبی نماز را باطل می کند بنا بر احتیاط واجب باید دوباره نمازش را به جا آورد .

(مسئله ۸۷۸) اگر با عین پولی که خمس یا زکات آن را نداده و از مال دیگری نیز آن را ادا نکرده ، لباس بخرد ، یا آن را به ذمه بخرد ، ولی هنگام معامله قصدش این باشد که بدهی خود را از همان پول خمس و زکات نداده بدهد ، حکم غصب را دارد و بنا بر احتیاط واجب نماز خواندن در چنین لباسی باطل است .

(مسئله ۸۷۹) اگر چیز غصبی مانند قلم یا پول همراه او باشد و نماز خواندن با آن تصرف در آن چیز به حساب آید ، یعنی همراه حرکت بدن آن اشیاء هم حرکت کنند ، بنا بر احتیاط واجب نمازش را دوباره به جا آورد .

(مسئله ۸۸۰) اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است و در بین نماز بفهمد باید فوراً لباس را عوض کند و لباس مباح بپوشد و اگر موالات به هم نخورده باشد نمازش صحیح است . ولی اگر موالات به هم می خورد به مقدار یک رکعت وقت دارد نمازش را بشکند و با لباس مباح نماز بخواند و اگر این مقدار وقت ندارد باید لباس غصبی را در حال نماز بیرون کند و به دستور نماز برهنگان نماز بخواند .

شرط سوم: لباس نمازگزار باید از اجزای دارای روح حیوان مرده ای که خون جهنده دارد نباشد ، بلکه بنا بر احتیاط واجب از اجزای دارای روح حیوان مرده ای که خون جهنده ندارد مانند ماهی و مار نیز نباشد ، خواه در لباس او به کار رفته

باشد یا همراه او باشد .

(مسئله ۸۸۱) چیزهـایی نظیر مو و پشم مردار حلاـل گوشت که روح نـدارد چنـانچه همراه نماز گزار بوده یا در لباس او به کار رفته باشد اشکال ندارد .

شرط چهـارم: لباس نمازگزار بایـد از اجزای حیوانات حرام گوشت نباشـد ، همچنین نبایـد از اجزای حیوان حرام گوشت مانند موی گربه به بـدن یا لباس نمازگزار چسبیـده باشـد و یا این که همراه او باشـد ، هر چنـد بنا بر احتیاط آن حیوان خون جهنـده نداشته باشد .

(مسئله ۸۸۲) اگر آب دهـان یـا بینی و یـا رطوبت دیگری از حیوان حرام گوشت ماننـد گربه بر بـدن یا لباس نمازگزار باشـد ، چنانچه تر باشد نماز باطل است ، و اگر خشک شده و عین آن برطرف شده باشد نماز صحیح است .

(مسئله ۸۸۳) اگر مو یا عرق و یا آب دهان انسان دیگری بر بدن یا لباس نمازگزار باشد اشکال ندارد .

(مسئله ۸۸۴) اگر نمازگزار شک داشته باشـد که لباسـش از اجزای حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت ـ چه در داخل کشور اسلامی تهیه شده باشد یا در خارج از آن ـ نماز خواندن با آن مانعی ندارد .

(مسئله ۸۸۵) اگر با لباسـی که نمی دانسـته از حیوان حرام گوشت است نماز بخوانـد ، نمازش صـحیح است ، ولی چنانچه می دانسته و فراموش کرده باشد بنا بر احتیاط آن نماز را دوباره بخواند .

(مسئله ۸۸۶) نماز خواندن با پوست و کرک خز اشکال ندارد ، ولی با پوست سنجاب محل اشکال است و باید اجتناب کرد .

شرط پنجم: اگر نمـازگزار مرد است لباس او نبایـد طلاباف باشـد و نماز مرد با لباس طلاباف باطل است ؛ بلکه پوشـیدن لباس طلاباف برای مرد مطلقاً چه در نماز باشد یا غیر نماز حرام است .

(مسئله ۸۸۷) زینت کردن به طلاـ ماننـدآویختن طلاـ به گردن ، انگشتر طلاـ به دست کردن و بسـتن سـاعت طلا به دست برای مردان حرام ، و نماز خوانـدن با آن نیز بنا بر احتیاط باطل است و احتیاط واجب آن است که از عینک طلا هم اسـتفاده نکنند ، ولی زینت کردن به طلا برای زنان چه در نماز یا غیر آن اشکال ندارد .

(مسئله ۸۸۸) اگر از عینک یا انگشتر طلا در حال نماز اسـتفاده نکنـد بلکه فقط همراه داشـته باشد ، مثلًا در جیب خود بگذارد مانعی ندارد .

(مسئله ۸۸۹) زینت کردن مردان به انگشتر پلاـتین و امثال آن که از طلا ساخته نشـده باشـد اشـکال نـدارد ؛ همچنین گذاشـتن دندان طلا در صورتی که ظاهر نباشد برای مرد اشکال ندارد و نماز با آن صحیح است .

(مسئله ۸۹۰) اگر مردی نداند یا فراموش کند که انگشتر یا لباسش از طلاست و با آن نماز بخواند نمازش صحیح است ؛ همچنین اگر نداند که نماز خواندن در لباس طلاباف حرام و موجب بطلان نماز است و با آن نماز بخواند ، چنانچه در یاد گرفتن مسئله کوتاهی نکرده باشد نمازش صحیح است .

شرط ششم: اگر نمازگزار مرد است نباید لباس او از ابریشم خالص باشد ، و در غیر نماز نیز پوشیدن آن برای مرد حرام است ، حتی اگر آستر لباس یا جزئی دیگر از لباس او از ابریشم خالص باشد بنا بر احتیاط واجب پوشیدن آن برای مرد حرام و نماز در آن باطل است .

(مسئله ۸۹۱) زن می تواند از لباس ابریشمی چه در نماز و غیر نماز استفاده نماید گرچه بهتر است با لباس ابریشمی نماز نخواند .

(مسئله ۸۹۲) کسی که نمی داند لباسش از ابریشم است یا چیز دیگر می تواند آن را بپوشد و در آن نماز بخواند .

(مسئله ۸۹۳) پوشیدن لباس غصبی ، ابریشم خالص ، طلاباف و لباسی که از اجزای حیوانات مرده تهیه شده در حال ضرورت و ناچاری اشکال ندارد ، و کسی که ناچار است و لباس دیگری غیر از اینها ندارد و تا آخر وقت هم ناچاری او از بین نمی رود ، می تواند با این لباسها نماز بخواند .

(مسئله ۸۹۴) انسان باید از پوشیدن «لباس شهرت» یعنی لباسی که در نظر عرف زننده است و از جهت زنندگی انگشت نما و موجب هتک باشد خودداری کند ، ولی اگر با آن لباس نماز بخواند اشکال ندارد .

(مسئله ۸۹۵) احتیاط واجب آن است که مرد لباس زنانه و زن لباس مردانه در ملأعام نپوشد ، ولی اگر با آن لباس نماز بخواند اشکال ندارد ، و چنانچه پوشیدن آن به طور موقت و برای یک هدف عقلایی باشد مانعی ندارد .

(مسئله ۸۹۶) کسی که ناچار است خوابیده نماز بخواند ، چنانچه برهنه باشد و لحاف یا تشک او نجس یا از ابریشم خالص و یا از اجزای حیوان حرام گوشت باشد ، احتیاط واجب آن است که خود را در نماز با آنها نپوشاند .

مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد

(مسئله ۸۹۷) در سه صورت اگر بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد نماز او صحیح است:

۱ـ اگر بدن یا لباس نمازگزار به وسیله زخم ، جراحت و یا دملی که در بدن اوست خون آلود شده ، به شرط آن که آب کشیدن زخم و تعویض پانسمان آن به طور معمول سخت و مشکل باشد ، نماز با آن اشکال ندارد . ولی اگر زخم جزئی بوده و خیلی زود خوب می شود و آب کشیدن آن ضرر ندارد و آسان است ، باید هنگام نماز

آن را آب کشید ، مگر آن که مقدار خون آن از مساحت یک درهم کمتر باشد .

۲_ اگر لباس نمازگزار به خون کمتر از یک درهم یا بدن او بنا بر احتیاط به خون کمتر از یک نخود آلوده شود نماز با آن اشکال ندارد .

۳_ اگر نمازگزار در تمام وقت نماز غیر از نماز خواندن با لباس نجس راه دیگری نداشته باشد .

(مسئله ۸۹۸) در دو صورت اگر فقط لباس نمازگزار نجس باشد نماز او صحیح است:

اول: اگر لباس کوچک یا هر چیز کوچک دیگری که همراه نمازگزار است مانند جوراب ، دستمال ، چاقو و انگشتر نجس باشد ، به شرط آن که از مردار و حیوان حرام گوشت برای زن و مرد و از ابریشم و طلا برای مرد ساخته نشده باشد . و ملاک در کوچکی لباس آن است که نتوان عورت را با آن پوشاند ، ولی همراه داشتن دستمال بزرگ و نجسی که می توان عورت را با آن پوشانید در نماز محل اشکال است .

دوم: اگر لباس مادری که پرستار کودک است با ادرار پسر بچه نجس شده باشد ، به شرط آنکه لباس دیگری نداشته و بنا بر احتیاط توان به دست آوردن آن را نیز نداشته باشد ، ولی در هر شبانه روز باید یک مرتبه آن را بشوید ، و بنا بر احتیاط واجب آن را برای اولین نماز بعد از نجس شدن آب بکشد . و نیز اگر بیشتر از یک لباس دارد ولی ناچار است همه آنها را بپوشد ، چنانچه شبانه روزی یک مرتبه به دستوری که گفته شد همه آنها را آب بکشد کافی است .

(مسئله ۸۹۹) اگر جایی از بدن یا لباس که با زخم فاصله دارد به رطوبت زخم نجس شود ، نماز خواندن با آن جایز نیست ، ولی اگر مقداری از بدن یا لباس که معمولاً ـ به رطوبت زخم آلوده می شود به رطوبت آن نجس شود ، نماز خواندن با آن مانعی ندارد .

(مسئله ۹۰۰) اگر از زخمی که داخل دهان و بینی و مانند آن است خونی به بدن یا لباس برسد و به اندازه یک درهم یا بیشتر باشد ، احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخواند . ولی نماز خواندن با خون بواسیر اشکال ندارد ، اگر چه دانه هایش در داخل باشد .

(مسئله ۹۰۱) کسی که بدنش زخم است اگر در بدن یا لباس خود خونی ببیند و نداند از زخم است یا خون دیگر ، بنا بر احتیاط واجب با آن نماز نخواند ، مگر این که کمتر از اندازه درهم باشد .

(مسئله ۹۰۲) چرک یا دارویی که معمولاً همراه زخم بوده و نجس می باشد حکم جراحت یا دُمل را دارد .

(مسئله ۹۰۳) اگر چند زخم در بدن باشد ، چنانچه طوری نزدیک هم باشند که یک زخم حساب شود ، تا وقتی که همه خوب نشده اند نماز خواندن با خون آنها اشکال ندارد ، ولی چنانچه به قدری از هم دور باشند که هرکدام

یک زخم جدا حساب شود ، هرکدام که خوب شد و اندازه آن بیش از درهم بود باید برای نماز بدن و لباس را از خون آن آب بکشد .

(مسئله ۹۰۴) اگر به اندازه سر سوزنی از خون حیض یا خون حیوان حرام گوشت یا خون مردار ، خون سگ ، خوک و کافر بلکه بنا بر احتیاط واجب از خون نفاس یا استحاضه یا خون انسان دیگر در بدن یا لباس باشد ، نماز باطل است ، ولی خونهای دیگر مثل خون خود بدن انسان یا خون حیوان حلال گوشت اگر چه در چند جای بدن یا لباس باشد در صورتی که مجموع آن کمتر از درهم در لباس یا کمتر از نخود در بدن باشد ، نماز خواندن با آن اشکال ندارد و در صورتی که شک کند به این مقدار رسیده یا نه ، چنانچه قبلاً به این اندازه نبوده نماز خواندن با آن اشکال ندارد .

(مسئله ۹۰۵) خونی که به لباس بدون آستر می ریزد و به پشت آن می رسد یک خون حساب می شود ، ولی اگر پشت لباس جداگانه خونی شود و دو خون به هم برسند و یکی شوند بنا براحتیاط واجب باید هرکدام را جدا حساب نمود ، پس اگر مجموع آنها کمتر از یک درهم باشد نماز صحیح و اگر بیشتر از یک درهم باشد نماز در آن صحیح نیست .

(مسئله ۹۰۶) اگر خون به لباسی که آستر دارد بریزد و به آستر آن برسد و یا به آستر بریزد و روی لباس خونی شود باید هرکدام را جداگانه حساب نمود .

(مسئله ۹۰۷) اگر خون لباس کمتر از درهم باشد و رطوبتی به آن برسد ، در صورتی که خون و رطوبتی که به آن رسیده به اندازه درهم یا بیشتر شود و اطراف را آلوده کند نماز با آن باطل است ، بلکه اگر مجموع رطوبت و خون به اندازه درهم نشود و اطراف را هم آلوده نکند نماز خواندن با آن اشکال دارد ، مگر این که رطوبت خشک شود و عین آن برطرف گردد ؛ همچنین است حکم بدنی که به کمتر از یک نخود خون آلود شده و رطوبتی از خارج به آن رسیده باشد .

(مسئله ۹۰۸) اگر بدن یا لباس به چیزی غیر از خون نجس شود ، گرچه کمتر از یک درهم یا یک نخود باشد نماز با آن باطل است ؛ همچنین است اگر به آب یا چیز دیگری که با خون نجس شده باشد ، نجس شود .

مستحبات و مکروهات لباس نمازگزار

(مسئله ۹۰۹) چند چیز در لباس نمازگزار مستحب است از آن جمله: عمامه با تحت الحنک ، پوشیدن عبا و لباس سفید ، پوشیدن پاکیزه ترین لباسها ، استعمال بوی خوش ، دست کردن انگشتر عقیق و پوشاندن قدمهای پا برای زنها .

(مسئله ۹۱۰) چند چیز در لباس نمازگزار مکروه است از آن جمله: پوشیدن

لباس سیاه یا چرکی و یا تنگ ، پوشیدن لباسی که نقش صورت دارد و باز بودن دکمه های لباس .

(مسئله ۹۱۱) اگر پاپوش ، تن پوش ، عمامه و عبای نمازگزار مشکی باشد مانعی ندارد .

احکام مکان نمازگزار

مکان نمازگزار دارای شش شرط می باشد:

شرط اول: مباح باشد و نماز خواندن در فضای غصبی که نشستن و برخاستن و دیگر حرکتهای واجب نماز تصرف به شمار آید با توجه به غصب بودن نماز باطل است ؛ همچنین در جای غصبی گرچه روی فرش یا تخت غیر غصبی باشد باطل است ؛ ولی نماز زیر سقف و خیمه غصبی باطل نمی باشد .

(مسئله ۹۱۲) نماز خواندن در ملکی که منفعت آن مال دیگری است بدون اجازه صاحب منفعت باطل است ، پس اگر صاحب خانه یا دیگری در خانه اجاره ای بدون اجازه مستاجر نماز بخواند نمازش باطل است ؛ همچنین نباید بدون اجازه در ملکی که دیگری حق دارد نماز خواند مثلاً اگر میت وصیت کرده باشد که یک سوم مال او را به مصرفی برسانند ، تا وقتی که یک سوم را جدا نکرده اند بنا بر احتیاط در ملک او نماز نخوانند .

(مسئله ۹۱۳) اگر نماز گزار در مکان غصبی زندانی باشد می تواند نمازش را به طور معمول در آنجا بخواند ، یعنی لازم نیست که رکوع و سجودش را با اشاره انجام دهد ، تا کمتر در ملک غصبی تصرف نموده باشد ولی نباید بیش از مقداری که اقامت اجباری در آنجا ایجاب می کند تصرف زیانبار در آن ملک بنماید .

(مسئله ۹۱۴) کسی که در مساجد ، مشاهد مشرفه و اماکن عمومی به محل سبقت گرفته و آن را در اختیار می گیرد تا از آنجا اعراض نکرده از دیگران شایسته تر است و ایجاد مزاحمت برای او حرام می باشد .

(مسئله ۹۱۵) کسی که در مسجد نشسته اگر دیگری جای او را غصب کند و در آنجا نماز بخواند نمازش باطل است و باید در محل دیگر نماز خود را دوباره بخواند.

(مسئله ۹۱۶) کسی که در خانه یا ملکی با دیگری شریک است ، چنانچه سهم او جدا نباشد بدون اجازه شریکش نمی تواند در آن خانه یا ملک تصرف کند و نماز بخواند .

(مسئله ۹۱۷) کسی که به عین پولی که خمس و زکات آن را نداده ملکی بخرد ، تصرف در آن ملک حرام و نماز او نیز در آن باطل است ؛ همچنین است بنا بر احتیاط واجب اگر به ذمه بخرد ولی در موقع خریدن قصدش این باشد از مالی که

خمس یا زکاتش را نداده بپردازد .

(مسئله ۹۱۸) اگر در جایی که نمی داند غصبی است یا غصبی بودن آن را فراموش کرده است نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد ، نمازش صحیح است ؛ ولی در صورتی که خودش غاصب بوده و بعد فراموش کرده باشد احتیاطا نمازش را دوباره بخواند .

(مسئله ۹۱۹) اگر بداند جایی غصبی است ولی نداند که در جای غصبی نماز باطل است و در آنجا نماز بخواند ، در صورتی که ندانستن او به واسطه کوتاهی در یاد گرفتن باشد بنا بر احتیاط واجب نماز او باطل است .

(مسئله ۹۲۰) تصرف در ملك میتی که خمس یا زکات در مال اوست حرام و نماز در آن باطل است ؛ مگر آن که بدهکاری او رابدهند .

(مسئله ۹۲۱) میتی که به مردم بدهکار است یا خمس و زکات بدهکار می باشد ، در صورتی که بدهکاری به اندازه همه مال باشد ، تصرف در ملك او حرام و نماز در آن باطل است؛ ولی تصرفات جزئی که برای برداشتن میت معمول است اشکال ندارد . و اگر بدهکاری او کمتر از مالش باشد و ورثه تصمیم داشته باشند که بدهی او را بپردازند ، تصرفی که غیر از فروختن یا مصرف کردن مال باشد اشکال ندارد . بلکه با زیاد بودن مال میت فروختن یا مصرف کردن بعضی از آن در صورتی که مانع از پرداخت بدهکاری نباشد نیز اشکال ندارد .

(مسئله ۹۲۲) اگر بعضی از وارثان میت صغیر یا دیوانه و یا غایب باشند ، تصرف در ملك آنها حرام و نماز در آن باطل است ؛ ولی تصرفات جزئی که برای برداشتن میت معمول است اشکال ندارد .

(مسئله ۹۲۳) نماز خواندن در مسافرخانه یا جاهایی که برای واردین آماده است ، در صورتی که اطمینان پیدا شود که صاحبش راضی است اشکال ندارد ؛ و درصورت عدم اطمینان مشکل است . و در غیر این قبیل جاها در صورتی می توان نماز خواند که مالك آن اجازه دهد یا حرفی بزند که از آن معلوم شود برای نماز خواندن اجازه داده است ؛ مثلا اجازه دهد تا در ملك او بنشیند یا بخوابد که اینها فهمیده می شود برای نماز خواندن هم اجازه داده است .

(مسئله ۹۲۴) در زمینهای بسیار وسیعی که دور از ده و چراگاه حیوانات است _ گرچه صاحبان آنها راضی نباشند _ نماز خواندن و نشستن و خوابیدن اشکال ندارد . و در زمینهای زراعتی که نزدیک ده است و دیوار ندارد _ اگر چه مالکین آنها صغیر و دیوانه باشند _ نماز و عبور و تصرفات جزئی که مضر به محصول زمین نیست اشکال ندارد ؛ ولی اگر یکی از صاحبانش ناراضی باشد بنا بر احتیاط تصرف در آن حرام و نماز باطل است .

شرط دوم: مکان نمازگزار باید آرام و بدون حرکت باشد ؛ بنابراین نماز

خوانـدن در وسایـل نقلیه در حـال حرکت که قهرا موجب حرکت زیـاد و تکـان خوردن انسان می شونـد باطل است ؛ مگر در حـال ناچاری _ ماننـد تنگی وقت _ که در این صورت نیز بایـد تا جایی که می توانـد و صورت نماز به هم نمی خورد هنگام حرکت و تکان خوردن چیزی نخواند ، و هرگاه وسیله نقلیه از سمت قبله برگشت نمازگزار نیز خود را به سمت قبله بچرخاند .

(مسئله ۹۲۵) در جایی که به واسطه احتمال باد و باران یا زیادی جمعیت و مانند آن اطمینان ندارد که بتواند نماز را تمام کند ، اگر به امید پیش نیامدن مانع و تمام کردن نماز شروع به نماز نماید اشکال ندارد ، و چنانچه به مانعی برنخورد نمازش صحیح است .

شرط سوم: از جاهـایی نباشـد که مانـدن یـا ایسـتادن در آن و یا نشسـتن روی آن حرام است ؛ بنابراین نبایـد زیر سـقفی که در آسـتانه ویرانی است ، یا روی فرشـی که نام خدا یا آیات قرآن روی آن نوشته شده نماز بخواند ؛ و اگر خواند احوط آن است که دوباره بخواند .

(مسئله ۹۲۶) نماز خواندن روی قبور معصومین علیه السـلام بلکه روی قبور علماء و بزرگان دین در صورتی که بی احترامی به آنان باشد حرام است ؛ و بنا بر احتیاط باید نماز خود را دوباره بخواند .

(مسئله ۹۲۷) نمازگزار نباید در مشاهد مشـرفه جلوتر از قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیه السلام _ در صورتی که بی احترامی باشـد _ بایسـتد ؛ بلکه در صورتی هم که بی احترامی نباشـد نایسـتد . و مساوی قبور آن بزرگواران نیز _ اگر موجب بی احترامی شود _ نماز نخواند ؛ و چنانچه نماز خواندن بی احترامی باشد حرام است و بنا بر احتیاط واجب باید دوباره بخواند .

(مسئله ۹۲۸) اگر میـان قبر و ضـریح مطهر و نمازگزار چیزی ماننـد دیوار فاصـله شود به طوری که موجب بی احترامی نباشـد ، نماز خواندن اشکال ندارد ؛ ولی فاصله شدن صندوق شریف و ضریح و پارچه ای که روی آن افتاده کافی نیست .

(مسئله ۹۲۹) بنا بر احتیاط مسـتحب زن در هنگام نماز عقب تر از مرد بایستد و جای سجده او کمی عقبتر از جای ایستادن مرد باشد ؛ و چنانچه مساوی یا جلوتر از مرد بایسـتد نمازشان کراهت شدیده دارد ، بلکه احتیاط در ترک است ؛ ولی اگر میان زن و مرد چیزی مانند دیوار یا پرده فاصـله شود و یا میان آنها حداقل ده ذراع (پنج متر) فاصـله باشد کراهت نماز آنان برطرف می شود . و بنا بر احتیاط باید میان زن و مرد کمی فاصـله باشد هر چند به اندازه یک وجب . و در حکمی که گفته شد میان زن و مرد محرم و نامحرم فرقی نیست .

(مسئله ۹۳۰) بودن مرد و زن نامحرم در جای خلوت محل اشکال است ، و

احتیاط در نماز نخواندن در آنجاست ؛ ولی اگر یکی از آنها مشغول نماز باشد و دیگری که با او نامحرم است وارد شود ، نماز اولی اشکال ندارد . و مکان خلوت به جایی می گویند که در معرض رفت و آمد نبوده و برای ارتباط آن دو در آنجا عرفاً مانع و رادعی در کار نباشد .

(مسئله ۹۳۱) نماز خواندن در جایی که صدای لهو و لعب شنیده می شود یا انسان در معرض گناه دیگری قرار می گیرد محل اشکال است .

شرط چهارم: مکان نماز گزار باید به گونه ای باشد که نمازگزار بتواند راست بایستد، و هنگام رکوع و سجده به راحتی و به طور صحیح به رکوع و سجده می رود ؛ و اگر ناچار شود در جایی که سقف آن کوتاه یا مکان آن کوچک است نماز بخواند ـ به گونه ای که نتواند راست بایستد یا جای رکوع و سجده داشته باشد ـ باید به قدری که ممکن است قیام و رکوع و سجود را بجا آورد .

شرط پنجم: اگر مکان نمازگزار نجس است به طوری تر نباشد که رطوبت آن به بدن یا لباس نمازگزار برسد و او را نجس کند ؛ مگر نجاستی باشد که در نماز بخشیده شده است . (به مسائل ۸۹۶ به بعد مراجعه شود)

(مسئله ۹۳۲) جایی که نمازگزار پیشانی را بر آن می گذارد در هر حال باید پاک باشد ؛ پس در صورتی که نجاست آن خشک هم باشد نماز باطل می شود . و احتیاط مستحب آن است که مکان نمازگزار به طور کلی پاک باشد .

شرط ششم: جای پیشانی نمازگزار در حال عادی نباید از جای زانوهای او بیشتر از چهار انگشت بسته بالاتر یا پائین تر باشد ؛ و احتیاط واجب آن است که از جای سر انگشتان پا و دو کف دست او هم بیشتر از این مقدار پست تر یا بلند تر نباشد .

جاهایی که خواندن نماز در آنجا مستحب یا مکروه است

(مسئله ۹۳۳) در شرع مقدس اسلام بسیار سفارش شده و مستحب است که نماز را در مسجد بخوانند ؛ و بهتر از همه مسجد ها ، مسجد الحرام است ؛ بعد از آن «مسجدالنبی صلی الله علیه و آله» در مدینه و بعد «مسجد کوفه» و «مسجد بیت المقدس» و سپس «مسجد جامع» در هر شهر و بعد از آن «مسجد محله» است .

(مسئله ۹۳۴) در مسجد الحرام یک نماز برابر با صد هزار نماز بلکه اَلْفْ ، اَلْفْ برابر با (یک میلیون نماز) مساجد دیگر ، در مسجدالنبی صلی الله علیه و آله (ده هزار برابر مساجد دیگر) ، در مسجد اعظم کوفه و مسجد اقصی (هزار برابر مساجد دیگر) ، در مسجد جامع (بزرگترین مسجد هر شهری (یکصد برابر) ، در مسجد قبیله «مسجد محله» (برابر ۲۵ نماز) ، در مسجد بازار (برابر ۱۲نماز) است . نماز در بیع و کنائس بلامانع می باشد ، ولو بدون اذن آنان باشد .

(مسئله ۹۳۵) نماز زن در منزل خود از هر جای دیگر برتر است و بهترین نقطه منزل برای زن اتاق کوچکی است که در اندرون خانه باشد . قال الصادق علیه السلام: خیر مساجد نسائکم البیوت .

(مسئله ۹۳۶) تعطیل نگاه داشتن مساجد مکروه است و در روایات آمده است که سه چیز به درگاه خداوند متعال شکایت می کند:

۱ـ مسجد مخروبه ای که کسی در آن نماز نخواند .

۲ـ عالمی که در میان افرادی جاهل و نادان قرار بگیرد از او استفاده ننموده و حق او را ادا نکند .

۳ـ قرآنی که در گوشه ای آویخته و گرد و غبار بر آن نشسته باشد ؛ و مورد تلاوت و خواندن قرار نگیرد .

(مسئله ۹۳۷) نماز در حرم مطهر امامان علیه السلام مستحب ، بلکه بهتر از بسیاری از مسجد هاست ؛ و نماز در حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برابر دویست هزار نماز است .

(مسئله ۹۳۸) زیاد رفتن به مسجد و رفتن در مسجدی که نمازگزار ندارد مستحب است ؛ و همسایه مسجد چنانچه عذری نداشته باشد مکروه است در غیر مسجد نماز بخواند.

(مسئله ۹۳۹) نماز خواندن در چند جا مکروه می باشد که از آن جمله است: داخل حمام ، مقابل انسان ، مقابل عکس و مجسمه هر چیزی که روح دارد ـ مگر اینکه روی آن پرده بکشند ـ و نیز در محلی که عکس باشد ، روبروی قرآن یا کتاب گشاده ، مقابل آتش و چراغ ، مقابل قبر و یا روی قبر و یا بین دو قبر و یا داخل قبرستان ؛ همچنین در کوچه ها و خیابانها اگر برای کسانی که عبور می کنند زحمت نباشد ، و چنانچه زحمت باشد حرام است .

(مسئله ۹۴۰) کسی که در محل عبور مردم نماز می خواند یا کسی رو به روی اوست مستحب است جلوی خود چیزی بگذارد ؛ و اگر چوب یا ریسمانی هم باشد کافی است .

اذان و اقامه

(مسئله ۹۴۱) مستحب است نمازگزار پیش از شروع نمازهای واجب یومیه اذان و اقامه بگوید ـ خواه نمازگزار مسافر باشد یا نه ، و نماز قضا باشد یا ادا ـ ولی پیش از نماز عید فطر و قربان مستحب است به جای اذان و اقامه سه مرتبه الصّلاه گفته شود ؛ و در نمازهای واجب دیگر مانند نماز میت سه مرتبه الصّلاه را به امید

ثواب بگوید .

(مسئله ۹۴۲) مستحب است در روز اولی که بچه به دنیا می آید یا پیش از آن که بند نافش بیافتد در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه بگویند .

(مسئله ۹۴۳) اذان هجده جمله است: چهار مرتبه: «أَللّهُ أَكْبر» ، دو مرتبه: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إلّا الله» ، دو مرتبه: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله» ، دو مرتبه: «حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ» ، دو مرتبه: «حَيَّ عَلَى الْفَلاحِ» ، دومرتبه: «حَيَّ عَلى خَيْرِ الْعَمَلِ» ، دو مرتبه: «ألله أَكْبَرُ» و دو مرتبه: «لاإله إلاالله» .

(مسئله ۹۴۴) اقامه هفده جمله است ؛ یعنی دو مرتبه: «أللهُ أَكْبَرُ» از اول اذان و یک مرتبه «لا إلَه إلا اللهُ» از آخر آن کم می شود ، و بعد از گفتن «حَيَّ عَلى خَيْرِ الْعَمَل» دو مرتبه «قَدْ قامَتِ الصَّلاه» اضافه می گردد .

(مسئله ۹۴۵) جمله «أَشْهَدُ أنَّ عَلِياً وَلِيُّ الله» گرچه جزء اذان و اقامه ذکر نشده است ولی خوب است آن را پس از «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله» رجاءً به قصد قربت و جزء استحباب نفسی بگوید .

(مسئله ۹۴۶) نباید میان جمله های اذان واقامه بیش از مقدار معمول فاصله شود ؛ وگرنه باید آن را از سر بگیرد .

(مسئله ۹۴۷) انسان نباید بین اذان و اقامه فاصله بیاندازد ؛ و اگر بیشتر از معمول فاصله اندازد به طوری که اذان گفته شده اذان این اقامه حساب نشود ، مستحب است دوباره اذان و اقامه را بگوید . همچنین اگر بین اذان و اقامه و نماز به قدری فاصله اندازد که اذان و اقامه آن نماز حساب نشود ، مستحب است دوباره برای آن نماز اذان و اقامه بگوید .

(مسئله ۹۴۸) اذان و اقامه باید به عربی صحیح و به ترتیبی که گفته شد پس از

فرا رسیدن وقت نماز گفته شود .

(مسئله ۹۴۹) اذان باید پیش از اقامه گفته شود و اگر پس از آن بگویند صحیح نیست.

(مسئله ۹۵۰) اگر کلمات اذان و اقامه را بـدون ترتیب بگویـد مثلا «حَیَّ عَلَی الْفَلاح»را پیش از «حَیَّ عَلَی الصَّلاه» بگویـد ، باید از جایی که ترتیب به هم خورده دوباره بگوید .

(مسئله ۹۵۱) مستحب است انسـان هنگام گفتن اذان رو به قبله بایستد و با وضو یا غسل باشـد و دستها را به گوش بگـذارد و صدا را بلند نماید و بکشد ، و بین جمله های اذان کمی فاصله بیندازد و بین آنها حرف نزند .

(مسئله ۹۵۲) انسان در اقامه ایستاده و با وضو و بنا بر احتیاط واجب رو به قبله و بدنش آرام باشد ؛ و مستحب است اقامه را از اذان آهسته تر بگوید و جمله های آن را به هم نچسباند ؛ ولی به اندازه ای که بین جمله های اذان فاصله می اندازد بین جمله های اقامه فاصله نیندازد .

(مسئله ۹۶۳) مستحب است بین اذان و اقامه یک قدم بردارد و یا بنشیند یا سجده کند یا ذکری بگوید یا دعا بخواند یا قدری ساکت باشد یا حرفی بزند و یا دو رکعت نماز بخواند ؛ ولی حرف زدن میان اذان و اقامه نماز صبح مستحب نیست ، بلکه بعید نیست مکروه باشد . و نماز خواندن بین اذان و اقامه نماز مغرب را به امید ثواب به جا آورد یا اصلا به جا نیاورد .

(مسئله ۹۵۴) مستحب است کسی را که برای گفتن اذان معین می کنند عادل و وقت شناس بوده و صدایش بلند باشد و اذان را در جای بلند بگوبد .

(مسئله ۹۵۵) اذان و اقامه نماز جماعت را باید مرد بگوید ؛ ولی در جماعت زنان اگر زن اذان و اقامه بگوید کافی است .

(مسئله ۹۵۶) در پنج نماز اذان ساقط می شود:

اول: نماز عصر روز جمعه که به دنبال نماز جمعه خوانده می شود .

دوم: نماز عصر روز عرفه که روز نهم ذی حجه است در عرفات .

سوم: نماز عشای شب عید قربان ، برای حجاجی که از عرفات عازم مشعرالحرام هستند .

چهارم: نماز عصر و عشای زن مستحاضه .

پنجم: نماز عصر و عشای کسی که نمی تواند از بیرون آمدن ادرار و یا مدفوع خود جلوگیری کند .

در این پنج نماز اذان در صورتی ساقط می شود که با نماز قبلی فاصله نشود یا فاصله کمی بین آنها باشد ؛ بلکه در هر جا که بین دو نماز جمع می کنند بنا بر

احتیاط برای نماز دوم اذان نگویند . و ظاهرا با خواندن نافله فاصله حاصل می شود .

(مسئله ۹۵۷) اگر برای نماز جماعتی اذان و اقامه گفته باشند ، کسی که با آن جماعت نماز می خواند نباید برای نماز خود اذان و اقامه بگوید .

(مسئله ۹۵۸) اگر برای خواندن نماز جماعت به مسجد رود و ببیند جماعت تمام شده در صورتی که برای آن جماعت اذان و اقامه گفته باشند ، بنا بر احتیاط واجب تا هنگامی که صفها به هم نخورده و جمعیت پراکنده نشده باشد نمی تواند برای نماز خود اذان و اقامه بگوید .

(مسئله ۹۵۹) کسی که اذان و اقامه دیگری را می شنود مستحب است آن را تکرار کند ؛ ولی بهتر است به جای «حَيَّ عَلَی الصَّلاه» تا «حَيَّ عَلَی خَيْرِ الْعَمَل» به امید ثواب «لاحَوْلَ وَ لاقُوَّهَ الّا بِالله» بگوید ؛ و نیز بهتر است اقامه را به امید ثواب تکرار نماید .

(مسئله ۹۶۰) کسی که اذان و اقامه دیگری را شنیده _ چه با اوگفته باشد یا نه _ در صورتی که بین آن اذان و اقامه و نمازی که می خواهد بخواند زیاد فاصله نشده باشد ، می تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید .

(مسئله ۹۶۱) اگر پیش از گفتن اقامه شک کند که اذان گفته یا نه ، بنا بگذارد که نگفته است ؛ ولی اگر مشغول اقامه است و شک کند که اذان گفته است یا نه ، گفتن آن لازم نیست .

(مسئله ۹۶۲) کسی که اذان و اقامه و یا یکی از آنها را فراموش کرده مشغول نماز شود ، مستحب است نماز را قطع کرده آنها را تدارک نماید ، خصوصاً اگر پیش از رکوع یادش بیاید و به ویژه اگر پیش از آغاز به قرائت متذکر شود .

واجبات صلاه

(مسئله ۹۶۳) واجبات نماز یازده چیز است: ۱_ نیت ۲_ قیام یعنی ایستادن ۳_ تکبیره الاحرام یعنی گفتن «الله اکبر» در اول نماز ۴_ رکوع ۵_ سجود ۶_ قرائت ۷_ تشهد ۸ _ سلام ۹_ ذکر ۱۰_ ترتیب ۱۱_ موالات یعنی پی در پی بودن اجزای نماز .

(مسئله ۹۶۴) از میان واجبات نماز پنج مورد آن رکن است:

۱_ نیت

۲_ تکبیره الاحرام

۳_ قیام در موقع گفتن تکبیره الاحرام و قیام متصل به رکوع ، یعنی ایستادن پیش از رکوع .

۴ــ رکوع

۵ــ دو سجده

(مسئله ۹۶۵) اجزای رکنی صلاه آن می باشد که نمازگزار آن را چه عمداً و چه سهواً در نماز اضافه نماید ، مثلًا دو رکوع متصلًا انجام دهد و یا آن جزء رکنی را در نماز ترک کند نماز باطل است ؛ اما در غیررکن اگر از روی اشتباه ترک و یا اضافه کند نماز باطل نیست و فقط در صورت عمد نمازش باطل می شود ؛ ولی باید توجه داشت که زیاد شدن نیت در نماز متصور نیست ، و زیاد شدن قیام بدون زیاد شدن تکبیره الاحرام یا رکوع ممکن نمی باشد و باطل شدن نماز به زیاد شدن تکبیره الاحرام از روی اشتباه محل اشکال است .

احکام واجبات و ارکان نماز

نیت

نماز از عباداتی است که احتیاج به نیت دارد و باید همه افعال آن به نیت این که از اجزای نماز است قربتً الی الله انجام داده شود .

(مسئله ۹۶۶) «نیت» یعنی تصمیم و اراده بر انجام کار و اگر انسان به کاری که انجام می دهد توجه داشته باشد قهراً نیت و اراده آن کار را خواهد داشت ، انسان باید عبادات و از جمله نماز را به نیت قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم به جا آورد و لازم نیست نیت را از قلب خود بگذراند یا به زبان بگوید که مثلاًـ چهار رکعت نماز ظهر می خوانم قربتً الی الله ، بلکه در نماز احتیاط که در موارد شک در رکعات خوانده می شود نباید به زبان بگوید .

(مسئله ۹۶۷) انسان باید فقط برای انجام فرمان خدا نماز بخواند و انگیزه دیگری نداشته باشد ، پس اگر برای ریا یعنی نشان دادن به مردم باشد یا خدا و مردم هر دو را در نظر بگیرد نماز او باطل است اما اگر ریا در قلب نمازگزار خطور نماید ولی تأثیر در عمل او نداشته باشد نماز او صحیح است .

(مسئله ۹۶۸) اگر قسمتی از نماز را هم برای غیر خدا به جا آورد نماز باطل می شود ، چه آن قسمت واجب باشد مثل حمد و سوره ، و چه مستحب باشد مانند قنوت ، بلکه اگر تمام نماز را برای خدا به جا آورد ولی برای نشان دادن به مردم در جای مخصوص مثل مسجد ، یا در وقت مخصوص مثل اول وقت ، و یا به طرز مخصوصی مثلا با جماعت نماز بخواند نمازش باطل است .

(مسئله ۹۶۹) تعیین شماره رکعتهای نماز لازم نیست ، ولی نمازگزار باید هنگام شروع نماز متوجه باشد نمازی را که قصد دارد بخواند نماز ظهر است یا عصر ، نماز قضاست یا ادا و نیز در مثل نماز صبح و نافله آن که تعین هرکدام متوقف بر قصد وجوب یا استحباب می باشد باید نیت وجوب یا استحباب نماید .

(مسئله ۹۷۰) اگر نماز بخواند مجمل باشد و بدون تعیین باطل است مثلاً یک نماز چهار رکعتی بخواند و معین نکند که نماز ظهر است یا عصر یا نماز دو رکعتی بخواند و معین ننماید که مستحب است یا واجب مگر از موارد قصد مافی الذمه باشد .

(مسئله ۹۷۱) انسان باید از آغاز تا پایان نماز یا هر عبادت دیگر به نیت خود باقی باشد و اگر مثلاً در بین نماز چنان غافل شود که اگر از او بپرسند که نداند چه می کند نمازش باطل می باشد .

(مسئله ۹۷۲) اگر در نماز ظهر یا در نماز عصر نیت کند که چهار رکعت نماز می خوانم و معین نکند ، ظهر است یا عصر ، نماز او باطل است و نیز کسی که مثلاً قضای نماز ظهر بر او واجب است ، اگر در وقت نماز ظهر بخواهد نماز قضا یا نماز ظهر را بخواند باید نمازی را که می خواند در نیت معین کند .

قیام (ایستادن) در نماز

(مسئله ۹۷۳) «قیام هنگام گفتن تکبیره الاحرام» ، و قیام پیش از رکوع که آن را «قیام متصل به رکوع» می نامند ، «رکن» است ، ولی قیام موقع خواندن حمد و سوره و قیام پس از رکوع رکن نیست ، واگر از روی فراموشی ترک شود نماز صحیح است .

(مسئله ۹۷۴) واجب است نمازگزار پیش از گفتن تکبیره الاحرام و پس از آن مقداری بایستد تا یقین کند که در حال ایستادن تکبیر گفته است .

(مسئله ۹۷۵) نمازگزار هنگام قیام باید راست بایستد و از خم شدن به اطراف خود و کجی بپرهیزد .

(مسئله ۹۷۶) موقعی که نمازگزار ایستاده است بنا بر احتیاط واجب باید بدنش آرام بوده و از تکیه کردن به دیوار یا عصا و یا چیز دیگر خودداری کند ، ولی اگر از روی ناچاری و یا در حال خم شدن برای رکوع پاها را حرکت دهد اشکال ندارد .

(مسئله ۹۷۷) اگر در موقعی که ایستاده از روی فراموشی بدن را حرکت دهد یا به طرفی خم شود و یا به جایی تکیه کند اشکال ندارد ولی در قیام موقع گفتن تکبیره الاحرام و قیام متصل به رکوع اگر چه از روی فراموشی باشد بنا بر احتیاط نماز را تمام کند و دوباره بخواند هرچند در صورت تکیه دادن یا حرکت از روی فراموشی صحت نماز خالی از قوت نیست مگر آن که ایستادن صدق نکند .

(مسئله ۹۷۸) کسی که می تواند درست بایستد اگر پاها را خیلی گشاد بگذارد که به حال ایستادن معمولی نباشد ، نمازش باطل است .

(مسئله ۹۷۹) احتیاط واجب آن است که در موقع ایستادن هر دو پا روی زمین باشد ؛ ولی لازم نیست سنگینی بدن روی هر دو پا انداخته شود . و حرکت دستها و انگشتها اشکال ندارد ؛ گرچه بنا بر احتیاط مستحب آنها را هم حرکت ندهند .

(مسئله ۹۸۰) اگر در بین خواندن حمد و سوره یا تسبیحات بدن نمازگزار بی اختیار حرکت کند به طوری که از حالت آرام بودن خارج شود ، احتیاط آن است که پس از آرام گرفتن دوباره همان جمله ای را که در حال حرکت خوانده بخواند .

(مسئله ۹۸۱) اگر نمازگزار بخواهد در نماز کمی جلو یا عقب رود یا کمی بدن را به طرف راست یا چپ حرکت دهد ، بنا بر احتیاط واجب باید در آن حال چیزی نگوید .

(مسئله ۹۸۲) بنا بر احتیاط واجب در موقع گفتن ذکرهای واجب نماز بلکه هنگام گفتن ذکرهای مستحبی نماز باید بدن بی حرکت و آرام باشد ؛ ولی جمله: بِحَوْلِ اللهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُد را باید در حال برخاستن بگوید .

(مسئله ۹۸۳) اگر در حال حرکت بدن ذکری بگوید _ مثلاً هنگام رفتن به رکوع یا سجده تکبیر بگوید _ چنانچه آن را به قصد ذکر خاصی که در نماز دستور داده اند بگوید ، باید احتیاطاً نماز را دوباره بخواند ؛ مگر این که به واسطه ندانستن مسئله بوده و در یاد گرفتن هم کوتاهی نکرده باشد ؛ ولی چنانچه به این قصد نگوید ، بلکه بخواهد ذکری گفته باشد نماز او صحیح است .

(مسئله ۹۸۴) تا هنگامی که نمازگزار بتواند ایستاده و بدون تکیه زدن نماز بخواند نماز در حال تکیه باطل است ؛ و تا زمانی که بتواند با ایستادن و تکیه زدن نماز بخواند نماز در حال نشسته باطل است ؛ و تا هنگامی که بتواند نشسته و بدون تکیه زدن نماز بخواند نماز نشسته در حال تکیه باطل است ؛ و اگر بتواند نشسته و با تکیه بخواند نماز در حال خوابیده باطل است .

(مسئله ۹۸۵) کسی که نشسته نماز می خواند اگر بعد از خواندن حمد و سوره بتواند بایستد و رکوع را ایستاده به جا آورد باید بایستد و از حال ایستاده به رکوع رود ؛ و اگر نتواند باید رکوع را هم نشسته به جا آورد . همچنین کسی که خوابیده نماز می خواند اگر در بین نماز بتواند بنشیند باید مقداری را که می تواند نشسته بخواند ؛ و نیز اگر می تواند بایستد باید مقداری را که می تواند ایستاده بخواند ؛ ولی تا بدنش آرام نگرفته نباید چیزی بخواند .

(مسئله ۹۸۶) اگر در بین نماز از هرگونه ایستادن عاجز شود باید بنشیند ؛ و اگر از نشستن هم عاجز شود باید بخوابد ؛ ولی تا بدنش آرام نگرفته نباید چیزی بخواند .

(مسئله ۹۸۷) اگر نمازگزار به هیچ صورت نمی تواند بنشیند ، باید به طوری

که در احکام قبله گفته شد به پهلوی راست و رو به قبله بخوابد ؛ و اگر نمی تواند ، به پهلوی چپ و اگر آن هم ممکن نیست به پشت بخوابد ، به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد .

(مسئله ۹۸۸) کسی که می تواند بایستد اگر بترسد که به واسطه ایستادن مریض شود یا ضرری به برسد ، می تواند نشسته نماز بخواند ؛ و اگر از نشستن هم بترسد می تواند خوابیده نماز بخواند .

(مسئله ۹۸۹) کسی که احتمال می دهد تا آخر وقت عذرش برطرف می شود و می تواند ایستاده نماز بخواند ، باید احتیاطاً صبر کند و در آخر وقت برابر وظیفه خود عمل نماید ؛ همچنین کسی که احتمال می دهد در آخر وقت می تواند نشسته نماز بخواند ، در اول وقت به طور خوابیده نماز نخواند ؛ ولی اگر نماز را در اول وقت بخواند به قصد این که چنانچه در آخر وقت عذرش برطرف شد دوباره بخواند و عذرش باقی بماند ، نمازش صحیح است .

(مسئله ۹۹۰) کسی که دارای عذر است و همه نماز یا بعضی از آن را نشسته یا خوابیده خوانده ، چنانچه در وقت نماز عذرش برطرف شود بنابراحتیاط دوباره نماز را کامل بخواند.

(مسئله ۹۹۱) مستحب است نمازگزار در حال ایستادن شانه ها را پایین بیندازد ، دستها را روی رانها بگذارد ، انگشتها را به هم بچسباند ، جای سجده را نگاه کند ، سنگینی بدن را به طور مساوی روی دو پا بیندازد و با خضوع و خشوع نماز را به جا آورد .

تکبیره الاحرام

(مسئله ۹۹۲) گفتن «الله اکبر» در آغاز هر نماز ، واجب و رکن است و باید دو کلمه «الله» و «اکبر» و نیز حروف آن پشت سر هم گفته شود . همچنین نمازگزار باید این دو کلمه را به عربی صحیح بگوید ؛ و اگر به عربی غلط یا ترجمه آن را بگوید کفایت نمی کند .

(مسئله ۹۹۳) بنا بر احتیاط تکبیره الاحرام نماز را به کلمه ای که پیش از آن می گوید مثلاً به اقامه یا دعایی که پیش از آن می خواند نچسباند .

(مسئله ۹۹۴) اگر نمازگزار بخواهد «الله اکبر» را به کلمه ای که بعد از آن می گوید ، مثلاً ـ به «بسمِ الله الرَّحْمنِ الرَّحیم » بچسباند بنا بر احتیاط «ر» اکبر را ضمه بدهد .

(مسئله ۹۹۵) هنگام گفتن تکبیره الاحرام باید بدن آرام باشد ؛ پس چنانچه از روی عمد در حال حرکت تکبیره الاحرام را بگوید نمازش را دوباره بخواند . و اگر

از روی اشتباه حرکت کند احتیاطاً نماز را تمام کند و دوباره بخواند ؛ هر چند در این حالت صحت تکبیر و نماز خالی از قوت نیست ، مگر این که ایستادن صدق نکند .

(مسئله ۹۹۶) مستحب است هنگام گفتن تکبیره الاحرام و تکبیرهای دیگر نماز دستها را تا برابر گوش یا برابر صورت بالا ببرد .

(مسئله ۹۹۷) تکبیر و حمد و سوره و ذکر و دعا را باید طوری بخواند که خودش بشنود ؛ و اگر به واسطه سنگینی گوش یا ناشنوایی و یا سرو صدای زیاد نمی شنود ، باید طوری بگوید که اگر مانعی نباشد بشنود .

(مسئله ۹۹۸) کسی که لال است یا زبان او بیماری دارد به گونه ای که نمی تواند تکبیره الاحرام را درست بگوید ، باید هر طوری که می تواند بگوید ؛ و اگر به کلی توان گفتن آن را ندارد ، باید از قلب خود بگذراند و برای تکبیر با انگشت اشاره کند و اگر می تواند زبان را هم حرکت دهد.

(مسئله ۹۹۹) اگر بعد از گفتن تکبیره الاحرام شک کند که آن را صحیح گفته یا نه ، چنانچه مشغول خواندن چیزی شده و شک کرده به شک خود اعتنا نکند ؛ و اگر چیزی نخوانده بنا بر احتیاط واجب صورت خود را از قبله برگرداند و سپس تکبیر را اعاده نماید ؛ و اگر با همان تکبیر نماز را تمام کند و دوباره بخواند بهتر است .

قرائت نماز

(مسئله ۱۰۰۰) در رکعت اول و دوم نمازهای یومیه باید پس از تکبیره الاحرام نخست سوره حمد و سپس بنا بر احتیاط واجب یک سوره کامل از سوره هایی که سجده واجب ندارد خوانده شود ؛ ولی چنانچه وقت نماز چندان تنگ باشد که اگر سوره را بخواند قسمتی از نماز در خارج وقت خوانده می شود ، و یا ناچار شود که سوره را نخواند ـ مثلاً بترسد دزد یا درنده و یا چیز دیگری به او صدمه بزند ـ نباید سوره را بخواند ؛ و چنانچه در کاری زیاد عجله داشته باشد می تواند سوره را نخواند .

(مسئله ۱۰۰۱) ترتیب در خواندن «حمد و سوره» لازم است ؛ یعنی باید اول حمد و پس از آن سوره را بخواند . پس اگر از روی عمد سوره را پیش از حمد بخواند نمازش باطل است ؛ و چنانچه از روی اشتباه سوره را پیش از حمد بخواند و در بین آن یادش بیاید، سوره را رها کند و بعد از خواندن حمد سوره را از اول بخواند ؛ و اگر بعد از خواندن حمد یادش بیاید که سوره را قبلاً خوانده است ، لازم نیست حمد را دوباره بخواند بلکه فقط سوره را دوباره بخواند .

(مسئله ۱۰۰۲) کسی که حمد و سوره یا یکی از آنها را فراموش کرده و پس از رسیدن به رکوع متوجه شود نمازش صحیح است ، و بنا بر احتیاط واجب باید پس

از نمـاز برای هرکـدام که فراموش کرده دو سـجده سـهو به جـا آورد ؛ ولی اگر پیش از آن که برای رکوع خم شود یا پس از خم شـدن و پیش از رسـیدن به حـد رکوع متوجه شود ، بایـد حمـد یـا سوره و یـا هر دو را ــ هرکـدام را که فراموش کرده ــ بخواند .

(مسئله ۱۰۰۳) در نمازهـای واجب انتخـاب هر یک از سوره های قرآن به جز چهار سوره ای که سـجده واجب دارد (سـجده ، فصّلت ، نجم و علق) بلااشکال است .

و اگر نمازگزار عمداً یکی از این چهار سوره را بخواند علی المشـهور نماز باطل است ، ولی می توان گفت اگر آیه سـجده را خوانده باشد ، بنا بر احتیاط واجب سـجده را انجام دهد و سپس بایستد و حمد و سوره را بخواند و نماز را تمام نماید و دوباره آن را به جا آورد ؛ و اگر به آیه سـجده نرسـیده بنا بر احتیاط آن را رها کند و سوره دیگری بخواند و نماز را هم دوباره به جا آورد .

(مسئله ۱۰۰۴) اگر از روی اشـتباه مشـغول خواندن سوره ای شود که سجده واجب دارد ، چنانچه پیش از رسیدن به آیه سجده بفهمد ، بنا بر احتیاط آن سوره را رها کند و سوره دیگری بخواند ، و چنانچه پس از خواندن آیه سـجده بفهمد ، بنا بر احتیاط واجب در بین نماز سـجده آن را به جا آورد و آن سوره را تمام کند و یک سوره دیگر هم به قصد قربت مطلقه «یعنی به قصد تقرب به خداوند بدون نیت وجوب یا استحباب» بخواند و پس از آن دوباره نماز خود را بخواند .

(مسئله ۱۰۰۵) خوانـدن این سوره ها در نمازهای نافله مانعی نـدارد و هنگامی که به آیه سـجده برسـد سـجده اش را انجام می دهد ، سپس نماز را ادامه می دهد .

(مسئله ۱۰۰۶) کسـی که سواره آیه سـجده را بخواند یا بشـنود ، اگر با سر به سجده اشاره کند کافی است و به جز نیت ، دیگر شرایط یاد شده و نهادن هفت عضو سجده بر روی زمین لازم نیست .

(مسئله ۱۰۰۷) در سـجده واجب قرآن رو به قبله بودن ، با وضو بودن ، پاک بودن بدن و لباس و دیگر شـرایط نماز ، لازم نمی باشد و هر ذکری را هم که در سجده بگوید کفایت می کند .

(مسئله ۱۰۰۸) سـجده واجب قرآن در ابتدا تکبیر ، تشـهد و سـلام ندارد فقط مسـتحب است که پس از سـر برداشـتن از سجده تکبیر بگوید .

(مسئله ۱۰۰۹) اگر نمازگزار در حالی که نماز می خواند آیه سـجده را بشنود به اشاره سجده کند ، نمازش صحیح است ؛ ولی بعـد از نماز احتیاطاً سـجده را دوباره به جا آورد . و چنانچه در حال نماز آیه سـجده را گوش دهد حکم آن نظیر جایی اسـت که آیه سجده را از روی اشتباه بخواند که در مسئله پیش گفته شد .

(مسئله ۱۰۱۰) در نماز مستحبی خواندن سوره لازم نیست ؛ اگر چه آن نماز به واسطه نذرکردن واجب شده باشد ؛ مگر آن که نماز متعارف بین مردم را نذرکرده باشد که در این صورت باید سوره را بخواند . و اگر در بعضی از نمازهای

مستحبی مثل «نماز وحشت» که سوره مخصوصی دارد بخواهد به دستور آن نماز رفتارکرده باشد باید همان سوره را بخواند .

(مسئله ۱۰۱۱) اگر پس از حمد یکی از سوره های «توحید یا کافرون» را شروع کند نمی تواند آن را رها کرده و سوره دیگری بخواند ؛ ولی اگر سوره دیگری را شروع کند ، تا هنگامی به نصف نرسیده می تواند آن را رها کند و سوره دیگری را بخواند .

(مسئله ۱۰۱۲) در نماز جمعه و نیز نماز ظهر روز جمعه مستحب است در رکعت اول پس از حمد «سوره جمعه» و در رکعت دوم پس از حمد «سوره منافقون» خوانده شود ؛ و اگر کسی مشغول یکی از اینها شود بنا بر احتیاط واجب نمی تواند آن را رها کند و سوره دیگری بخواند ؛ هر چند به نصف سوره نرسیده باشد .

(مسئله ۱۰۱۳) اگر نمازگزار در نماز جمعه یا نماز ظهر جمعه از روی فراموشی به جای سوره «جمعه و منافقین» سوره دیگری را ـ گرچه سوره «توحید یا کافرون» باشد ـ بخواند ، تا به نصف نرسیده می تواند آن را رها کند و سوره «جمعه یا منافقین» را بخواند ؛ ولی اگر از روی عمد سوره «توحید یا کافرون» را بخواند ـ اگر چه به نصف نرسیده باشد ـ بنا بر احتیاط واجب نمی تواند رها کند .

(مسئله ۱۰۱۴) اگر مقداری از سوره را فراموش کند یا از روی ناچاری ـ مثلاً به واسطه تنگی وقت ـ نشود آن را تمام نماید ، می تواند آن سوره را رها نموده و سوره دیگری بخواند ؛ اگر چه از نصف گذشته باشد یا سوره «توحید یا کافرون» باشد .

(مسئله ۱۰۱۵) دو سوره «فیل و قریش» با هم ، و نیز دو سوره «الضّحی و انشراح» با هم در نماز یک سوره محسوب می شوند ، و باید با همان ترتیبی که در قرآن آمده و با گفتن: «بِسمِ الله الرَّحْمن الرَّحیم» برای هر کدام خوانده شود .

(مسئله ۱۰۱۶) سوره ای که نمازگزار می خواهد بخواند بنا بر احتیاط واجب باید «بِسمِ الله الرَّحْمنِ الرَّحیم» آن را به نیت همان سوره بگوید ، پس نمی تواند اول«بِسمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم» را بگوید و بعد سوره را انتخاب نماید ؛ و یا آن را به قصد سوره ای بگوید و سوره دیگری بخواند . زیرا «بِسمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم» در هر سوره جزئیت دارد .

(مسئله ۱۰۱۷) بر زن و مرد نمازگزار واجب است که حمد و سوره نماز «ظهر و عصر» را آهسته بخوانند ؛ و بر مرد واجب است حمد و سوره نماز «صبح و مغرب و عشاء» را بلند بخواند ؛ و باید مواظب باشد که تمام کلمات حمد و سوره حتی حرف آخر آنها بلند خواند شود.

(مسئله ۱۰۱۸) زن می توانـد حمد و سوره نماز «صبح و مغرب و عشاء» را بلند یا آهسته بخواند ؛ ولی اگر نامحرم صدایش را بشنود بنا بر احتیاط مستحب آهسته بخواند ؛ و اگر موجب تحریک نامحرم باشد واجب است که آهسته بخواند .

(مسئله ۱۰۱۹) ملاـک در بلنـد و آهسـته بـودن صـدا تشـخیص عرف و نیز دارای جوهره بودن آن است . بنـابراین اگر صـدا به انـدازه ای آهسـته باشد که تنها خود او می شـنود و به نظر مردم بلند به حساب نمی آید ـ هرچند جوهره داشـته باشد ـ کافی نیست ؛ و نیز اگر صـدای او جوهره نـدارد ـ گرچه دیگران هم بشـنوند ـ آهسـته محسوب می شود و در جاهایی که باید بلند خوانده شود کفایت نمی کند .

(مسئله ۱۰۲۰) اگر کسـی در خوانـدن حمـد و سوره بیشتر از معمول صـدایش را بلنـد کند ـ مثلاً فریاد بکشد ـ نمازش باطل است .

(مسئله ۱۰۲۱) اگر از روی عمـد در جایی که بایـد حمـد و سوره را بلنـد بخوانـد آهسـته بخوانـد ، یا در جایی که باید آهسـته بخواند بلند بخواند ، نمازش باطل می شود ؛ ولی اگر از روی فراموشـی یا ندانستن مسئله باشد نمازش صحیح است . و چنانچه در بین خواندن متوجه اشتباه خود شد لازم نیست مقداری را که خوانده دوباره بخواند ؛ هر چند احوط است .

(مسئله ۱۰۲۲) بر هر فرد مسلمان واجب است که همه کلمات نماز را به شکل صحیح یاد بگیرد و هنگام خواندن نیز صحیح ادا کند؛ و افرادی که کلمات را درست نیاموخته اند باید در فراگیری آن بکوشند ؛ و کسی که به هیچ وجه نمی تواند صحیح آن را یاد بگیرد در صورت امکان بنا بر احتیاط کسـی کلمات را به او تلقین نمایـد ؛ وگرنه هر طور که می توانـد بخوانـد ، و بنا بر احتیاط مستحب در صورتی که برای او سخت نباشد نماز را به جماعت به جا آورد .

(مسئله ۱۰۲۳) اگر یکی از کلمات حمـد وسوره را ندانـد یا عمـداً آن را نگویـد یا به جای حرفی حرف دیگر بگوید ـ مثلاً به جای «ض» ، «ز» بگویـد ـ یا جایی را که بایـد بدون زیر و زبر خوانده شود زیر و زبر دهد و یا تشدید را نگوید ، نماز او باطل است .

(مسئله ۱۰۲۴) اگر زیر و زبر کلمه ای را نداند باید یاد بگیرد ؛ ولی اگر کلمه ای را که وقف کردن آخر آن جایز است همیشه وقف کند، یاد گرفتن زیر و زبر آن لازم نیست .

(مسئله ۱۰۲۵) تسبیحات اربعه و نیز ذکرهای رکوع ، سجود و تشهد باید به عربی صحیح خوانده شود ؛ و اگر مثلاً نداند کلمه ای به «س» است یا به «ص» باید یاد بگیرد ، و چنانچه به دو صورت بخواند نمازش باطل است .

(مسئله ۱۰۲۶) اگر کلمه ای را صحیح بداند و در نماز همان طور بخواند و بعد بفهمد غلط خوانده ، اگر در یاد گرفتن صحیح آن کوتاهی کرده بنا بر احتیاط واجب

ص :۲۵۲

دوباره نماز را بخواند ؛ و در صورتی که کوتاهی نکرده و تصادفاً اشتباه یاد گرفته نماز او صحیح است .

(مسئله ۱۰۲۷) اگر بعد از «الف» یا «واو» یا «یاء» همزه یا حرفی که ساکن است بیاید و در یک کلمه باشند و قبل از الف «فتحه» و قبل از واو «ضمه» و قبل از یاء «کسره» باشد ، بنا بر احتیاط واجب باید این سه حرف را با مد بخوانند ؛ یعنی آن را حداقل به اندازه تلفظ دو «الف» بکشند . مثلاً در «وَ لَا الضّالّین» الف آن را با مد بخوانند .

(مسئله ۱۰۲۸) احتیاط مستحب آن است که در نماز «وقف به حرکت» نکند ؛ و معنای وقف به حرکت آن است که زیر (کسره) یا زبر (فتحه) و یا پیش (ضمه) کلمه ای را بگویند و بین آن کلمه و کلمه بعدش فاصله بیندازند ؛ مثلاً بگویند: «الرَّحْمن الرَّحیم» و میم «الرَّحیم» را کسره بدهند و بعد قدری فاصله داده و کلمه بعدی را بخوانند .

همچنین احتیاط مستحب آن است که «وصل به سکون» ننمایند ؛ و معنای وصل به سکون آن است که کلمه ای را بدون حرکت آخرش به کلمه بعدی وصل نمایند ؛ مثلاً بگویند: «الرَّحْمن الرّحیمْ » و میم «الرَّحیم» را کسره ندهند و بلافاصله کلمه بعدی را بخوانند .

(مسئله ۱۰۲۹) نمازگزار در رکعت سوم و چهارم نماز می تواند فقط یک حمد بخواند یا سه مرتبه تسبیحات اربعه بگوید ؛ یعنی سه بار بگوید: «سُبْحانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ للهِ وَ لَاإلهَ إلّا اللهُ وَاللهُ أکْبَر» و اگر یک مرتبه هم تسبیحات اربعه را بگوید کافی است همچنین می تواند در یک رکعت حمد و در رکعت دیگر تسبیحات بگوید ؛ و بهتر است در هر دو رکعت تسبیحات بخواند .

(مسئله ۱۰۳۰) اگر تسبیحات اربعه را بیشتر از سه مرتبه به قصد ذکر بگوید اشکال ندارد ؛ ولی اگر به قصد آنچه در نماز دستور داده اند بگوید جایز نیست .

(مسئله ۱۰۳۱) بنا بر احتیاط در تنگی وقت نیز تسبیحات اربعه را سه مرتبه بگوید .

(مسئله ۱۰۳۲) بنا بر احتیاط واجب باید مرد و زن در رکعت سوم و چهارم نماز حمد یا تسبیحات را آهسته بخوانند ؛ و چنانچه به جای تسبیحات حمد بخوانند بنا بر احتیاط واجب حتی «بسم الله الرحْمن الرحیم» آن را هم آهسته بگویند .

(مسئله ۱۰۳۳) کسی که نمی تواند تسبیحات را یاد بگیرد یا درست بگوید باید در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند .

(مسئله ۱۰۳۴) اگر در یکی از دو رکعت اول نماز به خیال این که دو رکعت

آخر است تسبیحات بگوید ، چنانچه پیش از رکوع بفهمد باید حمد و سوره را بخواند ؛ و اگر در رکوع یا بعد از آن بفهمد نمازش صحیح است ؛ و بنا بر احتیاط واجب برای ترک هر یک از حمد و سوره دو سجده سهو به جا آورد ؛ و بنا بر احتیاط در هر دو صورت برای زیادی تسبیحات نیز دو سجده سهو به جا آورد .

(مسئله ۱۰۳۵) اگر در یکی از دو رکعت آخر نماز به خیال این که در دو رکعت اول است حمد بخواند ، یا در دو رکعت اول نماز به گمان این که در دو رکعت آخر است حمد بخواند _ چه پیش از رکوع بفهمد و یا بعد از آن _ نمازش صحیح است .

(مسئله ۱۰۳۶) اگر در رکعت سوم و چهارم بخواهد حمد بخواند و بدون قصد تسبیحات به زبانش بیاید ، یا بخواهد تسبیحات بخواند و حمد به زبانش بیاید ؛ باید آن را رها کرده و دوباره حمد یا تسبیحات را با قصد بخواند ؛ ولی اگر عادتش خواندن همان چیزی بوده که به زبانش آمده و در قلبش نیز قصد آن را داشته ، می تواند همان را تمام کند و نمازش صحیح است .

(مسئله ۱۰۳۷) کسی که عادت دارد در رکعت سوم و چهارم تسبیحات بخواند اگر بدون قصد مشغول خواندن حمد شود ، باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را با قصد بخواند .

(مسئله ۱۰۳۸) اگر نمازگزار در رکعت سوم یاچهارم شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه ، یکی از چهار صورت را دارد:

۱_ چنانچه پیش از خم شدن به رکوع در حالی که مشغول استغفار نیست شک کند ، باید حمد و تسبیحات را بخواند .

۲_ اگر به گمان این که تسبیحات را خوانده مشغول استغفار شود و شک کند ، بنا بر احتیاط تسبیحات را بخواند .

۳_ اگر در حالی که خم شده ولی هنوز به حد رکوع نرسیده شک کند، بنا بر احتیاط بایستد و حمد یا تسبیحات را بخواند .

۴_ اگر در حال رکوع و یا بعد از آن چنین شکی نماید ، به شک خود اعتنا نکند .

(مسئله ۱۰۳۹) هرگاه شک کند که کلمه ای را درست گفته یا نه ، اگر به چیزی که بعد از آن است مشغول نشده بنا بر احتیاط واجب آن کلمه را به طور صحیح بگوید . اگر به چیزی که بعد از آن است مشغول شده ، چنانچه آن چیز رکن باشد _ مثل این که در رکوع شک کند کلمه ای از سوره را درست گفته یا نه _ باید به شک خود اعتنا نکند . و اگر در رکن نباشد باز هم می تواند به شک خود اعتنا نکند ، ولی اگر احتیاطاً برگردد و آن کلمه را به طور صحیح بگوید اشکال ندارد ؛ و اگر چند مرتبه شک کند باز می تواند بگوید ؛ اما اگر به حد وسواس برسد نباید بگوید ، و اگر بگوید بنا بر احتیاط نمازش را دوباره بخواند .

(مسئله ۱۰۴۰) مستحب است نمازگزار کلمات حمد و سوره را و تسبیحات را شمرده و در حمد و سوره آخر آیات را وقف نموده و به معنای آیات توجه نماید ؛ و پس از خواندن سوره لحظه ای صبر کرده و سپس تکبیر پیش از رکوع را بگوید یا قنوت بخواند .

(مسئله ۱۰۴۱) مستحب است نمازگزار در رکعت اول پیش از خواندن حمد بگوید: «أعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم» و در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر، امام جماعت «بِسمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم» را بلند بگوید ؛ (ولی همان گونه که گذشت در نماز صبح ، مغرب و عشاء باید مردان تمام حمد و سوره را بلند بخوانند) ولی در نماز فرادی بلندگفتن آن خالی از اشکال نیست . و اگر نماز را به جماعت می خواند بعد از تمام شدن سوره حمد امام ، و اگر فرادی می خواند پس از تمام شدن سوره حمد خودش بگوید: «أَلْحَمدُ لله رَبِّ الْعالَمینَ» .

(مسئله ۱۰۴۲) مستحب است نمازگزار پس از خواندن سوره توحید ــ در رکعت اول باشد یا دوم ــ یک یا دو یا سه مرتبه بگوید: «کَذلِکَ اللهُ رَبّی» یا «کَذلِکَ اللهُ رَبُّنا» ؛ و این ذکر ارتباطی به قنوت ندارد و نباید پس از سوره های دیگر گفته شود .

(مسئله ۱۰۴۳) مستحب است در رکعت سوم و چهارم پس از خواندن تسبیحات استغفار کند ؛ مثلاً بگوید: «أسْتَغْفِرُ اللهَ رَبّی وَ أتوبُ إلَیه یا ألْلّهُمَّ اغْفِرلی».

(مسئله ۱۰۴۴) مکروه است نمازگزار در تمام نمازهای یک شبانه روز سوره توحید را ترک کند . همچنین سوره ای را که در رکعت اول خوانده مکروه است در رکعت دوم بخواند ؛ ولی اگر سوره توحید را در هر دو رکعت بخواند مکروه نیست .

(مسئله ۱۰۴۵) کسی که قادر بر حفظ حمد و سوره نباشد می تواند از روی نوشته بخواند بلکه برای قادر ایضا خواندن از رو خالی از وجه نمی باشد .

رکوع نماز

(مسئله ۱۰۴۶) انسان باید در هر رکعت پس از حمد و سوره یا پس از خواندن تسبیحات با قصد رکوع به طور معمول به طرف جلو به اندازه ای خم شود که کف دستها به سر زانو برسد و بنا بر احتیاط دستها را به زانو بگذارد .

(مسئله ۱۰۴۷) رکوع رکن نماز است زیاد یا کم کردن آن در نماز ــ چه عمداً و چه سهواً ــ مبطل صلاه است ، مگر در نماز جماعت که اگر به قصد تبعیت از امام رکوع زیاد شود نماز باطل نمی شود .

(مسئله ۱۰۴۸) اگر به قصد کار دیگری غیر از رکوع ــ مثلاً برای کشتن جانور ــ

خم شود، نمی توانـد آن را رکوع حسـاب کنـد ؛ بلکه بایـد بایسـتد و دوباره برای رکوع خم شود ؛ و به واسـطه این عمل رکن زیاد نشده و نماز باطل نمی شود .

(مسئله ۱۰۴۹) کسـی که دست یـا زانوی او بـا دست و زانوی دیگران فرق دارد، مثلاًـ دسـتهایش کوچک یا پاهایش بلنـدتر از معمول است ، باید به اندازه متعارف مردم خم شود به گونه ای که بگویند رکوع کرده است .

(مسئله ۱۰۵۰) کسـی که نشسته نماز می خواند باید برای رکوع به اندازه ای خم شود که اگر ایستاده رکوع می کرد کمرش را خم می نمود ؛ و بهتر است به قدری خم شود که صورتش نزدیک جای سجده برسد . و کسی که خوابیده نماز می خواند باید برای رکوع و سجده اشاره کند.

(مسئله ۱۰۵۱) هرگـاه نتوانـد به انـدازه رکوع خم شود بایـد به چیزی تکیه دهـد و رکوع کنـد ؛ واگر موقعی هم که تکیه داده نتوانـد به طور معمول رکوع کنـد بایـد به هر اندازه می تواند خم شود و اشاره هم بنماید ؛ واگر هیچ نتواند خم شود باید موقع رکوع بنشیند و نشسـته رکوع کنـد ، و احتیاط مسـتحب آن است نماز دیگری هم بخواند و برای رکوع آن در حال قیام با سـر اشاره کند .

(مسئله ۱۰۵۲) کسـی که در حال ایستاده می تواند برای رکوع با سر اشاره کند و در حال نشسته هم نمی تواند رکوع کند ولی می توانـد کمی خم شود ، بایـد ایسـتاده نماز بخوانـد؛ و احتیاط واجب آن است که نماز دیگری هم بخوانـد و موقع رکوع آن بنشیند و هر قدر می تواند برای رکوع خم شود .

(مسئله ۱۰۵۳) کسـی که پس از خم شـدن و رسـیدن به حـد رکوع و آرام گرفتن بـدن از رکوع سـر بردارد و دوبـاره به قصـد رکوع به اندازه رکوع خم شود ، نمازش باطل است و باید دوباره بخواند .

(مسئله ۱۰۵۴) نمازگزار باید در رکوع ذکر بگوید و گفتن هر ذکری کافی است مانند: «أَلْحَمْدُ لله، أللّهُ أَكْبر، سُبْحانَ الله، لاإله إلاالله» ؛ ولی احتیاط واجب آن است که اگر «سُبحان اللّه» را خواست بگوید سه مرتبه بگوید ، و اگر غیر آن را خواست بگوید نیز سه مرتبه بگویـد و از انـدازه سه مرتبه: «سُبْحانَ اللِه» یا یک مرتبه: «سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظیمِ وَ بِحَمْدِهِ» کمتر نباشد ؛ و احوط آن است که تسبیحی را که بیان شد اختیار نماید .

(مسئله ۱۰۵۵) مسـتحب است نمـازگزار در رکوع ذکر«سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظیمِ وَ بِحَمْدِهِ» را سه یـا پنـج یـا هفت مرتبه بلکه بیشـتر بگوید ؛ ولی در حال بیماری گفتن یک مرتبه «سبحان الله» کفایت می کند .

(مسئله ۱۰۵۶) ذکر رکوع باید دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود . همچنین

بایـد به مقدار ذکر واجب بدن آرام باشد ؛ و در ذکر مستحب نیز چنانچه آن را به قصد ذکری که برای رکوع دستور داده اند بگوید بنا بر احتیاط واجب آرام بودن بدن لازم است .

(مسئله ۱۰۵۷) اگر موقعی که ذکر واجب را می گویـد بی اختیار یا از روی اشـتباه به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن بـدن خـارج شود ، بنـا بر احتیـاط واجب پس از آرام گرفتن بـدن دوباره آن را به قصـد قربت مطلقه (به قصـد تقرب به خـدای متعـال ، بـدون نیت وجوب یا اسـتحباب) بگویـد ؛ ولی اگر کمی حرکت کنـد که از حال آرام بودن بـدن خارج نشود اشـکال ندارد .

(مسئله ۱۰۵۸) اگر پیش از آن که به مقـدار رکـوع خم شود و بـدن آرام گیرد عمـداً ذکر رکوع را بگویـد ، در صورتی که به همین ذکر اکتفا کنـد نمازش باطل است ؛ بلکه اگر دوباره در حال آرامش بـدن ذکر را بگویـد بنا بر احتیاط واجب نمازش را تمام کرده و دوباره بخواند .

(مسئله ۱۰۵۹) اگر پیش از تمام شدن ذکر واجب عمداً سر از رکوع بردارد نمازش باطل است ؛ و اگر از روی اشتباه سر بردارد ، چنانچه پیش از آن که از حال رکوع خارج شود یادش بیایـد که ذکر رکوع را تمام نکرده ، بایـد در حال آرامی بدن دوباره ذکر را بگویـد ؛ و اگر بعـد از آن که از حـال رکوع خـارج شـد یـادش بیایـد نماز او صـحیح است ، و بنا بر احتیاط واجب دو سجده سهو به جا آورد .

(مسئله ۱۰۶۰) اگر نتوانـد به مقـدار ذکر واجب در رکوع بمانـد ، چنانچه بتواند پیش از آن که از حد رکوع بیرون رود ذکر را بگوید ، باید در آن حال ذکر را تمام کند ؛ و اگر نتواند بنا بر احتیاط در حال برخاستن سه مرتبه «سُبحانَ اللّه» بگوید تا حداقل یکی از آنها در حال رکوع گفته شود .

(مسئله ۱۰۶۱) اگر به واسـطه بیماری و مانند آن نتواند در رکوع آرام بگیرد نمازش صـحیح است ؛ ولی باید پیش از آن که از حالت رکوع خارج شود ذکر واجب را بگوید .

(مسئله ۱۰۶۲) پس از تمام شدن ذکر رکوع باید راست بایستد و پس از آرام گرفتن بدن به سـجده رود ؛ و اگر عمداً پیش از ایستادن یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده رود نمازش باطل می شود .

(مسئله ۱۰۶۳) اگر نمـازگزار رکوع را فراموش کنـد ، پس اگر پیش از آن که به سـجده برسـد یادش بیایـد ، بایسـتد و بعـد به رکوع رود ؛ واگر به حـالت خمیـدگی به رکوع برگردد نمازش باطل است. چون قیام متصل به رکوع که رکن است ترک می شود و اگر بعـد از آن که پیشانی به زمین رسـید یا بعـد از سـجده اول و پیش از شـروع سـجده دوم یادش بیایـد ، بنا بر احتیاط واجب باید بایستد و رکوع را به جا آورد و نماز را تمام کند و دو سجده سهو برای سجده زیادی به جا آورد و دوباره هم

نماز را بخواند .

(مسئله ۱۰۶۴) مستحب بلکه احوط است پیش از رفتن به رکوع در حال که راست ایستاده تکبیر بگوید و حتی الامکان ترک نشود ؛ و برای تکبیر دستها را بلند کند و در رکوع پشت را صاف نگه دارد و گردن را بکشد و مساوی پشت نگه دارد و بین دو قدم را نگاه کند و پیش از گفتن ذکر یا بعد از ان صلوات بفرستد ؛ و بعد از آن که از رکوع برخاست و راست ایستاد در حال آرامی بدن بگوید: «سَمِعَ اللّهُ لِمُنْ حَمِدَهُ» .

(مسئله ۱۰۶۵) مستحب است در رکوع مرد زانوها را به عقب دهد ، و زن دستها را از زانو بالاتر بگذارد و زانوها را به عقب ندهد .

سجود نماز

اشاره

«سجده» عبارت است از نهادن پیشانی بر زمین برای خضوع در پیشگاه خدای سبحان.

(مسئله ۱۰۶۶) نمازگزار باید در هر رکعت از نمازهای واجب و مستحب پس از رکوع دو سجد کند . و سجده آن است که پیشانی ، کف دو دست ، سر دو زانو ، و سر دو انگشت بزرگ پا را روی زمین قرار دهد .

(مسئله ۱۰۶۷) لازم نیست تمام پیشانی روی زمین قرار گیرد ؛ بلکه به اندازه ای که عرفاً سجده گفته شود کفایت می کند. و بنا بر احتیاط جای سجده از مقدار یک بند انگشت کمتر نباشد و بهتر است به مقدار یک درهم باشد ؛ و اگر همین مقدار متفرق بوده ولی نظیر دانه های تسبیح به هم اتصال داشته باشد اشکال ندارد .

(مسئله ۱۰۶۸) در یک رکعت دو سجده با هم یک رکن به حساب می آید ؛ پس اگر نمازگزار در یک رکعت نماز واجب از روی عمد یا فراموشی دو سجده را ترک کند یا دو سجده دیگر اضافه نماید ، نمازش باطل است .

(مسئله ۱۰۶۹) اگر عمداً یک سجده کم یا زیاد کند نماز باطل می شود ؛ ولی اگر از روی فراموشی یک سجده کم کند یکی از دو صورت را دارد:

۱ـ اگر پیش از رسیدن به رکوع رکعت بعد یادش بیاید ، باید برگردد و آن را به جا آورد و سپس آنچه را خوانده دوباره بخواند ، و بنا بر احتیاط برای هر یک از ایستادن و ذکر بی جا دو سجده سهو به جا آورد .

۲ـ اگر پس از رسیدن به رکوع رکعت بعد یادش بیاید ، باید بعد از نماز قضای آن سجده را به جا آورد و بنا بر احتیاط واجب دو سجده سهو نیز انجام دهد .

(مسئله ۱۰۷۰) اگر پیشانی را عمداً یا اشتباهاً به زمین نگذارد سجده نکرده است ؛ اگر چه جاهای دیگر به زمین برسد . ولی

اگر پیشانی را به زمین بگذارد و

ص: ۲۵۸

اشتباهاً جاهای دیگر را به زمین نرساند یا این که ذکر نگوید سجده صحیح است .

(مسئله ۱۰۷۱) جای پیشانی نمازگزار نبایـد از جای زانوها و بنا بر احتیاط واجب از جای سـر انگشـتهای پا بیش از حدود چهار انگشت بسـته پست تر یا بلند تر باشد ؛ همچنین در زمین سراشیب که سراشیبی آن درست معلوم نیست احتیاط واجب آن است که جای پیشانی نمازگزار از جا انگشتان پا و سر زانوهای او از این مقدار پست تر یا بلند تر نباشد .

(مسئله ۱۰۷۲) بایـد بین پیشانی و آنچه بر آن سـجده می کنـد چیزی مانع نباشـد . اگر مهر به قـدری چرک باشد که پیشانی به خود مهر نرسد سجده باطل است ولی اگر رنگ مهر تغییر کرده باشد اشکال ندارد .

(مسئله ۱۰۷۳) مهر یا چیزی که بر آن سـجده می کنـد بایـد پاک باشـد ؛ ولی اگر مثلاً مهر را روی فرش نجس بگذارد یا یک طرف مهر نجس و خشک باشد و پیشانی را به طرف پاک آن بگذارد اشکال ندارد .

(مسئله ۱۰۷۴) در سـجده باید کف دسـتها را بر زمین بگذارد ؛ ولی در حال ناچاری پشت دستها هم مانعی ندارد ؛ واگر پشت دست ممکن نباشـد باید مچ دست را بگذارد ؛ و چنانچه آن را هم نتواند باید تا آرنج هر جا را که می تواند بر زمین بگذارد ؛ و اگر آن هم ممکن نیست گذاشتن بازو کافی است .

(مسئله ۱۰۷۵) در سـجده بنا بر احتیاط بایـد سـر دو انگشت بزرگ پا را بر زمین بگذارد ؛ و اگر روی دو انگشت بزرگ یا زیر آنها و یا فقط انگشـتهای دیگر پا و یا روی پا را بر زمین بگذارد ، یا به واسـطه بلند بودن ناخن سـر شـست به زمین نرسد ، نماز باطل است ؛ و کسـی که به واسـطه ندانستن مسئله نمازهای خود را این طور خوانده، چنانچه در یاد گرفتن کوتاهی کرده بنا بر احتیاط واجب دوباره بخواند .

(مسئله ۱۰۷۶) اگر به طور غیر معمول سـجده کند ــ مثلاً سـینه و شکم را به زمین بچسباند یا پاها را دراز کند ــ اگر چه هفت عضوی که گفته شد به زمین برسد ، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند .

(مسئله ۱۰۷۷) اگر در پیشانی زخم یا ماننـد آن باشـد چنانچه ممکن است بایـد با جای سالم پیشانی سـجده کنـد ؛ و اگر زخم تمام پیشانی را گفته باشد به طوری که هیچ جای آن را نتواند بر زمین بگذارد ، باید با یکی از دو طرف پیشانی سـجده کند و بنـا بر احتیـاط واجب ابرو را هم بر زمین بگـذارد ؛ هر چنـد به تکرار نماز باشـد ، و بنا بر احتیاط طرف راست را بر چپ مقـدم دارد ؛ و اگر ممکن نیست ، بـا چانه و بینی وگرنه با هر جایی از صورت که ممکن است سـجده کنـد ؛ و اگر به هیـچ جایی از صورت نیز ممکن نیست با جلوی سر سجده نماید.

(مسئله ۱۰۷۸) کسـی که نمی تواند پیشانی را بر زمین برساند ، باید به قدری که می تواند خم شود و مهر یا چیز دیگری را که سجده بر آن صحیح است روی جای

بلندی گذاشته و طوری پیشانی را بر آن بگذارد که بگویند سجده کرده است ، ولی باید کف دستها و زانو ها و انگشتان پا را به طور معمول بر زمین بگذارد . و اگر هیچ نمی تواند خم شود باید برای سجده بنشیند و با سر اشاره کند ؛ و اگر نتواند باید با چشمها اشاره نماید ؛ و در هر دو صورت احتیاط واجب آن است که اگر می تواند به قدری مهر را بلند کند که پیشانی را بر آن گذاشته و تا ممکن است کف دستها و زانو ها و انگشتان پا را بر زمین بگذارد ؛ و اگر با سر یا چشمها هم نمی تواند اشاره کند ، باید در قلب خود نیت سجده نماید و بنا بر احتیاط واجب با دست و مانند آن برای سجده اشاره کند .

(مسئله ۱۰۷۹) کسی که نمی تواند بنشیند باید ایستاده نیت سجده کند ، و چنانچه می تواند ، برای سجده با سر اشاره کند ؛ و اگر نمی تواند ، با چشمها اشاره نماید ؛ و اگر این را هم نمی تواند در قلب نیت سجده کند و بنا بر احتیاط واجب با دست و مانند آن برای سجده اشاره نماید .

(مسئله ۱۰۸۰) اگر پیشانی بی اختیار از جای سجده بلند شود چنانچه ممکن است نباید دوباره به جای سجده برساند ، چه ذکر سجده را گفته باشد یا نه . و اگر نتواند سر را نگه دارد و بی اختیار دوباره به جای سجده برسد روی هم یک سجده حساب می شود ؛ و اگر ذکر نگفته باشد باید به قصد قربت مطلقه بگوید .

(مسئله ۱۰۸۱) جایی که انسان ناچار است تقیه کند می تواند بر فرش و مانند آن سجده نماید و لازم نیست برای نماز به جای دیگر برود ؛ ولی اگر بتواند بر حصیر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است طوری سجده کند که به زحمت نیافتد ، نباید بر فرش و مانند آن سجده نماید .

(مسئله ۱۰۸۲) اگر بر چیزی که بدن بر روی آن آرام نمی گیرد «مانند خاک نرم و گل سست که پیشانی روی آن استقرار پیدا نمی کند در حال اختیار» سجده کند باطل است ولی اگر روی تشک یا چیز دیگری که بعد از سرگذاشتن و مقداری پایین رفتن آرام می گیرد سجده کند اشکال ندارد .

(مسئله ۱۰۸۳) نمازگزار باید در سجده ذکر بگوید و گفتن هر ذکری کافی است ، ولی احتیاط واجب آن است که اگر «سبحان الله» را خواست بگوید سه مرتبه بگوید و اگر غیر آن را خواست بگوید نیز سه مرتبه بگوید و از اندازه سه مرتبه: «سُبْحانَ اللّه» یا یک مرتبه: «سُبْحَانَ رَبِّیَ الْأَعْلَی وَ بِحَمْدِهِ» کمتر نباشد ، و احوط آن است که تسبیحی را که بیان شد اختیار نماید .

(مسئله ۱۰۸۴) مستحب است نمازگزار در سجده ذکر «سُبْحَانَ رَبِّیَ الْأَعْلَی وَ بِحَمْدِهِ» را سه یا پنج یا هفت مرتبه بلکه بیشتر بگوید ، ولی در حال بیماری گفتن یک مرتبه کفایت می کند .

(مسئله ۱۰۸۵) ذکر سجده باید دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود ؛ همچنین باید به مقدار ذکر واجب بدن آرام باشد ، و در ذکر مستحب هم چنانچه آن را به قصد ذکری که برای سجده دستور داده اند بگوید ، بنا بر احتیاط واجب آرام بودن بدن لازم است .

(مسئله ۱۰۸۶) اگر به واسطه بیماری و مانند آن نتواند در سجده آرام بگیرد نمازش صحیح است ، ولی باید پیش از آن که از حالت سجده خارج شود ذکر واجب را بگوید .

(مسئله ۱۰۸۷) اگر پیش از آن که پیشانی به زمین برسد و بدن آرام گیرد عمداً ذکر سجده را بگوید یا پیش از تمام شدن ذکر عمداً سر از سجده بردارد نمازش باطل می شود .

(مسئله ۱۰۸۸) اگر پیش از آن که پیشانی به زمین رسد از روی اشتباه ذکر سجده را بگوید، چنانچه پیش از آن که سر از سجده بردارد بفهمد ، باید دوباره در حال آرام بودن ذکر سجده را بگوید ، و اگر در حال آرام نبودن بدن ، اشتباهاً ذکر را گفته است ، بنا بر احتیاط دوباره ذکر را به قصد قربت مطلقه بگوید . و چنانچه بعد از آن که سر از سجده برداشت بفهمد ، نمازش صحیح است .

(مسئله ۱۰۸۹) اگر موقعی که ذکر سجده را می گوید یکی از هفت عضو را عمداً از زمین بردارد ، نماز باطل می شود ، ولی موقعی که مشغول گفتن ذکر نیست ، چنانچه به جز پیشانی جاهای دیگر را از زمین بردارد و دوباره بگذارد اشکال ندارد .

(مسئله ۱۰۹۰) اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده از روی اشتباه پیشانی را از زمین بردارد ، نمی تواند دوباره بر زمین بگذارد و باید آن را یک سجده حساب کند ، ولی اگر یکی از شش عضو را ـ به جز پیشانی ـ اشتباهاً از زمین بردارد ، باید بر زمین بگذارد و ذکر را بگوید .

(مسئله ۱۰۹۱) اگر در سجده اول مهر به پیشانی بچسبد و در همین حالت دوباره به سجده رود اشکال دارد ، و اگر در سجده اول پیشانی خاک آلوده شده باید برای سجده بعد خاک را برطرف نماید .

(مسئله ۱۰۹۲) هرگاه در حال سجده بفهمد چیزی مانند موی سر بین پیشانی و مهر فاصله شده ، نباید پیشانی را بلند نماید ، بلکه باید به هر شکل ممکن چیزی را که فاصله شده برطرف نماید .

(مسئله ۱۰۹۳) بعد از تمام شدن ذکر سجده اول باید بنشیند تا بدن آرام گیرد و دوباره به سجده رود .

(مسئله ۱۰۹۴) بنا بر احتیاط واجب در هر رکعت از نماز که تشهد ندارد باید

بعد از سجده دوم قدری بی حرکت بنشیند و سپس برخیزد .

(مسئله ۱۰۹۵) سجده کردن برای غیر خداوند متعال حرام است، و اینکه بعضیها مقابل قبر امامان علیه السلام پیشانی را بر زمین می گذارند فقط در صورتی اشکال ندارد که برای خدا و شکرگذاری او باشد .

(مسئله ۱۰۹۶) در سجده باید پیشانی را بر زمین و یا چیزی که از زمین روییده گذاشت ؛ به تفصیلی که ذکر شد علاوه بر نهادن پیشانی بر زمین ، چند چیز در سجده واجب است:

۱ــ گذاشتن هفت عضو سجده بر زمین و آنها عبارتند از: «پیشانی، دستها ، زانوها و دو انگشت شصت پاها» .

۲ــ گفتن ذکر سجده و آن عبارت از یک بار «سُبْحَانَ رَبِّیَ الْأَعْلَی وَ بِحَمْدِه» و یا سه بار «سبحان الله» به تفصیلی که در مورد ذکر رکوع بیان شد .

۳ــ برداشتن سر از سجده در میان دو سجده ؛ همچنین بنا بر احتیاط واجب بعد از سجده دوم نیز به طوری که صاف بنشیند و بدن آرام بگیرد .

۴ــ محل سجده او که پیشانی را بر آن جا نهاده ، بیش از چهار انگشت بسته از جای دیگر اعضای سجده بلندتر یا پست تر نباشد .

(مسئله ۱۰۹۷) اگر نمازگزار از سجده کامل عاجز باشد بنا بر احتیاط واجب باید به مقدار ممکن خم شود و پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن جایز است بگذارد و دیگر عضوهای سجده را بر زمین گذارد .

(مسئله ۱۰۹۸) اگر نمازگزار به هیچ وجه نتواند خم شود با اشاره سجده می کند ، اگر نتواند با اشاره چشم ، اگر از آن هم ناتوان باشد، از قلبش خطور می دهد که سجده می کند .

(مسئله ۱۰۹۹) کسی که بر پیشانی اش زخم یا جراحتی دارد اگر ممکن باشد با اطراف پیشانی سجده کند ، ولو به این صورت که زمین را گود کند تا زخم و جراحت در آن قرار بگیرد و قسمت سالم بر مهر یا چیز دیگری که سجده بر آن جایز است قرار گیرد .

(مسئله ۱۱۰۰) کسی که به هیچ وجه نمی تواند پیشانی اش را بر زمین بگذارد، چانه اش را بر چیزی که سجده جایز است بگذارد ، اگر ممکن نباشد بینی اش را بر زمین بگذارد ؛ اگر آن نیز ممکن نباشد هر جایی از صورتش که ممکن باشد آن را بر مهر یا هر چیز دیگری که سجده بر آن جایز است بگذارد .

(مسئله ۱۱۰۱) در هر نماز واجب و مستحب در هر رکعت بعد از رکوع ، دو سجده واجب است و آنها روی هم رکن می باشد ، اگر کسی عمداً یا سهواً در یک رکعت اصلاً سجده نکند و یا چهار مرتبه سجده کند نمازش باطل می شود .

(مسئله ۱۱۰۲) اگر یک سجده در نماز سهواً کم یا زیاد شود ، نماز باطل نمی شود ولی اگر عمداً چنین شود ، نماز باطل می گردد .

چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است

(مسئله ۱۱۰۳) سجده بر زمین و چیزهای غیر خوراکی و غیر پوشاکی که از زمین می روید مانند چوب و برگ درخت صحیح است ، گرچه مانند علف و کاه خوراک حیوانات باشد . ولی سجده بر مواد پوشاکی و یا خوراکی انسان مانند گندم ، جو ، نان و نیز بر مواد معدنی مانند طلا ـ و نقره و بنا بر احتیاط واجب بر عقیق و فیروزه که در اصل از زمین می باشند و نظیر اینها باطل است ؛ همچنین سجده بر چیزهایی که از نفت گرفته می شود ، مانند قیر صحیح نمی باشد .

(مسئله ۱۱۰۴) سجده بر سنگهای معدنی مانند سنگ مرمر ، سنگهای سیاه ، سنگ آهک و سنگ گچ صحیح است ، بلکه بر گچ ، آهک پخته ، آجر و کوزه گلی هم اشکال ندارد ، هر چند احوط ترک آن است .

(مسئله ۱۱۰۵) احتیاط واجب آن است که بر برگ درخت مو (انگور) ــ چنانچه تازه باشد ــ سجده نکنند .

(مسئله ۱۱۰۶) سجده بر گُلهایی که خوراکی نیستند صحیح است ، ولو سجده بر داروهای خوارکی که از زمین می روید مانند گل بنفشه و گل گاو زبان صحیح نیست .

(مسئله ۱۱۰۷) سجده بر گیاهی که خوردن آن در بعضی از شهرها یا در بعضی از اوقات معمول است و در شهرهای دیگر یا اوقات دیگر معمول نیست و نیز سجده بر میوه نارس صحیح نمی باشد .

(مسئله ۱۱۰۸) اگر کاغذ از چیزی که سجده بر آن صحیح است (چوب) ساخته شده باشد می توان بر آن سجده کرد ، ولی سجده بر کاغذی که از پنبه و مانند آن ساخته شده اشکال دارد .

(مسئله ۱۱۰۹) بهترین چیز برای سجده تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام است ، و پس از آن خاک و سپس سنگ و بعد از سنگ ، چوب و گیاه می باشد .

امام صادق علیه السلام مقداری تربت برای سجده تهیه کرده بود و می فرمود: سجده بر تربت امام حسین علیه السلام حجابهای هفت گانه را می شکافد و می فرمود: سجده بر تربت قبر امام حسین علیه السلام تا اعماق زمینهای هفت گانه را روشن می کند .

(مسئله ۱۱۱۰) اگر چیزی را که سجده بر آن صحیح است ندارد یا اگر دارد به دلیلی نمی تواند بر آن سجده کند ، بر پنبه یا کتان رشته نشده و اگر نبود بر قیر و مواد معدنی دیگر و اگر نبود بر لباس خود ، و اگر لباس هم ندارد بر پشت دست سجده صحیح است . و لباسی که از کتان یا پنبه باشد بر لباسهای دیگر مقدم می باشد .

(مسئله ۱۱۱۱) اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می کرده گم شود و چیزی که سجده بر آن صحیح است نداشته باشد ، چنانچه وقت تنگ است باید به ترتیبی که در مسئله پیش گفته شد عمل نماید ؛ و اگر وقت وسعت دارد بنا بر احتیاط نماز را به ترتیبی که در مسئله پیش گفته شد تمام کند و آن را دوباره بخواند .

(مسئله ۱۱۱۲) هرگاه در حال سجده بفهمد پیشانی را بر چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است ، اگر ممکن باشد باید پیشانی را از روی آن بر روی چیزی که سجده بر آن صحیح است بکشد و سر را بلند نکند ؛ و اگر ممکن نباشد بنا بر احتیاط بر هر چه ممکن است از معادن و لباس و غیر آنها سجده کند و نماز را تمام کرده و دوباره بخواند .

(مسئله ۱۱۱۳) اگر بعد از سجده و بلند کردن پیشانی بفهمد پیشانی را روی چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است ، بنا بر احتیاط واجب یک سجده بر چیزی که سجده بر آن صحیح است انجام دهد و نماز را هم دوباره بخواند .

مستحبات و مکروهات سجده

(مسئله ۱۱۱۴) چند چیز در سجده مستحب است از آن جمله:

۱ـ کسی که ایستاده نماز می خواند بعد از آن که سر از رکوع برداشت و کاملاً ایستاد و کسی که نشسته نماز می خواند بعد از آن که کاملاً نشست ، برای رفتن به سجده «الله اکبر» بگوید و دستها را برای تکبیر بلند کند .

۲ـ موقعی که مرد می خواهد به سجده برود ابتدا دستها را روی زمین قرار دهد ، و زن ابتدا زانوها را بر زمین بگذارد .

۳ـ بینی را بر مهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد .

۴ـ در سجده دعا کند و از خدا حاجت بخواهد ؛ و مستحب است این دعا را بخواند: «یا خَیْرَ الْمَسْئُولینَ و یا خَیْرَ الْمُعطِینَ اُرْزُقْنی وَ ارْزُقْ عیالی مِنْ فَضْلِکَ؛ فَإِنَّکَ ذُوالْفَضْلِ الْعَظیمِ» . ای بهترین کسی که از او سؤال می کنند و ای بهترین عطا کنندگان! روزی بده به من و عیال من از فضل خودت ؛ پس به درستی که تو دارای فضل بزرگی هستی .

۵ ـ در حال سجده انگشتان را به هم بچسباند و برابر صورت بگذارد به طوری که سر آنها رو به قبله باشد .

۶ـ پس از سجده بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد .

۷ـ هنگامی که پس از هر سجده نشست و بدنش آرام گرفت «الله اکبر» بگوید و دستها را برای تکبیر بلند کند .

۸ــ هنگامی که پس از سجده اول بدنش آرام گرفت «أَسْتَغْفِرُ اللّهَ رَبّی وَ أَتُوبَ إلَیْهِ» بگوید .

۹ــ برای رفتن به سجده دوم در حال آرامی بدن دستها را بلندکند و «الله اکبر» بگوید .

۱۰ــ سجده را طول دهد و در سجده صلوات بفرستد .

۱۱ــ پس از سجده در حال نشستن دستها را روی رانها بگذارد .

۱۲ــ هنگام برخاستن دستها را بعد از زانوها از زمین بردارد .

و برای سجده مستحبات دیگری نیز می باشد که در کتب مفصّلات ذکر شده است .

(مسئله ۱۱۱۵) خواندن قرآن در سجده مکروه است؛ و نیز مکروه است برای برطرف کردن گرد و غبار جای سجده را فوت کند ؛ و اگر در اثر فوت کردن دو حرف از دهان بیرون آید نمازش باطل می شود . و مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصّل گفته شده است .

احکام سجده واجب قرآن

(مسئله ۱۱۱۶) در هر یک از سوره های: سی و دوم «سجده» ، چهل و یکم «فصلت» ، پنجاه و سوم «نجم» و نود و ششم «علق» یک آیه سجده واجب وجود دارد ؛ هرگاه انسان یکی از این چهار آیه را بخواند یا به آن گوش دهد باید فوراً سجده کند . و اگر فراموش نمود هر وقت یادش آمد باید سجده کند ؛ و نیز اگر گوش ندهد ولی به گوش او بخورد بنا بر احتیاط سجده نماید .

(مسئله ۱۱۱۷) اگر آیه سجده را از بچه ای که خوبی و بدی را نمی فهمد یا از کسی که قصد خواندن قرآن ندارد یا از رادیو و یا ضبط صوت بشنود ، بنا بر احتیاط واجب سجده نماید ؛ ولی اگر گوش بدهد ، بدون اشکال واجب است سجده کند .

(مسئله ۱۱۱۸) اگر هنگام خواندن یکی از آیات سجده از دیگری هم بشنود بنا بر احتیاط واجب دو سجده به جا آورد .

(مسئله ۱۱۱۹) در به جا آوردن سجده واجب قرآن وضو، غسل، رو به قبله بودن و پاک بودن بدن و لباس شرط نیست ؛ ولی باید جای او غصبی نباشد و مواضع هفت گانه را بر زمین قرار داده و پیشانی را بر روی چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد ؛ و بنا بر احتیاط واجب جای پیشانی او از جای زانوها و سر انگشتان بیش از چهار انگشت بسته بلندتر نباشد ؛ و بنا بر احتیاط باید جای پیشانی پاک باشد و نیز عورت او پوشیده باشد . همچنین باید لباس او ــ در صورتی که سجده کردن تصرف در آن باشد ــ غصبی نباشد .

(مسئله ۱۱۲۰) در به جا آوردن سجده واجب قرآن باید طوری عمل کند که بگویند سجده کرده است ، و بنا بر احتیاط واجب ذکری بگوید ؛ ولی ذکر خاصی معتبر نیست ، گرچه بهتر است بگوید: «لا إلهَ إلّا اللهُ حَقّاً حَقّاً ، لا إلهَ إلَا اللّهُ ایماناً وَ تَصْدیقاً ، لا إلهَ إلّا اللّهُ عُبودِیةً وَ رِقّاً ، سَجَدْتُ لَکَ یا رَبِّ تَعَبُّداً وَ رِقّاً ، لا مُسْتَنْکِفاً وَ لا مُسْتَکْبِراً ، بَلْ أنَا عَبْدٌ ذَلیلٌ ضَعیفٌ خائفٌ مُسْتَجیرٌ .

تشهد نماز

(مسئله ۱۱۲۱) نمازگزار باید در رکعت دوم تمام نمازهای واجب و مستحب و رکعت سوم نماز مغرب و رکعت چهارم نمازهای چهار رکعتی پس از سجده دوم بنشیند و در حالی که بدنش آرام است بگوید: «أشْهَدُ أنْ لا إله إلّا اللهُ وَحْدَهُ لاشَریکَ لَهُ ، وَ أشْهَدُ أنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسولُهُ ، أللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» .

(مسئله ۱۱۲۲) کلمات تشهد باشد به عربی صحیح و به طوری که معمول است پشت سر هم گفته شود .

(مسئله ۱۱۲۳) اگر نمازگزار تشهد را عمداً نخواند نمازش باطل است ؛ و اگر آن را فراموش کند و بایستد یکی از دو صورت را دارد:

۱ــ چنانچه پیش از رسیدن به رکوع متوجه شود ، باید بنشیند و تشهد را بخواند و دوباره بایستد و تسبیحات یا حمد را بخواند و پس از سلام نماز بنا بر احتیاط برای هر یک از ایستادن بی جا و چیزهایی که خوانده ــ اگر خوانده باشد ــ دو سجده سهو به جا آورد .

۲ــ چنانچه در رکوع یا پس از آن متوجه شود ، باید نماز را تمام کند و پس از سلام نماز بنا بر احتیاط تشهد را قضا نماید و نیز برای تشهد فراموش شده دو سجده سهو نیز به جا آورد .

(مسئله ۱۱۲۴) مستحب است در حال تشهد بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد و پیش از تشهد بگوید: «ألْحَمْدُلِلّهِ» یا بگوید: «بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ وَ الْحَمْدُلِلّهِ وَ خَیْرُ الأسْماءِ لِلّهِ» ؛ همچنین مستحب است دستها را بر رانها بگذارد و انگشتها را به یکدیگر بچسباند و به دامان خود نگاه کند ، و پس از تمام شدن تشهد چنانچه در رکعت آخر نباشد بگوید: «وتَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ» .

(مسئله ۱۱۲۵) مستحب است زنها در وقت خواندن تشهد ، رانها را به هم

بچسباند .

کیفیت سلام نماز

(مسئله ۱۱۲۶) پس از تشهد رکعت آخر مستحب است نمازگزار در حالی که نشسته و بدنش آرام است بگوید: «أَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ» ؛ و پس از آن واجب است بگوید: «أَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ» یا بگوید: «أَلسَّلامُ عَلَیْنا و عَلی عِبادِاللهِ الصّالِحینَ» ؛ ولی اگر این سلام را بگوید ، احتیاط مستحب آن است که بعد از آن «أَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ» را هم بگوید .

(مسئله ۱۱۲۷) سلام آخرین جزء نماز است و با گفتن سلام از نماز خارج می شود و بعد از آن انجام دادن چیزهایی که نماز را باطل می کند مانعی ندارد ، مگر این که نماز احتیاط و یا سجده سهو را انجام دهد .

(مسئله ۱۱۲۸) پیش از سلامهای واجب مستحب است بگوید: «السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ» ولی نمی توان با آن از نماز خارج شد برای جزء اخیر نماز و خروج از آن باید سلام واجب گفته شود .

(مسئله ۱۱۲۹) اگر نمازگزار از روی عمد سلام واجب نماز را نگوید نمازش باطل است ؛ ولی اگر آن را فراموش نماید و پس از اندک زمانی یادش آید یکی از سه صورت را دارد:

۱_ اگر صورت نماز به هم نخورده و کاری که با نماز منافات دارد انجام نداده باشد ، سلام را بگوید و نمازش صحیح است .

۲_ اگر کاری که فقط عمدی آن نماز را باطل می کند از روی اشتباه انجام داده ، مثلاً سخن گفته باشد ، سلام نماز را بگوید و دو سجده سهو نیز به جا آورد .

۳_ اگر کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند انجام داده ، مثلاً پشت به قبله کرده باشد ، بنا بر احتیاط واجب دو سجده سهو به جا آورد و نماز را نیز دوباره بخواند.

(مسئله ۱۱۳۰) سلام نماز نیز باید دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود ، و بدن نمازگزار در حال گفتن سلام آرام باشد .

(مسئله ۱۱۳۱) اگر نمازگزار پس از فراغت از نماز شک کند که سلام گفته یا نه ، بنا را بر صحت نماز می گذارد و به شک خود اعتنا نمی کند و میزان در فراغت از نماز این است که خود را فارغ از آن بیابد و مشغول کار دیگری چون تعقیبات نماز و یا کار دیگری شده باشد .

(مسئله ۱۱۳۲) اگر نمازگزار پیش از آن که تعداد رکعات نماز کامل شود اشتباهاً

سلام بدهد ، اگر کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند مرتکب نشده ، نمازش را کامل می کند و نماز صحیح است ، در غیر این صورت نمازش باطل می شود .

حکم اذکار نماز

(مسئله ۱۱۳۳) نمازگزار باید در رکوع و سجده و تشهد «ذکر» بگوید و احکام هر کدام در جای خود بیان شد .

(مسئله ۱۱۳۴) نمازگزار مخیر است به جز حمد و سوره و تسبیحات که احکام آن گذشت بقیه ذکرهای واجب یا مستحب نماز را مثل تکبیره الاحرام ، ذکر رکوع و سجده ، قنوت ، تشهد و سلام نماز را بلند یا آهسته بخواند .

ترتیب

(مسئله ۱۱۳۵) اگر عمداً ترتیب نماز را به هم بزند، مثلاً سوره را پیش از حمد بخواند یا سجود را پیش از رکوع به جا آورد ، نماز باطل می شود .

(مسئله ۱۱۳۶) پس «ترتیب» در نماز به این معناست که واجبات نماز را به همان ترتیبی که گفته شده انجام دهد ؛ یعنی با نیت و تکبیره الاحرام نماز را شروع کند و در هر رکعتی حمد و سوره را پیش از رکوع انجام دهد و... و اگر کسی عمداً ترتیب نماز را به هم بزند نمازش باطل است .

(مسئله ۱۱۳۷) اگر رکنی از نماز را فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است به جا آورد ، یکی از دو صورت را دارد:

۱ـ اگر آنچه بعد از آن است و به جا آورده رکن باشد ـ مثلا رکوع را فرموش کرده و دو سجده نموده باشد ـ نمازش باطل است .

۲ـ اگر آن چه بعد از آن است و به جا آورده رکن نباشد ـ مثلاً پیش از آن که دو سجده کند تشهد بخواند ـ باید رکن را به جا آورد و آن چه را که از روی اشتباه پیش از آن خوانده دوباره بخواند و بنا بر احتیاط واجب برای هر زیاده دو سجده سهو بنماید .

(مسئله ۱۱۳۸) اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و مشغول بعد از آن شود ، یکی از دو صورت را دارد:

۱ـ اگر آن چه بعد از آن است و به جا آورده رکن باشد ـ مثلاً حمد را فراموش کرده و مشغول رکوع شده باشد ـ نمازش صحیح است ، و برای حمد فراموش شده بنا بر احتیاط واجب دو سجده سهو بنماید .

۲ـ اگر آن چه بعد از آن است و به جا آورده رکن نباشد ـ مثلاً حمد را فراموش کرده و سوره را خوانده باشد ـ چنانچه وقتی مشغول رکن بعد شده یادش بیاید، باید

بگذرد و نماز او صحیح است ، و برای هر واجب فراموش شده بنا بر احتیاط واجب دو سجده سهو به جا آورد ؛ و چنانچه مشغول رکن بعد نشده باشد ، باید آن چه را فراموش کرده به جا آورد و بعد از آن چیزی را که از روی اشتباه جلوتر خوانده بخواند، و برای هر زیاده بنا بر احتیاط واجب دو سجده سهو به جا آورد .

(مسئله ۱۱۳۹) اگر سجده اول را به خیال این که سجده دوم است یا سجده دوم را به خیال این که سجده اول است به جا آورد نماز صحیح است، و سجده اول او سجده اول ، و سجده دوم او سجده دوم حساب می شود .

موالات

(مسئله ۱۱۴۰) «موالات» یعنی آن که نمازگزار کارهای نماز مانند رکوع ، سجود و تشهد را پشت سر هم و بدون فاصله عرفی به جا آورد و چیزهایی را که در نماز می خواند به طوری که معمول است پشت سر هم بخواند ؛ پس اگر موالات نماز را به هم بزند و ذکرها و قرائت و کارهای نماز را پشت سر هم انجام ندهد به طوری که از صورت نمازگزار بیرون رود ، نمازش باطل است .

(مسئله ۱۱۴۱) اگر در نماز از روی اشتباه میان حرفها یا کلمات فاصله بیندازد و فاصله به قدری نباشد که صورت نماز به هم بخورد ولی صورت کلمه یا قرائت یا ذکر از بین برود ، چنانچه مشغول رکن بعد نشده باید آن کلمات را دوباره به طور معمول بخواند ؛ ولی اگر مشغول رکن بعد شده باشد نمازش صحیح است ، مگر در تکبیره الاحرام .

(مسئله ۱۱۴۲) طول دادن رکوع و سجود و خواندن سوره های بزرگ موالات را به هم نمی زند .

احکام قنوت

(مسئله ۱۱۴۳) در تمام نمازهای واجب و مستحب پیش از رکوع رکعت دوم مستحب است «قنوت» خوانده شود ؛ مگر در «نماز جمعه» که در رکعت اول پیش از رکوع و در رکعت دوم پس از رکوع خوانده می شود، و در «نماز وتر» که یک رکعت است و قنوت در همان رکعت خوانده می شود . و قنوت در «نماز شفع» به امید ثواب بخواند . و در «نماز آیات» پنج قنوت مستحب است، و در نماز «عید فطر و قربان» بنا بر احتیاط واجب نُه قنوت به ترتیبی که در جای خود گفته شده ، خوانده می شود .

(مسئله ۱۱۴۴) نمازگزار باید در حال قنوت دستها را بلند کند و خوب است به امید ثواب کف دو دست را برابر صورت بلند کند و در کنار هم به سوی آسمان نگه دارد و به جز شست بقیه انگشتها را به هم بچسباند و به کف دستها نگاه کند .

(مسئله ۱۱۴۵) در قنوت هر ذکری گفته شود ـ گرچه یک «سُبْحانَ اللّه» باشد ـ کافی است ؛ و بهتر است این ذکر خوانده شود: «لا إلهَ إلّا اللهُ الْحَليمُ الْكَريم، لا إلهَ إلّا اللهُ الْعَلِيُّ الْعَظيم ، سُبْحانَ اللهِ رَبِّ السَّمواتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْأَرَضينَ السَّبْعِ وَ ما فيهِنَّ وَ ما بَيْنَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظيمِ وَ الْحَمْدُللهِ رَبِّ الْعالَمينَ» .

(مسئله ۱۱۴۶) مستحب است نمازگزار قنوت را بلند بخواند ؛ مگر در نماز جماعت که اگر امام جماعت صدای او را بشنود بلند خواندن آن مستحب نیست .

(مسئله ۱۱۴۷) هر دعا و ذکری که در قنوت گفته می شود بنا بر احتیاط واجب باید به عربی صحیح خوانده شود .

(مسئله ۱۱۴۸) اگر کسی عمداً قنوت را نخواند قضا ندارد . ولی اگر فراموش کرده باشد ، چنانچه پیش از آن که به اندازه رکوع خم شود یادش بیاید ، مستحب است بایستد و بخواند ؛ و اگر در رکوع یا پس از رکوع یادش بیاید ، مستحب است پس از رکوع قضا نماید ؛ و چنانچه در سجده یا بعد از آن متوجه شود ، مستحب است پس از سلام نماز آن را قضا نماید .

تعقیبات نماز

(مسئله ۱۱۴۹) مستحب است انسان پس از نماز مقداری به خواندن قرآن و دعا مشغول شود ؛ و بهتر است پیش از آن که از جای خود حرکت کند و به کاری مشغول شود و یا وضو ویا غسل و یا تیمم او باطل شود رو به قبله تعقیب را بخواند ؛ و لازم نیست به عربی باشد ؛ گرچه بهتر است آنچه را در کتابهای دعا دستور داده اند بخواند . و از تعقیباتی که خیلی سفارش شده است تسبیحات حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها است که باید به این ترتیب گفته شود: سی و چهار مرتبه: «أللهُ أكبر» ، سی و سه مرتبه: «أَلْحَمدُلِله» و سی و سه مرتبه: «سُبحانَ الله» ، و می توان «سُبحانَ الله» را پیش از «أَلْحَمدُلله» گفت ، گرچه بهتر است پس از آن گفته شود .

(مسئله ۱۱۵۰) مستحب است نمازگزار پس از نماز سجده شکر به جا آورد و همین اندازه که پیشانی خود را به قصد شکر بر زمین بگذارد کافی است ؛ گرچه بهتر است در حال سجده صد مرتبه یا سه مرتبه و یا یک مرتبه: «شُكْراً لِلّه» و یا «عَفْواً» بگوید ؛ همچنین مستحب است هرگاه نعمتی به انسان می رسد یا بلایی از او دور می شود سجده شکر به جا آورد.

صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

(مسئله ۱۱۵۱) مستحب است هرگاه انسان نام مبارک حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مانند: محمد صلی الله علیه و آله، احمد صلی الله علیه و آله، و یا لقب و کنیه آن حضرت مانند: مصطفی صلی الله علیه و آله و ابوالقاسم صلی الله علیه و آله را به زبان آورد یا از کسی بشنود ، گرچه در نماز باشد صلوات بفرستد ؛ و هنگام نوشتن هم مستحب است صلوات را بنویسد ؛ و نیز بهتر است هر وقت آن حضرت را یاد می کند صلوات بفرستد به ضمیه صلوات بر آل حضرت .

ترجمه جملات نماز

اشاره

مستحب است نمازگزار قبل از تکبیره الاحرام یعنی گفتن «أللّه أکبر» بگوید:

«یا مُحْسِنُ قَدْ أتاکَ الْمُسیئُ وَ قَدْ أَمَرتَ الْمُحسِنَ أنْ یَتَجاوَزَ عَنْ الْمُسیء، أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَ أنَا الْمُسیء، بِحَقِّ مُحَمَّداً وَ آلِ مُحَمَّداً صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ و تَجاوَزْ عَنْ قَبیحِ ما تَعْلَمُ مِنّی» . یعنی: ای خدایی که به بندگان احسان می کنی! بنده گناهکار به در خانه تو آمده و تو امر کرده ای که نیکوکار از گناهکار بگذرد ؛ تو نیکوکاری و من گناهکار ، به حق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله رحمت خود را بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله بفرست و از بدیهایی که می دانی از من سرزده درگذر .

پس بگوید: «أللّه أکبر» یعنی: خداوند بزرگتر است از این که او را وصف کنند .

ترجمه سوره حمد

نمازگزار پس از نیت و ایستادن به نماز و گفتن تکبیره الاحرام باید سوره حمد را به ترتیب زیر بخواند:

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرّحیمِ» یعنی: ابتدا می کنم به نام خداوندی که در دنیا بر مؤمن و کافر و در آخرت بر مؤمن رحم می کند .

«أَلْحَمْدُللهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» یعنی: حمد و ثنا مخصوص خداوندی است که پرورش دهنده همه موجودات می باشد .

«الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» یعنی: در دنیا برمؤمن و کافر و در آخرت بر مؤمن رحم می کند .

«مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» یعنی: صاحب اختیار روز قیامت است .

«إیّاکَ نَعْبُدُ وَ إیّاکَ نَسْتَعِینُ» یعنی: فقط تو را عبادت می کنیم و تنها از تو کمک می خواهیم.

«إهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ» یعنی: ما را به راه راست هدایت کن .

«صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ» یعنی: به راه کسانی که به آنان نعمت دادی __ که

آنان معصومین علیه السلام هستند ــ

«غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لَاالضَّآلِّینَ» یعنی: کسانی که نه بر آنان غضب کرده ای و نه گمراهند .

لازم به ذکر است که نمازگزار هنگام خواندن سوره حمد نباید قصد دعا داشته باشد ؛ بلکه باید نیت او خواندن قرآن باشد .

ترجمه قل هو الله احد

بنا بر احتیاط واجب نمازگزار پس از سوره حمـد باید یکی از سوره های قرآن را ــ به جز سوره هایی که سـجده واجب دارند ــ بخواند ؛ و اگر بخواهد سوره توحید را بخواند بگوید:

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ» یعنی: ابتدا می کنم به نام خداوندی که در دنیا برمؤمن و کافر و در آخرت بر مؤمن رحم می کند .

«قُلْ هُوَ الهُ أَحَدٌ» یعنی: بگو ــ ای رسول ما ــ که خداوند ، خدایی است یگانه .

«أللهُ الصَّمَدُ» یعنی: خدایی که مقصود همه و از تمام موجودات بی نیاز است .

«لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ» یعنی: فرزند ندارد و فرزند کسی نیست .

«وَ لَمْ یَکُنْ لَّهُ کُفُواً أَحَدُ» یعنی: و هیچ کس از مخلوقات مثل و همتای او نیست .

ترجمه ذکر رکوع، سجود و اذکار صلاه

نمازگزار پس از خوانـدن خمـد و سوره باید به رکوع رود و ذکر آن را به گونه ای که در «مسئله ۱۰۵۴» گفته شد بخواند ، و بنا بر احتیاط تسبیح را انتخاب کند و بگوید:

«سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَ بِحَمْدِه» یعنی: پروردگار بزرگ من از هر عیب و نقصی پاک و منزه است و من مشغول ستایش او هستم ؛ یا سه مرتبه بگویـد: «سُبحانَ اللّه» یعنی: خداونـد از هر عیب و نقصـی پاک و منزه است . سـپس از رکوع برخاسـته و در حال آرامی بدن مستحب است بگوید:

«سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» یعنی: خدا حمد و ثنای کسی که او را ستایش می کند بشنود و بپذیرد .

سپس به سـجده رفته و ذکر آن را به گـونه ای که در مسـئله ۱۰۸۳ گفته شـد بخوانـد ؛ و بنا بر احتیاط تسبیح را انتخاب کند و بگوید:

«سُبْحانَ رَبِّیَ الْأَعْلی وَبِحَمْدِه» یعنی: پروردگار برتر من از هر عیب و نقصی

پاک و منزه است و من مشغول ستایش او هستم ؛ یا سه مرتبه بگوید: «سُبْحانَ اللهِ» .

و مستحب است پس از آن که از سجده اول برخاست و بدن آرام گرفت تکبیر گفته و بعد بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبّی وَ أَتوبُ إِلَيْهِ» یعنی: طلب آمرزش و مغفرت می کنم از خداوندی که پرورش دهنده من است و من به طرف او بازگشت می نمایم ؛ آنگاه دوباره به سجده رفته و پس از آن برخیزد و هنگام برخاستن برای رکعت بعد مستحب است بگوید: «بِحَوْلِ اللهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُد» یعنی: به یاری خدای متعال و قوت او برمی خیزم و می نشینم .

سپس نمازگزار در رکعت دوم نیز حمد و سوره را به ترتیبی که گفته شد بخواند .

ترجمه قنوت

در رکعت دوم پس از حمد و سوره مستحب است قنوت بخواند ، و در قنوت بهتر است این دعا را بگوید:

«لاإلهَ إلّا اللهُ الْحَليمُ الكَريم» یعنی: هیچ خدایی سزاوار پرستش نیست مگر خدای یکتای بی همتایی که دارای حلم و کرم است .

«لاإلهَ إلّا اللهُ الْعَلِيُّ الْعَظيم» یعنی: هیچ خدایی سزاوار پرستش نیست مگر خدای یکتای بی همتایی که بلند مرتبه و بزرگ است .

«سُبْحانَ اللهِ رَبِّ السَّمواتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْأَرَضينَ السَّبْعِ» یعنی: پاک و منزه است خداوندی که پروردگار هفت آسمان و پروردگار هفت زمین است .

«وَ مافيهِنَّ وَ ما بَيْنَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظيم» یعنی: پروردگار هر چیزی است که در آسمانها و زمینها و مابین آنهاست و پروردگار عرش بزرگ است .

«وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمين» یعنی: حمد و ثنا مخصوص خداوندی است که پرورش دهنده تمام موجودات است .

پس از قنوت باید رکوع و سجود را به ترتیبی که گفته شد به جا آورد و سپس تشهد را بخواند .

ترجمه تشهد

نمازگزار پس از دو سجده رکعت دوم باید تشهد را به ترتیب زیر بخواند:

«أَشْهَدُ أَنْ لاإلهَ إلّا اللهُ وَحْدَهُ لاشَريكَ لَهُ» یعنی: شهادت می دهم که سزاوار پرستش نیست مگر خدایی که یگانه است و شریک ندارد .

«وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ» یعنی: و شهادت می دهم محمد صلی الله علیه و آله بنده خدا

و فرستاده اوست .

«أَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» یعنی: خداوندا ! بر محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله درود و رحمت فرست .

پس اگر نماز او دو رکعتی است سلام دهد و نماز را تمام کند ؛ وگرنه مستحب است بگوید :

«وَ تَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ» یعنی: قبول کن شفاعت پیامبر را و درجه آن حضرت را نزد خود بالا ببر .

آنگاه برخیزد و رکعت سوم نماز را شروع کند .

ترجمه تسبیحات اربعه

نمازگزار در رکعت سوم باید حمد یا تسبیحات را بخواند ؛ و اگر بخواهد تسبیحات اربعه را بخواند سه مرتبه بگوید:

«سُبْحانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ للهِ وَ لاإلهَ إلّا اللهُ وَاللهُ أكْبَر» یعنی: پاک و منزه است خداوند تعالی و حمد و ثنا مخصوص اوست و خدایی سزاوار پرستش نیست مگر خدای بی همتا ؛ و او بزرگتر است از این که او را وصف کنند .

سپس رکوع و سجود را به ترتیبی که گفته شد به جا آورد ، و چنانچه نماز او سه رکعتی است تشهد و سلام را بگوید و نماز را تمام کند ؛ و اگر چهار رکعتی است برخیزد و رکعت چهارم را همانند رکعت سوم بخواند ، و پس از انجام رکوع و سجود تشهد را خوانده و سلام نماز را بدهد .

ترجمه سلام نماز

نمازگزار باید سلام نماز را به ترتیبی که در «مسئله ۱۱۲۶» گفته شد بگوید ، و ترجمه سلام نماز به این ترتیب است:

«أَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ» یعنی: سلام بر تو ای پیامبر! و رحمت و برکات خدا بر تو باد .

«أَلسَّلامُ عَلَيْنا وَ عَلی عِبادِاللّٰهِ الصّالِحِينَ» یعنی: سلام بر ما نمازگزاران و بر تمام بندگان خوب خدا .

«أَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ» یعنی: سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما باد .

مبطلات نماز

دوازده چیز نماز را باطل می کند:

اول: آن که در بین نماز یکی از شرطهای صحت آن ــ مانند ستر، پوشش لازم

برای زن و مرد ــ از بین برود .

دوم: آن که در بین نماز از روی عمد یا اشتباه و یا ناچاری چیزی که وضو یا غسل را باطل می کند پیش آید ؛ مثل این که ادرار از او بیرون آید ، حتی اگر در آخرین جزء سلام واجب وضو یا غسلش باطل شود نمازش باطل می شود به جز استحاضه و کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند .

(مسئله ۱۱۵۲) کسی که نمی تواند از بیرون آمدن ادرار یا مدفوع خود جلوگیری کند و در بین نماز از او خارج شود ، چنانچه به دستوری که در احکام وضو (مسائل ۳۷۵ الی ۳۸۰) گفته شد رفتار نماید نمازش باطل نمی شود ؛ و نیز اگر در بین نماز از زن مستحاضه خون خارج شود ، در صورتی که به دستور استحاضه رفتار کرده باشد نمازش صحیح است .

(مسئله ۱۱۵۳) کسی که بی اختیار خوابش برده ، چنانچه تمام شدن نماز را نداند و شک کند که بین نماز خوابش برده یا بعد از آن ، باید نمازش را دوباره بخواند ؛ ولی اگر تمام شدن نماز را بداند و شک کند که خواب در بین نماز بوده یا بعد از آن ، نمازش صحیح است .

سوم: تکفیر ؛ مانند بعضی از اهل سنت دستها را روی هم قرار دهد که بنا بر احتیاط واجب باید نمازش را دوباره بخواند .

(مسئله ۱۱۵۴) هرگاه برای ادب دستها را روی هم بگذارد ــ اگر چه مثل اهل سنت نباشد ــ بنابر احتیاط واجب باید دوباره نماز را بخواند ؛ ولی اگر از روی فراموشی یا ناچاری ــ مثل تقیه ــ یا برای کار دیگری ــ مثل خاراندن دست ــ دستها را روی هم بگذارد اشکال ندارد .

چهارم: تأمین ؛ پس از خواندن حمد عمداً «آمین» بگوید ؛ ولی اگر از روی اشتباه یا تقیه باشد اشکال ندارد .

پنجم: انحراف از قبله ؛ از روی عمد پشت به قبله نماید یا به سمت راست یا چپ قبله برگردد ؛ بلکه اگر از روی عمد به قدری برگردد که نگویند رو به قبله است ــ اگر چه به طرف راست یا چپ نرسد ــ نمازش باطل می شود .

(مسئله ۱۱۵۵) اگر از روی اشتباه در تشخیص قبله پشت به قبله نماز بخواند و در وقت نماز بفهمد نماز را دوباره بخواند ، و اگر وقت گذشته بنا بر احتیاط واجب قضا نماید ؛ و چنانچه از روی اشتباه به طرف راست یا چپ قبله نماز بخواند و در وقت بفهمد نماز را دوباره بخواند ، و اگر پس از وقت بفهمد قضا لازم نیست ؛ و اگر به طرف راست یا چپ قبله نرسیده نماز او صحیح است .

(مسئله ۱۱۵۶) بعید نیست که مقصود از هر یک از پشت به قبله و طرف راست و طرف چپ آن ، یک چهارم دایره باشد .

(مسئله ۱۱۵۷) اگر از روی عمد همه صورت را به گونه ای به طرف راست یا

چپ قبله برگرداند که بتواند پشت سر را ببیند نمازش باطل است ؛ بلکه اگر از روی اشتباه نیز همین کار را بکند بنابر احتیاط واجب نماز باطل می شود ؛ ولی اگر سر را کمی بگرداند _ از روی عمد باشد یا اشتباه _ نمازش باطل نمی شود ؛ مگر این که صورت او از حد استقبال خارج شود .

ششم: آن که از روی عمد کلمه ای را که در نماز نیست بگوید و از آن قصد معنا کند اگر چه معنا نداشته باشد یا یک حرف باشد ؛ بلکه اگر از آن معنایی را هم قصد نکند بنا بر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند ؛ ولی اگر از روی اشتباه بگوید نماز باطل نمی شود.

(مسئله ۱۱۵۸) سرفه کردن و آروغ زدن و آه کشیدن در نماز اشکال ندارد ؛ ولی گفتن کلماتی مانند: آخ و آه چنانچه از روی عمد باشد نماز را باطل می کند .

(مسئله ۱۱۵۹) گفتن هر ذکری در تمام حالات نماز اشکال ندارد . همچنین اگر کلمه ای مانند «الله أکبر» را به قصد ذکر بگوید ولی در موقع گفتن آن صدا را بلند کند که چیزی را به دیگری بفهماند اشکال ندارد ؛ اما اگر آن را به قصد این که چیزی را به دیگری بفهماند بگوید _ اگر چه قصد ذکر هم نداشته باشد _ نماز باطل می شود .

(مسئله ۱۱۶۰) خواندن قرآن در نماز _ به جز چهار سوره ای که سجده واجب دارند _ و نیز دعاکردن در نماز اشکال ندارد ؛ ولی احتیاط واجب آن است که دعا را به عربی بگوید .

(مسئله ۱۱۶۱) اگر کلمه ای از حمد و سوره و ذکرهای نماز را عمداً یا از روی احتیاط چند مرتبه بگوید اشکال ندارد ؛ به شرط آن که به حد وسواس نرسد .

(مسئله ۱۱۶۲) نمازگزار در حال نماز نباید به کسی سلام کند ؛ ولی اگر دیگری به وی سلام کند لازم است بلافاصله پاسخ دهد . و اگر از روی فراموشی یا عمد به اندازه ای جواب را تأخیر بیندازد که جواب آن سلام به حساب نیاید ، چنانچه در نماز باشد نباید جواب دهد ، و اگر در نماز نباشد لازم نیست پاسخ دهد ؛ و در صورت تأخیر عمدی ، گناه کرده ولی نمازش صحیح است .

(مسئله ۱۱۶۳) نمازگزار در حال نماز بنا بر احتیاط پاسخ سلام را به گونه ای دهد که مطابق سلام باشد و کلمه سلام در اول جمله قرار گیرد ؛ مثلاً بگوید: «السَّلام عَلَیْکُم» یا «سَلامٌ عَلَیْکُم»؛ و اگر پاسخ را «عَلَیْکُمُ السَّلام» بدهد صحیح نیست ؛ و در پاسخ سلام زن بگوید: «سَلامٌ عَلَیْكْ» ؛ یعنی کاف را بدون حرکت بگوید .

(مسئله ۱۱۶۴) باید جواب سلام را طوری بگوید که سلام کننده بشنود . ولی اگر سلام کننده ناشنوا باشد و انسان به طور معمول جواب او را بدهد کافی است ؛ و بنا بر احتیاط واجب اگر می تواند با حرکات لب یا اشاره بفهماند .

(مسئله ۱۱۶۵) نمازگزار در حال نماز می توانـد جواب سـلام را به قصد جواب بگوید ؛ و چنانچه به قصد دعا هم بگوید مانعی ندارد .

(مسئله ۱۱۶۶) اگر زن یا مرد نامحرم یا بچه ای که خوب و بـد را می فهمـد به نمازگزار سـلام کنـد نمازگزار باید جواب او را بدهـد ؛ ولی جواب سـلام کسـی که از روی مسـخره یا شوخی سـلام می کنـد واجب نیست . و احتیاط واجب آن است که در جواب سلام مرد و زن غیر مسلمان ذِمّی بگوید: «سَلام» یا «عَلَیْک»

(مسئله ۱۱۶۷) اگر کسـی به نمازگزار غلط سلام کند ، در صورتی که عرفاً سلام حساب شود بنا بر احتیاط جواب او را صحیح بدهد .

(مسئله ۱۱۶۸) اگر کسـی به عده ای که در حال نمازند سـلام کند پاسخ آن بر همه واجب است ؛ ولی اگر یکی از آنان پاسخ دهد کافی است .

(مسئله ۱۱۶۹) اگر به عده ای سـلام کند و کسـی که بین آنها مشـغول نماز است شک کند که سلام کننده قصد سلام به او را داشـته یا نه ، نبایـد جواب دهـد ؛ همچنین است اگر بدانـد قصـد او را هم داشـته ولی دیگری جواب سـلام را بدهـد . ولی اگر بداند قصد او را هم داشته و دیگری جواب ندهد باید جواب او را بدهد .

هفتم: آن که عمـداً با صـدا بخندد ؛ بلکه خنده صدادار سـهوی هم اگر انسان را از صورت نمازگزار خارج نماید نماز را باطل می کند ؛ ولی تبسم و لبخند نماز را باطل نمی کند .

(مسئله ۱۱۷۰) اگر نمازگزار برای جلوگیری از صدای خنده به خود بپیچد و حالش دگرگون شود _ مثلاً رنگش سرخ شود _ بنا بر احتیاط باید نماز را دوباره بخواند .

هشـتم: آن که برای کار دنیایی عمـداً و با صدا گریه کند ؛ و اگر به اختیار خود بی صدا نیز گریه کند اشـکال دارد ؛ ولی اگر بی صدا و بدون اختیار به گریه افتاد و یا برای طلب حاجت مشروع دنیایی از خداوند گریه نماید اشکال ندارد . و چنانچه برای ترس از خدا و آخرت گریه کند _ با صدا باشد یا بی صدا _ نه تنها اشکال ندارد بلکه از بهترین اعمال است .

نهم: آن که کاری انجام دهـد که انسان را از صورت نمازگزار خارج کنـد ؛ کم باشـد یا زیاد ، عمداً باشد یا از روی اشتباه و فراموشی . ولی کاری که صورت نماز را به هم نزند مثل اشاره کردن با دست اشکال ندارد .

(مسئله ۱۱۷۱) اگر در بین نماز به قدری ساکت بماند که نگویند نماز می خواند نمازش باطل می شود .

(مسئله ۱۱۷۲) اگر در بین نماز کاری انجام دهد یا مدتی ساکت شود و شک کند که نماز به هم خورده یا نه ، نمازش صحیح است .

دهم: خوردن و آشامیدن اگر به گونه ای باشد که صورت نماز را بر هم زند و نگویند نماز می خواند ــ از روی عمد باشد یا فراموشی ــ نماز را باطل می کند .

(مسئله ۱۱۷۳) احتیاط واجب آن است که در نماز هیچ چیز نخورد و نیاشامد ؛ چه موالات نماز به هم بخورد یا نه ، و چه بگویند نماز می خواند یا نگویند .

(مسئله ۱۱۷۴) اگر در بین نماز غذایی را که لای دندانها مانده فرو برد نمازش باطل نمی شود ؛ ولی اگر قند یا شکر و مانند اینها در دهان بگذارد یا مانده باشد و در حال نماز کم کم آب شود و فرو رود نمازش اشکال پیدا می کند .

یازدهم: شک در شماره رکعتهای نمازهای دو رکعتی ، سه رکعتی و در دو رکعت اول از نمازهای چهار رکعتی به گونه ای که در شکیات نماز گفته خواهد شد نماز را باطل می کند .

دوازدهم: اگر یکی از رکنهای نماز را از روی اشتباه یا عمد انجام ندهد یا آن را زیاد کند و یا چیزی را که رکن نیست از روی عمد کم یا زیاد نماید .

(مسئله ۱۱۷۵) اگر بعد از نماز شک کند در بین نماز کاری که نماز را باطل می کند انجام داده یا نه ، نمازش صحیح است .

مکروهات

(مسئله ۱۱۷۶) مکروه است نمازگزار صورت را ــ به گونه ای که از سمت قبله برنگردد ــ کمی به طرف راست یا چپ برگرداند و نیز مکروه است چشمها را ببندد ، یا به طرف راست و چپ بنگرد ، یا با ریش و دست خود بازی کند و انگشتها را داخل هم نماید یا موقع خواندن حمد و سوره و گفتن ذکر برای شنیدن حرف کسی ساکت شود ؛ بلکه هر کاری که خضوع و خشوع را از بین ببرد مکروه می باشد .

(مسئله ۱۱۷۷) هنگامی که انسان خواب آلود است و نیز هنگام خودداری از ادرار و مدفوع مکروه است نماز بخواند ؛ همچنین پوشیدن جوراب تنگ که پا را فشار دهد در نماز مکروه است . و به جز موارد ذکر شده مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصل گفته شده است .

موارد جواز قطع نماز

(مسئله ۱۱۷۸) بنا بر احتیاط واجب رها کردن و به هم زدن نمازهای واجب در حال اختیار جایز نیست ؛ ولی رها کردن آن در موارد زیر جایز بلکه واجب می باشد:

۱ــ اگر حفظ جان خود انسان یا کسی که حفظ جان او واجب است بدون شکستن نماز ممکن نباشد .

۲ــ اگر حفظ مالی که نگهداری آن لازم است بدون شکستن نماز ممکن نباشد ؛

ولی شکستن نماز برای مالی که اهمیت ندارد مکروه است .

۳_ اگر وقت نماز وسعت دارد و نمازگزار در بین نماز متوجه نجس بودن مسجد شود و به گونه ای باشد که اگر بخواهد در حال نماز مسجد را تطهیر کند نماز به هم می خورد ؛ ولی چنانچه وقت تنگ و یا در اواخر نماز باشد به شکلی که ادامه دادن نماز به فوریت تطهیر مسجد لطمه نزند ، نماز خود را تمام کند و بعد فوراً مسجد را تطهیر نماید .

۴_ اگر وقت نماز وسعت دارد و طلبکار در بین نماز طلب خود را درخواست کند و نتواند در بین نماز طلب او را بدهد .

(مسئله ۱۱۷۹) کسی که باید نماز را بشکند چنانچه نماز را تمام کند معصیت کرده ، ولی نماز او صحیح است ؛ اگر چه احتیاط مستحب آن است که دوباره بخواند .

(مسئله ۱۱۸۰) کسی که پیش از رسیدن به حد رکوع متوجه شود اذان و اقامه را فراموش کرده ، چنانچه وقت وسعت دارد ، مستحب است نماز را رها کرده و پس از اذان و اقامه نماز را شروع نماید .

خلل در نمازهای مستحبی

(مسئله ۱۱۸۱) قطع کردن نماز مستحبی جایز است .

(مسئله ۱۱۸۲) در نماز مستحبی بعد از حمد خوان_دن بیش از سوره واحد جایز می باشد . نماز مستحبی را اعم از نوافل یومیه و غیر یومیه را می توان نشسته و بدون سوره خواند ؛ و همچنین بالاختیار خواندن نماز مستحبی در حال حرکت ، سواره و پیاده جایز است ؛ در این صورت رو به قبله بودن معتبر نمی باشد ، رکوع و سجده را می توان به ایما و اشاره انجام داد .

(مسئله ۱۱۸۳) نمازهای مستحبی در موارد زیر باطل می شود:

۱_ چیزی از اجزای نماز را عمداً ترک کند .

۲_ چیزی را بر اجزای نماز عمداً بیفزاید .

۳_ یکی از رکنها (رکوع ، سجود ، تکبیره الاحرام) سهواً ترک شود .

۴_ وضویش باطل شود .

۵_ به سوی قبله نباشد .

(مسئله ۱۱۸۴) اگر در نماز مستحبی رکنی سهواً افزوده شود نماز باطل نمی شود .

(مسئله ۱۱۸۵) اگر در نماز مستحبی حمد یا سوره یا هر دو را فراموش کند و بعد از خم شدن به رکوع یادش بیاید ، نمازش را ادامه می دهد و تدارک آنها لازم نیست .

(مسئله ۱۱۸۶) شک در نماز مستحبی در رکعت یک و دو مبطل نمی باشد و اگر نمازگزار در تعداد رکعتهای نماز مستحبی شک کند پس اگر به یکی از دو طرف ظن پیدا کند بنا بر آن می گذارد و به ظن خود عمل می کند وگرنه مخیر است بین این که بنا را بر اقل یا بر اکثر بگذارد و بهتر آن است که بنا را بر کمتر بگذارد ، جز در نماز وِتر که آن را از سر می گیرد .

احکام شکوک صلاه

شکیات نماز بیست و سه قسم است: هشت قسم آن شکهایی می باشد که نماز را باطل می کند ، به شش قسم آن نباید اعتنا کرد و نه قسم دیگر آن صحیح می باشد .

(مسئله ۱۱۸۷) حکم گمان در هر جای نماز حکم یقین است ؛ چه در رکعات نماز باشد یا در افعال آن ، و در دو رکعت اول نماز باشد یا دو رکعت آخر آن ؛ هر چند در مظنه ای که در غیر دو رکعت آخر از نمازهای چهار رکعتی باشد خوب است بنا بر احتیاط مستحب نماز را تمام کند و دوباره بخواند . و حکم شک و سهو و گمان در نمازهای واجب یومیه و نمازهای واجب دیگر فرقی ندارد ؛ مثلاً ـ اگر در نماز آیات شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت ، چون شک او در نماز دو رکعتی است نمازش باطل می شود .

(مسئله ۱۱۸۸) اگر در ابتدا گمانش به یک طرف بیشتر باشد ولی بعد دو طرف در نظر او مساوی شود ، باید به دستور شک عمل نماید ؛ و اگر در ابتدا دو طرف در نظر او مساوی باشد و به طرفی که وظیفه اوست بنا بگذارد بعد گمانش به طرف دیگر برود ، باید به همان طرف گمان را بگیرد و نماز را تمام کند .

(مسئله ۱۱۸۹) کسی که شک دارد گمانش به یک طرف بیشتر است یا هر دو طرف در نظر او مساوی است ، چنانچه حالت گذشته اش را می داند بر طبق آن عمل کند ، و چنانچه نمی داند حکم شک بر آن جاری می شود .

(مسئله ۱۱۹۰) اگر شک او از بین برود و شک دیگری برایش پیش آید ، باید به دستور شک دوم عمل نماید .

(مسئله ۱۱۹۱) شک یا در مورد اصل نماز یا در اجزای نماز یا در شرایط یا در رکعات نماز می باشد .

(مسئله ۱۱۹۲) اگر در اصل نماز شک کند که خوانده است یا نه ، در خارج وقت باشد اعتنا نکند ؛ و اگر در وقت باشد نماز را بخواند و اگر بعد از نماز شک نماید که نماز را صحیح خوانده است یا نه ، اعتنا نکند و نمازش صحیح است .

(مسئله ۱۱۹۳) هنگامی مشغول خواندن نماز عصر باشد شک کند نماز ظهر را خوانده است یا نه ، اعتنا نکند و بنا بر خواندن بگذارد و هکذا مشغول نماز عشاء باشد و شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه .

شکوکی که نماز را باطل می کند

۱ــ شک در شماره رکعتهای نماز واجب دو رکعتی ، مانند: نماز صبح ، نماز جمعه و نماز مسافر . ولی شک در شماره رکعتهای نماز مستحب دو رکعتی نماز را باطل نمی کند .

۲ــ شک در شماره رکعتهای نماز سه رکعتی «نماز مغرب» .

۳ــ این که در نماز چهار رکعتی شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر .

۴ــ در نماز چهار رکعتی پیش از تمام شدن سجده دوم شک کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر .

۵ــ شک بین دو رکعت و پنج رکعت ، یا دو و بیشتر از پنج .

۶ــ شک بین سه رکعت و شش رکعت ، یا سه یا بیشتر از شش رکعت .

۷ــ شک در رکعتهای نماز به گونه ای که نداند چند رکعت خوانده است .

۸ ــ شک بین چهار رکعت و شش رکعت ، یا چهار و بیشتر از شش رکعت پیش از تمام شدن سجده دوم ، ولی اگر پس از سجده دوم چنین شکی پیش آید بنا بر احتیاط واجب بنا را بر چهار گذاشته ، نماز را تمام کند و پس از نماز دو سجده سهو به جا آورد و نماز را هم دوباره بخواند .

(مسئله ۱۱۹۴) اگر یکی از شکهای باطل کننده برای انسان پیش آید بنا بر احتیاط واجب فوراً نماز را به هم نزند ، بلکه اول مقداری فکر کند اگر شک مستقر شود ، به هم زدن نماز مانعی ندارد .

شکوکی که نباید به آنها اعتنا کرد

اشاره

(مسئله ۱۱۹۵) شک بعد از محل ، شک بعد از سلام نماز ، شک بعد از وقت صلاه ، شک کثیر الشک ، شک امام جماعت در عدد رکعت های نماز در صورتی که مأموم حافظ رکعات باشد و بالعکس و شک در نماز مستحبی .

(مسئله ۱۱۹۶) تفصیل مسئله در شش مورد نباید به شک اعتنا کرد:

۱ــ شک در چیزی که محل به جا آوردن آن گذشته است .

مانند: این که در رکوع شک کند حمد را خوانده است یا نه ، اعتنا ننماید .

(مسئله ۱۱۹۷) اگر در بین نماز شک کند که یکی از کارهای واجب آن را انجام داده یا نه ــ مثلاً شک کند که حمد را

خوانـده یا نه ـ چنانچه مشـغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد نشده باید آنچه را که در انجام آن شک کرده به جا آورد ؛ و اگر مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد شده به شک خود اعتنا نکند .

(مسئله ۱۱۹۸) اگر در بین خوانـدن آیه ای شـک کنـد که آیه پیش از آن را خوانـده یـا نه ، یا وقتی آخر آیه ای را می خواند شک کند که اول آن را خوانده یا نه ، به شک خود اعتنا نکند .

ص :۲۸۱

(مسئله ۱۱۹۹) اگر بعد از بلند شدن از رکوع یا سجود شک کند که کارهای واجب آن را ـ مانند ذکر یا آرام بودن بدن ـ انجام داده است یا نه ، به شک خود اعتنا نکند .

(مسئله ۱۲۰۰) اگر در حالی که به سجده می رود شک کند که رکوع را به جا آورده یا نه ، یا شک کند که بعد از رکوع ایستاده یا نه ، بنا بر احتیاط به شک خود اعتنا نکند ولی نماز را نیز دوباره بخواند .

(مسئله ۱۲۰۱) اگر در حال برخاستن شک کند که سجده یا تشهد را به جا آورده یا نه ، باید برگردد و به جا آورد ؛ و بنا بر احتیاط تشهد را به قصد قربت مطلقه (به قصد تقرب به خداوند ، بدون نیت وجوب یا استحباب) به جا آورد .

(مسئله ۱۲۰۲) کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند اگر موقعی که حمد یا تسبیحات را می خواند شک کند که سجده یا تشهد را به جا آورده یا نه ، باید به شک خود اعتنا نکند ؛ و چنانچه پیش از آن که مشغول حمد یا تسبیحات شود شک کند که سجده یا تشهد را به جا آورده یا نه ، باید به جا آورد . ولی چنانچه با توجه و التفات نشستن یا خوابیدن را به جای ایستادن انجام داده و پیش از شروع در حمد یا تسبیحات شک کرده است ، پس اگر در تشهد شک کرده آن را به قصد قربت مطلقه به جا آورد و نماز او صحیح است ؛ و اگر در سجده شک کرده آن را به جا آورد و نماز را تمام کرده و بنا بر احتیاط واجب دوباره بخواند .

(مسئله ۱۲۰۳) اگر شک کند یکی از رکنهای نماز را به جا آورده یا نه ، دو صورت دارد:

۱ـ چنانچه مشغول کار بعد از آن نشده ـ مثلاً پیش از خواندن تشهد شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه ـ باید به جا آورد ؛ و چنانچه بعد یادش بیاید که آن رکن را انجام داده بوده ، چون رکن زیاد شده نمازش باطل است .

۲ــ چنانچه مشغول کار بعد از آن شده ــ مثلاً مشغول خواندن تشهد است و شک کند دو سجده را به جا آورده یا نه ــ باید به شک خود اعتنا نکند ؛ و اگر یادش بیاید که آن رکن را انجام نداده ، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده باید به جا آورد ؛ اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است . بنابراین اگر پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید که دو سجده را انجام نداده باید برگردد و به جا آورد و نمازش صحیح است ؛ و اگر در رکوع یا پس از آن یادش بیاید نمازش باطل است .

(مسئله ۱۲۰۴) اگر شک کند عملی را که رکن نیست به جا آورده یا نه ، دو حالت دارد:

۱ــ چنانچه مشغول کار بعد از آن نشده ــ مثلا پیش از شروع سوره شک کند که حمد را خوانده است یا نه ــ باید آن را به جا آورد ؛ و اگر بعد از انجام آن یادش بیاید که آن را انجام داده بوده ، نمازش صحیح است .

۲ــ چنانچه مشغول کار بعد از آن شده ــ مثلا مشغول خواندن سوره است و شک کند حمد را خوانده یا نه ــ باید به شک خود اعتنا نکند ؛ و اگر یادش بیاید که آن را انجام نداده در صورتی که مشغول رکن بعد نشده باید به جا آورد ؛ و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش صحیح است . بنابراین اگر مثلا در قنوت یادش بیاید که حمد را نخوانده باید برگردد و بخواند ؛ و اگر در رکوع یادش بیاید نماز او صحیح است ؛ ولی بعد از نماز بنا بر احتیاط واجب دو سجده سهو به جا آورد .

(مسئله ۱۲۰۵) اگر شک کند سلام نماز را گفته یا نه، یا شک کند درست گفته یا نه، چنانچه مشغول تعقیبات نماز یا مشغول نماز دیگر شده یا به واسطه انجام کاری که نماز را به هم می زند از حال نمازگزار بیرون رفته است به شک خود اعتنا نکند ؛ و اگر پیش از اینها شک کند ، پس اگر در اصل گفتن سلام شک کرده باید سلام را بگوید ؛ و اگر در صحیح گفتن سلام شک کرده بنا بر احتیاط واجب آن را بگوید .

۲ــ شک پس از سلام نماز

(مسئله ۱۲۰۶) اگر پس از سلام نماز شک کند که نمازش صحیح بوده یا نه ــ مثلا شک کند رکوع را به جا آورده یا نه ــ یا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت ــ به شک خود اعتنا نکند ؛ ولی اگر هر دو طرف شک باطل باشد ــ مانند آن که در نماز چهار رکعتی شک کند که سه رکعت خوانده یا پنج رکعت ــ نمازش باطل است .

۳ــ شک پس از گذشتن وقت نماز

(مسئله ۱۲۰۷) اگر پس از گذشتن وقت نماز شک کند که نماز را خوانده یا نه ، یا گمان کند که نخوانده ، خواندن آن لازم نیست ؛ ولی اگر پیش از گذشتن وقت شک کند یا گمان کند که نخوانده ، باید آن نماز را بخواند ؛ بلکه اگر گمان کند که خوانده نیز آن را به جا آورد .

(مسئله ۱۲۰۸) اگر پس از گذشتن وقت شک کند که نماز را درست خوانده یا نه ، به شک خود اعتنا نکند .

۴_ شک کثیرالشک (یعنی کسی که زیاد شک می کند)

(مسئله ۱۲۰۹) کسـی که بیش از مقـدار متعارف شک می کنـد و حال او به گونه ای شده که معمولاً سه نماز پی در پی بدون شک بر او نمی گـذرد «کثیرالشک» است و بایـد به شک خود اعتنا نکنـد ؛ ولی اگر زیاد شک کردن او موقت و به دلیل ترس یا پریشانی و یا از روی خشم باشد کثیرالشک شمرده نمی شود.

(مسئله ۱۲۱۰) اگر کثیرالشک در به جا آوردن چیزی شک کنـد ، چنانچه انجام آن نماز را باطل نمی کنـد باید بنا بگذارد که آن را به جا آورده است ؛ مثلا اگر شک کند رکوع کرده یا نه ، باید بنا بگذارد که رکوع کرده است . و چنانچه به جا آوردن آن

نماز را باطل می کند باید بنا بگذارد که آن را انجام نداده است ؛ مثلا اگر شک کند که در یک رکعت یک رکوع کرده یا بیشتر ، چون زیاد شدن رکوع نماز را باطل می کند باید بنا بگذارد که بیشتر از یک رکوع نکرده است.

(مسئله ۱۲۱۱) کسی که در یک چیز نماز زیاد شک می کند ، چنانچه احیاناً در چیزهای دیگر نماز شک کند باید در آنها به دستور شک عمل نماید ؛ مثلا کسی که در به جا آوردن سجده زیاد شک می کند ، اگر در انجام رکوع شک کند باید به دستور آن رفتار نماید ؛ یعنی اگر ایستاده است رکوع را به جا آورد و اگر به سجده رفته اعتنا نکند . همچنین است اگر در نماز مخصوصی ـ مثلا نماز ظهر ـ زیاد شک می کند ، در صورتی که در نمازهای دیگر شک کند باید به دستور شک رفتار نماید .

(مسئله ۱۲۱۲) اگر نمازگزار شک کند که کثیرالشک شده یا نه ، باید به دستور شک عمل نماید ؛ ولی کثیرالشک تا هنگامی که یقین نکند به حال معمولی برگشته باید به شک خود اعتنا نکند .

(مسئله ۱۲۱۳) اگر کثیرالشک شک کند رکنی را به جا آورده یا نه و اعتنا نکند و بعد یادش بیاید آن را انجام نداده ، چنانچه مشغول رکن بعد نشده باید آن را به جا آورد ؛ و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است .

(مسئله ۱۲۱۴) اگر کثیرالشک شک کند چیزی را که رکن نیست به جا آورده یا نه و اعتنا نکند و بعد یادش بیاید که آن را انجام نداده ، چنانچه از محل به جا آوردن آن نگذشته ـ یعنی داخل رکن بعد نشده ـ باید برگردد و آن را انجام دهد ؛ و اگر از محل آن گذشته نمازش صحیح است و بنا بر احتیاط واجب دو سجده سهو به جا آورد .

(مسئله ۱۲۱۵) حکم کثیرالشک که نباید به شک خود اعتنا کند اختصاص به نماز دارد و در غیر نماز باید مطابق وظیفه شک عمل نماید ؛ اما اگر شک به حد وسواس برسد در هیچ عملی نباید به آن توجه شود .

۵ـ شک امام جماعت یا مأموم در شماره رکعتهای نماز

(مسئله ۱۲۱۶) اگر امام جماعت در شماره رکعتهای نماز شک کند ، چنانچه مأموم یقین یا گمان داشته باشد و به امام جماعت بفهماند ، امام باید به آن عمل نموده و نماز را تمام نماید و خواندن نماز احتیاط لازم نیست ؛ همچنین اگر مأموم در شماره رکعتهای نماز شک کند و امام جماعت یقین یا گمان داشته باشد ، باید به شک خود اعتنا ننماید .

۶ـ شک در نماز مستحبی

(مسئله ۱۲۱۷) اگر در شماره رکعتهای نماز مستحبی شک کند ، چنانچه طرف بیشتر شک نماز را باطل می کند باید بنا را بر کمتر بگذارد ؛ مثلا اگر در نافله صبح شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت ، بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است .

و اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی کند ـ مثلا شک کند که دو رکعت خوانده یا یک رکعت ـ به هر طرف شک عمل نماید مخیر است ، نمازش صحیح می باشد ؛ و بهتر است بنا را بر کمتر بگذارد .

(مسئله ۱۲۱۸) کم شدن رکن بنا بر احتیاط واجب نماز نافله (نماز مستحبی) را باطل می کند و در زیاد شدن رکن نیز احتیاط شود ؛ پس اگر یکی از کارهای نافله را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که مشغول رکن بعد از آن شده ، آن کار را انجام دهد و دوباره آن رکن را به جا آورد و نماز را نیز دوباره بخواند ، و یا نماز را رها کند و از سر بگیرد .

(مسئله ۱۲۱۹) اگر در یکی از کارهای نماز نافله شک کند ـ خواه رکن باشد یا غیر رکن ـ چنانچه محل آن نگذشته آن را به جا آورد ؛ و اگر محل آن گذشته به شک خود اعتنا نکند .

(مسئله ۱۲۲۰) در نماز مستحبی باید به ظن و گمان خود عمل کند ؛ مثلا اگر گمانش به یک رکعت می رود احتیاطاً یک رکعت دیگر بخواند .

(مسئله ۱۲۲۱) اگر در نماز نافله کاری کند که برای آن در نماز واجب سجده سهو واجب می شود یا یک سجده یا تشهد را فراموش نماید ؛ لازم نیست پس از نماز سجده سهو یا قضای سجده یا تشهد فراموش شده را به جا آورد ؛ ولی می تواند به امید ثواب انجام دهد.

(مسئله ۱۲۲۲) اگر شک کند که نماز مستحبی را خوانده یا نه ، چنانچه آن نماز وقت معین نداشته باشد یا وقت معین داشته باشد و پیش از گذشتن وقت شک کند ، بنا بگذارد که نخوانده است ؛ ولی چنانچه وقت معین داشته و پس از گذشتن وقت شک کند به شک خود اعتنا نکند .

شکوک صحیحه

(مسئله ۱۲۲۳) در نُه صورت اگر نمازگزار در شماره رکعتهای نماز چهار رکعتی شک نماید باید فوراً فکر کند ، پس اگر یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا نمود همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند ؛ و در غیر این صورت به دستورهایی که گفته می شود عمل نماید . و آن نه صورت از این قرارند:

۱ـ پس از سربرداشتن از سجده دوم شک کند دو رکعت خوانده است یا سه رکعت؛ که باید بنا را بر رکعت سوم گذاشته یک رکعت دیگر بخواند، و پس از سلام نماز بلافاصله و بدون انجام دادن کاری که نماز را باطل می کند بنا بر احتیاط واجب یک رکعت نماز احتیاط ایستاده به جا آورد .

۲ـ پس از سر برداشتن از سجده دوم شک کند دو رکعت خوانده یا چهار رکعت؛ که باید بنا را بر رکعت چهارم گذاشته نماز را تمام کند و پس از سلام نماز

بلافاصله دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند .

۳ــ پس از سر برداشتن از سجده دوم شک کند دو رکعت خوانده یا سه رکعت و یا چهار رکعت ؛ که باید بنا را بر رکعت چهارم گذاشته نماز را تمام کند و پس از سلام نماز بلافاصله دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و سپس دو رکعت نماز احتیاط نشسته بخواند .

و اگر پس از پایان ذکر سجده دوم و پیش از سر برداشتن از سجده دوم یکی از این سه شک پیش آید ، بنا بر احتیاط واجب به همین دستور عمل نموده و نماز را نیز دوباره بخواند .

۴ــ پس از سر برداشتن از سجده دوم شک کند چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت ، که باید بنا را بر رکعت چهارم بگذارد و نماز را تمام کند و پس از نماز بلافاصله دو سجده سهو انجام دهد ، ولی اگر پس از سجده اول یا پیش از سر برداشتن از سجده دوم این شک برای او پیش آید ، باید بنا بر احتیاط واجب به همین دستور عمل نماید و نماز را نیز دوباره بخواند .

۵ــ شک کند سه رکعت خوانده یا چهار رکعت ؛ که در هر جای نماز باشد باید بنا را بر رکعت چهارم گذاشته و نماز را تمام کند ، و پس از آن بلافاصله یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به جا آورد ، گرچه بهتر است دو رکعت نشسته را بخواند .

۶ــ در حال ایستاده شک کند در رکعت چهارم است یا پنجم ، که باید بنشیند و نماز را با تشهد و سلام به پایان برد و سپس دستور شک بین سه و چهار را انجام دهد ، و بنا بر احتیاط دو سجده سهو برای ایستادن و دو سجده سهو هم برای ذکرهای بی جا انجام دهد .

۷ــ در حال ایستاده شک کند در رکعت سوم است یا پنجم ؛ که باید بنشیند و نماز را با تشهد و سلام به پایان برد و سپس دو رکعت نماز احتیاط ایستاده به جا آورد ، و بنا بر احتیاط دو سجده سهو برای ایستادن و دو سجده سهو هم برای ذکرهای بی جا انجام دهد .

۸ ــ در حال ایستاده شک کند در رکعت سوم است یا چهارم یا پنجم ؛ که باید بنشیند و نماز را با تشهد و سلام به پایان برد و پس از نماز بلافاصله دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت هم نشسته به جا آورد ، و بنا بر احتیاط دو سجده سهو برای ایستادن و دو سجده سهو هم برای ذکرهای بی جا انجام دهد .

۹ــ در حال ایستاده شک کند در رکعت پنجم است یا ششم ؛ که باید بنشیند و نماز را با تشهد و سلام به پایان برد و بلافاصله دو سجده سهو به جا آورد ، و بنا بر احتیاط دو سجده سهو دیگر هم برای ایستادن و دو سجده سهو هم برای ذکرهای بی جای دیگر انجام دهد . و بنا بر احتیاط مستحب مؤکد در چهار صورت آخر ، نماز را نیز دوباره بخواند .

(مسئله ۱۲۲۴) اگر یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید بنا بر احتیاط واجب نباید نماز را بشکند ؛ و اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند _ مثل رو گرداندن از قبله _ نماز را از سر گیرد نماز دومش هم باطل است ؛ همچنین است بنا بر احتیاط واجب در صورتی که نماز احتیاط بر او واجب باشد و پیش از خواندن آن ، نماز را از سر بگیرد ؛ ولی در هر دو صورت اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می کند دوباره مشغول نماز شود نماز دومش صحیح است .

(مسئله ۱۲۲۵) اگر یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید چنان که گفته شد باید فوراً فکر کند ؛ ولی اگر چیزهایی که به واسطه آنها یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا می شود از بین نمی رود ، چنانچه کمی بعد هم فکر کند اشکال ندارد ؛ مثلاً اگر در سجده شک کند می تواند تا بعد از سجده فکر کردن را تأخیر بیندازد .

(مسئله ۱۲۲۶) اگر پیش از آن که مشغول تشهد شود یا در رکعتهایی که تشهد ندارد پیش از ایستادن شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه ، و در همان موقع یکی از شکهایی که بعد از تمام شدن دو سجده صحیح است برایش پیش آید نمازش باطل است .

(مسئله ۱۲۲۷) کسی که نشسته نماز می خواند اگر شکی کند که باید برای آن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند ، باید یک رکعت نشسته به جا آورد و نیز اگر شک کند که باید برای آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند باید به جای آن دو رکعت نشسته به جا آورد .

احکام نماز احتیاط

(مسئله ۱۲۲۸) کسی که نماز احتیاط بر او واجب شده باید پس از سلام نماز بلافاصله نیت نماز احتیاط کند و تکبیره الاحرام بگوید و پش از آن فقط سوره حمد را بخواند و به رکوع رود و دو سجده را به جا آورد ؛ حال اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب بوده پس از سجده دوم تشهد را بخواند و سلام دهد ؛ و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب بوده باید پس از سجده دوم یک رکعت دیگر بخواند و پس از تشهد سلام دهد و نماز را تمام کند .

(مسئله ۱۲۲۹) نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد و بنا بر احتیاط واجب هنگام خواندن حمد حتی «بسم الله الرَّحْمن الرَّحیم» آن را هم آهسته بخواند ؛ و نباید نیت آن را به زبان جاری نماید .

(مسئله ۱۲۳۰) اگر نماز احتیاط و قضای یک سجده یا قضای یک تشهد یا دو سجده سهو بر او واجب شود ، باید اول نماز احتیاط را به جا آورد .

(مسئله ۱۲۳۱) اگر در شماره رکعتهای نماز شک کند به گونه ای که نماز احتیاط

بر او واجب شود ، ولی بعد از نماز شک او برطرف گردد ، چند صورت دارد:

۱ـ اگر پیش از شروع در نماز احتیاط بفهمد نمازی که خوانده درست بوده ، لازم نیست نماز احتیاط را بخواند ؛ و اگر در بین نماز احتیاط بفهمد لازم نیست آن را تمام نماید.

۲ـ اگر پیش از شروع در نماز احتیاط بفهمد رکعتهای نمازش کم بوده ، چنانچه کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند انجام نداده باید آنچه را از نماز نخوانده بخواند و برای سلام بی جا دو سجده سهو به جا آورد ، و اگر سهواً کلام بی جایی هم گفته باشد دو سجده سهو نیز برای کلام بی جا به جا آورد . و چنانچه کاری که نماز را باطل می کند انجام داده باید نماز را دوباره به جا آورد .

۳ـ اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش به مقدار نماز احتیاط بوده مثلاً در شک بین سه یا چهار ، یک رکعت نماز احتیاط بخواند و بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده نمازش صحیح است .

۴ـ اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش کمتر از نماز احتیاط یا بیشتر از نماز احتیاط بوده ، چنانچه کاری که نماز را باطل می کند به جا نیاورده بنا بر احتیاط واجب کسری نماز را به نماز متصل نموده و دو سجده سهو برای سلام بی جا انجام دهد و نماز را هم دوباره بخواند ؛ و چنانچه کاری که نماز را باطل می کند انجام داده فقط نماز را دوباره بخواند .

۵ـ اگر در بین نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر و یا کمتر از نماز احتیاط بوده بنا بر احتیاط واجب نماز احتیاط را رها کند و کسری نماز را به جا آورد و دو سجده سهو برای سلام بی جا انجام دهد و نماز را هم دوباره بخواند .

۶ـ اگر در بین نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش به اندازه نماز احتیاط بوده ، بنا بر احتیاط واجب نماز احتیاط را تمام کند و نماز را هم دوباره به جا آورد .

(مسئله ۱۲۳۲) اگر شک کند نماز احتیاطی را که بر او واجب بوده به جا آورده یا نه ، چنانچه وقت نماز گذشته است به شک خود اعتنا نکند . و اگر وقت دارد در صورتی که مشغول کار دیگری نشده و از جای نماز برنخاسته و کاری هم که نماز را باطل می کند انجام نداده است باید نماز احتیاط را بخواند ؛ و اگر مشغول کار دیگری شده یا کاری که نماز را باطل می کند به جا آورده و یا بین نماز و شک او زیاد طول کشیده است بنا بر احتیاط نماز احتیاط را به جا آورد و نماز را هم دوباره بخواند ؛ هر چند در فرض اول اگر نماز احتیاط را بخواند و در فرض دوم و سوم اگر نماز را دوباره بخواند کافی است .

(مسئله ۱۲۳۳) اگر شک دارد که یکی از موارد وجوب نماز احتیاط برای او پیش آمده یا نه ، لازم نیست آن را به جا آورد ؛ ولی اگر احتیاطاً آن را انجام دهد اشکال ندارد .

(مسئله ۱۲۳۴) اگر موقعی که مشغول نماز احتیاط است در یکی از کارهای آن

شک کند ، چنانچه محل آن نگذشته باید به جا آورد ؛ و اگر محلش گذشته باید به شک خود اعتنا نکند .

(مسئله ۱۲۳۵) اگر در شماره رکعتهای نماز احتیاط شک کند بنا را بر بیشتر بگذارد ؛ و اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل می کند بنا را بر کمتر بگذارد و آن را تمام نماید و در هر دو صورت بنا بر احتیاط مستحب دوباره نماز احتیاط را بخواند و نماز را هم از سربگیرد.

(مسئله ۱۲۳۶) اگر بعد از سلام نماز احتیاط شک کند که یکی از اجزا یا شرایط آن را به جا آورده یا نه ، به شک خود اعتنا نکند .

(مسئله ۱۲۳۷) اگر در نماز احتیاط رکنی را زیاد کند یا مثلاً به جای یک رکعت دو رکعت بخواند نماز احتیاط باطل می شود ، و بنا بر احتیاط دوباره نماز احتیاط را بخواند و بعد اصل نماز را نیز بخواند ؛ ولی چنانچه چیزی که رکن نیست از روی اشتباه کم یا زیاد شود نمازش صحیح است ، و بنا بر احتیاط دو سجده سهو به جا آورد .

(مسئله ۱۲۳۸) اگر در نماز احتیاط تشهد یا یک سجده را فراموش کند احتیاط واجب آن است که بعد از سلام نماز آن را قضا نماید و دو سجده سهو هم به جا آورد .

احکام سجده سهو

(مسئله ۱۲۳۹) سجده سهو در دو مورد _ مطابق دستوری که گفته خواهد شد _ واجب می شود:

۱_ هرگاه در نماز چهار رکعتی پس از سجده دوم شک کند چهار رکعت خوانده است یا پنج رکعت .

۲_ هرگاه تشهد را فراموش نماید که پس از قضای آن باید دو سجده سهو به جا آورد.

همچنین در پنج مورد بنا بر احتیاط باید بعد از سلام نماز دو سجده سهو به جا آورد:

۱_ هرگاه در بین نماز از روی اشتباه حرفی بزند . (کلام سهوی)

۲_ هرگاه بی جا سلام نماز را بگوید ؛ مثلاً در رکعت اول از روی اشتباه سلام دهد .

۳_ هرگاه یک سجده را فراموش کند که بعد از قضای آن بنا بر احتیاط واجب دو سجده سهو به جا آورد .

۴_ هرگاه جایی که باید بایستد از روی اشتباه بنشیند ، یا جایی که باید بنشند از روی اشتباه بایستد .

۵_ هرگاه از روی اشتباه چیزی به نماز اضافه و یا کم نماید .

و احکام این موارد در مسائل آینده بیان می شود .

(مسئله ۱۲۴۰) اگر انسان از روی اشتباه یا به خیال اینکه نمازش تمام شده حرف بزند بنا بر احتیاط واجب باید دو سجده سهو به جا آورد .

(مسئله ۱۲۴۱) برای حرفی که از آه کشیدن ، سرفه کردن و مانند آن پیدا می شود سجده سهو واجب نیست ؛ ولی اگر مثلاً از روی اشتباه آه یا آخ بگوید بنا بر احتیاط واجب باید دو سجده سهو به جا آورد .

(مسئله ۱۲۴۲) اگر چیزی را که غلط خوانده دوباره به طور صحیح بخواند ، برای دوباره خواندن آن سجده سهو لازم نیست .

(مسئله ۱۲۴۳) اگر از روی اشتباه تسبیحات اربعه را نگوید بنا بر احتیاط واجب پس از نماز دو سجده سهو به جا آورد.

(مسئله ۱۲۴۴) اگر در جایی که نباید سلام نماز را بدهد از روی اشتباه بگوید: «أَلسَّلامُ عَلَیْنا و عَلی عِبادِ اللّه الصّالِحین» یا بگوید: «أَلسَّلامُ عَلَیْکُم و رَحْمَةُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ» یا مقداری از این دو سلام را بگوید بنا بر احتیاط واجب باید دو سجده سهو به جا آورد .

(مسئله ۱۲۴۵) اگر در جایی که نباید سلام دهد از روی اشتباه هر سه سلام را بگوید در سجده سهو کافی است .

(مسئله ۱۲۴۶) اگر سجده سهو واجب را عمداً انجام ندهد گناه کرده و واجب است هر چه زودتر آن را به جا آورد ؛ و اگر از روی فراموشی به جا نیاورد باید هرگاه متوجه شد آن را انجام دهد . و در هر دو صورت لازم نیست نماز را دوباره بخواند .

(مسئله ۱۲۴۷) اگر سجده سهو را فراموش کند و در نماز واجب بعد یادش بیاید ، باید پس از اتمام نماز فوراً آن را به جا آورد .

(مسئله ۱۲۴۸) اگر شک دارد یکی از موارد سجده سهو برای او پیش آمده یا نه ، لازم نیست آن را به جا آورد؛ ولی اگر احتیاطاً آن را انجام دهد اشکال ندارد .

(مسئله ۱۲۴۹) کسی که شک دارد مثلاً یک بار دو سجده سهو بر او واجب شده یا دو بار ، اگر یک بار دو سجده سهو به جا آورد کافی است .

(مسئله ۱۲۵۰) اگر بداند در دو سجده سهو از روی اشتباه سجده ای کم یا زیاد شده است بنا بر احتیاط دوباره دو سجده سهو به جا آورد .

سجده سهو

(مسئله ۱۲۵۱) دستور سجده سهو آن است که نمازگزار پس از سلام نماز بلافاصله نیت دو سجده سهو کند و بنا بر احتیاط واجب پیشانی را روی چیزی که

سجده بر آن صحیح است گذاشته و بگوید: «بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ صَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ» یا «بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ أللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد» ؛ ولی بهتر بلکه احوط آن است که بگوید: «بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ ألسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُه» . آن گاه سر از سجده برداشته ، بار دیگر به سجده رود و همین ذکر را بگوید و پس از آن تشهد بخواند و سلام آخر را بگوید .

(مسئله ۱۲۵۲) بنا بر احتیاط واجب آنچه در سجده نماز معتبر است _ مانند: وضو داشتن ، پاک بودن بدن و لباس ، پوشش بدن ، رو به قبله بودن ، گذاشتن هفت موضع بر زمین ، نهادن پیشانی بر چیزی که سجده بر آن صحیح است و نشستن میان دو سجده _ در سجده سهو نیز رعایت شود .

(مسئله ۱۲۵۳) هنگامی که پس از سلام نماز قصد سجده سهو می کند نیت سجده سهو را به زبان جاری نکند ؛ بلکه باید تنها توجه به انجام آن داشته باشد .

احکام قضای سجده و تشهد فراموش شده

(مسئله ۱۲۵۴) اگر نمازگزار سجده یا تشهد را فراموش کند و پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید ، باید بنشیند و آن را نجام دهد و پس از اتمام نماز بنا بر احتیاط برای هر یک از قیام و ذکر بی جا دو سجده سهو انجام دهد ؛ ولی اگر پس از رسیدن به رکوع یا بعد از آن متوجه شود ، باید پس از سلام با رعایت تمام شرایط نماز ، قضای آن را به جا آورد و بعد از آن دو سجده سهو نیز انجام دهد .

(مسئله ۱۲۵۵) سجده یا تشهد فراموش شده یکی از دو صورت را دارد:

۱_ آن که سجده یا تشهد فراموش شده از رکعت آخر نماز باشد و پس از سلام نماز یادش بیاید ، که در این صورت چنانچه کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند _ مثل روگرداندن از قبله _ انجام نداده باشد ، بنابر احتیاط واجب بدون قصد ادا و قضا سجده یا تشهد فراموش شده را انجام دهد و پس از آن نماز را در صورت قضای سجده با تشهد و سلام و در صورت قضای تشهد با سلام تمام کند ، و علاوه بر دو سجده سهوی که برای قضای تشهد یا سجده به جا می آورد برای هر یک از سلام یا تشهد بی جا و یا کلام بی جا دو سجده سهو به جا آورد .

۲_ آن که سجده یا تشهد فراموش شده مربوط به رکعات دیگر باشد ، که باید پس از سلام نماز قضای آن را نیت کرده و به جا آورد و سپس دو سجده سهو نیز انجام دهد .

(مسئله ۱۲۵۶) اگر سجده یا تشهد را چند مرتبه فراموش کند ، مثلاً یک سجده از رکعت اول و یک سجده از رکعت دوم فراموش نماید ، باید پس از نماز قضای هر دو را با سجده های سهوی که برای آنها لازم است به جا آورد ، و بنا بر احتیاط قضای اول را اول و قضای دوم را دوم به جا آورد و بعد سجده های سهو را نیز

انجام دهد .

(مسئله ۱۲۵۷) اگر یک سجده و یک تشهد را فراموش کند احتیاط واجب آن است که هرکدام را اول فراموش کرده اول قضا نماید ؛ و اگر نداند کدام یک اول فراموش شده احتیاطاً یک سجده و یک تشهد و بعد یک سجده دیگر به جا آورد ، یا یک تشهد و یک سجده و بعد یک تشهد دیگر به جا آورد تا یقین کند سجده و تشهد را به ترتیبی که فراموش کرده قضا نموده است .

(مسئله ۱۲۵۸) اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد کاری کند که اگر عمداً یا از روی اشتباه در نماز اتفاق بیفتد نماز باطل می شود ـ مثلاً پشت به قبله نماید ـ باید قضای سجده و تشهد را به جا آورد و نمازش صحیح است ؛ ولی احتیاط مستحب آن است که نماز را هم دوباره بخواند .

(مسئله ۱۲۵۹) اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد کاری کند که برای آن سجده سهو واجب می شود ـ مثلاً از روی اشتباه حرف بزند ـ باید سجده یا تشهد را قضا کند و علاوه بر دو سجده سهوی که برای قضای سجده یا تشهد به جا می آورد بنا بر احتیاط مستحب دو سجده سهو دیگر هم انجام دهد .

(مسئله ۱۲۶۰) اگر نداند که سجده را فراموش کرده یا تشهد را ، باید هر دو را قضا نماید و هرکدام را اول به جا آورد اشکال ندارد .

(مسئله ۱۲۶۱) اگر شک دارد که سجده یا تشهد را فراموش کرده یا نه ، واجب نیست قضا نماید .

(مسئله ۱۲۶۲) کسی که باید سجده یا تشهد را قضا نماید اگر برای کار دیگری هم سجده سهو بر او واجب شود ، بنا بر احتیاط واجب باید بعد از نماز ابتدا سجده یا تشهد را قضا نماید و سپس سجده های سهو را به جا آورد .

(مسئله ۱۲۶۳) اگر شک دارد قضای سجده یا تشهد فراموش شده را انجام داده یا نه، چنانچه وقت نماز نگذشته باید قضا کند ؛ بلکه اگر وقت نماز گذشته باشد بنا بر احتیاط واجب قضای آن را به جا آورد .

مسائل کم یا زیاد کردن اجزا و شرایط نماز

(مسئله ۱۲۶۴) هرگاه نمازگزار چیزی از واجبات نماز را عمداً کم یا زیاد کند ـ اگر چه یک حرف باشد ـ نمازش باطل می شود .

(مسئله ۱۲۶۵) اگر به دلیل ندانستن مسئله چیزی از اجزای نماز را کم یا زیاد کند ، چنانچه آن چیز رکن باشد نمازش باطل است ؛ و اگر رکن نباشد ، چنانچه در دانستن مسئله کوتاهی نکرده باشد نمازش صحیح است ، وگرنه بنا بر احتیاط واجب آن را دوباره بخواند .

(مسئله ۱۲۶۶) هرگـاه نمـازگزار در بین نماز متوجه شود وضو یا غسل خود را انجام نـداده یا باطل انجام داده است ، نماز را به هم بزنـد و دوباره آن را با وضو یا غسل بخوانـد ؛ و چنانچه بعد از نماز بفهمد باید دوباره نماز را با وضو یا غسل به جا آورد ، و اگر وقت گذشته قضا نماید .

(مسئله ۱۲۶۷) اگر پیش از سـلام نماز یادش بیایـد که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانـده است ، بایـد مقداری را که فراموش کرده به جا آورد .

(مسئله ۱۲۶۸) اگر بعد از سـلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده ، چنانچه کاری انجام داده که انجام آن از روی عمـد یا اشـتباه موجب باطل شدن نماز می شود ـ مثلاً پشت به قبله کرده ـ نمازش باطل است ؛ و اگر چنین کاری نکرده بایـد فوراً مقـداری را که فراموش کرده به جا آورد و بنا بر احتیاط واجب برای هر یک از تشـهد و سـلام و کلام بی جا دو سجده سهو انجام دهد .

(مسئله ۱۲۶۹) اگر بفهمـد نماز را پیش از وقت خوانده باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشـته قضا نماید و اگر بفهمد پشت به قبله یا به طرف راست و یا به طرف چپ قبله به جا آورده بایـد دوباره بخواند؛ و اگر وقت گذشـته در صورتی که پشت به قبله خوانده بنا بر احتیاط واجب قضا نماید ؛ و اگر به طرف راست یا چپ بوده قضا لازم نیست ، مگر این که عمل او از روی جهل به حکم شرعی بوده باشد .

احکام نماز مسافر ، خوف ، قضا ،آیات ، عید ، جمعه و جماعات و شرایط آنها

اشاره

ص :۲۹۴

قال الله تبارک و تعالی: وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاهِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا .

(مسئله ۱۲۷۰) در دو مورد نمازهای چهار رکعتی به صورت قصر«دو رکعتی» خوانده می شود:

۱ــ هنگام خوف ۲ــ در مسافرت ؛ سفری که موجب شکسته شدن نماز می شود شرایطی دارد .

(مسئله ۱۲۷۱) مسافر با هشت شرط باید نمازهای«ظهر ، عصر ، عشاء» را شکسته یعنی دو رکعتی به جا آورد و روزه گرفتن نیز در مسافرت از او صحیح نمی باشد:

شرط اول: سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی «هر فرسخی حدود پنج هزار و هفتصد و پنجاه متر» نباشد .

(مسئله ۱۲۷۲) اگر رفتن و برگشتن او هشت فرسخ باشد باید نماز را شکسته بخواند ؛ چه بخواهد در همان شب و روز برگردد یا در غیر آن شب و روز ؛ به شرط این که نخواهد دو روز در مقصد بماند .

(مسئله ۱۲۷۳) کسی که رفتن و برگشتن او هشت فرسخ است ، در صورتی باید نمازش را شکسته بخواند که رفتن او کمتر از چهار فرسخ نباشد ؛ بنابراین اگر راهِ رفتن سه فرسخ ، و راه برگشتن پنج فرسخ باشد باید نماز را تمام بخواند .

(مسئله ۱۲۷۴) اگر سفر او مختصری از هشت فرسخ کمتر باشد یا نداند که سفرش هشت فرسخ است یا کمتر ، نباید نماز را شکسته بخواند ؛ و در صورت شک اگر تحقیق برای او مشقت دارد باید نمازش را تمام بخواند ؛ و اگر مشقت ندارد بنا بر احتیاط واجب باید تحقیق کند ، و اگر دو عادل بگویند یا میان مردم معروف باشد که سفر او هشت فرسخ است باید نماز را شکسته بخواند .

(مسئله ۱۲۷۵) در صورتی که تنها یک عادل خبر دهد که سفر انسان هشت فرسخ است چنانچه از گفته او اطمینان پیداکند باید نمازش را شکسته بخواند ؛ وگرنه

بنا بر احتیاط واجب نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند و روزه را بگیرد و قضای آن را هم به جا آورد .

(مسئله ۱۲۷۶) کسی که یقین دارد سفر او هشت فرسخ است اگر نماز را شکسته بخواند و بعد بفهمد که هشت فرسخ نبوده ، باید آن را چهار رکعتی به جا آورد ؛ و اگر وقت گذشته قضا نماید .

(مسئله ۱۲۷۷) کسی که یقین دارد سفرش هشت فرسخ نیست یا شک دارد که هست یا نه ، اگر در بین راه بفهمد که هشت فرسخ بوده ، چنانچه باقیمانده راه به مقدار مسافت شرعی نباشد بنا بر احتیاط واجب نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند ؛

ولی اگر باقیمانده راه به مقدار مسافت شرعی باشد پس از حرکت از آنجا باید نمازش را شکسته بخواند .

(مسئله ۱۲۷۸) اگر بین دو محلی که فاصله آنها کمتر از چهار فرسخ است چند مرتبه رفت و آمد کند _ اگر چه روی هم هشت فرسخ شود _ باید نماز را تمام بخواند .

(مسئله ۱۲۷۹) اگر محلی دو راه دارد و یکی از دو راه کمتر از هشت فرسخ باشد ، چنانچه از راهی که کمتر است مسافرت کند باید نمازش را تمام بخواند ؛ و اگر از راه دیگر مسافرت کند باید نمازش را شکسته بخواند .

(مسئله ۱۲۸۰) مبدأ هشت فرسخ آخرین ساختمانهای شهر است ؛ و در این جهت بلاد صغیره و کبیره (شهرهای کوچک و بزرگ) فرقی ندارند ؛ مگر آن که محله های یک شهر بزرگ به گونه ای از یکدیگر دور و جدا باشند که چند محل حساب شوند ، و شخصی را که از یک محله به محله دیگر رفته بگویند مسافرت کرده است .

شرط دوم: از ابتدا قصد هشت فرسخ را داشته باشد .

(مسئله ۱۲۸۱) اگر به جایی که کمتر از هشت فرسخ است مسافرت کند و پس از رسیدن به آنجا قصد کند به جایی برود که با هم هشت فرسخ می شود ، چون از ابتدا قصد هشت فرسخ را نداشته باید نماز را تمام بخواند ؛ ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود یا چهار فرسخ برود و به وطنش یا جایی که می خواهد دو روز بماند برگردد که مجموع رفت و برگشت فعلی هشت فرسخ می شود ، باید نماز را شکسته بخواند .

(مسئله ۱۲۸۲) مسافر در صورتی باید نماز را شکسته بخواند که تصمیم داشته باشد هشت فرسخ برود ؛ پس کسی که از شهر بیرون می رود و مثلاً قصدش این است که اگر رفیق پیدا کند سفر هشت فرسخی برود ، چنانچه اطمینان دارد رفیق پیدا می کند باید نماز را شکسته بخواند ؛ و اگر اطمینان ندارد باید تمام بخواند .

(مسئله ۱۲۸۳) کسی که نمی داند سفرش چند فرسخ خواهد بود _ مانند کسی که در جستجوی گمشده می رود _ باید نماز را تمام بخواند ؛ ولی هنگام برگشتن تا

وطنش یا جایی که می خواهد ده روز در آنجا بماند اگر هشت فرسخ راه بیشتر باشد باید نماز را شکسته بخواند . همچنین اگر در بین رفتن قصد کند که چهار فرسخ برود و برگردد ، چنانچه رفتن و برگشتن هشت فرسخ شود باید نماز را شکسته بخواند .

(مسئله ۱۲۸۴) کسی که قصد هشت فرسخ مستقیم یا چهار فرسخ رفت و برگشت را دارد _ اگر چه در هر روز مقدار کمی راه برود _ هنگامی که از مبدأ به اندازه ای دور شود که ساختمانهای شهر را نبیند و صدای متعارف اذان آن شهر را نشنود وارد محدوده سفر شده ، و چنانچه بخواهد نماز بخواند باید شکسته به جا آورد .

(مسئله ۱۲۸۵) کسی که در سفر در اختیار دیگری است _ مانند خدمتگزاری که از خود اختیار ندارد و یا متهمی که با مأمور سفر می کند _ اگر می داند که سفر او هشت فرسخ یا بیشتر است باید نماز را شکسته بخواند ؛ و اگر نمی داند بنا بر احتیاط بپرسد ؛ ولی اگر نمی تواند بپرسد نماز خود را تمام بخواند .

(مسئله ۱۲۸۶) کسی که در سفر در اختیار دیگری است ، اگر بداند یا گمان داشته باشد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می شود و سفر نمی کند باید نماز را تمام بخواند .

شرط سوم: در بین راه از قصد هشت فرسخ منصرف نشود ؛ پس اگر قبل از رسیدن به چهار فرسخ از قصد خود برگردد یا تردید پیدا کند باید نماز را تمام بخواند .

(مسئله ۱۲۸۷) اگر مسافر پس از رسیدن به چهار فرسخ از ادامه سفر منصرف شده و بخواهد همانجا بماند یا بعد از ده روز برگردد یا در رفتن و ماندن مردد شود ، باید نماز را تمام بخواند ؛ ولی اگر تصمیم داشته باشد قبل از ده روز برگردد باید نماز را شکسته بخواند.

(مسئله ۱۲۸۸) اگر برای رفتن به محلی که هشت فرسخ یا بیشتر است حرکت کند و بعد از رفتن مقداری از راه بخواهد جای دیگری برود ، چنانچه از محل اولی که حرکت کرده تا جایی که می خواهد برود هشت فرسخ _ به طور مستقیم راه رفت و برگشت _ باشد باید نماز را شکسته بخواند ؛ هر چند مسیر او عوض شده باشد .

(مسئله ۱۲۸۹) اگر پیش از آن که به هشت فرسخ برسد مردد شود که بقیه راه را برود یا نه و هنگامی که مردد است راه نرود و بعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود ، باید تا آخر مسافرت نماز را شکسته بخواند ؛ همچنین است اگر در موقعی که مردد است مقداری راه برود و بعد تصمیم بگیرد که هشت فرسخ دیگر برود یا چهار فرسخ برود و برگردد .

(مسئله ۱۲۹۰) اگر پیش از آن که به هشت فرسخ برسد مردد شود که بقیه راه را برود یا نه و هنگامی که مردد است مقداری راه برود و بعد تصمیم بگیرد که بقیه

راه را برود ، چنانچه راهی که پیش از مردد شدن و راهی که بعد از تصمیم جدید می رود روی هم هشت فرسخ باشد ، بنا بر احتیاط واجب نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند .

شرط چهارم: نخواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد یا ده روز یا بیشتر در جایی بماند ؛ پس کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن عبور کند یا در محلی ده روز بماند یا نمی داند از وطن عبور می کند یا در محلی ده روز با قصد می ماند یا نه ، باید نماز را تمام بخواند .

(مسئله ۱۲۹۱) کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد یا ده روز در محلی بماند و نیز کسی که مردد است از وطنش بگذرد یا ده روز در محلی بماند ، اگر از ماندن ده روز یا گذشتن از وطن منصرف شود باز هم باید نماز را تمام بخواند ولی اگر باقیمانده راه هشت فرسخ باشد یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و برگردد ، باید پس از حرکت جدید نماز را شکسته بخواند .

شرط پنجم: اصل سفر او حرام نباشد یا برای انجام کار حرامی سفر نکرده باشد ؛ بنابراین کسی که سفر برای او ضرر دارد یا مثلاً برای سرقت یا خرید و فروش چیزهای حرام _ مانند مشروبات الکلی _ سفر کرده باشد باید نماز را تمام بخواند .

(مسئله ۱۲۹۲) اگر زن بدون اجازه شوهر یا فرزند با نهی پدر و مادر سفری بروند که برای آنان واجب نباشد باید نماز را تمام بخوانند ؛ ولی اگر سفر آنها مثل سفر حج واجب باشد باید شکسته بخوانند .

(مسئله ۱۲۹۳) سفر غیرواجبی که موجب آزار و اذیت پدر و مادر باشد حرام است و انسان باید در آن سفر نماز را تمام بخواند و روزه را هم بگیرد .

(مسئله ۱۲۹۴) کسی که سفر او حرام نیست و برای کار حرام هم سفر نمی کند ، گرچه در سفر معصیتی هم انجام دهد _ مثلاً غیبت کند _ باید نماز را شکسته به جا آورد .

(مسئله ۱۲۹۵) اگر مخصوصاً برای آنکه یکی از واجبات را ترک کند مسافرت نماید نمازش تمام است ؛ اما اگر مخصوصاً برای ترک واجب مسافرت نکند ولی در مسافرت یکی از واجبات را ترک نماید باید نماز را شکسته بخواند ، و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته بخواند و هم تمام . و اگر برای این که روزه نگیرد مسافرت کند اشکال ندارد .

(مسئله ۱۲۹۶) اگر سفر او حرام نباشد ولی وسیله ای که با آن مسافرت می کند غصبی باشد یا در زمین غصبی مسافرت کند ، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام به جا آورد .

(مسئله ۱۲۹۷) کسی که به خواست خود همراه ظالمی سفر کند ، اگر سفر او

کمک به ظالم یا تقویت او باشد سفرش حرام است و باید نماز خود را تمام بخواند ؛ ولی اگر ناچار باشد یا مثلاً برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت کند نمازش شکسته است .

(مسئله ۱۲۹۸) اگر به قصد تفریح و گردش مسافرت کند حرام نیست و باید نماز را شکسته بخواند .

(مسئله ۱۲۹۹) اگر برای لهو و خوشگذرانی به شکار برود نمازش تمام است ؛ ولی چنانچه برای تهیه معاش به شکار رود نمازش شکسته است . و اگر برای کسب و زیاد کردن مال برود احتیاط آن است که نماز را هم شکسته و هم تمام به جا آورد ؛ ولی روزه را نگیرد و بهتر است قضا هم بنماید .

(مسئله ۱۳۰۰) کسی که برای معصیت سفر کرده ، چنانچه هنگام برگشتن توبه کرده و راه بازگشت او هشت فرسخ باشد باید در بازگشت نماز را شکسته بخواند ؛ و اگر توبه نکرده باشد بنا بر احتیاط هم شکسته و هم تمام به جا آورد .

(مسئله ۱۳۰۱) کسی که سفر او معصیت است اگر در بین راه از قصد معصیت برگردد چنانچه باقیمانده راه هشت فرسخ باشد یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و قبل از ده روز برگردد باید نماز را شکسته بخواند .

(مسئله ۱۳۰۲) کسی که برای معصیت سفر نکرده ، اگر در بین راه قصد کند که بقیه راه را برای معصیت برود باید نماز را تمام بخواند ؛ ولی نمازهایی را که شکسته خوانده در صورتی که مقدار مسافت طی شده هشت فرسخ بوده صحیح است ؛ و اگر هشت فرسخ نبوده بنا بر احتیاط واجب اعاده نماید .

شرط ششم: از صحرانشینانی نباشد که در بیابان گردش می کنند و هر جا آب و خوراک پیدا کنند می مانند و پس از چندی به جای دیگر می روند ؛ پس این گونه صحرانشینان در این مسافرتها باید نماز را تمام بخوانند و روزه ها را هم بگیرند .

(مسئله ۱۳۰۳) اگر یکی از صحرانشینان صرفاً برای پیدا کردن منزل و چراگاه حیواناتشان سفر کند و سفر او هشت فرسخ باشد ، احتیاط واجب آن است که نمازش را هم شکسته و هم تمام بخواند .

(مسئله ۱۳۰۴) اگر صحرانشین صرفاً برای زیارت ، حج ، تجارت یا مانند آن سفر کند باید نماز را شکسته بخواند .

شرط هفتم: شغل او مسافرت نباشد ؛ بنابراین راننده ، کشتیبان ، شتردار ، چوبدار ، و مانند آنها در غیر سفر اول باید نماز را تمام بخوانند ؛ ولی در سفر اول اگر چه طول بکشد نمازشان شکسته است ؛ مگر اینکه سفر بسیار طولانی باشد و به حدی برسد که عرفاً بگویند سفر شغل آنان شده یا پس از رسیدن به مقصد بدون بازگشت به وطن به جاهای دیگر مسافرت نمایند ، که در این صورت نمازشان تمام است .

(مسئله ۱۳۰۵) کسی که شغلش مسافرت است چنانچه برای کار دیگر مانند: زیارت یا حج سفر کند باید نماز را شکسته بخواند ؛ ولی به عنوان مثال اگر راننده ای اتومبیل خود را برای زیارت کرایه دهد و خودش هم همراه باشد باید نماز را تمام بخواند .

(مسئله ۱۳۰۶) حمله دار (مدیر کاروان حج) چنانچه شغلش مسافرت باشد باید نماز خود را هنگام حمله داری تمام بخواند ؛ ولی اگر شغلش مسافرت نیست نمازش شکسته است ؛ مگر اینکه حمله داری او در تمام سال یا بیشتر آن طول بکشد که در این صورت نمازش تمام است .

(مسئله ۱۳۰۷) بازرگانان و پیشه وران سیّار ، فرماندهان نیروهای نظامی و انتظامی یا معلمانی که محل کارشان ثابت نیست ، مأموران گشت مانند سیمبانان و و راهبانان ، مهمانداران هواپیما و قطار و کشتی و نیز کسانی که محل کارشان چند شهر است و همواره بین شهرها رفت و آمد می کنند باید نمازشان را تمام خوانده و روزه را هم بگیرند ؛ بلکه اشخاصی که هر روز یا بیشتر روزها از منزل به محل کارشان سفر می کنند، در صورتی که این امر موقت نبوده بلکه همیشگی باشد نمازشان تمام است . همچنین است کسانی که دکان و محل کار دارند ولی هر روز یا بیشتر روزها برای خرید و فروش جنس مغازه یا کارخانه شان سفر می کنند .

(مسئله ۱۳۰۸) دانشجو یا هر شخص دیگر که مجبور است در هر هفته معمولا چند روز به شهر دیگری که به مقدار مسافت شرعی است برای درس یا تدریس یا کار دیگری سفر کند در حکم «دائم السفر» است و نمازش تمام و روزه اش صحیح می باشد ؛ ولی در سفر اول حکم مسافر را دارد .

(مسئله ۱۳۰۹) چوپانهای سیّار که محل مخصوصی را برای چرای گوسفندان انتخاب نکرده اند و در تمام سال یا بیشتر آن به دنبال گوسفندان در حرکتند نمازشان تمام است .

(مسئله ۱۳۱۰) مهمانداران هواپیما ، قطار یا کشتی که نوعا در مسافرتند و سایر کسانی که شغل آنان مسافرت است ، چنانچه ده روز را در یک مکان بمانند و پس از آن دوباره مسافرت کنند ، در سفر اول پس از ده روز باید نمازشان را شکسته بخوانند ؛ ولی در بقیه سفرها نمازشان تمام است .

(مسئله ۱۳۱۱) کسی که در هفته معمولا چند روز در وطن خود مشغول به کار است و چند روز هم در خارج از شهر مشغول رانندگی است و به مقدار مسافت شرعی سفر می کند چنانچه رانندگی او موقت نبوده و شغل او محسوب شود نمازش تمام و روزه بر او واجب می باشد .

(مسئله ۱۳۱۲) راننده ای که در مسیر معینی سفر می کند اگر اتفاقا مسیر خود را برای کارش تغیر دهد _ گرچه یک مرتبه هم باشد _ نمازش تمام است .

(مسئله ۱۳۱۳) راننده ای که در دو سه فرسخی شهر رفت و آمد می کند چنانچه اتفاقا سفر هشت فرسخی برود باید نماز را شکسته بخواند .

(مسئله ۱۳۱۴) کسی که شغلش مسافرت نیست ، به عنوان مثال اگر در شهر یا در دهی جنسی دارد که برای حمل آن مسافرتهای پی در پی می کند باید نماز را شکسته بخواند .

(مسئله ۱۳۱۵) کسی که در مقداری از سال مثلاً چهار ماه یا بیشتر شغلش مسافرت است باید در سفری که مشغول به کار می باشد نماز را تمام به جا آورد ؛ و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند .

(مسئله ۱۳۱۶) کسی که در شهرها گردش می کند و برای خود وطنی انتخاب نکرده باید نماز را تمام بخواند .

(مسئله ۱۳۱۷) کسی که از وطنش صرف نظر کرده و می خواهد وطن دیگری برای خود اختیار کند ، چنانچه شغلش مسافرت نباشد باید در سفر نماز را شکسته بخواند .

(مسئله ۱۳۱۸) کسی که شغلش مسافرت است اگر ده روز یا بیشتر در وطن خود بماند _ چه از ابتدا قصد ماندن ده روز را داشته باشد یا بدون قصد بماند _ باید در سفر اولی که پس از ده روز می رود نماز را شکسته بخواند . ولی اگر کمتر از ده روز بماند در سفر اول نیز نماز او تمام است ؛ هر چند اگر پنج روز یا بیشتر بماند ولی ده روز نشود ، احتیاط مستحب آن است که در سفر اول نماز ظهر و عصر را هم شکسته و هم تمام به جا آورد ولی نماز عشاء را تمام بخواند و روزه را هم بگیرد .

(مسئله ۱۳۱۹) کسی که شغلش مسافرت است اگر در غیر وطن خود ده روز بماند _ چه از ابتدا قصد ماندن ده روز را داشته باشد یا بدون قصد بماند _ باید در سفر اولی که پس از ده روز می رود نماز را شکسته بخواند ؛ هر چند در صورتی که ده روز بدون قصد بماند بنا بر احتیاط مستحب در سفر اول هم شکسته و هم تمام به جا آورد .

شرط هشتم: به اندازه ای از محل سکونت خود دور شود که در هوای صاف ساختمانهای معمولی شهر را درست و واضح نبیند و صدای متعارف اذان آنجا را نشنود ؛ به این اندازه فاصله از شهر که حدود یک کیلومتر می باشد «حد ترخّص» می گویند . بنابراین کسی که هشت فرسخ را دارد تا هنگامی که به حد ترخّص نرسیده نباید نماز را شکسته بخواند یا روزه را افطار نماید .

(مسئله ۱۳۲۰) در حد ترخّص لازم نیست به قدری دور شود که مناره ها و گنبدها یا ساختمانهای بسیار بلند را نبیند یا دیوارها هیچ پیدا نباشند ؛ بلکه همین قدر که دیوارهای معمولی کاملاً دیده نشوند کافی است .

(مسئله ۱۳۲۱) اگر انسان در جایی چون صحرا به تنهایی زندگی می کند آغاز مسافرت از در خانه اش حساب می شود ولی اگر در آبادی یا در شهر زندگی می کند از نقطه پایانی شهر و روستا حساب می شود .

(مسئله ۱۳۲۲) شهرهای بزرگ که در عصر ما به کثرت یافت می شود به دو قسم می باشند:

۱_ شهرهایی که از نظر اقتصادی و دیگر شئون زندگی به هم پیوسته هستند و هیچ کدام از شهرکهای آن به صورت مستقل و جداگانه اداره نمی شود بلکه همه آنها به یکدیگر وابسته اند و یا همگی به مرکز وابسته می باشند ، آنها در حکم یک شهرند و باید مسافت در آنها از آخر شهر محاسبه گردد . (بلاد کبیره)

۲_ شهرهایی که هر یک از شهرکهای آن از نظر معیشتی و اقتصادی به طور مستقل اداره می شوند و ارتباط آنها به یکدیگر در حد ارتباط شهرها به یکدیگر می باشد ، این شهرکها همانند شهرها و روستاهایی است که هر یک از آنها گسترش یافته به یکدیگر نزدیک و یا متصل شده اند که در این صورت هر یک از آنها مستقل می باشند . در این شهرکها باید مسافت را از آخر همان شهرک حساب کند نه از آخر مجموع آنها ، گرچه به یکدیگر نزدیک باشند .

(مسئله ۱۳۲۳) کسی که به بیش از یک محل مربوط می شود ، مثل کسی که محل کارش در محلی و محل سکونتش در محل دیگری می باشد ، آغاز مسافرت او از نقطه پایانی محلی حساب می شود که به سمت و سوی سفرش نزدیک باشد .

(مسئله ۱۳۲۴) اعتبار حد ترخّص در محل اقامه (محلی که ده روز در آنجا مانده) محل اشکال است ؛ پس چنانچه از آنجا سفر کند بنا بر احتیاط نماز را در محدوده ترخّص نخواند ؛ و اگر بخواهد در حد ترخّص بخواند هم شکسته و هم تمام به جا آورد .

(مسئله ۱۳۲۵) کسی که به سفر می رود اگر به جایی برسد که اذان را نشنود ولی دیوار ساختمانها را ببیند ، یا دیوار را نبیند ولی صدای اذان را بشنود ، چنانچه بخواهد در آنجا نماز بخواند بنا بر احتیاط واجب هم شکسته و هم تمام به جا آورد ؛ ولی اگر به یکی از آنها علم پیدا کند و به دیگری جاهل باشد ، کافی است که نماز را شکسته بخواند .

(مسئله ۱۳۲۶) هرگاه شهر در بلندی باشد به گونه ای که از دور دیده شود ، یا در محل گودی قرار گرفته باشد که اگر انسان کمی دور شود دیوار آنجا را نبیند ، چنانچه کسی که از آنجا مسافرت می کند به اندازه ای دور شود که اگر آن شهر در

زمین هموار بود دیوارش از آنجا دیده نمی شد باید نماز را شکسته بخواند ؛ و نیز اگر پستی و بلندی ساختمانها بیش از معمول باشد باید ملاحظه معمول را بنماید .

(مسئله ۱۳۲۷) اگر از محلی مسافرت نمایـد که خانه و دیوار نـدارد ، وقتی به جایی برسـد که اگر آن محل دیوار داشت دیـده نمی شد باید نماز را شکسته بخواند .

(مسئله ۱۳۲۸) اگر به انـدازه ای دور شود که ندانـد صدایی را که می شـنود صدای اذان است یا صدای دیگر ، یا بداند صدای اذان است ولی کلمات آن را تشـخیص ندهد ، باید نماز را تمام بخواند ؛ هر چند احوط آن است که صبر کند تا هیچ نشنود یا هم شکسته و هم تمام به جا آورد .

(مسئله ۱۳۲۹) اگر چشم و یـا گـوش او یـا صـدای اذان غیر معمولی باشـد ، در محلی بایـد نمـاز را شکسـته بخوانـد که چشـم متعارف دیوار ساختمانها را نبیند و گوش متعارف صدای اذان معمولی را نشنود .

(مسئله ۱۳۳۰) مسافری که به وطن خود باز می گردد، تا زمانی که به حـد ترخّص نرسـیده است بایـد نماز را شکسـته بخواند ؛ ولی هنگامی که به حد ترخّص برسد ــ گرچه نخواهد وارد شهر شود ــ باید نماز را تمام به جا آورد .

(مسئله ۱۳۳۱) مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند ، وقتی به حد ترخّص آن محل رسـید بنا بر احتیاط واجب نماز را تأخیر بیندازد تا به آن محل برسد ؛ یا هم شکسته و هم تمام به جا آورد .

(مسئله ۱۳۳۲) مسافری که در سـفر از وطن خود عبور می کند ، وقتی به جایی برسد که ساختمانهای وطن را می بیند و صدای اذان آن را می شـنود بایـد نماز را تمام بخوانـد ؛ و اگر از کنار وطن عبور می کند ، به گونه ای که داخل حد ترخّص می شود ولی داخل وطن نمی شود ، بنا بر احتیاط واجب نماز را در آنجا هم شکسته و هم تمام به جا آورد .

(مسئله ۱۳۳۳) مسـافری که در بین مسـافرت به وطنش رسـیده ، تـا وقتی در آنجـا هست بایـد نمـاز را تمـام بخوانـد ؛ ولی اگر بخواهـد از آنجـا هشت فرسـخ برود یـا چهار فرسـخ برود و برگردد ، وقتی به جایی برسـد که ساختمانهای وطن را نمی بینـد و صدای اذان آنجا را نمی شنود باید نماز را شکسته بخواند .

(مسئله ۱۳۳۴) اگر هنگـام رفتن بخواهـد در محلی نمـاز بخوانـد که شک دارد به حـد ترخّص رسـیده یا نه ، بایـد نماز را تمام بخواند ؛ همچنین هنگام برگشـتن اگر شک کند که به حد ترخّص رسـیده یا نه ، باید شکسته بخواند . و از آنجا که در بعضی از موارد اشکال پیدا می کند ، باید یا در آنجا نماز نخواند یا هم شکسته و هم تمام به جا آورد.

چیزهایی که سفر را قطع می کند

اشاره

ص :۳۰۴

(مسئله ۱۳۳۵) سه چیز سفر را می شکند: ۱_ وطن ۲_ قصد اقامت ده روز ۳_ توقف سی روز در یک محل ، و قهراً روز سی و یکم نماز را تمام بخواند .

۱_ رسیدن به وطن:

محلی را که انسان برای اقامت و زندگی خود اختیار کرده «وطن» اوست ؛ چه در آنجا به دنیا آمده و وطن پدر و مادرش باشد ، یا خودش آنجا را برای زندگی اختیار کرده باشد .

(مسئله ۱۳۳۶) محل تولد انسان در صورتی که در آنجا سکونت و اقامت نداشته و ندارد و عملاً از آنجا اعراض کرده باشد حکم وطن را ندارد .

(مسئله ۱۳۳۷) «اعراض از وطن» به معنای انصراف از سکونت در آنجاست و تنها به قصد و نیت متحقق نمی شود ، بلکه باید عملاً اعراض کرده باشد ؛ و تشخیص آن با عرف است و به گونه ای باشد که اقامتگاه فعلی او حساب نشود .

(مسئله ۱۳۳۸) «زوجه» به طور اطلاق در توطّن (انتخاب وطن) تابعیت همسر را ندارد بلکه در صورتی که زن و شوهر بنا داشته باشند با هم زندگی کنند محل زندگی شوهر برای همسرش نیز وطن محسوب می شود ؛ ولی اگر از روی نافرمانی و نشوز یا با توافق شوهر نخواهد در وطن شوهر زندگی کند ، هر جا را که برای خودش وطن قرار دهد وطن او می باشد . همچنین اولاد در صورتی که بالغ و رشیده باشند (یعنی خودشان اهل درک و تشخیص باشند) ، می توانند در انتخاب وطن و محل زندگی مستقل بوده و از تابعیت پدر و مادر خارج شوند .

(مسئله ۱۳۳۹) جایی را که انسان محل زندگی خود قرار داده هنگامی وطن او حساب می شود که قصد نداشته باشد بعد از مدتی از آنجا برود ؛ و لازم نیست قصد ماندن همیشگی داشته باشد ، بلکه اگر قصد دارد بعد از چندین سال از آنجا برود ولی مدت ماندن او در آن محل طولانی باشد و آنجا اقامتگاه فعلی او محسوب شود _ به گونه ای که وقتی در آنجا وارد می شود به خانه و زندگی خود وارد شده و دیگر به او مسافر نگویند _ آنجا هم حکم وطن را خواهد داشت .

(مسئله ۱۳۴۰) کسی که نیمی از سال در یک شهر و نیمی از آن را در شهر دیگر زندگی می کند هر دو شهر وطن اوست ؛ و نیز اگر بیشتر از دو محل را برای زندگی اختیار کرده باشد همه آنها وطن او محسوب می شوند .

(مسئله ۱۳۴۱) مسافر اگر به جایی برسد که وطن او بوده ولی از آنجا به طور کلی صرف نظر کرده نمازش شکسته است ؛ هر چند در آنجا ملک داشته باشد و وطن دیگری هم برای خود اختیار نکرده باشد ؛ مگر این که بخواهد همیشه در شهرها سیاحت کند و اصلاً برای خود وطنی انتخاب ننماید که در این صوت نماز او در همه جا تمام است .

۲_ قصد اقامت:

به جایی که وطن انسان نیست ولی می خواهد حداقل ده روز در آنجا بماند «محل اقامه» گفته می شود .

(مسئله ۱۳۴۲) مسافری که قصد دارد ده روز پشت سر هم در یک محل بماند یا می داند ناخواسته ده روز در یک محل می ماند ، باید نمازهای خود را در آن محل تمام بخواند .

(مسئله ۱۳۴۳) مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند لازم نیست قصد ماندن شب اول و شب یازدهم را داشته باشد و همین که قصد کند از اذان صبح روز اول تا مغرب روز دهم بماند باید نماز را تمام بخواند ؛ همچنین به عنوان مثال اگر قصدش این باشد که از ظهر روز اول تا ظهر روز یازدهم بماند باید نماز را تمام بخواند .

(مسئله ۱۳۴۴) مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند در صورتی باید نماز را تمام بخواند که بخواهد تمام ده روز را در یک جا بماند ؛ پس اگر قصد ماندن در دو محل را داشته باشد ــ مانند کسی که بخواهد در دو شهر نزدیک به هم بماند ــ باید نماز را در هر دو محل شکسته بخواند .

(مسئله ۱۳۴۵) میزان در وحدت یا تعدد محل ، حکم عرف است ؛ پس اگر در یک شهر قصد ده روز کند گردش او در محله های آن شهر مانعی ندارد ، هرچند آن شهر بزرگ باشد ؛ مگر آن که محله های آن شهر به گونه ای از یکدیگر دور و جدا باشند که چند محل حساب شوند و شخصی را که از یک محله به محله دیگر رفته بگویند مسافرت کرده است .

(مسئله ۱۳۴۶) مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند ، اگر از اول قصد داشته باشد در بین ده روز به اطراف آنجا هم برود ، در صورتی به قصد او ضرر نمی زند که آن اطراف نیز در نظر مردم جزو همان محل به حساب آید ــ مانند باغها و قبرستان اغلب شهرها ــ گرچه کمی از حد ترخّص بگذرد ؛ و در غیر این صورت به قصد او ضرر می زند ، هر چند زود برود و برگردد . پس کسانی که محل اقامه را مقرّ خود قرار می دهند ولی بنا دارند در ضمن ده روز به دهات اطراف نیز بروند باید نماز را شکسته بخوانند .

(مسئله ۱۳۴۷) مسافری که تصمیم دارد ده روز در محلی بماند ، اگر چه احتمال بدهد که برای ماندن او مانعی پیش آید ، در صورتی که احتمال او ضعیف و غیر قابل توجه باشد باید نماز را تمام بخواند .

(مسئله ۱۳۴۸) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند ، چنانچه پیش از خواندن یک نماز چهار رکعتی اداء از ماندن منصرف شود یا مردد شود که در آنجا بماند یا به جای دیگر برود ، باید نماز را شکسته بخواند ؛ ولی اگر پس از خواندن یک نماز چهار رکعتی اداء از ماندن منصرف یا مردد شود ، تا وقتی در آنجا هست

باید نماز را تمام بخواند.

(مسئله ۱۳۴۹) اگر به خیال اینکه رفقایش می خواهند ده روز در محلی بمانند قصد کند که ده روز در آنجا بماند و پس از خواندن یک نماز چهار رکعتی بفهمد که آنها قصد نکرده اند _ اگر چه خودش هم از ماندن منصرف شود _ تا مدتی که در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند .

(مسئله ۱۳۵۰) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند اگر روزه بگیرد و بعد از ظهر از ماندن در آنجا منصرف شود ، چنانچه یک نماز چهار رکعتی اداء خوانده باشد روزه اش صحیح است ، و تا وقتی که در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند و روزه هایش را بگیرد ؛ و اگر یک نماز چهار رکعتی اداء نخوانده باشد روزه آن روزش صحیح است ، ولی باید نمازهای خود را شکسته به جا آورد و در روزهای بعد هم روزه نگیرد .

(مسئله ۱۳۵۱) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند ، چنانچه از ماندن منصرف شود و شک کند پیش از آن که از قصد ماندن برگشته یک نماز چهار رکعتی خوانده است یا نه ، باید نمازهای خود را شکسته به جا آورد ؛ مگر این که شک او بعد از وقت باشد که در این صورت باید نمازهای خود را تمام بخواند .

(مسئله ۱۳۵۲) اگر مسافر به نیت این که نماز را شکسته بخواند مشغول نماز شود و در بین نماز تصمیم بگیرد که ده روز یا بیشتر در آنجا بماند ، باید نماز را چهار رکعتی تمام نماید .

(مسئله ۱۳۵۳) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند ، اگر در بین نماز چهار رکعتی از قصد خود برگردد یکی از سه حالت را دارد:

حالت اول: چنانچه مشغول رکعت سوم نشده است ، باید نماز را دو رکعتی تمام کند و تا وقتی در آنجا هست نمازهای دیگرش را شکسته بخواند .

حالت دوم: چنانچه مشغول رکعت سوم شده ولی هنوز به رکوع نرفته است ، باید بنشیند و نماز را دو رکعتی تمام کند و بنا بر احتیاط برای هر یک از ایستادن بی جا و ذکری که گفته دو سجده سهو به جا آورد و تا وقتی در آنجا هست نمازهای دیگرش را شکسته بخواند .

حالت سوم: چنانچه به رکوع رکعت سوم رسیده است ، بنا بر احتیاط واجب نماز را تمام کند و یک نماز شکسته هم بخواند و تا وقتی در آنجا هست نمازهایش را هم شکسته و هم تمام به جا آورد .

(مسئله ۱۳۵۴) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند ، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی اداء تصمیم بگیرد به یک جا که کمتر از چهار فرسخ است یک مرتبه یا چند مرتبه برود و به محل اقامه خود برگردد و ده روز بماند ، باید در رفتن و برگشتن و محل اقامه نماز را تمام بخواند .

(مسئله ۱۳۵۵) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند ، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی اداء بخواهد به جایی که کمتر از چهار فرسخ است برود و پیش از ماندن ده روز به محل اقامه اولش برگردد و از آنجا نیز پیش از ماندن ده روز به وطنش یا به محل دیگری که هشت فرسخ است برود ، یکی از دو صورت را دارد:

۱ـ اگر وسایل و اثاثیه خود را از محل اقامه اش جمع آوری کرده و برگشتن او به محل اقامه فقط به عنوان عبور باشد ، در این صورت در مسیر رفتن به جایی که کمتر از چهار فرسخ است و نیز در آنجا بنا بر احتیاط واجب نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند ؛ ولی در برگشتن به محل اقامه و در محل اقامه و بعد از آن شکسته بخواند .

۲ـ اگر وسایل و اثاثیه خود را از محل اقامه جمع آوری نکرده ، بلکه می خواهد پس از بازگشت به محل اقامه چند روزی در آنجا بماند و از آنجا به قصد وطن یا جای دیگری که هشت فرسخ است حرکت کند ، در این صورت بنا بر احتیاط واجب در مسیر رفتن به آنجا و در آنجا و در برگشتن به محل اقامه و خود محل اقامه نماز را هم شکسته بخواند و هم تمام بخواند ؛ و پس از حرکت به وطن یا محل دیگری که هشت فرسخ است شکسته بخواند .

(مسئله ۱۳۵۶) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند ، چنانچه بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی اداء بخواهد به جای دیگری که کمتر از هشت فرسخ است برود و ده روز در آنجا بماند ، باید در مسیر رفتن و در جایی که قصد ماندن ده روز کرده نماز را تمام بخواند ؛ ولی اگر جایی که می خواهد برود هشت فرسخ یا بیشتر باشد ، باید هنگام رفتن نماز را شکسته بخواند ؛ و چنانچه در آنجا قصد ماندن ده روز کند نماز را تمام به جا آورد .

(مسئله ۱۳۵۷) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند اگر بیشتر از ده روز در آنجا بماند ، تا وقتی مسافرت نکرده نماز را تمام بخواند و لازم نیست دوباره قصد ماندن ده روز کند .

(مسئله ۱۳۵۸) مسافری که قصد کرده است ده روز در محلی بماند باید روزه واجب خود را بگیرد ؛ و می تواند روزه مستحبی را هم به جا آورد و نماز جمعه و نافله ظهر و عصر را هم بخواند .

۳ـ توقف یک ماه بدون قصد:

(مسئله ۱۳۵۹) مسافری که پس از رسیدن به هشت فرسخ در حال تردید در محلی مانده و نمی داند ده روز می ماند یا نه ، چنانچه سی روز به حال تردید بماند باید نماز را شکسته بخواند ؛ ولی پس از سی روز ـ گرچه مدت کمی بماند ـ باید نماز را تمام بخواند . و اگر پیش از رسیدن به هشت فرسخ در رفتن بقیه راه مردد

ص :۳۰۸

شود ، از وقتی که مردد می شود بایـد نمـاز را تمـام بخوانـد ؛ ولی اگر به چهار فرسـخ رسـیده و تصـمیم دارد قبل از ده روز به محل خود بر گردد باید نماز را شکسته به جا آورد .

(مسئله ۱۳۶۰) مسافری که سی روز مردد بوده ، در صورتی بعد از سی روز باید نماز را تمام بخواند که تمام مدت سی روز را در یـک جـا بمانـد ؛ پس اگر مقـداری از آن را در جایی و مقـداری را در جای دیگر بمانـد پس از سـی روز هم ـ اگر قصـد ماندن ده روز را ندارد ـ باید نماز را شکسته به جا آورد .

مواردی که مسافر می تواند نماز را تمام بخواند:

(مسئله ۱۳۶۱) در چهار مکان مسافر می توانـد نماز را تمام بخوانـد ، و مخیر است این که در این موارد نماز را تمام بخوانـد یا شکسته:

۱ـ مسجدالحرام ۲ـ مسجدالنّبی صلی الله علیه و آله ۳ـ مسجد کوفه ۴ـ نزد قبر مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام .

(مسئله ۱۳۶۲) اگر مسافر بخواهد در قسـمتهایی که اول جزو مسـجدالحرام یا مسـجدالنّبی صـلی الله علیه و آله و یا مسجد کوفه نبوده و بعدها به این مساجد اضافه شده نماز بخواند ، بنا بر احتیاط واجب شکسته بخواند .

(مسئله ۱۳۶۳) کسـی که می دانـد مسافر است و باید نماز را شکسـته بخواند ، اگر در غیر چهار مکانی که گفته شد عمداً تمام بخواند نمازش باطل است .

چند مسئله متفرقه

(مسئله ۱۳۶۴) اگر مسـافر در غیر از جـایی که وطنش محسـوب می شود قصـد اقـامه ده روز نکنـد نمـازش شکسـته است ؛ چه ملکی در آنجا داشـته باشـد یا نه ، و چه در آنجا شـش ماه مانده یا نمانده باشد ؛ هر چند در جایی که منزل ملکی دارد و سابقاً شش ماه در آنجا مانده خوب است بنا بر احتیاط هم شکسته و هم تمام بخواند .

(مسئله ۱۳۶۵) مسافری که تصـمیم نـدارد ده روز در محلی بمانـد ، بلکه قصـدش این است که اگر رفیقش بیاید یا منزل خوبی پیدا کند ده روز بماند باید نماز را شکسته بخواند .

(مسئله ۱۳۶۶) در هر موردی که وظیفه انسان آن است که نمازش را هم تمام و هم شکسـته بخواند ، باید روزه اش را بگیرد و قضای آن را هم به جا آورد .

(مسئله ۱۳۶۷) مسافری که باید نماز را شکسته به جا آورد در صورتی که تمام بخواند چند صورت دارد:

۱ـ اگر می داند مسافر باید نماز را شکسته به جا آورد عمداً تمام بخواند ، نمازش باطل است .

۲ــ اگر به طور کلی نمی دانسته که مسافر باید نماز را شکسته به جا آورد ، چنانچه تمام خوانده است نمازش صحیح است .

۳ــ اگر سفر خود و حکم مسافر را ــ هر دو را ــ فراموش کرده باشد (فراموش کرده باشد مسافر باید نماز خود را شکسته بخواند و نیز فراموش کرده باشد که او در حال سفر است) و تمام بخواند ، در صورتی که وقت باقی است باید نماز را دوباره شکسته بخواند ؛ و اگر وقت گذشته بنا بر احتیاط مستحب به طور شکسته قضا نماید .

۴ــ اگر می داند مسافر باید نماز را شکسته بخواند ولی بعضی خصوصیات آن را ــ مانند اینکه مثلاً در سفر هشت فرسخی باید شکسته بخواند ــ نداند و تمام بخواند ، در صورتی که وقت باقی است باید نماز را شکسته به جا آورد ؛ و اگر وقت گذشته بنا بر احتیاط واجب به طور شکسته قضا نماید .

۵ــ اگر می داند مسافر باید نماز را شکسته به جا آورد ولی به گمان این که سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند ، وقتی که فهمید سفرش هشت فرسخ بوده بنا بر احتیاط واجب نماز را شکسته بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید .

۶ــ اگر فراموش کند که مسافر است و نماز را تمام بخواند ، چنانچه در وقت یادش بیاید باید شکسته به جا آورد ؛ و اگر بعد از وقت یادش آید قضای آن لازم نیست .

۷ــ اگر فراموش کند که نماز مسافر شکسته است و تمام بخواند ، باید آن را شکسته به جا آورد و اگر وقت گذشته بنا بر احتیاط واجب قضا نماید .

(مسئله ۱۳۶۸) کسی که باید نماز را تمام بخواند اگر شکسته به جا آورد در هر صورت نمازش باطل است ؛ حتی اگر قصد ماندن ده روز در جایی را داشته باشد و از روی ندانستن شکسته به جا آورد بنا بر احتیاط واجب باید دوباره آن را تمام بخواند .

(مسئله ۱۳۶۹) اگر مشغول نماز چهار رکعتی شود و در بین نماز یادش بیاید که مسافر است ، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته باید بنشیند و نماز را دو رکعتی تمام نماید ؛ و اگر به رکوع رکعت سوم رفته نمازش باطل است . و در صورتی که به مقدار خواندن یک رکعت هم وقت داشته باشد باید نماز را شکسته بخواند .

(مسئله ۱۳۷۰) مسافری که نماز خود را نخوانده اگر در وقت به وطنش یا جایی که می خواهد ده روز در آنجا بماند برسد ، باید نماز را تمام بخواند ؛ ولی اگر بعد از وقت به وطن برسد باید قضای آن را شکسته بخواند .

(مسئله ۱۳۷۱) مسافری که نماز را شکسته خوانده است ــ اگر چه در وقت به وطن خود برسد ــ لازم نیست آن نماز را دوباره تمام بخواند .

(مسئله ۱۳۷۲) کسی که مسافر نیست اگر در اول وقت نماز نخواند و مسافرت

کند ، در سفر باید نماز را شکسته بخواند .

(مسئله ۱۳۷۳) اگر نماز ظهر یا عصر و یا عشاء از مسافری که بایـد آنها را شکسـته می خواند قضا شود ، باید آن را دو رکعتی قضا نمایـد ؛ هر چنـد در غیر سـفر بخواهد قضای آن را به جا آورد . و اگر از کسـی که مسافر نیست یکی از این سه نماز قضـا شود ، باید چهار رکعتی قضا نماید ؛ هر چند در سفر بخواهد آن را به جا آورد .

(مسئله ۱۳۷۴) مستحب است مسافر بعد از هر نمازی که شکسته می خواند سی مرتبه بگوید: «سُبْحانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ للهِ وَ لا إلهَ إلّا اللهُ وَاللهُ أكْبر» .

احکام نماز خوف

(مسئله ۱۳۷۵) نماز انسان در حال ترس از دشـمن ، دزد ، درنده و مانند اینها همانند نماز مسافر شکسـته است ؛ به شرط آن که شکسته خواندن نماز در دفاع و یا ایمنی از دشمن مؤثر باشد .

(مسئله ۱۳۷۶) «نماز» از انسان بالغ و عاقل واجـد شـرایط در هیچ حالی ساقط نمی شود حتی در حال درگیری مسـلحانه ، حمله دزد یا درنده به هر شـکل ممکن باید نماز خود را بخواند ؛ اگر ممکن باشد ایستاده وگرنه نشسته یا در حال راه رفتن ، پیاده یا سواره یا خوابیـده ؛ و بایـد تا ممکن است تکبیره الاحرام را رو به قبله بگویـد و بقیه نماز را هم هر قـدر که می تواند رو به قبله انجام دهـد ؛ و اگر نمی توانـد رکوع و سـجود را به طور کامل به جا آورد به اشاره انجام دهد . و چنانچه نماز خواندن برای او به این انـدازه هم ممکن نباشـد ، بنا بر احتیاط واجب باید پس از نیت ، تکبیره الاحرام را به قصد ما فی الذمّه (به قصد آنچه در واقع به عهـده اوست) بگویـد و به جـای هر رکعت یـک «سُـبْحانَ اللهِ وَ الْحَمْـدُ للهِ وَ لا إلهَ إلّا اللهُ وَاللهُ أكْبر» گفته و به دنبال آن دعای دیگری هم بخواند و سـپس با تشـهد و سلام نماز را تمام نماید . و اگر به وظیفه خود به شکل ممکن عمل نماید نمازش اعاده یا قضا ندارد .

(مسئله ۱۳۷۷) اگر بـه جهـت ضـرورت ، بعضـی از نمـاز را به عنـوان مثـال در حـال راه رفتن یـا سـواره بخوانـد و در بین نمـاز ضرورت برطرف شود ، باید باقیمانده نماز را بر طبق وظیفه فعلی تمام و کامل به جا آورد ؛ و اگر وقت باقی است بنا بر احتیاط دوباره نماز را به طور کامل بخوانـد . همچنین اگر بعضـی از نماز را کامل انجام داده و در بین آن خوف و ضـرورت پیدا شده است باقیمانده را بر طبق ضرورت به جا آورد .

(مسئله ۱۳۷۸) اگر انسان به وجود دشمن یا درنده یقین کند و نماز را شکسته یا در حال راه رفتن به جا آورد و بعد معلوم شود اشتباه کرده است ، چنانچه وقت نماز باقی است

بنا بر احتیاط نماز را دوباره بخواند ؛ و اگر وقت گذشته قضا ندارد .

(مسئله ۱۳۷۹) اگر نمازگزار برای دفع حمله حیوان درنده یا دزد نماز را به نیت نماز خوف دو رکعتی یا سواره ویا در حال راه رفتن به جا آورد ، چنانچه تا آخر وقت نماز ، خوف او باقی باشد نمازش صحیح است ؛ وگرنه بنا بر احتیاط نماز را دوباره به طور کامل بخواند .

احکام نماز قضا

(مسئله ۱۳۸۰) کسی که از روی عمد یا اشتباه و یا ندانستن مسئله نماز واجب خود را در وقت آن نخوانده باشد باید قضای آن را به جا آورد ؛ همچنین است اگر در تمام وقت نماز خواب و یا مست بوده یا مدتی از دین برگشته و مرتد شده باشد . و چنانچه از روی اختیار خود را بیهوش کرده باشد بنا بر احتیاط نمازهای زمان بیهوشی خود را قضا نماید ؛ بلکه اگر بیهوشی او غیر اختیاری بوده بنا بر احتیاط مستحب قضا نماید .

(مسئله ۱۳۸۱) کسی که یقین داشته برای نماز وقت دارد و نیت ادا نموده و بعد فهمیده وقت نداشته ، چنانچه یک رکعت از نماز او در وقت واقع شده باشد نمازش صحیح است و قضا ندارد ؛ ولی اگر همه نماز در خارج وقت واقع شده بنا بر احتیاط قضای آن را به جا آورد .

(مسئله ۱۳۸۲) نمازهای یومیه ای را که زن در حال حیض یا نفاس نخوانده قضا ندارد همچنین نمازهای واجبی که از انسان در حال کفر یا جنون یا بیهوشی که به اختیار خود او نبوده ترک شده ــ در صورتی که کفر یا جنون یا بیهوشی در همه وقت نماز بوده است ــ قضا ندارد ؛ ولی اگر در وقت نماز ، مسلمان یا عاقل شود یا به هوش آید و یا پاک گردد باید نماز خود را به جا آورد ؛ هر چند تنها به مقدار یک رکعت از وقت باقی مانده باشد .

(مسئله ۱۳۸۳) اگر اول وقت به مقدار خواندن نماز به حسب تکلیف فعلی خود وقت داشته باشد و نماز را به جا نیاورد و سپس یکی از عذرهایی که گفته شد برای او پیش آید ، باید قضای آن نماز را به جا آورد .

(مسئله ۱۳۸۴) اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی را که خوانده باطل بوده باید قضای آن را به جا آورد ؛ هر چند باطل بودن نماز به واسطه ندانستن مسئله باشد ، در صورتی که در دانستن مسئله کوتاهی کرده باشد .

(مسئله ۱۳۸۵) کسی که وظیفه اش خواندن نماز جمعه بوده ، اگر به هر دلیل آن را به جا نیاورد تا وقت آن بگذرد باید نماز ظهر را بخواند ؛ و اگر نماز ظهر را هم نخواند باید قضای ظهر را به جا آورد .

(مسئله ۱۳۸۶) اگر انسان احتمال دهد که نماز قضایی دارد یا نمازهایی را که

خوانده صحیح نبوده ، مستحب است احتیاطاً قضای آنها را به جا آورد .

(مسئله ۱۳۸۷) کسی که نماز قضا دارد باید در خواندن آن کوتاهی نکند ؛ ولی در صورتی که اطمینان داشته باشد در آینده بتواند آن را انجام دهد ، لازم نیست فوراً آن را به جا آورد .

(مسئله ۱۳۸۸) کسی که نماز قضا دارد می تواند نماز مستحبی یا نماز قضای دیگران را بخواند .

(مسئله ۱۳۸۹) در هر یک از نمازهای یومیه که ترتیب در آن شرط بوده در قضای آن هم ترتیب شرط است ؛ مثلًا اگر نماز ظهر و عصر او قضا شده باید اول قضای ظهر و سپس قضای عصر را بخواند ؛ و اگر در یک روز نماز عصر و در روز بعد نماز ظهر او قضا شده ، بنا بر احتیاط اول نماز عصر و سپس نماز ظهر روز بعد را قضا کند . ولی در قضای نمازهای واجب دیگر ـــ مثل نماز آیات ـــ ترتیب شرط نیست .

(مسئله ۱۳۹۰) اگر بخواهد قضای یک نماز یومیه و یک نماز غیر یومیه را بخواند لازم نیست آنها را به ترتیب به جا بیاورد .

(مسئله ۱۳۹۱) اگر کسی نداند نمازهایی که از او قضا شده کدام یک جلوتر بوده بنا بر احتیاط مستحب به گونه ای بخواند که ترتیب حاصل شود ؛ و اگر می داند کدام یک جلوتر قضا شده ، پس آنچه در ادای آنها ترتیب شرط بوده ، مثل نماز ظهر و عصر یک روز باید به ترتیب خوانده شود ؛ و در غیر این صورت نیز بنا بر احتیاط واجب به ترتیب قضا نماید .

(مسئله ۱۳۹۲) کسی که چند نماز ـــ مثلًا چند نماز صبح یا چند نماز ظهر یا هر دو ـــ از او قضا شده و شماره آنها را نمی داند ، بنا بر احتیاط باید به اندازه ای بخواند که گمان پیدا کند قضای همه نماز ها را خوانده است و چیزی بر عهده او نمی باشد ؛ ولی اگر مقدار نمازها را می دانسته و فراموش کرده بنا بر احتیاط به قدری بخواند که یقین کند چیزی به عهده او نمانده است .

(مسئله ۱۳۹۳) کسی که یک نماز چهار رکعتی از او قضا شده و نمی داند ظهر بوده یا عصر و یا عشاء ، اگر تنها یک نماز چهار رکعتی به نیت نمازی که نخوانده است به جا آورد کافی است ؛ و در بلند یا آهسته خواندن حمد و سوره هم اختیار با خود اوست . همچنین کسی که می داند یکی از نمازهای واجب یومیه را نخوانده و نمی داند کدام است ، کافی است یک نماز صبح و یک نماز مغرب و یک نماز چهار رکعتی به قصد نمازی که نخوانده (قصد ما فی الذمّه) به جا آورد .

(مسئله ۱۳۹۴) کسی که نماز قضا از همین روز یا روزهای پیش دارد ، پس اگر یک نماز باشد و وقت وسعت دارد بنا بر احتیاط اول آن نماز قضا را به جا آورد ؛ و اگر بیشتر از یک نماز باشد ، لازم نیست نمازهای قضا را اول بخواند ، هر چند

بهتر است .

(مسئله ۱۳۹۵) نمازگزار می تواند نیت خود را از نماز قضای لاحق _ مثل نماز عصر _ به نماز قضای سابق _ مثل نماز ظهر _ برگرداند ؛ ولی عدول از نماز قضای سابق به لاحق مثلاً از نماز قضای ظهر به عصر محل اشکال است .

(مسئله ۱۳۹۶) کسی که نماز قضا به عهده اوست و نمی تواند نمازهای خود را به طور کامل و بارعایت همه شرایط آن بخواند ، باید انجام نماز قضا را تا برطرف شدن عذر خود تأخیر اندازد . ولی کسی که می داند عذرش تا آخر عمر برطرف نمی شود و می ترسد ناگهان مرگ او برسد ، می تواند درحال عذر نماز قضاهای خود را به جا آورد ؛ و اگر بعداً عذر او برطرف شد بنا بر احتیاط آنها را اعاده نماید .

(مسئله ۱۳۹۷) تا هنگامی که انسان زنده است _ گرچه از خواندن نمازهای قضای خود ناتوان باشد _ دیگری نمی تواند قضای نمازهای او را بخواند .

(مسئله ۱۳۹۸) نماز قضا را می توان با جماعت به جا آورد ؛ و فرقی نمی کند که امام جماعت در حال خواندن نماز قضا یا ادا باشد ؛ ولی باید نماز قضای امام یقینی بوده و بنا بر احتیاط برای خودش باشد نه برای میت . و لازم نیست امام و مأموم یک نماز بخوانند ؛ بلکه اگر مثلاً امام جماعت نماز قضا یا ادای ظهر را می خواند می توان هر نماز قضایی را به او اقتدا کرد .

(مسئله ۱۳۹۹) کسی که تا نصف شب خواب مانده و نماز عشای او قضا شده بنا بر احتیاط علاوه بر قضای نماز ، فردای آن روز را روزه بگیرد ؛ ولی اگر روزه نگرفت قضای روزه بر او واجب نمی شود . و در صورتی که بیدار بوده و در اثر فراموشی یا به علت دیگر نماز عشای او قضا شده این حکم جاری نمی شود . و تنها قضای نماز کفایت می کند .

(مسئله ۱۴۰۰) مستحب است بچه ممیز (بچه ای که بالغ نشده ، ولی به حدی رسیده که خوب و بد را تشخیص می دهد) را به خواندن نماز و عبادتهای دیگر عادت دهند ؛ بلکه مستحب است او را به قضای نمازها نیز وادار نمایند ؛ به شرط آن که از حد اعتدال خارج نشده و موجب اثرات منفی نشود .

نماز و روزه قضای پدر و مادر

(مسئله ۱۴۰۱) نماز و روزه قضا شده پدر و همچنین _ بنا بر احتیاط _ مادر چنانچه از روی نافرمانی ترک نکرده باشند به عهده پسر بزرگتر بلکه بنا بر احتیاط به عهده بزرگترین مرد در میان وارثان _ مطابق طبقات ارث _ خواهد بود که او باید پس از مرگشان به جا آورد و یا برای آنها اجیر بگیرد ؛ بلکه بنا بر احتیاط واجب اگر از روی نافرمانی هم ترک کرده باشند به همین شکل عمل شود . و چنانچه پدر میت زنده است بنا بر احتیاط با مشارکت پسر بزرگتر میت آن را انجام دهند .

ص :۳۱۴

(مسئله ۱۴۰۲) اگر نماز و روزه شخص دیگری بر عهده پدر و یا مادر بوده و انجام نداده باشند ـ مثلاً نماز و روزه استیجاری داشته و انجام نداده باشند ـ قضای آن بر بزرگترین وارث مرد واجب نیست ؛ ولی پول آن باید از ترکه میت پرداخت شود .

(مسئله ۱۴۰۳) کسی که باید قضای نماز میت را به جا آورد چنانچه شک داشته باشد که میت نماز یا روزه قضا داشته یا نه ، چیزی بر او واجب نیست ؛ ولی اگر بداند نماز یا روزه قضا داشته و شک کند که به جا آورده یا نه ، بنا بر احتیاط واجب باید قضا نماید .

(مسئله ۱۴۰۴) کسی که قضای نماز پدر یا مادر بر او واجب است اگر بخواهد نماز آنان را قضا کند باید به تکلیف خود عمل کند ؛ مثلاً مرد حمد و سوره نماز قضای صبح و مغرب و عشاء را باید بلند بخواند .

(مسئله ۱۴۰۵) کسی که خودش نماز و روزه قضا دارد چنانچه نماز و روزه پدر یا مادر هم بر او واجب شود ، هر کدام را اول به جا آورد صحیح است .

(مسئله ۱۴۰۶) کسی که قضای نماز پدر یا مادر به عهده اوست بنا بر احتیاط واجب نباید انجام آن را به تأخیر اندازد؛ مگر آنکه اطمینان به زنده بودن و قدرت به انجام آن داشته باشد .

(مسئله ۱۴۰۷) اگر میت وصیت کرده باشد که نماز و روزه او را به کسی بدهند ، پس از آن که آن شخص نماز و روزه او را به طور صحیح انجام داد چیزی بر عهده بزرگترین وارث مرد نمی باشد .

(مسئله ۱۴۰۸) اگر هنگام مرگ پدر یا مادر ، ولیّ او یعنی کسی که قضای نماز و روزه آنها به عهده اوست دیوانه باشد و یا به حد بلوغ نرسیده باشد ، چنانچه بعداً عاقل یا بالغ شود واجب بودن قضای نماز و روزه پدر و مادر بر او محل اشکال است ، هر چند احوط است . و اگر بزرگترین مرد از وارثان قبل از بلوغ یا قبل از عاقل شدن فوت کند ، واجب شدن قضای نماز و روزه پدر و مادر بر بزرگترین مرد از وارثان پس از او نیز محل اشکال است .

(مسئله ۱۴۰۹) پسری که مکلف نشده ولی خوب و بد را تشخیص می دهد و نماز خود را به طور صحیح می خواند می تواند قضای نماز پدر یا مادر را به جا آورد .

(مسئله ۱۴۱۰) کسی که قضای نماز و روزه پدر یا مادر بر عهده اوست اگر پیش از آن که نماز یا روزه آنها را قضا کند بمیرد ، چنانچه بین مرگ پدر یا مادر و مرگ او به اندازه ای فاصله بوده که می توانسته قضای نماز و روزه را به جا آورد بر بزرگترین مرد از وارثان پس از او چیزی واجب نیست ؛ و اگر این مقدار فاصله نشده بنا بر احتیاط واجب بزرگترین مرد از وارثان پس از او قضای نماز و روزه را به جا آورد .

نایب گرفتن برای نماز و روزه قضا

به کسی که برای به جا آوردن نماز یا روزه و سایر عبادتهای میت معین می کنند «اجیر» یا «نایب» گفته می شود .

(مسئله ۱۴۱۱) بعد از مرگ انسان می توان برای نماز و عبادتهای دیگر او که در زندگی به جا نیاورده فرد دیگری را اجیر نمود ؛ یعنی به او مزد داد تا آنها را به نیابت از میت بجا آورد ؛ و چنانچه بدون مزد هم انجام دهد صحیح است .

(مسئله ۱۴۱۲) کسی که برای نماز قضای میت نایب شده است باید مسائل مورد نیاز را بداند .

(مسئله ۱۴۱۳) نایب باید موقع نیت ، میت را معین کند و لازم نیست اسم او را بداند ؛ پس اگر نیت کند از طرف کسی نماز می خوانم که برای او اجیر شده ام کافی است .

(مسئله ۱۴۱۴) نایب باید خود را به جای میت فرض کند و عبادتهای او را قضا نماید؛ بنابراین اگر عملی را انجام دهد و ثواب آن را برای میت هدیه کند کافی نیست .

(مسئله ۱۴۱۵) باید کسی را اجیر کنند که اطمینان داشته باشند عمل را به طـور صحیح انجام می دهد ؛ بنابراین اگر کسی را اجیر کنند و بعد معلوم شود عباداتی را که به عهده او گذاشته شده انجام نداده یا باطل انجام داده است ، باید دوباره برای انجام آنها نایب بگیرند .

(مسئله ۱۴۱۶) هرگاه شک کنند که نایب عمل را انجام داده یا نه ــ اگر چه بگوید انجام داده ام ــ در صورتی که متهم به دروغگویی باشد باید دوباره نایب بگیرند ؛ ولی اگر شک کنند که عمل او صحیح بوده یا نه ، حکم به صحت آن می شود .

(مسئله ۱۴۱۷) کسی را که عذری دارد و مثلاًـ نماز خود را نشسته یا با تیمم می خواند، بنا بر احتیاط واجب نمی شود برای نمازهای میت نایب گرفت ؛ اگر چه نمازهای میت هم به همین صورت قضا شده باشد .

(مسئله ۱۴۱۸) مرد را برای زن و زن را برای مرد می توان نایب گرفت ؛ ولی اگر مرد از طرف زن نایب شود باید حمد و سوره را در نمازهای صبح ، مغرب و عشاء بلند بخواند ؛ و اگر زن از طرف مرد نایب شود بنا بر احتیاط حمد و سوره را در نمازهای ذکر شده بلند بخواند . همچنین اگر زن از طرف مرد یا مرد از طرف زن به صورت تبرّعی و مجانی نایب شود همین حکم را دارد .

(مسئله ۱۴۱۹) هرگاه با اجیر شرط کنند که نماز را به گونه مخصوصی انجام دهد باید به شرط عمل نماید ؛ ولی اگر با او شرط نکنند باید به وظیفه خود عمل کند . و احتیاط مستحب آن است که از وظیفه خودش و میت هرکدام که به احتیاط

نزدیکتر است به آن عمل نماید .

(مسئله ۱۴۲۰) اگر با اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبات آن بخواند باید مقداری از مستحبات نماز را که معمول است به جا آورد .

(مسئله ۱۴۲۱) در قضای نمازهای میت آن چه در ادای آنها ترتیب معتبر بوده _ مثل ظهر و عصر یک روز _ باید به ترتیب خوانده شود ؛ و در غیر این صورت نیز چنانچه میت ترتیب قضا شدن را می دانسته بنا بر احتیاط باید طوری انجام دهند که ترتیب حاصل شود . بنابراین اگر چند نفر را اجیر کنند باید بنا بر احتیاط برای هر یک وقت مرتبی را معین کنند که با وقت دیگری همزمان نباشد ؛ مثلاً اگر با یکی از آنها قرار گذاشتند که از صبح تا ظهر برای میت نماز قضا بخواند با دیگری قرار بگذارند که از ظهر تا شب بخواند ، و نیز نمازی را که در هر مرتبه شروع می کند معیّن نمایند ؛ مثلاً قرار بگذارند که در هر دفعه نماز یک شبانه روز را تمام کنند و اگر ناقص بگذارند آن را حساب نکنند و دفعه بعد نماز یک شبانه روز را از اول شروع نمایند .

(مسئله ۱۴۲۲) اگر بخواهند برای میت نماز قضا بخوانند و بدانند که او ترتیب قضا شدن را نمی دانسته یا ندانند که می دانسته یا نه ، بنا بر احتیاط مستحب به طوری برای او قضا کنند که ترتیب حاصل شود ؛ پس اگر بخواهند چند نفر را برای به جا آوردن نماز میت اجیر کنند بنا بر احتیاط مستحب وقت معین کنند .

(مسئله ۱۴۲۳) اگر کسی نایب شود که مثلاً در مدت یک سال نمازهای میت را بخواند ولی پیش از تمام شدن سال بمیرد ، باید برای نمازهایی که می دانند به جا نیاورده دیگری را نایب نمایند ؛ بلکه برای نمازهایی هم که احتمال می دهند به جا نیاورده بنا بر احتیاط واجب نایب بگیرند .

(مسئله ۱۴۲۴) کسی را که برای نمازهای میت اجیر کرده اند اگر پیش از تمام کردن نمازها بمیرد و اجرت همه آنها را گرفته باشد ، چنانچه شرط کرده باشند که همه نمازها را خودش بخواند یا قرینه ای در بین باشد که نظر داشته اند خودش بخواند ، باید اجرت مقداری را که نخوانده از او بگیرند به ولی میت بدهند ؛ ولی اگر شرط نکرده باشند و قرینه ای هم در بین نباشد ، باید ورثه اجیر از مال او نایب بگیرند ؛ و چنانچه مالی نداشته باشد بر ورثه او چیزی واجب نیست .

(مسئله ۱۴۲۵) اگر نایب پیش از تمام کردن نمازهای میت بمیرد و خودش هم نماز قضا داشته باشد ، چنانچه شرط نکرده باشند خودش بخواند ، باید از مال او برای نمازهایی که اجیر بوده دیگری را نایب بگیرند ؛ و اگر چیزی زیاد آمد در صورتی که وصیت کرده باشد و وارثان هم اجازه دهند برای تمام نمازهای خودش نایب بگیرند ؛ و چنانچه وارثان اجازه ندهند یک سوم آن را به مصرف نماز خودش برسانند ؛ و در صورتی که وصیت نکرده باشد یا یک سوم آن کافی نباشد ولی او _

یعنی بزرگترین مرد از وارثـان ــ آنهـا را به جـا آورد ؛ و اگر ولی موجود نباشـد بنـا بر احتیاط واجب وارثان بالغ میت از سـهم خودشان آنها را به جا آورند .

(مسئله ۱۴۲۶) اگر فتوای مرجع تقلیـد نـایب یا فتوای مرجع تقلیـد میت تفاوت داشـته باشـد ، در صورتی که هنگام اجیر شـدن خصوصـیات عمل تعیین نشده باشد و منصـرف به نحو خاصـی نیز نباشد ، باید نایب عمل را طبق فتوای مرجع تقلید خود انجام دهد ؛ هر چند

ص :۳۱۸

احتیاط آن است که وصی با نایب شرط کند که عمل را طوری انجام دهد که هم مطابق نظر مرجع تقلید میت و هم مطابق مرجع تقلید خود باشد .

(مسئله ۱۴۲۷) کسی که برای انجام نماز یا سایر عبادات اجیر شده نمی تواند دیگری را برای انجام آن اجیر نماید ؛ مگر در صورتی که اجیر کننده اجازه داده باشد یا اجاره منصرف به انجام عمل توسط شخص اجیر نباشد .

(مسئله ۱۴۲۸) اجیر شدن برای انجام عبادات واجب شخص زنده و یا انجام آن به صورت تبرّعی جایز نیست ؛ مگر در نیابت از حج که اگر شخصی مستطیع شده و از انجام اعمال حج عاجز باشد و امید هم ندارد که در آینده بتواند خودش به جا آورد می تواند نایب بگیرد .

(مسئله ۱۴۲۹) انسان می تواند برای بعضی از کارهای مستحبی ـ مانند زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیه السلام ـ از طرف زندگان اجیر شود ؛ همچنین می تواند کار مستحبی را انجام داده و ثواب آن را به مردگان یا زندگان هدیه نماید .

احکام نماز جماعت

در مورد اهمیت نماز جماعت روایات و احادیث بسیاری از معصومین علیه السلام وارد شده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس پشت سر پیش نماز عالم نماز بخواند مانند این است که پشت سر من نماز خوانده و پشت سر حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام نماز بخواند .

امام صادق علیه السلام فرمود: نماز در پشت سر پیش نماز عالم برابر یک هزار رکعت و پشت سر قرشی (سید) برابر یک صد رکعت می باشد .

در حدیث دیگری پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: یک رکعت نماز با جماعت خوانده شود از یکصد هزار دیناری که در راه خدا به فقرا داده شود بهتر است و سجده ای که مؤمن پشت سر امام همراه با جماعت انجام می دهد از یکصد برده ای که در راه خدا آزاد کند بهتر است .

و در یکی از احادیث آمده است: اگر یک نفر به امام جماعت اقتدا کند هر رکعت از نماز آنان ثواب صد و پنجاه نماز را دارد ، و اگر دو نفر اقتدا کنند هر رکعت ثواب ششصد نماز را دارد ؛ و هرچه بیشتر شوند ثواب نمازشان بیشتر می شود تا این که شمار آنان به ده نفر برسد و هرگاه بیشتر از ده نفر باشند ، اگر تمام دریاها مرکب ، درختها قلم ، و جن و انس و فرشتگان نویسنده شوند توان نوشتن ثواب یک رکعت از آن را نخواهند داشت .

(مسئله ۱۴۳۰) مستحب است نمازهای یومیه ، عیدین ، نماز میت ، نماز آیات و

ص :۳۱۹

نماز استسقاء را به جماعت بخوانند ؛ و در نمازهای یومیه به ویژه نمازهای صبح، مغرب ، و عشاء مخصوصاً برای همسایه مسجد و کسی که صدای اذان را می شنود بیشتر سفارش شده است .

(مسئله ۱۴۳۱) پس نمازهای روزانه ، آیات ، عیدین ، میت و استسقاء را می توان به جماعت خواند ولی مشروعیت آن در دیگر نمازها ثابت نشده است به جز نماز استسقاء «نماز طلب باران» در هیچ نماز مستحبی دیگر مشروعیت جماعت ثابت نشده بلکه در موارد زیادی چون نوافل ماه رمضان عدم مشروعیت آن ثابت شده است .

(مسئله ۱۴۳۲) کسی که نمازش را فرادی خوانده اگر نماز جماعت برپا شود مستحب است که یک بار دیگر آن را با جماعت بخواند و اگر بعداً معلوم شود که نماز اولی باطل بوده نماز دومش کفایت می کند .

(مسئله ۱۴۳۳) هرگاه جماعت دیرتر از اول وقت برپا می شود مستحب است مؤمنان صبر کنند و نماز خود را با جماعت بخوانند ؛ و نماز جماعت از نماز اول وقت که فرادی یعنی به تنهایی خوانده شود بهتر است ؛ همچنین نماز جماعتی که مختصر خوانده شود از نماز فرادایی که آن را طول بدهند بهتر می باشد .

(مسئله ۱۴۳۴) کسی که نماز خود را در اول وقت فرادی خوانده مستحب است دوباره آن را به جماعت بخواند _ امام باشد یا مأموم _ و اگر بفهمد که نماز اولش باطل بوده نماز دوم او کافی است .

(مسئله ۱۴۳۵) اگر موقعی که مشغول نماز مستحبی است جماعت برپا شود ، چنانچه اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت برسد مستحب است نماز را رها کرده و مشغول نماز جماعت شود ؛ بلکه اگر اطمینان نداشته باشد که به رکعت اول برسد مستحب است به همین دستور رفتار نماید .

(مسئله ۱۴۳۶) اگر موقعی که مشغول نماز سه یا چهار رکعتی است جماعت برپا شود، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته و اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت برسد ، مستحب است به نیت نماز مستحبی نماز را دو رکعتی تمام کند و خود را به جماعت برساند .

(مسئله ۱۴۳۷) الإثنین و مافوقهما جماعه: در غیر نماز جمعه و عیدین اقل تعداد افراد جماعت دو نفر باشند نماز جماعت منعقد می شود (یک مأموم و دیگری امام) .

(مسئله ۱۴۳۸) مأموم اقتدا کند به نماز جماعت و نداند که امام در دو رکعت اولین است یا در دو رکعت آخرین ، حمد و سوره را بخواند معلوم شود که امام در دو رکعت اخیر بوده است حمد و سوره در محلش خوانده شده و اگر معلوم شود امام در دو رکعت اولین بوده است ایضاً حمد و سوره را خوانده است ضرر ندارد .

موارد وجوب نماز جماعت

(مسئله ۱۴۳۹) «نماز جمعه» و همچنین نمازهای «عید فطر و قربان» ــ هرگاه واجب شوند ــ فقط در صورتی صحیحند که با جماعت خوانده شوند .

(مسئله ۱۴۴۰) کسی که به اندازه ای وسواس دارد که عمل به آن حرام یا موجب باطل شدن نماز او می گردد و فقط در صورتی که نماز را با جماعت بخواند از وسواس راحت می شود ، باید نماز را با جماعت بخواند .

(مسئله ۱۴۴۱) کسی که حمد و سوره را نمی تواند صحیح ادا کند واجب است در صورت امکان نمازش را با جماعت بخواند .

(مسئله ۱۴۴۲) اگر پدر یا مادر به فرزند خود امر کند که در جماعت حاضر شود ، چنانچه مخالفت او موجب اذیت و ناراحتی آنان شود واجب است نماز را به جماعت بخواند ؛ و اگر موجب اذیت آنان نشود نیز بنا بر احتیاط نماز را به جماعت بخواند و در هر دو صورت قصد استحباب نماید .

(مسئله ۱۴۴۳) حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی اعتنایی جایز نیست ؛ و سزاوار نیست که انسان بدون داشتن عذر نماز جماعت را ترک نماید .

شرایط برگزاری نماز جماعت

(مسئله ۱۴۴۴) نمازهای مستحبی را نمی توان به جماعت خواند؛ مگر «نماز استسقاء» که برای آمدن باران می خوانند. همچنین نماز «عید فطر و قربان» را در زمان غیبت ــ بر فرض که واجب نباشند ــ می توان به جماعت به جا آورد .

(مسئله ۱۴۴۵) هنگامی که امام جماعت یکی از نمازهای یومیه خود را می خواند ــ تمام باشد یا شکسته ــ هر یک از نمازهای یومیه را ــ تمام باشد یا شکسته ــ می توان به او اقتدا کرد؛ ولی اگر امام جماعت آن نماز را احتیاطا دوباره می خواند ، فقط در صورتی که احتیاط مأموم با امام یکی باشد می تواند به او اقتدا نماید ؛ مثلا چنانچه امام و مأموم در نماز چهار رکعتی شک بین سه و چهار نمایند و قبل از خواندن نماز احتیاط حرف بزنند پس از خواندن یک رکعت نماز احتیاط بنا بر احتیاط باید دوباره نمازشان را اعاده نمایند ، و این چهار رکعت را می توانند به جماعت بخوانند .

(مسئله ۱۴۴۶) اگر امام جماعت مشغول قضای قطعی یکی از نمازهای یومیه خود باشد ، مأموم می تواند به او اقتدا نماید ؛ ولی اگر امام نمازش را احتیاطا قضا می کند یا قضای نماز فرد دیگری را می خواند ــ گرچه برای آن اجرت نگرفته باشد ــ اقتدای به او اشکال دارد .

(مسئله ۱۴۴۷) اگر انسان نداند نمازی را که امام می خواند یکی از نمازهای

یومیه است یا نماز مستحب، نمی تواند به او اقتدا نماید .

(مسئله ۱۴۴۸) امام یا مأموم اگر بخواهد نمازی را که به جماعت خوانده دوباره با جماعت بجا آورد خالی از اشکال نیست و احوط ترک است .

شرایط نماز جماعت

شرط اول: بین امام و مأموم حائل نباشد .

(مسئله ۱۴۴۹) در نماز جماعت باید بین مأموم و امام جماعت پرده یا چیز دیگری که مانع صدق ارتباط و یک جماعت بودن است فاصله نشود ؛ همچنین نباید میان مأموم و مأموم دیگری که به واسطه او به امام متصل شده است چنین چیزی فاصله شود . ولی اگر امام جماعت مرد و مأموم زن باشد و بین آن زن و امام یا بین آن زن و مأموم مرد دیگری که زن به واسطه او به امام متصل شده است پرده یا مانند آن باشد اشکال ندارد ؛ ولی باید به شکلی باشد که همه آنان یک اجتماع شمرده شوند .

(مسئله ۱۴۵۰) اگر امام جماعت در محراب باشد و کسی پشت سر او اقتدا نکرده باشد، افرادی که در دو سمت محراب ایستاده اند و به واسطه دیوار محراب امام را نمی بینند نمی توانند اقتدا نمایند ؛ ولی اگر کسی پشت سر امام اقتدا کرده باشد ، اقتدا کردن کسانی که دو طرف محراب ایستاده اند و به آن مأموم متصلند ولی به واسطه دیوار محراب امام را نمی بینند بنا بر اقوی صحیح است .

(مسئله ۱۴۵۱) اگر به واسطه طولانی بودن صف اول ، کسانی که دو طرف صف ایستاده اند امام جماعت را نبینند می توانند اقتدا کنند ؛ همچنین اگر به واسطه طولانی بودن یکی از صفهای دیگر کسانی که در دو سمت آن ایستاده اند صف جلوی خود را نبینند می توانند اقتدا نمایند .

(مسئله ۱۴۵۲) اگر صفهای جماعت تا در مسجد برسد ، کسی که مقابل در و پشت صف ایستاده و نیز کسانی که پشت سر او ایستاده اند نمازشان صحیح می باشد ؛ بلکه بنا بر اقوی نماز کسانی که دو طرف او ایستاده اند و صف جلو را نمی بینند نیز صحیح می باشد .

(مسئله ۱۴۵۳) کسی که پشت ستون ایستاده اگر از طرف راست یا چپ به وسیله مأموم دیگر به امام متصل نباشد نمی تواند اقتدا کند ؛ ولی اگر از دو طرف یا یک طرف متصل باشد اما با صف جلو اتصال نداشته باشد بنا بر اقوی جماعتش صحیح است .

شرط دوم: جای ایستادن امام از مأموم بلندتر نباشد .

(مسئله ۱۴۵۴) نباید جایی که امام جماعت ایستاده از جای مأموم بلندتر باشد ؛

ولی اگر زمین سراشیب باشد و امام در طرف بلندتر بایستد ، در صورتی که سراشیبی آن زیاد نباشد بلکه به گونه ای باشد که به آن زمین مسطح بگویند مانعی ندارد .

(مسئله ۱۴۵۵) اگر جای ایستادن مأموم از جای امام جماعت بلندتر باشد، در صورتی که بلندی به مقدار متعارف باشد به گونه ای که همه آنان یک اجتماع شمرده شوند اشکال ندارد ؛ ولی اگر بلندی زیاد باشد به شکلی که همه آنان یک جمعیت شمرده نشوند جماعت اشکال دارد .

شرط سوم: بنا بر احتیاط واجب فاصله بین امام و مأموم ، یا مأمومین با یکدیگر بیشتر از یک گام معمولی نباشد .

(مسئله ۱۴۵۶) احتیاط واجب آن است که بین جای سجده مأموم و جای ایستادن امام جماعت بیشتر از یک گام معمولی فاصله نباشد ؛ همچنین اگر انسان به واسطه مأمومی که جلوی او ایستاده به امام متصل باشد ، بنا بر احتیاط واجب باید فاصله جای سجده اش از جای ایستادن او بیشتر از یک گام معمولی نباشد ؛ و احتیاط مستحب آن است که جای سجده مأموم با جای کسی که جلوی او ایستاده بیش از حد لازمِ متعارف فاصله نداشته باشد.

(مسئله ۱۴۵۷) اگر مأموم به واسطه کسی که سمت راست یا چپ او اقتدا کرده به امام جماعت متصل باشد و از جلو به او متصل نباشد ، بنا بر احتیاط واجب باید با کسی که سمت راست یا چپ او اقتدا کرده بیشتر از یک گام معمولی فاصله نداشته باشد .

(مسئله ۱۴۵۸) اگر بین کسانی که در صف اول ایستاده اند بچه ممیز_ یعنی بچه ای که خوب و بد را تشخیص می دهد _ فاصله شود ، چنانچه اطمینان داشته باشند که نماز او صحیح است می توانند اقتدا کنند ؛ بلکه فاصله شدن یک بچه غیر ممیز نیز در صورتی که فاصله کم باشد مانعی ندارد .

شرط چهارم: مأموم جلوتر از امام نایستد .

(مسئله ۱۴۵۹) مأموم نباید جلوتر از امام جماعت بایستد ؛ و بنا بر احتیاط واجب مساوی او هم نباشد ؛ بلکه در تمام حالات کمی از او عقب تر باشد.

وظیفه مأمومین در جماعت

(مسئله ۱۴۶۰) موقعی که مأموم نیت اقتدا می کند باید امام جماعت را معین نماید ؛ ولی دانستن نام و مشخصات او لازم نیست . و چنانچه قصد کند که نماز خود را با جماعت به امام حاضر عادل اقتدا می کند کافی است .

(مسئله ۱۴۶۱) اگر به قصد اقتدا به شخص خاصی نیت کند و پس از نماز معلوم شود امام جماعت فرد دیگری بوده، چنانچه قصدش اقتدا به امام حاضر بوده و او را

نیز دارای شرایط امامت می دانسته جماعت و نمازش صحیح است ؛ ولی اگر اقتدا را مقید به همان شخص نموده باشد به شکلی که اگر دیگری باشد اقتدا نمی کند یا این که دیگری را دارای شرایط امامت نمی دانسته ، باید نمازش را دوباره بخواند ؛ مگر این که جز ترک حمد و سوره سایر کارهای نماز را به طور صحیح و کامل انجام داده و رکنی را کم یا زیاد نکرده باشد که در این صورت اعاده نماز لازم نیست .

(مسئله ۱۴۶۲) مأموم نباید تکبیره الاحرام را پیش از امام بگوید ؛ بلکه احتیاط واجب آن است که تا تکبیر امام تمام نشده تکبیر نگوید .

(مسئله ۱۴۶۳) مأموم باید به جز حمد و سوره همه ذکرهای دیگر نماز را خودش بخواند ؛ ولی اگر رکعت اول یا دوم او رکعت سوم یا چهارم امام باشد ، باید حمد و سوره را بخواند و بنا بر احتیاط حتی «بسم اللّه» آن را نیز آهسته بخواند .

(مسئله ۱۴۶۴) در نماز «صبح و مغرب و عشاء» اگر مأموم در رکعت اول و دوم صدای حمد و سوره امام جماعت را بشنود ـ اگر چه کلمات را تشخیص ندهد ـ باید حمد و سوره را نخواند ؛ و در صورتی که صدای امام جماعت را نشنود مستحب است حمد و سوره را بخواند ؛ ولی باید آهسته بخواند و چنانچه از روی اشتباه بلند بخواند اشکال ندارد .

(مسئله ۱۴۶۵) اگر مأموم بعضی از کلمات حمد وسوره امام را بشنود بنا بر احتیاط واجب حمد و سوره را نخواند .

(مسئله ۱۴۶۶) اگر مأموم از روی اشتباه حمد و سوره را بخواند یا خیال کند صدایی را که می شنود صدای امام نیست و بعد بفهمد صدای امام بوده نمازش صحیح است .

(مسئله ۱۴۶۷) بنا بر احتیاط مأموم در رکعت اول و دوم نماز «ظهر و عصر» حمد و سوره را نخواند ؛ و مستحب است به جای آن ذکر بگوید .

(مسئله ۱۴۶۸) اگر مأموم سلام نماز امام را بشنود یا بداند که چه وقت سلام می گوید احتیاط آن است که پیش از امام سلام ندهد ؛ مگر این که عذری داشته باشد . و چنانچه از روی عمد و بدون عذر پیش از امام سلام دهد نمازش خالی از اشکال نیست ؛ ولی اگر از روی اشتباه یا با داشتن عذر پیش از امام سلام دهد نمازش صحیح است و لازم نیست دوباره با امام سلام دهد .

(مسئله ۱۴۶۹) اگر مأموم به جز تکبیره الاحرام و سلام ذکرهای دیگر نماز را پیش از امام بگوید اشکال ندارد ؛ ولی اگر آنها را بشنود یا بداند امام چه وقت می گوید بنا بر احتیاط مستحب پیش از امام نگوید .

(مسئله ۱۴۷۰) مأموم باید غیر از آنچه در نماز خوانده می شود کارهای دیگر

آن را ـ مانند رکوع و سجود ـ کمی بعد از امام جماعت به جا آورد ؛ و اگر از روی عمد پیش از امام یا دقیقاً همزمان با او و یا با فاصله طولانی پس از او انجام دهد صحت نمازش محل اشکال است .

(مسئله ۱۴۷۱) کسی که از روی اشتباه جلوتر از امام به رکوع رفته است سه صورت دارد:

۱ـ چنانچه به گونه ای باشد که اگر برگردد مقداری از قرائت امام را درک می کند ، بنا بر احتیاط واجب برگردد و از امام پیروی کند و پس از اتمام نماز بنا بر احتیاط نمازش را دوباره بخواند ؛ و اگر از روی عمد برنگردد بنا بر احتیاط واجب نمازش را با جماعت تمام کند و دوباره هم بخواند .

۲ـ چنانچه طوری باشد که اگر برگردد به چیزی از قرائت امام نمی رسد ولی قیام امام را درک می کند ، بنا بر احتیاط سربردارد و با امام به رکوع رود و نماز را تمام کند و دوباره هم بخواند ؛ واگر از روی عمد سر برندارد تا امام برسد صحت نمازش محل اشکال است ؛ ولی اگر از روی اشتباه برنگردد نمازش صحیح است و در هر دو صورت در رکوع اشتباهی نیز ذکر رکوع را به صورت کوتاه بگوید .

۳ـ چنانچه بداند که اگر برگردد قیام امام را درک نمی کند ، لازم نیست برگردد و نمازش صحیح است .

(مسئله ۱۴۷۲) اگر از روی اشتباه پیش از امام جماعت به سجده رود بنا بر احتیاط سر بردارد و با امام سجده نماید ؛ و بنا بر احتیاط در سجده اشتباهی نیز ذکر سجده را به صورت کوتاه بگوید و نمازش را دوباره بخواند . ولی اگر از روی اشتباه سر برنداشت نمازش صحیح است .

(مسئله ۱۴۷۳) کسی که از روی اشتباه جلوتر از امام سر از رکوع یا سجده برداشته ، چنانچه امام هنوز در رکوع یا سجده باشد بنا بر احتیاط واجب برگردد و از امام پیروی کند؛ و اضافه شدن یک رکوع یا سجده در چنین موردی نماز را باطل نمی کند . اما اگر پیش از آن که به رکوع برسد امام سر از رکوع بردارد ، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را تمام کند و دوباره هم بخواند ؛ همچنین است اگر در هر دو سجده یک رکعت چنین اتفاق بیافتد .

(مسئله ۱۴۷۴) کسی که جلوتر از امام سر از رکوع یا سجده برداشته ، چنانچه از روی اشتباه یا به خیال این که به رکوع یا سجده امام نمی رسد برنگردد نمازش صحیح است .

(مسئله ۱۴۷۵) اگر امام جماعت در رکعتی که قنوت ندارد از روی اشتباه قنوت بخواند یا در رکعتی که تشهد ندارد اشتباهاً تشهد بخواند ، مأمومین باید به طوری که نمازشان باطل نشود او را به اشتباه خود آگاه نمایند ؛ و اگر توان آگاه کردن او را ندارند نباید قنوت و تشهد را بخوانند ولی نمی توانند پیش از امام به

رکوع روند یا پیش از ایستادن امام بایستند ؛ بلکه باید صبر کنند تا قنوت یا تشهد امام تمام شود و بقیه نماز را با او بخوانند .

(مسئله ۱۴۷۶) اگر مأموم بداند نماز یک صف از صفهای جلو باطل است در صفهای بعد نمی تواند اقتدا کند ؛ ولی اگر شک داشته باشد که نماز آنان صحیح است یا نه ، می تواند اقتدا نماید .

(مسئله ۱۴۷۷) بعد از تکبیره الاحرام امام جماعت چنانچه صفهای جلو آماده نماز و گفتن تکبیر باشند کسانی که در صفهای بعد ایستاده اند می توانند تکبیر بگویند ؛ ولی احتیاط مستحب آن است که صبر کنند تا تکبیر صفهای جلو تمام شود .

(مسئله ۱۴۷۸) اگر اول نماز یا بین حمد و سوره اقتدا کند و پیش از آن که به رکوع رود امام جماعت سر از رکوع بردارد ، نماز او به طور جماعت صحیح است و باید رکوع کرده و خود را به جماعت برساند .

(مسئله ۱۴۷۹) اگر در حالی که امام جماعت در رکوع است به او اقتدا کند یکی از سه حالت را دارد:

۱ــ چنانچه به رکوع امام جماعت برسد ــ گرچه ذکر امام جماعت تمام شده باشد ــ نمازش به جماعت صحیح است و یک رکعت حساب می شود .

۲ــ اگر در حال خم شدن او امام جماعت از رکوع برخیزد و یا شک کند که به رکوع امام جماعت رسیده یا نه ، جماعتش باطل می شود و بنا بر احتیاط واجب باید رکوع را تمام نماید و به سجده رود و نماز را فرادی تمام کند و دوباره نمازش را بخواند .

۳ــ اگر پیش از آن که به اندازه رکوع خم شود امام سر از رکوع بردارد ، بنا بر احتیاط بایستد تا امام سجده های خود را به جا آورد و برای رکعت بعد برخیزد و مأموم رکعت بعد امام را رکعت اول خود حساب نماید ؛ ولی اگر رکعت آخر امام بوده یا این که برخاستن امام جماعت به اندازه ای طول می کشد که این شخص از حالت جماعت خارج می شود ، باید قصد فرادی کرده و نمازش را به تنهایی تمام نماید .

(مسئله ۱۴۸۰) کسی که پس از شروع نماز جماعت وارد می شود و اقتدا می کند ، در صورتی که نماز امام و مأموم چهار رکعتی باشد دارای چند حالت است:

۱ــ اگر مأمومین ساکت ایستاده اند و رکعت اول یا دوم جماعت است ، او هم به نیت نمازی که قصد داشته اقتدا کند و ساکت بایستد ؛ پس اگر امام بعد از خواندن حمد و سوره قنوت نخواند معلوم می شود رکعت اول جماعت بوده ، و او هم بقیه نماز را همراه امام تمام نماید .

۲ــ اگر امام پس از خواندن حمد وسوره قنوت بخواند رکعت دوم جماعت است ، پس او هم به قصد متابعت قنوت را با امام بخواند و بعد از رکوع و دو سجده

در حال تشهدِ امام بنا بر احتیاط به حالت نیم خیز (زانوها و کف پا را از زمین بلند کرده ، روی انگشتان دست و پا بنشیند) ، و می تواند ذکر تشهد را با امام بخواند و پس از برخاستن حمد و سوره را خوانده و همراه با امام به رکوع رود ؛ و اگر می داند با خواندن حمد و سوره به رکوع سوم امام نمی رسد فقط حمد را بخواند و خود را به رکوع یا سجده امام برساند ـ ولی اگر در سجده به امام برسد احتیاطاً نماز را دوباره بخواند ـ و پس از رکوع و دو سجده واجبات تشهد را به جا آورده و برای رکعت سوم همراه امام برخیزد و تسبیحات را سه مرتبه بخواند ـ و چنانچه می ترسد به رکوع رکعت چهارم امام نرسد بنا بر احتیاط تسبیحات را سه مرتبه با عجله بخواند و به یک مرتبه اکتفا نکند ـ و رکوع و دو سجده را با امام به جا آورده و هنگام تشهد و سلام نمازِ امام بنا بر احتیاط به حالت نیم خیز بنشیند ، و می تواند در آن حال ذکر تشهد را با امام بخواند ولی سلام را نگوید و پس از سلامِ امام برخیزد و نماز خود را ادامه دهد .

۳ـ اگر امام و مأمومین مشغول خواندن تسبیحات باشند و می داند چنانچه بخواهد اقتدا کند و حمد را بخواند به رکوع امام نمی رسد ، بنا بر احتیاط واجب صبر کند تا هنگامی که امام به رکوع رفت اقتدا کرده و به رکوع رود ، و این رکعت را رکعت اول خود حساب نماید ؛ پس اگر امام بعد از رکوع و دو سجده برخاست معلوم می شود رکعت سوم جماعت بوده ، او هم به قصد رکعت دوم برخیزد و حمد و سوره بخواند و خود را به رکوع امام برساند ؛ و اگر به اندازه کافی وقت ندارد فقط حمد بخواند و سوره و قنوت را ترک نماید و پس از رکوع و دو سجده تشهد را به حال معمول به جا آورده و هنگام سلام نماز امام به حالت نیم خیز بنشیند ، و پس از سلامِ امام برخیزد و نماز خود را به تنهایی ادامه دهد و اگر امام پس از تسبیحات و به جا آوردن رکوع و دو سجده مشغول تشهد شود معلوم می شود رکعت آخر نماز جماعت است ؛ پس باید بنا بر احتیاط به حالت نیم خیز بنشیند ، و می تواند در آن حال ذکر تشهد را با امام بخواند ولی سلام را نگوید و پس از سلام امام برخیزد و بقیه نماز را به تنهایی بخواند .

(مسئله ۱۴۸۱) اگر تعداد رکعات نماز امام با تعداد رکعات نماز مأموم تفاوت داشته باشد ـ مثلاً امام نماز چهار رکعتی می خواند و مأموم بخواهد نماز دو رکعتی بخواند ـ چنانچه مأموم پس از شروع نماز جماعت وارد شود می تواند اقتدا نماید و نماز خود را همراه با جماعت به جا آورد ؛ ولی باید موارد زیر را رعایت نماید:

۱ـ وقتی امام مشغول خواندن حمد و سوره است مأموم می تواند اقتدا کند ، و چنانچه امام در رکعت دوم باشد مأموم به قصد متابعت قنوت را با امام بخواند .

۲ـ وقتی امام در رکعت سوم یا چهارم باشد و تسبیحات می خواند مأموم می تواند اقتدا کند ؛ ولی باید حمد را بخواند و چنانچه بداند اگر اقتدا کند و حمد را بخواند به رکوع امام نمی رسد ، بنا بر احتیاط واجب باید صبر کند تا امام به رکوع

رود آن گاه اقتدا نماید .

۳ــ پس از آن که مأموم اقتدا کرد ، چنانچه امام مشغول تشهد شود و مأموم در رکعتی باشد که تشهد ندارد بنا بر احتیاط باید به حالت نیم خیز بنشیند ، و می تواند در آن حال ذکر تشهد را با امام بخواند ؛ پس اگر امام برای رکعت بعد برخاست او هم برخیزد و نماز را با جماعت طبق دستوری که گفته شد ادامه دهد ؛ و اگر امام سلام نماز را داد او سلام را نگوید و به حال نیم خیز صبر کند تا نماز امام تمام شود ؛ آن گاه برخاسته و بقیه نماز را تنها به جا آورد .

(مسئله ۱۴۸۲) اگر در رکعت سوم یا چهارم امام اقتدا کند باید حمد و سوره را بخواند ؛ و چنانچه برای سوره وقت ندارد باید حمد را تمام کند و در رکوع یا سجده خود را به امام برساند ؛ ولی اگر در سجده به امام برسد احتیاطاً نماز را دوباره بخواند .

(مسئله ۱۴۸۳) کسی که می داند اگر سوره یا قنوت را بخواند در رکوع به امام نمی رسد باید آن را نخواند ؛ و اگر بخواند محل اشکال است .

(مسئله ۱۴۸۴) کسی که اطمینان دارد اگر سوره را شروع کند یا تمام نماید به رکوع امام می رسد ، احتیاط واجب آن است که سوره را شروع کند یا اگر شروع کرده تمام نماید.

(مسئله ۱۴۸۵) کسی که یقین دارد اگر سوره را بخواند به رکوع امام می رسد ، چنانچه سوره را بخواند و به رکوع نرسد نمازش صحیح است .

(مسئله ۱۴۸۶) اگر امام جماعت ایستاده باشد و مأموم نداند که در کدام رکعت است می تواند اقتدا کند ؛ ولی باید حمد و سوره را به قصد قربت بخواند . و اگر چه بعد بفهمد که امام جماعت در رکعت اول یا دوم بوده نمازش صحیح است .

(مسئله ۱۴۸۷) اگر به خیال این که امام جماعت در رکعت اول یا دوم است حمد و سوره را نخواند و پس از رکوع بفهمد که در رکعت سوم یا چهارم بوده ، نمازش صحیح است و احتیاطاً بعد از نماز دو سجده سهو به جا آورد ؛ ولی اگر پیش از رکوع بفهمد باید حمد و سوره را بخواند ؛ و اگر وقت ندارد فقط حمد را بخواند و در رکوع یا سجده خود را به امام برساند ؛ هر چند در صورتی که در سجده به امام برسد احتیاطاً نمازش را دوباره بخواند .

(مسئله ۱۴۸۸) اگر به خیال این که امام جماعت در رکعت سوم یا چهارم است حمد و سوره یا مقداری از آن را بخواند و پیش از رکوع یا بعد از آن بفهمد که در رکعت اول با دوم بوده نمازش صحیح است .

(مسئله ۱۴۸۹) اگر هنگامی که امام جماعت مشغول خواندن تشهد آخر نماز است وارد شود و بخواهد به ثواب جماعت برسد ، پس از نیت و گفتن تکبیره الاحرام به حال نیم خیز بنشیند و تشهد را به قصد ذکر مطلق (بدون قصد وجوب یا

استحباب؛ بلکه به قصد ذکری که در نماز دستور داده اند) با امام بخواند ولی سلام را نگوید و صبر کند تا امام سلام نماز را بدهد ؛ سپس بایستد و بدون آن که دوباره نیت کند و تکبیر بگوید ، حمد و سوره را بخواند و آن را رکعت اول خود حساب نماید .

نیت فرادی در جماعت

(مسئله ۱۴۹۰) نیت فرادی در نماز جماعت محل اشکال است ؛ مخصوصاً اگر از اول نماز چنین قصدی داشته باشد . ولی انسان در حال ضرورت و عذر می تواند نیت فرادی کرده و از امام جماعت جلو بیافتد و نماز خود را به تنهایی تمام نماید .

(مسئله ۱۴۹۱) اگر در بین نماز جماعت به واسطه عذری قصد فرادی نماید نباید دوباره نیت جماعت کند ؛ بلکه اگر مردد شود که فرادی کند یا نه و بعد بلافاصله تصمیم بگیرد نماز را با جماعت تمام نماید ، باقی ماندن او به جماعت محل اشکال است ولی نمازش صحیح است .

(مسئله ۱۴۹۲) اگر شک کند نیت فرادی کرده یا نه و خود را در حال جماعت می یابد ، بنا بگذارد که نیت فرادی نکرده است .

(مسئله ۱۴۹۳) اگر مأموم به واسطه عذری در بین حمد و سوره امام جماعت نیت فرادی نماید بنا بر احتیاط واجب حمد و سوره را از اول بخواند ؛ بلکه اگر پس از حمد و سوره امام جماعت و پیش از رکوع نیز نیت فرادی نماید بنا بر احتیاط حمد و سوره را به قصد قربت مطلقه بخواند .

(مسئله ۱۴۹۴) اگر بعد از شروع به نماز بین مأموم و امام جماعت ، یا بین مأموم و کسی که مأموم به واسطه او به امام جماعت متصل است پرده یا چیز دیگری حائل گردد یا بیشتر از یک گام معمولی فاصله شود ، بنا بر احتیاط قصد فرادی نماید و نمازش صحیح است .

(مسئله ۱۴۹۵) اگر نماز همه کسانی که در صف جلو هستند تمام شود یا همه نیت فرادی نمایند ، چنانچه فاصله به اندازه یک گام نباشد نماز صف بعد به طور جماعت صحیح است ؛ و چنانچه بیشتر از این مقدار باشد بنا بر احتیاط کسانی که در صف بعد هستند قصد فرادی کنند و نمازشان صحیح است .

(مسئله ۱۴۹۶) اگر نماز امام تمام شود و مأموم مشغول تشهد یا سلام اول باشد ، لازم نیست نیت فرادی نماید .

(مسئله ۱۴۹۷) اگر هنگام برپایی نماز جماعت کسی به صورت فرادی نماز بخواند و این عمل او موجب خدشه وارد آمدن به جماعت یا تفسیق امام جماعت باشد صحت نمازش محل اشکال است .

شرایط امام جماعت

(مسئله ۱۴۹۸) امام جماعت باید:

۱ـ عاقل

۲ـ عادل

۳ـ دوازده امامی

۳ـ حلال زاده

۵ـ و بنا بر احتیاط واجب بالغ باشد .

۶ـ حد شرعی ـ از روی استحقاق ـ درباره او اجرا نشده باشد .

۷ـ قرائتش صحیح باشد ، در خواندن حمد وسوره و دیگر ذکرهای نماز و نیز در به جا آوردن افعال نماز غلط و ایرادی نداشته باشد ؛ و اگر مأمومین مرد یا مرد و زن هستند امام جماعت نیز باید مرد باشد .

(مسئله ۱۴۹۹) امامت زن برای زن هر چند خالی از اشکال نیست ، ولی بنا بر اقوی جایز است ؛ گرچه در غیر از نماز میت کراهت دارد .

(مسئله ۱۵۰۰) اقتدا کردن بچه ممیز که خوب و بد را می فهمد به بچه ممیز دیگر خالی از اشکال نیست ؛ مگر اینکه به امید ثواب یا برای تمرین باشد .

(مسئله ۱۵۰۱) پشت سر کسی که عدالتش مشکوک باشد نمی توان نماز خواند ، بلکه باید عدالت او محرز شود . عدالت عبارت از بودن انسان در صراط مستقیم دین و پایبندی شدید انسان به احکام دین است که موجب اجتناب از گناهان کبیره باشد .

(مسئله ۱۵۰۲) گناهان کبیره گناهانی است که خداوند متعال برای آنها وعده آتش داده است ، آنها بسیار هستند که در لسان کتاب و سنت در مورد خودش بیان شده است .

(مسئله ۱۵۰۳) کسی که در اثر ضعف دیانت ، مکرر به گناه می افتد اگر چه فوراً نادم شود و توبه کند عدل بودن او مورد تأمل است .

(مسئله ۱۵۰۴) عدالت امام جماعت از دو راه ثابت می شود:

۱ـ شهادت دو مرد عادل ؛ به شرط آن که دو یا حتی یک مرد عادل دیگر که گفته او موجب وثوق است خلاف آنها شهادت ندهند .

۲ــ اطمینـان انسان به عـدالت او؛ خواه از راه معاشـرت با او حاصل شود ، یا از شـهادت یک مرد عادل ، یا اقتـدا کردن دو مرد عادل یا عده ای از مردم مؤمن به او و یا تأیید عدالت او توسط جماعتی از مردم .

(مسئله ۱۵۰۵) اگر شک کند امام جماعتی را که عادل می دانسته از عدالت بیرون رفته یا نه ، می تواند به او اقتدا نماید .

(مسئله ۱۵۰۶) اگر مأموم پس از نماز بفهمد که امام عادل نبوده و یا واجد شـرایط یاد شده نبوده یا به جهتی نمازش باطل بوده ــ مثلاً بدون وضو نماز خوانده

است ــ نمازش صحیح است .

(مسئله ۱۵۰۷) هرگاه بداند نماز امام باطل است ــ اگر چه خود امام متوجه نباشد ــ نمی تواند به او اقتدا کند .

(مسئله ۱۵۰۸) اگر مأموم در صحت قرائت امام جماعت شک کند ، در صورتی که شک او به گونه ای باشد که بتواند حمل بر صحت نماید می تواند اقتدا کند .

(مسئله ۱۵۰۹) اگر امام جماعت پس از نماز یا در بین آن بفهمد که نمازش باطل بوده لازم نیست به مأمومین اطلاع دهد و نماز مأمومین صحیح است ؛ ولی اگر در بین نماز متوجه شود ، ادامه صورت نماز توسط امام جماعت محل اشکال است .

(مسئله ۱۵۱۰) کسی که ایستاده نماز می خواند بنا بر احتیاط نمی تواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند اقتدا نماید ؛ و کسی هم که نشسته نماز می خواند بنا بر احتیاط نمی تواند به کسی که خوابیده نماز می خواند اقتدا کند . ولی کسی که نشسته نماز می خواند می تواند به فرد دیگری که او هم نشسته نماز می خواند اقتدا نماید .

(مسئله ۱۵۱۱) اگر امام جماعت به واسطه عذری با تیمم و وضوی جبیره ای نماز بخواند می توان به او اقتدا کرد ؛ ولی اگر به واسطه عذر با لباس نجس نماز بخواند ، یا نتواند از بیرون آمدن ادرار یا مدفوع خود جلوگیری کند یا دارای یکی از عذرهای دیگر باشد بنا بر احتیاط واجب نمی توان به او اقتدا نمود .

(مسئله ۱۵۱۲) بنا بر احتیاط کسانی که حد شرعی خورده اند و کسانی که بیماری خوره یا پیسی نمایان دارند نباید امام جماعت شوند .

مستحبات نماز جماعت

(مسئله ۱۵۱۳) بنا بر احتیاط اگر مأموم یک مرد باشد طرف راست امام جماعت بایستد ؛ و اگر یک زن باشد در طرف راست امام به گونه ای بایستد که جای سجده اش مساوی زانو یا قدم امام باشد و یا این که پشت سر امام بایستد ؛ و چنانچه مأمومین یک مرد و یک زن یا یک مرد و چند زن باشند ، مرد در طرف راست امام و بقیه پشت سر امام بایستند و اگر چند مرد یا چند زن باشند پشت سر امام بایستند ؛ و اگر چند مرد و چند زن باشند ، مردها پشت سر امام و زنها پشت سر مردها بایستند .

(مسئله ۱۵۱۴) اگر امام و مأموم هر دو زن باشند احتیاط آن است که امام کمی جلوتر بایستد .

(مسئله ۱۵۱۵) مستحب است امام در وسط صف بایستد و اهل علم و کمال و تقوا در صف اول بایستند .

(مسئله ۱۵۱۶) مستحب است صفهای جماعت منظم بوده و بین کسانی که در یک صف ایستاده اند فاصله نباشد و شانه های آنان در ردیف یکدیگر باشد .

(مسئله ۱۵۱۷) مستحب است پس از گفتن «قَدْ قامَتِ الصَّلاه» مأمومین برخیزند .

(مسئله ۱۵۱۸) مستحب است امام جماعت حال مأمومی را که از همه ضعیف تر است رعایت نماید و عجله نکند تا افراد ضعیف به او برسند ؛ همچنین قنوت و رکوع و سجود را طول ندهد ، مگر این که بداند همه مأمومین به این امر تمایل دارند .

(مسئله ۱۵۱۹) مستحب است امام جماعت در حمد و سوره و ذکرهایی که بلند می خواند صدای خود را به قدری بلند کند که مأمومین بشنوند ؛ ولی باید بیش از اندازه متعارف صدا را بلند ننماید .

(مسئله ۱۵۲۰) اگر امام جماعت هنگام رکوع متوجه شود فردی تازه رسیده و می خواهد اقتدا نماید مستحب است رکوع را دو برابر همیشه طول بدهد و سپس برخیزد ؛ هر چند فرد دیگری هم برای اقتدا وارد شده باشد .

مکروهات

(مسئله ۱۵۲۱) اگر در صفهای جماعت جا باشد مکروه است نمازگزار تنها بایستد .

(مسئله ۱۵۲۲) مکروه است مأموم ذکرهای نماز را به گونه ای بگوید که امام بشنود .

(مسئله ۱۵۲۳) مسافری که نماز «ظهر و عصر و عشاء» را دو رکعتی می خواند مکروه است در این نمازها ـ با وجود مسافر ـ به کسی که مسافر نیست اقتدا کند ؛ همچنین کسی که مسافر نیست مکروه است در این نمازها ـ با وجود غیر مسافر ـ به مسافر اقتدا نماید ؛ پس بهتر است مسافر به مسافر ، و حاضر به حاضر اقتدا نماید .

(مسئله ۱۵۲۴) مراد از کراهت در عبادات به معنای اقل الثواب می باشد نه به معنای وجود مفسده ، بدین معنا که آن عبادت یا آن عمل مکروه انجام آن ثواب کمتر دارد نسبت به عمل غیر مکروه .

احکام نماز جمعه

(مسئله ۱۵۲۵) یکی از نمازهای واجب یومیه «نماز جمعه» است که در روزهای جمعه با وجود شرایط آن به جای نماز ظهر خوانده می شود ؛ در قرآن کریم و احادیث شریف در مورد نماز جمعه سفارش بسیار شده است .

(مسئله ۱۵۲۶) اگر فراهم کردن شرایط نماز جمعه در زمان غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه ممکن باشد برپا کردن آن واجب تخییری می باشد ؛ انسان مخیر است در روز

جمعه نماز ظهر را بخواند یا نماز جمعه را ؛ احوط جمع است یعنی هم نماز جمعه را بخواند و هم نماز ظهر را بخواند .

(مسئله ۱۵۲۷) حاضر شدن به نماز جمعه بر کودکان ، دیوانگان ، پیران سالخورده ، بیماران ، نابینایان ، مسافران ، زنان ،کسانی که بیش از دو فرسخ از محل برگزاری نماز جمعه فاصله دارند ، کسانی که حضور آنان در نماز جمعه مایه آشفتگی نظم اجتماعی می شود و یا

دشواری و سختی به همراه دارد و نیز هنگام باریدن باران یا برف واجب نیست ؛ هر چند حاضر شدن آنان موجب بطلان نمازشان نیست و به جای نماز ظهر محسوب می گردد .

(مسئله ۱۵۲۸) نماز جمعه قضا ندارد و چنانچه کسی آن را ترک کند باید به جای آن نماز ظهر را به جا آورد ؛ و اگر وقت نماز ظهر هم گذشته است باید نماز ظهر را قضا نماید .

کیفیت نماز جمعه

(مسئله ۱۵۲۹) نماز جمعه همانند نماز صبح دو رکعت است ؛ با این تفاوت که مستحب مؤکّد است در رکعت اول آن پس از حمد «سوره جمعه» و در رکعت دوم پس از حمد «سوره منافقین» خوانده شود ؛ و نیز در رکعت اول پیش از رفتن به رکوع یک قنوت ، و در رکعت دوم پس از رکوع یک قنوت بخوانند . همچنین واجب است پیش از شروع در نماز به تفصیلی که در مسائل آینده خواهد آمد دو خطبه خوانده شود .

(مسئله ۱۵۳۰) نمازگزار در نماز جمعه باید توجه داشته باشد که در رکعت دوم پس از قنوت به رکوع نرود ؛ و اگر رفت نماز باطل می شود .

(مسئله ۱۵۳۱) شک در تعداد رکعات نماز جمعه ـ همانند نماز صبح ـ موجب بطلان نماز می گردد . همچنین نماز جمعه در سایر احکام حکم نماز دو رکعتی را دارد .

(مسئله ۱۵۳۲) بنا بر احتیاط امام جمعه حمد و سوره نماز جمعه را بلند بخواند .

وقت نماز جمعه

(مسئله ۱۵۳۳) بنا بر احتیاط باید اول ظهر شرعی بلافاصله اذان و سپس خطبه های جمعه شروع شود ؛ و خواندن خطبه پیش از ظهر خلاف احتیاط است ؛ مگر این که امام جمعه پس از داخل شدن وقت ، مقدار واجب خطبه را تکرار کند .

(مسئله ۱۵۳۴) بنا بر احتیاط واجب باید تا زمانی که سایه شاخص به اندازه دو هفتم آن شود (حدود یک ساعت بعد از ظهر شرعی) نماز جمعه تمام شده باشد ؛ و اگر تا این زمان به اتمام نرسیده باشد نماز ظهر را هم بخوانند .

(مسئله ۱۵۳۵) اگر شک کنند که وقت جمعه هنوز باقی است یا نه ، نماز جمعه صحیح است .

(مسئله ۱۵۳۶) اگر در وسط نماز جمعه وقت آن بگذرد ، چنانچه یک رکعت آن در وقت واقع شده باشد صحیح است ؛ وگرنه بنا بر احتیاط نماز جمعه را تمام کرده و نماز ظهر را هم بخوانند .

شرایط برگزاری نماز جمعه

(مسئله ۱۵۳۷) در نماز جمعه علاوه بر شرایط عمومی که برای صحت نماز گفته شده است چهار شرط دیگر هم وجود دارد:

۱ـ نماز جمعه باید حتما به جماعت خوانده شود .

۲ـ حداقل تعداد نمازگزاران با امام جمعه باید هفت نفر مرد بالغ و عاقل و بنا بر احتیاط واجب غیر مسافر باشند ؛ و اگر مجموع امام و مأموم پنج نفر هم باشند نماز صحیح است .

۳ـ امام جمعه به تفصیلی که خواهد آمد پیش از نماز دو خطبه بخواند .

۴ـ بین دو محلی که نماز جمعه برپا می شود حداقل یک فرسخ شرعی (حدود پنج هزار و هفتصد و پنجاه متر) فاصله باشد .

(مسئله ۱۵۳۸) هنگامی که نماز جمعه با شرایط لازم برپا شود ، کسی که هنگام خواندن خطبه ها ـ هر چند از روی عمد ـ حضور نداشته می تواند در نماز شرکت کند ؛ بلکه کسی هم که به رکوع رکعت دوم رسیده می تواند اقتدا نماید و پس از سلام امام رکعت دوم را خودش بخواند ، و در این صورت نماز جمعه او صحیح است .

خطبه های نماز جمعه

(مسئله ۱۵۳۹) هر یک از دو خطبه نماز جمعه بنا بر احتیاط واجب باید مشتمل بر حمد و ثنای خدا ، صلوات بر پیامبر و آل پیامبر صلی الله علیه و آله ، دعوت مردم به تقوا و پرهیزکاری و نیز یک سوره کامل باشد ؛ و بنا بر احتیاط باید خطبه دوم مشتمل بر صلوات بر ائمه معصومین علیه السلام همراه با نام آنان و طلب آمرزش برای مؤمنان باشد .

(مسئله ۱۵۴۰) حمد و ثنای خدا و صلوات بر پیامبر و آل پیامبر صلی الله علیه و آله بنا بر احتیاط باید به عربی گفته شود ؛ ولی دعوت به تقوا و موعظه و تذکرات و بیان مسائل سیاسی و اجتماعی به زبان حاضرین مانعی ندارد ؛ و اگر مستمعین اهل زبانهای مختلف باشند ، خوب است امام جمعه به اندازه قدرت با همه آن زبانها صحبت نماید .

(مسئله ۱۵۴۱) بنا بر احتیاط در حمد و ثنای خداوند و صلوات بر پیامبر و آل پیامبر صلی الله علیه و آله و دعوت مردم به تقوا و خواندن یک سوره کامل در دو خطبه ترتیب مراعات گردد .

(مسئله ۱۵۴۲) خطبه های جمعه را باید شخص امام جمعه در حال ایستاده و با صدای رسا بخواند ؛ و شایسته است به گونه ای بلند خوانده شود که همه حاضرین بشنوند و یا به وسیله بلندگو صدا به همه منتقل شود . همچنین واجب است میان دو خطبه ـ گرچه با اندکی نشستن ـ فاصله شود .

(مسئله ۱۵۴۳) بنا بر احتیاط واجب امام جمعه در حال خطبه باید با وضو باشد .

(مسئله ۱۵۴۴) مستحب است امام جمعه در حال خطبه عمامه بر سر نهاده و به عصا یا اسلحه تکیه نماید و هنگام اذان روی منبر بنشیند و پیش از شروع خطبه ها به حاضرین سلام کند ، و بر مستمعین واجب کفایی است که جواب سلام امام را بدهند .

(مسئله ۱۵۴۵) بنا بر احتیاط واجب حاضرین باید به خطبه ها گوش داده و سکوت را رعایت نمایند و از خواندن نمازهای نافله بپرهیزند ؛ همچنین بنا بر احتیاط به طرف خطیب نشسته و مثل حال نماز باشند و به راست و چپ و پشت سر نگاه نکنند و جابجا نشوند . ولی پس از پایان خطبه ها صحبت کردن و جابجا شدن و نگاه به چپ و راست مانعی ندارد .

(مسئله ۱۵۴۶) اگر مأمومین اموری را که در مسئله قبل گفته شد رعایت نکنند خلاف احتیاط عمل کرده اند ، ولی نماز جمعه آنان صحیح است .

(مسئله ۱۵۴۷) شعارها و تکبیرهایی که در وسط خطبه ها گفته می شود هرچند خلاف احتیاط است ولی به صحت نماز ضرری نمی رساند .

شرایط امام جمعه

(مسئله ۱۵۴۸) امام جمعه باید عاقل ، بالغ ، مرد ، مؤمن ، حلال زاده و عادل باشد و توانایی خواندن خطبه ها را در حال ایستاده داشته باشد و بنا بر احتیاط واجب بیماری خوره یا پیسی نمایان نداشته و نیز حد شرعی نخورده باشد . همچنین بنا بر احتیاط واجب باید امام جمعه از طرف مجتهد واجد شرایط حاکمیت منصوب باشد . و اگر چند مجتهد واجد شرایط باشند ، از طرف مجتهدی که واجد شرایط و متصدی اداره شئون اجتماعی و سیاسی مسلمین است نصب شده باشد و اگر اداره این شئون در اختیار مجتهد واجد شرایط نیست ، امام جمعه بنا بر احتیاط واجب باید مجتهد لایق این مقام و یا از طرف چنین مجتهدی منصوب باشد ؛ و اگر امام جمعه واجد شرایط نباشد حضور در آن جمعه واجب نبوده و نماز صحیح نیست .

(مسئله ۱۵۴۹) شایسته است امام جمعه مردی مخلص ، مهذّب ، شجاع ، صریح ، قاطع ، باوقار ، سخنگو ، دارای فصاحت و بلاغت ، آشنا به اوضاع جهان اسلام و آگاه به مصالح اسلام و مسلمانان باشد ، و در خطبه ها به مسائل اجتماعی ، سیاسی ، مصالح مسلمانان و نیازهای مادی و معنوی آنان بپردازد ؛ و بکوشد به وسیله خطبه ها به آگاهی و رشد معنوی و سیاسی مردم بیفزاید .

نماز عید فطر و قربان

ص :۳۳۶

(مسئله ۱۵۵۰) نماز عیـد فطر و قربان در زمان حضور و اقتدار حکومت امام معصوم علیه السـلام واجب است و باید به جماعت خوانده شود ؛ و در زمان غیبت مستحب است .

(مسئله ۱۵۵۱) افرادی که طبق مسـئله ۱۵۲۷ واجب نبود به نماز جمعه حاضـر شونـد ، بالفرض وجوب نماز عید حضور در نماز عید بر آنان واجب نمی باشد .

شرایط نماز عید فطر و قربان

(مسئله ۱۵۵۲) در نماز عید واجب نیز _ مانند نماز جمعه _ علاوه بر شرایط عمومی نماز چهار چیز واجب است:

۱_ به جماعت خوانده شود .

۲_ حداقل تعداد نمازگزاران به همراه امام هفت نفر مرد بالغ و عاقل و بنا بر احتیاط غیر مسافر باشند .

۳_ امام بعد از نماز عید باید دو خطبه بخواند .

۴_ بنا بر احتیاط واجب بین دو محلی که نماز عید برپا می شود حداقل یک فرسخ شرعی (حدود ۵۷۵۰ متر) فاصله باشد .

(مسئله ۱۵۵۳) خطبه های نماز عید همانند خطبه های نماز جمعه است ؛ با این تفاوت که دو خطبه نماز عید فطر و قربان باید بعد از نماز خوانده شود .

(مسئله ۱۵۵۴) خوب است در خطبه نماز عید فطر احکام زکات فطره ، و در خطبه نماز عید قربان احکام قربانی را بگویند .

(مسئله ۱۵۵۵) شرایطی که مطابق مسئله ۱۵۴۸ در امام جمعه معتبر بود در امام نماز عید واجب نیز معتبر است .

(مسئله ۱۵۵۶) اگر نماز عید واجب با شرایطش برگزار نشد یا افرادی به خاطر داشتن عذر نتوانستند در آن شرکت کنند ، مستحب است اشخاص خودشان نماز عید را به تنهایی بخوانند ؛ بلکه بنا بر اقوی به جماعت نیز می توانند به جا آورند ؛ و در این صورت فاصله شدن یک فرسخ میان دو محلی که نماز عید خوانده می شود و نیز خواندن خطبه لازم نیست هر چند خواندن خطبه در جماعت به امید ثواب مانعی ندارد . و بنا بر احتیاط در جماعت حداقل هفت نفر مرد بالغ عاقل وجود داشته باشند ؛ ولی اگر نباشند خواندن آن به قصد رجاء و امیدواری مانعی ندارد .

احکام نماز عید فطر و قربان

(مسئله ۱۵۵۷) نماز عید فطر و قربان دو رکعت است که در رکعت اول پس از تکبیره الاحرام و حمد و سوره باید بنا بر احتیاط واجب پنج تکبیر بگویند و پس از هر تکبیر یک قنوت بخوانند و پس از قنوت پنجم تکبیر دیگری گفته و به رکوع روند و دو سجده را به جا آورده و برخیزند ؛ و در رکعت دوم پس از حمد و سوره چهار تکبیر گفته و پس از هر تکبیر یک قنوت بخوانند و تکبیر پنجم را بگویند و به رکوع روند و دو سجده و تشهد را به جا آورده و نماز را پایان دهند .

(مسئله ۱۵۵۸) نماز عید سوره مخصوصی ندارد ؛ ولی بهتر است در رکعت اول سوره اعلی «سوره ۸۷» و در رکعت دوم سوره شمس «سوره ۹۱» را بخوانند ؛ یا در رکعت اول سوره شمس و در رکعت دوم سوره غاشیه «سوره ۸۸» را بخوانند .

(مسئله ۱۵۵۹) در قنوت نماز عید فطر و قربان هر دعا و ذکری خوانده شود

کافی است ؛ ولی بهتر است این دعا را به امید ثواب بخوانند:

«أللّهمَّ أهْلِ الْکِبْرِیاءِ وَ الْعَظَمهِ وَ أهْلَ الْجُودِ وَ الْجَبَرُوتِ وَ أهْلَ الْعَفْوِ وَ الرَّحمَهِ وَ أهْلَ التَّقْوَی وَ الْمَغْفِرَهِ، أسْألُکَ بِحَقِّ هـذَا الْیَوْم الَّذِی جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِینَ عِیداً وَ لِمُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ذُخْراً وَ شَرَفاً وَ کِرَامَهً وَ مَزِیداً أنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ أنْ تُدْخِلَنِی فِی کُلِّ خَیْرٍ أدْخَلْتَ فِیهِ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّد وَ أنْ تُخْرِجَنِی مِنْ کُلِّ سُوء أخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمّد صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِم؛ أللَّهُمَّ إنِّی أسْألُکَ خَیْرَ مَا سَألَکَ بِهِ عِبَادُکَ الصَّالِحُونَ وَ أعُوذُ بِکَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُکَ الْمُخْلصُون» .

(مسئله ۱۵۶۰) مستحب است در حالی که عمامه سفید بر سر نهاده پیاده و با پای برهنه و با وقار به نماز عید بروند و نماز عید را در صحرا بخوانند ؛ ولی در مکه مستحب است نماز عید در مسجدالحرام خوانده شود .

(مسئله ۱۵۶۱) خواندن نماز عید در زیر سقف کراهت دارد .

(مسئله ۱۵۶۲) مستحب است در روز عید فطر قبل از نماز عید به خرما افطار کنند ؛ و در روز عید قربان پس از نماز قدری از گوشت قربانی بخورند .

(مسئله ۱۵۶۳) مستحب است پیش از نماز عید غسل کنند و دعاهایی که در کتابهای دعا نوشته شده به امید ثواب بخوانند .

(مسئله ۱۵۶۴) نماز عید اذان و اقامه ندارد ؛ بلکه مستحب است در صورتی که به جماعت می خوانند پیش از نماز سه بار «ألصّلاه» بگویند .

(مسئله ۱۵۶۵) مستحب است در نماز عید بر زمین سجده کنند و در حال گفتن تکبیرها دستها را بلند نمایند ؛ و کسی که نماز عید می خواند ــ چنانچه امام جماعت است یا به تنهایی نماز می خواند ــ نماز را بلند بخواند .

(مسئله ۱۵۶۶) پس از نماز مغرب و عشای شب عید فطر ، و بعد از نماز صبح و ظهر و عصر روز عید فطر و نیز پس از نماز عید فطر مستحب است بگویند:

« أللهُ أکْبَر ، أللهُ أکْبَر ، لاإلهَ إلَّا اللهُ وَ اللهُ أکْبَر، الله أکْبَرُ و للهِ الْحَمدُ ، أللهُ أکْبَرعَلَی مَا هَدَانا» .

(مسئله ۱۵۶۷) مستحب است انسان در عید قربان پس از ده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید (دهم ذی حجه) و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم است ، تکبیرهایی را که در مسئله پیش گفته شد بگوید و پس از آن ادامه دهد: «أللهُ أکْبَرُ عَلَی مَارَزَقْنا مِن بَهِیمَهِ الْأنْعَامِ وَالْحَمْدُ للهِ عَلَی مَا أبْلَانَا» . ولی اگر عید قربان را در منی باشد ، مستحب است پس از پانزده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز

صبح روز سیزدهم است این تکبیرها را بگوید .

(مسئله ۱۵۶۸) مأموم باید در نماز عید ــ همچون نمازهای دیگر ــ به جز حمد و سوره ذکرهای دیگر نماز را خودش بگوید .

(مسئله ۱۵۶۹) اگر مأموم موقعی برسد که امام مقداری از تکبیرها و قنوتها را گفته باشد ، بعد از آن که امام به رکوع رفت باید آنچه از تکبیرها و قنوتها را که با امام نگفته خودش بگوید و سپس خود را به امام برساند ؛ و چنانچه در هر قنوت یک «سُبْحانَ اللّه» یا یک «أَلْحَمْدُ لِلّه» بگوید کافی است .

(مسئله ۱۵۷۰) اگر مأموم امام جماعت را در رکوع رکعت اول نماز عید درک کند اقتدا نماید ، و هر اندازه از تکبیرات را با قنوت مختصر که می تواند به جا آورد و خود را به رکوع امام برساند ؛ و اگر در رکعت دوم برسد اقتدا نماید و پس از چهار قنوت امام ، قنوت پنجم و تکبیر آن را خودش بخواند و پس از سلام امام برخیزد و رکعت دوم را خودش به جا آورد .

(مسئله ۱۵۷۱) اگر نمازگزار در شماره تکبیرها یا قنوتهای نماز عید شک کند ، چنانچه از محل آن گذشته باشد به شک خود اعتنا نکند ؛ و اگر از محل آن نگذشته باشد بنا را بر کمتر بگذارد ؛ و در صورتی که بعد معلوم شود گفته بوده اشکال ندارد .

(مسئله ۱۵۷۲) اگر قرائت یا تکبیرها و یا قنوتهای نماز عید را فراموش کند و به جا نیاورد نمازش صحیح است ؛ ولی اگر رکوع یا دو سجده یا تکبیره الاحرام را فراموش نماید نمازش باطل می شود .

(مسئله ۱۵۷۳) اگر در نماز عید یک سجده یا تشهد را فراموش کند احتیاط آن است که پس از نماز آن را به جا آورد ؛ و اگر کاری کند که برای آن در نمازهای یومیه سجده سهو لازم است بنا بر احتیاط بعد از نماز دو سجده سهو به جا آورد .

(مسئله ۱۵۷۴) وقت نماز عید فطر و قربان از اول آفتاب روز عید است تا ظهر آن روز و بهتر است نماز عید قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخوانند ؛ و در عید فطر مستحب است پس از بلند شدن آفتاب افطار کنند و زکات فطره را هم بدهند ، بعد نماز عید را بخوانند .

(مسئله ۱۵۷۵) اگر نماز عید در وقت خود خوانده نشود قضا ندارد ؛ ولی اگر ماه تا ظهر روز عید فطر ثابت نشود ، برحسب اخبار وارده اقامه نماز عید در صبح روز بعد مانعی ندارد ؛ ولی خوب است این عمل به قصد رجاء و امید ثواب انجام شود .

نماز آیات

ص : ۳۴۰

(مسئله ۱۵۷۶) نماز آیات بر هر مکلفی واجب است ، مگر زنی در حال حیض یا نفاس باشد ، که بر آنها نه اداءً و نه قضاءً واجب است .

(مسئله ۱۵۷۷) «نماز آیات» یکی از نمازهای واجب است که به واسطه چهار چیز واجب می شود:

۱و۲_ هنگام گرفتن خورشید «کسوف» یا ماه «خسوف» ؛ گرچه اندکی از آنها گرفته شود و کسی هم نترسد .

۳ـ پس از زلزله به هر اندازه که باشد ؛ گرچه کسی هم نترسد .

۴ـ پس از رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ و مانند آن در صورتی که بیشتر مردم بترسند ؛ بلکه بنا بر احتیاط در همه حوادث آسمانی یا زمینی مهم که خارج از متعارف باشد هر چند بیشتر مردم نترسند .

(مسئله ۱۵۷۸) هرگاه دو یا چند مورد از موارد وجوب نماز آیات اتفاق بیفتد ـ مثل اینکه خورشید بگیرد و زلزله هم بشود ـ باید برای هر کدام یک نماز آیات بخواند .

(مسئله ۱۵۷۹) کسی که چند نماز آیات بر او واجب شده است اگر همه آنها برای یک چیز واجب شده باشد ـ مثلاً سه مرتبه خورشید گرفته و نماز آنها را نخوانده است ـ موقعی که قضای آنها را می خواند لازم نیست معین کند که برای کدام دفعه می باشد ؛ بلکه اگر سه نماز آیات قضا به جا آورد کافی است . بلکه اگر برای چند چیز مانند خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی و زلزله یا مثلا برای دو مورد از اینها نمازهایی واجب شده باشد ، کافی است به مقدار آنچه واجب شده به قصد ما فی الذمه به جا آورد .

(مسئله ۱۵۸۰) چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است در هر محلی اتفاق بیفتد فقط مردم همان محل باید نماز آیات بخوانند و بر مردم جاهای دیگر واجب نیست ؛ و مردم توابع و حومه محلی که در آنجا گرفتگی خورشید یا ماه و یا زلزله اتفاق افتاده است ، اگر گرفتگی خورشید یا ماه را رؤیت کردند یا زلزله را احساس نمودند ، باید نماز آیات را بخوانند و در غیر این صورت واجب نیست .

(مسئله ۱۵۸۱) هرگاه انسان به یکی از موارد وجوب نماز آیات یقین یا اطمینان نماید ـ به عنوان مثال از گفته کسانی که از راههای علمی زمان گرفتن خورشید یا ماه را تعیین می کنند اطمینان پیدا کند ـ یا دو مرد عادل به وقوع آن خبر دهند ، باید نماز آیات را بخواند و اگر یک مرد عادل نیز خبر دهد بنا بر احتیاط واجب نماز آیات را به جا آورد .

(مسئله ۱۵۸۲) هرگاه شماری از مردم یا دو نفر که عدالت آنها معلوم نیست بگویند خورشید یا ماه گرفته است ، چنانچه از گفته آنان یقین پیدا نشود و نماز آیات را نخواند ولی بعد معلوم شود راست گفته اند، در صورتی که تمام خورشید یا ماه گرفته باشد باید نماز آیات را بخواند ؛ بلکه اگر مقداری از آن هم گرفته باشد احتیاط واجب آن است که نماز آیات را به جا آورد .

وقت نماز آیات

(مسئله ۱۵۸۳) از هنگامی که خورشید یا ماه شروع به گرفتن می کند تا هنگامی که هنوز همه آن باز نشده است انسان می تواند نماز آیات را بخواند ؛ ولی

بنا بر احتیاط مستحب به قدری تأخیر نیندازد که شروع به باز شدن نماید .

(مسئله ۱۵۸۴) اگر پس از شروع به باز شدن خورشید یا ماه به نماز بایستد بنا بر احتیاط مستحب نیت ادا یا قضا نکند ؛ بلکه به نیت آنچه بر عهده او واجب شده (ما فی الذمه) نماز بخواند . و اگر پس از باز شدن تمام ماه یا خورشید بخواهد نماز را بخواند باید به قصد قضا به جا آورد .

(مسئله ۱۵۸۵) در صورتی که تمام ماه یا خورشید گرفته بوده و از روی عمد نماز آیات را نخوانده باشد بنا بر احتیاط واجب اول غسل کند و بعد قضای نماز را به جا آورد .

(مسئله ۱۵۸۶) اگر مدت گرفتن خورشید یا ماه بیشتر از خواندن یک رکعت باشد و انسان نماز آیات را نخواند ، تا هنگامی که به اندازه خواندن یک رکعت به آخر آن وقت مانده باید نیت ادا کند ؛ بلکه اگر مدت گرفتن آنها به اندازه خواندن یک رکعت یا کمتر هم باشد بنا بر احتیاط واجب باید نماز آیات را به نیت ادا بخواند .

(مسئله ۱۵۸۷) اگر پس از باز شدن خورشید یا ماه بفهمد تمام آن گرفته بوده ، باید قضای نماز آیات را بخواند ؛ ولی اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده قضا بر او واجب نیست .

(مسئله ۱۵۸۸) غیر از گرفتن ماه و خورشید _ که احکام آن گفته شد _ اگر زلزله یا سایر حوادث اتفاق افتد انسان باید بلافاصله نماز آیات را به جا آورد ؛ و اگر نخواند معصیت کرده و تا پایان عمر بر او واجب است ؛ و هنگام خواندن _ هر چند وقت گذشته باشد _ باید نیت ادا نماید .

(مسئله ۱۵۸۹) اگر بفهمد نماز آیاتی که خوانده باطل بوده باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید .

(مسئله ۱۵۹۰) اگر زن در حال حیض یا نفاس باشد و خورشید یا ماه بگیرد و تا آخر مدتی که خورشید یا ماه باز می شود در حال حیض یا نفاس بماند ، نماز آیات در آن حالت بر او واجب نیست ؛ ولی بنا بر احتیاط واجب باید قضا نماید . همچنین اگر زلزله یا سایر حوادث پدید آید بنا بر احتیاط واجب پس از پاک شدن نماز آیات را به نیت ادا به جا آورد.

(مسئله ۱۵۹۱) کسی که هنگام گرفتن خورشید یا ماه جنب است ، اگر وقت دارد و متمکن از غسل کردن باشد باید فورا غسل نماید و نماز آیات را بخواند ؛ و اگر نمی تواند غسل کند یا وقت آن را ندارد باید با تیمم نماز آیات را به جا آورد .

(مسئله ۱۵۹۲) اگر در وقت نماز یومیه نماز آیات نیز بر انسان واجب شود پنج حالت دارد:

۱_ اگر برای هر دو نماز وقت کافی وجود دارد ، هر کدام را شروع کند اشکال ندارد ؛ هر چند احتیاط مستحب آن است که نماز یومیه را مقدم بدارد

۲ـ اگر وقت یکی از آنها تنگ و وقت دیگری وسیع باشد ، باید نمازی را که وقت آن تنگ است اول بخواند .

۳ـ اگر در وسط نماز یومیه که وقت آن وسعت دارد بفهمد نماز آیات بر او واجب شده و وقت آن تنگ است ، باید نماز یومیه را رها کرده و نماز آیات را شروع نماید ؛ و چنانچه وقت نماز یومیه هم تنگ باشد ، باید آن را تمام کرده و بعد نماز آیات را بخواند .

۴ـ اگر وقت نماز یومیه و نماز آیات ـ هر دو ـ تنگ باشد ، باید نماز یومیه را مقدم دارد .

۵ـ در صورتی که نماز آیات را شروع کرده و در بین نماز متوجه شود وقت نماز یومیه تنگ است ، باید نماز آیات را رها کرده و مشغول نماز یومیه شود و پس از آن که آن را تمام کرد بدون انجام کاری که نماز را به هم می زند بقیه نماز آیات را از همان جایی که رها کرده ادامه دهد .

دستور نماز آیات

(مسئله ۱۵۹۳) نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع دارد ؛ و به دو شکل می توان آن را به جا آورد:

۱ـ پس از نیت و تکبیره الاحرام حمد و سوره را بخواند و به رکوع رود و پس از رکوع ، دوباره حمد و سوره را بخواند و به رکوع دوم رود و به همین ترتیب عمل کند تا به رکوع پنجم برسد ؛ و پس از بلند شدن از رکوع پنجم به سجده رود و پس از دو سجده ، رکعت دوم را نیز به همین صورت انجام دهد و پس از دو سجده رکعت دوم تشهد بخواند و سلام دهد .

۲ـ پس از نیت و تکبیره الاحرام حمد را بخواند و سوره را به پنج قسمت تقسیم نماید و پس از حمد قسمت اول سوره را بخواند و به رکوع رود و پس از رکوع بدون آن که حمد بخواند قسمت دوم سوره را خوانده و به رکوع دوم رود و پس از آن قسمت سوم سوره را خوانده و به رکوع سوم رود و به همین ترتیب عمل کند تا به رکوع پنجم برسد ؛ و پس از بلند شدن از رکوع پنجم به سجده رود و پس از دو سجده رکعت دوم را نیز به همین ترتیب انجام دهد و پس از دو سجده رکعت دوم تشهد بخواند و سلام دهد .

(مسئله ۱۵۹۴) در جایی که می خواهد سوره را به پنج قسمت تقسیم کند بنا بر احتیاط «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم» و یا کمتر از یک آیه سوره را به عنوان یک قسمت قرار ندهد ؛ مگر این که آن قسمت از آیه جمله مستقلی باشد . پس اگر بخواهد سوره «قدر» را به پنج قسمت تقسیم کند ، پس از آن که حمد را تمام نمود بگوید: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ . إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» و به رکوع رود و پس از آن بایستد و بگوید:

«وَمَا أَدْرَاکَ مَا لَیْلَهُ الْقَدْرِ» و به رکوع رود و پس از آن بایستد و بگوید: «لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» و به رکوع رود و پس از آن بایستد و بگوید: «تَنَزَّلُ الْمَلائِکَهُ وَالرُّوحُ فِیهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ» و به رکوع رود و پس از آن بایستد و بگوید: «سَلامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ» و به رکوع رود و پس از سر برداشتن و انجام دو سجده ، رکعت دوم را نیز به همین ترتیب انجام داده و تشهد بخواند و سلام دهد .

(مسئله ۱۵۹۵) اگر در یک رکعت از نماز آیات پنج مرتبه حمد و سوره بخواند و در رکعت دیگر یک مرتبه حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند مانعی ندارد ؛ همچنین می تواند در یک رکعت سوره های متفاوت بخواند . و نیز نمازگزار می تواند در یک رکعت دو سوره یا سه یا چهار سوره را تقسیم کند ؛ به عنوان مثال یک سوره را دو قسمت و سوره دیگری را سه قسمت نماید ؛ اما باید توجه داشته باشد هرگاه در وسط سوره رکوع کرد ، پس از آن حمد نخواند و سوره را از جایی که رها کرده بخواند ؛ و هر وقت که سوره را تمام کرد ، بعد از رکوع حمد را بخواند و سوره دیگر را شروع کند ؛ و بنا بر احتیاط واجب قبل از رکوع پنجم سوره را تمام کند و رکعت دوم را با حمد و سوره ای دیگر آغاز کند .

(مسئله ۱۵۹۶) آنچه در نمازهای یومیه واجب یا مستحب است در نماز آیات هم واجب یا مستحب می باشد ؛ جز این که در نماز آیات مستحب است به جای اذان و اقامه سه بار به امید ثواب «الصَّلاه» گفته شود .

(مسئله ۱۵۹۷) مستحب است پس از رکوع پنجم و دهم «سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَه» و پیش از هر رکوع و پس از آن «أَللّٰهُ أَکْبَر» بگوید؛ ولی پس از رکوع پنجم و دهم گفتن تکبیر مستحب نیست ، هر چند برای رفتن به سجده مستحب است .

(مسئله ۱۵۹۸) مستحب است پیش از رکوع دوم ، چهارم ، ششم ، هشتم و دهم قنوت بخواند ؛ و اگر فقط یک قنوت پیش از رکوع پنجم و یک قنوت پیش از رکوع دهم بخواند مانعی ندارد ؛ ولی خوب است به قصد رجاء باشد .

(مسئله ۱۵۹۹) اگر در نماز آیات شک کند چند رکعت خوانده و فکرش به جایی نرسد نمازش باطل می شود .

(مسئله ۱۶۰۰) اگر شک کند که در رکوع آخر رکعت اول است یا در رکوع اول رکعت دوم و فکرش به جایی نرسد نمازش باطل است ؛ ولی به عنوان مثال اگر در یک رکعت شک کند که چهار رکوع کرده یا پنج رکوع ، چنانچه برای رفتن به سجده خم نشده باید رکوعی را که شک دارد به جا آورده انجام دهد ، و اگر برای رفتن به سجده خم شده بنا بر احتیاط رکوع را به جا آورد و نماز را تمام کند و دوباره بخواند .

(مسئله ۱۶۰۱) هر یک از رکوع های نماز آیات رکن است که اگر از روی عمد یا اشتباه کم یا زیاد شود نماز باطل می شود .

(مسئله ۱۶۰۲) نماز آیات را می توان به جماعت به جا آورد ؛ و کیفیت آن مثل نمازهای یومیه است که به جماعت خوانده می شود .

نمازهای مستحبی

۱_ نوافل یومیه «۲۳ رکعت»

۲_ نافله شب «۱۱ رکعت»

۳_ نوافل شهر رمضان

۴_ نوافل شهر رجب

۵_ نوافل ماه شعبان

۶_ صلاه غدیر ، غفیله ، وصیت

۷_ صلاه زیارت ، تحیت مسجد

۸ _ صلاه شکر و استسقاء

۹_ صلاه طلب حاجت ، صلاه کشف مهمات

۱۰_ صلاه طلب رزق

۱۱_ نماز طلب زکاوت ذهن

۱۲_ صلاه جعفر طیار، صلاه رسول الله صلی الله علیه و آله، صلاه امیرالمومنین علیه السلام، صلاه فاطمه زهرا سلام الله علیها و صلاه سایر ائمه علیه السلام

۱۳_ صلاه اعرابی

۱۴_ نوافل مبتدئه ؛ یعنی نماز بهترین هدیه الهی است برای انسان ، غیر از صلوات واجب بالاصاله و بالعرض که خواندن آنها واجب است . هرکسی که وقت پیدا نماید و دو رکعت نماز بخواند در هر وقتی مطلوب شارع می باشد و اسم این نافله مبتدئه و غیر ذات الاسباب می باشد .

احکام روزه،مسائل و شرایط آن

اشاره

ص :۳۴۷

احکام روزه

قال الله تبارک و تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ .

«روزه» یکی از پایه های مستحکم دین مقدس اسلام و از واجبات مهمی است که خداوند متعال بر بندگانش واجب نموده و آفریدگار جهان بندگانش را برای تهذیب نفس و تطهیر قلب و ادای زکات بدنهایشان به سوی آن فراخوانده است .

روزه آن است که انسان به قصد قربت برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب از چیزهایی که روزه را باطل می کند امساک و خوداری نماید و روزه سپر آتش جهنم و وسیله ورود انسان به بهشت می باشد .

ماه رمضان ماه تکامل و رشد معنوی انسان است که یک ماه روزه دار به خصوص برای انسانی که اشتغالات گوناگون او را از پرداختن به خود باز داشته ، فرصتی پدید می آورد تا روح خود را آزاد ساخته و به کسب معنویات و تقویت نیروی اراده و خودسازی مشغول و با کسب ورع و تقوای بیشتر خویشتن را برای زندگی طیب و طاهر در دیگر ماههای سال آماده سازد ...

در روایت معصومین علیه السلام آمده است که خواب روزه دار عبادت است ؛ سکوت و نفس کشیدن روزه دار پاداش تسبیح دارد ؛ عمل روزه دار قبول ؛ دعای او مستجاب و بوی دهانش در نزد پروردگار از بوی مشک خوشبوتر است .

به علاوه شخص روزه دار در حال روزه رنج فقرا و محرومین جامعه را درک نموده به مسئولیت خویش در قبال آنها واقف می گردد و در صدد حمایت و دستگیری از آنان بر می آید و از این جهت نیز جامعه از برکات روزه و روزه داری برخوردار می شود .

شرایط صحت روزه

۱ــ اسلام و ایمان ؛ و از غیر مسلمان روزه صحیح نمی باشد .

۲ــ نیت اطاعت فرمان الهی .

۳ــ پاک بودن از حیض و نفاس .

ص :۳۴۹

۴_ مسافر نبودن .

۵_ مریض و بیمار نبودن .

۶_ عدم ضرر و عسر و حرج غیر طبیعی .

نیت

(مسئله ۱۶۰۳) لازم نیست انسان نیت روزه را از قلب خود بگذراند یا مثلاً به زبان بگوید: فردا روزه می گیرم . بلکه همین قدر که با توجه و برای انجام فرمان خداوند عالم تصمیم دارد از اذان صبح تا مغرب کاری که روزه را باطل می کند انجام ندهد کافی است ، و برای آن که یقین کند تمام این مدت را روزه بوده ، باید مقداری پیش از اذان صبح و مقداری هم بعد از مغرب کاری که روزه را باطل می کند انجام ندهد .

(مسئله ۱۶۰۴) انسان باید در هر شب از ماه رمضان برای روزه فردای آن نیت کند ، ولی بهتر است که شب اول ماه نیز نیت روزه همه یک ماه را نماید .

(مسئله ۱۶۰۵) نیت روزه یکی از سه حالت را دارد:

۱_ چنانچه روزه او واجب معین باشد _ مانند روزه رمضان _ باید پیش از اذان صبح نیت روزه فردا را بنماید ؛ و از اول شب ماه رمضان تا اذان صبح هر وقت روزه فردا را نیت کند اشکال ندارد ؛ به شرط آن که به نیت خود باقی باشد و برنگردد.

۲_ چنانچه روزه او واجب غیر معین باشد _ مانند روزه قضا یا کفاره واجب _ وقت نیت آن تا ظهر ادامه دارد ؛ بلکه اگر پیش از ظهر تصمیم نداشته باشد که روزه بگیرد یا تردید داشته باشد ، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد و پیش از ظهر شدن نیت کند روزه او صحیح است . ولی بعد از ظهر بنا بر احتیاط نمی تواند نیت کند .

۳_ چنانچه روزه او مستحبی باشد ، وقت نیت آن از اول شب قبل تا چند دقیقه به اذان مغرب روز بعد است ؛ به این معنا که اگر کسی به هر دلیل بدون نیت روزه از اذان صبح تا چند دقیقه به اذان مغرب کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد و قبل از مغرب نیت روزه مستحبی نماید ، روزه او صحیح است .

(مسئله ۱۶۰۶) کسی که بدون نیت روزه خوابیده و پس از اذان صبح بیدار شده است دو حالت دارد:

۱_ چنانچه پیش از ظهر بیدار و متوجه شود و قصد روزه کند روزه اش صحیح است ، روزه او واجب باشد یا مستحب ؛ ولی در روزه واجب معین _ مثل

روزه رمضان _ و نذر معین روزه را بگیرد و بنا بر احتیاط قضای آن را نیز به جا آورد .

۲_ چنانچه بعد از ظهر بیدار شود روزه واجب از او صحیح نیست؛ ولی در ماه رمضان بنا بر احتیاط به قصد ما فی الذمه امساک کند ، یعنی کاری که روزه را باطل می کند انجام ندهد و پس از ماه رمضان قضای آن را هم به جا آورد .

(مسئله ۱۶۰۷) اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بخوابد و پس از مغرب بیدار شود روزه اش صحیح است .

(مسئله ۱۶۰۸) اگر بخواهد غیر روزه رمضان و روزه هایی که در روزهای خاصی قرار داده شده _ مثل اول ماه یا ایام البیض «۱۵ و ۱۴ و ۱۳ هر ماه» _ روزه دیگری بگیرد ، باید آن را معین نماید _ مثلاً نیت کند که روزه قضا یا روزه نذر می گیرم _ ولی در ماه رمضان لازم نیست نیت کند که روزه رمضان می گیرم ؛ بلکه نیت روزه فردا کافی است . و اگر نداند ماه رمضان است یا فراموش کند و روزه دیگری را نیت نماید ، روزه ماه رمضان محسوب می شود . همچنین است حکم روزه هایی که در روزهای خاصی قرار داده شده است .

(مسئله ۱۶۰۹) اگر بداند ماه رمضان است و از روی عمد نیت روزه غیر رمضان کند نه روزه رمضان حساب می شود و نه روزه ای که قصد کرده است .

(مسئله ۱۶۱۰) اگر _ به عنوان مثال _ با نیت روزه اول ماه روزه بگیرد و بعد بفهمد روز دوم یا سوم بوده ، روزه او صحیح است .

(مسئله ۱۶۱۱) اگر در ماه رمضان پیش از اذان صبح بیهوش شود و در بین روز به هوش آید سه حالت دارد:

۱_ چنانچه پیش از اذان صبح نیت روزه نکرده و پیش از ظهر به هوش آید ، بنا بر احتیاط واجب نیت روزه کند و روزه را بگیرد ؛ و اگر نگرفت قضای آن را به جا آورد .

۲_ چنانچه پیش از اذان صبح نیت نکرده و بعد از ظهر به هوش آید ، روزه بر او واجب نیست .

۳_ چنانچه پیش از اذان صبح نیت کرده باشد _ چه پیش از ظهر به هوش آید یا بعد از ظهر _ بنا بر احتیاط واجب روزه آن روز را تمام نماید ؛ و اگر تمام نکرد قضای آن را به جا آورد .

(مسئله ۱۶۱۲) اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بعد مست شود و در بین روز به هوش آید _ پیش از ظهر باشد یا بعد از ظهر _ بنا بر احتیاط واجب روزه آن روزه را تمام کند و قضای آن را هم به جا آورد .

(مسئله ۱۶۱۳) اگر نداند یا فراموش کند که ماه رمضان است و پیش از ظهر ملتفت شود ، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد باید نیت کند و روزه او صحیح است. و چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد یا بعد از ظهر متوجه شود روزه او باطل می باشد ؛ ولی باید تا مغرب کاری که روزه را باطل می کند انجام ندهد و پس از ماه رمضان هم آن روزه را قضا نماید .

(مسئله ۱۶۱۴) کسی که در ماه رمضان بالغ می شود یکی از چهار حالت را دارد:

۱ــ اگر پیش از اذان صبح بالغ شود ، باید روزه آن روز را بگیرد .

۲ــ اگر پیش از اذان ظهر بالغ شود و کاری هم که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد ، بنا بر احتیاط واجب باید روزه آن روز را بگیرد ؛ مخصوصاً اگر از اذان صبح نیت روزه کرده باشد .

۳ــ اگر بعد از ظهر بالغ شود و قصد روزه آن روز را داشته و کاری هم که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد ، می تواند روزه آن روز را بگیرد ولی واجب نیست .

۴ــ اگر بعد از ظهر بالغ شود و قصد روزه نداشته ــ خواه کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد یا نه ــ روزه آن روز بر او نه واجب است و نه صحیح می باشد .

(مسئله ۱۶۱۵) روزه و سایر عبادات بچه نابالغی که خوب و بد را تشخیص می دهد صحیح است .

(مسئله ۱۶۱۶) اگر کافر پیش از ظهر مسلمان شود و کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد بنا بر احتیاط آن روز را روزه بگیرد ؛ همچنین اگر بچه پیش از ظهر بالغ شود یا دیوانه عاقل گردد و یا بیهوش به هوش آید و کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد ، بنا بر احتیاط واجب روزه آن روز را بگیرد .

(مسئله ۱۶۱۷) کسی که روزه قضای رمضان دارد نمی تواند روزه مستحبی بگیرد ؛ همچنین است بنا بر احتیاط واجب اگر روزه واجب دیگری داشته باشد . و چنانچه فراموش کند و روزه مستحبی بگیرد ، در صورتی که پیش از ظهر یادش بیاید روزه مستحبی او به هم می خورد و می تواند نیت خود را به روزه واجب برگرداند ؛ و اگر بعد از ظهر متوجه شود روزه او باطل است ؛ و اگر بعد از مغرب یادش بیاید صحت روزه او خالی از اشکال نیست .

(مسئله ۱۶۱۸) کسی که برای به جا آوردن روزه میتی اجیر شده ، چنانچه روزه مستحبی بگیرد و مانع به جا آوردن روزه استیجاری نگردد اشکال ندارد ؛ هر چند احوط ترک آن است .

(مسئله ۱۶۱۹) کسی که روزه قضا دارد، چنانچه وقت آن وسعت داشته باشد می تواند روزه استیجاری بگیرد .

(مسئله ۱۶۲۰) اگر غیر از روزه ماه رمضان روزه معین دیگری بر انسان واجب باشد _ مثلاً نذر کرده باشد روز معینی را روزه بگیرد _ چنانچه از روی عمد تا اذان صبح نیت نکند روزه اش باطل می شود ؛ و اگر نداند که روزه آن روز بر او واجب است یا فراموش کند و پیش از ظهر یادش بیاید ، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد و فوراً نیت کند روزه او صحیح است ؛ و در غیر این صورت باطل می باشد .

(مسئله ۱۶۲۱) اگر مریض پیش از ظهر ماه رمضان خوب شود و از اذان صبح تا آن وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد ، بنا بر احتیاط واجب نیت روزه کند و آن روز را روزه بگیرد و قضای آن را نیز به جا آورد ؛ و چنانچه بعد از ظهر خوب شود روزه آن روز بر او واجب نیست و می تواند افطار نماید و باید قضای آن را بگیرد .

(مسئله ۱۶۲۲) روزی را که انسان شک دارد «آخر شعبان» است یا «اول رمضان» واجب نیست روزه بگیرد ؛ و اگر بخواهد روزه بگیرد ، نمی تواند نیت روزه رمضان کند ؛ بلکه نیت روزه قضا یا مستحبی نماید . و چنانچه به قصد غیر ماه رمضان روزه بگیرد و بعد معلوم شود آن روز جزو رمضان بوده ، روزه ای که گرفته برای رمضان حساب می شود .

(مسئله ۱۶۲۳) اگر روزی را که شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان به نیت روزه قضا یا روزه مستحبی و مانند آن روزه بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است باید نیت روزه رمضان نماید .

(مسئله ۱۶۲۴) اگر در روزه واجب معینی _ مانند روزه رمضان _ از نیت روزه گرفتن برگردد یا مردد شود روزه اش باطل می شود ؛ بلکه اگر قصد کند یکی از کارهایی که روزه را باطل می کند انجام دهد _ هرچند انجام ندهد _ صحت روزه او محل اشکال است و در هر صورت باید از چیزهایی که روزه را باطل می کند اجتناب نماید و قضای آن را نیز بگیرد .

(مسئله ۱۶۲۵) در روزه واجبی که وقت آن معین نیست _ مانند روزه قضا یا کفاره _ اگر قصد کند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد یا مردد شود ، چنانچه انجام ندهد و تا پیش از ظهر دوباره نیت روزه کند روزه اش صحیح است ؛ و در روزه مستحب اگر پیش از غروب هم نیت کند صحیح است .

(مسئله ۱۶۲۶) در روزه واجبی که وقت آن معین نیست و وسعت دارد روزه دار می تواند پیش از اذان ظهر روزه خود را باطل نماید ؛ ولی اگر بعد از اذان ظهر باشد ، در قضای رمضان بلکه بنا بر احتیاط واجب در هر واجب غیر معین باید

روزه خود را تمام کند . و چنانچه روزه او مستحبی باشد هر وقت بخواهد می تواند آن را باطل نماید .

مبطلات روزه

اشاره

(مسئله ۱۶۲۷) ده چیز روزه را باطل می کند و به آنها مبطلات روزه می گویند:

۱و۲_ خوردن و آشامیدن .

۳_ جماع .

۴_ استمناء .

۵_ دروغ بستن به خدا و یا پیامبر و یا امامان معصوم علیه السلام و نیز بنا بر احتیاط دروغ بستن به حضرت زهرا سلام الله علیها و سایر پیامبران و جانشینان آنان .

۶_ بنا بر احتیاط واجب رساندن غبار غلیظ به حلق .

۷_ بنا بر احتیاط واجب فرو بردن تمام سر در آب .

۸ _ عمداً باقی ماندن بر جنابت یا حیض و یا نفاس تا اذان صبح .

۹_ اماله کردن با چیزهای روان .

۱۰_ قی کردن از روی عمد .

۱و۲_ خوردن و آشامیدن

(مسئله ۱۶۲۸) اگر روزه دار از روی عمد چیز بخورد یا بیاشامد روزه او باطل می شود چه خوردن و آشامیدن آن چیز معمول باشد مثل نان و آب ، یا معمول نباشد مثل خاک و شیره درخت . و در کم یا زیاد بودن آن تفاوتی نیست ؛ حتی اگر مسواک را که رطوبت دارد از دهان بیرون آورده و دوباره به دهان ببرد و رطوبت آن را فرو برد روزه او باطل می شود .

(مسئله ۱۶۲۹) اگر روزه دار از روی اشتباه و فراموشی چیزی بخورد یا بیاشامد روزه اش باطل نمی شود ؛ چه روزه او واجب باشد یا مستحب .

(مسئله ۱۶۳۰) اگر موقعی که مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده ، باید از فرو بردن غذا خودداری نماید ؛ و چنانچه عمداً فرو برد روزه اش باطل است ، و در روزه رمضان به دستوری که بعداً گفته خواهد شد کفاره هم بر او واجب می شود .

(مسئله ۱۶۳۱) اگر شک کند که صبح شده یا نه ، می تواند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ؛ ولی بنا بر احتیاط پیش از تحقیق کاری که روزه را باطل می کند انجام ندهد .

(مسئله ۱۶۳۲) روزه دار باید از تزریق آمپولهای غذایی ، سرمهای غذایی خودداری کند ؛ ولی تزریق آمپولی که برای بی حس کردن عضوی از بدن به کار می رود اشکال ندارد و همچنین آمپولهای تقویتی . پس اگر روزه دار مریضی باشد

ص: ۳۵۴

که روزه برای او ضرر ندارد ولی به آمپول دارویی نیاز دارد و ناچار است در روز آمپول را بزند مانعی ندارد ، پس از زدن آمپول روزه آن روز را بگیرد و بنا بر احتیاط مستحب قضای آن را هم به جا آورد .

(مسئله ۱۶۳۳) اگر روزه دار چیزی را که لای دندان مانده است از روی عمد فرو برد روزه اش باطل می شود .

(مسئله ۱۶۳۴) شستن و خلال کردن دهان و دندان پیش از اذان صبح لازم نیست ؛ هر چند احتمال دهد غذای لای دندان در روز فرو رود . ولی اگر بداند غذایی که لای دندان مانده در روز فرو می رود و خلال نکند بنا بر احتیاط روزه او باطل می شود؛ بلکه در صورت فرو رفتن کفاره هم لازم است .

(مسئله ۱۶۳۵) فرو بردن اخلاط سر و سینه تا هنگامی که به فضای دهان نرسیده اشکال ندارد ؛ ولی اگر به فضای دهان رسیده باشد آن را فرو نبرد .

(مسئله ۱۶۳۶) فرو بردن آب دهان هر چند به خاطر تصور ترشی و مانند آن در دهان جمع شده باشد اشکال ندارد و روزه را باطل نمی کند .

(مسئله ۱۶۳۷) اگر روزه دار به قدری تشنه شود که بترسد از تشنگی بمیرد و یا زیان غیرقابل تحملی به او برسد ، واجب است به اندازه ای که از مردن یا از آن زیان رها می شود آب بیاشامد ؛ ولی روزه او باطل می شود و اگر ماه رمضان باشد باید در بقیه روز از انجام کاری که روزه را باطل می کند خودداری نماید ، و بنا بر احتیاط واجب قضای آن را هم بگیرد .

(مسئله ۱۶۳۸) انسان نمی تواند به خاطر ضعف و ناتوانی جسمی روزه خود را بخورد ولی اگر ضعف او به قدری زیاد است که به طور عادی قابل تحمل نیست خوردن روزه اشکال ندارد .

(مسئله ۱۶۳۹) اگر روزه برای انسان ضرر داشته باشد نباید روزه بگیرد و اگر با وجود ضرر روزه گرفت روزه اش باطل است و باید قضای آن را به جا آورد . همچنین است اگر احتمال بدهد که روزه برای او ضرر دارد و احتمال او در نظر مردم عقلایی و به جا باشد .

(مسئله ۱۶۴۰) جویدن غذا برای بچه یا پرنده و چشیدن غذا و مانند اینها که به واسطه آن معمولاً غذا به حلق نمی رسد _ اگر چه اتفاقاً به حلق برسد _ روزه را باطل نمی کند ؛ ولی اگر انسان از ابتدا بداند که به حلق می رسد ، چنانچه فرو رود روزه اش باطل می شود و باید قضای آن را بگیرد و کفاره هم بر او واجب می شود ؛ بلکه در این صورت اگر فرو نرود نیز آن روز را روزه بگیرد و بنا بر احتیاط قضای آن را هم به جا آورد .

۳_ جماع

(مسئله ۱۶۴۱) «جماع» روزه را باطل می کند ؛ اگر چه فقط به اندازه ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید ؛ و فرقی نمی کند که با زن باشد یا ــ نعوذ بالله ــ با مرد . و این عمل موجب بطلان روزه فاعل و مفعول می شود .

(مسئله ۱۶۴۲) در صورتی که تصمیم به جماع گرفته و توجه داشته باشد که روزه اش باطل می شود ــ هر چند جماع انجام نگرفته یا به اندازه ختنه گاه داخل نشود و منی بیرون نیاید ــ صحت روزه او محل اشکال است ؛ پس روزه آن روز را تمام کند و قضای آن را نیز به جا آورد .

(مسئله ۱۶۴۳) هرگاه فراموش کند که روزه است و جماع نماید ، یا او را به جماع مجبور نمایند به طوری که عمل بدون اراده و اختیار او واقع شود روزه او باطل نمی شود ؛ ولی چنانچه در بین جماع یادش بیاید یا دیگر مجبور نباشد باید فوراً از حال جماع خارج شود ؛ وگرنه روزه او باطل می شود .

۴ـ استمناء

(مسئله ۱۶۴۴) «استمناء» آن است که انسان کاری کند که منی از او بیرون آید و این کار حرام بوده و روزه را باطل می کند ؛ ولی اگر بدون آن که کاری انجام دهد یا فکری کند بی اختیار منی از او خارج شود روزه اش باطل نمی شود .

(مسئله ۱۶۴۵) اگر به قصد بیرون آمدن منی کاری انجام دهد ــ اگر چه منی از او بیرون نیاید ــ صحت روزه او محل اشکال است ؛ پس آن روزه را تمام کند و قضای آن را نیز به جا آورد .

(مسئله ۱۶۴۶) اگر کاری کند که بی اختیار منی از او بیرون آید مسئله چند صورت پیدا می کند ؛ زیرا یا قصد بیرون آمدن منی دارد یا عادت به خروج منی دارد ، یا هم عادت و هم قصد دارد و یا نه عادت و نه قصد دارد ؛ ودر صورت اخیر یا اطمینان دارد که منی خارج نمی شود یا اطمینان ندارد ؛ و در هر صورت کار او یا از قبیل نگاه و صحبت کردن است یا از قبیل بوسه و لمس می باشد . و بنا بر احتیاط واجب در همه اقسام روزه اش باطل می شود ، هر چند در بعضی از صورتها باطل نشدن خالی از وجه نیست .

(مسئله ۱۶۴۷) هرگاه روزه دار بداند که اگر در روز بخوابد محتلم (بیرون آمدن منی در خواب) می شود بنا بر احتیاط واجب نخوابد ؛ مگر این که به زحمت و مشقت بیفتد که در این صورت می تواند در روز بخوابد ؛ ولی باید آن روزه را تمام کند و بنا بر احتیاط قضای آن را هم به جا آورد . و چنانچه نداند در صورت خوابیدن محتلم می شود یا نه ، می تواند بخوابد ؛ و اگر محتلم شد روزه او صحیح است .

(مسئله ۱۶۴۸) اگر روزه دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود ،

واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند .

(مسئله ۱۶۴۹) روزه داری که محتلم شده می تواند ادرار و استبراء نماید ؛ و اگر بداند یا احتمال دهد منی در مجرا مانده و در صورتی که پیش از غسل ادرار و استبراء نکند بعد از غسل منی از او بیرون می آید و دوباره جنب می شود ، بنا بر احتیاط واجب باید پیش از غسل ادرار و استبراء کند ؛ ولی اگر غسل کرده باشد و بداند به واسطه ادرار و استبراء باقیمانده منی بیرون می آید و دوباره جنب می شود نمی تواند استبراء کند .

۵ ـ دروغ بستن به خدا یا پیامبر و یا امامان علیه السلام

(مسئله ۱۶۵۰) اگر روزه دار با گفتن ، نوشتن ، اشاره و مانند آن به خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله و یا امامان علیه السلام از روی عمد نسبت دروغ بدهد ـ گرچه بلافاصله بگوید دروغ گفتم یا توبه کند ـ روزه او باطل می شود . و بنا بر احتیاط این حکم در مورد حضرت زهرا سلام الله علیها و سایر پیامبران و جانشینان آنان نیز جریان دارد .

(مسئله ۱۶۵۱) اگر روزه دار بخواهد خبری را که نمی داند راست است یا دروغ نقل کند ، بنا بر احتیاط باید از قول کسی که آن خبر را گفته یا از کتابی که آن خبر در آن بوده نقل نماید ؛ یا به طور اجمال بگوید: «خبری به این مضمون وارد شده است» ؛ و نباید به طور جدی از گفته خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام خبر دهد .

(مسئله ۱۶۵۲) اگر خبری را به اعتقاد اینکه صحت دارد از قول خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله و یا امامان علیه السلام نقل کند و بعد معلوم شود دروغ بوده ، روزه او باطل نمی شود.

(مسئله ۱۶۵۳) اگر دروغی را که دیگری ساخته از روی عمد به خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله و یا امامان علیه السلام نسبت دهد روزه اش باطل می شود ؛ ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته نقل کند اشکال ندارد .

(مسئله ۱۶۵۴) اگر از روزه دار بپرسند خدا یا پیامبر و یا یکی از امامان چنین مطلبی را فرموده اند یا نه ، و او از روی عمد خلاف واقع را بگوید روزه اش باطل می شود .

(مسئله ۱۶۵۵) اگر در شب دروغی را نسبت دهد و روز بعد که روزه دار است بگوید حرفی که دیشب گفتم درست بود ، یا حرف راستی را در شب نسبت دهد و در روز بگوید دیشب دروغ گفتم ، روزه او باطل است .

(مسئله ۱۶۵۶) نسبت دروغ به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیه السلام از روی شوخی ـ هر چند بی ادبی است ـ روزه را باطل نمی کند .

(مسئله ۱۶۵۷) اشتباه خواندن قرآن کریم از موارد دروغ بستن به خدا حساب نمی شود .

۶ـ رساندن غبار غلیظ به حلق

(مسئله ۱۶۵۸) رسانـدن غبار غلیظ به حلق ــ چنانچه از روی توجه و عمـد باشد ــ بنا بر احتیاط واجب روزه را باطل می کند ؛ چه غبـار چیزی باشـد که خوردن آن حلال است ــ مثل آرد ــ یا غبار چیزی باشـد که خوردن آن حرام است ــ مثل خاک ــ ولی رسیدن غبار غیر غلیظ که عرفاً جزء هوا محسوب است به روزه ضرر نمی رساند .

(مسئله ۱۶۵۹) اگر به واسطه بـاد یـا جارو کردن غبار غلیظی پیـدا شود و انسان با این که متوجه است مواظبت نکنـد و به حلق برسد ، بنا بر احتیاط واجب روزه اش باطل می شود .

(مسئله ۱۶۶۰) احتیاط واجب آن است که روزه دار بخار غلیظ و دود سیگار و دیگر دخانیات را هم به حلق نرساند .

(مسئله ۱۶۶۱) اشخاصـی که به خاطر بیماری تنگی نفس به دسـتور پزشک از وسـیله ای اسـتفاده می کنند که توسط آن از راه دهان یا بینی استنشاق می نمایند و قهراً به ریه آنان می رسد ، چنانچه بدون آن نمی توانند روزه بگیرند اشکال ندارد .

(مسئله ۱۶۶۲) اگر روزه دار مواظبت نکنـد و غبـار یـا بخار یا دود و ماننـد اینها داخل حلق شود ، چنانچه اطمینان داشـته که به حلق نمی رسـد روزه اش صـحیح اسـت ؛ و اگر گمـان می کرده که به حلـق نمی رسـد بنـا بر احتیـاط واجب روزه را بگیرد و قضای آن را هم به جا آورد .

(مسئله ۱۶۶۳) اگر فراموش کنـد که روزه است و مواظبت نکنـد ، یا بی اختیار غبار و مانند آن به حلق او برسد روزه اش باطل نمی شود ؛ و چنانچه که ممکن است باید آن را بیرون آورد .

۷ـ فرو بردن تمام سر در آب

(مسئله ۱۶۶۴) اگر روزه دار از روی عمـد تمـام سـر خود را به تدریـج یـا یـک دفعه زیر آب فرو برد ــ گر چه بـدن او از آب بیرون باشد ــ بنا بر احتیاط واجب باید قضای آن روزه را بگیرد ؛ ولی اگر تمام بدن را آب بگیرد و مقداری از سر بیرون باشد روزه باطل نمی شود .

(مسئله ۱۶۶۵) اگر نیمی از سـر را یـک بار و نیمی دیگر را بار دیگر در آب فرو برد ، به طوری که در یک لحظه همه سـر زیر آب نباشد روزه اش باطل نیست .

(مسئله ۱۶۶۶) اگر تمام سـر زیر آب برود و فقط مقـداری از موها بیرون بماند بنا بر احتیاط واجب روزه اش باطل می شود ، و باید آن روزه را تمام کند و قضای آن را هم به جا آورد .

(مسئله ۱۶۶۷) اگر شک کند که تمام سر زیر آب رفته یا نه ، روزه اش صحیح

است .

(مسئله ۱۶۶۸) فرو بردن سر در گلاب و آبهای مضاف دیگر نیز حکم آب مطلق را دارد ؛ ولی در چیزهای دیگری که روان است اشکال ندارد .

(مسئله ۱۶۶۹) اگر روزه دار با استفاده از کلاه غواصی و نظایر آن _ که سر او داخل محفظه ای قرار می گیرد _ به زیر آب رود روزه اش صحیح است .

(مسئله ۱۶۷۰) اگر روزه دار بی اختیار در آب بیفتد و تمام سر او زیر آب رود و یا از روی فراموشی سر خود را زیر آب نماید ، روزه اش باطل نمی شود ؛ ولی هرگاه یادش بیاید باید فوراً سر را بیرون آورد ؛ و چنانچه بیرون نیاورد بنا بر احتیاط واجب روزه اش باطل می شود و باید آن روزه را تمام کند و قضای آن را هم به جا آورد .

(مسئله ۱۶۷۱) اگر از روی عادت با افتادن در آب سرش زیر آب می رود ، چنانچه با توجه به این مطلب خود را در آب انداخته و سرش زیر آب رود بنا بر احتیاط واجب روزه اش باطل می شود ، و باید آن روزه را تمام کند و قضای آن را هم به جا آورد ؛ ولی چنانچه یقین یا اطمینان داشته که سرش زیر آب نمی رود اشکال ندارد .

(مسئله ۱۶۷۲) اگر روزه دار از روی فراموشی به نیت غسل سر خود را زیر آب ببرد روزه و غسلش صحیح است.

(مسئله ۱۶۷۳) اگر بداند که روزه است و از روی عمد به نیت غسل سر خود را زیر آب فرو برد دو صورت دارد:

۱_ چنانچه روزه او واجب معین باشد _ مانند روزه رمضان _ بنا بر احتیاط واجب باید روزه را قضا و غسل را دوباره انجام دهد ؛ هر چند در روزه واجب معینِ غیر رمضان اگر در حال سکونِ زیر آب یا خارج شدن از آن نیت غسل کند بعید نیست غسل او صحیح باشد .

۲_ چنانچه روزه او روزه مستحب یا روزه واجبی باشد که وقت آن وسعت داشته و تمام کردن آن واجب نباشد غسل باطل نمی شود ؛ ولی بنا بر احتیاط واجب روزه باطل است.

(مسئله ۱۶۷۴) روزه داری که برای نجات غریق ناگزیر از فرو بردن سر به زیر آب است _ گرچه نجات غریق واجب باشد _ بنا بر احتیاط واجب روزه او صحیح نیست . پس اگر روزه او واجب معین است روزه آن روز را تمام کند و قضای آن را هم بگیرد ؛ و اگر واجب غیر معین است و قبل از ظهر باشد لازم نیست روزه آن روز را تمام کند و تنها باید عوض آن را به جا آورد ؛ و اگر روزه او مستحبی باشد لازم نیست آن را تمام کند و قضا نیز ندارد .

(مسئله ۱۶۷۵) ریختن آب روی سر اشکال ندارد ؛ ولی اگر مثل آب لوله های

بزرگ یا آبشار باشد که یکباره تمام سر را می پوشاند اشکال دارد .

(مسئله ۱۶۷۶) زن روزه دار علاوه بر این که باید سر خود را زیر آب نبرد بنا بر احتیاط از نشستن در آب نیز خودداری نماید .

۸_ عمدا باقی ماندن بر جنابت یا حیض یا نفاس تا اذان صبح

(مسئله ۱۶۷۷) اگر در روزه ماه رمضان و قضای آن بلکه بنا بر احتیاط واجب هر روزه واجب دیگر «جنب» یا «حائض» و یا «نفساء» از روی عمد تا اذان صبح غسل نکند ، یا اگر وظیفه او تیمم است تیمم ننماید ؛ روزه او باطل می باشد .

(مسئله ۱۶۷۸) اگر جنب در روزه رمضان یا روزه واجبی که مثل روزه رمضان وقت آن معین است تا اذان صبح از روی اشتباه و عذر غسل یا تیمم نکند _ مثل آن که نفهمد جنب شده _ روزه اش صحیح است ؛ ولی بنا بر احتیاط واجب در روزه قضای رمضان و نیز در روزه های واجب دیگر که وقت آنها وسعت دارد روزه او صحیح نیست .

(مسئله ۱۶۷۹) کسی که جنب است و می خواهد روزه واجبی بگیرد که وقت آن معین است _ مثل روزه رمضان _ چنانچه از روی عمد غسل نکند تا وقت تنگ شود بنا بر احتیاط واجب تیمم کند و روزه را بگیرد و قضای آن را هم به جا آورد و کفاره را نیز بپردازد .

(مسئله ۱۶۸۰) اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش کند و پس از یک یا چند روز دیگر متوجه شود ، باید روزه هایی را که یقین دارد در آن حال گرفته قضا نماید ؛ همچنین بنا بر احتیاط واجب اگر یقین کند که در این حال روزه واجب دیگری گرفته است باید عوض آن را بگیرد .

(مسئله ۱۶۸۱) اگر در عدد روزه هایی که در حال جنابت گرفته شک کند می تواند فقط آنچه را یقین دارد قضا نماید ؛ ولی اگر عدد آنها را می دانسته و در اثر کوتاهی در انجام قضای روزه ها در عدد آنها شک کرده است ، احتیاطاً آنچه را شک دارد نیز قضا نماید .

(مسئله ۱۶۸۲) کسی که در شب ماه رمضان برای هیچ یک از غسل و تیمم وقت ندارد نباید خود را جنب نماید ؛ و اگر جنب کند روزه اش باطل و قضا و کفاره بر او واجب می شود . ولی اگر تنها برای تیمم وقت دارد ، چنانچه خود را جنب نماید بنا بر احتیاط واجب تیمم کند و روزه آن روز را گرفته و قضای آن را هم به جا آورد و کفاره نیز بدهد .

(مسئله ۱۶۸۳) اگر مطمئن است که به اندازه غسل وقت دارد و خود را جنب کند و بعد بفهمد وقت نداشته است ، تیمم نماید و روزه اش صحیح است . ولی اگر گمان به وسعت داشته ، چنانچه تحقیق کرده باشد روزه او صحیح است ؛ و اگر

تحقیق نکرده باشد باید تیمم نماید و روزه را بگیرد و سپس بنا بر احتیاط واجب قضای آن را هم به جا آورد .

(مسئله ۱۶۸۴) کسی که باید برای روزه تیمم کند ، بنا بر احتیاط واجب پس از تیمم تا اذان صبح نخوابد و حدث دیگری نیز از او سر نزند .

(مسئله ۱۶۸۵) هرگاه جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود احتیاط واجب آن است که دوباره پیش از غسل نخوابد ؛ هر چند احتمال دهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود .

(مسئله ۱۶۸۶) کسی که در شب ماه رمضان جنب شده اگر قصد خوابیدن داشته باشد چهار صورت دارد:

۱_ چنانچه بداند تا اذان صبح بیدار نمی شود یا عادت به بیدار شدن ندارد ، بنا بر احتیاط واجب نباید بخوابد ؛ و در صورتی که بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود روزه اش باطل و قضا و کفاره بر او واجب می شود .

۲_ اگر می داند یا گمان و یا عادت دارد که پیش از اذان صبح بیدار می شود یکی از این سه حالت را دارد:

الف: چنانچه با این تصمیم که پس از بیدار شدن غسل کند بخوابد ولی تا اذان بیدار نشود ، روزه اش صحیح است .

ب: اگر از خواب اول بیدار شود و با همین تصمیم دوباره بخوابد و بیدار نشود ، باید روزه را بگیرد و قضای آن را هم به جا آورد ؛ بلکه در صورتی که یقین یا وثوق به بیدار شدن نداشته بنا بر احتیاط کفاره نیز بدهد .

ج: اگر برای بار سوم بخوابد و بیدار نشود ، باید روزه را بگیرد و علاوه بر قضا بنا بر احتیاط واجب کفاره نیز بدهد .

۳_ اگر می داند یا احتمال می دهد که پیش از اذان صبح بیدار می شود و نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند یا تردید داشته باشد که غسل کند یا نه ، در صورتی که بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود روزه اش باطل است و قضا و کفاره نیز بر او واجب می شود .

۴_ اگر به طور کلی از جنابت و غسل غفلت داشته باشد و بخوابد ، باید روزه آن روز را بگیرد و قضای آن را هم به جا آورد .

(مسئله ۱۶۸۷) خوابی را که انسان در آن محتلم شده بنا بر احتیاط واجب باید خواب اول به حساب آورد ؛ ولی اگر در بیداری جنب شده باشد ، خوابی که پس از آن واقع می شود خواب اول است و حکم خواب چهارم یا بیشتر همانند حکم خواب سوم می باشد .

(مسئله ۱۶۸۸) اگر روزه دار در روز محتلم شود واجب نیست فوراً غسل کند ، هر چند بهتر است .

(مسئله ۱۶۸۹) هرگاه در ماه رمضان پس از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده _ هر چند بداند پیش از اذان محتلم شده است _ روزه او صحیح است . ولی اگر روزه او قضای رمضان باشد ، چنانچه وقت آن تنگ است بنابر احتیاط واجب آن روز را روزه بگیرد و بعد از رمضان هم دوباره آن را به جا آورد و اگر وقت آن تنگ نیست روزه او باطل است.

(مسئله ۱۶۹۰) کسی که می خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد اگر تا اذان صبح _ هر چند از روی عمد نباشد _ جنب بماند ، چنانچه وقت قضا وسعت دارد روزه او باطل است ؛ و اگر وقت وسعت ندارد بنا بر احتیاط آن روز را روزه بگیرد و پس از رمضان دوباره آن را قضا کند .

(مسئله ۱۶۹۱) اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و از روی عمد غسل نکند و در تنگی وقت تیمم هم ننماید ، روزه او در ماه رمضان باطل است ؛ همچنین است بنا بر احتیاط واجب در غیر رمضان . ولی اگر وقت برای غسل نداشته باشد ، در روزه واجبی که مثل رمضان وقت آن معین است بنا بر احتیاط واجب تیمم نماید و تا اذان صبح بیدار بماند و روزه اش صحیح است ؛ بلکه اگر تیمم ممکن نباشد بدون تیمم هم روزه اش صحیح است . و چنانچه روزه واجب غیر معین یا روزه مستحبی باشد روزه اش با تیمم صحیح نیست .

(مسئله ۱۶۹۲) اگر زن نزدیک اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت نداشته باشد ، یا بعد از اذان بفهمد که پیش از اذان پاک شده ، چنانچه روزه ای را که می گیرد مثل روزه رمضان واجب معین باشد صحیح است ؛ و اگر روزه مستحب یا روزه ای باشد که مثل روزه کفاره وقت آن معین نیست صحت آن محل اشکال است .

(مسئله ۱۶۹۳) اگر زن بعد از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود ، یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببیند _ اگر چه نزدیک مغرب باشد _ روزه او باطل است .

(مسئله ۱۶۹۴) اگر حائض یا نفساء غسل خود را فراموش کرده و پس از یک یا چند روز یادش بیاید ، بنا بر احتیاط واجب روزه هایی را که یقین دارد در آن حال گرفته قضا نماید .

(مسئله ۱۶۹۵) خواب دوم و سوم حائض یا نفساء در شب ماه رمضان پس از پاک شدن حکم خواب دوم و سوم جنب را ندارد ؛ بلکه اگر در بیدار شدن و غسل کردن کوتاهی نکرده باشد خواب سوم او هم اشکال ندارد ، و چنانچه تا اذان صبح بیدار نشود روزه اش صحیح است ؛ و در صورتی که کوتاهی کرده باشد خواب اول او هم اشکال دارد و چنانچه تا اذان صبح بیدار نشود روزه اش باطل است .

(مسئله ۱۶۹۶) زنی که در حال استحاضه است اگر غسلهای خود را به تفصیلی که در احکام استحاضه گفته شد انجام دهد روزه های او صحیح است .

(مسئله ۱۶۹۷) کسی که مسّ میت کرده می تواند بدون غسل مسّ میت روزه بگیرد ؛ و اگر در حال روزه هم میت را لمس نماید روزه او باطل نمی شود .

۹_ اماله کردن با چیزهای روان

(مسئله ۱۶۹۸) اماله کردن با چیز روان گرچه از روی ناچاری و برای درمان باشد روزه را باطل می کند ؛ ولی استعمال شیافهایی که برای درمان موضعی به کار می رود اشکال ندارد ؛ و بنا بر احتیاط واجب باید از استعمال شیافهایی نظیر شیاف تریاك و شیافهایی که اثر غذایی یا دارویی دارد خودداری شود .

۱۰_ قی کردن

(مسئله ۱۶۹۹) اگر روزه دار عمداً قی کند _ گرچه از روی بیماری و ناچاری باشد _ روزه اش باطل می شود ؛ ولی اگر از روی اشتباه و یا بی اختیار قی کند اشکال ندارد .

(مسئله ۱۷۰۰) اگر روزه دار بتواند از قی کردن خودداری کند ، چنانچه برای او ضرر و مشقت نداشته باشد باید در روزه واجب معین خودداری نماید .

(مسئله ۱۷۰۱) اگر روزه دار بداند خوراکی را که قصد دارد در شب بخورد موجب می شود در روز ناخواسته قی کند ، چنانچه بخورد و قی کند بنا بر احتیاط واجب باید آن روزه را قضا نماید ؛ بلکه در این فرض هر چند قی نکند بنا بر احتیاط قضای آن روزه را بگیرد .

(مسئله ۱۷۰۲) اگر روزه دار بداند با آروغ زدن چیزی از گلو خارج می شود _ به طوری که می گویند قی کرده است _ نباید عمداً آروغ بزند ؛ ولی اگر یقین نداشته باشد اشکال ندارد .

(مسئله ۱۷۰۳) اگر آروغ بزند و بدون اختیار چیزی در گلو یا دهانش بیاید باید آن را بیرون بریزد ؛ ولی اگر بی اختیار فرو رود روزه اش صحیح است .

(مسئله ۱۷۰۴) اگر از روی اشتباه چیزی را فرو برد و پیش از رسیدن به معده یادش بیاید که روزه است ، چنانچه به معده نرسیده باشد و بیرون آوردن آن ممکن باشد باید آن را بیرون آورد و روزه او صحیح است .

احکام مبطلات روزه

(مسئله ۱۷۰۵) اگر روزه دار از روی عمد و اختیار یکی از کارهایی که روزه را باطل می کند انجام دهد روزه اش باطل می شود ؛ و چنانچه از روی عمد نباشد روزه اش صحیح است . ولی اگر جنب بخواهد و به تفصیلی که در مسئله ۱۶۸۶ گفته شد تا اذان صبح غسل نکند روزه او باطل است .

(مسئله ۱۷۰۶) اگر به واسطه ندانستن مسئله یکی از کارهایی که روزه را باطل

ص: ۳۶۳

می کند انجام دهد ، چنانچه در دانستن مسئله کوتاهی کرده باشد روزه او باطل است ؛ ولی اگر کوتاهی نکرده یا حکم مسئله را اشتباه فهمیده باشد باطل بودن روزه او محل اشکال است ؛ هر چند احتیاط آن است که دوباره آن را به جا آورد .

(مسئله ۱۷۰۷) اگر روزه دار از روی اشتباه و فراموشی یکی از کارهایی که روزه را باطل می کند انجام دهد و به خیال اینکه روزه اش باطل شده از روی عمد دوباره یکی از آنها را انجام دهد ، بنا بر احتیاط واجب روزه اش باطل می شود .

(مسئله ۱۷۰۸) اگر چیزی به زور در گلوی روزه دار بریزند یا سر او را به زور در آب فرو برند روزه او باطل نمی شود ؛ ولی اگر مجبورش کنند که روزه خود را باطل کند ــ مثلاً ـ به او بگویند اگر غذا نخوری ضرر مالی یا جانی به تو می زنیم و خودش برای جلوگیری از ضرر چیزی بخورد ــ روزه او باطل می شود و چنانچه در ماه رمضان باشد بقیه روز را امساک نماید و قضای آن را به جا آورد .

(مسئله ۱۷۰۹) روزه دار نباید جایی برود که می داند یا اطمینان دارد چیزی در گلویش می ریزند یا مجبورش می کنند که خودش روزه خود را باطل کند ؛ بلکه اگر فقط قصد رفتن به آنجا را نماید و نرود بنا بر احتیاط روزه اش باطل می شود ؛ پس آن روزه را تمام کند و قضای آن را نیز به جا آورد .

کفاره ی روزه

(مسئله ۱۷۱۰) اگر کسی عمداً و بدون داشتن عذر روزه ماه رمضان را افطار کند علاوه بر قضای آن کفاره نیز بدهکار است ؛ و کفاره روزه رمضان سه چیز است که انسان مخیر است یکی از آنها را انجام بدهد:

۱ــ گرفتن شصت روز روزه ، به طوری که سی و یک روز آن پی در پی باشد ؛ و اگر بقیه آن پی در پی نباشد اشکال ندارد .

۲ــ دادن شصت مدّ طعام به شصت فقیر یا سیر نمودن آنها .

۳ــ آزاد کردن یک بنده در راه خدا . (که در شرایط فعلی موضوع آن منتفی است)

(مسئله ۱۷۱۱) کسی که می خواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد باید طوری شروع کند که پیش از گرفتن سی و یک روز ، به روزی که روزه در آن حرام است ــ مانند عید قربان ــ برخورد نکند ؛ همچنین نباید به روزی برخورد کند که روزه آن واجب معین باشد . ولی اگر عذرهایی مانند حیض یا نفاس و یا سفری که در رفتن آن مجبور و از اختیار او بیرون است فاصله شود اشکال ندارد و باید پس از برطرف شدن عذر بقیه را انجام دهد .

(مسئله ۱۷۱۲) کسی که باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد ، اگر در بین سی و یک روز بدون عذر یک روز را روزه نگیرد ، یا وقتی شروع کند که در بین آن به

روزی برسد که روزه آن واجب معین است ، باید روزه ها را از سر بگیرد .

(مسئله ۱۷۱۳) کسی که می خواهد شصت فقیر را سیر کند می تواند آنان را به یکباره یا در چند نوبت دعوت کند ؛ و نیز می تواند به هر کدام یک مدّ طعام معادل تقریبی «۷۵۰ گرم» مواد خوراکی بدهد ؛ و اگر توان پرداخت آن مقدار را نداشته باشد ، هر چند فقیر را که می تواند سیر کند و یا هر مقدار مواد خوراکی که می تواند بدهد ؛ و اگر به هیچ وجه توان ندارد استغفار کند ؛ و بنا بر احتیاط واجب هرگاه توانست کفاره را بدهد .

(مسئله ۱۷۱۴) کسی که باید برای کفاره یک روز شصت فقیر را سیر کند ، اگر به شصت فقیر دسترسی ندارد نمی تواند به یک فقیر بیشتر از یک مدّ طعام «حدود ۷۵۰ گرم» بدهد یا یک فقیر را بیشتر از یک مرتبه سیر نماید ؛ ولی چنانچه اطمینان داشته باشد که فقیر آنها را به زن و فرزند خود می دهد یا آنان را سیر می کند ، می تواند برای هر یک از نان خورهای فقیر ــ اگر چه صغیر باشند ــ یک مدّ طعام به او بدهد .

(مسئله ۱۷۱۵) در مواردی که به علت عذری روزه نگرفته و باید برای هر روز یک مدّ طعام به فقیر بدهد ، می تواند کفاره چند روز را به یک فقیر بدهد .

(مسئله ۱۷۱۶) کسی که از روی عمد روزه خود را باطل کرده ، اگر بعد از ظهر مسافرت کند کفاره از او ساقط نمی شود ؛ همچنین است اگر پیش از ظهر برای فرار از کفاره مسافرت نماید ؛ بلکه اگر قبل از ظهر مسافرتی برای او پیش آید نیز بنا بر احتیاط کفاره بر او واجب است .

(مسئله ۱۷۱۷) اگر کسی عمداً روزه خود را باطل کند و پس از آن عذری مانند حیض یا نفاس و یا مرضی که برای روزه دار ضرر دارد پیش آید کفاره از او ساقط می شود .

(مسئله ۱۷۱۸) اگر یقین کند که روز اول ماه رمضان است و از روی عمد روزه خود را باطل نماید ، بعد معلوم شود که آخر شعبان بوده کفاره بر او واجب نیست .

(مسئله ۱۷۱۹) اگر انسان شک کند که آخر رمضان است یا اول شوال و از روی عمد روزه خود را باطل نماید ، بعد معلوم شود اول شوال بوده کفاره بر او واجب نیست .

(مسئله ۱۷۲۰) اگر مرد روزه دار همسر روزه دار خود را به جماع مجبور کند کفاره روزه خود و همسرش بر او واجب می شود ؛ ولی اگر زن به جماع راضی بوده و یا زن شوهرش را به جماع یا کار دیگری که روزه را باطل می کند وادار

نماید ، کفاره هر کدام به عهده خودش می باشد .

(مسئله ۱۷۲۱) اگر مرد روزه دار همسر روزه دار خود را به جماع مجبور کرده و زن در وسط کار به جماع راضی شده است ، دو کفاره بر مرد و یک کفاره بر زن واجب می شود ؛ ولی اگر مرد همسر خود را به مبطلات دیگری غیر از جماع مجبور کند ، کفاره روزه زن بر هیچ یک از آن دو واجب نیست .

(مسئله ۱۷۲۲) اگر مرد روزه دار در ماه رمضان با همسر روزه دار خود که خواب است جماع نماید یک کفاره بر او واجب می شود ؛ و روزه زن صحیح است و کفاره هم بر او واجب نیست .

(مسئله ۱۷۲۳) کسی که به واسطه مسافرت یا بیماری روزه نمی گیرد نمی تواند زن روزه دار خود را به جماع مجبور کند ؛ و اگر مجبور نماید کفاره بر خود مرد واجب نیست ، ولی بنا بر احتیاط واجب کفاره زن را بپردازد .

(مسئله ۱۷۲۴) انسان نباید در به جا آوردن کفاره کوتاهی کند ؛ ولی لازم نیست فوراً آن را انجام دهد ، هر چند بهتر است . و اگر چند سال طول بکشد و کفاره را به جا نیاورد چیزی به آن افزوده نمی شود .

(مسئله ۱۷۲۵) کسی که قضای روزه رمضان را گرفته ، اگر تا اذان ظهر آن را باطل نکرده است دیگر نمی تواند باطل کند ؛ و اگر بعد از ظهر از روی عمد آن را باطل کند باید به ده فقیر هر کدام یک مدّ (حدود ۷۵۰ گرم) طعام بدهد ؛ و اگر نمی تواند باید سه روز روزه بگیرد و بنا بر احتیاط واجب باید پی در پی باشد . و بنا بر احتیاط مستحب خوب است به جای ده فقیر شصت فقیر را طعام بدهد .

مواردی که فقط قضای روزه واجب است

(مسئله ۱۷۲۶) در موارد زیر تنها قضای روزه بر انسان واجب می شود:

۱ــ هر گاه بدون انجام کاری که روزه را باطل می کند قصد کند روزه خود را به هم بزند و روزه نباشد ، یا نیت ریا کند و یا نیت روزه نکند .

۲ــ هر گاه در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و با حال جنابت یک یا چند روز روزه بگیرد .

۳ــ هر گاه در ماه رمضان بدون اینکه تحقیق کند صبح شده یا نه ، کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد و بعد معلوم شود صبح بوده است ؛ بلکه در صورتی که پس از تحقیق گمان به صبح داشته یا بنا بر احتیاط گمان به شب داشته یا شک داشته که صبح شده یا نه و کاری که روزه را باطل می کند انجام داده و بعد معلوم شود صبح بوده قضای آن روزه بر او واجب می شود . ولی اگر بعد از تحقیق یقین کند که صبح نشده و چیزی بخورد و بعد معلوم شود صبح بوده قضا واجب نیست .

۴ـ هرگاه به گفته کسی که می گوید صبح نشده کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد و بعد معلوم شود صبح بوده است ؛ خواه گفته آن فرد برای او حجت باشد یا نه .

۵ـ هرگاه به گفته کسی که می گوید صبح شده یقین نکند یا خیال کند شوخی کرده و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد و بعد معلوم شود صبح بوده است.

۶ـ هرگاه نابینا و مانند آن به گفته کسی که می گوید مغرب شده اطمینان کرده و افطار کند و بعد معلوم شود مغرب نبوده است .

۷ـ بنا بر احتیاط هرگاه در هوای صاف به علت تاریک شدن هوا یقین کند مغرب شده و افطار نماید و پس از آن معلوم شود مغرب نبوده است ؛ ولی اگر در هوای ابری با اطمینان به مغرب افطار کند و پس از آن معلوم شود مغرب نبوده قضا لازم نیست .

۸ ـ اگر به گفته دو عادل روزه خود را افطار کند یا به گفته کسی اطمینان پیدا کند مغرب شده و افطار نماید ولی بعد معلوم شود مغرب نشده است .

۹ـ هرگاه بی جهت یا برای خنک شدن مضمضه کند ـ یعنی آب را در دهان بگرداند ـ و بی اختیار فرو رود ؛ ولی اگر فراموش کند روزه است یا برای وضوی نماز واجب مضمضه کند و بی اختیار فرو رود قضا بر او واجب نیست .

۱۰ـ بنا بر احتیاط اگر چیز دیگری غیر از آب را در دهان ببرد و بی اختیار فرو رود ، یا آب را برای استنشاق در بینی نماید و اتفاقاً فرو رود .

۱۱ـ بنا بر احتیاط واجب هرگاه نمی توانسته مسئله را یاد بگیرد یا اصلاً متوجه مسئله نبوده و یا یقین داشته فلان چیز روزه را باطل نمی کند و آن را انجام داده است .

۱۲ـ بنا بر احتیاط هرگاه با همسرش ملاعبه کند و بدون اینکه قصد یا عادت داشته باشد بدون اختیار منی از او خارج شود .

مواردی که قضا و کفاره هر دو واجب است

(مسئله ۱۷۲۷) در موارد زیر علاوه بر قضا کفاره نیز بر انسان واجب می شود:

۱ـ اگر از روی علم و آگاهی و عمد یکی از مبطلات روزه را انجام دهد ؛ و همچنین بنا بر احتیاط واجب اگر عمداً سر زیر آب برد یا قی کند یا اماله نماید و یا نسبت دروغ به خدا یا پیامبر علیه السلام و امامان علیه السلام بدهد .

۲ـ بنا بر احتیاط واجب اگر در یاد گرفتن مسئله کوتاهی نموده و به دلیل ندانستن مسئله روزه خود را باطل کرده باشد .

۳ـ چنانچه بر اثر آروغ زدن چیزی را که در دهانش آمده از روی عمد فرو برد .

۴ــ اگر شک کند مغرب شده یا نه و یا گمان کند مغرب شده است و با این حال عمداً افطار کند .

۵ــ اگر با اینکه توان تشخیص وقت را داشته به گفته شخصی که در شرع اعتبار ندارد روزه خود را افطار نماید و بعد معلوم شود مغرب نشده است .

۶ــ اگر غیر از جماع و استمناء کاری که حلال است و روزه را باطل می کند انجام دهد و بعد با کار حرامی به جز جماع و استمناء روزه خود را باطل نماید ؛ گرچه در این صورت بنا بر احتیاط مستحب کفاره جمع بدهد .

۷ــ بنا بر احتیاط مسافری که پیش از رسیدن به حد ترخّص عمداً روزه خود را باطل کند .

(مسئله ۱۷۲۸) اگر روزه روز معینی را که بر اثر نذر بر خود واجب نموده از روی عمد باطل نماید ، علاوه بر قضای آن بنا بر احتیاط واجب شصت فقیر را اطعام کند تا سیر شوند .

موارد کفاره ی جمع

(مسئله ۱۷۲۹) بنا بر احتیاط واجب در موارد زیر کفاره جمع بر انسان واجب می شود یعنی هم باید دو ماه را روزه بگیرد و هم شصت فقیر را سیر نماید و هم یک بنده را در صورت امکان آزاد کند:

۱ــ هر گاه روزه دار با چیز حرام روزه خود را باطل کند ؛ چه آن چیز اصلاً حرام باشد ــ مثل شراب و زنا ــ یا به جهتی حرام شده باشد ؛ مثل نزدیکی با همسر در حال حیض ، یا خوردن و آشامیدن چیزی که برای او ضرر قابل توجه دارد .

۲ــ هر گاه روزه دار دروغی را به خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله یا یکی از امامان علیه السلام و یا بنا بر احتیاط به حضرت زهرا سلام الله علیها یا سایر پیامبران و جانشینان آنان نسبت دهد .

۳ــ هر گاه روزه دار آروغ بزند و چیزی که از صورت غذا بودن بیرون رفته مانند خون که خود شیء حرام است به دهانش بیاید و از روی عمد فرو دهد ، بنا بر احتیاط واجب کفاره جمع بدهد .

(مسئله ۱۷۳۰) کسی که کفاره جمع بر او واجب شده است اگر نتواند هم دو ماه روزه بگیرد و هم شصت فقیر را سیر نماید و هم یک بنده آزاد کند ، هر کدام از آنها را که ممکن است باید انجام دهد .

موارد تکرار کفاره

(مسئله ۱۷۳۱) بنا بر احتیاط واجب در موارد زیر کفاره روزه رمضان تکرار می شود:

۱ــ اگر از روی عمد در یک روز ماه رمضان چند مرتبه جماع یا استمناء نماید ، که بنا بر احتیاط واجب باید به تعداد جماع یا استمناء کفاره بدهد ؛ ولی اگر

چند مرتبه کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد ـ مثلاً چند مرتبه غذا بخورد ـ یک کفاره کافی است .

۲ـ اگر غیر از جماع و استمناء کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد و بعد با همسر خود جماع نماید ، که بنا بر احتیاط برای هر کدام یک کفاره واجب می شود .

۳ـ هرگاه از راه حرام جماع کند و بعد با همسر خود جماع نماید ، که بنا بر احتیاط واجب یک کفاره جمع و یک کفاره غیر جمع بدهد .

(مسئله ۱۷۳۲) اگر روزه دار جماع و استمناء را که به واسطه آن کفاره جمع واجب می شود چند بار انجام دهد ، بنا بر احتیاط واجب به تعداد آنها کفاره جمع را تکرار نماید ، ولی در جماع با همسر یک کفاره جمع کافی است .

احکام روزه قضا

(مسئله ۱۷۳۳) اگر دیوانه ای عاقل شود یا کافری مسلمان گردد ، قضای روزه های زمان دیوانگی یا کفر بر او واجب نیست ؛ ولی اگر مسلمانی کافر شود و دوباره مسلمان گردد قضای روزه های زمان کفر بر او واجب است .

(مسئله ۱۷۳۴) روزه ای که از انسان به واسطه مستی ترک شده باید قضا شود ، هرچند چیزی را که به وسیله آن مست شده برای معالجه خورده باشد ؛ بلکه اگر نیت روزه کرده و مست شده بنا بر احتیاط واجب باید آن روزه را تمام کند و قضای آن را نیز به جا آورد .

(مسئله ۱۷۳۵) کسی که برای عذری یا بدون عذر چند روز را روزه نگرفته و بعد در شماره آن شک کرده دو حالت دارد:

۱ـ اگر شک کند که چه وقت عذرش برطرف شده بنا بر احتیاط واجب باید به احتمال بیشتر عمل کند ؛ مثل کسی که پیش از ماه رمضان به مسافرت رفته و نمی داند پنجم رمضان از سفر بازگشته یا ششم ، چنین شخصی باید احتیاطاً شش روز را روزه بگیرد .

۲ـ اگر شک کند که چه وقت عذر برایش پیدا شده می تواند مقدار کمتر را قضا نماید ؛ مثل کسی که در روزهای آخر ماه رمضان مسافرت کرده و بعد از رمضان نمی داند که ابتدای سفر او بیست و پنجم بوده یا بیست و ششم ، چنین شخصی می تواند روز بیست و ششم را روز شروع مسافرت خود حساب کند و پنج روزه قضا بگیرد ؛ مگر این که مقدار روزهایی را که روزه نگرفته می دانسته و بعد فراموش کرده باشد که در این صورت بنا بر احتیاط مقدار بیشتر را که احتمال می دهد قضا نماید .

در احکام استحاضه گفته شد روزه های خود را بگیرد ؛ و در این صورت دیگر قضا ندارد .

(مسئله ۱۷۳۷) اگر در ماه رمضان به واسطه عذری روزه نگیرد و پس از رمضان عذر او برطرف شود ، بنابر احتیاط واجب تا رمضان سال بعد قضای آن را به جا آورد ؛ و چنانچه تا رمضان آینده از روی عمد قضای روزه را نگیرد باید علاوه بر قضای روزه برای هر روز یک مدّ طعام به فقیر بدهد .

(مسئله ۱۷۳۸) اگر در قضای روزه رمضان کوتاهی کند تا وقت تنگ شود و در تنگی وقت عذری پیدا کند ، باید روزه ها را پس از رمضان قضا نماید و برای هر روز یک مدّ طعام به فقیر بدهد .

(مسئله ۱۷۳۹) اگر موقعی که عذر دارد تصمیم داشته باشد که پس از برطرف شدن عذر روزه های خود را قضا کند و پیش از آن که قضا نماید در تنگی وقت عذری پیدا کند ، باید قضای آن را بگیرد و بنا بر احتیاط واجب برای هر روز هم یک مدّ طعام به فقیر بدهد .

(مسئله ۱۷۴۰) اگر بیماری انسان چند سال ادامه پیدا کند و پس از بهبودی تا رمضان آینده به اندازه قضا وقت داشته باشد ، باید قضای رمضان آخر را بگیرد و برای هر روز از سالهای پیش یک مدّ طعام به فقیر بدهد و قضای آنها واجب نیست .

(مسئله ۱۷۴۱) کسی که از چند ماه رمضان روزه قضا دارد ، قضای هرکدام را که اول بگیرد مانعی ندارد ؛ ولی اگر وقت قضای رمضان آخر تنگ باشد _ مثل آن که پنج روز از رمضان آخر قضا داشته و پنج روز هم به رمضان مانده باشد _ بنا بر احتیاط واجب اول قضای رمضان آخر را بگیرد .

(مسئله ۱۷۴۲) اگر قضای روزه چند رمضان بر او واجب باشد خوب است معین کند _ گرچه به طور اجمال _ که قضای کدام رمضان را به جا می آورد ؛ ولی اگر به طور کلی قصد نماید ، قضای رمضان جلوتر محسوب می شود .

(مسئله ۱۷۴۳) کسی که به نیت قضای روزه رمضان روزه گرفته ، اگر وقت قضای روزه او تنگ نباشد می تواند پیش از ظهر روزه خود را باطل نماید ؛ ولی بعد از ظهر جایز نیست آن را باطل کند بلکه کفاره هم دارد .

(مسئله ۱۷۴۴) اگر به دلیل بیماری روزه رمضان را نگیرد و بیماری او تا رمضان سال بعد ادامه یابد ، قضای روزه هایی را که نگرفته بر او واجب نیست هر چند احوط است ؛ و باید برای هر روز یک مدّ طعام به فقیر بدهد . ولی چنانچه به واسطه عذر دیگری _ مثلاً مسافرت _ روزه نگرفته و عذر او تا رمضان سال بعد باقی بماند ، باید روزه هایی را که نگرفته قضا کند و بنا بر احتیاط واجب برای هر روز یک مدّ طعام به فقیر بدهد .

(مسئله ۱۷۴۵) اگر به علت بیماری روزه رمضان را نگیرد و پس از رمضان

ص : ۳۷۰

آن بیماری بهبود یابد ولی عذر دیگری پیدا کند که نتواند تا رمضان سال بعد قضای آن را به جا آورد ، باید روزه هایی را که نگرفته قضا نماید ؛ همچنین اگر به علت دیگری غیر از بیماری روزه رمضان را نگیرد و پس از رمضان آن عذر برطرف شود ولی به علت بیماری نتواند تا رمضان بعد روزه بگیرد ، باید روزه هایی را که نگرفته قضا نماید ؛ و در هر دو صورت بنا بر احتیاط واجب برای هر روز یک مدّ طعام به فقیر بدهد .

(مسئله ۱۷۴۶) اگر قضای روزه رمضان را چند سال تأخیر بیندازد باید آن را به جا آورد و برای هر روز یک مدّ طعام به فقیر بدهد ؛ و با تکرار سالهای تأخیر چیزی به کفاره اضافه نمی شود .

(مسئله ۱۷۴۷) اگر از روی عمد روزه رمضان را نگیرد باید قضای آن را به جا آورد و برای هر روز دو ماه روزه بگیرد یا به شصت فقیر طعام دهد ؛ و چنانچه تا رمضان آینده قضای آن روزه را به جا نیاورد بنا بر احتیاط واجب برای هر روز نیز یک مدّ طعام بدهد .

(مسئله ۱۷۴۸) اگر قضای روزه میتی را _ به طور مجانی یا استیجار _ گرفته باشد بنا بر احتیاط واجب بعد از ظهر آن را باطل نکند .

(مسئله ۱۷۴۹) اگر به علت بیماری یا حیض و یا نفاس روزه رمضان را نگیرد و پیش از تمام شدن ماه رمضان بمیرد ، لازم نیست روزه های او را قضا کنند ؛ ولی اگر به علت مسافرت روزه رمضان را نگیرد و پیش از تمام شدن رمضان بمیرد باید برای او قضا کنند .

(مسئله ۱۷۵۰) پس از مرگ پدر بزرگترین وارث مرد طبق طبقات ارث باید قضای نماز و روزه او را به تفصیلی که در مسئله ۱۴۰۱ گذشت به جا آورد ؛ این حکم بنا بر احتیاط در مورد مادر هم جاری است . همچنین است اگر پدر یا مادر به جز روزه رمضان روزه واجب دیگری را _ مانند روزه نذر _ نگرفته باشند . در این موارد اگر پدر میت زنده است بنا بر احتیاط با کمک پسر بزرگتر میت این کار را انجام دهد .

(مسئله ۱۷۵۱) اگر میت به خاطر مسافرت روزه های خود را نگرفته باشد ، ولیّ او _ یعنی پسر بزرگتر و بنابر احتیاط واجب بزرگترین وارث مرد مطابق طبقات ارث _ باید قضای آنها را به جا آورد ؛ ولی اگر به خاطر بیماری روزه ها را نگرفته است ، قضای آنها در صورتی بر ولیّ او واجب می شود که بر خود او قضای آنها واجب بوده و به جا نیاورده است .

احکام روزه مسافر

(مسئله ۱۷۵۲) مسافری که باید نمازهای چهار رکعتی را دو رکعتی بخواند

نباید روزه بگیرد ؛ ولی مسافری که نمازش تمام است _ مثل کسی که شغلش مسافرت است _ باید روزه خود را هم بگیرد .

(مسئله ۱۷۵۳) مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد ، هرچند برای فرار از روزه باشد ولی مسافرت پیش از روز بیست و چهارم رمضان مکروه است ؛ مگر این که مسافرت به قصد انجام عمره یا حج و یا کار ضروری دیگر باشد .

(مسئله ۱۷۵۴) اگر غیر از روزه رمضان و نذر معین ، روزه معین دیگری بر انسان واجب باشد بنا بر احتیاط مستحب در آن روز مسافرت نکند ؛ مگر آن که ضرورتی پیش آید . و اگر در سفر باشد باید قصد کند ده روز آنجا بماند و آن روز را روزه بگیرد ؛ ولی اگر نذر کرده باشد روز معینی را روزه بگیرد بنا بر اقوی می تواند در آن روز مسافرت نماید و در سفر روزه نگیرد ؛ و بنا بر احتیاط واجب قضای آن را به جا آورد .

(مسئله ۱۷۵۵) اگر نذر کند روزه بگیرد و روز آن را معین نکند نمی تواند آن را در سفر به جا آورد ؛ ولی چنانچه نذر کند که روز معینی را در سفر روزه بگیرد باید آن را در سفر به جا آورد . همچنین اگر نذر کند روز معینی را _ چه مسافر باشد یا نباشد _ روزه بگیرد باید آن روز را گرچه مسافر باشد روزه بگیرد .

(مسئله ۱۷۵۶) گرفتن روزه مستحبی در سفر جایز نیست ؛ ولی مسافر می تواند برای برآورده شدن حاجت سه روز در مدینه منوره روزه مستحبی بگیرد ؛ به شرط آن که روزه قضا به عهده او نباشد . و احوط آن است که روزهای چهارشنبه ، پنجشنبه و جمعه باشد .

(مسئله ۱۷۵۷) کسی که نمی داند روزه مسافر باطل است اگر در سفر روزه بگیرد و در بین روز به مسئله آگاه شود روزه اش باطل می شود ؛ و اگر تا مغرب نفهمد روزه اش صحیح است . ولی اگر مسئله را می دانسته و فراموش کرده یا متوجه نیست که مسافر می باشد روزه اش باطل است .

(مسئله ۱۷۵۸) کسی که روزه است و قصد مسافرت دارد یکی از چند حالت را دارد:

۱_ اگر پس از اذان ظهر مسافرت کند ، روزه اش صحیح است و باید آن را تمام نماید.

۲_ اگر پیش از ظهر از وطن خارج شود و قصد کمتر از هشت فرسخ داشته باشد یا بخواهد کمتر از چهار فرسخ برود و برگردد ، روزه اش صحیح است و باید آن را به پایان ببرد .

۳_ اگر پیش از ظهر از وطن خارج شود و قصد حداقل هشت فرسخ رفت یا چهار فرسخ رفت و چهار فرسخ برگشت را داشته باشد ، پس از رسیدن به حد ترخّص روزه او صحیح نیست و قضای آن واجب می شود ؛ هر چند اگر از شب قبل

قصد مسافرت نداشته احوط آن است که روزه را تمام کرده و قضای آن را هم به جا آورد . و چنانچه مسافر پیش از رسیدن به حد ترخّص روزه خود را باطل کند بنابر احتیاط کفاره نیز بر او واجب می شود.

(مسئله ۱۷۵۹) اگر مسافر پیش از ظهر به وطن خود یا جایی که می خواهد ده روز در آنجا بماند برسد ، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد باید آن روز را روزه بگیرد ؛ و اگر انجام داده روزه آن روز بر او واجب نیست ، بلکه صحیح هم نمی باشد .

(مسئله ۱۷۶۰) اگر مسافر بعد از ظهر به وطن خود یا جایی که می خواهد ده روز در آنجا بماند برسد ، گرچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد روزه آن روز صحیح نیست .

(مسئله ۱۷۶۱) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند اگر روزه بگیرد و بعد از ظهر از ماندن در آنجا منصرف شود یکی از دو حالت را دارد:

۱_ چنانچه یک نماز چهار رکعتی اداء خوانده باشد ، روزه اش صحیح است و تا وقتی در آنجاست باید نمازهای خود را تمام بخواند و روزه هایش را نیز بگیرد .

۲_ چنانچه یک نماز چهار رکعتی اداء نخوانده باشد ، روزه آن روزش صحیح است ولی نمازهای خود را باید شکسته بخواند و در روزهای بعد هم نمی تواند روزه بگیرد .

(مسئله ۱۷۶۲) مسافر و کسی که از روزه گرفتن عذر دارد مکروه است در روز ماه رمضان جماع نماید ، و یا در خوردن و آشامیدن خود را کاملا سیر کند .

(مسئله ۱۷۶۳) مسافری که نمازش شکسته می شود نمی تواند در مسافرت روزه بگیرد.

(مسئله ۱۷۶۴) در چند مورد روزه مسافر صحیح است از آن جمله:

۱_ مسافری که جاهل به مسئله باشد و نداند که روزه مسافر صحیح نیست .

۲_ روزه نذری که مشروط به سفر باشد ، مثلا نذر کند که اگر روز دحوالأرض موفق به زیارت باشد در آنجا روزه بگیرد .

۳_ روزه نذری که به صورت مطلق اعم از سفر و حضر باشد ، مثلاً نذر کند که روز نیمه شعبان را چه در سفر باشد یا در حضر ، روزه بگیرد .

۴_ سه روز از ده روز روزه بدل قربانی ، که در مکه معظمه بگیرد .

۵_ سه روز روزه برای برآورده شدن حاجت که روزهای چهارشنبه ، پنجشنبه و جمعه در ضمن عمل خاصی در مدینه منوره گرفته می شود .

(مسئله ۱۷۶۵) مسافر نمی تواند روزه مستحبی بگیرد مگر سه روز ، روزه حاجت در مدینه منوره چنان که ذکر شد .

(مسئله ۱۷۶۶) کسی که در ماه رمضان قصد سفر دارد پیش از رسیدن به حد

ص :۳۷۳

ترخّص نمی تواند روزه اش را بشکند و اگر عمداً با توجه به حرام بودن آن پیش از حد ترخّص آن را بشکند قضا و کفاره بر او واجب می شود .

(مسئله ۱۷۶۷) روزه داری که بعد از ظهر مسافرت کند حتماً باید بر روزه اش باقی باشد خواه از شب قصد سفر داشته باشد یا نه .

(مسئله ۱۷۶۸) مسافری که پیش از ظهر به وطنش برگردد اگر در راه چیزی که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد باید نیت روزه کند و آن روز را روزه بگیرد .

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

(مسئله ۱۷۶۹) کسانی که روزه بر آنها واجب نیست عبارتند از:

۱ــ کسی که به علت پیری توانایی روزه گرفتن ندارد و یا روزه گرفتن برای او مشقت داشته باشد ؛ ولی در صورت دوم و نیز بنا بر احتیاط واجب در صورت اول باید برای هر روز یک مدّ طعام به فقیر بدهد ؛ هر چند بهتر پرداخت دو مدّ طعام می باشد . و چنین شخصی اگر بتواند پس از ماه رمضان بدون مشقت روزه های خود را قضا کند بنا بر احتیاط مستحب قضای آن را به جا آورد .

۲ــ کسی که مرضی دارد که زیاد تشنه می شود و توان و تحمل تشنگی را ندارد یا برای او مشقت دارد ؛ و در صورت دوم و نیز بنا بر احتیاط واجب در صورت اول باید برای هر روز یک مدّ طعام به فقیر بدهد . و بهتر آن است که بیشتر از مقدار ضرورت آب نیاشامد و چنانچه بعد بتواند روزه بگیرد بنا بر احتیاط روزه هایی را که نگرفته قضا نماید .

۳ــ زنی که وضع حمل او نزدیک است و روزه برای بچه او زیان دارد یا موجب ضرر برای خود او می شود ؛ و در صورت اول و نیز بنا بر احتیاط واجب در صورت دوم باید برای هر روز یک مدّ طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت باید روزه هایی را که نگرفته قضا نماید .

۴ــ زنی که بچه شیر می دهد و شیر او کم است ــ چه مادر بچه باشد یا دایه او و چه با اجرت شیر دهد یا بی اجرت ــ و روزه برای بچه ای که شیر می خورد یا برای خود او ضرر دارد ؛ و در صورت اول و نیز بنا بر احتیاط واجب در صورت دوم باید برای هر روز یک مدّ طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت باید روزه هایی را که نگرفته قضا نماید . و اگر کسی پیدا شود که بدون اجرت یا با گرفتن اجرت از پدر یا مادر بچه یا فرد دیگر بچه را شیر دهد بنا بر احتیاط بچه را به او بدهد و روزه را بگیرد .

(مسئله ۱۷۷۰) اگر روزه موجب ضعف انسان گردد نمی تواند ازگرفتن آن خودداری کند ؛ ولی اگر به حد حرج و مشقت برسد می تواند روزه نگیرد و بعد قضای آن را به جا آورد ؛ ولی بنا بر احتیاط تنها به مقدار ضرورت غذا یا آب

مصرف نماید .

(مسئله ۱۷۷۱) دختری که به سن بلوغ رسیده ولی از لحاظ جسمی به گونه ای است که انجام عبادات مخصوصاً روزه برای او مقدور نیست یا عسر و حرج دارد و یا موجب زیان و ضرر برای اوست تکلیف از او ساقط می شود ، ولی هر وقت توانست باید آن را قضا نماید .

روزه های حرام و مکروه

(مسئله ۱۷۷۲) روزه داری در موارد متعددی از جمله موارد زیر حرام است:

۱و۲ــ روزه عید فطر و قربان

۳ــ در روزی که نمی داند آخر شعبان است یا اول رمضان اگر به نیت اول رمضان روزه بگیرد .

۴ــ بنا بر احتیاط واجب روزه مستحبی زن اگر باعث پایمال شدن حقوق شوهر شود .

۵ــ بنا بر احتیاط واجب روزه مستحبی زنی که شوهرش او را از روزه مستحبی نهی کرده باشد ؛ هر چند حق شوهر هم از بین نرود .

۶ــ روزه مستحبی فرزند اگر باعث آزار پدر یا مادر شود ؛ و نیز بنا بر احتیاط واجب در صورتی که آنان او را از گرفتن روزه مستحبی نهی کرده باشند . و بنا بر احتیاط جد پدری نیز همین حکم را دارد .

۷ــ روزه ای که برای روزه دار ضرر و زیان داشته باشد .

۸ ــ روزه شخص مسافر مگر در مواردی که استثناء شده است و در مسئله ۱۷۵۲ بیان شد .

(مسئله ۱۷۷۳) اگر فرزند بدون اجازه پدر یا مادر روزه مستحبی بگیرد و در بین روز او را نهی کنند ، بنا بر احتیاط واجب باید افطار نماید .

(مسئله ۱۷۷۴) کسی که می داند روزه برای او ضرر ندارد ــ گرچه پزشک بگوید ضرر دارد ــ باید روزه واجب را بگیرد ؛ به شرط آن که در واقع هم ضرر نداشته باشد . و کسی که یقین یا گمان و یا احتمال موجهی که موجب ترس می باشد دارد که روزه برای او ضرر دارد ــ گرچه پزشک بگوید ضرر ندارد ــ نباید روزه بگیرد ؛ و اگر روزه بگیرد صحیح نیست ؛ مگر آن که قصد قربت از او محقق شود و معلوم شود ضرر نداشته است .

(مسئله ۱۷۷۵) اگر انسان مردد باشد که روزه برای او ضرر دارد یا نه و پزشک حاذق که گفته او وثوق آورد باشد نظر دهد ، نظر پزشک برای او حجت می باشد .

(مسئله ۱۷۷۶) کسی که عقیده دارد روزه برای او ضرر ندارد ، چنانچه روزه بگیرد و پس از مغرب معلوم شود روزه برای او ضرر داشته باید قضای آن را به جا آورد .

(مسئله ۱۷۷۷) روزه روز عاشورا و روزی که انسان شک دارد روزه عرفه است یا عید قربان مکروه است . همچنین روزه روز عرفه برای کسی که روزه او را از دعاهای آن روز باز می دارد و نیز روزه مستحبی فرزند بدون احراز رضایت پدر یا مادر مکروه می باشد .

روزه های مستحب

(مسئله ۱۷۷۸) روزه تمام روزهای سال به جز روزه های حرام و مکروه که گفته شد مستحب است ؛ و برای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است ، از جمله:

۱ــ پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر ماه و چهارشنبه اولی که بعد از روز دهم ماه است .

۲ــ سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه .

۳ــ تمام ماه رجب و شعبان و بعضی از این دو ماه ، گرچه یک روز باشد .

۴ــ روز اول تا نهم ذی حجه (روز عرفه)

۵ــ روز بیست و پنجم و بیست و نهم ذی قعده .

۶ــ روز اول و سوم محرم .

۷ــ روز عید مبعث پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله «۲۷ رجب»

۸ــ روز میلاد مسعود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «۱۷ ربیع الاول»

۹ــ روز عید سعید غدیر خم «۱۸ ذی حجه»

۱۰ــ روز عید نوروز

(مسئله ۱۷۷۹) کسی که روزه قضا یا روزه واجب دیگری به عهده دارد نمی تواند روزه مستحبی بگیرد ؛ ولی اگر روزه استیجاری به عهده او باشد گرفتن روزه مستحبی اشکال ندارد .

(مسئله ۱۷۸۰) کسی که روزه مستحبی می گیرد واجب نیست آن را به آخر برساند ؛ بلکه اگر فرد مؤمنی او را به خوردن غذا دعوت کند مستحب است دعوت او را قبول کرده و در بین روز افطار نماید .

مواردی که مستحب است از مبطلات روزه خودداری شود

(مسئله ۱۷۸۱) برای شش گروه مستحب است در ماه رمضان اگر چه روزه دار نباشند از کاری که روزه را باطل می کند خودداری نمایند:

ص: ۳۷۶

۱ــ مسافری که در سفر کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد و پیش از ظهر به وطنش یا به جایی که می خواهد ده روز بماند برسد .

۲ــ مسافری که بعد از ظهر به وطنش یا به جایی که می خواهد ده روز بماند برسد .

۳ــ بیماری که پیش از ظهر خوب شود و کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد .

۴ــ بیماری که بعد از ظهر خوب شود .

۵ــ زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاک شود .

۶ــ کافری که بعد از ظهر ماه رمضان مسلمان شود .

(مسئله ۱۷۸۲) مستحب است روزه دار نماز مغرب را پیش از افطار کردن بخواند ؛ ولی اگر کسی که منتظر اوست یا میل زیادی به غذا دارد که نمی تواند با حضور قلب نماز بخواند بهتر است اول افطار نماید ؛ ولی به قدری که ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن به جا آورد .

مکروهات

(مسئله ۱۷۸۳) چند چیز برای روزه دار مکروه است ، از جمله:

۱ــ دوا ریختن به چشم و سرمه کشیدن ؛ ولی اگر مزه آن به حلق برسد احوط اجتناب است .

۲ــ انجام هر کاری که ــ مانند خون گرفتن یا حمام رفتن ــ موجب ضعف انسان می شود .

۳ــ انفیه کشیدن اگر نداند که به حلق می رسد ؛ و چنانچه بداند به حلق می رسد جایز نیست .

۴ــ بو کردن گیاهان معطر .

۵ــ خیس کردن لباسی که در بدن دارد .

۶ــ هر کاری که به واسطه آن خون از دهان بیاید مانند کشیدن دندان .

۷ــ انجام هر کاری که شهوت را تحریک می کند ؛ در صورتی که قصد بیرون آمدن منی نداشته و چنین عادت و حالتی نیز نداشته باشد . و اگر به قصد بیرون آمدن منی باشد و منی هم بیرون آید روزه او باطل می شود .

۸ ــ برای غیر وضو مضمضه کردن .

۹ــ مجادله کردن .

راه ثابت شدن اول ماه

(مسئله ۱۷۸۴) اول ماه به یکی از پنج راه ثابت می شود:

۱_ خود انسان ماه را بدون استفاده از دستگاه ببیند .

ص: ۳۷۷

۲ــ دو مرد عادل گواهی دهند که در شب ماه را دیده اند ؛ به شرط آن که شهادت هر یک درباره صفات ماه خلاف دیگری و یا خلاف واقع نباشد ؛ اما اگر فقط در تشخیص بعضی خصوصیات اختلاف داشته باشند ــ مثل آن که یکی بگوید ماه بلند بوده و دیگری بگوید بلند نبوده ــ به گفته آنان ماه ثابت می شود .

۳ــ عده ای که از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا می شود بگویند ماه را دیده ایم ؛ همچنین است هر چیزی که به واسطه آن یقین یا اطمینان پیدا می شود .

۴ــ سی روز از آغاز ماه شعبان بگذرد که به واسطه آن اول ماه رمضان ثابت می شود ؛ و سی روز ازاول ماه رمضان بگذرد که به واسطه آن اول ماه شوال «عید فطر» ثابت می شود .

۵ــ حاکم شرع جامع الشرایط حکم کند که اول ماه است .

(مسئله ۱۷۸۵) اگر حاکم شرع جامع الشرایط حکم کند که اول ماه است ، کسی هم که از او تقلید نمی کند باید به حکم او عمل نماید ؛ ولی کسی که می داند حاکم شرع اشتباه کرده یا او را جامع الشرایط نمی داند نمی تواند به حکم او عمل کند .

(مسئله ۱۷۸۶) اول ماه با پیشگویی منجمین و شهادت زنان ثابت نمی شود ؛ ولی اگر انسان از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا کند باید به آن عمل نماید .

(مسئله ۱۷۸۷) بلند بودن ماه یا دیر غروب کردن آن دلیل بر این که شب پیش ، شب اول ماه بوده نیست .

(مسئله ۱۷۸۸) اگر اول ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد ، چنانچه دو مرد عادل بگویند شب پیش ماه را دیده ایم باید روزه آن روز را قضا کند ؛ و اگر در همان روز باشد ، بقیه روز هم از کارهایی که روزه را باطل می کند بپرهیزد .

(مسئله ۱۷۸۹) روزی را که انسان نمی داند «آخر رمضان» است یا «اول شوال» باید روزه بگیرد ؛ ولی اگر پیش از مغرب بفهمد اول شوال بوده یا دو مرد عادل شهادت دهند باید افطار نماید .

(مسئله ۱۷۹۰) در هوای صاف اگر بیشتر مردم در صدد دیدن ماه بوده اند و با این حال ماه را ندیده باشند و فقط دو مرد عادل به آن شهادت دهند ــ چون در معرض اشتباه می باشند ــ اعتبار شهادت آنان محل اشکال است .

(مسئله ۱۷۹۱) شهادت دو مرد عادل باید از روی حس و دیدن باشد ؛ پس اگر از روی حدس و یا قواعد علمی شهادت دهند اعتباری ندارد .

(مسئله ۱۷۹۲) اگر در شهری اول ماه ثابت شود برای مردم شهرهای دیگر فایده ندارد مگر آن که فاصله آنها کم باشد ، یا انسان بداند که افق آنها یکی است و یا بداند در آن شهری که ماه دیده شده آفتاب زودتر از شهر خودش غروب می کند .

(مسئله ۱۷۹۳) اگر زندانی نتواند به اول ماه رمضان یقین کند باید به گمان عمل

نمایـد و اگر آن هم ممکن نشـد هر مـاهی که روزه بگیرد صـحیح است ؛ و بایـد پس از گـذشت یـازده مـاه از ماهی که روزه گرفته دوباره یک ماه روزه بگیرد . ولی اگر بعد گمان پیدا کند باید به آن عمل نماید .

احکام اعتکاف

«اعتکاف» آن است که انسان به قصـد قربت و تعبـد و به منظور عبادت خداونـد عزوجل ـ با شـرایطی که گفته می شود ـ در مسـجد بمانـد ؛ این عمل از مسـتحباتی است که درباره آن سـفارش زیادی شـده است . از رسول خدا صـلی الله علیه و آله نقل شـده که فرمودنـد: اعتکاف ده روز در ماه رمضان معادل دو حج و دو عمره است . و نقل شده که خود آن حضـرت دهه آخر ماه رمضان در مسجد اعتکاف می کردند و رختخواب آن حضرت جمع می شد .

(مسئله ۱۷۹۴) انجـام اعتکـاف در هر موقع از سال ـ به جز روزهایی که روزه در آن حرام می باشـد ـ صـحیح است و بهترین وقت آن ماه رمضان به ویژه ده روز آخر آن می باشد.

(مسئله ۱۷۹۵) اعتکاف یک عمل مستحبی است ؛ ولی به واسطه نذر و مانند آن بر انسان واجب می شود .

(مسئله ۱۷۹۶) مسـتحب است شخصـی که اعتکاف می کنـد نمازها و دعاهایی را که در این زمینه وارد شده است به هر اندازه که می تواند به جا آورد .

شرایط اعتکاف

(مسئله ۱۷۹۷) شرایط صحت اعتکاف عبارت است از:

۱ـ «اسلام» ؛ پس اعتکاف از غیر مسلمان صحیح نیست و ایمان شرط قبول آن است .

۲ـ «عقل» .

۳ـ «قصد قربت» ؛ پس اگر برای غیر خدا باشد صحیح نیست .

۴ـ «روزه گرفتن» ؛ پس اگر شخصی به هر دلیل نتواند روزه بگیرد اعتکاف او صحیح نیست .

۵ـ «ماندن سه روز در مسجد» ؛ پس اگر کمتر بماند یا قصد کند که کمتر بماند اعتکاف او صحیح نیست .

(مسئله ۱۷۹۸) بنابراحتیاط واجب اعتکاف باید در یکی از چهار مسجد (مسجدالحرام مسجدالنبی صلی الله علیه و آله ، مسجد کوفه ، مسجد بصره) و یا مسجدی که در آن نماز جمعه صحیح خوانده می شود انجام شود ؛ و اگر در غیر این مساجد باشد به امید ثواب انجام دهد .

(مسئله ۱۷۹۹) کسی که اعتکاف می کند باید سه روز را به طور مستمر در مسجد بماند ، مگر این که خارج شدن از مسجد ضرورت داشته باشد ؛ مثلاً برای قضای حاجت ناچار باشد از مسجد خارج شود .

(مسئله ۱۸۰۰) اگر در بین اعتکاف محتلم شود باید فوراً برای غسل کردن از مسجد خارج شود و پس از غسل بلافاصله به مسجد بر گردد ؛ و برای غسل به قدر ضرورت و انجام واجبات آن اکتفا نماید .

(مسئله ۱۸۰۱) اعتکاف همسر نسبت به دو روز اول باید با اجازه شوهر باشد؛ همچنین اعتکاف فرزند ـ در صورتی که موجب اذیت پدر یا مادر می شود ـ بنا بر احتیاط باید با اجازه آنان باشد ؛ ولی نسبت به روز سوم اجازه آنان شرط نیست حتی نهی آنان نیز تأثیر ندارد ، زیرا ماندن روز سوم واجب است .

(مسئله ۱۸۰۲) کسی که اعتکاف می کند باید در روز از انجام آنچه روزه را باطل می کند بپرهیزد ؛ همچنین امور زیر ـ در شب باشد یا روز ـ موجب باطل شدن اعتکاف می شود:

۱ـ نزدیکی ؛ بلکه بنا بر احتیاط لمس یا بوسیدن از روی شهوت .

۲ـ بنا بر احتیاط واجب استمناء ؛ چه به شکل حرام آن باشد یا در اثر نگاه یا لمس همسر منی خارج شود .

۳ـ استشمام بوی خوش .

۴ـ خرید و فروش ؛ حتی بنا بر احتیاط واجب در امور ضروری و لازم .

۵ـ مجادله و بحث به منظور برتری و خودنمایی ، در امور دینی باشد یا دنیایی .

(مسئله ۱۸۰۳) به هم زدن اعتکاف واجب جایز نیست ؛ ولی می تواند اعتکاف

مستحب را در دو روز اول آن باطل نماید ، هر چند خلاف احتیاط است و پس از دو روز ، ماندن روز سوم واجب است .

(مسئله ۱۸۰۴) اگر اعتکاف خود را با انجام یکی از اموری که بیان شد باطل نماید سه صورت دارد:

۱ـ چنانچه اعتکاف او واجب معین باشد ، قضای آن لازم است .

۲ـ چنانچه اعتکاف او واجب غیر معین باشد ، باید آن را دوباره شروع کند ؛ و بهتر است آن را تمام کرده و دوباره از سر بگیرد .

۳ـ اگر اعتکاف او مستحب باشد ، چنانچه در دو روز اول آن را باطل کند اشکال ندارد ؛ و چنانچه پس از دو روز آن را باطل نماید باید قضای آن را به جا آورد .

(مسئله ۱۸۰۵) اگر اعتکاف واجب را به جماع ـ هر چند در شب ـ باطل نماید علاوه بر قضا باید کفاره نیز بدهد ؛ و کفاره آن مانند کفاره باطل نمودن عمدی روزه رمضان است و بنا بر احتیاط واجب ترتیب را در آن رعایت کند .

(مسئله ۱۸۰۶) در مواردی که قضای اعتکاف واجب می شود لازم نیست آن را فورا به جا آورد ؛ ولی نباید در انجام آن سستی و مسامحه نکند .

ص :۳۸۱

خمس ، شرایط وجوب خمس و موارد مصرف آن

اشاره

ص :۳۸۲

احکام خمس

قال الله تبارک و تعالی: وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ .

«خمس» از ضروریات دین و بر هر مکلفی پرداخت آن واجب می باشد ، خداوند متعال برای حفظ حریم رسول اکرم صلی الله علیه و آله صدقه و زکات را بر خاندان آن حضرت حرام کرده ، در مقابل خمس را برای رسول الله صلی الله علیه و آله و خاندان آن حضرت و شئون اداره اسلام و مسلمین ، عوض قرار داده است .

خمس به یک پنجم از درآمدها و بهره هایی گفته می شود که از راههای گوناگون به دست انسان می رسد و در زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه باید زیر نظر مجتهد اعلم و جامع الشرایط به مصارفی که در شرع معین شده برسد .

در احادیث شریفه تأکید زیادی نسبت به پرداختن خمس شده است ؛ از جمله در یک روایت آمده است که حضرت امام رضا علیه السلام در جواب نامه یکی از تجار فارس مرقوم فرمودند: «... همانا ما به وسیله خمس می توانیم دین را تقویت و یاری نموده و نیازهای کسانی که سرپرستی آنها به عهده ماست و نیازهای شیعیان را تأمین کنیم و آبروی خود را در برابر دشمنان حفظ نماییم ؛ پس خمس را از ما دریغ نکنید و خودتان را از دعای ما محروم نسازید ، و بدانید که پرداختن خمس موجب گشایش رزق و وسعت درآمد شما و مغفرت و پاک شدن شما از گناه و ذخیره آخرتتان خواهد بود . مسلمان کسی است که به آنچه با خدا پیمان بسته وفا کند ، نه این که با زبان اقرار کند و در دل مخالف باشد» . و از امام پنجم حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که فرمودند: «هر کس چیزی از مال خمس را بخرد عذرش نزد خدا پذیرفته نیست، زیرا چیزی را خریده که برای او حلال نمی باشد» .

پس لازم است که مسلمین ، برادران و خواهران مسلمان خمسی که به مال آنان تعلق می گیرد از ملک آنان خارج شده ، و هرگونه تصرف در آن مال قبل از بیرون کردن خمس آن حرام است ، و نماز در آن مال صحیح نمی باشد .

(مسئله ۱۸۰۷) اگر چیزی را که خمس آن داده نشده است به کسی ببخشد یا

ص: ۳۸۴

معامله کند پنج یک آن چیز مال او نمی شود .

(مسئله ۱۸۰۸) در وجوب خمس ، تکلیف شرط نیست ، لذا در اموال کودک و مجنون نیز خمس مستقر می شود جز این که ولی آنها آن را جدا می سازد و به محل تعیین شده می رساند یا بعد از بلوغ خود آن را پرداخت کند .

اموالی که خمس آنها واجب است

اشاره

(مسئله ۱۸۰۹) خمس از حقوق مالی است ، حسب استقراء ادله شرعیه در هفت چیز خمس واجب می باشد و میزان در وجوب خمس اموال شخصی و استفاده شخصی که عین آنها به تملک انسان درآمده است می باشد ، پس در اموال عمومی و مباحات اصلی و موقوفات عمومی و خصوصی که در تملک انسان نیست خمس واجب نمی شود .

۱ـ منافع کسب و کار

۲ـ معدن

۳ـ گنج

۴ـ مال حلال مخلوط با حرام

۵ـ جواهری که با غواصی در دریا به دست می آید .

۶ـ غنیمت جنگ

۷ـ زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد .

۱ـ منافع کسب و کار

اشاره

(مسئله ۱۸۱۰) خمس درآمدهای تجاری و اقتصادی ، سرمایه و ابزار کار آن خمس دارد . هرگاه انسان از کشاورزی ، تجارت ، صنعت یا کارهای اقتصادی دیگر مالی به دست آورد گرچه از راه احیای بیابانهای موات یا به دست آوردن مباحات یا خدمات و یا مثلاً انجام نماز و روزه استیجاری باشد . چنان که از مخارج سالیانه خود و اشخاص تحت تکلف او زیاد بیاید ، باید خمس آن را بدهد .

(مسئله ۱۸۱۱) اگر به واسطه قناعت کردن چیزی از مخارج سالیانه انسان زیاد بیاید باید خمس آن را بپردازد .

(مسئله ۱۸۱۲) کسی که هزینه های زندگی او به عهده دیگری است باید خمس همه درآمدهای خود را بپردازد ؛ ولی اگر مقداری از آن را خرج زیارت و مانند آن کرده باشد فقط باید خمس باقیمانده را بدهد .

(مسئله ۱۸۱۳) زنی که در اثر کسب درآمدی دارد و از طرفی شوهرش مخارج او را می پردازد ، باید آخر سال خمس درآمد خود را بدهد ؛ همچنین اگر شوهر ندارد یا شوهرش مخارج او را نمی دهد و خود دارای درآمدی باشد ، چنانچه چیزی از مخارج سالیانه اش زیاد بیاید باید خمس آن را بپردازد ؛ بلکه هرگونه فایده و

درآمدی که زن به دست می آورد و ملک او می شود ـ هر چند به صورت کسب نباشد ـ چنانچه از مخارج سالیانه اش اضافه بیاید باید خمس آن را بپردازد ؛ ولی لازم نیست خمس مهریه خود را بدهد ، هر چند احوط است .

(مسئله ۱۸۱۴) مالی را که فقیر از راه گرفتن خمس به دست آورده اگر از مخارج سالیانه اش زیاد بیاید خمس ندارد ؛ هر چند خوب است خمس آن را بدهد . ولی اگر از مالی که به او داده اند سودی ببرد ، باید خمس مقداری را که از مخارج سالیانه اش زیاد می آید بپردازد .

(مسئله ۱۸۱۵) هر یک از کاسب ، تاجر ، صنعتگر و مانند اینها یک سال پس از شروع به دست آوردن سود باید خمس آنچه از مخارج سالیانه شان اضافه آمده بپردازند ، همچنین کسی که شغلش کاسبی نیست اگر اتفاقاً داد و ستدی کند و سودی ببرد ، پس از آن که یک سال از سود بردن او گذشت باید خمس مقدار اضافه بر مخارج سالیانه را بپردازد .

(مسئله ۱۸۱۶) درختانی را که انسان به واسطه ارث ، مالک شده یا خمس نهال و مخارج کشت آنها را داده است ، اگر در موقعی که عرفاً زمان قطع آنها فرارسیده و یا زودتر قطع کند مقدار رشد آنها از درآمد سال قطع و فروش محسوب است . پس آنچه در آن سال صرف مخارج شود خمس ندارد و آنچه که از مخارج سالیانه زیاد آمده باشد خمس دارد .

(مسئله ۱۸۱۷) اگر درختی رشد کند یا گوسفند داشتی (گوشتی) چاق شود و یا بره کوچک بزرگ شود ، نما متصل و رشد اضافی آنها از درآمد سالی است که آنها را بفروشد و مادامی که نفروخته است رشد و قیمت اضافی آنها متعلق خمس نمی باشد و هر زمانی که بفروشد و بر آن سال سپری گردد و زائد بر مؤنه بماند آنگاه قیمت رشد اضافی را حساب نماید .

(مسئله ۱۸۱۸) اگر ملکی را برای افراد معینی ـ مثلاً ـ برای فرزندان خود ـ وقف نماید ، چنانچه آنان در آن ملک زراعت و درختکاری کنند و از آن سودی به دست آورند و از مخارج سالیانه شان زیاد بیاید باید خمس آن را بپردازند ؛ همچنین اگر به صورت دیگری از آن ملک سود ببرند ـ مثلاً اجاره آن را بگیرند ـ باید خمس مقداری را که از مخارج سالیانه آنان زیاد می آید بپردازند .

(مسئله ۱۸۱۹) اگر اجیر شود تا کاری را طی چند سال انجام دهد و اجرت همه را یک دفعه دریافت نماید ، اجرت بر آن سالها تقسیم می شود ، و آنچه در مقابل کار در سال اول است درآمد آن سال می باشد .

(مسئله ۱۸۲۰) اگر از کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد مالی که نزد او متعلق خمس شده به دست انسان برسد ، واجب نیست خمسی را که به او تعلق گرفته بپردازد .

(مسئله ۱۸۲۱) اگر پولی را که بابت خمس سال پیش پرداخت نموده از درآمد سال جدید باشد در پایان سال جدید باید خمس آن را نیز حساب نماید .

(مسئله ۱۸۲۲) اگر از غیر کسب مالی به دست آورد ــ مثلاً ـ چیزی به او ببخشد یا هدیه نماید ــ واجب نیست خمس آن را بدهد ، اگر چه احتیاط مستحب است که اگر از مخارج سالش زیاد بیاید ، خمس آن را هم بدهد .

(مسئله ۱۸۲۳) مهری را که زن می گیرد خمس ندارد و همچنین است ارثی که به انسان می رسد ، ولی اگر مثلاً ـ با کسی خویشاوندی دوری داشته باشد و نداند چنین خویشی دارد ، احتیاط مستحب است خمس ارثی را که از او می برد اگر از مخارج سالش زیاد بیاید بدهد به اصطلاح ارثی من حیث لایحتسب باشد .

(مسئله ۱۸۲۴) اگر مالی به ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده ، باید خمس آن را بدهد ، و نیز اگر در خود آن مال خمس نباشد ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده ، خمس بدهکار است باید خمس را از مال او بدهد .

(مسئله ۱۸۲۵) اگر به واسطه قناعت کردن و سخت گیری در زندگی ، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید ، باید خمس آن را بدهد .

خمس مطالبات و پس اندازها

(مسئله ۱۸۲۶) کسی که از درآمد سال خود به مردم قرض داده و در پایان سال از آنها طلبکار است ، اگر طلب او با مطالبه دریافت می شود و مثل نقد محسوب است باید در پایان سال خمس آن را بپردازد ؛ ولی اگر هنوز وقت دریافت آن نرسیده یا فعلاً وصول نمی شود و احتمال سوختن هم دارد خمس آن واجب نیست ؛ بلکه باید هنگامی که وصول نمود بلافاصله خمس آن را بپردازد .

(مسئله ۱۸۲۷) کاسبی که در طول سال به مردم نسیه داده ، اگر در آخر سال وقت وصل آن رسیده و قابل وصول است و مثل نقد می باشد باید خمس سود آن را پرداخت نماید ؛ و در غیر این صورت بنا بر اقوی سود آن جزو سود سالی است که وصول می شود .

(مسئله ۱۸۲۸) افرادی که در ادارات دولتی یا مؤسسات خصوصی کار می کنند و معمولاً اداره مقداری از حقوق آنان را پس انداز می کند تا هنگام بازنشستگی به تدریج به آنان پرداخت نماید ، پس از بازنشستگی هر مقدار را که در هر سال به آنان بدهند جزو درآمد آن سال حساب می شود و لازم نیست خمس آن را فوراً پرداخت نمایند .

خمس سرمایه و ترقی

(مسئله ۱۸۲۹) اگر بـا پـول خمس داده یـا پولی که خمس نـدارد ـ مانند ارث ـ بـاغی احـداث کنـد یـا دام بخرد که پس از افزایش قیمت آن را بفروشـد ، بایـد خمس میوه و رشـد درختهـای بـاغ و خمس افزایش قیمت بـاغ و نیز خمس شـیر و پشم و فربهی دام و افزایش قیمت آن را پرداخت کنـد ؛ ولی اگر قصـدش افزایش قیمت نباشـد ، بلکه بـاغ را برای بهره گیری از میوه درختان آن احـداث کنـد و دام را برای اسـتفاده از شـیر و پشم آن خریـده باشـد ، تنها بایـد خمس میوه یا شـیر و پشم زائـد بر مخارج سالیانه اش را بپردازد .

(مسئله ۱۸۳۰) هرگـاه بـا پول خمس داده یـا پولی که خمس نـدارد ـ مانند ارث ـ خـانه یـا ملکی بخرد یکی از دو حالت را دارد:

۱ـ این که قصـدش تجـارت بـا آن نباشـد بلکه می خواهـد خـودش از آن اسـتفاده نمایـد ، که در این صورت ترقی قیمت آن خمس نـدارد و اگر از روی اتفـاق آن را به ملك دیگری تبـدیل کنـد نیز خمس نـدارد ؛ ولی اگر تصادفاً آن را بیشتر از آنچه خریـده بفروشـد پول اضـافی از درآمـد سـال فروش حسـاب می شود ، که اگر از مخارج سالیانه زیاد بیایـد بایـد خمس آن را بپردازد .

۲ـ این که قصـدش تجـارت بـا آن باشـد ، که در این صورت اگر یـك سال از ترقی قیمت آن بگـذرد و امکان فروش داشـته باشـد به طـوری که در نظر مردم سـود موجـود حسـاب شـود ، خمس ترقی قیمت بایـد پرداخت گردد . اگر عرفاً سود بـالفعل حساب نشود هر وقت جنس را فروخت سود سال آن را حساب کند .

(مسئله ۱۸۳۱) باغ یا ملکی که به انسان ارث رسیده ، اگر در سالهای بعد از روی اتفاق آن را تبدیل کندیا بفروشد و قیمت آن از زمانی که به ارث رسیده بیشتر باشد ترقی قیمت آن خمس ندارد .

(مسئله ۱۸۳۲) کسـی که از درآمـد اشـیاء یـا اموالی را برای تجـارت و سـرمایه فراهم آورده ، اگر فروش آنها در پایان هر سال ممکن باشد باید در پایان سال اول خمس اصل سرمایه و ترقی آن را ، و در سالهای بعد خمس ترقی قیمت باقیمانده را بپردازد ؛ هر چنـد آنها را نفروشـد . و اگر چندین سال حساب نکرده ، کافی نیست خمس همه را بدهد ؛ بلکه باید خمس سال به سال را حسـاب کنـد و خمس درآمـد هر سـال را با همه درآمـد خمس سال قبل بدهـد ؛ مثلاً اگر آخر سال اول همه مال صـدهزار تومان ارزش داشـته و آخر سال دوم دویست هزار تومان ارزش دارد ، بیست هزار تومان برای سال اول بدهکار است و از صـد هزار تومـان سـال دوم ، بیست هزار تومان آن سود خمس سال اول است و شانزده هزار تومان نیز برای هشـتاد هزار تومان سود سال دوم بـدهکار است ؛ پس در آخر سال دوم پنجاه و شـش هزار تومان بدهکار می باشد . و به همین نسـبت حساب سالهای بعـد بایـد انجـام شود ؛ و کسـی که شـخصاً توان محاسـبه را نـدارد بایـد به مجتهـد جامع الشـرایط اعلم یا نماینـده او مراجعه و مصالحه نماید .

(مسئله ۱۸۳۳) هرگاه از درآمد سال چیزی را که جزو مخارج او نیست خریداری کند و قیمت آن ترقی نماید ، باید علاوه بر خمس اصل آن خمس ترقی قیمت را نیز بپردازد .

(مسئله ۱۸۳۴) اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا ـ رود و آن را نفروشد و در بین سال قیمتش پایین آید ، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست ؛ و اگر پس از ترقی قیمت به امید ترقی بیشتر ــ با وجود مشتری و امکان فروش ــ بی جهت تا پایان سال آن را نفروشد و در سال بعد قیمتش تنزل پیدا کند ، خمس ترقی قیمت را باید بپردازد ؛ ولی اگر به اندازه ای نگه داشته که تجار معمولاً ـ برای گران شدن جنس آن را نگه می دارند و اتفاقاً قیمت آن تنزل پیدا کند ، خمس ترقی قیمت آن را بدهکار نیست .

(مسئله ۱۸۳۵) اگر عین مالی را که خمس ندارد ــ مانند ارث یا مهریه ــ سرمایه و یا وسیله تجارت یا کسب قرار دهد ، لازم نیست خمس آن را بدهد ؛ ولی اگر قیمت آن ترقی پیدا کند و یک سال از آن بگذرد و امکان فروش هم داشته باشد و نفروشد باید خمس ترقی قیمت را بپردازد .

(مسئله ۱۸۳۶) هر جنس و مالی که یک بار خمس آن داده شود دیگر خمس به آن تعلق نمی گیرد ؛ مگر اینکه رشد کرده یا قیمت آن افزایش یابد ، که باید خمس مقداری که رشد کرده یا افزایش یافته هنگامی که بفروشد داده شود ؛ ولی اگر رشد قیمت بر اثر کاهش ارزش پول باشد ــ به طوری که درآمد و غنیمت محسوب نشود ــ خمس آن لازم نیست .

(مسئله ۱۸۳۷) اگر نهالی را از درآمد خود بخرد و بکارد ، چنانچه خمس آن را نداده باشد باید خمس درخت را بپردازد .

جبران سرمایه

(مسئله ۱۸۳۸) اگر در اول سال سودی به دست نیاورد و از سرمایه یا غیر از سرمایه خرج کند و قبل از پایان سال سودی به دست آورد ، نمی تواند آن را از منافع سال جبران نماید ؛ بلکه اول سال او وقتی است که سود به دست می آورد . ولی اگر پس از به دست آوردن سود ضرری به سرمایه وارد شود می تواند آن را از سود جبران کند .

(مسئله ۱۸۳۹) اگر مقداری از سرمایه مخمّس تلف شود و از باقیمانده آن سودی ببرد که از مخارج سالیانه اش زیاد بیاید ، بنا بر احتیاط مقداری را که از سرمایه تلف شده از منافع برندارد ؛ هر چند جواز آن بعید نیست .

(مسئله ۱۸۴۰) اگر غیر از سرمایه چیزی دیگری از دارایی او از بین برود ، نمی تواند از سودی که به دست می آورد آن چیز را جبران نماید ؛ ولی اگر در همان

سال در زندگی به آن چیز احتیاج داشته باشد می تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیه نماید .

(مسئله ۱۸۴۱) کسی که دارای چند رشته کسب و منبع درآمد می باشد ، ظاهراً می تواند پس از به دست آوردن سود هرگونه زیانی به سرمایه او وارد شود از سود آن جبران و کسر نماید ؛ خواه هر رشته از کسب او دارای دخل و خرج جداگانه و صندوق مستقل باشد یا نه ، هر چند در صورت اول احتیاط آن است که زیان وارد بر سرمایه یک رشته را از سود رشته دیگر کسر نکند .

(مسئله ۱۸۴۲) اگر در اثر به دست آمدن سود خسارتی بر مغازه وارد شود که نیاز به تعمیر پیدا کند ، ظاهراً می تواند مخارج تعمیر را از سود سالیانه کسر نماید ؛ ولی اگر تعمیر برای زیبایی مغازه باشد نمی توان آن را از سود کسر نمود .

(مسئله ۱۸۴۳) آباد کردن زمینهای موات چنانچه برای تجارت یا بهره بردن از کشت و زرع آن باشد جزو سرمایه به حساب می آید ؛ ولی اگر برای تفریح و استراحت شخصی خود و زن و فرزندانش در حد نیاز عرفی باشد و قصد تجارت و کسب نداشته باشد جزو سرمایه محسوب نمی شود و در صورتی که عرفاً خارج از شأن او نباشد جزو مخارج سالیانه است .

(مسئله ۱۸۴۴) اگر تاجر یا کاسب و یا کشاورز از درآمد سالیانه اش وسیله نقلیه ای بخرد یکی از سه حالت را دارد:

۱_ اگر برای استفاده در کسب و کار خریده باشد ، باید خمس آن را بپردازد .

۲_ اگر برای استفاده خانوادگی و برآوردن نیاز زندگی خریده باشد ، خمس آن واجب نیست .

۳_ اگر برای هر دو باشد ، هرکدام بیشتر است ملاک می باشد ؛ و چنانچه تقریباً مساوی باشند ، نصف آن را جزو سرمایه حساب کند و خمس آن را بدهد .

(مسئله ۱۸۴۵) کسی که مقداری از درآمد خود را به تدریج برای تعمیر مغازه یا آباد کردن زمین موات یا احداث باغ مصرف نموده ، باید در آخر سال خمس آن را بپردازد ؛ و اگر اصل زمین آباد شده هم افزایش قیمت پیدا کرده ، باید آخر سال خمس آن را بدهد . ولی اگر قصد فروش زمین را ندارد و می خواهد آن را داشته باشد ، چنانچه یک بار خمس آن را بدهد در سالهای بعد تا زمانی که آن را نفروخته خمس واجب نمی شود .

(مسئله ۱۸۴۶) اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد و خمس نهال را داده باشد ، سالی که می فروشد خمس آنها را پس از مخارج سالیانه پرداخت کند ؛ ولی اگر از شاخه های آنها که معمولاً هر سال بریده می شوند سودی ببرد و به تنهایی یا با سودهای دیگر کسب از مخارج سالیانه اش زیاد بیاید ، در آخر هر سال باید خمس آن را بدهد .

(مسئله ۱۸۴۷) اگر بچه نابالغ سرمایه ای داشته باشد که از آن سودی به دست می آید باید ولیّ وی خمس آن را پرداخت کند یا بعد از آن که بالغ شد باید خمس آن را بپردازد .

(مسئله ۱۸۴۸) کسی که به لحاظ شأن عرفی و یا برای صحت و سلامتی خود ــ نه برای به دست آوردن سود و منفعت ــ به مقداری سرمایه احتیاج داشته باشد ، ظاهراً آن سرمایه جزو مخارج او محسوب می شود و خمس ندارد .

خمس خانه و اثاثیه

(مسئله ۱۸۴۹) هرگاه از درآمد سال چیزی مانند خانه یا ماشین سواری یافرش و یا سایر وسایل زندگی در بین سال تهیه کند و یا بخرد و در سالهای بعد آن را بفروشد ، بنا بر احتیاط مستحب خمس قیمت اصل آن را فوراً بدهد ؛ هر چند بخواهد پول آن را بابت خانه دیگری که نیاز دارد صرف نماید . ولی اگر از فروش آن سودی به دست آورد ، آن سود از درآمد سال فروش می باشد و خمس ندارد ؛ مگر این که از مخارج سالیانه زیاد بیاید . و اگر خانه را در سالهای بعد نفروشد بلکه با خانه دیگری که مورد نیاز است مبادله نماید خمس بر او واجب نمی شود .

(مسئله ۱۸۵۰) اگر با سودی که از کار و کسب به دست آورده پیش از پرداخت خمس اثاثیه و لوازم منزل یا کتاب و مانند اینها را بخرد ، بنابر احتیاط واجب هر وقت به طور کلی احتیاجش از آنها برطرف شد خمس آنها را بپردازد ؛ همچنین است حکم زیورآلات زنانه اگر وقت زینت کردن به آنها بگذرد .

مخارج و هزینه ها

(مسئله ۱۸۵۱) مخارجی که برای دستیابی به سود صرف می شود ، مانند کرایه حمل و نقل، دلالی و امثال آن و حتی استهلاك ماشین آلات و ابزار کاری که جزو سرمایه است و با پول خمس داده خریداری شده ، تمام آنها از درآمد سال برداشته می شود و خمس بقیه پرداخت می گردد .

(مسئله ۱۸۵۲) آنچه از منافع کسب و شغل خود در بین سال به مصرف خوراك و پوشاك و اثاثیه و خرید منزل و عروسی و جهیزیه مود نیاز دختر و مخارج ازدواج پسر و زیارت و خیرات و مانند اینها می رساند ، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد و زیاده روی هم نکرده باشد خمس ندارد ؛ همچنین آنچه را به مصرف نذر و کفاره می رساند و نیز مالی را که به کسی می بخشد یا جایزه می دهد ، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد از مخارج سالیانه حساب می شود و خمس ندارد .

(مسئله ۱۸۵۳) هرگاه انسان نتواند یکجا جهیزیه دختر را تهیه کند و مجبور

باشد که هر سال مقداری از آن را تهیه نماید ، یا در شهری باشد که معمولاً هر سال مقداری از جهیزیه دختر را تهیه می کنند به طوری که تهیه نکردن آن عیب است ، چنانچه در بین سال از سود به دست آمده آن سال جهیزیه را فراهم نماید خمس آن واجب نمی شود . گرچه احوط دارد خمس منافع غیر سال حساب است .

(مسئله ۱۸۵۴) اگر کسی برای خرید مسکن مورد نیاز خود ناچار است درآمد چند سال را جمع کند تا بتواند آن را خریداری نماید ، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آنچه را که از سالهای قبل از خرید مسکن پس انداز نموده بدهد ؛ ولی آنچه را که از درآمد سال خرید مسکن بابت آن خرج نموده خمس ندارد . ولی اگر یک سال از درآمد همان سال زمین خانه را بخرد و از درآمد سال بعد مقداری از آن را بسازد و همین طور به تدریج ساختمان خانه را به اتمام برساند خمس واجب نیست ؛ همچنین است اگر خانه را به طور نسیه بخرد و به مرور زمان قسمتی از پول آن را بپردازد .

(مسئله ۱۸۵۵) ماشینی را که انسان برای مسافرتهای شخصی خود و خانواده اش و یا رفتن به زیارت می خرد ، اگر خارج از شأن متعارف او نباشد جزو مخارج همان سال به حساب می آید و خمس ندارد ؛ هر چند برای سالهای بعد باقی بماند . و اگر برای خرید آن ناچار باشد درآمد چند سال را جمع کند ، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آنچه را که از سالهای قبل از سال خرید پس انداز نموده بدهد .

(مسئله ۱۸۵۶) تجملات و تشریفات منزل و زندگی ایاب و ذهاب و میهمانی های انسان و خانواده او اگر از حد متعارف و شأن او بیشتر نباشد خمس ندارد ؛ و اگر از حد متعارف و شأن او بیشتر باشد باید خمس زاید بر متعارف را بپردازد . و شأن افراد به حسب زمانها و شهرها و اوضاع معیشت عمومی مردم متفاوت می باشد .

(مسئله ۱۸۵۷) مالی را که انسان خرج سفر حج و زیارتهای دیگر می کند ، اگر عین آن باقی باشد و از منفعت آن استفاده شود از مخارج سالی که در آن مسافرت کرده است حساب می شود ؛ هر چند سفر او تا مقداری از سال بعد هم طول بکشد ؛ و اگر بعد از سفر حج بدون مصرف نمی ماند باید خمس آن داده شود . ولی اگر عین آن مال مصرف می شود باید خمس مقداری را که در سال بعد واقع شده بدهد .

(مسئله ۱۸۵۸) اگر برای حج ناچار باشد از چند سال قبل ثبت نام کند و هزینه را بدهد ، چنانچه خمس پولی را که واریز می کند نپرداخته باشد بنا بر احتیاط خمس آن را آخر سال حساب کرده بپردازد ؛ هر چند بنا بر اقوی واجب نیست .

(مسئله ۱۸۵۹) اگر از سود تجارت یا کسب و شغل خود آذوقه ای بخرد و در آخر سال زیاد بیاید باید خمس آن را بپردازد ؛ و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد ، در صورتی که قیمتش تغییر کرده باشد باید قیمت آخر سال را حساب کند .

(مسئله ۱۸۶۰) اگر در کسب و شغل یا تجارت ضـرر کرده ولی مقداری از آذوقه ای که برای مصرف زندگی خریده در آخر سال زیاد بیایـد ، در صورتی که آذوقه باقیمانـده به مقدار ضـرر یا کمتر است خمس آنها بر او واجب نیست ؛ به شـرط آن که ضرر وارد شده بر سرمایه بعد از به دست آمدن سود و خرید آذوقه باشد .

(مسئله ۱۸۶۱) کسـی که از کسب و شـغل و یـا تجـارت سودی برده و مال دیگری هم دارد که به آن خمس تعلق نمی گیرد ، می تواند مخارج سالیانه خود را فقط از سود کسب صرف نماید .

(مسئله ۱۸۶۲) کسـی که در طول سـال سود نـبرده نمی توانـد هزینه آن سـال را از سود سـال بعـد جبران کنـد ؛ ولی اگر برای مخارج خود قرض کرده و نتوانسـته تا وقت درآمـد سال بعـد قرض را بپردازد ، می توانـد بدهی خود را از درآمد سال بعد در وسط سال بدهد ؛ مگر آن که مال دیگری که بتواند قرض خود را با آن بپردازد داشته باشد .

(مسئله ۱۸۶۳) اگر در اول سـال برای مخـارج خود قرض نموده و پیش از تمام شـدن سال سودی به دست آورد و مال دیگری ندارد که قرض خود را با آن بدهد ، می تواند بدهی خود را از آن سود بپردازد .

(مسئله ۱۸۶۴) اگر برای زیاد کردن مال یا خرید چیزی که نیاز ندارد قرض کند ، نمی تواند بدهی خود را از سود کسب تأمین نمایـد ؛ مگر این که آن چیز از بین رفته باشـد و به هیچ وجه دیگر نتواند بدهی خود را بدهد و ناچار به پرداخت بدهی باشد ، که در این صورت می تواند در وسط سال از سود هر سال آن را ادا نماید .

(مسئله ۱۸۶۵) کسـی که بدهی شـرعی خود را با مجتهد جامع الشرایط یا نماینده او دست گردان کرده و می خواهد به تدریج بپردازد یا بدون آن که دست گردان کرده باشد می خواهد به تدریج بپردازد ، نمی تواند از درآمد سالهای بعد پرداخت نماید ؛ مگر این که اول خمس درآمد آن سال را بدهد ، آنگاه از همان پولِ خمس داده بدهی شرعی خود را پرداخت کند .

(مسئله ۱۸۶۶) اگر مسـتأجر مبلغی را به عنوان سرقفلی مغازه بپردازد جزو مخارج نیست ، و باید آخر سال خمس آن را بدهد ؛ و کسی هم که سرقفلی را گرفته اگر تا آخر سال آن را به مصرف مؤونه زندگی نرساند و باقی بماند باید خمس آن را بدهد .

تعیین سال

(مسئله ۱۸۶۷) کسـی که شـروع به تجـارت و کسب و کار می کنـد ، هنگامی که اولین درآمـد خود را به دست می آورد اول سال خمسی او محسوب می شود ؛ و اگر بخواهد سال خمسی خود را تغییر دهد مانعی ندارد ، ولی باید خمس موجودی خود

را فعلاً بپردازد .

(مسئله ۱۸۶۸) در خمس درآمد کسب وکار اگر برای دادن خمس خود سال شمسی قرار دهد مانعی ندارد ؛ همچنین اگر سال خمس خود را قبلاً قمری قرار داده می تواند به شمسی تغییر دهد ، و یا اگر شمسی قرار داده به قمری تبدیل نماید .

(مسئله ۱۸۶۹) انسان می تواند در بین سال هر وقت که سودی به دستش رسید چنانچه بداند از مخارج سالش زیادتر است خمس آن را بپردازد ؛ ولی بهتر است دادن خمس را تا آخر سال تأخیر بیندازد .

(مسئله ۱۸۷۰) کسی که باید برای دادن خمس سال قرار دهد ـ مانند تاجر و کاسب ـ اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد ، باید مخارج او را تا هنگام مرگ از آن منفعت کسر نمایند و خمس باقیمانده را بپردازند .

(مسئله ۱۸۷۱) کسی که از اول تکلیف خمس نداده است ، اگر از سود کسب چیزی که به آن نیاز ندارد خریداری نموده و یک سال از خرید آن گذشته باشد باید خمس آن را بپردازد ؛ و اگر جزو مؤونه زندگی او باشد و بیشتر از شأنش نباشد ، چنانچه بداند در بین سالی که سود برده آن را خریده است لازم نیست خمس آن را بپردازد ؛ ولی اگر نداند که وسط سال بوده یا بعد از تمام شدن سال بنا بر احتیاط با حاکم شرع مصالحه نماید .

(مسئله ۱۸۷۲) کسی که از اول تکلیف خمس نداده است اگر ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود ، چنانچه آن ملک را به این نیت نخریده که قیمتش بالا رود و بفروشد ـ مثلاً زمینی را برای زراعت خریده ـ چنانچه پول خمس نداده را به فروشنده داده و به او گفته: این ملک را به این پول می خرم . در صورتی که حاکم شرع معامله یک پنجم آن را اجازه بدهد ، خریدار باید خمس مقداری را که فعلاً آن ملک ارزش دارد بپردازد ؛ همچنین است بنا بر احتیاط واجب اگر از اول قصد داشته که پول خمس نداده را عوض چیزی که خریده بپردازد ؛ و نیز چنین است بنا بر احتیاط اگر پول آن را در سال خرید از درآمد همان سال پرداخته است .

(مسئله ۱۸۷۳) هرچند خمس به عین مال تعلق می گیرد ولی مالک در ادای آن مخیر است از عین مال یا قیمت آن پرداخت نماید ؛ به جز خمس مال حلال مخلوط با حرام که بنا بر احتیاط واجب بایستی از از عین همان مال داده شود و یا با اجازه حاکم شرع تبدیل به قیمت شود .

(مسئله ۱۸۷۴) اگر خمس را از همان مال نپردازد و بخواهد از جنس یا مال دیگر بدهد ، باید به قیمت واقعی یعنی قیمت روز حساب کند ؛ و چنانچه جنس خود را گرانتر از قیمت واقعی حساب کند ـ اگر چه نیازمند به آن قیمت راضی شده باشد ـ باید مقداری را که زیاد حساب کرده دوباره بدهد .

(مسئله ۱۸۷۵) کسی که از نیازمند طلبکار است و می خواهد طلب خود را بابت

خمس حساب کند ، بنا بر احتیاط واجب خمس را به او پرداخت نموده و سپس از بابت طلب خود پس بگیرد ؛ ولی اگر با اجازه حاکم شرع باشد ، می تواند طلب خود را بابت بدهی حساب نماید .

۲_ معدن

(مسئله ۱۸۷۶) اگر کسی از معادن طلا ، نقره ، سرب ، مس ، آهن ، نفت و سایر معادن چیزی استخراج کند ، در صورتی که به اندازه نصاب باشد باید خمس آن را بپردازد.

(مسئله ۱۸۷۷) چون ممکن است گچ ، آهک ، گِل سرخ و گِل سرشوی جزو مواد معدنی محسوب شوند ، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آنها را _ اگر به حد نصاب برسند _ پس از کسر مخارج استخراج و بدون کم کردن مخارج سالیانه زندگی بپردازد .

(مسئله ۱۸۷۸) نصاب معدن بنا بر احتیاط واجب صد و پنج مثقال معمولی برابر با «۱۸۷/۴۹۲» گرم نقره سکه دار و یا پانزده مثقال معمولی برابر با «۳۱۲/۷۰» گرم طلای سکه دار می باشد ؛ بنابراین اگر قیمت چیزی که از معدن استخراج شده پیش از کسر مخارج استخراج به هر یک از دو مقدار ذکر شده برسد ، بنا بر احتیاط واجب پس از کسر مخارج استخراج خمس باقیمانده را بپردازد .

(مسئله ۱۸۷۹) مقصود از طلا و نقره سکه دار ، دینار و درهم است که در گذشته پول رایج زمان بوده و چون دیگر رواج ندارد قیمت آنها به حسب پول رایج هر زمان ملاک است ؛ و بنا بر احتیاط واجب قیمت هرکدام کمتر است نصاب معدن را مطابق با آن ارزش تعیین نمایند .

(مسئله ۱۸۸۰) اگر چند نفر در استخراج معدن شریک باشند ، چنانچه سهم هر شریک به حد نصاب برسد ، پس از کسر مخارج استخراج خمس باقیمانده بر آنها واجب می شود .

(مسئله ۱۸۸۱) اگر چیزی که از معدن استخراج نموده کمتر از حد نصاب باشد ، چنانچه به تنهایی یا با دیگر سودهای او از مخارج سالیانه اش زیاد بیاید باید خمس اضافه را بدهد .

(مسئله ۱۸۸۲) کسی که از معدن چیزی به دست می آورد _ در صورت رسیدن به حد نصاب _ باید خمس آن را بدهد ؛ چه معدن روی زمین باشد یا زیر آن ، در زمینی باشد که ملک است یا در جایی که مالک ندارد .

(مسئله ۱۸۸۳) اگر معدنی را که در ملک دیگری است و عرفاً جزو ملک او می باشد بیرون آورد ، آنچه از آن به دست می آید بنا بر احتیاط مال صاحب ملک است ؛ و چون صاحب ملک برای بیرون آوردن آن خرجی نکرده باید خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده _ در صورت رسیدن به حد نصاب _ بپردازد.

(مسئله ۱۸۸۴) اگر کسی معدنی را که در اعماق ملک دیگری است از طریق مباح و بدون تصرف در ملک او استخراج نماید مال صاحب ملک نمی باشد ، و در صورت رسیدن به حد نصاب خود او باید پس از کسر مخارج استخراج خمس آن را بپردازد .

(مسئله ۱۸۸۵) اگر نداند چیزی را که از معدن بیرون آورده به حد نصاب می رسد یا نه ، بنا بر احتیاط واجب باید به هر راه ممکن قیمت آن را معلوم کند .

(مسئله ۱۸۸۶) استخراج معادن و گنجها اگر به وسیله حکومت اسلامی جامع الشرایط صورت پذیرد خمس ندارد ؛ و حکومت عدل طبق مصلحت قطعی می تواند معدنی را به فرد دیگری واگذار نماید یا به او اجاره دهد ؛ و در این دو صورت خمس آن به عهده آن فرد می باشد ؛ مگر این که مقدار خمس در قرار داد اجاره حساب شده باشد . و اگر کسی بدون اجازه حکومت عدل اسلامی یا در زمان نبودن آن معدنی را استخراج نماید ، خمس آن را به ترتیبی که گفته شد باید بپردازد .

۳_ گنج

«گنج» مالی است که در زمین ، درخت ، کوه و یا دیوار پنهان بوده و کسی آن را پیدا کند و طوری باشد که مردم به آن گنج بگویند .

(مسئله ۱۸۸۷) اگر انسان در جایی که ملک کسی نیست یا در زمینی که از کسی خریده گنجی پیدا کند و بداند از کسانی که مالک زمین بوده اند نیست ، مال خود او می شود و باید خمس آن را بپردازد ؛ ولی اگر احتمال دهد مال یکی از صاحبان پیشین زمین بوده بنا بر احتیاط باید به آنان اطلاع دهد و چنانچه صاحب آن را پیدا کند باید به او برگرداند ؛ و اگر معلوم شود به هیچ یک از آنان تعلق ندارد مال خود او می شود و فقط باید خمس آن را بپردازد .

(مسئله ۱۸۸۸) نصاب گنج بنا بر احتیاط واجب همان نصاب معدن است که در مسئله ۱۸۷۸ گفته شد ؛ بنابراین اگر قیمت آن پیش از کسر مخارج به حد نصاب برسد ، بنا بر احتیاط واجب باید پس از کسر هزینه ای که صرف کرده خمس باقیمانده آن را بدهد .

(مسئله ۱۸۸۹) اگر در ظرفهای متعددی که در یک جا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها روی هم به حد نصاب برسد باید خمس آن را بپردازد ؛ همچنین اگر در چند جا گنج پیدا کند و روی هم به حد نصاب برسد بنا بر احتیاط خمس آن را بدهد ؛ مگر این که استخراج آنها با فاصله زمانی باشد و عرفاً بیش از یک استخراج به حساب آید ، که در این صورت هرکدام جداگانه حساب می شود .

(مسئله ۱۸۹۰) اگر چند نفر گنجی پیدا کنند و قیمت سهم هر یک به حد نصاب برسد باید خمس آن را بپردازند .

(مسئله ۱۸۹۱) اگر کسی حیوانی بخرد و در شکم آن مالی پیدا کند ، چنانچه احتمال دهد که مال فروشنده است بنا بر احتیاط واجب بایـد به او خبر دهـد ؛ و اگر معلوم شود مال او نیست بایـد به ترتیب صاحبان قبلی آن را خبر کند ؛ و چنانچه معلوم شود مال هیچ یک از آنان نیست _ هر چند قیمت آن به حد نصاب نرسد _ بنا بر احتیاط واجب خمس آن را بپردازد .

۴_ مال حلال مخلوط با حرام

(مسئله ۱۸۹۲) مال حلالی که با مال حرام مخلوط شده و انسان نمی تواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد چند صورت دارد:

۱_ این که مقدار مال حرام و صاحب آن هیچ کدام معلوم نباشد ، که در این صورت باید خمس تمام مال را بدهد ؛ و پس از پرداخت خمس آن بقیه مال حلال می شود . و احتیاط آن است که این خمس به قصد آنچه بر عهده اوست (ما فی الذمه) اعم از خمس اصطلاحی و صدقه پرداخت شود .

۲_ این که مقـدار مـال حرام را بدانـد ولی صاحب آن معلوم نباشـد و نتوانـد او را پیـدا کنـد ، که در این صورت بنا بر احتیاط واجب بایـد آن مقدار را با اجازه حاکم شـرع در مصـرفی که هم با مصـرف خمس و هم با مصـرف صدقه منطبق باشد صـرف نماید .

۳_ این که مقدار مال حرام را نداند ولی صاحب آن را بشـناسد ، که در این صورت باید یکدیگر را راضـی نمایند ؛ و چنانچه صاحب مال راضـی نشود ، در صورتی که انسان بداند مقدار معینی مال اوست و شک کند که بیشتر از آن هم مال او هست یا نه ، باید چیزی را که یقین دارد از آن اوست بپردازد ؛ و احتیاط مستحب آن است که مقدار بیشتری را هم که احتمال می دهد مـال اوست بپردازد . ولی در صورتی که خودش غـاصب مـال بوده یـا مقـدار حرام را می دانسته و فراموش کرده است ، بنا بر احتیاط واجب مقدار بیشتری را که احتمال می دهد به او بپردازد .

(مسئله ۱۸۹۳) اگر مـال حلال با حرام مخلوط شود و مقـدار حرام معلوم باشـد و انسان بدانـد که صاحب آن از چنـد نفر معین بیرون نیست ولی نتوانـد او را شـناسایی کنـد ، پس اگر خود او غاصب بوده بایـد همه را راضـی نماید ؛ و اگر خودش غاصـب نبوده آن مقدار را بین آنان تقسیم نماید .

(مسئله ۱۸۹۴) مالی که به واسطه ندادن خمس یا زکات با حرام _ یعنی خمس یا زکات _ مخلوط شده حکم مالی را دارد که صاحب آن معلوم است ؛ پس باید به ولیّ خمس یا زکات مراجعه و رضایت او حاصل شود .

(مسئله ۱۸۹۵) اگر خمس مال حلال مخلوط با حرام را بدهـد و بعـد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده ، بنا بر احتیاط واجب باید مقداری را که می داند از خمس بیشتر بوده از طرف صاحبان آن و با اجازه حاکم شرع صدقه بدهد .

(مسئله ۱۸۹۶) اگر خمس مال حلال مخلوط با حرام را بدهد یا مالی که صاحبش را نمی شناسد به نیت او صدقه بدهد و پس از آن صاحبش پیدا شود _ در صورتی که صدقه را قبول نکند _ بنا بر احتیاط واجب به مقدار مالش به او بپردازد .

۵_ جواهری که با غواصی در دریا به دست می آید

(مسئله ۱۸۹۷) اگر با غواصی در دریا جواهری چون لؤلؤ و مرجان و مانند آن به دست آورد _ روییدنی باشد یا معدنی _ چنانچه بهای آن به هجده نخود طلای سکه دار برابر با «۴۵۶/۳» گرم برسد ، باید پس از کسر مخارجی که برای بیرون آوردن آن نموده است خمس باقیمانده را بپردازد ؛ خواه از یک جنس باشند یا از چند جنس و خواه با یک بار غواصی به دست آمده باشد یا چند بار ؛ ولی باید دفعات متعدد به طوری متصل باشد که عرفاً یک سود حساب شود .

(مسئله ۱۸۹۸) اگر چند نفر با غواصی جواهراتی را از دریا بیرون آورند ، سهم هر کدام از آنان که به حد نصاب برسد باید خمسش را بدهد .

(مسئله ۱۸۹۹) اگر کسی بدون فرو رفتن در دریا با وسایل و ابزار جدید جواهری از عمق دریا بیرون آورد یا از روی آب و یا کنار دریا بگیرد ، چنانچه بهای آن به حد نصاب برسد باید پس از کسر مخارج و هزینه آن خمسش را بپردازد .

(مسئله ۱۹۰۰) خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون فرو رفتن در دریا صید می کند در صورتی واجب می شود که به تنهایی یا با سود کسبهای دیگر او از مخارج سالیانه اش زیاد بیاید .

(مسئله ۱۹۰۱) اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن جواهری پیدا کند باید خمس آن را بپردازد .

(مسئله ۱۹۰۲) اگر انسان بدون قصد بیرون آوردن چیزی در دریا فرو رود و اتفاقاً جواهر به دستش آید ، در صورتی که قصد کند آن چیز ملکش باشد باید خمس آن را بپردازد .

(مسئله ۱۹۰۳) اگر در رودخانه ای بزرگ فرو رود و جواهری بیرون آورد ، چنانچه در آن رودخانه جواهر به عمل می آید باید خمس آن را بدهد .

(مسئله ۱۹۰۴) اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد و قیمت آن به حد نصاب برسد باید خمس آن را بپردازد و اگر از روی آب یا کنار دریا به دست آورد _ خواه قیمت آن به حد نصاب برسد یا نه _ بنا بر احتیاط واجب خمس آن را بدهد .

(مسئله ۱۹۰۵) غواص یا معدنچی که خمس اشیای به دست آمده را پرداخت نموده ، اگر از مخارج سالیانه اش زیاد بیاید لازم نیست خمس آن را دوباره بپردازد .

(مسئله ۱۹۰۶) اگر بچه نابالغ به واسطه فرو رفتن در دریا جواهری به دست آورد یا معدنی را استخراج کند یا گنجی پیدا کند و یا مال حلال مخلوط با حرام داشته باشد ، ولیّ او باید خمس آنها را بپردازد .

۶ـ غنیمت جنگ

(مسئله ۱۹۰۷) اگر مسلمانان به فرمان امام معصوم علیه السلام با کفار بجنگند و در حال جنگ ـ و یا بنا بر احتیاط در حال مهیّا شدن و تدارک برای جنگ ـ غنائمی به دست آورند پس از آن که مخارجی را که برای نگهداری و حمل و نقل آن کرده اند و مقداری که امام علیه السلام مصلحت می داند به مصرفی برساند و نیز چیزهایی که مخصوص امام علیه السلام است کنار گذاشتند باید خمس بقیه آن را بپردازند .

(مسئله ۱۹۰۸) اگر در زمان غیبت جنگهایی با اجازه حکومت اسلامی جامع الشرایط انجام شود ، غنیمت آنها حکم غنیمت زمان امام علیه السلام را دارد .

۷ـ زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد

(مسئله ۱۹۰۹) اگر کافر ذمّی (کافری که با پرداخت مالیات زیر پرچم اسلام و در حمایت دولت اسلامی است) زمینی را از مسلمان بخرد بنا بر مشهور باید خمس آن را از همان زمین واگذار نماید ؛ و اگر به جای زمین بهای آن را هم بدهد کافی است ؛ ولی اگر بخواهد غیر از پول و زمین چیز دیگری بدهد بنا بر احتیاط باید با اجازه حاکم شرع باشد . همچنین اگر کافر ذمّی مغازه یا منزلی از مسلمان بخرد و زمین آن نیز مورد نظر باشد باید خمس زمین آن را بپردازد ؛ و در پرداخت و نیز گرفتن این خمس از سوی حاکم شرع قصد قربت لازم نیست .

(مسئله ۱۹۱۰) اگر کافر ذمّی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگر بفروشد کافر ذمّی باید خمس آن را بدهد ؛ همچنین اگر کافر ذمّی بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد باید خمس آن را از همان زمین یا از مال دیگرش بدهند .

(مسئله ۱۹۱۱) اگر کافر ذمّی هنگام خریدن زمین شرط کند که خمس بر او نباشد یا بر فروشنده باشد شرط او صحیح نیست و باید خود او خمس را بدهد ؛ ولی اگر شرط کند فروشنده مقدار خمس را از طرف او به مصرف خمس برساند اشکال ندارد .

(مسئله ۱۹۱۲) اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش ملک کافر کند ، مثلاً به او هبه و یا صلح نماید ـ با عوض باشد یا بدون آن ـ کافر باید خمس آن را بپردازد .

(مسئله ۱۹۱۳) اگر کافر ذمّی نابالغ باشد و ولیّ او برایش زمینی بخرد، احتیاط واجب آن است که تا بالغ نشده خمس زمین را از او نگیرند .

احکام تصرف در مالی که خمس آن داده نشده است

(مسئله ۱۹۱۴) کسی که خمس مالی را بدهکار است نمی تواند در آن مال تصرف کند هرچند قصد دادن خمس را داشته باشد ؛ همچنین نمی تواند آن را به ذمّه بگیرد ــ یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در آن مال تصرف کند ــ و چنانچه تصرف کند و آن مال تلف شود باید خمس آن را بدهد .

(مسئله ۱۹۱۵) انسان نمی تواند در مال شخص دیگری که یقین دارد خمس آن را نداده است تصرف نماید ؛ ولی تصرف در مالی که شک دارد خمس آن را داده است یا نه ــ در صورتی که مالک در اختیار انسان بگذارد ــ اشکال ندارد .

(مسئله ۱۹۱۶) کسی که با دیگری شریک است اگر خمس منافع خود را بپردازد ولی شریک او از پرداخت خمس خودداری کند و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده برای شرکت سرمایه گذاری کند ، هیچ کدام نمی توانند در آن تصرف نمایند .

(مسئله ۱۹۱۷) کسی که خمس بدهکار است چنانچه با حاکم شرع مصالحه نماید می تواند در تمام مال تصرف کند ؛ و پس از مصالحه سودی که از آن مال به دست می آید مال خود او می باشد .

(مسئله ۱۹۱۸) هرگاه با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد یکی از چند صورت را دارد:

۱ــ این که بعد از معامله خمس را از پول دیگری بدهد ، که در این صورت معامله آن مقدار هم صحیح است .

۲ــ این که حاکم شرع نسبت به مقدار خمس اجازه دهد ، که در این صورت معامله آن مقدار هم صحیح است و باید یک پنجم جنس خریداری شده را به حاکم شرع پرداخت نماید و احتیاطاً حاکم شرع با او مصالحه نماید .

۳ــ این که نه خمس را از پول دیگر پرداخت کند و نه حاکم شرع آن مقدار را اجازه دهد ، که در این صورت معامله نسبت به مقدار خمس باطل است ؛ و چنانچه پولی که فروشنده دریافت کرده خرج نشده باشد حاکم شرع می تواند خمس همان را دریافت کند ؛ و اگر خرج شده عوض آن را از فروشنده یا خریدار مطالبه می نماید .

همچنین است بنا بر احتیاط اگر قصدش پرداخت از پولی باشد که خمس آن را نداده است .

(مسئله ۱۹۱۹) هرگاه جنسی را بخرد و پس از معامله از پولی که متعلق خمس شده و خمس آن را نداده قیمت آن را پرداخت نماید و در هنگام معامله چنین قصدی نداشته باشد معامله او صحیح است ؛ ولی به مقدار یک پنجم پول آن را به فروشنده مدیون است . و حاکم شرع می تواند یک پنجم آن پول را اگر خرج نشده از فروشنده ،

و اگر خرج شده عوض آن را از او یا خریدار دریافت نماید .

(مسئله ۱۹۲۰) اگر مالی را که خمس آن داده نشده بخرد ، چنانچه حاکم شرع به مقدار یک پنجم آن را اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است ، و حاکم شرع می تواند خمس آن مال را بگیرد ؛ و اگر یک پنجم آن را اجازه دهد معامله صحیح است ، و خریدار باید پول یک پنجم آن را به حاکم شرع بدهد ؛ و اگر به فروشنده داده می تواند از او پس بگیرد .

(مسئله ۱۹۲۱) اگر مالی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشند یک پنجم آن را مالک نمی شود ، و حاکم شرع می تواند عین آن را در صورتی که موجود است یا عوض آن را در صورتی که از بین رفته از آن فرد بگیرد ؛ و اگر آن فرد ازمال دیگری عوض آن را به حاکم شرع بپردازد و یا با اجازه او به مستحق بدهد مالک آن مال می شود و می تواند در آن تصرف نماید . و در هر صورت اگر خمس آن داده نشود بخشنده نیز ضامن مقدار خمس می باشد .

مصرف خمس

(مسئله ۱۹۲۲) بنا بر مشهور خمس را باید به دو قسمت مساوی تقسیم نمود:

۱_ یک قسمت به عنوان «سهم امام علیه السلام» که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط سپرده شود یا در راهی که او اجازه داده به مصرف برسد .

۲_ قسمت دیگر «سهم سادات» است و باید به مجتهد جامع الشرایط تحویل داده شود یا با اجازه او به سادات فقیر یا ساداتی که در سفر درمانده شده اند _ گرچه فقیر نباشند _ و یا به سید یتیمی که فقیر باشد داده شود . ولی اگر سهم سادات از سادات مستحق اضافه آید مجتهد جامع الشرایط آن را به مصارف سهم امام علیه السلام می رساند ؛ چنان که اگر سهم سادات کم آید مخارج سادات فقیر از سهم امام علیه السلام تأمین می شود . و در حقیقت خمس مخصوصاً خمس درآمد کسب و کار حق واحدی است متعلق به امام مسلمین ، ولی باید کمبود فقرای سادات از ناحیه او تأمین شود .

(مسئله ۱۹۲۳) کسی که خمس را به دست مجتهد جامع الشرایط یا نماینده او نرساند یا به مصرفی که او اجازه نداده است برساند تکلیف از او ساقط نمی شود ، و باید دوباره خمس مالش را به مجتهدی که دارای همه شرایط است یا نماینده او بپردازد و یا به مصرفی که او اجازه می دهد برساند .

(مسئله ۱۹۲۴) به سیدی که در سفر درمانده شده چنانچه سفر او معصیت باشد نباید خمس بدهند ؛ مگر این که توبه کرده باشد .

(مسئله ۱۹۲۵) به سیدی که عادل نیست می توان خمس داد ؛ ولی خمس دادن به سیدی که گناهکار است و خمس باعث تقویت او در گناه می شود جایز نیست ؛ و به سیدی هم که آشکارا گناه کبیره می کند _ هر چند خمس دادن کمک به معصیت او

نباشد ـ بنا بر احتیاط واجب نباید خمس بدهند . همچنین خمس دادن به سیدی که شیعه دوازده امامی نیست .

(مسئله ۱۹۲۶) اگر به سید بودن کسی یقین نداریم ، در صورتی که دو مرد عادل گواهی دهند می توان به او خمس داد و ادعای خود او کافی نیست . و به کسی که در شهر خود بین مردم به سید بودن شهرت دارد به گونه ای که موجب یقین یا اطمینان گردد می توان خمس داد .

(مسئله ۱۹۲۷) به مرد یا زن سیدی که مخارج او بر انسان واجب است ـ مانند همسر و فرزند و پدر و مادر ـ نمی توان خمس داد تا به مصرف مخارجی که بر عهده شخص خمس دهنده است برساند ؛ ولی اگر آن سید یا سیده مخارج دیگری دارد که بر عهده خمس دهنده نیست و یا مخارج دیگران بر او واجب است که نمی تواند تأمین نماید ؛ انسان می تواند به او مقداری خمس بدهد تا در آن مخارج صرف کند .

(مسئله ۱۹۲۸) به سید فقیری که مخارجش به عهده دیگری است و او نمی تواند مخارج آن سید را بدهد می توان خمس داد ؛ همچنین است اگر بتواند مخارج او را بپردازد ولی ندهد .

(مسئله ۱۹۲۹) جایز نیست بیش از مخارج یک سال به سید فقیر داده شود ؛ ولی مخارج یک سال در خوراک و پوشاک خلاصه نمی شود ، بلکه اگر سید فقیر دارای زن و فرزند است و هیچ یک از آنان توان تأمین هزینه زندگی خود را ندارند ، می توان مخارج متعارف او و نیز مخارج افراد تحت تکفل او و همچون: خوراک ، پوشاک ، مسکن ، هزینه تحصیلی فرزندان و حتی جهیزیه دختران او را تأمین نمود .

(مسئله ۱۹۳۰) صرف کردن سهم امام علیه السلام در عصر غیبت جایز نیست مگر در موردی که اطمینان حاصل شود که حضرت بقیت الله أرواحناه فداه در آن مورد رضایت دارند و می توان گفت آن موارد عبارت است از: خدمت به دین مقدس اسلام از طریق برافراشتن پرچم اسلام ، تقویت پایه های دین ، اقامه شعائر مذهبی ، پاسداری از حریم دین ، ترویج معارف اسلامی و نشر احکام شرع نبوی صلی الله علیه و آله و دفع متجاوزان به حریم دین و مقابله با نیرنگهای دشمنان جرار اسلام و مسلمین ...

و نیز از آن موارد ، رفع نیازهای ضروری افراد مؤمن و متدین و فریادرسی آنان و رفع پریشانی از آنها خواهد بود که آنان جزء خانواده صاحب این حق حضرت بقیت الله ارواحناه فداه به شمار می آیند .

(مسئله ۱۹۳۱) می توان گفت از مهمترین مصادیق ترویج و نشر معارف دین ، خدمت به اهل علم مخلص و فداکاری است که با همه توان مشغول تحصیل علوم دینی ، تحقیق در معارف مذهبی ، ترویج احکام اسلام ، ارشاد خلق ، تقویت مبانی

مذهبی ، زدودن اختلافات تهذیب نفوس ، تقویت روح دین و مذهب و نزدیک ساختن بندگان الهی به خداوند منان با کمال اخلاص ادای وظیفه می کنند می باشد .

(مسئله ۱۹۳۲) اگر حاکم شرع سهم امام را به کسی بپردازد که او خود را برای صرف آن اهل نمی داند حق تصرف در آن پول را ندارد ولو به لباس روحانی باشد ، زیرا ممکن است که حاکم شرع برای دفع شر ، خطر ، یا از روی اشتباه در تشخیص پس از تلاش و کوشش به او داده باشد و شرعاً معذور ، ولی این کار حرام را حلال نمی کند و آن پول همانند رشوه و پول حرامی است که بر اساس گواهی دروغ به دست او برسد و پاره آتشی اگر چه به مقتضای دفع شر و خطر توسط امام و پیامبر به دست او رسیده باشد .

(مسئله ۱۹۳۳) در باب زکات یکی از مصادیق مصرف کارگزاران که زکات را از مردم دریافت می کنند می باشد ، ولی در خمس برای کارگزاران چنین چیزی منظور نشده است و مباشرین این کار جزء مصارف خمس نمی باشد ، حساب این منظور به حاکم شرع می باشد .

(مسئله ۱۹۳۴) برای انتقال خمس چند صورت وجود دارد:

۱_ اگر در شهر خمس دهنده نیازمندی نباشد ولی احتمال پیدا شدن او وجود داشته باشد _ هرچند نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد _ می تواند خمس را با هزینه شخصی خود به جای دیگر منتقل نماید ؛ و اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود ضامن نیست .

۲_ اگر در شهر خمس دهنده نیازمند وجود دارد باز هم می تواند خمس را با هزینه شخصی خود به شهر دیگر منتقل نماید ؛ ولی اگر هنگام بردن در راه تلف شود ضامن است هر چند در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد .

و در دو صورت بالا چنانچه انتقال به شهر دیگر موجب تأخیر زیاد از پرداخت آن باشد بنا بر احتیاط منتقل نکند .

۳_ اگر در شهر خمس دهنده نیازمند نباشد و احتمال پیدا شدن هم داده نشود ، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن نیازمند ممکن نباشد ، باید خمس را به شهر دیگری ببرد و به نیازمند برساند ؛ و احتیاط آن است که مخارج بردن آن را از خمس برندارد . و اگر در نگهداری آن کوتاهی کند و تلف شود ضامن است ؛ ولی اگر کوتاهی نکرده باشد چیزی بر او نیست .

۴_ اگر خمس دهنده با دستور یا اجازه حاکم شرع خمس را به جای دیگر ببرد ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند ولی در بین راه تلف شود ضامن نیست ؛ همچنین است اگر به کسی بپردازد که از سوی حاکم شرع وکیل بوده تا خمس را بگیرد و او از آن شهر به شهر دیگر منتقل کند .

ضمناً توجه شود که در همه صورتهای چهارگانه پرداخت سهم سادات نیز باید با اجازه مجتهد جامع الشرایط یا نماینده او انجام شود .

(مسئله ۱۹۳۵) مستحق نمی تواند خمس را از خمس دهنده گرفته و دوباره به او ببخشد .

احکام انفال

قال الله تبارک و تعالی: يَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنْفَالِ قُلِ الأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ .

«انفال» یعنی اموال عمومی که در اختیار حکومت اسلامی جامع الشرایط است و از آن باید به سود همگان بهره برداری شود .

(مسئله ۱۹۳۶) انفال عبارتند از:

۱ــ زمینهای موات و زمینهایی که صاحبان آنها اعراض و آنها را رها کرده باشند .

۲ــ کوهها ، دره ها ، جنگلها و نیزارهای طبیعی

۳ــ دریاها و سواحل آن و رودخانه های بزرگ

۴ــ معادن

۵ــ اموال برجسته و گرانبهایی که متعلق به شاهان بوده و در جنگ به دست مسلمانان آمده باشد .

۶ــ غنیمت هایی که در جنگهای بدون اجازه امام معصوم علیه السلام یا حکومت اسلامی جامع الشرایط به دست آمده باشد .

۷ــ زمینهایی که از کفار بدون جنگ و خونریزی در اختیار مسلمانان قرار می گیرد .

۸ ــ اموال کسانی که از دنیا می روند و وارث ندارند .

تفصیل موارد بالا در کتابهای فقهی بیان شده است .

(مسئله ۱۹۳۷) در صورت تحقق دولت عدل اسلامی جامع شرایط بنا بر احتیاط استخراج معادن و گنجها و استفاده از جنگلها و اموال عمومی باید با اجازه آن باشد .

(مسئله ۱۹۳۸) انفال یکی از مهمترین منابع مالی و اقتصادی حکومت اسلامی است و حفظ آن از هرگونه تجاوز و آفت و زیان طبیعی و غیر طبیعی وظیفه همه مردم به خصوص حکومتها می باشد ؛ بنابراین در استفاده افراد از آن و یا فروش آن توسط حکومتها به دیگران ــ مخصوصا به اجانب ــ باید کاملا مصلحت اسلام و مسلمین ملاحظه گردد .

احکام زکات ، مسائل ، شرایط وجوب زکات و موارد مصرف آن

اشاره

ص: ۴۰۶

احکام زکات

قـال الله تبـارک و تعالی: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَفِی الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِی سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَهً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ .

«زکات» حقوق مالی از ضـروریات دین اسلام و یکی از وظایف مهم اسلامی است ، در قرآن کریم و احادیث ائمه علیه السلام هم ردیف نمـاز قرارگرفته است: اقیموا الصـلاه و آتوا الزکاه . پس هرکس نماز بخوانـد و زکات ندهـد مثل این است که نماز نخوانده باشد ... ، و نسبت به اهمیت زکات و پرداختن آن روایات زیادی وارد شده است .

حضـرت امـام جعفر صـادق علیه السـلام فرموده است: «اموال خود را بـا پرداخت زکـات حفـظ کنیـد و بیماران خود را با دادن صـدقه مداوا نمایید و با دادن زکات روزی شـما را خدای متعال زیاد می نماید و هیچ مالی در بیابان یا دریا تلف نشده مگر به سبب ترک زکات» . و در حقیقت زکات «بیمه مال» است همان گونه که زکات فطره «بیمه عمر» می باشد .

خداونـد متعال زکات را واجب نموده که بنـدگانش را پاکیزه سازد ، اموالشان را محافظت نماید ، رزق و روزیشان را بیفزاید ، زکات حقوق بینوایان است که خداوند آن را در ثروت ثروتمندان قرار داده است .

در حدیث دیگر حضـرت فرمود: «هرکسـی که قیراطی از زکات را ندهد مسـلمان و مؤمن نیست و هیچ احترامی ندارد ، هنگام مرگ یهودی یا نصرانی از دنیا می رود و در غیر دین اسلام» .

به علاـوه رفع بسـیاری از کمبودهـای اجتمـاعی و تـأمین معیشت فقراء و مسـتمندان جـامعه به وسـیله زکات می باشـد. در زمان حکومت پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و حضـرت علی علیه السـلام عمده کمبودها و نیازهای جامعه به وسیله زکات برطرف می شد .

غرض واجب بودن زکات از ضـروریات اسـلام شمرده شده است و هرکس با توجه و یقین به ضروری بودن وجوب زکات آن را انکار نماید کافر محسوب

ص: ۴۰۸

می شود .

موارد وجوب زکات

(مسئله ۱۹۳۹) بنا بر مشهور زکات در نه چیز واجب است:

۱ــ گندم ۲ــ جو ۳ــ خرما ۴ــ کشمش ۵ــ طلا ۶ــ نقره ۷ــ شتر ۸ ــ گاو ۹ــ گوسفند

و اگر کسی مالک یکی از این نه چیز باشد ــ با شرایطی که در مسائل بعد گفته می شود ــ باید مقداری را که معین شده به یکی از مصرفهایی که دستور داده اند برساند .

(مسئله ۱۹۴۰) بنا بر احتیاط زکات «سُلْت» که دانه ای است به نرمی گندم و خاصیت جو را دارد ، و «عَلَس» که شبیه گندم است و نیز زکات «برنج ، ذرت و سایر حبوبات» مطابق شرایط و نصاب «گندم و جو» پرداخت شود .

نیت زکات

(مسئله ۱۹۴۱) در پرداخت زکات نیت لازم است ؛ و از آنجا که یک واجب عبادی است زکات دهنده باید با قصد قربت و انجام فرمان خداوند آن را پرداخت نماید .

(مسئله ۱۹۴۲) زکات دهنده باید هنگام نیت نوع آن را که زکات مال است یا زکات فطره معلوم کند ؛ ولی اگر مثلا زکات گندم و جو بر او واجب باشد لازم نیست معین کند که زکات گندم را می پردازد یا زکات جو را .

(مسئله ۱۹۴۳) کسی که وکیل در پرداخت زکات دیگری شده ، همین که به قصد نیابت از آن شخص زکات را پرداخت کند کافی است ؛ به شرط آن که مالک نیز قلبا به نیت خود باقی باشد .

(مسئله ۱۹۴۴) اگر مالک یا وکیل او بدون قصد قربت زکات را به فقیر بدهد و پیش از آن که آن مال از بین برود شخص مالک نیت زکات نماید کفایت می کند .

(مسئله ۱۹۴۵) اگر مالک از پرداختن زکات امتناع نماید و اجبار او نیز بر ادای آن ممکن نباشد ، حاکم شرع هنگام برداشتن زکات از مال او قصد زکات نماید تا بر ذمه او چیزی باقی نماند .

شرایط واجب شدن زکات

(مسئله ۱۹۴۶) شرایط زکات دونوع است:

۱ــ «شرایط عمومی» که مربوط به تمام موارد زکات می باشد و عبارت است از:

اولاً: «مالک بودن» نسبت به مورد زکات؛ که در مورد «غلات اربعه» باید

هنگام تعلق زکات مالک آنها باشد و در مورد «انعام ثلاثه» و نیز «نقدین» باید یازده ماه مالک آن باشد .

ثانیاً ، ثالثاً و رابعاً: صاحب مال «بالغ ، عاقل و آزاد» باشد ؛ پس کسی که هنگام تعلق زکات یا ــ در مواردی که سال معتبر است ــ در تمام سال بالغ یا عاقل و یا آزاد نباشد زکات بر او واجب نیست .

خامساً: قدرت تصرف در مال خود را داشته باشد ؛ پس کسی که مالش را غصب کرده اند و نمی تواند در آن تصرف نماید زکات بر او واجب نیست .

سادساً: آن مال به مقدار نصاب رسیده باشد ؛ و مقدار نصاب هر یک از موارد گفته خواهد شد .

۲ــ «شرایط غیر عمومی» که تنها مربوط به بعضی موارد زکات می باشد ذیلا ذکر می شود:

(مسئله ۱۹۴۷) در مواردی که در واجب شدن زکات «سال» معتبر است (طلا ، نقره ، شتر ، گاو و گوسفند) باید در تمام یازده ماه شرایط عمومی وجود داشته باشد ؛ ولی در مثل گندم ، جو ، خرما و کشمش که سال معتبر نیست ، آن شرایط باید هنگام تعلق زکات وجود داشته باشد .

(مسئله ۱۹۴۸) اگر موقع واجب شدن زکات گندم ، جو ، خرما و کشمش صاحب آنها بالغ باشد باید زکات را بپردازد ؛ ولی در مورد شتر ، گاو ، گوسفند ، طلا و نقره سکه دار که سال معتبر است باید حداقل در تمام یازده ماه سال بالغ باشد ؛ پس اگر در بین سال بالغ شود زکات بر او واجب نیست ، و از ابتدای بلوغ سال او شروع می شود .

(مسئله ۱۹۴۹) اگر صاحب شتر ، گاو ، گوسفند ، طلاـ و نقره در مقدار کمی از سال مست یا بیهوش و یا دیوانه شود ــ به طوری که مردم بگویند در آن سال عاقل بوده ــ زکات از او ساقط نمی شود ؛ همچنین اگر هنگام تعلق زکات گندم ، جو ، خرما و کشمش مست یا بیهوش باشد زکات بر او واجب می شود ؛ هر چند وجوب آن در بیهوش از باب احتیاط است .

(مسئله ۱۹۵۰) مالی را که از انسان غصب کرده اند و نمی تواند در آن تصرف کند زکات ندارد ؛ همچنین اگر زراعتی را از او غصب کنند و هنگامی که زکات آن واجب می شود در دست غصب کننده باشد ، وقتی به صاحبش برمی گردد زکات ندارد ؛ هر چند در این صورت پرداخت زکات احوط است .

(مسئله ۱۹۵۱) اگر چیزی را که زکات آن واجب است قرض کند و یک سال نزد او بماند باید زکات آن را بدهد ؛ و بر کسی که قرض داده زکات واجب نیست .

زکات انعام ثلاثه (شتر ، گاو و گوسفند)

ص: ۴۱۰

(مسئله ۱۹۵۲) زکات «شتر، گاو و گوسفند» به جز شرطهایی که گفته شد دو شرط دیگر دارد:

۱_ آن که شتر یا گاو بنا بر مشهور در تمام سال بیکار باشد ؛ اگر حیوانی ابزار کار می باشد و به وسیله آن شخم یا بار زده شود زکات ندارد و اگر در تمام سال فقط چند روزی را کار کرده باشد نیز بنا بر احتیاط زکات آن را بدهند .

۲_ آن که شتر یا گاو و یا گوسفند در تمام سال از علف بیابان بچرد ؛ پس اگر در تمام سال یا مقداری از آن از علف چیده شده یا از زراعتی که ملك مالك یا ملك دیگری است بچرد زکات ندارد ؛ ولی اگر فقط یک یا دو روز و حتی یک هفته به علت خاصی به آن علف دهند بنا بر احتیاط زکات آن را بپردازند .

(مسئله ۱۹۵۳) اگر انسان برای چراندن شتر ، گاو یا گوسفند خود در چراگاه بیابانی باج و مانند آن بدهد و یا به هر صورت بیابان را مالك شود ، باید زکات آنها را بدهد ؛ همچنین است اگر بذر مناسب با آن چراگاه را در آن بپاشند و بدون آبیاری رشد نماید .

(مسئله ۱۹۵۴) در زکات شتر و گاو و گوسفند که به حد نصاب رسیده باشند فرقی نمی کند که همه نر باشند یا ماده ، یا بعضی نر و بعضی ماده باشند.

(مسئله ۱۹۵۵) هرگاه تمام نصاب از یک جنس و صنف خاص _ مثلاً بز یا میش _ باشد ، بنا بر احتیاط واجب زکات آن را از همان جنس یا قیمت آن بپردازد ؛ و اگر مختلط است و قیمت آن تفاوت می کند بنا بر احتیاط زکات را به نسبت هر کدام بدهد ؛ یعنی حد متوسط را حساب کند و بپردازد .

(مسئله ۱۹۵۶) اگر شتر یا گاو و یا گوسفندهای مورد زکات همه مریض یا معیوب و یا پیر باشند ، بنا بر احتیاط زکات را از بین متوسط آنها بدهد ؛ و اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند ، نمی تواند زکات آنها را از مریض یا معیوب و یا پیر بدهد ؛ بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض و دسته ای معیوب و دسته دیگر بی عیب و تعدادی پیر و تعدادی جوان باشند ، بنا بر احتیاط برای زکات آنها سالم ، بی عیب و جوان را بدهد .

(مسئله ۱۹۵۷) اگر حیوانی که بابت زکات می دهد از بین متوسط آنها باشد ولی قیمت آن مختصری از بعضی دیگر کمتر باشد اشکال ندارد ؛ ولی بهتر است قیمت آن از همه حیوانات دیگر بیشتر باشد .

(مسئله ۱۹۵۸) اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم شتر ، گاو و یا گوسفند خود را با چیزی دیگر عوض کند یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید _ مثلاً چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد _ یا بعضی از آنها را عوض کند ، زکات بر او واجب نیست ؛ همچنین است اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم شتر یا گاو و یا گوسفندهای او از حد نصاب کمتر شود یا از تصرف در

آنها منع شود .

(مسئله ۱۹۵۹) کسی که باید زکات شتر ، گاو و یا گوسفند را بدهد ، اگر زکات آنها را از مال دیگرش بدهد ، تا وقتی که شماره آنها از نصاب کمتر نشده همه ساله باید زکات را بپردازد . و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اول کمتر شوند زکات بر او واجب نیست ؛ مثلاً کسی که چهل گوسفند دارد اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهد ، تا وقتی که گوسفندهای او از چهل رأس کمتر نشده همه ساله باید یک گوسفند بدهد ؛ و اگر از خود آنها بدهد ، تا وقتی دوباره به چهل نرسیده زکات بر او واجب نیست .

(مسئله ۱۹۶۰) اگر یک نفر در چند جا شتر یا گاو و یا گوسفند داشته باشد ، در صورتی که جمیع آنها به حد نصاب برسد زکات بر او واجب می شود .

نصاب شتر و گاو و گوسفند

۱_ نصاب شتر

(مسئله ۱۹۶۱) «شتر» دوازده نصاب دارد:

اول: «پنج شتر» که زکات آن یک گوسفند است؛ و تا تعداد شتر به این مقدار نرسد زکات ندارد .

دوم: «ده شتر» که زکات آن دو گوسفند است .

سوم: «پانزده شتر» که زکات آن سه گوسفند است .

چهارم: «بیست شتر» که زکات آن چهار گوسفند است .

پنجم: «بیست و پنج شتر» که زکات آن پنج گوسفند است .

ششم: «بیست و شش شتر» که زکات آن یک شتر ماده است که یک سال آن تمام شده باشد .

هفتم: «سی و شش شتر» که زکات آن یک شتر ماده است که دو سال آن تمام شده باشد .

هشتم: «چهل و شش شتر» که زکات آن یک شتر ماده است که سه سال آن تمام شده باشد .

نهم: «شصت و یک شتر» که زکات آن یک شتر ماده است که چهار سال آن تمام شده باشد .

دهم: «هفتاد و شش شتر» که زکات آن دو شتر ماده است که دو سال آن تمام شده باشد .

یازدهم: «نود و یک شتر» که زکات آن دو شتر ماده است که سه سال آنها تمام شده باشد .

دوازدهم: «صد و بیست و یک شتر و بالاتر از آن» که باید یا برای هر چهل شتر یک شتر که دو سال آن تمام شده بدهد ، یا برای هر پنجاه شتر یک شتر که سه سال آن تمام شده بدهد ، و یا به هر دو شکل حساب کند ؛ و در هرحال باید طوری محاسبه کند که چیزی باقی نماند و اگر باقی ماند از نه شتر بیشتر نباشد ؛ مثلاً اگر صد و چهل شتر دارد ، باید برای صد شتر دو شتری که سه سال آنها تمام شده ، و برای چهل شتر دیگر یک شتر که دو سال آن تمام شده بدهد . و شتر زکات باید ماده باشد .

(مسئله ۱۹۶۲) شترهای بین دو نصاب زکات ندارد ؛ پس اگر تعداد شترها از نصاب اول که پنج شتر است بیشتر باشد ، تا هنگامی که به نصاب دوم که ده شتر است نرسیده باشد تنها باید زکات نصاب اول پرداخت شود ؛ همچنین است در نصابهای بعد .

(مسئله ۱۹۶۳) شتر عربی که دوکوهانه است و شتر غیر عربی که یک کوهان دارد از یک جنس محسوبند ، و در زکات مثل هم می باشند .

۲_ نصاب گاو

(مسئله ۱۹۶۴) «گاو» دو نصاب دارد:

اول: «سی رأس» که اگر شرایط دیگر را داشته باشد زکات آن یک گوساله ای است که یک سال آن تمام شده باشد ؛ و کمتر از آن زکات ندارد .

دوم: «چهل رأس» که زکات آن یک گوساله ماده ای است که دو سال آن تمام نشده باشد . و زکات بین این دو نصاب واجب نیست ؛ مثلاـ کسی که سی و نه رأس گاو دارد فقط باید زکات سی رأس را بدهد ؛ همچنین اگر از چهل گاو بیشتر داشته باشد ، تا به شصت نرسیده فقط باید زکات چهل رأس آن را بدهد ، و پس از آن که به شصت گاو رسید ، چون دو برابر نصاب اول را دارد باید دو گوساله ای که یک سال آنها تمام شده بدهد . همچنین هر چه بالا رود ، باید یا «سی تا سی تا» حساب کند یا « چهل تا چهل تا » و یا با «سی و چهل» محاسبه نماید ، به گونه ای که یا اصلا چیزی باقی نماند و یا اگر باقی می ماند بیشتر از نه رأس نباشد .

(مسئله ۱۹۶۵) زکات «گاو میش» همانند زکات «گاو» است .

۳_ نصاب گوسفند

(مسئله ۱۹۶۶) بنا بر احتیاط واجب «گوسفند» پنج نصاب داد .

اول: «چهل رأس» که زکات آن یک گوسفند است ؛ و کمتر از آن زکات ندارد .

دوم: « صد وبیست و یک رأس» که زکات آن دو گوسفند است .

سوم: «دویست و یک رأس» که زکات آن سه گسفند است .

چهارم: «سیصد و یک رأس» که زکات آن چهار گوسفند است .

پنجم: «چهارصد رأس و بالاتر از آن» که باید برای هر صد گوسفند یک گوسفند به عنوان زکات بدهد .

(مسئله ۱۹۶۷) لازم نیست زکات را از گوسفندی که مشمول زکات شده بدهد ؛ بلکه اگر گوسفند دیگری را بدهد یا مطابق قیمت آن پول پرداخت نماید کافی است . ولی اگر بخواهد جنس دیگری بدهد در صورتی بدون اشکال است که برای فقرا بهتر باشد و در هر صورت بهتر بلکه احوط آن است که از همان جنس پرداخت نماید .

(مسئله ۱۹۶۸) گوسفندهای بین دو نصاب زکات ندارد ؛ پس اگر شمار گوسفندها از نصاب اول بگذرد ، تا هنگامی که به نصاب دوم نرسیده تنها باید زکات نصاب اول پرداخت شود ؛ همچنین است در نصابهای بعد .

(مسئله ۱۹۶۹) «بز ، میش و شیشک» در زکات با هم فرقی ندارند . ولی اگر میش را برای زکات انتخاب می کند بنا بر احتیاط یک سال آن تمام شده باشد ؛ و اگر بز را انتخاب می کند دو سال آن تمام شده باشد ؛ هر چند اگر میش هفت ماه و بز یک سالش تمام شده باشد کفایت می کند .

(مسئله ۱۹۷۰) در گوسفند هرگاه تمام نصاب از جنس نر باشد زکات آن را می تواند از جنس ماده بدهد ؛ همچنین اگر تمام آن ماده باشد ؛ می تواند زکات آن را از جنس نر بدهد .

زکات طلا و نقره (نقدین)

اشاره

(مسئله ۱۹۷۱) زکات طلا و نقره در صورتی واجب می شود که سکه دار بوده و معامله با آن رواج داشته باشد ؛ و اگر سکه آن هم از بین رفته باشد باید زکات آن را بدهند و چنانچه معامله با آن سکه در گذشته رواج داشته و در این زمان رایج نباشد بنا بر احتیاط زکات آن را بپردازند .

(مسئله ۱۹۷۲) اگر صورت طلا و نقره سکه داری را که زنها برای زینت به کار می برند تغییر دهند که به کلی از رواج معامله بیفتد زکات ندارد ؛ وگرنه بنا بر احتیاط زکات آن را بپردازند .

(مسئله ۱۹۷۳) انسان باید یازده ماه مالک مقدار نصاب در طلا یا نقره باشد ؛ پس اگر در بین یازده ماه طلا یا نقره او از نصاب اول کمتر باشد زکات بر او واجب نیست .

(مسئله ۱۹۷۴) اگر طلا ـ یا نقره ای را که دارد در بین یازده ماه با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نماید یا آنها را آب کند ، زکات بر او واجب نیست ؛ ولی اگر

برای فرار از دادن زکات این کار را بکند بنا بر احتیاط مستحب زکات را بپردازد . و اگر در ماه دوازدهم آنها را آب کند باید زکـات را بپردازد ؛ و چنـانچه بر اثر آب کردن وزن یا قیمت آنها کم شود ، بایـد زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد .

نصاب طلا و نقره

(مسئله ۱۹۷۵) «طلا» دارای دو نصاب است:

۱ــ بیست مثقـال شـرعی برابر با پانزده مثقال معمولی (۳۱۲/۷۰ گرم) ؛ که در این صورت اگر شـرایط دیگر را هم داشـته باشد زکات آن یک چهلم ــ یعنی ۷۵۷/۱ گرم ــ خواهد بود .

۲ــ چهار مثقال شرعی برابر با سه مثقال معمولی (۰۶۲/۱۴ گرم) است که به نصاب اول افزوده می شود ؛ و در این صورت باید زکات تمام هجده مثقال معمولی (۳۷۴/۸۴ گرم) را از قرار یک چهلم ــ یعنی ۱۰۹/۲ گرم ــ پرداخت نمود ؛ ولی اگر کمتر از سه مثقـال معمولی افزوده شود تنهـا بایـد زکـات نصـاب اول را پرداخت نمود و زیادی آن زکات نـدارد . همچنین است هرچه بالاتر رود ، یعنی اگر سه مثقال معمولی اضافه شود زکات همه آن واجب می شود؛ و اگر کمتر افزوده شود مقـداری که اضافه شده زکات ندارد .

(مسئله ۱۹۷۶) «نقره» هم دو نصاب دارد:

۱ــ صـد و پنج مثقال معمولی (برابر با ۱۸۷/۴۹۲ گرم) که در این صورت زکـات آن با وجود شـرایط دیگر یک چهلم ــ یعنی ۳۰۴/۱۲ ــ گرم می باشد .

۲ــ بیست و یک مثقال معمولی (برابر با ۴۳۷/۹۸ گرم) است که به نصاب اول افزوده می شود ؛ و باید زکات همه صد و بیست و شـش مثقال معمولی (۶۲۵/۵۹۰ گرم) را پرداخت نمایـد ؛ و اگر کمتر از این مقـدار افزوده شود مقـدار اضافه زکات نـدارد ؛ همچنین است هرچه بالاـتر رود. بنـابراین اگر انسان یک چهلم تمام طلا و نقره های خود را بپردازد ، زکاتی را که بر او واجب بوده یا بیشتر از آن را پرداخت نموده است ؛ مثلاً کسـی که صد و ده مثقال نقره دارد اگر یک چهلم آن را بدهد زکات صد و پنج مثقال آن را که واجب بوده داده ، و مقداری هم برای پنج مثقال آن که واجب نبوده پرداخت نموده است .

(مسئله ۱۹۷۷) کسـی که طلاـ یا نقره او به انـدازه نصاب است ــ گرچه زکات آن را داده باشـد ــ تا هنگامی که از نصاب اول کمتر نشده همه ساله باید زکات آن را بپردازد ؛ و هرگاه به زیر نصاب اول رسید اگر سالهای بسیاری هم بماند زکات ندارد .

(مسئله ۱۹۷۸) اگر شک دارد که طلا و نقره او به حـد نصاب رسـیده یا نه ، بنا بر احتیاط واجب هرگونه که می تواند وزن آن را به دست آورد .

(مسئله ۱۹۷۹) کسی که طلاـ و نقره دارد اگر هیچ کدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد _ مثلاً صد و چهار مثقال نقره و چهارده مثقال طلا داشته باشد _ زکات بر او واجب نیست .

(مسئله ۱۹۸۰) طلا و نقره ای که بیشتر از اندازه معمولی فلز دیگر دارد ، اگر خالص آن به اندازه نصاب برسد باید زکات آن را بپردازد ؛ و چنانچه شک دارد که خالص آن به اندازه نصاب هست یا نه ، بنا بر احتیاط واجب به وسیله آب کردن یا از راه دیگر خالص آن را معلوم کند ؛ یا به بالاترین حدی که احتمال می دهد حساب نماید .

(مسئله ۱۹۸۱) اگر طلا و نقره خوب و بد داشته باشد ، می تواند زکات هرکدام از خوب و بد را از خود آن بدهد ؛ هر چند بهتر است زکات همه را از جنس خوب پرداخت نماید .

(مسئله ۱۹۸۲) از آنجا که زکات در طلا و نقره منحصر به صورتی است که سکه رسمی خورده باشد و به شکل دینار و درهم بوده و معامله با آن رواج داشته باشد ، اگر طلاـ و نقره به صورت زیور آلات ساخته شده یا به صورت شمش طلا و نقره درآمده زکات ندارد .

زکات غلات أربعه «گندم ، جو، خرما و کشمش»

اشاره

(مسئله ۱۹۸۳) زکات «گندم و جو» از وقتی واجب می شود که به آنها گندم و جو گفته شود ؛ و بنا بر احتیاط زکات «کشمش و مویز» از زمان شروع به انگور شدن واجب می شود ؛ و زکات خرما وقتی واجب می شود که رنگ آن زرد یا سرخ شود .

(مسئله ۱۹۸۴) زمان محاسبه نصاب گندم ، جو ، خرما و کشمش وقتی است که خشک شده باشند؛ پس اگر وزن آن موقعی که تر است به حد نصاب برسد و بعد از خشک شدن کمتر از آن شود زکات واجب نمی شود .

(مسئله ۱۹۸۵) اگر گندم ، جو ، غوره و خرما را پیش از زمان واجب شدن زکات مصرف کنند ، اگر چه خشک آنها به اندازه نصاب برسد زکات آنها واجب نیست .

(مسئله ۱۹۸۶) خرمایی که تازه آن را می خورند و اگر بماند خیلی کم می شود ، چنانچه خشک آن به اندازه نصاب برسد زکات آن واجب است .

(مسئله ۱۹۸۷) گندم ، جو ، کشمش و خرمایی که زکات آنها داده شده اگر چند سال هم نزد انسان بماند زکات ندارد .

(مسئله ۱۹۸۸) اگر مقداری خرما یا انگور تازه دارد که خشک آن به اندازه

نصاب می رسد، احوط آن است که زکات را تا موقع خشک شدن تأخیر بیندازد . و چنانچه با قصد زکات از تازه آن به اندازه زکات به مستحق بدهد خالی از اشکال نیست ؛ مگر این که به قصد قرض بدهد و بعد به جای زکات حساب کند .

(مسئله ۱۹۸۹) اگر گندم ، جو ، خرما و یا کشمش که مشمول زکات شده دارای جنس خوب و بد باشد ، بنا بر احتیاط واجب زکات هرکدام از خوب و بد را از خود آنها و بهتر است همه را از جنس خوب پرداخت نماید ؛ و زکات همه را نمی تواند از جنس بد بدهد .

(مسئله ۱۹۹۰) اگر انسان در چند شهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یک وقت به دست نمی آید گندم یا جو یا خرما و یا انگور داشته باشد و همه آنها محصول یک سال محسوب شود ، چنانچه چیزی که اول می رسد به اندازه نصاب باشد باید زکات آن را همان وقت بپردازد ، و زکات بقیه را هر وقت به دست می آید پرداخت نماید . و اگر آنچه اول می رسد به اندازه نصاب نباشد صبر کند تا بقیه آن برسد ؛ پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود زکات آن واجب است ؛ و در غیر این صورت واجب نمی شود . و شرط نیست آنچه اول رسیده است باقی باشد .

(مسئله ۱۹۹۱) اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه دهد ، چنانچه روی هم به مقدار نصاب باشد بنا بر احتیاط زکات آن را بدهد .

(مسئله ۱۹۹۲) اگر کسی انگور یا خرما را بر روی درخت قبل از تعلق زکات ، و یا گندم و جو را قبل از دانه بستن بخرد و به حد نصاب برسد باید زکات آن را بپردازد ؛ ولی اگر بعد از تعلق زکات بخرد یا اجاره نماید زکات بر عهده فروشنده بوده است ، و اگر او زکات را نپرداخته باشد ، معامله نسبت به مقدار زکات محل اشکال است ؛ مگر این که فروشنده زکات را از مال دیگر بدهد .

نصاب غلّات

(مسئله ۱۹۹۳) نصاب گندم ، جو ، خرما و کشمش «۲۸۸ من تبریز منهای ۴۵ مثقال» است که تقریباً معادل «۸۶۳ کیلو و ۷۹۰ گرم» می شود ؛ پس هرگاه به این مقدار برسد باید زکات آن را بپردازد .

(مسئله ۱۹۹۴) اگر گندم ، جو ، خرما و یا انگور از آب باران یا نهر و یا رودخانه آبیاری شود و یا از رطوبت زمین استفاده کند زکات آن «یک دهم» است ؛ و اگر با دلو یا پمپ و مانند آن از رودخانه یا چاه آب بکشند و آبیاری نمایند زکات آن «یک بیستم» می باشد . و چنانچه از هردو به طور مساوی استفاده شود زکات نصف آن یک دهم و نصف دیگر یک بیستم است ؛ و اگر به طور مساوی نباشد ملاک نظر عرف خواهد بود .

(مسئله ۱۹۹۵) اگر آبیاری گنـدم ، جو ، خرما و یا انگور به شـکل مؤثر با باران وماننـد آن باشد زکات آن «یک دهم» است ؛ هر چند به مقداری کم از طریق دیگر هم آبیاری شود. ولی اگر وسـیله اصـلی و مؤثر آبیاری دلو و مانند آن باشد زکات «یک بیستم» است ؛ هر چند به گونه ای دیگر هم به مقدار کمی آبیاری شده باشد .

(مسئله ۱۹۹۶) اگر زراعتی را بـا دلو و ماننـد آن آبیـاری کننـد و در زمینی که مجـاور آن است کشت کننـد که از رطوبت آن زمین اسـتفاده نماید و نیاز به آبیاری نداشـته باشد ، زکات زراعتی که با دلو آبیاری شده «یک بیسـتم» و زکات زراعت مجاور آن بنا بر احتیاط «یک دهم» است .

مخارج و هزینه ها در زکات

(مسئله ۱۹۹۷) برای محاسبه زکات بنا بر احتیاط قیمت بذر و مخارجی را که برای گندم ، جو ، خرما و یا انگور کرده است کم نکند ؛ مگر آنچه را که متعارف است از خود محصول می دهند مانند: دستمزد نگهبان مزرعه و دروگر . و چنانچه پیش از کم کردن اینها به حد نصاب برسد بنا بر احتیاط زکات بقیه را بدهد .

(مسئله ۱۹۹۸) اگر زمین و اسـباب زراعت یا یکی از این دو ملک خود او باشد نباید کرایه آنها را جزو مخارج حساب کند ؛ و نیز برای کارهـایی که خودش یـا دیگری بـدون اجرت انجـام داده چیزی از حاصـل کسـر نمی شود ؛ بلکه بنـا بر احتیـاط برای کارهایی که دیگری با اجرت انجام داده نیز چیزی از حاصل کسر نکند .

(مسئله ۱۹۹۹) اگر وسایـل و آلاـت یـا زمینی را برای زراعت بخرد پول آنها جزو مخارج نیست ؛ همچنین اگر درخت انگور یا خرما را بخرد قیمت آن جزو مخارج نمی باشـد بلکه اگر خرما یا انگور یا زراعت را پیش از چیـدن بخرد بنا بر احتیاط پولی را که پرداخته کسر نکند .

(مسئله ۲۰۰۰) کسـی که بـدون وسایل لازم برای کشت و کار ــماننـد تراکتور یا گاو ــ می توانـد زراعت کنـد و با این حال اینها را بخرد ، نباید پولی را که پرداخت کرده حساب نماید ؛ بلکه اگر بدون این وسایل نمی تواند زراعت کند و آنها را بخرد و به واسطه زراعت به کلی از بین برود یا قیمت آن کم شود ، بنا بر احتیاط قیمت آنها را نیز کم نکند .

(مسئله ۲۰۰۱) بنا بر احتیاط هزینه وزن کردن گندم ، جو ، خرما و کشمش برای جدا نمودن مقدار زکات به عهده مالک است و از محصول کسر نمی شود .

احکام پرداخت زکات

(مسئله ۲۰۰۲) وقت پرداخت زکات در «گندم و جو» موقع خرمن کردن و جدا نمودن کاه آنها ، و در «خرما و کشمش» موقعی است که خشک شده باشند . و وقت

پرداخت زکات «شتر، گاو و گوسفند» و «طلا و نقره» آغاز ماه دوازدهم است ؛ هر چند احتیاط آن است که پرداخت زکات را تا پایان ماه دوازدهم تأخیر اندازند ، یا به قصد قرض به مستحق زکات پرداخت نمایند و بعد حساب کنند ؛ ودر هر صورت ابتدای سال بعد را باید پس از پایان ماه دوازدهم حساب نمایند . و اگر منتظر فقیر معینی باشند یا بخواهند به فقیری بدهند که از جهتی برتری دارد ، بنا بر احتیاط زکات را از مال خود جدا کنند .

(مسئله ۲۰۰۳) پس از جداکردن زکات لازم نیست فوراً آن را به مستحق بدهد ؛ ولی اگر دسترسی به فقیر دارد احتیاط واجب آن است که تأخیر نیندازد ؛ مگر این که انتظار شخص معین یا مصرف معینی را داشته باشد .

(مسئله ۲۰۰۴) بعد از این که زکات را از مال خود جدا نموده ، تبدیل آن به چیز دیگر یا به قیمت جایز نیست .

(مسئله ۲۰۰۵) اگر با امکان پرداخت زکات به مستحق ، آن را زمان قابل توجهی تأخیر اندازد و تلف شود _ چه در حفظ آن کوتاهی کرده باشد یا نه _ باید عوض آن را بپردازد . ولی اگر زمان کمی _ مثلاً چند ساعت _ تأخیر انداخته باشد و بدون کوتاهی او از بین برود ، چنانچه دسترسی به مستحق نداشته باشد ضامن نیست ؛ و اگر دسترسی داشته بنا بر احتیاط واجب عوض آن را بپردازد . و اگر در این زمان کم به واسطه کوتاهی در حفظ آن از بین برود _ چه دسترسی به مستحق داشته باشد یا نه _ ضامن است .

(مسئله ۲۰۰۶) اگر حاکم شرع جامع الشرایط حکم به گرفتن زکات نماید ، بر بدهکاران زکات واجب است زکات را به او بپردازند ؛ هر چند مقلد او نباشند . و با رسیدن زکات به دست او بر عهده بدهکاران چیزی نخواهد بود .

(مسئله ۲۰۰۷) کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع آوری زکات است ، موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می کنند و پس از خشک شدن خرما و انگور می تواند زکات را مطالبه نماید ؛ و اگر مالک ندهد و مال مورد زکات از بین برود ، باید عوض آن را پرداخت نماید .

(مسئله ۲۰۰۸) اگر بعد از آن که زکات گندم ، جو ، خرما و انگور واجب شد مالک آنها از دنیا برود ، باید زکات را از مال او پرداخت نمایند ؛ ولی اگر پیش از واجب شدن زکات از دنیا برود ، هر یک از ورثه که سهمش به اندازه نصاب است باید زکات سهم خود را پرداخت نماید .

(مسئله ۲۰۰۹) اگر درخت خرما و انگور را برای عموم وقف نمایند و متولی وقف پیش از وقت تعلق زکات آن را در اختیار کسانی که مورد وقف هستند بگذارد ، زکات بر هر یک از آنان که سهم او به حد نصاب رسیده واجب است ؛ و چنانچه برای عده خاصی وقف کرده باشند ، سهم هر یک از کسانی که مورد وقف هستند اگر

به حد نصاب برسد باید زکات آن را بپردازد .

(مسئله ۲۰۱۰) هرگاه انسان بخواهد قبل از رسیدن وقت زکات آن را به مستحق بدهد نمی تواند به قصد زکات پرداخت نماید ، بلکه می توانـد به قصـد قرض بدهـد و بایـد به او اعلام نمایـد که قرض است و او قبول کنـد ، پس اگر بعـد از رسـیدن وقت زکات استحقاق وی باقی باشد ، قرض او را بابت زکات حساب نماید .

(مسئله ۲۰۱۱) اگر شـک کنـد زکـاتی را که بر او واجب بوده داده است یـا نه ، بایـد زکـات را بپردازد . هرچنـد بنا بر احتیاط واجب شک او مربوط به زکات سالهای پیش باشد . ولی اگر شک داشـته باشد که زکات بر او واجب شده یا نه ، لازم نیسـت آن را بپردازد .

(مسئله ۲۰۱۲) کسی که شک دارد زکات به عهده او می باشد یا نه ، برای مراعات احتیاط می تواند مالی به فقیر بدهد و قصد کند که اگر واقعا زکات بدهکار باشد بابت زکات حساب شود ، وگرنه چنانچه مظالمی به عهده اوست بابت آنها باشد ؛ و در غیر این صورت اگر پدرش یا شخص دیگری زکات بدهکار است بابت زکات او باشد ، وگرنه بابت مظالم احتمالی او حساب می شود . همچنین کسی که شک دارد خمس بدهکار است یا نه ، می تواند به همین کیفیت به مصرف خمس برساند .

(مسئله ۲۰۱۳) اگر چند نفر شریک باشند ، سهم هرکدام که به حد نصاب برسد زکات بر او واجب می شود .

(مسئله ۲۰۱۴) بنـا بر احتیـاط واجب شـخص زکات دهنـده در تمام موارد نُه گانه زکات کمتر از پنـج درهم ، یعنی دو مثقال و پانزده نخود _ حدود ۲۷/۱۳ گرم _ نقره یا قیمت آن به یک فقیر ندهد ، مگر این که مقدار زکاتی که بر او واجب شده کمتر باشد ، مانند این که زکات نصاب اول را در مثل طلا و نقره داده باشد و فعلا روی نصاب دوم سال گذشته باشد.

(مسئله ۲۰۱۵) مالک می توانـد زکات را از خود جنس مورد زکات یا از قیمت آن بپردازد ، بلکه می تواند منفعت چیزی را _ مانند سکونت در خانه _ بابت زکات حساب نمایـد و اگر بخواهد قیمت را بپردازد باید قیمت زمان پرداخت را حساب کند ، ولی چنانچه قیمت زمان تعلق زکات بیشتر باشد احتیاطا همان را حساب نماید .

(مسئله ۲۰۱۶) اگر مالک از پرداخت زکات امتناع نماید مستحق نمی تواند به عنوان تقاص و گرفتن حق خود از مال او چیزی بردارد ، مگر این که از حاکم شرع جامع الشرایط _ به شکل خصوصی یا عمومی _ اجازه بگیرد .

(مسئله ۲۰۱۷) مستحق زکات نمی تواند آن را به کمتر صلح کرده یا به مالک ببخشد و نیز نمی تواند چیزی را گرانتر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید .

(مسئله ۲۰۱۸) مکروه است انسـان از مسـتحق درخواست کنـد زکـاتی را که از او گرفته به او بفروشـد ، ولی اگر خود مسـتحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد ،

پس از آن که آن را قیمت نمود شخص زکات دهنده در خرید آن مقدم است .

(مسئله ۲۰۱۹) بهتر است «زکات» را آشکارا و «صدقه مستحبی» را مخفیانه بپردازند .

تصرف و معامله در زکات

(مسئله ۲۰۲۰) اگر پیش از پرداخت زکات محصولی که زکاتش واجب شده خود مالك یا عائله او مقداری از آن را مصرف کنند یا به فقیر بدهند ، باید زکات آن مقدار را پرداخت نمایند .

(مسئله ۲۰۲۱) اگر کسی گندم یا جو یا خرما و یا انگور را خریداری نماید و شك کند که فروشنده زکات آن را داده است یا نه ، چیزی بر او واجب نیست ، ولی اگر بداند زکات آن را نداده دو صورت دارد:

الف: چنانچه حاکم شرع که ولی عام فقرا است ، معامله مقداری را که باید بابت زکات پرداخت شود اجازه ندهد، معامله آن مقدار محل اشکال است و حاکم شرع می تواند آن مقدار را از خریدار بگیرد .

ب: اگر حاکم شرع معامله آن مقدار را اجازه دهد ، معامله صحیح است و خریدار باید قیمت آن مقدار را به حاکم شرع یا به فقیر پرداخت کند ، و در صورتی که پول آن مقدار را به فروشنده تحویل داده است می تواند از او پس بگیرد . و در هر دو صورت اگر فروشنده پس از فروش زکات را بپردازد ، معامله با امضای او صحیح می شود .

(مسئله ۲۰۲۲) اگر وارث بداند که مال میت مشمول زکات شده ولی شك دارد که میت زکات آن را پرداخت نموده است یا نه ، بنا بر احتیاط واجب باید زکات آن را بپردازد اما اگر میت با مال متعلق زکات معامله کرده باشد ، وارث در صورت شك لازم نیست زکات آن را بپردازد .

(مسئله ۲۰۲۳) اگر زکات را از خود مال متعلق زکات برای پرداخت به مستحق کنار بگذارد ، می تواند در بقیه مال تصرف کند ، و اگر معادل یا قیمت آن را از مال دیگرش کنار بگذارد ، می تواند در تمام مال خود تصرف نماید .

(مسئه ۲۰۲۴) زکاتی را که کنار گذاشته تا به مستحق داده شود نمی تواند برای خود بردارد و با چیز دیگری عوض نماید ، و اگر در این میان منفعتی ـ نظیر زاد و ولد گوسفند ـ به دست آید مال مستحق زکات می باشد .

(مسئله ۲۰۲۵) تجارت با عین مالی که برای زکات جدا کرده صحیح نیست ، ولی اگر با اجازه حاکم شرع و به مصلحت زکات باشد معامله صحیح است ، و سودش مال مستحق زکات می باشد .

(مسئله ۲۰۲۶) اگر دو نفر در مالی که زکات آن واجب شده شریك باشند و یکی

از آنان زکات سهم خود را بپردازد و بعد مال خود را تقسیم کنند ، چنانچه بداند شریکش زکات سهم خود را نداده تصرف او در سهم خودش هم اشکال دارد ، مگر این که با اجازه شریک یا حاکم شرع زکات آن را بپردازد .

زکات و دَین

(مسئله ۲۰۲۷) کسی که خمس یا زکات بدهکار است و کفاره و نذر و مانند آن نیز بر او واجب شده و قرض هم دارد و نمی تواند همه را بپردازد ، چنانچه مالی که مشمول خمس یا زکات شده از بین نرفته باید زکات و خمس را مقدم بدارد ، و اگر از بین رفته باشد بنا بر احتیاط مال موجود را به نسبت بدهیها تقسیم نماید ، مگر این که در میان آنها حق الناس باشد و مطالبه شود که در این صورت بنا بر احتیاط آن را مقدم بدارد .

(مسئله ۲۰۲۸) شخصی که فوت کرده اگر خمس یا زکات بدهکار است و کفاره و نذر و مانند آن نیز بر او واجب بوده و قرض هم دارد و اموال او برای همه آنها کافی نمی باشد ، چنانچه مالی که مشمول خمس یا زکات شده از بین نرفته باید خمس یا زکات را مقدم بدارد ، و اگر از بین رفته باشد باید مال او را به نسبت بدهیهایش تقسیم نمایند . ولی اگر حج نیز بر او واجب بوده بنا بر احتیاط حج را بر سایر دیون میت مقدم بدارند ، و در آنچه در حج مصرف می کنند قصد زکات نماید .

(مسئله ۲۰۲۹) میتی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکات آن واجب شده ، باید اول زکات مالش را بپردازد و سپس بدهی او را اداء نماید .

(مسئله ۲۰۳۰) میتی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما و یا انگور هم دارد دو صورت دارد:

الف: اگر پیش از آن که زکات اینها واجب شود وارثان دین میت را از دارایی دیگر او پرداخت کنند ، سهم هرکدام به مقدار نصاب برسد باید زکات آن را پرداخت نماید .

ب: اگر پیش از آن که زکات اینها واجب شود دین او را اداء نکنند دو حالت دارد:

۱_ چنانچه دارایی میت تنها به اندازه دین او باشد ، واجب نیست زکات اینها را پرداخت نمایند .

۲_ اگر دارایی میت بیشتر از دین اوست ، چنانچه پرداخت تمام دین به طلبکار موقوف به پرداخت مقداری از گندم ، جو ، خرما و یا انگور است ، این مقدار مشمول زکات نمی شود ، ولی بقیه که متعلق به ورثه است سهم هرکدام به حد نصاب برسد باید زکات آن را بپردازد .

(مسئله ۲۰۳۱) کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بپردازد _ اگر چه برای مخارج نیاز نداشته باشد _ طلبکار می تواند طلب خود را بابت زکات حساب

کند .

(مسئله ۲۰۳۲) کسی که از فقیر طلبکار است می تواند طلب خود را بابت زکات حساب کند ، به شرط این که فقیر بدهی خود را در راه گناه صرف نکرده باشد ، یا اگر در راه گناه صرف کرده از آن توبه کرده باشد .

(مسئله ۲۰۳۳) اگر فقیر بمیرد و دارایی او به اندازه قرضش نباشد ، طلبکار می تواند باقیمانده طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند و اگر دارایی او به اندازه قرضش باشد ، ولی وارثان از ادای بدهی او امتناع کنند یا به جهت دیگری انسان نتواند طلب خود را بگیرد ، بنا بر اقوی می تواند طلب خود را بابت زکات حساب نماید .

مصرف زکات

(مسئله ۲۰۳۴) زکات را می توان در هشت مورد مصرف نمود:

اول ـ فقیر: و او کسی است که همه یا بخشی از هزینه های سالیانه خود و افراد تحت تکفل خود را نداشته باشد، پس کسی که می تواند از راه درآمد املاک یا صنعت ، کارگری گرفتن اجاره و مانند آن مخارج سالیانه خود را تأمین نماید فقیر نیست .

دوم ـ مسکین: و کسی است که وضع اقتصادیش بدتر از فقیر است .

سوم ـ کسی که از سوی امام علیه السلام یا نایب آن حضرت مأمور جمع آوری و نگهداری و حسابرسی زکات شده است و وظیفه دارد آن را به امام علیه السلام یا نایب امام و یا فقرا برساند .

چهارم ـ کافری که اگر زکات به او بدهند در جنگ به مسلمانان کمک می کند و یا به دین اسلام گرایش پیدا می کند ، همچنین مسلمانی که ایمان وی ضعیف است و اگر به وسیله زکات دلجویی شود ایمانش قوی می شود، و به این مورد «سهم مؤلّفه» گفته می شود .

پنجم ـ خریداری بنده ها و آزاد کردن آنان (که موضوع آن در این زمان منتفی است) .

ششم ـ پرداخت بدهی کسی که توان پرداخت آن را ندارد ، به شرط این که قرض خود را در معصیت صرف نکرده باشد .

هفتم ـ سبیل الله: یعنی کاری که مانند ساختن مسجد و مدرسه و حمام منفعت عمومی و دینی دارد ، یا مثل ساختن پل و اصلاح راه نفعش به عموم مسلمانان می رسد ، و آنچه در هر صورت برای اسلام و مسلمین نفع داشته باشد ، هرچند مصرف کردن آن در مثل مسجد و مدرسه و امور مربوط به تقویت دین مردم بهتر بلکه احوط است .

هشتم ــ ابن السبیل: یعنی مسافری که در سفر درمانده باشد ، هرچند وضع اقتصادی او در شهر خود خوب باشد .

(مسئله ۲۰۳۵) لازم نیست زکات را به هشت قسم تقسیم نمود ، بلکه جایز است در یکی از موارد هشتگانه مصرف شود .

(مسئله ۲۰۳۶) احتیاط واجب آن است که فقیر و مسکین بیشتر از مخارج سالیانه خود و افراد تحت تکفل خویش زکات نگیرند ، و اگر مقداری پول یا جنس دارند فقط به اندازه کسری مخارج یک سال زکات بگیرند .

(مسئله ۲۰۳۷) اگر صنعتگر یا کارگر یا مانند آن نتواند مخارج سالیانه خود را در حد نیاز از کسب تأمین کند ، می تواند کسری آن را از راه گرفتن زکات تأمین نماید ، و لازم نیست ابزار کار یا ملک و یا سرمایه متعارف خود را به مصرف مخارج برساند .

(مسئله ۲۰۳۸) فقیری که نمی تواند خرج سالیانه خود و عائله اش را تأمین کند اگر خانه ای دارد که در آن نشسته یا وسیله سواری دارد ، چنانچه عرفاً برای زندگی به آنها احتیاج دارد ــ گرچه برای حفظ آبرویش باشد ــ می تواند زکات بگیرد ؛ همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد ؛ و لازم نیست آنها را برای مخارج زندگی خود بفروشد . و فقیری که اینها را ندارد ، چنانچه احتیاج داشته باشد می تواند از زکات خریداری نماید .

(مسئله ۲۰۳۹) فقیری که یادگیری صنعت برای او دشوار نیست باید یاد بگیرد و با گرفتن زکات زندگی نکند ؛ ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است می تواند زکات بگیرد ؛ و چنانچه قدرت بر کار و کسبی دارد که با شأن و موقعیت اجتماعی او مناسب نیست ، و یا به خاطر پیری یا مرض و ضعف کارکردن برای او دشوار است ، می تواند کار نکند و از زکات استفاده نماید.

(مسئله ۲۰۴۰) کسی که می گوید فقیرم و پیش از این فقیر نبوده ، یا معلوم نیست فقیر بوده یا نه ، اگر از ظاهر حالش اطمینان یا گمان پیدا شود می توان به او زکات داد ؛ ولی کسی که پیش از این فقیر بوده و اینک نیز می گوید فقیرم ، گرچه انسان از گفته او اطمینان یا گمان پیدا نکند می تواند به او زکات دهد .

(مسئله ۲۰۴۱) چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می دهد لازم نیست به او بگوید که زکات است ؛ بلکه اگر فقیر خجالت بکشد ، بهتر است به طوری که دروغ نشود به صورت هدیه بپردازد ؛ ولی باید قصد زکات نماید .

(مسئله ۲۰۴۲) اگر در جایی که می خواهد زکات بدهد مستحقی نباشد و نتواند زکات را به مصرف دیگری که برای آن معین شده برساند و امید هم نداشته باشد که بعداً مستحقی پیدا کند ، باید زکات را به جای دیگر ببرد و به مصرف زکات برساند ، ولی مخارج بردن به آنجا بنا بر احتیاط واجب به عهده خود اوست ؛ و اگر در

محافظت آن کوتاهی نکند و زکات تلف شود ضامن نیست .

(مسئله ۲۰۴۳) اگر در محل زکات دهنده مستحق پیدا شود می تواند زکات را به جای دیگر ببرد ؛ ولی مخارج بردن به آنجا را باید از خودش بپردازد . و اگر زکات تلف شود ضامن است ، مگر این که به دستور حاکم شرع برده باشد ؛ و اگر بدون دستور بوده و فقط با اجازه او برده است بنا بر احتیاط ضامن می باشد .

(مسئله ۲۰۴۴) اگر به خیال این که کسی فقیر است به او زکات بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده ، یا از روی ندانستن مسئله به کسی که می داند فقیر نیست زکات داده است دو صورت دارد:

۱ــ چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد ، باید از او بگیرد و به مستحق بدهد .

۲ــ اگر چیزی را که به او داده از بین رفته باشد ، چنانچه کسی که آن چیز را گرفته خودش را مستحق نمی دانسته و یقین داشته یا احتمال می داده که آنچه به او می دهند زکات است ، انسان می تواند عوض آن را از او بگیرد و به مستحق دهد ؛ و یا این که از مال خودش زکات را بپردازد ؛ ولی اگر به غیر عنوان زکات به او داده ، نمی تواند چیزی از او بگیرد و باید از مال خودش زکات را به مستحق بدهد .

(مسئله ۲۰۴۵) انسان می تواند از سهم سبیل الله زکات ، قرآن یا کتابهای دینی و یا علمی که مورد نیاز جامعه اسلامی است بخرد و وقف نماید ؛ اگر چه بر فرزندان خود یا بر کسانی وقف کند که خرج آنان بر او واجب است . ولی احتیاط واجب آن است که تولیت وقف را به حاکم شرع جامع الشرایط یا نماینده او بسپارد .

(مسئله ۲۰۴۶) انسان نمی تواند از زکات ملك بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است وقف نماید تا منفعت آن را به مصارف خود برسانند .

(مسئله ۲۰۴۷) به کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می تواند برای معاش خود کسب کند می توان زکات داد ؛ و ملاك آن تحصیل علومی است که نافع باشد و فراگرفتن آنها حرام نباشد .

(مسئله ۲۰۴۸) فقیر می تواند از سهم فقرا برای رفتن به حج و زیارت و مانند آن زکات بگیرد ؛ به شرط آن که جزو مخارج متعارف او باشد . ولی اگر به مقدار خرج متعارف سالیانه اش زکات گرفته باشد بنا بر احتیاط برای زیارت و مانند آن از سهم فقرا نمی تواند زکات بگیرد ؛ اما از سهم سبیل الله مانعی ندارد ، هر چند خلاف احتیاط است .

(مسئله ۲۰۴۹) مستحب است زکات شتر و گاو و گوسفند را به فقرای آبرومند بپردازد ؛ همچنین مستحب است در دادن زکات خویشان خود را بر دیگران ، و اهل علم و کمال را بر غیر آنان ، و کسانی را که اهل درخواست و سؤال نیستند بر اهل

سؤال مقدم بدارد ؛ ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگر بهتر باشد مستحب است زکات را به او بدهد .

(مسئله ۲۰۵۰) بدهکاری که توان بازپرداخت بدهی مشروع خود را ندارد _ گرچه توان تأمین مخارج سالیانه خود را داشته باشد _ می توان بدهی او را از زکات پرداخت کرد ؛ ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد یا اگر در معصیت خرج کرده از آن توبه کرده باشد . و اگر مخارج سالیانه خود را دارد ، بهتر است قرض خود را از موجودی بدهدو برای مخارج خود زکات بگیرد .

(مسئله ۲۰۵۱) مسافری که خرجی او تمام شده یا وسیله نقلیه او از کار افتاده ، چنانچه برای کار حرامی سفر نکرده و نیز خود سفر حرام نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند ، می تواند زکات بگیرد ؛ هر چند در وطن خود فقیر نباشد . ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر خود را فراهم کند ، فقط به مقداری که به آنجا برسد می تواند زکات بگیرد .

(مسئله ۲۰۵۲) مسافری که در سفر درمانده شده و زکات گرفته ، پس از رسیدن به وطن اگر چیزی از زکات مانده و رساندن آن به صاحب مال یا وکیل او مشقت دارد ، آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید که زکات است ، مالک می تواند زکات را به حاکم شرعی بدهد ، او به عنوان وکیل مالک یا به عنوان ولی عام فقرا به مصرف برساند .

شرایط مستحق زکات

(مسئله ۲۰۵۳) کسی که زکات می گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد ؛ هر چند در مورد چهارم و هفتم (سهم مؤلّفه و سهم سبیل الله) این شرط محل اشکال است .

(مسئله ۲۰۵۴) اگر به شیعه بودن کسی یقین پیدا کند و پس از دادن زکات به او معلوم شود شیعه نبوده ، باید دوباره زکات را پرداخت کند ؛ بلکه اگر از راه شهادت دو مرد عادل شیعه بودن یا فقر او را احراز کند و بعد خلاف آن ثابت شود ، بنا بر احتیاط دوباره آن را پرداخت نماید .

(مسئله ۲۰۵۵) اگر طفل یا دیوانه ای فقیر باشد می توان به ولیّ او زکات داد ؛ به قصد این که ملک طفل یا دیوانه باشد و ولی هم به همین قصد بگیرد . و در صورت دسترسی نداشتن به ولی می تواند به اجازه حاکم شرع خودش یا به وسیله یک نفر امین زکات را به مصرف آنان برساند و هنگام پرداخت نیت زکات نماید ؛ و چنانچه از سهم فقرا باشد بنا بر احتیاط اول زکات را ملک آنان نماید و سپس به مصرف آنان برساند .

(مسئله ۲۰۵۶) به فقیری که از راه تکدی مخارج زندگی خود را تأمین می کند

می توان زکات داد ؛ به شرط آن که در معصیت مصرف نکند .

(مسئله ۲۰۵۷) به فقیری که زکات را در معصیت مصرف می کند نمی توان زکات داد و نیز بنا بر احتیاط واجب به کسی که گناه کبیره را آشکارا انجام می دهد زکات ندهند . همچنین است حکم شرابخوار هر چند پنهانی شراب بخورد .

(مسئله ۲۰۵۸) به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد _ اگر چه مخارج او انسان واجب باشد _ می توان برای پرداخت بدهی زکات داد ؛ ولی اگر زن بلکه بنا بر احتیاط واجب هر فرد دیگری که مخارج او بر انسان واجب است برای مخارج خود قرض کرده ، انسان نمی تواند بدهی او را از زکات پرداخت نماید .

(مسئله ۲۰۵۹) کسی که زکات بر او واجب شده نمی تواند زکات را از سهم فقرا به افرادی که نفقه آنان بر او واجب است پرداخت نماید ؛ ولی پرداخت زکات توسط دیگران به افراد تحت تکفل کسی که قدرت بر نفقه آنان ندارد یا از دادن نفقه واجب به آنها خودداری می کند اشکال ندارد . و اگر زن بتواند شوهر خود را به پرداخت مخارج مجبور کند نمی شود به او زکات داد .

(مسئله ۲۰۶۰) زنی که به عقد موقت درآمده است اگر فقیر باشد شوهرش و دیگران می توانند به او زکات بدهند ؛ ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط کند که مخارج او را بدهد یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد ، در صورتی که مخارج آن زن را بدهد یا زن بتواند او را مجبور کند نمی شود به آن زن زکات داد .

(مسئله ۲۰۶۱) زن می تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد ؛ هر چند شوهر زکات را صرف مخارج روزانه او کند .

(مسئله ۲۰۶۲) اگر فرزند انسان یا پدر او به ازدواج نیاز داشته باشد پرداخت هزینه آن از زکات محل اشکال است ، و بنا بر احتیاط مخارج آن را از مال خودش بدهد .

(مسئله ۲۰۶۳) مخارج اضافه بر هزینه های روزمره فرزند را مانند خرید کتابهای علمی و دینی مورد احتیاج او می توان از راه سهم فقرای زکات تأمین نمود .

(مسئله ۲۰۶۴) سید می تواند از سید زکات بگیرد ؛ ولی نمی تواند از زکات واجب غیر سید _ مانند زکات مال و زکات فطره _ استفاده کند ؛ مگر این که خمس و وجوه دیگر کفاف هزینه زندگی او را ندهد و ناچار باشد ، که در این صورت بنا بر احتیاط واجب نباید از حد ضرورت زندگی تجاوز کند .

(مسئله ۲۰۶۵) زکات مستحب یا صدقات مستحبه دیگر را می توان به سید داد ؛ هر چند خلاف احتیاط است .

ص :۴۲۷

(مسئله ۲۰۶۶) ملاک در «سید بودن» نسبت داشتن با «هاشم» جدّ گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ناحیه پدر می باشد ؛ پس کسی که فقط مادرش سید است می تواند از زکات غیر سید استفاده نماید .

(مسئله ۲۰۶۷) سید بودن افراد با شهادت دو مرد عادل یا شهرتی که موجب اطمینان گردد ثابت می شود ؛ و صرف ادعای شخصی کفایت نمی کند . همچنین عدم سیادت شخصی که معلوم نیست سید است یا نه ، با یکی از این دو راه ثابت می شود .

احکام زکات فطره

قال الله تبارك و تعالی: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى * وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى .

«زکات فطره» یکی از زکاتهای واجبی است که همه ساله بر هر مکلفی ـ مطابق شرایطی که گفته خواهد شد ـ واجب می شود و به مصرف فقرا و مستمندان جامعه می رسد ؛ در حقیقت زکات فطره زکات بر بدنهاست ، در مقابل زکات اموال که زکات بر داراییهای مردم می باشد . زکات فطره انسان را از مرگهای ناگهانی در آن سال حفظ می کند ؛ و مطابق بعضی از روایات تمامیت روزه رمضان به زکات فطره است ، چنان که تمامیت نماز به صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد .

(مسئله ۲۰۶۸) با چهار شرط زکات فطره واجب می شود:

۱ـ بلوغ

۲ـ عقل

۳ـ آزادی

۴ـ تمکن و فقیر نبودن

(مسئله ۲۰۶۹) کسی که هنگام غروب شب عید فطر «بالغ ، عاقل ، بیهوش ، فقیر و بنده کسی دیگر» نباشد باید برای خودش و هر یک از نان خورهای خود یک صاع که ـ تقریباً سه کیلوگرم است ـ گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت و یا مانند آن را به فقیر بدهد ، و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است .

(مسئله ۲۰۷۰) بنا بر احتیاط فطره را از آنچه که غذای متعارف شهر اوست بدهد ، هر چند معمولاً چیز دیگری هم با آن می خورند ، و بهتر است از آنچه غذای معمولی خود و خانواده اوست بپردازد .

(مسئله ۲۰۷۱) کسی که توان تأمین مخارج سالیانه خود و نان خورهای خود را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج خود و آنها را تأمین نماید و فرد دیگری هم

مخارج او و نان خورهایش را به صورت تبرّعی تأمین نمی کند «فقیر» است و دادن زکات فطره بر او واجب نمی باشد ، بلکه می توان زکات فطره را به او پرداخت نمود .

(مسئله ۲۰۷۲) از آنجا که پرداخت زکات فطره مانند زکات مال عبادت است باید هنگام پرداخت آن قصد انجام فرمان خدا (قصد قربت) کرده و نیت فطره نیز بنماید .

(مسئله ۲۰۷۳) انسان باید فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نان خور او حساب می شوند پرداخت کند ، کوچک باشند یا بزرگ ، مسلمان باشد یا غیر مسلمان ، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه ، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر .

(مسئله ۲۰۷۴) فطره مهمانی که پیش از غروب روز آخر ماه رمضان با رضایت صاحبخانه وارد شده و نان خور او حساب می شود بر صاحبخانه واجب است ؛ و هکذا بنا بر احتیاط واجب فطره مهمانی که بدون رضایت و پیش از غروب وارد شده و مدتی نزد او می ماند به گونه ای که در شب عید نان خور او محسوب است . احوط این که خود آنها هم اگر واجد شرایط باشند بپردازند .

(مسئله ۲۰۷۵) صرفاً حضور یک فرد به هنگام مغرب در شب عید در خانه کسی ، ایجاب نمی کند که زکاتش به عهده او باشد حتی اگر چیزی در نزد او بخورد ، بلکه هنگامی این اثر را دارد که این حضور به جهت نان خور بودن او باشد .

(مسئله ۲۰۷۶) اگر کسی هزینه زندگی شخصی را به عهده بگیرد برای نان خور بودن او کفایت نمی کند ، بلکه باید طوری به او مربوط باشد که تحت سرپرستی او به شمار آید .

(مسئله ۲۰۷۷) هنگامی که سرپرست خانواده فطریه اعضای خانواده را پرداخت کند از گردن آنها ساقط می شود ولی اگر از روی نافرمانی ، نادانی ، فراموشی ، یا فراهم نبودن شرایط وجوب ، فطره را پرداخت نکند ، هرکدام از آنها که بالغ و عاقل و آزاد و پولدار باشد ، بنا بر احتیاط واجب باید خودش فطره اش را پرداخت کند .

(مسئله ۲۰۷۸) فطره اولاد هنگامی بر عهده پدر است که نان خور او باشند ، وگرنه به عهده کسی است که نان خور او می باشند .

(مسئله ۲۰۷۹) فطره زن هنگامی بر عهده شوهر است که نان خور او باشد و اگر شوهر مخارج او را نمی دهد و نان خور شخص دیگری باشد فطره اش نیز بر عهده او می باشد اگر نان خور کسی نیست چنانچه فقیر نباشد باید خود او بدهد .

(مسئله ۲۰۸۰) فطره مهمانی که پس از غروب شب عید فطر وارد شده بر صاحبخانه واجب نیست ؛ ولی اگر پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در

خانه او افطار کند ، بنا بر احتیاط هر دو زکات فطره را بدهند .

(مسئله ۲۰۸۱) کافری که پس از غروب روز آخر ماه رمضان مسلمان شده ، و فقیری که پس از غروب توانگر شده ، و کسی که هنگام غروب دیوانه می باشد فطره بر او واجب نیست ؛ همچنین دادن فطره برای کودکی که پس از غروب به دنیا آمده لازم نیست ؛ ولی بیهوشی که بعد از غروب به هوش می آید احوط آن است که زکات فطره را پرداخت نماید .

(مسئله ۲۰۸۲) اگر پیش از غروب بچه بالغ شود ، یا دیوانه عاقل گردد ، یا فقیر غنی شود ، در صورتی که شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد باید زکات فطره را بدهد .

(مسئله ۲۰۸۳) کسی که موقع غروب شب عید فطر زکات فطره بر او واجب نیست ، اگر تا پیش از ظهر روز عید شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود بهتر است زکات فطره را بدهد .

(مسئله ۲۰۸۴) اگر انسان نان خور کسی باشد و پیش از غروب شب عید فطر نان خور فرد دیگری شود ، فطره او بر کسی که نان خور او شده واجب است ؛ مثلاً اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود شوهرش باید فطره او را بدهد .

(مسئله ۲۰۸۵) کسی که دیگری باید فطره او را بپردازد پرداخت آن بر خود او واجب نیست ؛ هر چند بداند آن شخص عمداً فطره را نمی دهد ؛ ولی اگر از روی فراموشی ندهد بنا بر احتیاط واجب خودش فطره خود را بپردازد . و اگر شخص غنی مهمان فقیر شود بنا بر احتیاط واجب خودش زکات فطره خود را بدهد ، هرچند فقیر هم با زحمت آن را بپردازد ؛ بلکه اگر او نپردازد بنا بر اقوی خودش بپردازد .

(مسئله ۲۰۸۶) کسی که فطره او بر دیگری واجب شده اگر فطره خود را بدهد ، از عهده کسی که فطره بر او واجب شده برداشته نمی شود ؛ مگر این که با اجازه و به نیابت از او پرداخته باشد .

(مسئله ۲۰۸۷) اگر کسی هم زمان نان خور دو نفر حساب شود ، فطره او به شرکت بر آن دو نفر واجب است .

(مسئله ۲۰۸۸) فطره کودکی که از مادر یا دایه شیر می خورد بر عهده کسی است که مخارج مادر یا دایه را تأمین می کند ؛ ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل برمی دارد ، فطره طفل بر کسی واجب نیست . و اگر برای شیر دادن کودک اجرت می گیرند ، فطره کودک بر عهده اجرت دهنده است نه آن کسی که مخارج مادر یا دایه را می پردازد .

(مسئله ۲۰۸۹) اگر انسان کسی را برای کاری اجیر نماید و شرط کند مخارجش را بدهد ، در صورتی که به شرط خود عمل کند و عرفاً نان خور او حساب شود باید فطره او را بپردازد ؛ ولی اگر اجیر در زندگی مستقل باشد _ نظیر کارمندان ادارات

و کارگران کارخانه ها _ باید زکات فطره را خودش بدهد . و بنابر احتیاط واجب حکم سربازان پادگانها نیز همین است .

(مسئله ۲۰۹۰) انسان اگر چه مخارج عائله اش را از مال حرام بدهد باید فطره آنان را از مال حلال بپردازد .

(مسئله ۲۰۹۱) کسی که پیش از غروب شب عید فطر دارای شرایط پرداخت زکات فطره بوده اگر پس از غروب بمیرد ، باید فطره او و عائله اش را از مال او بپردازند ؛ ولی اگر پیش از غروب بمیرد واجب نیست فطره او و عائله اش را از مال او بدهند .

(مسئله ۲۰۹۲) پرداخت فطره پیش از ماه رمضان و بنابر احتیاط در ماه رمضان صحیح نیست ؛ ولی اگر در ماه رمضان یا پیش از آن به فقیر قرض بدهد و بعد از آن که فطره بر او واجب شد طلب خود را بابت فطره حساب کند مانعی ندارد ؛ به شرط آن که شرایط در فقیر باقی باشد و فقیر توجه به قرض بودن آن داشته باشد و به همین قصد قبول کند .

(مسئله ۲۰۹۳) اگر فطره را از چیز معیوب بدهد بنا بر احتیاط واجب کافی نیست ؛ ولی اگر در جایی باشد که خوراک غالب آنان معیوب است اشکال ندارد .

(مسئله ۲۰۹۴) گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می دهد باید به جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد ؛ یا اگر مخلوط است چیزی که مخلوط شده به قدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد ؛ و اگر بیش از این مقدار باشد در صورتی صحیح است که خالص آن به یک صاع _ یعنی سه کیلوگرم _ برسد و تصفیه آن مشکل و خارج از متعارف نباشد .

(مسئله ۲۰۹۵) بنا بر احتیاط نمی تواند جنس معیوب یا مخلوط را به عنوان قیمت فطره بپردازد ؛ بلکه قیمت آن باید با پول متعارف حساب شود و پول پرداخت گردد .

(مسئله ۲۰۹۶) کسی که نماز عید فطر می خواند بنا بر احتیاط واجب فطره را پیش از نماز عید فطر بدهد ؛ و اگر مستحق آن موجود نیست آن را جدا نماید ؛ ولی اگر نماز عید نمی خواند می تواند پرداخت فطره را تا ظهر روز عید تأخیر بیندازد .

(مسئله ۲۰۹۷) اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است فطره را ندهد و کنار هم نگذارد ، احتیاط واجب آن است که بعداً به قصد قربت مطلقه و بدون نیت ادا و قضا پرداخت کند ؛ ولی اگر مقدار زکات را به قصد زکات پیش از ظهر جدا نموده ، هنگام پرداخت به قصد زکات بپردازد .

(مسئله ۲۰۹۸) اگر فطره را جدا کرده باشد نمی تواند مصرف کند یا آن را عوض نماید .

ص :۴۳۱

(مسئله ۲۰۹۹) اگر مـالی را کـه برای فطره کنـار گذاشـته از بیـن برود ، چنـانچه دسترسـی به فقیر داشـته و دادن فطره را تـأخیر انـداخته است بایـد عوض آن را بدهـد . و اگر دسترسـی به فقیر نداشـته ضـامن نیست ؛ مگر آن که در نگهـداری آن کوتاهی کرده باشد .

(مسئله ۲۱۰۰) اگر در محل خودش مسـتحق پیـدا شود احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر منتقل نکند ؛ و اگر به جـای دیگر ببرد و تلف شود ضـامن است ؛ مگر این که بـا مطالبه حاکم شـرع جامع الشـرایط یا نماینـده او به جای دیگر منتقل کرده باشد .

(مسئله ۲۱۰۱) کسی که می خواهد قیمت فطره را بپردازد ـ چنانچه قیمتها به حسب زمان و مکان مختلف باشد ـ قیمت همان مکان و همان وقتی که می خواهد فطره را بپردازد ملاک می باشد .

(مسئله ۲۱۰۲) اگر از جنسـی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی است نصف صـاع (یک کیلو و نیم) بدهـد کفایت نمی کنـد ؛ بلکه اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد .

(مسئله ۲۱۰۳) انسان نمی توانـد نصف فطره را از یک جنس و نصف دیگر آن را از جنس دیگر بپردازد ؛ واگر آن را به قصـد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد ؛ ولی اگر مخلوط از دو جنس غذای غالب مردم آن محل باشد اشکال ندارد .

(مسئله ۲۱۰۴) کسـی که فطره چنـد نفر را می دهد لازم نیست همه را از یک جنس بدهد ؛ و می تواند فطره بعضـی را از یک جنس و بعضی دیگر را از جنس دیگر یا قیمت آن بپردازد .

مصرف زکات فطره

(مسئله ۲۱۰۵) احتیاط آن است که زکات فطره را فقط به شـیعیانی که فقیر و مسـکین هستند بدهند . ولی فقیری که به او فطره می دهنـد لازم نیسـت عـادل باشـد ؛ هر چنـد به کسـی که فطره را در معصـیت صـرف می کنـد و نیز بنـا بر احتیـاط واجب به شرابخوار و کسی که آشکارا گناه کبیره مرتکب می شود نباید فطره بدهند .

(مسئله ۲۱۰۶) اگر طفل شیعه ای فقیر باشد و ولی نداشته باشد بنا بر احتیاط واجب فطره را به ولیّ او بدهد ؛ و اگر ولی نداشته باشد با اجازه حاکم شرع فطره را ملک او گرداند و سپس برای او قبول نماید و به مصرف او برساند .

(مسئله ۲۱۰۷) بنـا بر احتیـاط واجب به یـک فقیر بیشتر از مخـارج سالیانه اش و نیز کمتر از یک صاع ـ که تقریباً سه کیلوگرم است ـ فطره ندهنـد . همچنین بنا بر احتیاط فطره یک نفر را دو نیم نکننـد ؛ مثلاً به یک فقیر چهار کیلو و نیم ندهنـد ، بلکه یا سه کیلو و یا شش کیلو بپردازند .

(مسئله ۲۱۰۸) اگر کسی بگوید فقیرم ، نمی توان به او فطره داد ؛ مگر این که از ظاهر حال او گمان پیدا شود که فقیر است یا انسان بداند که قبلاً فقیر بوده است .

(مسئله ۲۱۰۹) اگر انسان به خیال این که کسی فقیر است به او فطره دهد و بعد بفهمد فقیر نبوده دو حالت دارد:

۱_ اگر مالی که به او داده است از بین نرفته باشد ، باید پس بگیرد و به مستحق بپردازد ؛ و اگر نتواند بگیرد باید از مال خودش فطره را بدهد .

۲_ اگر آن مال از بین رفته باشد ، در صورتی که گیرنده فطره خود را مستحق نمی دانسته و یقین داشته یا احتمال می داده آنچه را گرفته فطره است باید عوض آن را بدهد وگرنه او ضامن نیست و پرداخت کننده باید دوباره فطره را بدهد .

(مسئله ۲۱۱۰) کسی که سید نیست نمی تواند به سید فطره بدهد ؛ حتی اگر سیدی نان خور او باشد نمی تواند فطره او را به سید دیگر بپردازد . ولی سید می تواند فطره خود و هر سیدی را که نان خور او می باشد به سید و یا غیر سید بپردازد ؛ ولی اگر نان خور سید غیرسید باشد بنا بر احتیاط فطره او را به سید ندهد .

(مسئله ۲۱۱۱) مستحب است در پرداخت زکات فطره ابتدا خویشان فقیر و بعد همسایگان فقیر خود را بر دیگران مقدم بدارد ؛ همچنین مستحب است اهل علم فقیر را بر غیر اهل علم مقدم بدارد . ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند مستحب است آنان را در اولویت قرار دهد .

احکام حج ،شرایط وجوب و صحت آن

اشاره

ص: ۴۳۴

احکام حج

قال الله تبارک و تعالی: فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ .

«حج» از ارکان دین و آزمون بزرگ الهی و زمینه ساز تحول معنوی و تحرک باطنی و وسیله سیر و سلوک حج گزاران از قفس نفسانیت به سوی خدا می باشد .

حضرت علی علیه السلام در خطبه قاصعه نهج البلاغه حج را یکی از ابواب رحمت الهی و اسباب خودسازی انسانها و تهذیب نفوس از صفات رذیله شمرده اند ؛ و در خطبه اول آن را مظهر تواضع مردم در برابر عظمت خداوند و اذعان و اعتراف آنان در برابر عزت و بزرگواری او دانسته ، و خانه کعبه را پرچم و عَلم اسلام و حرم امن پناهندگان به ساحت ربوبی به حساب آورده اند .

پس شایسته است کسی که قصد به جا آوردن این فریضه بزرگ را دارد همان گونه که حضرت امام صادق علیه السلام فرموده اند دل خود را متوجه خدا نماید و آن را از هر مشغول کننده و بازدارنده ای نگاه دارد و همه کارهای خود را به پروردگار واگذارد و در همه امور بر او توکل نماید و تسلیم قضا و قدر او شود و با مظاهر دنیوی و از هر آنچه غیر خداست وداع نماید .

شرایط وجوب حج

(مسئله ۲۱۱۲) کسی که شرایط زیر را دارا باشد واجب است در تمام عمر یک مرتبه حج را به جا آورد:

۱_ بالغ باشد ؛ پس بر بچه واجب نیست .

۲ و۳_ عاقل و آزاد باشد .

۴_ به واسطه رفتن به حج مجبور نشود کار حرامی را که اهمیت ترک آن در شرع از حج بیشتر است انجام دهد یا عمل واجبی را که از حج مهمتر است ترک کند ،

ص: ۴۳۶

مثلا ترک صلاه واجب را کند .

۵ــ مستطیع باشد ؛ یعنی توانایی برای رفتن به حج را داشته باشد .

(مسئله ۲۱۱۳) شرایط استطاعت و توانایی عبارت از:

۱ــ داشتن هزینه سفر و آنچه به حسب حالش در راه مورد نیاز است به اندازه کافی .

۲ــ داشتن مخارج افراد تحت تکفل خود تا هنگام بازگشت .

۳ــ سلامت مزاج و توانایی انجام اعمال حج .

۴ــ نبودن مانع در رفت و برگشت ؛ پس اگر راه بسته باشد یا انسان بترسد که در راه جان یا آبرو و یا مال مهم او در معرض خطر باشد حج بر او واجب نیست ؛ ولی اگر بتواند از راه دیگری برود ــ اگر چه دورتر باشدــ در صورتی که مشقت زیاد نداشته و خیلی غیر متعارف نباشد باید از آن راه برود .

۵ــ داشتن وقت کافی به اندازه انجام اعمال حج .

۶ــ در اثر رفتن به حج مال یا ملک یا کسب و پیشه ای را که برای ادامه معاش خود و افراد تحت تکفل خود دارد از دست ندهد ؛ پس اگر با رفتن به حج مجبور شود مثلاً زمین کشاورزی خود را بفروشد یا سرمایه و یا منبع درآمد خود را که مورد احتیاج اوست صرف حج کند و پس از بازگشت چیزی که با آن کسب کند نداشته باشد مستطیع نیست .

(مسئله ۲۱۱۴) کسی که بدون داشتن خانه ملکی نیاز او برطرف نمی شود و به مشقت می افتد ، وقتی حج بر او واجب می شود که پول خانه را هم داشته باشد .

(مسئله ۲۱۱۵) زنی که می تواند به حج برود اگر بعد از برگشتن مالی از خود نداشته باشد و شوهرش هم مثلاً فقیر باشد و نتواند مخارج او را بدهد و ناچار شود که به سختی زندگی کند ، حج بر او واجب نیست؛ ولی اگر شوهرش تمکن دارد و مخارج او را می دهد با داشتن هزینه رفت و برگشت مستطیع می شود .

(مسئله ۲۱۱۶) کسی که در راه حج برای خدمت یا رانندگی یا خبرنگاری و امثال اینها اجیر می شود ، یا به عنوان روحانی کاروان یا ناظر یا پزشک یا پرستار و یا عناوین دیگر او را به حج می برند و می تواند با انجام کارش بدون زحمت حج کامل را به جا آورد و هزینه افراد تحت تکفل خود را نیز تا هنگام برگشت دارد ، پس از پذیرفتن این قبیل خدمات حج بر او واجب می شود ؛ و در این قبیل افراد لازم نیست بعد از برگشتن سرمایه و ملکی داشته باشند .

(مسئله ۲۱۱۷) اگر مخارج رفت و برگشت سفر حج و مخارج عائله کسی را در مدتی که به حج می رود و برمی گردد به او بدهند که حج به جا آورد ولی ملک او نکنند ، در صورتی که اطمینان داشته باشد از او پس نمی گیرند حج بر او واجب می

شود . همچنین اگر این مخارج را به او ببخشند و شرط کنند که حج به جا آورد ،

ص: ۴۳۷

بنا بر احتیاط واجب بایـد قبول نماید و حج بر او واجب می شود ؛ هر چند قرض داشـته باشد و موقع بر گشـتن مالی که بتواند با آن زندگی کند نداشته باشد ؛ ولی اگر قبول بخشش برای او مستلزم ذلت و خواری باشد قبول آن واجب نیست .

(مسئله ۲۱۱۸) کسـی که مخـارج او را داده انـد و حـج بر او واجب شـده و آن را به جا آورده ، چنانچه مالی از خود پیـدا کند لازم نیست دوباره به حج برود ؛ هرچند احوط است .

(مسئله ۲۱۱۹) میزان در وجـوب حـج ، اسـتطاعت از جـایی اسـت که فعلاًـ در آنجـا می باشـد . پس اگر کسـی در وطن خـود سکونت دارد و در آنجا مسـتطیع نیست حـج بر او واجب نمی باشـد ؛ هر چنـد به مقدار حج میقاتی مال داشـته باشد . ولی اگر برای کاری به میقات رفت یا مثلاً برای تجارت به جده رفت و در آنجا استطاعت حج را با همه شرایط آن پیدا کرد ، حج بر او واجب می شود و از حَجه الاسلام کفایت می کند .

(مسئله ۲۱۲۰) اگر از طرف دولت برای حج در سالهای آینده ثبت نام می کنند و راهی برای حج جز این طریق نیست ، کسانی که هنگام ثبت نام استطاعت مالی دارند واجب است اسم خود را بنویسند ؛ هر چند در همان سال قرعه به نامشان اصابت نکند و اگر کوتاهی نماینـد و ثبت نام نکننـد حج بر آنان ثابت شده است . بلکه اگر کسـی فعلاً اسـتطاعت مالی ندارد ولی می داند که به زودی مستطیع می شود و در آن وقت دیگر ثبت نام نمی کنند در این صورت هم اگر می تواند باید اسم خود را بنویسد .

(مسئله ۲۱۲۱) اگر کسی مستطیع شود و حج به جا نیاورد و بعد فقیر شود ، باید گرچه به زحمت باشد بعداً حج به جا آورد . و اگر به هیچ قسم نتواند حج برود چنانچه کسـی او را برای حج اجیر کند باید به مکه برود و حج کسـی را که برای او اجیر شده به جا آورد و تا سال بعـد در مکه بمانـد و برای خود حـج نمایـد ؛ ولی اگر ممکن باشـد که اجیر شود و اجرت را نقد بگیرد و کسـی که او را اجیر کرده راضـی شود که حج او در سال بعد انجام شود ، باید سال اول برای خود ، و سال بعد برای کسی که اجیر شده حج نماید .

(مسئله ۲۱۲۲) اگر در سـال اولی که مسـتطیع شـده بـدون سـستی و تـأخیر به مکه رود و در وقت معینی که دسـتور داده انـد به عرفات و مشـعرالحرام نرسد ، چنانچه در سالهای بعد مسـتطیع نباشد حج بر او واجب نیست ؛ ولی اگر از سالهای پیش مسـتطیع بوده و نرفته ، اگر چه به زحمت باشد باید حج به جا آورد .

(مسئله ۲۱۲۳) اگر در سال اولی که مستطیع شده به حج نرود و بعد فقیر شود یا

به واسطه پیری یا بیماری یا عذر دیگری نتواند حج را به جا آورد و از این که خودش در آینده بتواند به حج برود ناامید باشد ، باید نایب بگیرد ؛ بلکه اگر در همان سالی که مستطیع شده از رفتن به حج ناتوان باشد و از این که در آینده بتواند انجام دهد نیز ناامید باشد بنابر احتیاط واجب باید نایب بگیرد .

نیابت در حج

(مسئله ۲۱۲۴) کسی که حج بر او واجب شده چنانچه آثار مرگ در او ظاهر شود ، باید وصیت کند که به جای او حج به جا آورند ؛ و اگر از دنیا برود مخارج حج به مقدار حج از میقات از اصل مال او برداشته می شود . و اگر نایب گرفتن از میقات ممکن نباشد همه مخارج از اصل مال او برداشته می شود ؛ ولی اگر وصیت کرده باشد که از یک سوم دارایی او بردارند از یک سوم آن برداشته می شود .

(مسئله ۲۱۲۵) در نایب چند شرط معتبر است:

۱ــ بنا بر احتیاط واجب بالغ باشد .

۲ــ عاقل باشد .

۳ــ شیعه اثنی عشری باشد .

۴ــ مورد وثوق و اطمینان باشد که اعمال را صحیح انجام می دهد .

۵ــ هنگام نایب شدن اجمالاً اعمال و احکام حج را بداند .

۶ــ در آن سال حج واجب به عهده خودش نباشد .

۷ــ از انجام حج یا بعضی از اعمال آن معذور و ناتوان نباشد ؛ و اگر اجیر شود تا از طرف دیگری حج به جا آورد و خودش نتواند برود و بخواهد دیگری را از طرف خود بفرستد ، باید از کسی که او را اجیر کرده اجازه بگیرد .

(مسئله ۲۱۲۶) نیابت زن و مرد ازیکدیگر جایز است ؛ همچنین «صَرِوره» یعنی کسی که تا حال حج به جا نیاورده می تواند نایب شود . و کسی که از طرف دیگری برای حج اجیر شده باید طواف نساء را از طرف او به جا آورد ؛ و اگر به جا نیاورد همسر (زن باشد یا مرد) بر اجیر حرام می شود .

اقسام حج

(مسئله ۲۱۲۷) حج بر سه قسم است: «حج تمتّع ، حج اِفراد و حج قِران»

«حج تمتّع» وظیفه کسی است که فاصله وطنش تا مکه معظمه شانزده فرسخ یا بیشتر باشد ؛ «حج افراد و حج قران» نیز وظیفه

کسی است که اهل خود مکه یا اطراف آن تا کمتر از شانزده فرسخ باشد . البته در بعضی از موارد وظیفه برخی افراد بیمار یا معذور از حج تمتّع به حج افراد تبدیل می شود .

هر سه قسم حج در بیشتر اعمال مشترک هستند ؛ اما در برخی احکام فرق

ص :۴۳۹

دارند .

۱ـ حج تمتّع عمره پیش از حج و وابسته به حج و همچون جزئی از آن می باشد که باید در یک سال و در ماههای حج به جا آورده شود ؛ ولی در حج افراد و حج قران عمره مفرده کاملاً مستقل و از حج جداست .

۲ـ در حج تمتّع در روز عید قربان در منا قربانی واجب است و از اعمال آن می باشد ؛ و در حج قران قربانی از ابتدا مقرون با احرام است و باید تا روز عید در منا همراه باشد ؛ ولی در حج افراد اصلاً قربانی واجب نیست ، مستحب است .

۳ـ از حیث نیت هرکدام با دیگری فرق دارد .

۴ـ در حج افراد و قران در حال اختیار جایز است طواف حج و سعی را بر وقوف عرفات مقدم بدارد ، به خلاف حج تمتع که در حال اختیار تقدم طواف و سعی را بر وقوف عرفات جایز نیست .

۵ ـ محل احرام حج افراد و قران خود مکه و یا منزل شخص مفرد و قارن می باشد ، به خلاف حج تمتع که میقات آن خود مکه است .

۶ـ در حج قران و افراد عمره بعد از حج واقع می شود ، در حج تمتع عمره قبل از حج می باشد در اشهر الحج (ماههای حج: شوال ، ذی قعده ، ذی حجه)

صورت حج تمتّع

اشاره

«حج تمتّع» مرکب از دو عمل عبادی «عمره تمتّع و حج تمتّع» می باشد که به ترتیب زیر بیان می شود:

۱ـ عمره تمتّع

(مسئله ۲۱۲۸) در عمره تمتّع شش چیز واجب است:

اول: نیت عمره تمتّع

دوم: احرام از یکی از میقاتها ؛ و در احرام سه چیز واجب است: ۱ـ نیت ۲ـ پوشیدن دو جامه احرام که یکی «ازار» و دیگری را «رداء» می نامند . ۳ـ تلبیه ؛ یعنی گفتن «لبیک» بدین نحو: «لَبَّیْکَ أللّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لَا شَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ، إنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَهَ لَکَ وَ الْمُلْکَ (لَکَ) لا شَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ» .

سوم: طواف خانه خدا ؛ به این ترتیب که با شروع از حجرالاسود هفت مرتبه دور خانه خدا بگردد ؛ و به هر دور آن یک «شوط» گفته می شود .

چهارم: نماز طواف ؛ به این ترتیب که بعد از تمام شدن طواف واجب ، پشت مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز به قصد «نماز طواف» بخواند .

پنجم: سعی بین صفا و مروه ؛ یعنی پس از نماز طواف بین «صفا و مروه» را که دو کوه معروفند سعی کند ؛ به این صورت که از صفا شروع کند و به مروه برود و از مروه به صفا برگردد . و سعی باید هفت مرتبه باشد و هر مرتبه را یک

«شوط» می گوینـد ؛ به این شـکل که از «صـفا به مروه» یک شوط است و از «مروه به صـفا» نیز یک شوط به حساب می آید ؛ پس هفت شوط از صفا شروع و به مروه ختم می گردد .

ششم: تقصـیر ؛ یعنی پس از سـعی به قصـد قربت و بـا نیت خالص مقـداری از ناخنهای دست یا پا و یا مقـداری از موی سـر یا شـارب و یـا ریش خـود را بزنـد ؛ و بهـتر بلکه احـوط آن است که به زدن نـاخن اکتفـا نکنـد و مقـداری از مـو را نیز بزنـد . و تراشیدن سر و کندن مو کفایت نمی کند .

۲ـ حج تمتّع

(مسئله ۲۱۲۹) واجبات حج تمتّع چهارده چیز است:

اول: نیت حج تمتّع

دوم: احرام حج تمتّع ؛ که مانند احرام عمره است ، جز این که در احرام حج باید از مکه معظمه به نیت حج تمتّع محرم شود .

سـوم: وقوف به عرفـات ؛ یعنی مُحرم به احرام حـج در ظهر روز عرفه ـ نهم ذی حجه ـ به قصـد قربت در عرفـات باشـد و در آنجا نیت وقوف کند . و بنا بر احتیاط از اول ظهر به عرفات برود و تا مغرب شـرعی در آنجا بماند . ولو صرف توقف در وقت خرید هم کفایت می کند .

چهـارم: وقـوف بـه مشـعر ؛ به این ترتیب که شـخص حـاجی پس از انجـام وقـوف به عرفـات هنگـام مغرب شب عیـد به طرف «مشـعرالحرام» کوچ کند ، به گونه ای که نماز مغرب و عشاء را در مشعر بخواند . وقوف به مشعر باید به قصد قربت انجام شود و وقت آن از طلوع فجر تا طلوع آفتاب است ؛ و بنا بر احتیاط شب دهم را نیز تا طلوع فجر به قصد قربت در مشعر به سر برد .

پنجم ، ششم و هفتم: واجبات منی در روز عید قربان که عبارت از:

۱ـ رمی جمره عقبه ؛ یعنی انداختن هفت ریگ به آن به پیروی از حضرت ابراهیم علیه السلام که در این مکان شیطان را رمی کرد .

۲ـ قربانی ؛ و مخیر است شتر یا گاو و یا گوسفند را قربانی کند ؛ و غیر از این سه حیوان سایر حیوانات کفایت نمی کند .

۳ـ تراشـیدن سر و یا تقصیر (کوتاه کردن مو یا ناخن) ؛ و حاجی بین این دو مخیر می باشد ؛ ولی زنان فقط باید تقصیر کنند . همچنین کسی که سال اول حج اوست بنا بر احتیاط واجب باید سر خود را بتراشد .

هشـتم ، نهم ، دهم ، یازدهم و دوازدهم: اعمال مکه مکرمه که به ترتیب عبارت است از: «طواف ، نماز طواف ، سعی بین صفا و مروه ، طواف نساء و نماز طواف نساء» .

سیزدهم و چهاردهم: اعمال منا در روزهای یازدهم، دوازدهم و برای بعضی

سیزدهم ذی حجه که عبارت است از:

۱ـ بیتوته در منا ؛ یعنی ماندن شب در آنجا .

۲ـ رمی جمرات سه گانه (اولی، وسطی و عقبه) ؛ و در هر روز باید به هر یک از جمرات سه گانه هفت ریگ بزنند .

عمره مفرده

(مسئله ۲۱۳۰) از جمله مستحبات مؤکده که در روایات از آن به «حج اصغر» تعبیر شده «عمره مفرده» است ؛ و در همه اوقات سال می توان آن را به جا آورد و نسبت به عمره ماه رجب تأکید بسیار شده است .

واجبات عمره مفرده که باید در آنها قصد قربت داشته باشد عبارت است از:

«نیت ، احرام ، طواف خانه خدا ، نماز طواف ، سعی بین صفا و مروه ، تراشیدن سر یا تقصیر ، طواف نساء و نماز طواف نساء»

برای تفصیل احکام حج و عمره به مناسک حج مراجعه شود .

احکام جهاد ، شرایط جهاد ابتدایی و دفاعی

اشاره

ص :۴۴۴

احکام جهاد و دفاع

قال الله تبارک و تعالی: وَمَا لَکُمْ لا تُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْیَهِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْکَ نَصِیرًا .

«جهاد» یکی از ارکان دین است که در صدر اسلام موجب تقویت اسلام و انتشار آن در مناطق مختلف شد . واجب بودن جهاد به طور کلی از ضروریات اسلام می باشد و در فروع دین کمتر موضوعی همانند جهاد مورد توجه و تأکید قرار گرفته است ، و علاوه بر آیات جهاد روایات زیادی در مورد حدود، شرایط، احکام و فضیلت جهاد از معصومین علیه السلام وارد شده است؛ از جمله از امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام نقل شده است که فرمودند: جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را برای اولیای خاص خود گشوده است .

(مسئله ۲۱۳۱) جهاد بر دو نوع است: «ابتدایی و دفاعی» . جهاد ابتدایی: آن است که امام مسلمانان به منظور دعوت کفار و مشرکین به اسلام و عدالت و یا جلوگیری از نقض پیمان اهل ذمّه یا طغیان بغات (شورشیان مسلح) بر امام مسلمین ، نیروی نظامی به مناطق آنان گسیل دارد . در حقیقت هدف از جهاد ابتدایی کشورگشایی نیست ، بلکه دفاع از حقوق فطری ملتهایی است که توسط قدرتهای کفر و شرک و طغیان از خداپرستی و توحید و عدالت محروم شده اند . ولی جهاد دفاعی: زمانی است که دشمن به مرز و بوم مسلمانان هجوم آورد و قصد تسلط سیاسی یا فرهنگی و اقتصادی نسبت به آنان داشته باشد ؛ و ممکن است جهاد در برابر بغات نیز جهاد دفاعی محسوب گردد ، بلکه می توان گفت همه اقسام جهاد ، جهاد دفاعی محسوبند که در حقیقت جهاد ابتدایی دفاع از توحید و دفاع از دین می باشد .

(مسئله ۲۱۳۲) شرکت در جهاد بر کسی واجب است که بالغ ، عاقل ، مرد و آزاد باشد ، و نابینا ، پیر ، زمین گیر و مبتلا به مرضی نباشد که نتواند وظیفه اش را انجام دهد.

(مسئله ۲۱۳۳) فرار از جهاد جایز نیست ؛ مگر این که فرار از جبهه ای به

جبهه دیگر یا برای تدارک نیروی بیشتر باشد .

(مسئله ۲۱۳۴) اگر ادامه جهاد نیاز به کمکهای مادی داشته باشد ، بر همه کسانی که تمکن مالی دارند واجب است به اندازه قدرت کمک نمایند .

(مسئله ۲۱۳۵) شرکت در جهاد ابتدایی یا دفاعی واجب کفایی است ؛ پس اگر افراد به اندازه کافی شرکت نکنند ، بر همه کسانی که شرایط آن را داشته باشند واجب است که به جهاد بروند .

(مسئله ۲۱۳۶) اگر پدر و مادر فرزند را از شرکت در جهاد ابتدایی یا دفاعی نهی نمایند ، در صورتی که جهاد بر او واجب عینی باشد نهی آنان تأثیری ندارد و باید در جهاد شرکت کند ؛ ولی اگر جهاد بر او واجب کفایی است و نیروی کافی در جبهه حضور داشته باشد ، چنانچه شرکت در جهاد موجب اذیت و آزار پدر و مادر باشد مخالفت با آنان جایز نیست .

جهاد ابتدایی

(مسئله ۲۱۳۷) جهاد ابتدایی از زمانی واجب می شود که امکانات و شرایط آن موجود باشد و امام معصوم علیه السلام به آن امر نماید .

(مسئله ۲۱۳۸) شروع جهاد ابتدایی در ماههای حرام (رجب ، ذی قعده، ذی حجه و محرم) جایز نیست ؛ ولی اگر کفار در ماههای حرام به مسلمانان حمله نمایند دفاع واجب است .

(مسئله ۲۱۳۹) با سه دسته جهاد ابتدایی با اذن امام معصوم علیه السلام جایز است:

۱ـ کفار اهل کتاب (یهود ، نصاری و مجوس) یا غیر اهل کتاب ؛ در صورتی که در پناه اسلام نباشند .

۲ـ کفاری که زندگی تحت حاکمیت اسلام را با شرایطی پذیرفته اند ولی به شرایط مقرره عمل نکرده و نقض عهد نمایند ؛ اما هرگاه به شرایط مقرره ملتزم باشند ، باید جان و مال و آبروی آنان حفظ شود و حقوق مشروع و قانونی آنان مراعات گردد .

۳ـ شورشیان مسلح (بغات) ؛ و اینها گروه هایی هستند که بدون حق و به انگیزه باطل به قصد تغییر حکومت صالح اسلامی و یا به دست گرفتن قدرت یا به بهانه اصلاح امور شورش مسلحانه نمایند ؛ و فرقی نیست که شورش آنان به صورت جنگ منظم باشد یا جنگ چریکی یا کودتا ، یا علیه حکومت امام معصوم علیه السلام باشد .

(مسئله ۲۱۴۰) شرایطی که با کفار توسط حاکمیت اسلامی منعقد می شود عبارت است از:

۱ـ پرداخت مالیات بر حسب شرایط زمانی و مکانی .

۲ــ پرهیز از کارهـایی نظیر: توطئه علیه حکومت اسـلامی یـا دادن کمک مالی و یا اطلاعاتی و ماننـد آن به دشـمنان ، اذیت و آزار آحاد مسلمانان ، تظاهر به انجام منکرات همچون: نوشیدن شراب ، بی حجابی و مانند آن .

۳ــ تسلیم در برابر احکام عمومی دستگاه قضایی اسلام ؛ ولی در امور شخصی می توانند به قضاوت خودشان مراجعه نمایند .

(مسئله ۲۱۴۱) اگر دولت اسلامی به خاطر مصالح اسلام و مسلمانان با کفار و مشرکین پیمان یا تعهدی را قبول کرده یا به آنان امان داده باشد ، عمل به آن عهد یا امان واجب است و نباید آن را نقض نماید .

(مسئله ۲۱۴۲) انعقـاد قرار داد صـلح بـا کفـاری که در حـال جنگ با مسـلمانان می باشـند ، در صورتی که حاکمیت اسـلامی صلاح بداند جایز است ؛ خواه در مقابل آن عوضـی به کفار داده شود یا نه . و مدت قرار داد صـلح و سایر شرایط و حدود آن بستگی به تشخیص مصلحت توسط حاکمیت اسلامی دارد .

(مسئله ۲۱۴۳) اگر احتمـال عقلایـی داده شود که کـافر حربی به اسـلام گرایش پیـدا می کنـد ، امـان دادن به او و تأمین زن و فرزندان و اموال او توسط حاکم اسلامی یا یکی از مسلمانان جایز است ، و لازم نیست او تقاضای امان بنماید ؛ و در این حالت قتال با او جایز نمی باشد .

(مسئله ۲۱۴۴) حاکمیت اسـلامی قبل از جهاد ابتدایی با کفار و مشـرکین باید آنان را به اسـلام و حقیقت دعوت کرده و زمینه های لازم برای گرایش آنان به اسلام و عدالت را ایجاد نماید ؛ و بدون دعوت صحیح جهاد ابتدایی جایز نیست .

(مسئله ۲۱۴۵) در جهاد با کفار و مشـرکین نباید به زنان و کودکان آنها آسـیبی وارد شود ؛ همچنین جنگجویان کافری که در جهـاد به دست مسـلمانان اسـیر می شونـد و خطری از ناحیه آنان احساس نمی شود پس از پایان جنگ نبایـد مورد تعرض قرار گیرند ؛ و باید کاملاً از حقوق مشروع خود بهره مند باشند .

(مسئله ۲۱۴۶) حاکم اسلامی می تواند اسرایی را که در جنگ با کفار و مشرکین به اسارت درآمده اند ، در مقابل عوض آزاد نمایـد ؛ بلکه مطابق مصـلحت می توانـد آنان را بـدون عوض نیز آزاد نمایـد و به آنان در هر جایی که بخواهند اختیار زندگی بدهد .

(مسئله ۲۱۴۷) کشـتن اسرای شورشیان مسلح (بغات) در صورتی که از ناحیه آنان احساس خطری نشود و نیز به بردگی گرفتن آنان جایز نیست ؛ بلکه یا باید آزاد شوند و یا مطابق مصلحت مدتی در زندان نگاه داشته و سپس آزاد گردند .

جهاد دفاعی

(مسئله ۲۱۴۸) اگر دشمن به بلاد مسلمانان و مرزهای آنها هجوم آورد بر همه

واجب است به هر وسیله ممکن و با نثار مال و جان از آن دفاع نمایند ؛ و در این امر نیازی به اجازه حاکم شرع نیست .

(مسئله ۲۱۴۹) اگر مسلمانان متوجه شوند که بیگانگان نقشه چیرگی بر کشورهای اسلامی را کشیده اند و چه بسا ممکن است از راه عوامل دست نشانده خود بر کشورهای اسلامی چیره شوند ، واجب است با هر وسیله ممکن طرح و نقشه های آنان را بر هم زده و از سلطه آنان جلوگیری نمایند ؛ چه تسلط آنان سیاسی باشد یا نظامی یا فرهنگی و یا اقتصادی .

(مسئله ۲۱۵۰) اگر بیگانگان از راه تجسس یا فرستادن امواج توسط رادیو یا ماهواره در صدد ضربه زدن به اعتقادات و فرهنگ مسلمانان باشند ، دفاع از فرهنگ و اعتقادات اسلامی بر هر مسلمانی واجب است ؛ و شایسته است از راه تقویت فرهنگ و اعتقادات مسلمانان از ضربه زدن دشمن به آن جلوگیری شود ، و از راههای دیگر _ مگر در موارد ضرورت _ استفاده نشود .

(مسئله ۲۱۵۱) بستن پیمانهای سیاسی و تجاری میان یکی از دولتهای اسلامی با بیگانگان اگر به مصلحت اسلام و مسلمانان نباشد جایز نیست ؛ و بر سایر دولتهای اسلامی و نیز ملتهای مسلمان واجب است دولت اسلامی طرف قرار داد را به قطع روابط وادار کنند .

(مسئله ۲۱۵۲) اگر برخی از سردمداران کشورهای اسلامی موجب بسط نفوذ سیاسی یا اقتصادی و یا نظامی بیگانگان شوند که مخالف مصالح اسلام و مسلمانان است ، به واسطه این خیانت خود به خود از مقام خویش منعزل می شوند ؛ و بر مسلمانان واجب است به هر شیوه ممکن و با رعایت موازین شرعی آنان را مجازات نمایند .

(مسئله ۲۱۵۳) هر نوع رابطه سیای یا اقتصادی با دولتهایی مانند رژیم اشغالگر قدس که در حال جنگ و ستیز با اسلام و مسلمانان هستند جایز نیست ، و بر همه واجب است به هر شیوه ممکن با این گونه روابط مخالفت کنند ؛ و بازرگانانی که با آنها و عواملشان روابط تجاری دارند خائن به اسلام و مسلمانان می باشند ، و بر همه واجب است با این خیانتکاران قطع رابطه کرده ، آنان را به توبه و ترک روابط وادار نمایند .

(مسئله ۲۱۵۴) بر سران دولتهای اسلامی واجب است در جهت حفظ مصالح اسلام و مسلمانان و دفاع از آنان اختلافات گوناگون خود را در برابر جبهه کفر و استعمار حل و فصل نمایند تا دشمنان اسلام نتوانند از اختلافات آنان سوء استفاده کنند .

(مسئله ۲۱۵۵) واجب است دولتهای مسلمان بنیه فرهنگی ، نظامی و اقتصادی خود را در برابر دولتهای جائر و قدرتمند تقویت کنند تا بتوانند در صحنه های

گوناگون از حیثیت اسلام و مصالح مسلمانان دفاع نمایند .

(مسئله ۲۱۵۶) اگر یکی از کشورهای اسلامی مورد تهاجم نظامی یا اقتصادی بیگانگان قرارگیرد ، بر سایر دولتها و ملتهای مسلمان واجب است در حد قدرت از آن کشور حمایت نمایند .

(مسئله ۲۱۵۷) اگر عده ای از مسلمانان به دسته دیگر تجاوز نمایند و راه اصلاح وجود نداشته باشد ، بر همه مسلمانان واجب است که با دسته متجاوز و یاغی مقابله کنند تا از تجاوز دست بردارند ؛ و قتال با دسته متجاوز در ماههای حرام اشکال ندارد .

(مسئله ۲۱۵۸) اگر در هر گوشه از جهان مسلمانی مظلوم واقع شود و حقوق اولیه او مورد تجاوز و تعدی قرار بگیرد ، بر هر فردی که ندای مظلومیت او را می شنود واجب است در حد توان کمک نماید ؛ هر چند با اظهار همدردی باشد .

دفاع از حقوق شخصی

(مسئله ۲۱۵۹) اگر کسی به خود انسان یا ناموس یا خویشان و بستگان او یا به مسلمانی دیگر به قصد کشتن یا تجاوز هجوم آورد ، بر انسان واجب است به هر صورت ممکن دفاع نماید ؛ هر چند منجر به کشته شدن مهاجم شود . ولی باید سعی کند تا وقتی که راه خفیف تر یا فرار میسر است ، دست به کار شدید و خشن نزنند .

(مسئله ۲۱۶۰) اگر انسان نتواند به تنهایی از جان و ناموس خود دفاع کند واجب است از دیگران کمک بگیرد ؛ هر چند از ظلمه باشند .

(مسئله ۲۱۶۱) اگر دزدی به قصد بردن مال انسان یا بستگان او هجوم آورد ، انسان حق دارد با رعایت مراتب دفاع کند ؛ هر چند به کشته شدن مهاجم بینجامد .

(مسئله ۲۱۶۲) اگر هنگام دفاع با رعایت مراتب آن به شخص تجاوزگر زیان مالی و جانی یا نقص عضو وارد شود ، دفاع کننده ضامن نیست ؛ ولی اگر درجات خفیف تر یا فرار

میسر بوده و با این حال به مراحل بالاتر و شدیدتر عمل نموده باشد بنا بر احتیاط ضامن است و در هر صورت اگر از سوی تجاوزگر به دفاع کننده خسارتی برسد ، شخص مهاجم ضامن است .

(مسئله ۲۱۶۳) اگر انسان به گونه ای بر مهاجم پیروز شود که وی دیگر توان تهاجم نداشته باشد ، دفاع کننده حق زدن یا زخمی کردن و یا کشتن وی را ندارد ؛ بلکه تعزیر او با حاکم شرع است .

(مسئله ۲۱۶۴) کسی که مرد بیگانه ای را با همسر یا دختر یا یکی از زنان خویشاوند خود بیابد ، چنانچه او قصد تجاوز به آنان را داشته باشد ، باید به هر شیوه ممکن از حریم آنان دفاع نماید ؛ هر چند به کشته شدن تجاوزگر بینجامد ؛ بلکه باید از تجاوز به ناموس مسلمانان دیگر هم دفاع کند . و در هر حال رعایت مراتب دفاع لازم است ، و با رعایت مراتب انسان ضامن خسارت او نیست ؛ ولی اگر با وجود مراتب پایین تر دست به کار شدیدتر بزنند بنا بر احتیاط ضامن است .

(مسئله ۲۱۶۵) اگر کسی برای آگاهی بر ناموس یا اسرار شخصی افراد یا برای دیدن بدن نامحرم ـ به طور عادی یا با دوربین و نظایر آن ـ به درون خانه های مردم نگاه کند ، باید در مرحله اول او را نهی کرد ، و در صورت ادامه دادن با رعایت مراتب از او جلوگیری نمود ؛ گرچه به مجروح یا کشته شدن او بینجامد .

(مسئله ۲۱۶۶) دفاع از جان خود و بستگان جایز بلکه گاهی واجب است ؛ هر چند احتمال دهد یا یقین کند که در این راه کشته می شود . ولی در دفاع از مال اگر یقین به کشته شدن دارد دفاع واجب نیست ؛ بلکه احتیاط در ترک آن است .

(مسئله ۲۱۶۷) اگر انسان گمان کند شخصی قصد هجوم به جان یا مال و یا ناموس وی را دارد و در مقام دفاع خسارتی به مهاجم برساند و بعد معلوم شود اشتباه کرده گناهکار نیست ؛ ولی ضامن خسارتی که وارد نموده می باشد .

(مسئله ۲۱۶۸) اگر حیوان درنده ای که متعلق به دیگری است به انسان حمله کند انسان حق دارد از خود دفاع نماید ، و با رعایت مراتب اگر به حیوان خسارتی وارد شود ضامن نیست ؛ مگر در موردی که انسان متجاوز باشد .

احکام امر به معروف و نهی از منکر

یکی از واجبات مهم کفایی دین اسلام «امر به معروف و نهی از منکر» یعنی نظارت و مراقبت همگانی در اصلاح جامعه است . همه مسلمانان باید نسبت به یکدیگر احساس وظیفه کنند و خود را در برابر کارهای دیگران مسئول دانسته ، دستور دهنده به نیکی و بازدارنده از بدی باشند . در سایه عمل به چنین وظیفه ای است که جامعه در مسیر صحیح خود گام برمی دارد و ناآگاهان هدایت می شوند .

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ

يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ . همه مردان و زنان مؤمن بر یکدیگر ولایت دارند در حدی که یکدیگر را به خوبی ها امر کنند و از بدی ها نهی نمایند .

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمودند: همه شما فرمانروا و نگهبان هستید و در مقابل یکدیگر مسئولید .

(مسئله ۲۱۶۹) «معروف» یعنی چیزی که به حکم شرع یا عقل انجام آن واجب یا مستحب است ، و «منکر» یعنی چیزی که به حکم شرع یا عقل انجام آن قبیح و حرام یا مکروه است ؛ و از این نظر فرقی میان امور فردی و اجتماعی نیست . بنابراین امر به معروف و نهی از منکر یک وظیفه عمومی است و حکومتها و مردم همه در برابر یکدیگر مسئولیت دارند و باید به این وظیفه عمل نمایند .

(مسئله ۲۱۷۰) امر به معروف و نهی از منکر با شرایطی که بیان خواهد شد واجب و ترک آن معصیت است ؛ و در مستحبات و مکروهات نیز امر و نهی مستحب می باشد .

(مسئله ۲۱۷۱) امر به معروف ونهی از منکر واجب کفایی می باشد ؛ بنابراین اگر بعضی از مکلفین به آن اقدام کنند و مقصود حاصل شود ، از دیگران ساقط می شود . و اگر

اقامه معروف و جلوگیری از منکر بر اجتماع جمعی از مکلفین متوقف باشد ، واجب است اجتماع نمایند .

(مسئله ۲۱۷۲) اگر امر و نهی بعضی افراد مؤثر واقع نشود و برخی دیگر احتمال دهند امر و نهی آنان اثربخش است ، بر آنها واجب می شود .

(مسئله ۲۱۷۳) هنگام وجوب امر به معروف و نهی از منکر با زبان ، یادآوری مسائل شرعی کفایت نمی کند ؛ بلکه انسان باید امر و نهی نماید .

(مسئله ۲۱۷۴) هدف امر به معروف برپایی واجب ، و هدف نهی از منکر جلوگیری از حرام است ؛ بنابراین در امر به معروف و نهی از منکر قصد قربت معتبر نیست .

شرایط امر به معروف و نهی از منکر

(مسئله ۲۱۷۵) کسی که می خواهد امر به معروف و نهی از منکر کند باید معروف را از منکر تشخیص دهد ؛ پس کسی که معروف و منکر را نمی شناسد ، حق ندارد بلکه نمی تواند امر به معروف و نهی از منکر نماید .

(مسئله ۲۱۷۶) پس در واجب بودن امربه معروف و نهی از منکر چهار شرط لازم است:

۱ـ علم معتبر است ، یعنی معروف و منکر را بشناسد .

۲ـ احتمال دهد امر و نهی او اثربخش باشد؛ پس اگر بداند اثر نمی کند واجب نیست.

۳ـ بداند یا مطمئن باشد که گناهکار قصد ادامه یا تکرار گناه را دارد ؛ پس اگر بداند یا گمان کند که تکرار نمی کند واجب نیست .

۴ـ در امر و نهی مفسده مهمتری وجود نداشته باشد ؛ پس اگر بداند یا گمان کند یا احتمال صحیح عقلایی دهد که با امر و نهی او زیان جانی یا آبرویی یا مالی قابل توجهی به او یا خویشان یا نزدیکان او و یا به عده ای از مؤمنین می رسد ، امر و نهی واجب نیست ؛ بلکه در بسیاری موارد حرام می باشد .

(مسئله ۲۱۷۷) اگر معروف یا منکر از اموری است که شارع مقدس به آن اهمیت زیاد می دهد ـ مانند اصول دین یا مذهب ، نگهبانی از قرآن ، حفظ عقاید مسلمانان و استقلال آنان ـ باید ملاحظه این اهمیت بشود ، و مجرد زیان باعث واجب نبودن آن نیست ؛ پس اگر حفظ عقاید مسلمانان یا حفظ احکام ضروری اسلام بر بذل مال و جان متوقف باشد ؛ بذل آن واجب است .

(مسئله ۲۱۷۸) اگر بدعتی در دین واقع شود ـ مثل منکراتی که برخی دولتها به اسم دین اسلام انجام می دهند ـ اظهار حق و انکار باطل خصوصاً بر علمای اسلام واجب است ؛ و اگر سکوت علماء موجب هتک مقام علم و سوءظن به علمای اسلام

شود ، اظهار حق به هر شکل ممکن واجب است ؛ هر چند بدانند تأثیر نمی کند .

(مسئله ۲۱۷۹) اگر سکوت علمای اسلام موجب تقویت ظالم و تأیید او و یا بدبینی مردم به علماء و متهم شدن آنان به سازش با دستگاه ظلم گردد ، اظهار حق و انکار باطل واجب است ؛ اگر چه بدانند جلوگیری از گناه و ظلم نمی شود .

(مسئله ۲۱۸۰) امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد که در صورت احتمال حاصل شدن مقصود از مرتبه پایین ، اقدام در حد مرتبه بالاتر جایز نیست ؛ و مراتب امر و نهی از این قرار است:

مرتبه اول: به گونه ای با گناهکار برخورد شود که احساس کند ارتکاب گناه سبب شده با وی این گونه برخورد می کنند ؛ مثل این که از او روی بگردانند یا با چهره خشمگین با وی ملاقات کنند و یا با او رفت و آمد نکنند . و اگر در این مرتبه درجاتی باشد و احتمال تأثیر درجه ضعیف وجود داشته باشد ، به همان درجه ضعیف اکتفا کنند ؛ مثلاً اگر احتمال داده شود که با ترک تکلم و اعراض از او مقصود و ترک معصیت حاصل می شود ، به همان اکتفا شود و به درجه بالاتر عمل نکنند ؛ خصوصاً اگر طرف او شخصی باشد که این عمل موجب هتک او می شود .

(مسئله ۲۱۸۱) اگر علماء و روحانیون احتمال دهند که اعراض از دستگاه ستمگر موجب تخفیف ظلم و تغییر سیاست ظالمانه آنان می گردد ، واجب است از آنان اعراض کنند و به مسلمانان اعراض خود را بفهمانند .

(مسئله ۲۱۸۲) اگر ارتباط علمای اسلام به ستمگران موجب تقویت یا تبرئه و یا مشروعیت کار آنان نزد افراد بی اطلاع می شود یا موجب جرأت آنان یا هتک مقام علم و روحانیت می گردد ، ترک آن ارتباط واجب است ؛ ولی اگر ارتباط با آنان موجب تخفیف ظلم باشد ، باید آنچه اهمیت آن بیشتر است مراعات شود .

مرتبه دوم: امر به معروف و نهی از منکر را با زبان انجام دهد ؛ پس با احتمال تأثیر و وجود دیگر شرایط واجب است گناهکار را از انجام گناه نهی کند ، و به کسی که واجب را ترک کرده به انجام آن دستور دهد .

(مسئله ۲۱۸۳) اگر احتمال دهد پند و اندرز در گناهکار اثر می کند ، باید به آن اکتفا کند و از آن فراتر نرود ؛ ولی اگر موعظه مؤثر نباشد ، چنانچه احتمال دهد امر و نهی مؤثر است باید امر و نهی کند ؛ گرچه متوقف بر سختگیری و درشتی در گفتار باشد . ولی باید از دروغ و یا گناه کبیره دیگر بپرهیزد .

مرتبه سوم: استفاده از قدرت و زور ؛ پس اگر انسان بداند یا مطمئن شود شخص بدون اعمال قدرت و زور واجب را به جا نمی آورد یا منکر را رها نمی کند ، واجب است از قدرت و زور استفاده کند ؛ به شرط آن که از قدر لازم تجاوز ننماید .

(مسئله ۲۱۸۴) اگر جلوگیری از گناه متوقف بر گرفتن دست گناهکار یا خارج کردن وی از محل انجام گناه یا گرفتن ابزار گناه یا تصرف در آن باشد ، جایز

بلکه واجب است انجام شود ؛ ولی نابود کردن اموال محترم او جایز نیست و موجب ضمان است ؛ مگر آن که جلوگیری از گناه مهم به آن وابسته باشد که ظاهراً در این صورت ضامن نیست .

(مسئله ۲۱۸۵) برای جلوگیری از گناه ارتکاب گناه دیگر جایز نیست ؛ اما اگر گناه از مواردی باشد که مورد اهتمام شارع مقدس است و به هیچ وجه به آن راضی نیست ـ مثل قتل نفس محترمه ـ باید به هر شکل ممکن با رعایت درجاتی که گفته شد از آن جلوگیری شود . گرچه به کشته شدن مهاجم منتهی شود .

(مسئله ۲۱۸۶) اگر جلوگیری از معصیت بر کتک زدن و سخت گرفتن بر گناهکار متوقف باشد جایز است ؛ ولی باید زیاده روی نشود . و بهتر است در این صورت از مجتهد جامع الشرایط اجازه گرفته شود .

ص :۴۵۵

احکام معاملات:بیع ، انواع بیع ، معاملات صحیح و باطل احتکار ، شفعه ، صلح ، شرکت ، مضاربه مزارعه ، مساقات و شرایط آنها

اشاره

ص :۴۵۷

احکام خرید و فروش

قال الله و تبارک و تعالی: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا أَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ إِلا أَنْ تَکُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْکُمْ وَلا تَقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ إِنَّ اللَّهَ کَانَ بِکُمْ رَحِیمًا . یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهِیمَةُ الأَنْعَامِ إِلا مَا یُتْلَی عَلَیْکُمْ .

(مسئله ۲۱۸۷) در خرید و فروش خواندن صیغه عربی شرط نیست ، و فروشنده به قصد این که مال خود را در مقابل مال دیگری از آنِ او کند با هر واژه ای بگوید: این مال را در برابر فلان مبلغ به تو فروختم ؛ و خریدار هم بگوید: قبول کردم ؛ معامله درست است ، ولی باید فروشنده و خریدار قصد انشاء داشته باشد یعنی به گفتن آن دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد ؛ بلکه اگر بدون همین گفتار هم فروشنده مال خود را در برابر مبلغی به دیگری بدهد تا ملک او باشد و او هم قبول کند، معامله مصالحه انجام شده و صحیح است .

(مسئله ۲۱۸۸) یاد گرفتن مسائل داد و ستد و معاملات به اندازه نیاز واجب است .

(مسئله ۲۱۸۹) اگر انسان نداند معامله ای که کرده صحیح است یا باطل ، نمی تواند در مالی که گرفته تصرف کند ؛ ولی چنانچه هنگام معامله احکام آن را می دانسته و پس از معامله شک کرده باشد که صحیح انجام داده یا نه ، تصرف او اشکال ندارد و معامله صحیح است .

(مسئله ۲۱۹۰) مستحب است فروشنده در بهای کالا بین مشتریها تفاوت نگذارد و در تعیین قیمت سختگیری نکند ؛ و اگر خریدار پشیمان شود و تقاضای به هم زدن معامله را نماید بپذیرد .

(مسئله ۲۱۹۱) قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه ، و اگر دروغ باشد حرام است .

معاملات باطل

ص :۴۵۹

در چند مورد معامله باطل است:

۱ـ خریـد و فروش عین نجسـی که از آن منفعت حرام برده می شود ؛ مثل مشـروبات الکلی . ولی خریـد و فروش چیزهایی ـ همچون خون انسان برای تزریق ـ که منفعت حلال دارند جایز است .

(مسئله ۲۱۹۲) خریـد و فروش چیزی که نجس شـده و آب کشـیدن آن ممکن است ، و نیز دارویی که عین آن نجس نیست و نجس شـده و درمان منحصـر به آن است اشـکال نـدارد ؛ ولی بنا بر احتیاط فروشـنده باید نجس بودن آن را به خریدار یادآور شود .

(مسئله ۲۱۹۳) بنـا بر احتیـاط واجب بایـد دارویی را که عین آن نجس است معـامله نکننـد ؛ مگر آن که درمان منحصـر به آن باشد .

(مسئله ۲۱۹۴) اگر چیز پـاکیماننـد: روغن ، نفت و بنزین که آب کشـیدن آن ممکن نیست نجس شود ، چنـانچه مثلاًـ روغن نجس را برای خوردن بفروشـند معامله باطل و عمل حرام است ؛ و اگر برای کاری بخواهنـد که پاک بودن شـرط آن نیست ـ مانند این که بنزین یا نفت را برای سوخت ماشـین یا بخاری بخواهند ـ فروش آن اشـکال ندارد ؛ ولی بنا بر احتیاط به خریدار اطلاع دهند .

(مسئله ۲۱۹۵) خریـد و فروش روغن و داروهای روان و عطرهایی که از کشورهای غیر اسـلامی وارد می شود اگر نجس بودن آن قطعی نباشد اشـکال ندارد ؛ ولی چنانچه در کشورهای غیر اسلامی از دست کافر بگیرند و از اجزای حیوانی باشد که خون جهنـده دارد نجس است ، و معامله آن باطل می باشـد ؛ بلکه اگر در کشور اسـلامی هم از دست کافر بگیرنـد معامله آن باطل است ؛ مگر آن که بدانند از مسلمان خریده است .

(مسئله ۲۱۹۶) اگر روباه یا پلنگ را به غیر دسـتوری که در شـرع معین شده کشـته باشند یا خودش مرده باشد ، خرید و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است .

(مسئله ۲۱۹۷) خرید و فرش گوشت و پوست و پیه و چرمی که از کشورهای غیر اسلامی می آورند یا از دست کافر گرفته می شود باطل است ؛ مگر این که انسان بداند از حیوانی است که ذبح شرعی شده است .

(مسئله ۲۱۹۸) خرید و فروش گوشت ، پوست ، مرغ ، پیه و چرمی که در دست مسـلمانان است اشـکال ندارد ؛ ولی اگر انسان بدانـد که از کافر گرفته و تحقیق نکرده از حیوانی است که به دسـتور شـرع کشـته شـده یا نه ، خریدن آن حرام و معامله باطل است .

(مسئله ۲۱۹۹) خریـد و فروش شـراب و هر مست کننـده دیگر حرام است و گرفتن پـول در مقابـل آن نیز به شـدت حرام و از اقسام معصیت به شمار آمده است .

(مسئله ۲۲۰۰) خریـد و فروش مردار حرام است ولی خریـد و فروش پشم و مـو و دیگر اجزای آن که روح در آنهـا حلول نمی کند مانعی ندارد .

(مسئله ۲۲۰۱) خریـد و فروش حیوانی که نمی دانیم که تزکیه شـده است یـا نه ، جـایز نیست مگر این که احراز شود که تزکیه شده است .

(مسئله ۲۲۰۲) خرید و فروش حیوانی که تزکیه نشده ولی پاک است _ مانند ماهی _ بنا بر احتیاط واجب جایز نیست .

(مسئله ۲۲۰۳) حیوان و گوشتی که از بازار مسلمانها و از دست مسلمان خریداری شود در حکم تزکیه شده می باشد .

(مسئله ۲۲۰۴) حیـوانی که از کشورهـای غیر اسـلامی آورده شـود در حکم تزکیه شـده نمی باشـد ؛ اگر چه از دست مسـلمان خریداری شود ، مگر این که احتمال بدهیم که آن شخص ذبح شرعی شدنش را احراز کرده است .

(مسئله ۲۲۰۵) خرید و فروش خوک و سگ حرام است مگر سگ شکاری و آن سگ آموزش یافته ای است که به خوبی و به کیفیت تعلیم یافته بتواند شکار کند گرچه سلوقی نباشد .

(مسئله ۲۲۰۶) خرید و فروش حیوانات درنده و دیگر حیوانات حرام گوشت اگر هدف از آنها منحصـر به استفاده حرام و ضرر نباشد جایز است به جز بوزینگان .

(مسئله ۲۲۰۷) اجاره دادن اعیان برای استفاده حرام ، حرام و باطل است ، مانند اجاره دادن خانه و مغازه برای میگساری و هرزه گی و اجاره دادن ماشین برای نقل و انتقال شراب و امثال آن .

(مسئله ۲۲۰۸) کسب و تجارت به وسـیله شـرط بندی و گرویی قرار دادن قمار و غیر آن حرام است و کسـی که برنده می شود حق تصرف در گرویی ندارد ، به جز در مورد اسب دوانی و تیراندازی .

(مسئله ۲۲۰۹) در شـرط بنـدی فرق نمی کنـد که در مـورد کـاری باشـد که به یکی از طرفین گروگـذار مربوط باشـد ، مـانند مسابقه در کشتی ، شـنا ، شـعر ، وزنه برداری و غیره و یا به دیگری مربوط باشـدماننـد شـرط بندی برای باریدن باران یا آمدن فلان کس یا برنده شدن یکی از تیمها و حیوان ها ...

(مسئله ۲۲۱۰) از بین بردن پولهای تقلبی واجب نیست ، ولی معامله با آنها در صورتی که طرف معامله آگاه نباشد از باب غش در معامله حرام می باشد .

(مسئله ۲۲۱۱) چاپ ، نشر ، نگهداری ، تبلیغ و ترویج باطل کتابهای گمراه کننده و فساد برانگیز اگر موجب گمراهی و فساد و یا تقویت و ترویج فساد باشد حرام است .

(مسئله ۲۲۱۲) انواع فال بینی های رایج که با به کارگرفتن مهره ، سنگریزه ،

جام ، و امثال آنها از پشت پرده خبر می دهند و هیچ مستند علمی و عقلانی ندارند اگر به صورت قطعی خبر دهند حرام و کسب کردن با آن نیز حرام می باشد و هکذا تصدیق کردن و گفتار آن ، ولی اگر به صورت قطعی نباشد مانعی ندارد .

(مسئله ۲۲۱۳) احضار جن اگر به طریق سحر باشد حرام است ، در غیر این صورت جایز ، به شرط این که آزار مؤمنی را در پی نداشته باشد .

(مسئله ۲۲۱۴) خبر دادن از مسائل پشت پرده به وسیله احضار جن و یا ارتباط با ارواح به صورت قطعی حرام است ، البته می توان گفت این ادعاها از ریشه دروغ ، برخی از این مدعیان احضار ، شیاد و حقه باز هستند و برخی دچار خیالات شده اند ، اگر در مواردی هم اظهارات مدعیان احضار ارواح درست از آب دربیاید از تلقینات جن و شیاطین است نه از ارواح مردگان .

(مسئله ۲۲۱۵) مراجعه نمودن و یاری جستن از کسانی که احضار جن می کنند در امور مباحه مانعی ندارد .

(مسئله ۲۲۱۶) سحر و جادوگری حرام و تکسب به آن باطل و حرام می باشد و باید آن وجه حرام را به صاحب اصلی آن برگرداند. در برخی روایات آمده است ساحر محکوم به منکر است .

(مسئله ۲۲۱۷) معامله کردن با فردی که اموالش با مال حرامی چون ربا ، رشوه ، قمار دزدی ، می فروشی و امثال آنها آمیخته است مانعی ندارد ، مگر در موردی که انسان بداند پولی که به او داده می شود پول حرام می باشد جایز نیست .

(مسئله ۲۲۱۸) اگر چیزی را که می شود استفاده حلال از آن ببرند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصرف کنند ، مثلاً انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب تهیه نمایند معامله آن حرام و باطل است . یا چوب را به قصد این بفرستد که بت و صلیب درست کنند .

(مسئله ۲۲۱۹) خریدن چیزی که از قمار ، دزدی یا از معامله باطل تهیه شده باطل و تصرف در آن مال حرام است و اگر کسی آن را بخرد باید به صاحب اصلی اش برگرداند .

(مسئله ۲۲۲۰) اگر گوشت یا پوست و یا سایر اجزای مردار به جز استفاده در مواردی که پاک بودن در آن شرط است منافع قابل توجه دیگری داشته باشد _ مانند این که برای خوراک دام و طیور و یا تبدیل آنها به کود و مانند آن توسط دستگاههای جدید مورد بهره برداری قرار گیرد _ ظاهراً خرید و فروش آنها به همین قصد اشکال ندارد .

(مسئله ۲۲۲۱) اگر شیعه با غیر شیعه معامله ای انجام دهد که از نظر شیعه حرام باشد ولی از نظر غیر شیعه جایز باشد ، بر شیعه جایز است که در آن مال تصرف کند ، ولی نه از جهت معامله حرام ، بلکه از جهت الزام طرف به مقتضای آیینه

خود او و قاعده الزام .

(مسئله ۲۲۲۲) اگر انسان شراب ، گوشت خوك و امثال آنها را به غير شيعه بفروشد معامله حرام است ، تسليم جنس نيز حرام مى باشد و مستحق قيمت آن نمى شود ولى اگر اين كار را از روى نادانى و يا نافرمانى انجام بدهد ، مى تواند در پول آن تصرف كند .

(مسئله ۲۲۲۳) اگر مالى از غير شيعه در دست شيعه قرار بگيرد كه از نظر فقه شيعه حق او نيست ولى طرف به مقتضاى آيين خود ، شيعه را صاحب آن مال مى داند ، شيعه مى تواند در آن مال تصرف كند .

(مسئله ۲۲۲۴) اگر مال كافرى كه مالش محترم نيست ، به وسيله معامله حرام در دست شيعه قرار بگيرد ، شيعه مى تواند در آن تصرف كند ، اگر چه از نظر دين آن شخص مال او (شيعه) نيز .

۲ـ خريد و فروش مالى كه از راه نامشروع به دست آمده است .

(مسئله ۲۲۲۵) خريد و فروش مالى كه از راه نامشروع به دست آمده ـ مانند مال غصبى يا مالى كه از راه دزدى يا قمار و يا به وسيله معامله باطلى به دست آمده ـ حرام و باطل است ، و فروشنده بايد پولى را كه گرفته پس بدهد .

(مسئله ۲۲۲۶) اگر خريدار از اول قصدش اين باشد كه بهاى جنس را ندهد يا از پول حرام پرداخت كند ، معامله اشكال دارد و تصرف در آن نيز محل اشكال است . و اگر از اول قصدش اين نباشد معامله صحيح است ؛ ولى بايد مقدارى را كه بدهكار است از مال حلال بپردازد .

(مسئله ۲۲۲۷) فروشنده مال غصبى بايد پولى را كه از خريدار گرفته به او برگرداند ؛ ولى اگر مالك معامله را امضا كند صحيح مى شود .

(مسئله ۲۲۲۸) اگر كسى مالى را غصب كند و بفروشد و پس از فروش صاحب مال معامله را براى خودش اجازه دهد ، معامله صحيح است ؛ و احتياط واجب آن است كه مشترى و صاحب مال در منفعتى كه براى جنس و عوض آن در فاصله عقد و اجازه پيدا شده با يكديگر مصالحه نمايند .

(مسئله ۲۲۲۹) اگر كسى مالى را غصب كند و به قصد اين كه پول آن مال خودش باشد آن را بفروشد ، چنانچه صاحب مال معامله را رد كند معامله باطل است ؛ و اگر براى كسى هم كه مال را غصب كرده اجازه نمايد صحت معامله محل اشكال است ؛ ولى اگر براى خودش اجازه نمايد معامله صحيح است .

۳ـ خريد و فروش چيزهايى كه ماليت نداشته و ارزش ندارند ، و يا منافع معمولى آنها فقط كار حرام باشد .

(مسئله ۲۲۳۰) خريد و فروش چيزهاى بى ارزش ـ مانند يك پر كاه ـ و نيز

چیزهایی که از نظر شرعی خرید و فروش آن ممنوع شده _ مانند ابزار لهو و لعب در صورتی که از وسایل اختصاصی حرام باشد _ حرام و باطل است .

(مسئله ۲۲۳۱) خرید فروش چیزهایی مانند: تلویزیون ، ویدئو و گیرنده ماهواره که زمینه کاربرد حرام نیز دارند ، چنانچه به انگیزه استفاده حرام باشد جایز نیست ؛ ولی اگر به قصد استفاده حلال باشد اشکال ندارد .

(مسئله ۲۲۳۲) اگر انگور را به قصد درست کردن شراب بفروشد معامله حرام است . ولی اگر آن را برای مقاصد دیگری به جز حرام بفروشد _ هر چند به کسی که می داند از آن استفاده حرام می کند _ ظاهراً اشکال ندارد ؛ هر چند خوب است بنا بر احتیاط از معامله با کسی که از آن استفاده حرام می کند خودداری شود .

(مسئله ۲۲۳۳) ساختن مجسمه انسان و حیوانات در صورتی که برای پرستش یا در معرض آن باشد جایز نیست ؛ بلکه بنا بر احتیاط از ساختن آن در هر حال اجتناب شود . ولی خرید و فروش مجسمه و نیز کالایی که روی آن چهره انسان یا حیوان کنده کاری شده اشکال ندارد .

۴_ معامله ربوی

(مسئله ۲۲۳۴) «معامله ربوی» آن است که کالا-یی را در برابر مقداری اضافه از همان کالا ، یا همان مقدار از آن کالا و پول اضافه ، و یا همان مقدار از آن کالا و انجام یک کار اضافی و یا قرار مدت برای یک طرف بفروشند ؛ مثلاً یک تن گندم بفروشد در مقابل یک تن گندم و پنج من دیگر ، یا یک تن گندم بفروشد به یک تن گندم و هزار تومان ، یا یک تن گندم بفروشد به یک تن گندم و انجام کاری برای فروشنده و یا یک تن گندم نقد بفروشد به یک تن گندم که شش ماه دیگر تحویل داده شود ، که همه این موارد معامله ربوی بوده و باطل می باشد . و در روایات گناه یک درهم ربا بزرگتر از هفتاد مرتبه زنای با محارم بیان شده است .

(مسئله ۲۲۳۵) اگر یکی از دو کالای هم جنس سالم و دیگری معیوب یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد یا با یکدیگر اختلاف قیمت داشته باشند ، چنانچه بیشتر از مقداری که می دهد بگیرد باز هم ربا و حرام است .

(مسئله ۲۲۳۶) در جایی که می خواهند دو کالای هم جنس را که با هم تفاوت قیمت دارند معامله کنند ، می توانند چیزی را ضمیمه کنند به شکلی که از معامله «مثل به مثل همراه با زیاده» خارج گردد ؛ مثلاً اگر یک خروار گندم خوب ارزش دو خروار گندم بد را دارد و بخواهند یک خروار خوب را به دو خروار بد بفروشند ، می توانند یک خروار گندم خوب را با یک جفت کفش به دو خروار گندم بد بفروشند ؛ و بهتر است یک خروار گندم خوب را به پول بفروشند و بعد با آن پول دو خروار

گندم بد را بخرند .

(مسئله ۲۲۳۷) اگر چیزی را که مثل پارچه متر و ذرع می کنند یا مثل گردو می شمارند معامله کنند و زیادی بگیرند _ مثلاً ده عدد گردو بدهند و یازده عدد بگیرند _ اشکال ندارد ؛ و اگر چیزی در بعضی شهرها با شماره معامله می شود و در بعضی شهرها با وزن یا پیمانه ، ملاک همان شهری است که معامله در آن واقع می شود ؛ مگر این که جنس را در بیشتر شهرها به وزن یا پیمانه بفروشند ، که در این صورت بنا بر احتیاط واجب در هیچ شهری نباید آن را به زیادتر بفروشند .

(مسئله ۲۲۳۸) اگر چیزی را که می فروشد و عوضی را که می گیرد از یک جنس نباشد ، زیادی گرفتن اشکال ندارد ؛ پس اگر سه کیلو برنج را با پنج کیلو گندم معامله کند صحیح است . ولی اگر جنسی را که می فروشد و عوضی را که می گیرد از یک اصل به دست آمده باشند ، باید در معامله زیادی نگیرد ؛ مثلاً اگر سه کیلو ماست بفروشد تا پنج کیلو شیر بگیرد ربا و حرام است . و احتیاط واجب آن است که در معامله میوه رسیده با میوه نارس نیز زیادی نگیرند .

(مسئله ۲۲۳۹) جو و گندم در ربا یک جنس حساب می شوند ؛ پس اگر سه کیلو گندم بدهد تا چهار کیلو جو بگیرد ربا و حرام است ؛ همچنین اگر مثلاً ـ ده کیلو جو بخرد که سرِ خرمن ده کیلو گندم بدهد ، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتی گندم را می دهد مثل آن است که زیادی گرفته باشد و حرام است .

(مسئله ۲۲۴۰) اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست ربا بگیرد اشکال ندارد .

(مسئله ۲۲۴۱) پدر و فرزند و نیز زن دائمی و شوهر می توانند از یکدیگر ربا بگیرند .

(مسئله ۲۲۴۲) خرید و فروش پولهای غیر هم جنس نظیر معامله ریال در مقابل دلار یا پوند و یا غیر آن اگر با اضافه باشد اشکال ندارد ؛ همچنین خرید و فروش پول هم جنس با اضافه اگر به قصد فرار از ربای قرضی نباشد و معامله جدی باشد اشکال ندارد .

(مسئله ۲۲۴۳) خرید و فروشی که آمیخته با غش باشد و «غش» آمیختن کالای نامرغوب با کالای مرغوب است به گونه ای که قابل تشخیص نباشد ؛ مانند روغنی که با پیه مخلوط کرده باشند . از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: هرکس با برادر مسلمان خود غش کند خداوند برکت روزی او را می برد و راه معاش او را می بندد و او را به خودش وا می گذارد .

(مسئله ۲۲۴۴) اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید ، باید تمام

خصوصیات معامله را که به واسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد می شود بیان نماید ؛ اگر چه به همان قیمت یا کمتر از آن بفروشد ؛ به عنوان مثال باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه .

(مسئله ۲۲۴۵) اگر کالای مرغوب را آمیخته با کالای نامرغوب بفروشد ، چنانچه هنگام معامله آن را مشخص کند ــ مثلاً در جایی که روغن را همراه با پیه می فروشد بگوید این روغن را می فروشم ــ خریدار می تواند معامله را به هم بزند ؛ ولی اگر آن را به طور کلی بفروشد و معین نکند ــ مثلا روغنِ کلی بفروشد ولی روغن همراه با پیه تحویل دهد ــ خریدار می تواند آن را پس دهد و روغن خالص مطالبه نماید .

معاملات مکروه

(مسئله ۲۲۴۶) انجام بعضی از معاملات مکروه است: «قصابی ، کفن فروشی ، معامله با مردمان پست ، معامله بین اذان صبح و طلوع آفتاب ، کار خود را تنها خرید و فروش گندم یا جو و یا مانند اینها قرار دهد و این که برای خریدن جنسی که دیگری می خواهد بخرد داخل معامله اوشود» .

شرایط فروشنده و خریدار

برای فروشنده و خریدار هفت شرط وجود دارد:

۱ و۲ــ عاقل و بالغ باشند.

(مسئله ۲۲۴۷) معامله با کودکان نابالغ باطل است ، گرچه پدر یا جد آنها اجازه داده باشند . ولی معامله با بچه ای که خوب و بد را تشخیص می دهد در چیزهای کم قیمتی که معمولا معامله آن برای بچه ها متعارف است مانعی ندارد ، به شرط آن که اطمینان پیدا شود پول یا جنس را ولیّ آنها در اختیارشان گذاشته است .

(مسئله ۲۲۴۸) اگر کودک وسیله ای باشد که پول یا جنس را به خریدار یا فروشنده برساند و در واقع دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده باشند ، معامله صحیح است ، ولی باید فروشنده و خریدر یقین داشته باشند که بچه جنس و پول را به صاحبان آنها می رساند .

(مسئله ۲۲۴۹) در جایی که معامله با بچه صحیح نیست اگر از بچه چیزی بخرد یا چیزی به او بفروشد ، باید جنس یا پولی را که از او گرفته به صاحبش برگرداند یا از او رضایت بخواهد و اگر صاحب آن را نمی شناسد و امکان شناسایی هم ندارد ، باید به اجازه حاکم شرع از طرف صاحبش صدقه بدهد ، ولی اگر چیزی را که گرفته مال خود بچه باشد باید به ولیّ او برساند و اگر او را پیدا نکرد به حاکم شرع بدهد .

(مسئله ۲۲۵۰) در موردی که معامله با بچه صحیح نیست اگر جنس یا پولی که به بچه داده شده از بین برود ، نمی توان از بچه یا ولیّ او مطالبه کرد .

۳ـ آن که خریدار یا فروشنده سفیه نباشد ، و «سفیه» کسی است که معمولا دارایی خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند و کارهای او در نظر عرف عاقلانه نباشد .

(مسئله ۲۲۵۱) اگر فروشنده یا خریدار سفیه باشد ، در صورتی که ولیّ او معامله را اجازه نماید صحیح است .

۴ـ حاکم شرع خریدار یا فروشنده و یا هر دو را از تصرف در اموالشان منع نکرده باشد .

۵ـ انگیزه جدی آنها خرید و فروش باشد ؛ بنابراین اگر به شوخی بگوید کالای خود را فروختم معامله باطل است .

۶ـ مختار باشد وکسی آنان را به معامله مجبور نکرده باشد .

(مسئله ۲۲۵۲) اگر خریدار یا فروشنده مالك را به معامله مجبور کنند ، چنانچه بعد از معامله راضی شود و بگوید راضی هستم معامله صحیح است ، ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره صیغه معامله را بخوانند .

۷ـ هر یک از خریدار و فروشنده صاحب کالا و پول باشند ، یا همانند «پدر یا جد پدری شخص نابالغ» و «وکیل در معاملات» اختیار مال در دست آنان باشد .

(مسئله ۲۲۵۳) اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد چنانچه صاحب مال به فروش آن راضی نشود و رد کند معامله باطل است .

(مسئله ۲۲۵۴) پدر و جد پدری کودك در صورتی می توانند مال او را بفروشند که برایش مفسده ای نداشته باشد ، بلکه بنا بر احتیاط واجب تا مصلحت نباشد آن را نفروشند ، ولی وصی پدر و وصی جد پدری و حاکم شرع تنها در صورتی می توانند مال کودك را بفروشند که مصلحت او در آن باشد . همچنین است در جمیع این احکام حکم دیوانه ای که از اول دیوانه بوده است ، ولی اگر پس از بلوغ دیوانه شده بنا بر احتیاط واجب پدر یا جد پدری با نظر حاکم شرع در مال او تصرف کنند .

(مسئله ۲۲۵۵) اختیار مال کسی که غایب باشد و به او دسترسی نیست با حاکم شرع جامع الشرایط است تا مطابق مصلحت در آن تصرف نماید .

شرایط کالا و عوض آن

(مسئله ۲۲۵۶) هر یک از کالا و پول یا جنسی که در برابر آن داده می شود باید پنج شرط داشته باشد:

۱ـ مقدار آن معلوم باشد .

۲ـ توان تحویل آن را داشته باشند ، بنابراین فروختن اتومبیلی که به سرقت رفته و هیچ کدام دسترسی به آن ندارند صحیح نیست .

۳ـ ویژگیها و نشانه هایی که در آن کالا یا عوض است به واسطه آن میل مردم به معامله فرق می کند تعیین شود .

۴ـ کسی که در کالای مورد معامله و یا در عوض آن حقی نداشته باشد ، بنابراین مالی را که انسان پیش کسی گرو گذاشته نمی تواند بدون اجازه مرتحن بفروشد ، ولی اگر بعد از فروش آن صاحب حق اجازه دهد معامله صحیح است .

۵ـ بنا بر احتیاط واجب عین کالا را بفروشد نه منفعت آن را ؛ پس اگر منفعت یک سال خانه را بفروشد معامله صحیح نیست ، ولی اگر به عنوان مثال خریدار به جای پول کالا منفعت یک سال ملک خود را بدهد اشکال ندارد .

(مسئله ۲۲۵۷) اگر یکی از شرطهایی که گفته شد در معامله نباشد معامله باطل است مگر این که مال متعلق حق دیگری باشد و صاحب حق بعد از معامله اجازه دهد که در این صورت صحیح می شود ؛ و اگر خریدار و فروشنده با فرض باطل بودن معامله هم راضی به تصرف یکدیگر باشند ، تصرف آنان اشکال ندارد .

(مسئله ۲۲۵۸) مقدار کالا با وزن یا پیمانه یا شمارش و یا دیدن معلوم می شود ؛ و کالایی که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می کنند ، در آن شهر باید با وزن یا پیمانه خریداری شود ؛ و اگر کالایی در شهری با وزن کردن و در شهر دیگر با شمارش یا دیدن معلوم می شود ، می توان آن را در آن شهر با وزن و در شهر دیگر با شمارش یا دیدن معامله کرد .

(مسئله ۲۲۵۹) خرید و فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده اند اشکال ندارد ولی استفاده آن ملک در مدت اجاره از آن مستأجر است . و اگر خریدار نداند که آن ملک را اجاره داده اند یا به گمان این که مدت آن کم است ملک را خریده باشد ، پس از اطلاع می تواند معامله را به هم بزند .

(مسئله ۲۲۶۰) هرگاه خریدار کالا را برای دیدن یا تصمیم گرفتن از فروشنده بگیرد و مدتی نزد او بماند و از بین برود ، بنابر احتیاط واجب باید عوض آن را به صاحبش بپردازد .

خرید و فروش چیزهای وقفی

(مسئله ۲۲۶۱) خرید و فروش چیزی که وقف شده باطل است ؛ و اگر به گونه ای خراب و فرسوده شود که قابل استفاده مورد نظر وقف کننده نباشد ، چنانچه ممکن است آن را در همان محلی که برای آن وقف شده به مصرفی دیگر برسانند ؛ وگرنه به محلی که به مقصود واقف نزدیکتر است مثلاً در مسجد دیگر مصرف شود ؛ و در غیر این صورت آن را بفروشند و پول آن را در همان مسجد اول به مصرف برسانند که به مقصود واقف نزدیکتر باشد و متصدی فروش آن متولی

مسجد است ؛ و اگر متولی ندارد به حاکم شرع مراجعه شود .

(مسئله ۲۲۶۲) قرار دادن چیزهایی همچون فرش ، وسایل چای و لوازم صوتی در جاهایی مانند مساجد ، مدارس و حسینیه ها دو صورت دارد:

۱_ آن چیز را برای آنجا وقف کرده باشند ، که در این صورت فروش آن جایز نیست ؛ مگر به طوری که در مسئله پیش گفته شد .

۲_ آن چیز را به آنجا تملیک کرده باشند ، که در این صورت اختیار آن با متولی موقوفه یا حاکم شرع است ؛ و هر وقت به مصلحت موقوفه باشد می توانند آن را به چیز دیگر تبدیل کنند و یا به فروش برسانند .

فروش طلا و نقره به طلا و نقره

(مسئله ۲۲۶۳) اگر طلا را به طلا یا نقره را به نقره بفروشند _ سکه دار باشد یا بدون سکه _ در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر از دیگری باشد معامله حرام و باطل است ؛ ولی فروش طلا به نقره و یا نقره به طلا در صورت زیادی وزن یکی از آنها اشکال ندارد .

(مسئله ۲۲۶۴) فروختن مقداری خاک نقره معدن به همان مقدار نقره خالص ، و یا مقداری خاک طلای معدن به همان مقدار طلای خالص محل اشکال است ؛ زیرا در این صورت زمینه ربا وجود دارد . ولی فروختن خاک نقره به طلا و خاک طلا به نقره به هر صورت اشکال ندارد .

(مسئله ۲۲۶۵) در بیع صرف شرط است و صحیح بودن فروش طلا_ یا نقره به طلا یا نقره مشروط است به این که خریدار و فروشنده پیش از جدا شدن از یکدیگر جنس و عوض آن را تحویل هم بدهند ؛ و اگر هیچ مقدار از چیزی که قرار گذاشته اند تحویل ندهند معامله باطل است . و در صورتی که یک طرف تمام آنچه را قرار گذاشته تحویل دهد و طرف دیگر مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند ، معامله نسبت به همان مقدار که تحویل داده شده صحیح است ؛ ولی طرفی که تمام مال به دستش نرسیده می تواند معامله را به هم بزند .

(مسئله ۲۲۶۶) بنا بر احتیاط حکم فروش طلا یا نقره به طلا یا نقره و لزوم تحویل آنها قبل از جدا شدن از یکدیگر در پولهای کاغذی رایِج روز نیز جریان دارد ؛ زیرا محتمل است حکمت حکم مزبور به خاطر این بوده باشد که در آن زمانها طلا و نقره معیار تعیین ارزش سایر کالاها بوده است و در صورت عدم تحویل هنگام معامله نوعاً زمینه اختلاف پیش می آمده ، و شارع مقدس به این ترتیب خواسته است زمینه اختلاف را از بین ببرد . و این نکته در پولهای کاغذی نیز موجود است ، و در این جهت اسکناس و دلار و پوند و سایر پولهای کاغذی تفاوت ندارند .

خرید و فروش میوه ها

ص :۴۶۹

(مسئله ۲۲۶۷) فروش میوه ای کـه گـل آن ریخته و دانه آن بسته است به طـوری که معمولاً ـ از آفت گذشـته باشـد ، پیش از چیدن صحیح است ؛ ولی در خرما بنا بر احتیاط واجب صبر کنند تا رنگ آن زرد یا قرمز شود .

(مسئله ۲۲۶۸) اگر بخواهند میوه ای را که بر درخت است پیش از آن که از آفت گذشـته باشد بفروشند ، بنا بر احتیاط واجب چیزی از حاصل زمین ـــ ماننـد سبزیها ـــ و یا ضـمیمه دیگری را که ارزش دارد با آن بفروشـند ؛ و یا این که میوه بیش از یک سال را به او بفروشند .

(مسئله ۲۲۶۹) فروش غوره بر درخت و نیز فروش خرمـایی که هنوز از درخت چیـده نشـده پس از زرد یا سـرخ شـدن اشـکال نـدارد ؛ ولی در مورد خرمـا نبایـد عوض آن را از خرمای همان درخت قرار دهنـد ؛ بلکه بنا بر احتیاط عوض را غیر خرما قرار دهند .

(مسئله ۲۲۷۰) اگر خوشه گندم و جو را بعد از آن که دانه بسته به چیز دیگری غیر از گندم و جو بفروشند اشکال ندارد .

(مسئله ۲۲۷۱) فروش میوه ها یا محصولاتی که در هر سال چنـد بار چیـده می شود ـــماننـد خیار، بادنجان ، سبزیجات و علوفه ـــ چنانچه محصول آن ظاهر و نمایان شده باشد و معین کنند که خریدار چند بار در سال آن را بچیند اشکال ندارد .

احکام انواع معامله

۱ـــ معامله نقدی

«معامله نقدی» آن است که مدت در تحویل کالا و عوض آن شرط نشده باشد .

(مسئله ۲۲۷۲) اگر کالایی را نقـد بفروشـند خریـدار و فروشـنده بعـد از معامله می تواننـد کالا و بهای آن را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرنـد . و تحویل دادن خانه و زمین وماننـد آن به این است که آنها را در اختیار خریـدار بگذارنـد که بتواند در آنها تصـرف کنـد ؛ و تحویل دادن فرش و لباس و کتاب و مانند اینها به این است که طوری در اختیار خریدار بگذارند که بگویند آنها را تحویل گرفته و اگر بخواهد به جای دیگر ببرد فروشنده جلوگیری نکند .

۲ـــ معامله نسیه

«معامله نسیه» آن است که فروشنده کالا را به خریدار بسپارد ، ولی قرار بگذارند خریدار بهای آن را در وقت دیگر به فروشنده بدهد .

(مسئله ۲۲۷۳) در معامله نسیه مـدت بایـد کاملاً معلوم باشـد ؛ پس اگر کالایی را بفروشد که وجه آن را مثلاً هنگام برداشـت محصول بگیرد ، چون مدت کاملاً معلوم

نیست معامله باطل است .

(مسئله ۲۲۷۴) در معامله نسیه فروشنده حق نـدارد پیش از پایان مدت طلب خود را مطالبه نماید ؛ ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد ، فروشنده می تواند پیش از تمام شدن مدت طلب خود را از وارثان او مطالبه نماید .

(مسئله ۲۲۷۵) در معامله نسـیه فروشـنده می توانـد پس از تمام شدن مدتی که قرار گذاشـته اند طلب خود را از خریدار مطالبه نماید ؛ ولی اگر خریدار نتواند بپردازد باید به او مهلت دهد .

(مسئله ۲۲۷۶) اگر به خریداری که قیمت کالا را نمی داند نسیه بفروشد و قیمت آن را به او نگوید ، معامله باطل است . و اگر به خریداری که قیمت نقدی کالا را می داند با چند درصد گرانتر نسیه بفروشد و او بپذیرد ، معامله صحیح است .

(مسئله ۲۲۷۷) کسـی که کالایی را نسیه فروخته اگر پس از گـذشت مثلاً نیمی از مـدت ، مقـداری از طلب خود را با موافقت بدهکار کم کند و بقیه را نقد دریافت نماید اشکال ندارد و معامله صحیح است .

۳ــ معامله سلف

اشاره

«معامله سـلف» (پیش فروش) آن است که قرار بگذارنـد خریدار هنگام معامله بهای کالا را بپردازد و کالا را که کلی و به ذمّه فروشنده است زمان معین دیگری تحویل بگیرد .

شرایط معامله سلف

(مسئله ۲۲۷۸) معامله سلف هفت شرط دارد:

۱ــ ویژگیهـایی را که بهای کالا به وسـیله آن تغییر می کنـد معین نماینـد ؛ ولی دقت زیاد لازم نیست و همین انـدازه که مردم بگوینـد خصوصـیات آن معلوم شـده کفـایت می کنـد . پس در چیزهـایی که نمی توان ویژگی خاصـی برای آن تعیین کرد و موجب فریب می شود معامله سلف باطل است .

۲ــ پیش از آن که خریـدار و فروشـنده از هم جـدا شونـد بنا بر احتیاط واجب خریـدار باید همه بهای کالا را تحویل فروشـنده دهـد ؛ و اگر مقداری از بهای آن را بپردازد ــ گرچه معامله در آن مقدار صـحیح است ــ فروشـنده می تواند تمام معامله را به هم بزنـد . و چنانچه خریـدار از فروشـنده طلبکار باشـد و بخواهـد پول کالا را بابت طلبش حساب نمایـد ، اولاً: باید وقت ادای طلب او رسیده باشـد و ثانیاً: بنا بر احتیاط واجب فروشـنده پول کالا را به عهـده خریـدار قرار دهد و سـپس خریدار با رضایت فروشنده طلبی را که از فروشنده دارد بابت پول کالایی که به ذمه او گذاشته شده حساب نماید .

۳ــ زمان تحویل کالا را به طور کامل معین کنند ؛ پس اگر بگوید هنگام

ص: ۴۷۱

جمع آوری محصول تحویل خواهم داد ، چون زمان کاملاً معلوم نشده معامله باطل است .

۴ــ زمانی را برای تحویل کالا معین کنند که اطمینان داشته باشند در آن زمان آن کالا نایاب نخواهد بود .

۵ــ بنا بر احتیاط واجب جای تحویل کالا را معین کنند ؛ ولی اگر در خلال داد و ستد جای تحویل هم معین شود لازم نیست به آن تصریح نمایند .

۶ــ مقدار کالاـ با وزن یا پیمانه و یا شماره تعیین شود ؛ و کالایی را هم که معمولاً با دیدن معامله می کنند اگر پیش فروش کنند اشکال ندارد ؛ ولی باید مانند بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند .

۷ــ کالای فروخته شده و عوض آن ــ در صورتی که فروش آنها با وزن یا پیمانه باشدــ از یک جنس نباشند .

احکام معامله سلف

(مسئله ۲۲۷۹) اگر پولی را سلف بفروشد و عوض آن را پول بگیرد معامله باطل است ؛ اگر چه این حکم در غیر پول طلا و نقره مبنی بر احتیاط است .

(مسئله ۲۲۸۰) اگر کالایی را سلف بفروشد و در مقابل آن کالای دیگر یا پول قرار دهد معامله صحیح است ؛ هر چند احتیاط مستحب آن است که در مقابل کالایی که سلف می فروشد پول قرار دهد نه کالای دیگر .

(مسئله ۲۲۸۱) اگر خریدار بخواهد کالایی را که سلف خریده بفروشد ، مسئله چهار صورت دارد:

۱ــ اگر پیش از تمام شدن مدت باشد ، بنا بر احتیاط واجب به هیچ کسی نمی تواند بفروشد .

۲ــ اگر پس از تمام شدن مدت و پیش از تحویل گرفتن کالا باشد ، به خود فروشنده به هر نحو بفروشد مانعی ندارد ؛ ولی بهتر است یا به کالای دیگر بفروشد و یا همان پولی را که داده بگیرد نه بیشتر .

۳ــ اگر پس از تمام شدن مدت و پیش از تحویل گرفتن کالا بخواهد آن را به دیگری بفروشد ، پس اگر چیزی که سلف خریده با وزن یا پیمانه معامله می شود به قیمتی که خریده می تواند بفروشد ؛ ولی به قیمت زیادتر یا کمتر محل اشکال است . و اگر از چیزهایی است که بدون وزن و پیمانه معامله می شود ــ مانند: زمین و پارچه و ماشین ــ فروختن آن هر چند به قیمت بیشتر مانعی ندارد .

۴ــ اگر پس از تحویل گرفتن کالا بخواهد آن را بفروشد ، به هر قیمتی که بخواهد می تواند بفروشد ؛ چه با وزن و پیمانه معامله شود یا بدون وزن یا پیمانه .

(مسئله ۲۲۸۲) در معامله سلف کالایی را که فروشنده قرارداد کرده است باید

ص :۴۷۲

پس از تمام شدن مدت تحویل دهد و خریدار نیز باید قبول نماید ؛ ولی اگر کالایی را که فروشنده می دهد بهتر یا پست تر از کالایی باشد که قرار گذاشته اند ، خریدار می تواند قبول نکند ؛ و اگر کالای دیگری بدهد در صورتی که خریدار راضی شود اشکال ندارد .

(مسئله ۲۲۸۳) اگر کالایی را که پیش فروش کرده هنگام تحویل نایاب شود و فروشنده نتواند آن را تهیه کند ، خریدار می تواند صبر کند تا فروشنده تهیه نماید یا معامله را به هم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد .

(مسئله ۲۲۸۴) اگر کالایی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدتی تحویل دهد و پول آن را هم پس از مدتی بگیرد ، معامله باطل است .

مواردی که می توان معامله را به هم زد

حق به هم زدن معامله را «خیار» می گویند ، و خریدار یا فروشنده در یازده مورد حق دارند معامله را به هم بزنند:

۱_ از مجلسی که معامله در آن انجام شده متفرق نشده باشند ؛ و به آن «خیار مجلس» می گویند .

۲_ در صورتی که خریدار یا فروشنده در معامله زیان دیده باشد ؛ و به آن «خیار غبن» می گویند . در این صورت زیان دیده می تواند معامله را به هم بزند یا به همان قیمت راضی شود ؛ ولی نمی تواند طرف معامله را وادار به پرداخت تفاوت قیمت کند؛ مگر این که طرف مقابل راضی شود .

(مسئله ۲۲۸۵) اگر خریدار بهای کالا را نداند و یا در اثر غفلت آن را گرانتر از بهای معمولی بخرد ، چنانچه به قدری گران خریده که مردم او را مغبون (زیان دیده) می دانند و به کمی و زیادی آن اهمیت می دهند می تواند معامله را به هم بزند ؛ همچنین اگر فروشنده در اثر جهل یا غفلت کالا را به مقداری ارزان بفروشد که مردم او را مغبون بدانند می تواند معامله را به هم بزند .

۳_ خریدار و فروشنده در ضمن معامله شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان تا مدت معینی حق داشته باشند معامله را به هم بزنند ؛ و به آن «خیار شرط» می گویند .

(مسئله ۲۲۸۶) در معامله بیع شرط که مثلاً کالای ده هزار تومانی را به پنج هزار تومان می فروشند و قرار می گذارند که اگر فروشنده سر مدت معین پول را برگرداند بتواند معامله را به هم بزند ، چنانچه خریدار و فروشنده قصد جدی خرید و فروش داشته باشند معامله صحیح است ؛ هر چند فروشنده اطمینان داشته باشد که اگر سر مدت پول را پس ندهد خریدار کالا را به او برمی گرداند . و اگر فروشنده پول را نپردازد یا خریدار بمیرد فروشنده حق ندارد کالا را از خریدار یا ورثه او پس بگیرد .

۴ــ فروشـنده مال خود را بهتر از آنچه هست جلوه دهد به گونه ای که بهای آن در نظر مردم بیشتر از بهای معمول باشد ؛ و به آن «خیار تدلیس» می گویند .

(مسئله ۲۲۸۷) اگر جنس اعلاـ ــ مثلاًـ چـای اعلاـ ــ را بـا جنس پست آن مخلـوط نماینـد و به اسم جنس اعلاـ بفروشـند ، در صورتی که خریدار نمی دانسته می تواند معامله را به هم بزند .

۵ــ خریدار و فروشـنده در ضـمن معامله انجام کاری را شـرط کنند یا در ضـمن معامله شـرط کنند کالا دارای شرایط ویژه ای باشد ولی به آن شـرط عمل نکنند ، که در این صورت دیگری می تواند معامله را به هم بزند ؛ و به آن «خیار تخلّف از شـرط» می گویند .

۶ــ در کالای مورد معامله یا عوض مشـخص آن عیبی باشـد ؛ و آن را «خیار عیب» می نامنـد . پس هر گاه فروشـنده یا خریدار بعد از معامله متوجه آن عیب شود بدون حضور و رضایت دیگری می تواند معامله را به هم بزند .

(مسئله ۲۲۸۸) خیـار عیب فوری نیست ؛ هر چنـد احوط آن است که پس از فهمیـدن عیب در مورد به هم زدن معامله یا ساقط کردن خیار اقدام کند و آن را تأخیر نیندازد .

(مسئله ۲۲۸۹) اگر خریدار یا فروشـنده بفهمد مال یا عوض مشخصی را که دریافت کرده عیب دارد ، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال یا عوض آن بوده و او نمی دانسته ، می تواند معامله را به هم بزند ؛ و اگر در آن تصرف نموده می تواند تفاوت قیمت سـالم و معیوب را معین نمایـد و از طرف پس بگیرد . و اگر معـامله به عوض کلی بوده ، فروشـنده می توانـد آن را پس دهد و عوض سالم مطالبه نماید .

(مسئله ۲۲۹۰) اگر بعـد از معامله و پیش از تحویل دادن کالا یا عوض مشـخص آن در یکی از آنها عیبی پیدا شود ، خریدار یا فروشـنده می تواند معامله را به هم بزند . ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند اشکال دارد ؛ مگر این که هر دو طرف راضی باشند .

(مسئله ۲۲۹۱) در چهار صورت خریدار نمی تواند به علت وجود عیب معامله را به هم بزند یا تفاوت قیمت بگیرد:

۱ــ چنانچه هنگام معامله از عیب آگاه باشد .

۲ــ پس از انجام معامله به عیب راضی شود .

۳ــ هنگام معامله بگوید اگر کالا عیبی داشته باشد پس نمی دهم و تفاوت قیمت هم نمی گیرم .

۴ــ فروشـنده هنگام معامله بگوید این کالا را با هر عیبی که دارد می فروشم و خریدار هم به این معامله راضی شود ؛ ولی اگر عیبی را معین کند و بعد معلوم شود

عیب دیگری هم دارد ، خریـدار می توانـد برای عیبی که معین نشـده معـامله را به هم بزنـد یا اگر در آن تصـرف کرده تفاوت قیمت بگیرد .

(مسئله ۲۲۹۲) در دو صورت اگر خریـدار به عیب کالاـ آگاه شود تنها می توانـد تفاوت قیمت بگیرد و نمی توانـد معامله را به هم بزند:

۱ــ پس از معامله در کالا تصرف کرده باشد ، به گونه ای که مردم بگویند به طوری که تحویل گرفته باقی نمانده است .

۲ــ پس از تحویل کالا عیب دیگری در آن پدیـد آیـد؛ ولی اگر فقط خریدار تا مدتی حق به هم زدن معامله را داشـته باشد و در آن مـدت عیب دیگری در کالا پیـدا شود ــ اگر چه آن را تحویل گرفته باشـد ــ می تواند معامله را به هم بزند ؛ و نیز اگر حیـوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشـتن سه روز و بـدون کوتـاهی خریـدار عیب دیگری پیـدا کنـد ــ اگر چه آن را تحویل گرفته باشد ــ می تواند معامله را به هم بزند .

۷ــ پس از انجام معامله آشکار شود مقداری از کالا یا عوض مشخص آن مال دیگری بوده و صاحب آن راضی نشود ، که در این صورت خریدار یا فروشنده می تواند معامله را به هم بزند ؛ و آن را «خیار تبعّض صفقه» می نامند .

۸ــ فروشـنده ویژگیهای کالای معینی را که خریـدار ندیـده به او بگوید ولی بعد معلوم شود حقیقت نداشـته است ، که در این صورت خریـدار می توانـد معامله را به هم بزنـد ؛ همچنین اگر خریـدار خصوصـیات عوض معینی را که می دهد بگوید و بعد معلوم شود طوری که تعریف کرده نبوده است ، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند . و به آن «خیار رؤیت» می گویند .

۹ــ خریـدار پول کالاـیی را که به طور نقـد خریـده تـا سه روز نپردازد و فروشـنده هم کالا را تحویل نـداده باشـد ، که در این صورت ــ چنانچه خریـدار شـرط نکرده باشـد که دادن پول را تأخیر بینـدازد و شـرط تأخیر در تحویل کالا هم نشـده باشـد ــ فروشنده می تواند معامله را به هم بزند ؛ و به آن «خیار تأخیر» می گویند .

(مسئله ۲۲۹۳) اگر کالای مورد معامله مثلا بعضـی از میوه ها باشـد که اگر یک روز بمانـد فاسـد می شود ، چنانچه خریدار تا پایان آن روز پول آن را ندهد و شرط تأخیر تحویل پول یا کالا هم نشده باشد ، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند .

۱۰ــ کالاـی مورد معامله حیوان باشـد که در معامله حیوانات خریـدار حق دارد تا سه روز معامله را به هم بزنـد ؛ گرچه شـرط خیار هم نکرده باشد . به این مورد «خیار حیوان» گفته می شود .

۱۱ــ فروشـنده نتوانـد کالاـیی را که فروخته تحویـل دهـد ؛ مثلاً ماشـینی را که فروخته به سـرقت رود یا خانه ای را که فروخته ویران شود . به این مورد «خیار تعذّر تسلیم» می گویند .

احکام اقاله (به هم زدن معامله)

ص :۴۷۵

«اقاله» آن است که یک طرف معامله تقاضای به هم زدن آن را کند و طرف دیگر نیز قبول نماید ؛ به کسی که این تقاضا را کرده «مُستقیل» و به کسی که آن را قبول نموده «مُقیل» می گویند .

(مسئله ۲۲۹۴) اقاله در هر عقد لازمی جز نکاح و ضمانت جاری است ؛ ولی خود اقاله قابل فسخ نمی باشد .

(مسئله ۲۲۹۵) اقاله با هر لفظی و حتی با عمل دو طرف معامله صورت می پذیرد ؛ ولی دو طرف باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار آن را انجام دهند .

(مسئله ۲۲۹۶) اقاله در خرید فروش نباید به کمتر یا زیادتر از کالا ـ یا عوض آن انجام شود ، و باید همان کالا و عوض به فروشنده و خریدار بازگردانده شود ؛ ولی چون پذیرفتن اقاله واجب نیست ، جایز است اقاله کننده چیزی را کاری را به نفع خود تقاضا کند و انجام اقاله مشروط به انجام این تقاضا باشد .

(مسئله ۲۲۹۷) اگر بخواهند قسمتی از کالای مورد معامله را در برابر همان مقدار از بهای آن اقاله نمایند اشکال ندارد ؛ همچنین اگر فروشنده یا خریدار متعدد باشند ، اقاله در سهم هرکدام به نسبت بهای آن جایز است و رضایت شریکها لازم نیست .

(مسئله ۲۲۹۸) در صورتی که کالا ـ یا عوض آن و یا هردو تلف شوند ، بازهم می توان معامله را اقاله نمود و عوض آنچه را تلف شده به طرف داد ؛ همچنین اگر دو طرف معامله یا یکی از آنان ملک خود را فروخته یا بخشیده باشد ، باز می تواند معامله را اقاله کند و عوض آن را به طرف بدهد .

(مسئله ۲۲۹۹) اقاله شخص نادم مستحب مؤکد است ، و از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: هر بنده ای که معامله مسلمانی را که از خرید یا فروش پشیمان شده به هم بزند و اقاله کند ، خداون لغزش آن بنده را در روز قیامت اقاله خواهد کرد .

احکام احتکار

«احتکار» آن است که کالایی که شدیداً مورد نیاز مردم است به انگیزه گرانتر شدن از دسترس خرید آنان دور نگاه داشته شود ، به شکلی که مردم از این ناحیه در مضیقه و سختی قرار بگیرند ؛ خواه قصد ضرر زدن به آنان در بین باشد یا نه . احتکار در روایات زیادی مورد مذمت شدید قرار گرفته ، و شخص محتکر ملعون و خطاکار و خائن و در حد قاتل شمرده شده است . مطابق بعضی از روایات محتکر

از پناه خداوند متعال خارج شده و از نعمتهای الهی محروم می شود .

(مسئله ۲۳۰۰) ظاهراً حرام بودن احتکار در زمان ما منحصر به گندم ، جو ، خرما ، کشمش و روغن زیتون نیست ؛ بلکه شامل هر نوع کالا و خدمتی است که شدیداً مورد نیاز مردم باشد و از نبود آن در مضیقه قرار گیرند . و امور ذکر شده در روایات از آن جهت است که در گذشته بیشتر آنها شدیداً مورد نیاز مردم بوده است .

(مسئله ۲۳۰۱) اگر کالایی را به انگیزه گرانتر شدن از دسترس مردم دور نگاه دارد ولی آن کالا توسط دیگران به مردم عرضه می شود و به گونه ای نیست که آنان در مضیقه و سختی قرار گیرند ، در این صورت احتکار صادق نیست .

(مسئله ۲۳۰۲) اگر کالا-یی را برای رفع نیازهای شخصی خود و خانواده اش از دسترس خرید مردم دور نگاه دارد و به جهت کمیاب شدن قیمت آن گرانتر شود ظاهراً اشکال ندارد .

(مسئله ۲۳۰۳) تشخیص اینکه دور نگاه داشتن کالایی از دسترس خرید مردم از مصادیق احتکار است یا نه ، به عهده حکومت صالح در هر زمان می باشد .

(مسئله ۲۳۰۴) حکومت صالح می تواند محتکر را به عرضه نمودن کالای مورد احتکار و فروش آن بدون اجحاف ملزم نماید ؛ و چنانچه محتکر از عرضه نمودن کالا امتناع نماید ، حکومت صالح می تواند علاوه بر تعزیر عادلانه او کالای احتکار شده را به فروش برساند و پول آن را به صاحبش بپردازد .

(مسئله ۲۳۰۵) حکومت صالح از احتکار کالای ضروری جلوگیری می کند ؛ ولی صاحب کالا نسبت به قیمت گذاری آن آزاد است . و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله از نرخ گذاری بر روی کالاهای احتکار شده ابا فرمودند ؛ و چون به آن حضرت پیشنهاد نرخ گذاری گردید در حالتی که آثار ناراحتی در چهره ایشان ظاهر بود فرمودند: این امر به دست من نیست ، بلکه به دست خداست ؛ هر زمان که بخواهد قیمت را پایین آورده یا بالا- می برد . و در حقیقت چگونگی عرضه و تقاضا معمولاً مشکل را حل می کند ؛ ولی با این حال اگر فروشنده ها تبانی کرده و در قیمت گذاری اجحاف نمودند ، حکومت صالح به مقدار لازم جلوی اجحاف را می گیرد . و نرخ متعادلی را که به نفع طرفین باشد تعیین می نماید .

احکام حق شُفعه

ص: ۴۷۷

هر گاه یکی از دو شریک تمام یا قسمتی ار سهم خود را به غیر شریک خود بفروشد شریک دیگر حق دارد معامله را به نفع خود بر گرداند و قیمت تعیین شده را بپردازد و آن را تملک نماید ؛ این حق را «حق شُفعه» می گویند .

(مسئله ۲۳۰۶) حق شُفعه فقط در مالی که مشاع و مشترک باشد ثابت است ؛ پس اگر ملکی مشاع بوده ولی تقسیم شده باشد و سپس یکی از آنان سهم خود را بفروشد ، برای دیگری حق شُفعه ثابت نیست ؛ چنان که برای همسایه ملک نیز حق شُفعه ثابت نمی باشد .

(مسئله ۲۳۰۷) حق شُفعه منحصر به موردی است که عین فروخته شده فقط بین دو نفر مشترک باشد . پس اگر بیش از دو نفر شریک باشند و یکی از آنان سهم خود را بفروشد ، هیچ کدام از شرکا حق شُفعه ندارند ؛ بلکه اگر جز یک نفر بقیه شرکا سهم خود را در یک معامله بفروشند ، ثبوت حق شُفعه برای آن یک نفر محل اشکال است .

(مسئله ۲۳۰۸) حق شُفعه در چیزهایی غیر منقول که قابل تقسیم باشند _ مانند زمین و خانه و باغ _ قطعی است ؛ ولی درچیزهای دیگر منقول مانند: لباس ، فرش ، حیوان و... محل اشکال است و احتیاط در مصالحه می باشد . همچنین این حق در مورد فروش خانه و زمین و مغازه قابل تقسیم قطعی است ؛ ولی در مورد بخشش به عوض یا صلح آنها محل اشکال است . و در هبه مجانی و قرار دادن مهریه حق شُفعه ثابت نیست .

(مسئله ۲۳۰۹) اگر زمین مشترک نباشد ولی راهرو یا آب روی آن مشترک باشد و زمین با آب رو یا راهرو فروخته شود حق شُفعه ثابت است .

(مسئله ۲۳۱۰) هر گاه خریدار مسلمان باشد شریکی که می خواهد از حق شُفعه علیه او استفاده کند باید مسلمان باشد ؛ خواه فروشنده مسلمان باشد یا کافر . پس کافر علیه مسلمان حق شُفعه ندارد ؛ زیرا حق شُفعه نوعی تسلط بر دیگری است و کافر بر مسلمان تسلط ندارد و در صورتی که خریدار مسلمان نباشد لازم نیست شریک مسلمان باشد .

(مسئله ۲۳۱۱) شریک در صورتی حق شُفعه دارد که قدرت پرداخت قیمت جنس فروخته شده را داشته باشد . پس کسی که از پرداخت آن عاجز است حق شُفعه ندارد ؛ مگر این که خریدار قبول نماید .

(مسئله ۲۳۱۲) شریکی که حق شُفعه دارد نمی تواند نسبت به قسمتی از سهم فروخته شده شریک حق خود را اعمال کند ؛ بلکه باید تمام آن را قبول یا رد نماید .

(مسئله ۲۳۱۳) کسی که حق شُفعه دارد و می خواهد آن را به دست آورد فقط باید همان مبلغی را که خریدار به شریکش داده بپردازد ، و آنچه را بابت دلالی و مانند آن داده لازم نیست بپردازد .

(مسئله ۲۳۱۴) اگر خریدار سهمی را که خریده به دیگری بفروشد ، کسی که حق شُفعه دارد می تواند به خریدار اول مراجعه کند و پولی را که وی پرداخته به او بدهد ؛ در این صورت معامله دوم باطل می شود و خریدار دوم می تواند پول خود را از خریدار اول پس بگیرد .

(مسئله ۲۳۱۵) در شُفعه صیغه و لفظ خاصی شرط نیست ؛ بلکه شریک با عمل خود نیز می تواند حق شُفعه را اعمال نماید و قیمت سهم فروخته شده شریک را به او بپردازد و آن را تملک نماید . همچنین در شُفعه قبول شریک یا دیگری نیز شرط نمی باشد .

(مسئله ۲۳۱۶) استفاده از حق شُفعه فوری است ؛ پس اگر شریک سهل انگاری نماید و بدون عذر تأخیر اندازد حق او ساقط می شود . و در صورت استفاده از حق شُفعه همان مبلغ تعیین شده را باید به فروشنده بپردازد ، نه کمتر و نه بیشتر ؛ اگر نقد است نقد و اگر نسیه است نسیه .

(مسئله ۲۳۱۷) حق شُفعه قابل اسقاط و مصالحه با خریدار ــ با عوض یا بدون عوض ــ می باشد ؛ ولی ارث بردن آن محل اشکال است . می توان گفت به مقتضای عموم ادله ارث بدون ارث خالی از وجه نمی باشد .

احکام صلح

«صلح» آن است که انسان با دیگری توافق کند که مقداری از مال یا سود مال خود را ملك او کند ، یا از طلب یا حق خود بگذرد تا او هم مقداری از مال یا سود مال خود را به او واگذار نماید ، یا از طلب وحق خود بگذرد ؛ بلکه اگر بدون آن که عوضی بگیرد مقداری از مال یا منفعت مال خود را به کسی واگذار کند ، یا به عنوان صلح از طلب یا حق خود بگذرد و طرف هم قبول کند صلح صحیح است .

(مسئله ۲۳۱۸) صلح عقد مستقلی است و احکام مخصوص به خود را دارد ؛ هر چند بر حسب موارد مختلف فایده فروش یا هبه یا ابراء یا اجاره و یا عاریه بر آن مترتب شود .

(مسئله ۲۳۱۹) صلح صیغه مخصوصی ندارد و با هر زبانی مقصود خود را بفهمانند کافی است .

(مسئله ۲۳۲۰) در دو طرف صلح «بلوغ ، عقل ، اختیار ، قصد و سفیه نبودن» شرط است ؛ پس صلح نابالغ یا دیوانه یا کسی که از روی ناچاری صلح می کند یا قصد صلح ندارد و یا کسی که اموالش را در کارهای بیهوده مصرف می کند صحیح نیست . همچنین حاکم شرع نباید آنان را از تصرف در اموالشان منع کرده باشد .

(مسئله ۲۳۲۱) اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند، چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح نماید ــ مثلاً ده هزار تومان

طلبکار باشد و طلب خود را به پنج هزار تومان صلح نماید ـ زیادی برای بدهکار حلال نیست ؛ مگر آن که مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند ، یا به گونه ای باشد که اگر می دانست باز هم به آن مقدار صلح می کرد ، یعنی زیادی را گذشت می نمود .

(مسئله ۲۳۲۲) مصالحه دو چیزی که از یک جنسند و وزن آنها معلوم است در صورتی صحیح است که وزن یکی از دیگری بیشتر نباشد ؛ و اگر وزن آنها معلوم نیست و احتمال زیادتر بودن یکی از دیگری باشد ، صحت صلح آنها محل اشکال است .

(مسئله ۲۳۲۳) اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدتی بگیرد ، چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری قبول کند و مقصودش این باشد که مقداری از طلب خود را گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد .

(مسئله ۲۳۲۴) صلح عقدی است لازم ؛ پس اگر دو نفر با هم صلح کنند هیچ کدام نمی توانند آن را به هم بزنند مگر با رضایت یکدیگر . همچنین اگر در ضمن معامله برای هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را قرار دهند ، کسی که آن حق را دارد می تواند صلح را به هم بزند .

(مسئله ۲۳۲۵) در مواردی که خریدار یا فروشنده حق به هم زدن معامله را دارد (خیارات «۱۱ مورد») اگر به جای خرید یا فروش صلح کنند ، دو طرف صلح نیز حق به هم زدن صلح را دارند ؛ ولی خیار مجلس (موردی که دو طرف از مجلس معامله متفرق نشده اند) ، خیار حیوان (جایی که مورد معامله حیوان باشد) ، خیار تأخیر (موردی که پول جنسی را که خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد) و بنا بر احتیاط خیار غبن (موردی که یکی از دو طرف زیان دیده باشند) در صلح جاری نمی شود .

(مسئله ۲۳۲۶) اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد می تواند صلح را به هم بزند ؛ ولی گرفتن تفاوت قیمتِ صحیح و معیوب محل اشکال است .

(مسئله ۲۳۲۷) هرگاه مال خود را به کسی صلح کند و با او شرط نماید که پس از مرگ چیزی را که به او صلح کرده وقف نماید و او هم این شرط را قبول کند ، باید به شرط خود عمل نماید .

احکام شرکت

«شرکت» آن است که دو یا چند نفر در مال مشخصی یا در دَین یا منفعت خاصی و یا در حقی شریک باشند . شرکت گاهی به اختیار و با قرار داد ایجاد می شود و گاهی غیر اختیاری به وجود می آید ؛ مانند شرکت دو یا چند نفر در ارثی که به آنان رسیده است .

(مسئله ۲۳۲۸) در شرکتی که با قرارداد ایجاد می شود لازم نیست صیغه خاصی خوانده شود ؛ بلکه اگر هر یک از شرکا مقداری از مال خود را با مال دیگری به قصد شرکت مخلوط نماید به گونه ای که قابل تشخیص از یکدیگر نباشد ـ مثل این که گندمهای خود را با گندمهای او مخلوط نماید ـ و یا هر کدام مثلاً نصف مشاع سرمایه خود را به دیگری مصالحه نماید ، شرکت بین آنان حاصل می شود و تصرف هرکدام در مال شرکت و یا تجارت با آن تابع قرارداد آنان می باشد .

شرایط شرکت قراردادی

(مسئله ۲۳۲۹) در شرکتی که به وسیله قرار داد ایجاد می شود چند شرط معتبر است:

۱و۲و۳ ـ هر یک از شرکا «بالغ ، عاقل و دارای اختیار» باشند ؛ پس شرکت کودک یا دیوانه بدون اجازه ولیّ خود و نیز شرکت شخصی که مجبور شده و از خود اختیار ندارد صحیح نیست .

۴و۵ ـ هیچ یک از شرکا سفیه نباشد و نیز به وسیله حاکم شرع از تصرف در اموال خود منع نشده باشد ؛ پس شرکت کسی که سفیه است و اموال خود را بیهوده مصرف می کند و شرکت ورشکسته ای که از تصرف در اموال خود منع شده بدون اجازه حاکم شرع صحیح نیست .

۶ـ مورد شرکت مال باشد ؛ پس شرکت در کار به طوری که هرکدام جدا از دیگری کار کند و بعد در محصول کار و یا اجرت آن با دیگری شریک باشد صحیح نیست ؛ بلکه هریک از آنان مالک محصول یا اجرت کار خود می باشد . هرچند در صورتی که با رضایت یکدیگر در آخر کار محصول کار یا اجرت آن را تقسیم کنند مانعی ندارد .

۷ـ بنا بر احتیاط واجب سرمایه شرکت باید به صورت مشاع باشد ؛ یعنی به طوری به هم آمیخته باشد که مال هر یک از شرکا از دیگری مشخص نباشد . پس اگر هر یک از شرکا پول یا ملک مشخصی را برای سرمایه شرکت بدهد ، بنا بر احتیاط واجب باید سهم مشاعی از آن را به شرکای دیگر در مقابل آنچه از آنان با او منتقل می شود مصالحه نماید تا شرکت حاصل شود .

(مسئله ۲۳۳۰) اگر دو نفر قرار بگذارند که هرکدام چیزی را جداگانه با پول خود نسیه بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود ولی در جنسی که هرکدام خریده اند و در استفاده آن با هم شریک باشند شرکت صحیح نیست ؛ اما اگر هرکدام دیگری را وکیل کند تا جنس یا قسمتی از آن را برای او نسیه بخرد بعد هر شریکی جنس را برای خودش و شریکش به طور مشاع بخرد که هر دو بدهکار شوند شرکت صحیح است ؛ همچنین اگر جنسی را برای خود بخرد و دیگری از او بخواهد که او را شریک کند و او هم قبول نماید و او را شریک نماید شرکت حاصل

می شود و او نصف پول را بدهکار می شود .

(مسئله ۲۳۳۱) اگر در قرارداد شرکت شرط شود که همگی به طور مشترک یا مستقل کار کنند و یا یک نفر معین کار کند ، باید طبق شرط عمل شود ؛ و اگر کیفیت عمل تعیین نشود باید طبق آنچه متعارف است عمل نمایند ؛ و چنانچه یکی از شرکا خلاف شرط یا خلاف متعارف معامله ای انجام دهد معامله فضولی (بدون اجازه مالک یا نماینده او واقع شود) است ، و در صورتی که دیگران آن را اجازه دهند صحیح خواهد بود .

(مسئله ۲۳۳۲) در مال مشترک همه شرکا طبعاً در سود و زیان سرمایه به نسبت سهام خود شریک می باشند ؛ ولی اگر در قرارداد شرکت شرط کنند کسی که کار بیشتری می کند و یا کارش تخصصی است سود بیشتر ببرد ، باید به شرط خود عمل نمایند . و اگر شرط کنند کسی که کار نمی کند یا کمتر کار می کند منفعت بیشتری ببرد ، صحت شرط محل اشکال است .

(مسئله ۲۳۳۳) اگر شرط کنند که همه استفاده را یک نفر ببرد یا تمام ضرر یا بیشتر آن را یکی از آنان بدهد ، صحت شرط و شرکت محل اشکال است ؛ ولی اگر هنگام بر هم زدن شرکت و تقسیم مال با یکدیگر مصالحه کنند که یک نفر از آنان اصل سرمایه اولی خود را بردارد و باقیمانده از نقد و نسیه و زیان مربوط به دیگری باشد مانعی ندارد .

(مسئله ۲۳۳۴) اگر شرط نکنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد ، چنانچه سرمایه آنان به یک اندازه باشد سود و زیان را هم به یک اندازه می برند ؛ و اگر سرمایه آنان به یک اندازه نباشد سود و زیان هر یک از شرکا به نسبت سرمایه آنهاست ؛ چه همگی به یک اندازه کار کنند یا یکی کمتر کار کند و یا اصلاً کار نکند . ولی اگر یکی از آنها با اجازه دیگر شرکا کار کند و قصد مجان نداشته باشد مزد کار خود را طلبکار خواهد بود .

(مسئله ۲۳۳۵) شریکی که اختیار سرمایه شرکت با اوست باید به قرارداد شرکت عمل کند ؛ مثلاً اگر قرارگذاشته اند نسیه بخرد یا نقد بفروشد یا جنس را از محل مخصوصی بخرد باید به همان قرار داد رفتار نماید . و اگر قرار خاصی نگذاشته باشند باید به صورت متعارف داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد ؛ به عنوان مثال اگر معمول است که نقد بفروشد یا مال شرکت را در مسافرت همراه خود نبرد باید به همین گونه عمل نماید .

(مسئله ۲۳۳۶) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر خلاف قرارداد معامله نماید و خسارتی به شرکت وارد آید ضامن است ، و معامله ای هم که کرده احتیاج به اجازه شرکای دیگر دارد ؛ همچنین اگر با او قرار خاصی نگذاشته باشند و خلاف متعارف معامله نماید ضامن است . ولی در هر دو صورت معامله های

بعدی او که مطابق قرارداد یا به طور متعارف انجام می شود صحیح خواهد بود .

(مسئله ۲۳۳۷) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر زیاده روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً تمام یا مقداری از آن تلف شود ضامن نیست .

(مسئله ۲۳۳۸) اگر شریک چیزی را برای خود به طور نسیه بخرد ، سود و زیان آن مربوط به خود اوست ؛ ولی اگر برای شرکت بخرد و معامله نسیه متعارف باشد یا از طرف سایر شرکا اجازه داشته باشد یا در صورتی که اجازه نداشته پس از معامله اجازه دهند ، سود و زیان آن مربوط به شرکت خواهد بود .

(مسئله ۲۳۳۹) اگر پس از معامله یکی از شرکا معلوم شود که اصل شرکت باطل بوده ، معامله ای که انجام گرفته فضولی است ؛ پس اگر شریکها بگویند به آن معامله راضی هستیم ؛ معامله صحیح وگرنه باطل می باشد . و هرکدام از آنان که بدون قصد ، مجانی برای شرکت کاری کرده است و کارش با اجازه شرکا بوده ، می تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه متعارف از شریکهای دیگر بگیرد .

(مسئله ۲۳۴۰) تشکیل شرکتهای تجاری و تعاونی ــ از هر نوعی که باشد ــ بر اساس شرایط ذکر شده صحیح است ؛ همچنین اگر چیزهایی را که شارع نهی نکرده در شرکت شرط کنند اشکال ندارد .

تصرف در اموال شرکت

(مسئله ۲۳۴۱) تصرف در چیزی که مشترک است بدون اجازه شریکهای دیگر جایز نیست .

(مسئله ۲۳۴۲) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند ــ هر چند مورد اعتماد شرکا باشد ــ حق ندارد از اموال شرکت چیزی به نام خود خرید و فروش کند و سود آن را برای خود بردارد ؛ مگر این که دیگران اجازه دهند .

(مسئله ۲۳۴۳) هرگاه یکی از شرکا از دنیا برود یا توسط دادگاه صالح از تصرف در اموال خود منع گردد و یا بیهوش یا دیوانه و یا سفیه شود ، دیگر شرکا بدون اجازه ولیّ او یا حاکم شرع حق تصرف در اموال شرکت و حتی تقسیم اموال آن را ندارند .

(مسئله ۲۳۴۴) اگر همه شرکا از اجازه تصرفی که در مال شرکت داده اند برگردند ، هیچ کدام نمی توانند در مال شرکت تصرف کنند . و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد شریکهای دیگر حق تصرف ندارند ؛ ولی خود او تا زمانی که منعی از سایر شرکا نرسیده می تواند در مال شرکت تصرف نماید .

(مسئله ۲۳۴۵) در شرکت غیر اختیاری ــ مانند ارث ــ که بدون عقد قرارداد حاصل می شود نیز هیچ یک از شریکان بدون اجازه سایر شرکا حق تصرف در مال

مورد شرکت را ندارد .

تقسیم مال مشترک

(مسئله ۲۳۴۶) بنا بر مشهور عقد شرکت عقد جایز است ؛ پس هرگاه یک یا چند نفر از شرکا درخواست تقسیم اموال شرکت را داشته باشند _ اگر چه شرکت مدت داشته باشد _ باید دیگران قبول نمایند ؛ مگر آن که مدت در ضمن عقد لازمی تعیین شده باشد یا تقسیم اموال شرکت موجب وارد شدن ضرر قابل توجه به سایر شرکا باشد .

(مسئله ۲۳۴۷) در تقسیم مال مشترک باید ابتدا آن را به تعداد سهام _ چه متساوی و چه متفاوت _ تفکیک کرد و آنگاه به حکم قرعه سهم هر یک را تعیین نمود . و قرعه کیفیت خاصی ندارد ؛ بلکه به هر طریقی که تقسیم کننده و شرکا موافقت کنند به شکلی که انتخاب افراد در آن دخالت نداشته باشد کافی است ؛ خواه به نوشتن روی کاغذ باشد یا راههای دیگر . و اگر هر یک از شرکا بدون قرعه به سهم خاصی راضی شوند و اختلافی در بین نباشد قرعه لازم نیست .

(مسئله ۲۳۴۸) هیچ یک از شرکا نمی تواند تقسیمی را که در مال مشترک صورت گرفته به هم بزند ؛ ولی اگر ادعا کند که در انجام تقسیم اشتباهی رخ داده و بتواند اشتباه را ثابت کند ، تقسیم به هم می خورد و باید دوباره صورت پذیرد .

(مسئله ۲۳۴۹) در صورتی می توان مال مشترک را تقسیم کرد که اجزای آن از نظر عرف مردم کاملاً شبیه هم باشد ؛ نظیر یک دسته اسکناس ، حبوبات ، پارچه و زمین . و اگر اجزای آن مثل هم نباشد _ نظیر حیوانات ، مغازه ، خانه و چیزهای ساخته شده _ عین آن قابل تقسیم نیست و هنگام تقسیم باید قیمت آن را معین کنند و سپس سهم هر یک از شریکها به لحاظ قیمت آن تعیین شود ؛ ولی اگر همه شرکا به گونه ای به تقسیم عین آن راضی باشند تقسیم آن اشکال ندارد .

(مسئله ۲۳۵۰) اگر عین مال مشترک قابل تقسیم نباشد و بعضی از شرکا خواهان تقسیم قیمت آن باشند و بعضی از قبول آن خودداری کنند ، حاکم شرع می تواند آنها را به فروش مال و تقسیم قیمت آن مجبور نماید .

(مسئله ۲۳۵۱) اگر عین مال مشترک قابل تقسیم باشد ولی یک قسمت آن گرانتر از قسمت دیگر باشد _ مانند دو طبقه از یک منزل که میان دو نفر به شرکت است _ پس از تقسیم باید شریکی که قسمت گرانتر را برداشته نصف مقدار تفاوت را به شریک دیگر برگرداند .

(مسئله ۲۳۵۲) اگر بعد از تقسیم مال مشترک معلوم شود قسمت مشخصی از آن متعلق به دیگری بوده است ، چنانچه آن قسمت فقط در سهم بعضی از شرکا باشد ، یا در سهم همه باشد ولی مقدار آن تفاوت دارد ، تقسیم انجام شده باطل است ؛ و اگر

آن قسمت مشخص در سهم همه شرکا باشد و مقدار آن تفاوت نکند ، تقسیم انجام شده صحیح است .

(مسئله ۲۳۵۳) اگر وارثان پس از تقسیم مال میت بفهمند میت بدهکاری داشته است در صورتی که خود آنها یا شخص دیگری بدهی او را به عهده نگیرد تقسیم مال میت باطل است و باید ابتدا بدهی میت را از مال او بپردازند و سپس اموال او را تقسیم نمایند .

(مسئله ۲۳۵۴) اگر قسمتی از سرمایه شرکت به صورت دَین باشد و بخواهند شرکت را منحل کنند تقسیم دین صحیح نیست ؛ و اگر فرضاً تقسیم کردند ، آنچه از آنها نقد شود متعلق به همه شرکا می باشد و آنچه تلف شود از همه تلف شده است .

(مسئله ۲۳۵۵) تقسیم طلبهای میت توسط وارثان قبل از دریافت آنها از بدهکاران صحیح نیست؛ بلکه طلبهای میت قبل از دریافت همچنان بین ورثه به طور مشاع خواهد بود .

احکام مضاربه

«مضاربه» قرارداد بازرگانی و تجاری است که میان سرمایه گذار و عامل (کسی که با آن سرمایه کار می کند) بر اساس تجارت و سود مشاع بسته می شود .

(مسئله ۲۳۵۶) در قرارداد مضاربه خواندن صیغه عربی شرط نیست ، و همین که صاحب سرمایه با هر واژه ای مقصود خود را به عامل بفهماند و عامل هم بپذیرد قرارداد مضاربه منعقد می شود .

(مسئله ۲۳۵۷) در دو طرف قرارداد مضاربه «بلوغ ، عقل و اختیار» شرط است ؛ و علاوه بر این سرمایه گذار باید حق تصرف در دارایی خود را داشته باشد و عامل بتواند با آن سرمایه تجارت نماید .

(مسئله ۲۳۵۸) اصل سرمایه در مضاربه باید کاملاً معلوم بوده و به صورت نقد باشد ، و در سود آن باید سهم هرکدام به طور مشاع معین شود ؛ بنابراین اگر سرمایه به صورت دَین یا منفعت باشد یا سهم هر یک نامعین باشد مضاربه صحیح نیست .

(مسئله ۲۳۵۹) لازم نیست سرمایه مضاربه طلا ـ و نقره سکه دار باشد ؛ بلکه مضاربه با اسکناس یا دیگر اوراق باارزش نیز صحیح است .

(مسئله ۲۳۶۰) بنا بر مشهور عقد مضاربه عقد جایز است ؛ یعنی هر یک از دو طرف هر وقت بخواهند می توانند آن را به هم بزنند ؛ خواه قبل از شروع در تجارت و به دست آمدن سود باشد یا بعد از آن . ولی اگر در ضمن عقد لازمی شرط کنند تا مدت معینی به هم نزنند باید به شرط عمل نمایند .

(مسئله ۲۳۶۱) بنا بر مشهور عقد مضاربه با فوت هر یک از عامل و یا مالک به

هم می خورد .

(مسئله ۲۳۶۲) اگر کسی به دیگری پولی بدهد تا با آن کالایی بخرد و بین آنان تقسیم گردد مضاربه صحیح نیست و کالای خریداری شده مال صاحب پول است ، و عامل فقط اجرت متعارف کار را طلبکار می باشد .

(مسئله ۲۳۶۳) سود مضاربه باید میان دو طرف قرارداد تقسیم شود ؛ و چنانچه در مضاربه شرط شود که شخص سومی بدون شرکت در سرمایه و کار در سود شریک باشد مضاربه صحیح نیست ؛ ولی اگر شرط کنند دو طرف یا یکی از آنها از مال خود چیزی به او ببخشند مانعی ندارد .

(مسئله ۲۳۶۴) اگر عامل کوتاهی نکند و زیانی پیش آید متحمل زیان نمی شود و زیان بر عهده صاحب سرمایه است . و چنانچه در مضاربه شرط کنند که زیان متوجه دو طرف یا فقط عامل گردد شرط باطل است ؛ ولی اگر ضمن عقد لازمی قرار بگذارند در صورت زیان ، عامل قسمتی از آن را از مال خود جبران نماید صحت آن بعید نیست .

(مسئله ۲۳۶۵) اگر عامل با سرمایه گذار شرط کند تا پایان مدت ماهانه مبلغ معینی را به عنوان علی الحساب به او بپردازد و در پایان مدت سود را تعیین نموده باقیمانده سود را تسویه کنند و یا با یکدیگر مصالحه نمایند ، مضاربه صحیح است .

(مسئله ۲۳۶۶) مبالغ معینی را که شرکتها یا بانکها به عنوان سود ثابت به سرمایه گذار می پردازند و گاهی پیش از شروع عمل پرداخت می کنند ، به عنوان مضاربه صحیح نیست ؛ ولی چنانچه به عنوان علی الحساب بپردازند تا در آخر با هم مصالحه کنند مانعی ندارد .

(مسئله ۲۳۶۷) قراردادی که میان صاحب سرمایه و صاحب صنعت و حرفه بسته می شود تا عامل سرمایه را در صنایع به کار گیرد و سود آن را در بین خود تقسیم کنند ، به عنوان مضاربه صحیح نیست ؛ ولی چنانچه حدود و مشخصات صنعت و سهم مشاع هر یک را کاملاً معین کنند و به عنوان شرکت در سرمایه و کار اقدام کنند، صحت آن بعید نیست . همچنین است قراردادی که بین صاحب ماشین و راننده یا بین صاحب ابزار کار و کارگر در این رابطه بسته می شود ؛ هر چند خوب است در هر دو مورد به عنوان مصالحه اقدام نمایند .

(مسئله ۲۳۶۸) عامل نمی تواند بدون اجازه سرمایه گذار سرمایه را به شهر دیگر منتقل نماید ؛ و اگر بدون اجازه او منتقل کرد و از این بابت زیانی به سرمایه وارد شد ضامن خسارت خواهد بود ؛ ولی اگر سرمایه گذار اجازه داده باشد و عامل نیز در حفظ سرمایه کوتاهی نکند ضامن نیست .

(مسئله ۲۳۶۹) در مواردی که عامل حق جابجا کردن سرمایه را به شهر دیگر دارد هزینه جابجایی و انبارداری و اموری مانند دلالی و هزینه سفر خود را

می تواند به حساب مضاربه منظور نماید .

(مسئله ۲۳۷۰) یک سرمایه گذار می توانـد با چنـد عامل که به طور مشترک کار می کننـد در مورد یک مال مضاربه کنـد ؛ خواه سهم آنان از سود مساوی باشد یا نه ، در عمل یکسان باشند یا متفاوت . همچنین چند سرمایه گذار می توانند با یک عامل به مضاربه بپردازند .

(مسئله ۲۳۷۱) اگر عامل سرمایه چند سرمایه گذار را به طور مشترک در اختیار گرفته باشد مخارج تجارت را از اصل سرمایه برمی دارد ؛ ولی اگر سرمایه ها متفاوت است باید هزینه های تجارت را به نسبت سرمایه کسر نماید ؛ همان گونه که تقسیم سود به نسبت سرمایه می باشد .

(مسئله ۲۳۷۲) اگر معلوم شود قرارداد مضاربه باطل بوده تمام سود از آنِ مالک است و عامل تنها دستمزد کار خود را برابر متعارف محل طلبکار است ؛ ولی اگر مقدار سودی که بر فرض صحت مضاربه به عامل می رسید کمتر از دستمزد کار او باشد ، بنا بر احتیاط نسبت به مقدار زاید با یکدیگر مصالحه کنند .

(مسئله ۲۳۷۳) در صورتی که قرارداد مضاربه مطلق و بدون شرط باشد ، عامل هر طور که مصلحت بداند می تواند تجارت نماید .

(مسئله ۲۳۷۴) اگر در مقدار سرمایه یا سود و خسارت وارده بین مالک و عامل اختلاف پیدا شود و دلیلی در بین نباشد ، گفته عامل مقدم است ؛ ولی اگر در مقدار سهم عامل از سود حاصله اختلاف شود و دلیل و مدرکی در بین نباشد ، گفته مالک مقدم خواهد بود.

(مسئله ۲۳۷۵) پدر و جد پدری می توانند با مال کودک خود در صورتی که به مصلحت او باشد مضاربه کنند ؛ همچنین قیّم شرعی بچه ـ مانند وصی و حاکم شرع ـ می تواند با مراعات کامل مصلحت و امانت مال بچه را به مضاربه دهد .

احکام مزارعه

«مزارعه» آن است که مالک ، زمین کشاورزی خود را در اختیار کشاورز گذاشته تا در آن کشت کند و مقدار مشاعی از محصول را در برابر قراردادی که بین دو طرف بسته شده به مالک بپردازد .

(مسئله ۲۳۷۶) در مزارعه صیغه خاصی شرط نیست و دو طرف با هر زبانی مقصود خود را بفهمانند کافی است .

(مسئله ۲۳۷۷) مزارعه چند شرط دارد:

۱ـ مالک زمین را برای کشاورزی به کشاورز تحویل دهد و کشاورز نیز به همین منظور زمین را تحویل بگیرد .

۲ـ مالک و کشاورز عاقل ، بالغ و دارای قصد و اختیار باشند و سفیه نبوده و

توسط حاکم شرع از تصرف در اموالشان منع نشده باشند ؛ ولی اگر کشاورز نخواهد مالی را مصرف نماید شرط اخیر در او لازم نیست .

۳ـ همه محصول به یکی از آنان اختصاص داده نشود .

۴ـ سهم هر یک به طور مشاع ـ یعنی به صورت نصف یا ثلث و یا مانند آن ـ تعیین شود ؛ و اگر قرار گذارند حاصل قطعه ای از زمین مال یک کدام و حاصل قطعه ای دیگر مال دیگری باشد یا مالک به کشاورز بگوید: در این زمین زراعت کن و هرچه خواستی به من بده ؛ مزارعه باطل است .

۵ـ مدتی که قرار است زمین در دست کشاورز قرار گیرد کاملاً تعیین شده و به قدری باشد که محصول در آن به دست آید .

۶ـ زمین قابل کشاورزی باشد ؛ و اگر زراعت در آن ممکن نباشد ولی بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود مزارعه صحیح است .

۷ـ نوع کشاورزی را تعیین کنند؛ ولی اگر در آن محل تنها کشت یک نوع محصول رایج باشد تعیین لازم نیست .

۸ ـ اگر مالک چند قطعه زمین دارد باید قطعه مورد مزارعه را تعیین کند .

۹ـ مخارجی که هر یک از مالک و کشاورز باید صرف کنند ـ اگر معلوم نباشد ـ تعیین شود .

(مسئله ۲۳۷۸) اگر مالک با کشاورز قرار بگذارد که مقداری از حاصل برای او باشد و بقیه را به طور مشترک بین خودشان تقسیم کنند ، چنانچه بدانند که بعد از کسر آن مقدار چیزی باقی می ماند مزارعه صحیح است ؛ هر چند احتیاط در ترک این قرارداد است .

(مسئله ۲۳۷۹) اگر مدت مزارعه تمام شود و هنوز حاصل به دست نیامده باشد مسئله سه صورت دارد:

۱ـ چنانچه مالک راضی شود که ـ با اجاره یا بدون اجاره ـ زراعت در زمین او بماند و کشاورز هم راضی باشد اشکال ندارد و می توانند زراعت را در آن ملک باقی بگذارند .

۲ـ چنانچه مالک راضی نشود می تواند کشاورز را وادار کند که زراعت را بچینند ؛ و اگر برای چیدن زراعت ضرری به کشاورز برسد لازم نیست مالک عوض آن را به او بدهد و کشاورز اگر چه حاضر شود چیزی به مالک بپردازد نمی تواند مالک را مجبور کند که زراعت در زمین بماند ؛ هر چند در صورتی که کشاورز کوتاهی نکرده و چیدن زراعت برای کشاورز ضرر دارد و حاضر است اجاره زمین را به مالک بدهد و ماندن آن به مالک ضرر نمی زند ، احتیاط آن است که مالک قبول نماید ؛ و این احتیاط تا ممکن است ترک نشود .

۳ـ چنانچه کشاورز راضی نشود می تواند زراعت را بچیند ، و مالک نمی تواند او را مجبور کند که زراعت را باقی گذارد ؛

هر چند اگر باقی گذاشتن آن برای

ص: ۴۸۸

کشاورز ضرر ندارد و چیدن آن برای مالک یا هر دو ضرر دارد و مطالبه اجرت نیز نمی کند ، احتیاط آن است که کشاورز قبول نماید .

(مسئله ۲۳۸۰) اگر در وسط کار به هر دلیلی کشاورزی در زمین مورد مزارعه ممکن نباشد ؛ مثلا ـ این که آب از زمین قطع شود ، آن مقدار محصولی که به دست آمده ــ گرچه به صورت علوفه باشد ــ برابر قرارداد میان دو طرف تقسیم می شود ، و در بقیه مدت مزارعه باطل است و کشاورز باید زمین را به مالک تحویل دهد ؛ در غیر این صورت اگر کشاورز زراعت نکند و همچنان زمین در تصرف او باشد به طوری که مالک نتواند در آن تصرف نماید ، بنا بر احتیاط واجب باید اجاره آن مدت را به مقدار متعارف حساب کنند و با نظر اهل خبره نیز تخمین بزنند که اگر در آن سال مطابق قرارداد در آن زمین کشاورزی صورت می گرفت چه مقدار از محصول سهم مالک می شد ، پس این دو را با هم مقایسه کنند و مقدار مشترک را به مالک بدهد و نسبت به زیادی با یکدیگر مصالحه نمایند . و اگر به واسطه ترک زراعت ضرری به زمین وارد شده کشاورز باید خسارت آن را نیز بپردازد .

(مسئله ۲۳۸۱) اگر پس از قرارداد مزارعه یکی از دو طرف یا هر دو بمیرند مزارعه به هم نمی خورد و وارثشان به جای آنان می باشد ؛ مگر آن که قید شده باشد کشاورز شخصاً زراعت کند که در این صورت مزارعه به هم می خورد . و چنانچه زراعت نمایان شده باشد باید سهم او را به ورثه اش بدهند و حقوق دیگری هم که کشاورز داشته ورثه او ارث می برند ؛ ولی نمی توانند مالک را مجبور کنند که زراعت در زمین باقی بماند ؛ هر چند در صورتی که چیدن زراعت ضرر دارد و وارثان حاضر باشند اجاره زمین را به مالک بپردازند احوط آن است که مالک قبول نماید .

(مسئله ۲۳۸۲) عقد مزارعه عقد لازم است و بدون رضایت دو طرف نمی توان آن را به هم زد ؛ ولی اگر ضمن قرارداد شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنها حق به هم زدن را دارند ، می توانند مطابق قرارداد آن را به هم بزنند .

(مسئله ۲۳۸۳) اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده ، چنانچه بذر از مالک باشد حاصلی هم که به دست می آید مال اوست ، و باید مالک مزد کشاورز و کلیه مخارجی را که متحمل شده و نیز استهلاک وسایل کشاورزی او را جبران نماید ؛ و چنانچه بذر از کشاورز باشد زراعت هم مال اوست و باید اجاره زمین و مخارجی را که مالک متحمل شده به او بپردازد . و در هر دو صورت اگر سهمی که به کشاورز یا به مالک ــ با فرض صحت مزارعه ــ می رسید با دستمزد کشاورز یا اجاره زمینِ مالک تفاوت دارد بنا بر احتیاط نسبت به مقدار زاید با یکدیگر مصالحه نمایند . و اگر بطلان مزارعه از آن جهت باشد که قرارداد کرده اند تمام حاصل از آنِ مالک باشد ، در این صورت کشاورز چیزی بابت اجرت و مخارج طلبکار نیست ؛

و اگر بطلان آن از این جهت باشد که قرار گذاشته اند تمام حاصل از آنِ کشاورز باشد ، در این صورت مالک چیزی بابت اجرت و مخارج طلبکار نیست . و در هر دو صورت محصول از آنِ صاحب بذر است ؛ مگر این که صاحب بذر آن را به دیگری بخشیده یا صلح کرده باشد .

(مسئله ۲۳۸۴) اگر بذر از آنِ کشاورز باشد و پس از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده ، چنانچه مالک و کشاورز راضی شوند که ــ با اجرت یا بدون آن ــ زراعت در زمین بماند اشکال ندارد ؛ و اگر مالک راضی نشود می تواند کشاورز را وادار کند تا زراعت را بچیند ، هر چند هنوز محصول آن نرسیده باشد . و کشاورز اگر چه راضی شود چیزی به مالک بپردازد نمی تواند او را مجبور کند تا زراعت در زمین باقی بماند ؛ هرچند در صورتی که چیدن زراعت برای کشاورز ضرر دارد و ماندن آن به مالک ضرر نمی زند و کشاورز حاضر باشد اجاره زمین را به مالک بپردازد احتیاط آن است که مالک قبول نماید ، و این احتیاط تا ممکن است ترک نشود . و اگر کشاورز راضی نشود که زراعت در زمین باقی بماند مالک نمی تواند او را مجبور نماید تا اجاره بدهد و زراعت را در زمین باقی بگذارد .

(مسئله ۲۳۸۵) اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدت مزارعه ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دوباره حاصل دهد، چنانچه مالک و کشاورز از زراعت صرف نظر نکرده باشند بنا بر احتیاط واجب باید حاصل سال دوم را نیز همانند سال اول تقسیم نمایند .

(مسئله ۲۳۸۶) اگر قرارداد مزارعه هم زمان یا کمی پیش از زمان وجوب زکات باشد و سهم هر یک از مالک و کشاورز به حد نصاب برسد ، باید هرکدام زکات سهم خود را بپردازند ؛ ولی اگر زمان قرارداد پس از وقت وجوب زکات باشد زکات زراعت بر عهده صاحب بذر است .

(مسئله ۲۳۸۷) اگر در قرارداد مزارعه شرط کنند که زمین و کشت به عهده یکی ، و بذر و سایر کارها به عهده دیگری باشد صحیح است .

(مسئله ۲۳۸۸) لازم نیست که مزارعه میان دو نفر باشد ؛ بلکه ممکن است بین چند نفر باشد . به عنوان مثال یکی عهده دار زمین ، دیگری کشت ، سومی بذر و چهارمی عهده دار سایر وسایل کشاورزی و کارهای دیگر گردد ؛ هر چند این نوع مزارعه خلاف احتیاط است و بهتر است به عنوان مصالحه انجام شود .

(مسئله ۲۳۸۹) در مزارعه لازم نیست که زمین ملک مزارعه دهنده باشد ؛ بلکه کافی است که مالکِ منافع و بهره برداری از زمین به وسیله اجاره و مانند آن باشد .

احکام مساقات

«مساقات» قراردادی است میان باغدار و باغبان ، به این ترتیب که باغدار

درختهـایی را که میوه آن مـال خود اوست یـا اختیـار میوه هـای آن بـا اوست در زمـان معینی برای آبیاری و پرورش در اختیار باعبان قرار دهـد تا پس از به دست آمدن محصول سـهم مشاع معینی ـ مثلاً یک دوم یا یک سوم ـ از میوه های آن را باغبان ببرد .

(مسئله ۲۳۹۰) بنا بر احتیاط مساقات در درختهاییماننـد بیـد و چنار که میوه نمی دهنـد و نیز در بوته خربزه ، هندوانه ، خیار و مانند اینها صحیح نیست ؛ هر چند به عنوان مصالحه مانعی ندارد . ولی مساقات در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می کنند یا درختی که از گل آن استفاد می شود اشکال ندارد ؛ همچنین در مورد زراعت (جو ، گندم و ...) .

(مسئله ۲۳۹۱) در صورتی که باغ مشتمل بر انواع درختان میوه باشد می توان برای هر نوع ، سهمیه ای خلاف سهمیه نوع دیگر قرارداد کرد .

(مسئله ۲۳۹۲) مساقات صـیغه معینی نـدارد و همین که باغدار مقصود خود را با هر واژه ای به طرف بفهماند یا باغ را به عنوان مساقات تحویل دهد و باغبان قبول کند کافی است .

(مسئله ۲۳۹۳) مزارعه و مساقات از عقود لازمه می باشـند و بـدون اقاله طرفین و یا فسخ کسـی که حق خیار فسخ داشـته باشـد فسخ نمی شود .

(مسئله ۲۳۹۴) در هر موردی که اجاره خیار بود ، در مزارعه و مساقات نیز در همان مورد با همان ضوابط خیار ثابت می شود .

(مسئله ۲۳۹۵) اگر کشاورز و باغبان از کار کردن امتناع کنـد ، مالک می توانـد او را وادار به کار نماید اگر برخلاف مقتضای قرار داد تخلف کند ، مالک می تواند قرار داد را فسخ نماید .

(مسئله ۲۳۹۶) در صورتی که کوتاهی کردن کشاورز موجب تلف شـدن قسـمتی از بـذر شود ، ضامن می باشـد و اگر موجب صدمه رسیدن به زمین یا درختان بشود نیز ضامن است .

(مسئله ۲۳۹۷) اگر کـارگزار به جهت بیمـاری ، مرگ ، زنـدان و امثال آن از ادامه کار ناتوان شود اگر مباشـرت او در قرارداد شرط نشـده باشد ، باید کسـی را به جای خود اجیر کند تا کار را به پایان برساند و در صورت مرگ از ترکه او کسـی را اجیر می گیرند و اگر خودداری کند مالک می تواند قرارداد را فسخ کند .

(مسئله ۲۳۹۸) اگر کشاورز به جهت بیماری قادر به ادامه کار نباشد و قدرت مالی بر اجیر گرفتن نداشته باشد ، قرارداد مزارعه یا مساقات باطل می شود ، و به نسبت کاری که انجام داده اجرت می گیرد .

(مسئله ۲۳۹۹) اگر در قرارداد شرط شده باشد که شخصاً کار را انجام دهد و

از ادامه کار ناتوان شود قرارداد باطل می شود و مقدار کاری که انجام داده از اجرت به او پرداخته می شود .

(مسئله ۲۴۰۰) در صورت ناتوانی کشاورز از ادامه کار کسی پیدا نشود که کار او را انجام دهد و کلاً محصول از بین رفت سهمی برای او نمی رسد ، بنا بر احتیاط در میان مالک و کشاورز و یا ورثه او مصالحه شود .

(مسئله ۲۴۰۱) مالک و کسی که تربیت و آبیاری درختها را به عهده می گیرد باید مکلف ، عاقل و دارای اختیار باشند و علاوه بر این مالک باید سفیه نباشد _ یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند _ مگر این که ولیّ او اجازه دهد؛ و نیز مالک نباید توسط حاکم شرع از تصرف در اموال خود منع شده باشد . همچنین است عامل اگر بخواهد از مال خود مصرف کند .

(مسئله ۲۴۰۲) مدت مساقات باید معلوم باشد ؛ و اگر اولِ آن را معین کنند و آخر آن را زمانی قرار دهند که میوه آن سال به دست می آید ، در صورتی که به حسب عادت وقت آن معلوم باشد صحیح است .

(مسئله ۲۴۰۳) در مساقات باید سهم هرکدام به صورت مشاع _ از قبیل نصف یا ثلث و مانند اینها _ باشد ؛ و اگر قرار بگذارند که مثلاً صد کیلو از میوه ها مال مالک و بقیه از آن کسی باشد که کار می کند معامله باطل است .

(مسئله ۲۴۰۴) اگر شرط کنند که تمام حاصل برای مالک باشد مساقات باطل است ، و میوه ها از آنِ مالک می باشد و کسی که کار می کند نمی تواند مطالبه اجرت نماید ؛ ولی اگر بطلان مساقات از جهت دیگر باشد ، مالک باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار متعارف به کسی که درختها را تربیت کرده بپردازد ؛ اما اگر سهمی که به او می رسید کمتر از مزد متعارف باشد بنا بر احتیاط در مقدار زاید با یکدیگر مصالحه نمایند .

(مسئله ۲۴۰۵) در قرارداد مساقات مباشرت باغبان شرط نیست ؛ بلکه باغبان می تواند برای کارهایی که باید انجام دهد کارگر بگیرد و یا این که کسی به طور مجانی به وی کمک نماید .

(مسئله ۲۴۰۶) قرارداد مساقات را باید پیش از نمایان شدن میوه منعقد کرد ؛ و اگر پس از آن و پیش از رسیدن میوه باشد در صورتی صحیح است که کاری مانند آبیاری که برای پرورش درخت و رشد میوه ها لازم است باقی مانده باشد . در غیر این صورت مساقات اشکال دارد ؛ اگر چه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد .

(مسئله ۲۴۰۷) قرارداد مساقات برای نهالهایی که مدتها طول می کشد تا میوه دهد در صورتی که مدت قرارداد را به مقداری طولانی کنند که طی آن درخت میوه دهد صحیح است .

(مسئله ۲۴۰۸) درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می کند و به آبیاری احتیاج ندارد ، اگر به کارهای دیگر مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد معامله مساقات در آن صحیح است ؛ ولی اگر آن کارها در زیاد شدن یا خوب شدن میوه اثری نداشته باشد معامله مساقات اشکال دارد .

(مسئله ۲۴۰۹) مساقات عقد لازم است ؛ پس آن را نمی توان به هم زد مگر با رضایت دو طرف . همچنین اگر در ضمن قرارداد شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند مطابق قراری که گذاشته اند به هم زدن معامله اشکال ندارد ؛ بلکه اگر در قرارداد مساقات چیزی را شرط کنند و عملی نشود و اجبار کسی که علیه او شرط شده ممکن نباشد ، کسی که به نفع او شرط شده می تواند معامله را به هم بزند .

(مسئله ۲۴۱۰) اگر مالک بمیرد قرارداد مساقات به هم نمی خورد و وارثان جانشین وی خواهند شد ؛ و اگر باغبان بمیرد مسئله دو صورت دارد:

۱ــ چنانچه در متن قرارداد مباشرت شخص باغبان شرط نشده باشد ؛ قرارداد به هم نمی خورد و وارثان وی جانشین اویند و در صورتی که وارثان خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند و اجبار آنها هم ممکن نباشد ، حاکم شرع از مال میت اجیر می گیرد و حاصل را میان ورثه میت و مالک تقسیم می کند .

۲ــ چنانچه در ضمن عقد شرط کرده باشند که خود او درختها را تربیت کند ، مالک می تواند قرارداد را به هم بزند و دستمزد باغبان را برابر عرف بپردازد یا رضایت دهد وارثان او یا کسی که آنها اجیرش می کنند درختها را تربیت نماید .

(مسئله ۲۴۱۱) از هنگامی که محصول نمایان می شود باغبان مالک سهمیه خود می گردد ؛ بنابراین چناچه بعد از آن و قبل از تقسیم بمیرد ــ حتی اگر مساقات به دلیل شرط مباشرت خود عامل باطل شود ــ سهم وی به وارثش منتقل می شود .

(مسئله ۲۴۱۲) کارهایی نظیر احداث راه آب ، دیوارکشی و نصب موتور که معمولاً در هر سال تکرار نمی شود ــ در صورتی که در قرارداد شرط نشده باشد ــ به عهده مالک باغ می باشد و کارهایی نظیر اصلاح درختان ، کندن علفهای هرزه و آبیاری که طبق معمول هر سال تکرار می شود ــ در صورتی که در قرارداد شرط نشده باشد ــ به عهده باغبان می باشد .

(مسئله ۲۴۱۳) اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می آید مال هر دو باشد بنا بر مشهور معامله باطل است ، و این معامله را «مغارسه» می نامند ؛ پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده بعد از کاشت و تربیت هم از آن اوست ، و کسی که آنها را تربیت کرده است اگر به امر مالک آنها را تربیت کرده باشد مالک باید مزد او را بدهد ؛ همچنین است اگر به گمان صحیح بودن معامله آنها را تربیت کرده باشد . و اگر درختها مال کسی بوده که آنها را کاشته و

تربیت کرده است بعد از تربیت هم مال اوست و می توانـد آنها را بکنـد ؛ ولی باید گودالهایی را که به واسـطه کندن درختها پیـدا شـده پر نمایـد ، و اجاره زمین را از روزی که درختها را کاشـته به صاحب زمین بدهد . همچنین ماکل هم می تواند او را مجبور نمایـد که درختها را بکنـد ؛ و اگر مالک درختها را بکند و به واسـطه کندن او عیبی در آنها پیدا شود بنا بر احتیاط باید تفـاوت قیمت آن را به صاحب درختها بدهـد ، و نمی توانـد او را مجبور نمایـد که با اجاره یا بـدون اجاره درختها را در زمین باقی بگذارد .

ص :۴۹۴

احکام اجاره ، جعاله ، حواله ، بیمه ،قرض ، رهن ، ودیعه ، عاریه ، هبه وکالت ، ضمانت ، کفالت و شرایط آنها

اشاره

ص: ۴۹۶

احکام اجاره

قال الله تبارک و تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ .

«اجاره» آن است که انسان یا وکیل او چیز منفعت داری را که ملک او یا ملک موکّل اوست به قصد انتفاع در مدت معینی و در برابر مبلغ مشخصی در اختیار دیگری بگذارد ، به گونه ای که عین آن چیز باقی بماند و از آن نفع ببرد ؛ مانند این که خانه خود را برای سکونت ، مغازه خود را برای کسب ، وسیله نقلیه خود را برای انتقال افراد یا حمل بار مزرعه خود را برای استفاده از کشت آن ، شخص خود را برای بهره گیری از تخصص و مهارت خویش و یا کتاب ، نوار یا وسیله های صوتی خود را برای بهره گیری از محتوای آن در مدت معین و در برابر مبلغ معین در اختیار دیگری قرار دهد . به اجاره دهنده «موجر» و به اجاره کننده «مستأجر» و به چیزی که اجاره داده شد «متعلق اجاره» و به مبلغی که در برابر اجاره پرداخت می شود «مال الاجاره» گفته می شود .

(مسئله ۲۴۱۴) لازم نیست صیغه اجاره به عربی خوانده شود ؛ بلکه اگر موجر با عمل خود یا هر واژه ای مقصود خود را به مستأجر بفهماند و مستأجر قبول کند ، عقد اجاره درست است و باید به آن عمل کنند .

(مسئله ۲۴۱۵) هر یک از موجر و مستأجر باید بالغ و عاقل و دارای اختیار باشند و حق تصرف در دارایی خود را داشته باشند ؛ بنابراین اجاره کردن و اجاره دادن توسط افراد نابالغ یا دیوانه یا سفیه بدون اجازه ولیّ آنها _ بلکه با اجازه آنها بدون در نظرگرفتن مصلحت صغیر یا دیوانه و یا سفیه _ و نیز اجاره کردن از کسی که او را به اجاره دادن ملک خود مجبور کرده اند یا کسی که حق تصرف در اموال خود را ندارد ، باطل و تصرف در آن حرام است .

(مسئله ۲۴۱۶) اگر ولی یا سرپرست شخص نابالغ به مصلحت او مالش را اجاره دهد یا خود او را اجیر دیگری قرار دهد اشکال ندارد ؛ و اگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جزو مدت اجاره قرار دهد و به گونه ای باشد که اگر مقداری از آن زمان را جزو مدت اجاره نمی کرد خلاف مصلحت او بود ، نمی توان آن را به هم زد .

(مسئله ۲۴۱۷) بچه صغیری را که ولی ندارد نمی توان بدون اجازه حاکم شرع جامع الشرایط یا نماینده او اجیر کرد ؛ و کسی که به حاکم شرع جامع الشرایط و نماینده او دسترسی ندارد ــ چنانچه به مصلحت بچه باشد ــ می تواند از چند نفر مؤمن عادل اجازه بگیرد و او را اجیر نماید .

(مسئله ۲۴۱۸) عقد اجاره عقد لازم است ؛ پس مستأجر و موجر نمی توانند بدون رضایت یکدیگر آن را به هم بزنند . و اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند می توانند مطابق قرارداد اجاره را به هم بزنند .

(مسئله ۲۴۱۹) اگر موجر شرط کند که مستأجر ملک متعلق اجاره را به دیگری واگذار نکند یا ظاهر حال اجاره چنین باشد که فقط شخص مستأجر از ملک استفاده کند ، مستأجر حق واگذاری به دیگری را ندارد . و اگر شرط نکند و ظاهر حال نیز چنین نباشد ، می تواند به دیگری اجاره دهد ؛ ولی تحویل ملک باید به اجازه مالک باشد .

(مسئله ۲۴۲۰) اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود او کار کند یا ظاهر حال اجاره چنین باشد ، نمی شود او را به دیگری اجاره داد ؛ و اگر شرط نکند مانعی ندارد .

(مسئله ۲۴۲۱) در جایی که مستأجر حق اجاره دادن به دیگری را دارد ، چنانچه بخواهد به زیادتر از مبلغی که اجاره کرده به دیگری اجاره دهد یکی از سه صورت را دارد:

۱ــ اگر مورد اجاره خانه یا مغازه یا اتاق باشد ، باید کار با ارزشی همچون تعمیر و سفیدکاری در آن انجام داده باشد .

۲ــ اگر مورد اجاره شخص اجیر باشد ، نمی تواند از مستأجر دوم زیادتر بگیرد ؛ مگر این که مقداری از کار را خودش انجام دهد .

۳ــ اگر چیز دیگری غیر از موارد ذکر شده باشد ــ مثلاً‌ـ زمینی را اجاره کند ــ در صورتی که خودش کار باارزشی در آن انجام داده باشد می تواند از مستأجر دوم مبلغ زیادتری بگیرد ، و در غیر این صورت گرفتن زیادی محل اشکال است .

(مسئله ۲۴۲۲) اگر انسان اجیر شود که کاری را انجام دهد ــ مثلاً لباسی را بدوزد ــ نمی تواند دیگری را برای آن کار به کمتر اجیر کند ؛ مگر این که مقداری از کار را خودش انجام دهد ؛ مثلاً پارچه را خودش ببرد . و در تحویل دادن پارچه به دیگری باید از صاحب پارچه اجازه بگیرد .

(مسئله ۲۴۲۳) اگر خانه یا مغازه ای را مثلاً ماهیانه به ده هزار تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید ، می تواند نصف دیگر آن را به همان مبلغ یا بیشتر ــ مثلاً پانزده هزار تومان ــ به دیگری اجاره دهد ؛ به شرط آن که کاری مانند

تعمیر در آن انجام داده باشد . بلکه جایز است بدون کار و تعمیر نیز نصف آن را به همان مبلغ اجاره دهد ؛ هر چند احوط ترک آن است .

(مسئله ۲۴۲۴) انسان می تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد .

شرایط مالی که آن را اجاره می دهند

(مسئله ۲۴۲۵) چیزی که اجاره داده می شود شش شرط دارد:

۱ــ معین و مشخص باشد ؛ پس اگر بگوید یکی از خانه های خود را اجاره دادم ؛ اجاره باطل است .

۲ــ مستأجر آن را ببیند یا از راه دیگری به آن آگاه شود .

۳ــ تحویل آن ممکن باشد ؛ پس اجاره چیزی که قدرت تحویل آن را ندارد باطل است .

۴ــ عین مال با استفاده کردن از بین نرود ؛ بنابراین اجاره دادن خوردنیها برای خوردن و مانند آن که با استفاده از بین می روند صحیح نیست .

۵ــ استفاده ای که مال را به آن جهت اجاره داده اند ممکن باشد ؛ پس اجاره دادن زمین برای کشاورزی در صورتی که امکان کشاورزی در آن نیست باطل است .

۶ــ اجاره دهنده شخصاً مالک آن چیز باشد یا اگر مالک نیست شرعاً اختیار اجاره دادن آن را داشته باشد .

(مسئله ۲۴۲۶) اجاره ملک به طور مشاع جایز است ؛ خواه اجاره دهنده دارای قسمت مشاع باشد و بخواهد آن را اجاره دهد و یا مالک تمام ملک باشد و سهمی از آن را ــ مانند یک دوم یا یک سوم آن را ــ به طور مشاع اجاره دهد . البته در صورت اول باید با اجازه شریکش ملک را به مستأجر تحویل دهد .

(مسئله ۲۴۲۷) اجاره دادن درخت برای بهره گیری از میوه آن محل اشکال است ؛ مگر این که باهم مصالحه کنند یا میوه را با شرایطی که در فروش میوه ها گفته شد بفروشند .

(مسئله ۲۴۲۸) زن می تواند برای شیر دادن به کودک دیگران اجیر شود و نیازی به اجازه شوهر ندارد ؛ مگر این که شیر دادن او باعث ضایع شدن حق شوهر شود .

شرایط استفاده از متعلق اجاره

(مسئله ۲۴۲۹) استفاده ای که از متعلق اجاره می برند چهار شرط دارد:

۱ــ حلال باشد ؛ پس اگر چیزی دارای استفاده حرام و حلال است اجاره دادن آن برای کار حرام جایز نیست .

۲ــ پول دادن برای آن استفاده در نظر مردم بیهوده نباشد .

۳ــ اگر چیزی را که اجاره می دهند چند استفاده دارد ، استفاده ای را که مورد نظر است معین نمایند ؛ مثلا اگر حیوانی را که سواری می دهد و بار می برد اجاره دهند ، باید موقع اجاره معین کنند که سواری یا باربری آن مورد نظر است ؛ و اگر هر دو در نظر باشد باز هم باید مشخص نمایند .

۴ــ مدت استفاده معین باشد ؛ مثلاً هنگام اجاره معین نمایند چند سال یا چند ماه از آن چیز استفاده کنند . و اگر مدت معلوم نباشد ولی عمل را معین کنند ــ مثلاً با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را به طور مخصوصی بدوزد ــ احوط تعیین مدت است ؛ مگر این که در نظر مردم زمان معینی متعارف باشد .

(مسئله ۲۴۳۰) اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکنند ابتدای آن بعد از انجام قرارداد اجاره خواهد بود .

(مسئله ۲۴۳۱) اگر ابتدای اجاره را مثلاً یک ماه بعد از انجام قرار داد معین کنند اجاره صحیح است ؛ هر چند هنگام قرارداد آن چیز در اجاره دیگری باشد .

(مسئله ۲۴۳۲) اگر مدت اجاره را معلوم نکنند و مثلاً مالک به مستأجر بگوید هر اندازه در خانه نشستی اجاره هر ماه آن فلان مبلغ است اجاره صحیح نیست .

(مسئله ۲۴۳۳) هتلها یا مسافرخانه هایی که معلوم نیست مسافران چه مدت در آن می مانند ، اگر قرار بگذارند که در هر شب مبلغ معینی بدهند استفاده از آن مکانها اشکال ندارد ؛ ولی چون مدت اجاره را معین نکرده اند اجاره صحیح نیست و مالک هر وقت بخواهد می تواند آنان را بیرون کند .

مسائل متفرقه اجاره

(مسئله ۲۴۳۴) مستأجری که ملکی را اجاره کرده باید پس از پایان مدت اجاره آن را تخلیه کند و به مالک تحویل دهد ، و یا رضایت او را به دست آورد .

(مسئله ۲۴۳۵) مالی را که مستأجر بابت اجاره به موجر می پردازد باید معلوم باشد . پس اگر از چیزهایی است که با وزن معامله می کنند باید وزن آن معلوم باشد ؛ و اگر از چیزهایی است که با شمارش معامله می کنند باید شماره آن معین باشد ؛ و اگر مثل حیوان باشد ، باید مستأجر آن را ببیند یا مستأجر خصوصیات آن را بگوید .

(مسئله ۲۴۳۶) اگر زمینی را برای زراعت گندم یا جو اجاره دهد و مال الإجاره را جو یا گندم همان زمین یا محصول دیگری از آن زمین که فعلاً موجود نیست قرار دهد اجاره صحیح نیست .

(مسئله ۲۴۳۷) کسی که چیزی را اجاره داده ، تا آن چیز را تحویل ندهد حق ندارد اجاره آن را مطالبه کند . و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد پیش از انجام عمل حق مطالبه اجرت ندارد ؛ مگر این که شرط کنند جلوتر بگیرد یا ــ مثل

اجرت نماز استیجاری یا حج _ متعارف باشد که جلوتر بگیرند .

(مسئله ۲۴۳۸) هرگاه چیزی را اجاره داده تحویل دهد ، اگر چه مستأجر تحویل نگیرد یا تحویل بگیرد و تا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند ، باید مبلغ اجاره را به موجر بپردازد ؛ مگر این که به طور کلی بدون تقصیر و کوتاهی مستأجر از استفاده بیفتد .

(مسئله ۲۴۳۹) اگر چیزی را که اجاره کرده یا مثلاً پارچه ای را که خیاط گرفته از بین برود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده از آن هم زیاده روی ننموده ضامن نیست .

(مسئله ۲۴۴۰) اگر کسی را برای انجام کاری اجیر نمایند و او در وقت معین حاضر شود مبلغ اجاره را طلبکار است ؛ هر چند در آن وقت بیکار بماند یا برای خودش یا دیگری کار کند .

(مسئله ۲۴۴۱) اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود اجاره باطل بوده ، در صورتی که مستأجر عین مورد اجاره را تحویل گرفته باشد بنا بر احتیاط أجرت متعارف آن را با مال الإجاره تعیین شده مقایسه کنند ، پس مقدار مشترک را مستأجر به صاحب ملک بپردازد و نسبت به زائد آن با یکدیگر مصالحه نمایند . همچنین است اگر بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده است .

(مسئله ۲۴۴۲) اگر پس از قرارداد اجاره موجر یا مستأجر بفهمد مغبون شده ، چنانچه هنگام قرارداد ملتفت نبوده می تواند اجاره را به هم بزند ؛ ولی اگر در قرارداد اجاره شرط کرده باشند که در صورت ضرر و غبن هم هیچ کدام حق به هم زدن معامله را ندارند ، نمی توانند اجاره را به هم بزنند .

(مسئله ۲۴۴۳) اگر پیش از ابتدای مدت اجاره متعلق اجاره به گونه ای خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد اجاره باطل می شود ، و پولی که مستأجر به موجر داده به او برمی گردد ؛ بلکه اگر طوری شود که استفاده از آن به اندازه ای که در اجاره معین شده ممکن نباشد ، مستأجر می تواند اجاره را به هم بزند .

(مسئله ۲۴۴۴) اگر در بین مدت اجاره متعلق اجاره به گونه ای خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد ، اجاره نسبت به مدت باقیمانده باطل می شود ؛ و مستأجر می تواند اجاره همه مدت را به هم بزند و نسبت به مقداری که استفاده کرده به احتیاطی که در مسئله ۲۴۴۱ گفته شد عمل نماید .

(مسئله ۲۴۴۵) اگر قسمتی از متعلق اجاره خراب شود _ مثلاً ـ خانه ای که دو اتاق دارد یک اتاق آن خراب شود _ مسئله دو صورت دارد:

۱_ چنانچه عقد اجاره فقط بر عین ساختمان سابق قرار گرفته باشد ، اجاره

باطل است و مستأجر نسبت به مقداری که استفاده کرده به احتیاطی که در مسئله ۲۴۴۱ گفته شد عمل نماید .

۲ــ چنانچه ساختمان سابق هیچ گونه خصوصیتی نداشته باشد ، چنانچه موجر فوراً آن را بسازد و هیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود اجاره باطل نمی شود ، و مستأجر هم نمی تواند اجاره را به هم بزند ؛ ولی اگر ساختن آن به قدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از بین برود اجاره آن مقدار باطل می شود ، و مستأجر می تواند همه اجاره را به هم بزند و نسبت به مقداری که استفاده کرده به احتیاطی که در مسئله ۲۴۴۱ بیان شد عمل نماید .

(مسئله ۲۴۴۶) اگر چیزی را که اجاره کرده کسی غصب نماید دو صورت دارد:

۱ــ اگر پیش از آن که تحویل بگیرد کسی آن را غصب نماید ، مستأجر می تواند اجاره را به هم بزند و چیزی را که به موجر داده پس بگیرد ، یا اجاره را به هم نزند و اجاره مدتی را که در تصرف غصب کننده بوده به میزان متعارف از او بگیرد .

۲ــ اگر پس از آن که تحویل گرفت کسی آن را غصب نماید ، نمی تواند اجاره را به هم بزند و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار متعارف از غصب کننده بگیرد .

(مسئله ۲۴۴۷) اگر پیش از آن که مدت اجاره تمام شود موجر متعلق اجاره را به مستأجر یا فرد دیگری بفروشد ، اجاره به هم نمی خورد و مستأجر باید مال الإجاره را به فروشنده بپردازد ؛ ولی اگر به غیر مستأجر بفروشد ، حق ندارد پیش از پایان مدت اجاره آن را تحویل خریدار بدهد .

(مسئله ۲۴۴۸) اگر موجر یا مستأجر بمیرد اجاره باطل نمی شود ؛ مگر این که مستأجر بمیرد و در قرار داد اجاره شرط شده باشد فقط شخص مستأجر از آن چیز استفاده کند . و اگر متعلق اجاره از آنِ موجر نباشد ــ مثلاً دیگری وصیت کرده باشد که تا شخص موجر زنده است منفعت آن چیز مال او باشد ــ چنانچه پیش از تمام شدن مدت اجاره بمیرد اجاره باطل می شود .

(مسئله ۲۴۴۹) اگر صاحب کار بنّا را وکیل کند که برای او کارگر بگیرد ، چنانچه بنا کمتر از مقداری که از صاحب کار می گیرد به کارگر بدهد زیادی آن بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار بدهد ؛ ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و برای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد یا به دیگری بدهد ، در صورتی که کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد ، چنانچه خود او هم کاری که ارزش دارد انجام می دهد زیادی آن برای او حلال می باشد .

(مسئله ۲۴۵۰) اجیر شدن برای کارهایی که بر همگان واجب کفایی است ــ

نظیر غسل ، کفن ، و دفن میت ـ بنا بر احتیاط باطل است ؛ هر چند برای مستحبات آن مانعی ندارد . ولی استخدام و اجیر شدن برای کارهای مورد نیاز جامعه و مردم ـ نظیر امور پزشکی و صنعتی ـ اشکال ندارد .

احکام سرقفلی

(مسئله ۲۴۵۱) پس از سپری شدن مدت اجاره ، مستأجر هیچ حقی در عین مورد اجاره ندارد و باید آن را در صورت مطالبه مالکی به صاحبش برگرداند مگر این که شرط کرده باشد ، یا قراردادی بسته باشند که بر اساس آن قرارداد مستأجر در آن عین حق پیدا کند ، مانند حق سرقفلی که اصطلاحاً در زمان ما رایج شده است .

(مسئله ۲۴۵۲) سرقفلی حقی است که مستأجر در مقابل پرداخت پولی به مالك نسبت به مورد اجاره پیدا می کند و نسبت به اجاره آن عین حق اولویت را به خود اختصاص می دهد ، سرقفلی دارای اقسامی است که برخی از آنها حرام و بعضی حلال می باشد ؛ از جمله:

۱ـ چنانچه بودن مستأجر در محل مورد اجاره موجب زیاد شدن ارزش آنجا شده باشد و به همین دلیل مستأجر پس از پایان مدت اجاره بخواهد مبلغی را به عنوان سرقفلی از موجر بگیرد ؛ این نوع سرقفلی حرام است .

۲ـ چنانچه پیش از تمام شدن مدت اجاره موجر مبلغی را به عنوان سرقفلی به مستأجر بپردازد تا وی بقیه مدت را بخشیده و محل را تخلیه کند ؛ این قسم از سرقفلی مشروع و حلال می باشد .

۳ـ اگر موجر شرط کرده باشد که فقط مستأجر از مورد اجاره استفاده نماید و مستأجر مبلغی را به عنوان سرقفلی به موجر بپردازد تا او رضایت دهد که مستأجر آن محل را به شخص دیگری اجاره دهد ؛ این نوع سرقفلی نیز جایز و حلال است .

۴ـ اگر موجر بخواهد مبلغی را به عنوان سرقفلی از مستأجر بگیرد تا آن محل را به او اجاره دهد؛ این قسم از سرقفلی نیز مشروع و حلال است و در حقیقت جزو مال الإجاره می باشد . همچنین اگر مستأجر حق اجاره به دیگری را داشته باشد می تواند از دیگری مبلغی را به عنوان سرقفلی بگیرد و آن محل را به او اجاره دهد ؛ ولی اگر مدت اجاره خودش باقی است و می خواهد به مبلغ بیشتر اجاره دهد بنا بر احتیاط باید کاری از قبیل تعمیر در آن انجام داده باشد .

۵ـ اگر موجر در ضمن عقد اجاره شرط کند تا وقتی مستأجر در آن ملك است و خواهان آن می باشد ملك را به او اجاره دهد و مبلغ اجاره را زیاد نکند و حق بیرون کردن وی را نداشته باشد ، مستأجر می تواند از موجر و یا شخص دیگری مقداری به عنوان سرقفلی در برابر اسقاط حقش یا تخلیه محل دریافت دارد .

(مسئله ۲۴۵۳) چیزی را که انسان بدون قید و شرط اجاره کرده باید پس از پایان مدت اجاره به صاحبش برگرداند ؛ و چنانچه مالك راضی به تجدید قرارداد

نباشد نمی توان وی را وادار به تجدید قرارداد کرد . پس مستأجر نمی تواند به بهانه این که مدتی در آن ملک بوده یا اگر آن ملک را تخلیه کند کاسبی او کساد می شود مبلغی را از مالک به عنوان سرقفلی یا هر عنوان دیگر بگیرد ؛ و اگر گرفت حرام است و تصرف در آن جایز نیست ؛ و اگر ملک را تخلیه نکند غاصب و ضامن محل و ضامن اجرت معمولی آن است .

(مسئله ۲۴۵۴) اگر محلی را از صاحبش اجاره کند و در ضمن عقد اجاره با او شرط کند که مثلاً تا مدت بیست سال قیمت اجاره را بالا نبرد و مستأجر حق داشته باشد محل را به دیگری تحویل دهد و اگر محل مذکور را به دیگری تحویل داد صاحب محل با شخص سوم نیز همین گونه رفتار کند و اگر سومی به دیگری تحویل داد نیز صاحب محل با او همین گونه رفتار کند و اجاره را بالا نبرد ، در این صورت جایز است مستأجر محل را به دیگری اجاره دهد و مقداری سرقفلی از او بگیرد تا محل را به او تحویل دهد ؛ و سرقفلی به این شکل حلال است . و مستأجر دوم به سوم و سوم به چهارم نیز می تواند به حسب قرار داد تحویل دهد و از او به این عنوان سرقفلی بگیرد .

(مسئله ۲۴۵۵) اگر مستأجر در ضمن عقد اجاره بر موجر شرط کند که مبلغ اجاره را تا مدت معینی زیاد نکند و حق اخراج او را از آن محل نداشته باشد و یا مستأجر حق داشته باشد به مقداری که اجاره نموده در سالهای بعد نیز از او اجاره نماید و موجر شرط را قبول کند ، در این صورت مستأجر می تواند مبلغی را از موجر یا غیر او به عنوان تخلیه محل یا به عنوان این که از حق خود صرف نظر کند بگیرد ؛ و این نوع سرقفلی حلال و مشروع است .

احکام جُعاله

«جُعاله» آن است که انسان با شخص معینی و یا به طور کلی قرارداد کند در مقابل کاری که برای او انجام می دهند مال معینی بدهد ؛ مثلاً بگوید هر کس گمشده مرا پیدا کند ده هزار تومان به او می دهم . به کسی که این قرار را می گذارد «جاعل» و به کسی که عمل را انجام می دهد «عامل» می گویند.

فرق بین جعاله و اجاره این است که اجاره عقد لازم است و پس از قرارداد اجیر باید

عمل را انجام دهد و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می شود؛ ولی در جعاله عامل می تواند مشغول عمل نشود و تا عمل را انجام ندهد جاعل بدهکار نمی شود.

(مسئله ۲۴۵۶) جاعل باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قرارداد کند و شرعاً بتواند در مال خود تصرف نماید. بنابراین جعاله فرد نابالغ یا دیوانه و سفیه بدون اجازه ولی خود و نیز جعاله کسی که از طرف حاکم شرع از تصرف در اموالش منع شده صحیح نیست .

(مسئله ۲۴۵۷) کاری که جاعل قرارداد کرده باید غیر شرعی و یا غیر عقلایی نباشد ؛ بنابراین اگر قرار بگذارد هر کس این ظرف شراب را بنوشد یا فلان کار لغو را انجام دهد فلان مبلغ را دریافت خواهد کرد جعاله صحیح نیست .

(مسئله ۲۴۵۸) مالی را که جاعل قرار می گذارد بدهد اگر معین کند _ مثلاً بگوید هر کس فلان کار را انجام دهد این گونی برنج را به او می دهم _ لازم نیست خصوصیات آن را بیان نماید و مثلاً بگوید این برنج از کجاست و قیمت آن چقدر است ؛ ولی اگر مال را معین نکند _ مثلاً بگوید هر کس فلان کار را انجام دهد یک گونی برنج به او می دهم _ بنا بر احتیاط واجب باید خصوصیات آن را کاملاً بیان نماید .

(مسئله ۲۴۵۹) اگر جاعل مبلغ معینی را قرارداد نکند ، پس از انجام عمل باید اجرت عامل را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بپردازد ؛ مگر این که ظاهر کلام او این باشد که مبلغ کمتری را در نظر گرفته است .

(مسئله ۲۴۶۰) اگر جاعل مبلغ تعیین شده را برای انجام تمام مراحل کار تعیین کرده باشد و عامل کار را ناتمام رها کند چیزی طلبکار نیست ؛ همچنین است موردی که اگر کار تمام نشود برای جاعل فایده ای نداشته باشد . ولی اگر مقصود جاعل آن بوده که برای هر اندازه از کار مبلغی بپردازد ، باید پس از رها کردن عامل دستمزد را به نسبت کار بپردازد ؛ هر چند احتیاط در مصالحه کردن است .

(مسئله ۲۴۶۱) اگر عامل پیش از قرار داد کار را انجام داده باشد یا بعد از قرارداد به قصد مجانی کار را انجام دهد حقی نسبت به مزد ندارد .

(مسئله ۲۴۶۲) پیش از آن که عامل شروع به کار کند دو طرف می توانند جعاله را به هم بزنند .

(مسئله ۲۴۶۳) اگر پس از آن که عامل مشغول عمل شده جاعل بخواهد جعاله را به هم زند باید مزد عامل را تا آن اندازه که کار کرده بپردازد ؛ ولی عامل هنگامی می تواند عمل را رها کند که از این بابت زیانی به جاعل نرسد ؛ و اگر زیانی به جاعل برسد علاوه بر این که حقی بر جاعل ندارد ضامن زیان وارده نیز می باشد .

(مسئله ۲۴۶۴) در هر موردی که جعاله در اثر جهالت یا نبودن سایر شرایط باطل شود شخص عامل مستحق اجرت المثل ـ یعنی اجرتی که معمولاً برای مثل کار او می دهند ـ می باشد؛ و اگر اجرت قرار داد شده با اجره المثل تفاوت دارد نسبت به مقدار زائد مصالحه نمایند . ولی اگر قصد مجانی کرده چیزی طلبکار نیست .

(مسئله ۲۴۶۵) ظاهراً مژدگانی و جوایزی که معمولاً به طور مطلق برای پیدا کردن اشیای گمشده تعیین می کنند از قبیل جعاله است .

احکام بیمه

بیمه قراردادی است که میان متقاضی بیمه و مؤسسه یا شرکت و یا شخص خاصی بسته می شود و مفاد آن به عهده گرفتن خسارتهای شخص یا مال متقاضی است به وسیله شخص یا مؤسسه یا شرکت بیمه کننده در برابر عوضی که متقاضی بیمه می پردازد .

(مسئله ۲۴۶۶) قرارداد بیمه مانند قراردادهای دیگر نیازمند صیغه عقد است ؛ ولی لازم نیست صیغه آن به عربی خوانده شود ؛ بلکه اگر متقاضی بیمه با هر واژه ای مقصود خود را به بیمه کننده بفهماند و بیمه کننده هم آن قرارداد را بپذیرد عقد بیمه منعقد شده و قرار داد صحیح است .

(مسئله ۲۴۶۷) ظاهراً بیمه عقد مستقلی است ، ولی بنا بر احتیاط آن را در قالب بعضی عقود دیگر همچون صلح یا هبه معوضه یا ضمانتِ در مقابل عوض به وجود آورند .

(مسئله ۲۴۶۸) در بیمه علاوه بر شرایط سایر عقود از قبیل بلوغ ، عقل، اختیار و مانند

آن ، چند شرط معتبر است:

۱ــ تعیین دو طرف قرارداد که افراد هستند یا مؤسسات یا شرکتها و یا دولت .

۲ــ تعیین مورد بیمه که شخص است یا اتومبیل ، کشتی ، هواپیما ، مزرعه ، مغازه و یا هر چیز دیگر .

۳ــ تعیین مبلغ و اقساطی که باید به بیمه کننده پرداخت شود و نیز تعیین زمان پرداخت آن اقساط .

۴ــ تعیین زمان بیمه که از آغاز فلان ماه یا فلان سال تا چند ماه یا چند سال است .

۵ــ تعیین آفات و خطرهایی که بیمه کننده عهده دار آنها می شود ؛ مانند آتش سوزی ، تصادفات ، غرق شدن و یا بیماری . و می توان کلیه آفاتی را که موجب خسارت می شود قرار دهند .

(مسئله ۲۴۶۹) لازم نیست در قرارداد بیمه خسارت هم تعیین شود ؛ پس اگر قرارداد کنند هر اندازه زیان وارد شود تمام یا قسمتی از آن را جبران کند صحیح است .

(مسئله ۲۴۷۰) در بیمه هر یک از دو طرف می توانند مفاد ایجاب یا قبول را اجرا نمایند ؛ ولی باید قیودی که گفته شد معلوم شود و قرارداد بر اساس آنها واقع گردد .

(مسئله ۲۴۷۱) ظاهراً تمام اقسام بیمه با شرایطی که ذکر شد صحیح می باشد .گرچه در بیمه عمر شبهه ربا باشد احتیاط در ترک است .

(مسئله ۲۴۷۲) اگر عده ای با سرمایه مشترک خود مؤسسه ای را تأسیس کنند و قرار بگذارند که هر خسارتی به هرکدام از آنان وارد شد آن مؤسسه جبران نماید اشکال ندارد و باید طبق قرارداد عمل شود ؛ و آن را «بیمه متقابل» می نامند . و در این فرض چنانچه شرکت مذکور با پول جمع شده شرکا و با اجازه آنان به تجارت بپردازد صحیح است ؛ و هر یک از شرکا علاوه بر دریافت خسارت مطابق قرارداد سهمی از سود تجارت خواهند داشت .

(مسئله ۲۴۷۳) چون پرداخت اقساط حق بیمه به عنوان قرض نیست ، بنابراین مؤسسه بیمه کننده می تواند به منظور تشویق متقاضیان بیمه متعهد شود علاوه بر تأمین خسارت مبلغی به آنان بپردازد .

احکام وکالت

«وکالت» آن است که انسان کاری را که می تواند در آن دخالت کند و لازم نیست خودش انجام دهد به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد ؛ به طور مثال کسی را وکیل کند تا منزل او را بفروشد یا زنی را برای او عقد کند و یا در دادگاه از طرف اوطرح دعوی را دفاع نماید .

(مسئله ۲۴۷۴) اگر انسان کسی را که در شهر دیگری است وکیل نماید و برای او وکالتنامه بفرستد و او قبول کند ، اگر چه وکالتنامه بعد از مدتی برسد ، وکالت صحیح است .

(مسئله ۲۴۷۵) اگر وکیل را عزل کند ، یعنی از کار برکنار نماید ، بعد از آن که خبر عزل او برسد ، نمی تواند آن کار را انجام دهد ، ولی اگر پیش از رسیدن خبر عزل آن کار را انجام داده باشد صحیح است .

(مسئله ۲۴۷۶) سفیه یا ورشکسته ای که توسط حاکم شرع از تصرف در اموال خود منع شده _ چون حق تصرف در اموال خود را ندارد _ نمی تواند برای تصرف در اموال خود وکیل بگیرد .

(مسئله ۲۴۷۷) وکالت تنها در مواردی صحیح است که شرعاً مباشرت شخص در آن شرط نباشد ؛ پس در مواردی _ همچون قسم خوردن و شهادت دادن نزد حاکم شرع و عبادات بدنی مثل نماز و روزه _ که مباشرت شرط می باشد وکیل گرفتن صحیح نیست ؛ اما در عبادات مالی مثل پرداخت زکات و خمس وکالت مانعی ندارد .

(مسئله ۲۴۷۸) در وکالت خواندن صیغه عربی شرط نیست ؛ بلکه اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند که قبول نموده _ مثلاً مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او هم آن مال را بگیرد _ وکالت صحیح است .

(مسئله ۲۴۷۹) اگر اصل وکالتِ وکیل را به شرطی معلق نمایند صحیح نیست ؛ ولی اگر وکالت معلق نباشد و مورد وکالت را مشروط به شرطی نمایند اشکال ندارد .

(مسئله ۲۴۸۰) موکِّل _ یعنی کسی که دیگری را وکیل می کند _ و نیز کسی که وکیل

می شود باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام کنند ؛ ولی بچه ای که خوب و بد را تشخیص می دهد اگر فقط در خواندن صیغه وکیل شود و آن را با توجه به معنا و شرایطش بخواند صیغه ای که خوانده صحیح است .

(مسئله ۲۴۸۱) وکیل شدن شخص سفیه و ورشکسته مانعی ندارد .

(مسئله ۲۴۸۲) کاری را که انسان نمی تواند انجام دهد یا شرعاً نباید انجام دهد ، نمی تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود ؛ مثلاً کسی که در احرام حج است چون نباید صیغه عقد زناشویی را بخواند ، نمی تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود .

(مسئله ۲۴۸۳) اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند صحیح است ؛ ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و کار خاصی را در نظر گرفته باشد باید آن را معین کند ؛ وگرنه وکالت صحیح نیست .

(مسئله ۲۴۸۴) وکالت برای دفاع از متهم در دادگاه اشکال ندارد . ولی چنانچه وکیل یقین به محق نبودن شخص متهم از نظر شرعی داشته باشد وکالت برای دفاع از او جایز نیست ؛ مگر این که به نحوی به حقوق او تجاوز شده باشد که در این صورت دفاع از حقوق مشروع او اشکال ندارد ؛ بلکه در بعضی موارد واجب می باشد .

(مسئله ۲۴۸۵) وکالت در آباد کردن زمینهای موات ، صید کردن ماهیها و به طور کلی در به دست آوردن چیزهای مباح صحیح است ؛ و آنچه را که وکیل به قصد موکل خود آباد یا صید می کند و یا به دست می آورد ملک موکل می باشد .

(مسئله ۲۴۸۶) کافر می تواند از طرف مسلمان وکیل شود ؛ چنانکه مسلمان نیز می تواند وکیل کافر شود .

(مسئله ۲۴۸۷) وکالت عقد جایز است و هر یک از دو طرف می تواند آن را به هم بزند . مگر این که در ضمن عقد لازمی به هم نزدن آن شرط شده باشد ؛ مثلاً در ضمن عقد ازدواج شرط کنند که زن تا پنجاه سال از طرف شوهر وکیل باشد که هرگاه شوهر دو ماه به او خرجی ندهد یا مسافرت طولانی نماید خود را طلاق دهد و شرط کنند که شوهر او را عزل نکند ، که در این صورت این وکالت تا پنجاه سال پا برجاست و شوهر نمی تواند آن را به هم بزند .

(مسئله ۲۴۸۸) در مواردی که می توان وکالت را به هم زد اگر موکل وکیل خود را برکنار نماید ، بعد از آن که خبر به او رسید نمی تواند آن کار را انجام دهد ؛ ولی اگر پیش از رسیدن خبر آن کار را انجام داده باشد صحیح است .

(مسئله ۲۴۸۹) وکیل می تواند از وکالت کناره گیری کند ؛ و اگر موکل غایب هم باشد اشکال ندارد .

(مسئله ۲۴۹۰) وکیل نمی تواند کاری را که برای آن وکیل شده به دیگری بسپارد ؛ مگر این که موکل به او اجازه وکیل گرفتن را داده باشد ، که در این صورت به هرگونه که به او اجازه داده می تواند رفتار نماید . همچنین است اگر از ظاهر امر مشخص باشد که اجازه وکیل گرفتن را داده است ؛ مثلاً کار به گونه ای باشد که معلوم است خود وکیل به تنهایی نمی تواند انجام دهد . و چنانچه موکل گفته باشد که برای من وکیل بگیر ، باید از طرف او وکیل بگیرد و نمی تواند کسی را از طرف خودش وکیل نماید .

(مسئله ۲۴۹۱) اگر وکیل با اجازه موکل فرد دیگری را از طرف او وکیل کند وکیل نمی تواند او را برکنار نماید ؛ و اگر وکیل اول بمیرد یا برکنار شود وکالت وکیل دوم باطل نمی شود . ولی اگر وکیل با اجازه موکل فرد دیگری را از طرف خودش وکیل کند ، هم موکل و هم وکیل اول می توانند وکیل دوم را برکنار نمایند ؛ و اگر وکیل اول بمیرد یا برکنار شود وکالت وکیل دوم باطل می شود .

(مسئله ۲۴۹۲) اگر شخصی چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند یکی از سه صورت را دارد:

۱_ اگر به آنها اجازه دهد که هرکدام به تنهایی در آن کار اقدام کند ، هرکدام از آنان می تواند آن کار را انجام دهد ؛ و چنانچه یکی از آنان بمیرد یا برکنار شود وکالت دیگران باطل نمی شود .

۲_ اگر به آنان گفته باشد که با هم انجام دهند ، نمی توانند به تنهایی اقدام نمایند ؛ و

چنانچه یکی از آنان بمیرد یا برکنار شود وکالت دیگران هم باطل می شود .

۳_ اگر نگفته باشد که با هم یا به تنهایی انجام دهند و از ظاهر حرف او هم مشخص نباشد ، در این صورت نیز نمی توانند به تنهایی اقدام کنند .

(مسئله ۲۴۹۳) هرگاه وکیل یا موکل بمیرد یا دیوانه همیشگی شود وکالت باطل می شود ؛ و اگر گاهی دیوانه یا بیهوش شود بنا بر احتیاط نباید به معامله ای که وکیل انجام می دهد ترتیب اثر دهد .

(مسئله ۲۴۹۴) اگر چیزی که برای تصرف در آن وکیل شده یا موضوع و مورد وکالت از بین برود وکالت باطل می شود .

(مسئله ۲۴۹۵) اگر موکل برای کاری که وکیل انجام می دهد چیزی قرار دهد ، پس از انجام آن کار باید به قرار خود عمل نماید .

(مسئله ۲۴۹۶) اگر وکیل در نگهداری اموالی که در اختیار اوست کوتاهی کند یا در غیر آن مقداری که به او اجازه داده اند تصرف کند و اموال تلف شود ضامن است و باید جبران نماید ؛ ولی اگر کوتاهی نکند و در غیر از مقداری که اجازه دارد تصرف نکند و به طور اتفاق آن مال از بین برود ضامن نمی باشد .

(مسئله ۲۴۹۷) اگر دو نفر در اصل وکالت اختلاف پیدا کنند ، ادعای کسی که منکر آن است با قسم مقدم می باشد ؛ و اگر در ضایع شدن مال مورد وکالت یا در کوتاهی وکیل در حفظ آن اختلاف نمایند ، ادعای وکیل با قسم مقدم است .

احکام قرض

قرض دادن از کارهای مستحبی است که در آیات قرآن و احادیث معصومین علیه السلام درباره آن سفارش زیاد شده است. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که هر کس به برادر مسلمان خود قرض دهد مال او زیاد می شود و ملائکه بر او رحمت می فرستند . همچنین در حدیث دیگری فرموده اند: اگر طلبکار با بدهکار خود مدارا کند بی حساب و با شتاب از صراط می گذرد ؛ و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و _ با وجود توانایی _ ندهد بهشت بر او حرام می شود .

(مسئله ۲۴۹۸) در قرض صیغه مخصوصی لازم نیست ؛ بلکه اگر وام دهنده چیزی را به قصد قرض به دیگری بدهد و وام گیرنده هم به همین قصد بگیرد صحیح است ؛ ولی باید مقدار آن معلوم باشد .

(مسئله ۲۴۹۹) بنابراحتیاط مال قرض باید عین باشد نه دَین یا منفعت چیزی ؛ همچنین باید مقدار آن باید معلوم باشد .

(مسئله ۲۵۰۰) تحویل دادن و تحویل گرفتن مال قرض برای صحت قرض و مالک شدن قرض گیرنده شرط است ؛ ولی تصرف نمودن در آن توسط قرض گیرنده شرط نمی باشد .

(مسئله ۲۵۰۱) اگر دو طرف قرض برای باز پرداخت آن زمانی را معین کنند ، بنا بر احتیاط واجب قرض دهنده نمی تواند پیش از رسیدن زمان معین شده مبلغ قرض را طلب نماید . و اگر بدهکار بخواهد پیش از رسیدن زمان معین شده بدهی خود را بپردازد بنا بر احتیاط واجب لازم نیست قرض دهنده آن را قبول کند ؛ مگر این که تعیین مدت فقط برای همراهی با بدهکار باشد که در این صورت طلبکار باید قبول نماید .

(مسئله ۲۵۰۲) اگر وام سررسید معینی نداشته باشد طلبکار هرگاه بخواهد می تواند مطالبه نماید ؛ مگر این که بدهکار به هیچ وجه توان پرداخت آن را نداشته باشد و غیر از منزل مسکونی و وسایل زندگی در حد متعارف و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد چیز دیگری نداشته باشد ، در این صورت طلبکار باید صبر کند تا بدهکار قدرت پرداخت را پیدا کند . همچنین است اگر وام دارای مدت بوده و مدت آن رسیده باشد و بدهکار به هیچ وجه توان پرداخت آن را نداشته باشد .

(مسئله ۲۵۰۳) اگر طلب مدت نداشته یا مدت آن رسیده باشد و طلبکار آن را مطالبه نماید ، چنانچه بدهکار بتواند باید فوراً بپردازد ؛ و اگر در بازپرداخت بدهی خود عمداً کوتاهی کند گناهکار است و حاکم شرع او را وادار به پرداخت می کند .

(مسئله ۲۵۰۴) اگر بدهی مدت دار باشد و پیش از پایان مدت بدهکار بمیرد ، بدهی او بدون مدت می شود و با مطالبه طلبکار ورثه او باید فوراً پرداخت نمایند ؛ ولی اگر طلبکار پیش از سررسید طلبش بمیرد ، از بین رفتن مدت آن محل اشکال است و بنا بر احتیاط مصالحه کنند .

(مسئله ۲۵۰۵) کسی که نمی تواند بدهی خود را بپردازد اگر کاسب است باید برای پرداخت بدهی خود کسب کند ؛ و اگر کاسب نیست چنانچه بتواند کاسبی کند و موجب حرج و مشقت برای او نشود بنا بر احتیاط واجب باید کسب کند و بدهی خود را بپردازد .

(مسئله ۲۵۰۶) اگر بدهکار نتواند بدهی خود را بدهد و یا به عسرت و سختی بیفتد مطالبه آن حرام می باشد ؛ بلکه واجب است تا هنگام توانایی به او مهلت دهند .

(مسئله ۲۵۰۷) اگر بدهکار به طلبکار خود دسترسی نداشته باشد ، چنانچه امید به پیدا کردن او یا وارث او ندارد باید با اجازه حاکم شرع طلب او را از طرف طلبکار به عنوان صدقه به فقیر بدهد ؛ و در فقیر شرط نیست که سید نباشد هر چند احوط است ؛ مگر این که خود طلبکار نیز سید باشد . و اگر پس از صدقه دادن او را پیدا کند واجب نیست دوباره طلب را بپردازد ؛ ودر صورتی که طلبکار به صدقه

راضی نشود بنا بر احتیاط حاکم شرع طلب او را از بیت المال جبران نماید .

(مسئله ۲۵۰۸) اگر مال میت بیشتر از خرج واجب کفن و دفن و بدهی های او نباشد ، باید مالش را به همین مصرفها برسانند و به وارث او چیزی نمی رسد .

(مسئله ۲۵۰۹) اگر کسی مقداری پول طلاـ یا نقره و یا چیزهای مثلیِ دیگری از این قبیل را قرض بگیرد و قیمت آن ترقی یا تنزل کند ، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس دهد کافی است ؛ هر چند جاری شدن این حکم در پولهای کاغذی نظیر اسکناسها که به لحاظ قدرت خرید با آنها معامله می شود و معمولاً در حال ترقی و تنزل فاحش می باشند محل اشکال است ، و بنا بر احتیاط لازم است دوطرف با یکدیگر مصالحه نمایند .

(مسئله ۲۵۱۰) اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال عین آن را مطالبه کند احتیاط مستحب آن است که بدهکار همان مال را به او بدهد ؛ ولی واجب نیست بلکه می تواند عوض آن را بدهد .

(مسئله ۲۵۱۱) اگر قرض دهنده شرط کند که بدهکار مبلغی اضافه بر آنچه گرفته بدهد یا مقداری از جنس دیگر به آن اضافه کند یا کاری برای او انجام دهد و یا آن را با کیفیت خاصی که ارزش مالی دارد پس دهد ربا و حرام است ؛ چه آن چیز با شمارش تعیین شود یا با وزن و امثال آن . ولی اگر قرض گیرنده به میل خود ــ بدون این که قرض دهنده شرط کند ــ بیشتر از مقدار قرض بپردازد اشکال ندارد ؛ بلکه مستحب است .

(مسئله ۲۵۱۲) اگر قرض دهنده بگوید: این مبلغ را به تو قرض می دهم به شرط آن که هنگام بازپرداخت فلان مبلغ را هم به دیگری ببخشی . بازهم ربا و حرام است ؛ پس در حرمت ربا فرقی نمی کند که سود آن به طلبکار برسد یا به شخص دیگری .

(مسئله ۲۵۱۳) اگر قرض دهنده انجام کاری را که ارزش مالی ندارد شرط کند ، مثل این که شرط کند بدهکار برای او یا پدر و مادر او دعاکند اشکال ندارد ؛ ولی اگر مثلاً شرط کند علاوه بر پرداخت بدهی یک سال نماز و روزه برای پدر یا مادر او به جا آورد ــ چون برای این کار معمولاً اجرت می گیرند ــ از مصادیق ربا محسوب می شود و حرام است .

(مسئله ۲۵۱۴) اگر شرط کنند بدهکار کمتر از مبلغ بدهی را پرداخت کند یا چیزی به نفع بدهکار بر عهده طلبکار باشد اشکال ندارد .

(مسئله ۲۵۱۵) بدهی مدت دار را می توان با رضایت دو طرف و با کم کردن مقداری از آن زودتر پرداخت نمود .

(مسئله ۲۵۱۶) بـدهی بـدون مـدت را نمی توان با افزودن چیزی بر آن مـدت دار نمود ؛ همچنین مدت بدهی مدت دار را نمی توان با افزودن چیزی بر آن بیشتر نمود .

(مسئله ۲۵۱۷) ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است ، و شرط ربایی که انجام گرفته

ص :۵۱۵

فاسد است و کسی که قرض گرفته مقدار زیاده ای را که شرط شده است بدهکار نیست ؛ بنا بر اقوی اصل قرض صحیح می باشد ، و کسی که قرض ربایی گرفته مالك آن می شود و می تواند در آن تصرف کند ؛ ولی اگر قرض را مقید به ربا کرده باشند صحت اصل قرض نیز محل اشکال خواهد بود .

(مسئله ۲۵۱۸) ربای قرضی به هیچ وجه حلال نمی باشد ، و راههایی که برای فرار از ربای قرضی در بعضی از کتابها بیان شده جایز نیست و زیاده ای که گرفته حرام است .

(مسئله ۲۵۱۹) اگر انسان مبلغی پول به کسی بدهد تا در شهر دیگر از طرف او کمتر بگیرد اشکال ندارد ؛ و این را «صرف برات» می گویند . همچنین است اگر پولی را به کسی بدهد و شرط کند همان مقدار را در شهر دیگری به او پس دهد .

(مسئله ۲۵۲۰) اگر مبلغی پول به کسی بدهد تا بعد از مدتی در شهر دیگر زیادتر بگیرد ربا و حرام است ؛ ولی چنانچه کسی که زیادی را می گیرد ، طلبکار در مقابل زیادی جنسی به بدهکار بپردازد ، یا عملی انجام دهد زیاد گرفتن اشکال ندارد .

احکام سفته و چک و معاملات بانکی

(مسئله ۲۵۲۱) سفته پول نیست و معامله بر آن واقع نمی شود ؛ بلکه سفته نوعی برات و حواله است و بر دو قسم می باشد:

۱ــ سفته حقیقی: سفته ای که بدهکار در برابر بدهی خود به طلبکار می دهد .

۲ــ سفته دوستانه: سفته ای که شخص به دیگری می دهد بدون آن که به او بدهکار باشد .

(مسئله ۲۵۲۲) اگر کسی بخواهد با سفته حقیقی که از بدهکار گرفته با دیگری معامله کند باید به ترتیبی که ربا لازم نیاید عمل نماید ؛ به عنوان مثال مبلغی را از بانك شخص دیگر به عنوان وام بگیرد و سفته را به وام دهنده تحویل دهد و او را در وصول سفته وکیل خود نماید تا پس از وصول ، طلب خود را بردارد و مبلغ اضافه را نیز به عنوان کارمزد حساب کند ؛ به شرط این که مبلغ باقیمانده عرفاً در حد کارمزد باشد ؛ نه این که خواسته باشد با این عنوان از ربا فرار کند . پس اگر به این ترتیب عمل نکرده و مبلغی را که کمتر از مبلغ سفته است از شحص ثالث قرض نماید و مبلغ سفته را به شخص ثالث حواله بدهد ربا و حرام است ؛ و اگر مبلغ سفته را به دیگری به مبلغ کمتر بفروشد صحت آن محل اشکال است .

(مسئله ۲۵۲۳) اگر وام گیرنده سفته ای بیش از مبلغ وام به وام دهنده بدهد ، مبلغ زیادی ربا و حرام است ؛ ولی خود قرض صحیح می باشد ، هر چند در ضمن آن شرط ربا کرده باشند ؛ زیرا فساد شرط سبب فساد قرض نمی شود . اما اگر قرض

مقید به زیاده باشد صحت آن محل اشکال است .

(مسئله ۲۵۲۴) سفته دوستانه را اگر شخص به این جهت از شخص اول بگیرد که به شخص ثالث دهد و مبلغی کمتر از مبلغ مندرج در آن را از شخص ثالث و شخص ثالث هنگام سررسید حق داشته باشد که به شخص اول مراجعه کند و مبلغ سفته را دریافت کند ، در صورتی که وسیله قرض ربایی قرار دهد اصل قرض صحیح ولی سود آن ربا و حرام است و شخص اول نیز در گناه شریک می باشد .

(مسئله ۲۵۲۵) نحوه دیگر استفاده از سفته آن است که شخص اول برای دریافت وام به بانک مراجعه می کند و بانک در برابر وام سفته ای بیشتر از وام از او دریافت می کند به شرط آن که شخص معتبری سفته را امضا کند ؛ در اینجا شخص معتبر به عنوان دوستانه سفته را امضا می کند ؛ که در حقیقت ضمانت وی را نزد بانک کرده است ، و بانک مبلغ مندرج در سفته را از وام گیرنده هنگام سررسید دریافت می کند ؛ این نوع استفاده از سفته دوستانه ربا و حرام است ، و شخص هم که به عنوان دوستانه سفته را امضا می کند و ضامن بازپرداخت می گردد در گناه شریک است .

(مسئله ۲۵۲۶) اگر در مقابل طلبی که از کسی دارد سفته یا چک مدت دار داشته باشد و بخواهد مقداری از طلب خود را پیش از موعد آن گذشت کند و بقیه را از خود بدهکار دریافت نماید مانعی ندارد ؛ و به این کار «اسکنت» می گویند .

(مسئله ۲۵۲۷) اگر طلبکار ـ چه بانک یا غیر آن ـ در قبال دیرکرد وامهای خود روزانه درصدی به عنوان جریمه از وام گیرنده یا ضامنی که سفته یا چکها را امضا کرده بگیرد ربا و حرام است ؛ هر چند وام گیرنده به آن راضی باشد .

(مسئله ۲۵۲۸) کسی که سفته را امضا می کند ـ اگر قصد ضمان کند و شرایط ضمان مراعات شده باشد ـ ضامن شخص وام گیرنده است ، و بانک یا طلبکار دیگر حق دارد به او رجوع نماید و او ملزم به پرداخت خواهد بود .

(مسئله ۲۵۲۹) وجوهی که از بانک به عنوان وام یا به هر عنوان دیگر گرفته می شود ، چنانچه معامله مطابق مقررات شرعی انجام شود حلال است ؛ گرچه انسان بداند در بانک پولهای حرامی هم وجود دارد و احتمال دهد پولی را که گرفته از همان پول حرام باشد . ولی اگر یقین کند پولی که دریافت می کند از حرام است گرفتن و تصرف در آن جایز نیست ؛ و چنانچه نتواند مالک آن را پیدا کند باید با اجازه فقیه جامع الشرایط با آن معامله مجهول المالک (مالی که صاحب آن ناشناخته است) نماید . و در این مسئله بین بانکهای داخلی و خارجی و دولتی و غیر دولتی فرقی وجود ندارد .

(مسئله ۲۵۳۰) سپرده های بانکی اگر به عنوان قرض باشد و سودی برای آن قرار ندهند اشکال ندارد ، و تصرف بانک در آن جایز است ؛ ولی اگر برای آن سود

قرار داده شود یا بر پایه سود به بانک سپرده شود اصل قرض صحیح و سود آن حرام است ؛ و اگر قرض به شرط سود و مقید به آن باشد صحت اصل قرض نیز محل اشکال است .

(مسئله ۲۵۳۱) در قرار سودی که ربا و حرام است فرقی نیست که به صراحت قرارداد کنند یا بنای دو طرف برگرفتن سود باشد ؛ پس اگر قانون بانک آن است که به وامهایی که می گیرد سود بدهد و وام دادن به بانک بر پایه این قانون باشد ، سود آن حرام ولی اصل قرض صحیح است ؛ مگر این که قرض مقید به سود و ربا باشد .

(مسئله ۲۵۳۲) سپرده های کوتاه یا بلندمدت که افراد واقعاً به عنوان مضاربه به بانکها یا مؤسسات خصوصی می سپارند ، اگر بانکها واقعاً با پول افراد تجارت نمایند و افراد ماهیانه مبلغی نه به عنوان سود ثابت بلکه علی الحساب دریافت کنند ظاهراً اشکال ندارد ؛ ولی چنانچه بر اساس سود ثابت دریافت کنند مضاربه باطل است .

(مسئله ۲۵۳۳) گرفتن جایزه هایی که بانک برای تشویق سپرده گذاران و یا مؤسسات برای تشویق خریداران به وسیله قرعه کشی یا به هر صورت دیگر پرداخت می کنند اشکال ندارد و حلال است ؛ مگر این که قرض دادن به بانک به قصد گرفتن جایزه باشد .

(مسئله ۲۵۳۴) حواله های بانکی یا تجاری که به آن «صرف برات» گفته می شود مانعی ندارد ؛ پس اگر بانک یا تاجر پولی را از کسی بگیرد و حواله کند که او از بانک یا تاجر دیگر در شهر دیگر بگیرد و در مقابل این حواله چیزی به عنوان حق زحمت دریافت کند اشکال ندارد ؛ مثلاً اگر صدهزار تومان در تهران به بانک بدهد و بانک حواله دهد که شعبه مشهد صدهزار تومان به این شخص یا به شخصی که او معین می کند بپردازد و در مقابل این حواله بانک تهران مقداری به عنوان حق زحمت از این شخص بگیرد اشکال ندارد ؛ همچنین است اگر بانک صدهزار تومان بگیرد و حواله دهد که بانک مشهد مقدار کمتری ــ مثلاً نود و نه هزار و هشتصد تومان ــ به طرف بپردازد و بقیه را به عنوان حق زحمت بردارد اشکال ندارد . و در این مسئله فرقی نمی کند پولی را که بانک می گیرد به عنوان قرض باشد یا به عنوانی دیگر ؛ ولی مقداری را که بانک می گیرد باید عرفاً بیش از حق زحمت نباشد .

(مسئله ۲۵۳۵) اگر بانک یا مؤسسه ای دیگر پولی را به شخصی بدهد و حواله کند که این شخص پول را در محل دیگر به شعبه بانک یا طرف خود بپردازد و در مقابل مبلغی را به عنوان حق زحمت بگیرد ، در صورتی که قصد فرار از عنوان ربا نداشته بلکه واقعاً به اندازه حق زحمت باشد اشکال ندارد ؛ ولی اگر قرض بدهد و قرار سود بگذارد یا قرض بر اساس سود باشد حرام است .

(مسئله ۲۵۳۶) در اعتبارهای بانکی که معمول است تجار قسمتی از بهای کالا

را به بانک می پردازنـد و بانک تمام مبلغ کالا را به شـرکتهای داخلی یا خارجی می دهـد و اقدام به ترخیص و ثبت آن به نام خود می نماید و سـپس مبلغ بیشتری از مالک یعنی خریدار دریافت می کند ، اگر آن مبلغ زیادی بابت خدمات _ مانند ثبت و ترخیص کالا و تحویل آن به خریدار _ باشد اشکال ندارد ، ولی اگر بابت قرض به مالک و سود باشد ربا و حرام است

و اما اقـدام فروش کالا توسط بانک اگر ضـمن قرارداد اعتبار با بانک شـرط شده باشد اشـکال ندارد و بانک می تواند کالا را بفروشد و مخارجی را که متحمل شده بردارد .

(مسئله ۲۵۳۷) اگر بانـک رهنی یـا غیر آن بـا قرار سـود وام دهـد و در برابر مبلغی کـه وام داده چیزی را به عنـوان رهن از وام گیرنده بگیرد تا اگر هنگام سررسـید وام را نپرداخت آن را بفروشد و طلب خود را دریافت کند ، اصل قرض و رهن صـحیح ، ولی سود آن حرام است ؛ ولی اگر قرار سود نکنـد و مبلغی به عنوان اجرت کـار بگیرد ، چنانچه با گرفتن آن قصـد فرار از ربا نداشته باشد اشکال ندارد . و خرید و فروش چیزی که به عنوان رهن گذارده اگر با موازین شرعی مطابق باشد مانعی ندارد .

(مسئله ۲۵۳۸) ربـای قرضـی در تمام انواع اسکناسـهای رایـج ــ اعم از ریال ، دلار ، پونـد ، لیره و نظایر آن ــ جریان دارد ، و قرض دادن ده لیره مثلاًـ به دوازده لیره جایز نیست ؛ ولی خریـد و فروش آنها چنانچه غرض عقلایی بر آن مترتب بوده و قصـد فرار از ربای قرضی در بین نباشد ــ نظیر معامله دلار به ریال یا اسکناس نو به کهنه و اسکناس درشت به خرد ــ اشکال ندارد .

احکام رهن

«رهن» آن است که بـدهکار مقداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر بدهی خود را نپرداخت طلبکار طلب خود را از آن مال وصول کند .

(مسئله ۲۵۳۹) در رهن صـیغه خاصی شرط نیست ؛ و همین اندازه که بدهکار مال خود را به قصد رهن بدهد و طلبکار هم آن را به همین قصد بپذیرد کافی و صحیح است .

(مسئله ۲۵۴۰) بنابر اقوی در صـحت رهن ، قبض معتبر است ؛ پس تا زمانی که طلبکار یا نماینـده او مال رهن را تحویل نگرفته رهن ثابت نشده است .

(مسئله ۲۵۴۱) در هر یک از رهن دهنـده و رهن گیرنـده «بلوغ و عقل و اختیار» شـرط است ؛ همچنین رهن دهنـده بایـد سـفیه نباشد ، یعنی از کسانی نباشد که مال خود را در راههای بیهوده مصـرف می کنند ؛ بلکه اگر رهن دهنده به علت ورشکسـتگی توسط حاکم شرع از تصرف در اموالش منع شده باشد نمی تواند مال خود را رهن بگذارد .

(مسئله ۲۵۴۲) مال رهن باید عین باشد نه منفعت و دَین و نیز باید معین باشد نه مبهم .

(مسئله ۲۵۴۳) انسان مالی را می توانـد رهن بگذارد که شـرعاً حق تصـرف در آن را داشـته باشد ؛ هرچند مالک آن نباشد . و اگر مال شخص دیگری را رهن بگذارد در صورتی صحیح است که صاحب مال به آن رضایت دهد .

(مسئله ۲۵۴۴) چیزی را که رهن می گذارند باید خرید و فروش آن صحیح باشد ؛ پس به عنوان مثال اگر شراب یا آلات قمار را رهن بگذارند صحیح نیست .

(مسئله ۲۵۴۵) اگر رهن دهنده یا ورثه او رهن گیرنده یا ورثه او را امین ندانند ، می توانند مال رهن را نزد شخص ثالث و یا کسی که حاکم شرع تعیین می کند به امانت بگذارند .

(مسئله ۲۵۴۶) منافع چیزی که به رهن گذاشته شده در مدت رهن از آنِ رهن دهنده است ، و رهن گیرنده حق ندارد بدون اجازه او از آن استفاده کند ؛ همچنین هیچ یک از دو طرف حق فروش یا بخشش مال رهنی را بدون اجازه طرف دیگر ندارند ؛ هر چند اگر یکی از ایشان آن را ببخشد یا بفروشد و بعد دیگری رضایت دهد اشکال ندارد .

(مسئله ۲۵۴۷) رهن در دست رهن گیرنده امانت است ؛ پس در صورت تلف شدن یا معیوب شدن چنانچه کوتاهی یا زیاده روی نسبت به آن نکرده باشد ضامن نیست .

(مسئله ۲۵۴۸) اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد ، پول آن هم مثل خود مال گرو می باشد ؛ همچنین است اگر بی اجازه بفروشد و بدهکار بعداً رضایت دهد .

(مسئله ۲۵۴۹) عقد رهن پس از تحویل دادن آن از طرف رهن دهنده ــ یعنی بدهکار ــ قابل به هم زدن نیست ؛ ولی رهن گیرنده ــ یعنی طلبکار ــ می تواند آن را به هم بزند .

(مسئله ۲۵۵۰) رهن با مرگ رهن دهنده یا رهن گیرنده باطل نمی شود ؛ و طلبکاری که نسبت به مال رهن حق دارد چنانچه بمیرد این حق به ورثه اش منتقل می شود ، و چنانچه رهن دهنده بمیرد مال رهن به ورثه او منتقل می شود ؛ ولی همچنان در رهن می باشد .

(مسئله ۲۵۵۱) اگر رهن دهنده هنگام سررسید وام و پس از مطالبه طلبکار بدهی خود را نپردازد سه صورت دارد:

۱ــ در صورتی که طلبکار در فروش مال رهن از بدهکار وکالت داشته باشد، می تواند مال رهن را بفروشد و طلب خود را بردارد و بقیه را به بدهکار بدهد .

۲ــ اگر وکالت نداشته باشد ، باید از بدهکار اجازه بگیرد و پس از فروش طلب خود را بردارد و بقیه را به بدهکار بدهد .

۳ــ چنانچه از بدهکار وکالت ندارد و او هم اجازه نمی دهد یا اصلاً دسترسی به او ندارد ، باید برای فروش از حاکم شرع جامع الشرایط اجازه بگیرد ؛ و اگر به حاکم شرع یا نماینده او دسترسی ندارد از عدول مؤمنین اجازه بگیرد .

(مسئله ۲۵۵۲) اگر طلبکار یا شخص دیگری در فروش مال رهن از طرف

رهن دهنده وکیل شود و شرط کنند که حق به هم زدن آن را نداشته باشد ، تا زنده است و طلبکار طلب خود را نگرفته وکالت او باقی است ؛ و در صورتی که وکیل یا موکل بمیرد وکالت به هم می خورد .

(مسئله ۲۵۵۳) اگر بدهکار ورشکسته شود و تمام اموالش تنها به اندازه بدهیهایش باشد ، شخص طلبکار نسبت به مال گرو بر دیگران مقدم است ؛ ولی اگر در این صورت بدهکار بمیرد مقدم بودن شخص طلبکار نسبت به مال گرو محل اشکال است .

(مسئله ۲۵۵۴) اگر بدهکار جز خانه معمولی محل سکونت خود و وسایل زندگی متعارف چیز دیگری نداشته باشد ، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او درخواست نماید و باید صبر کند ؛ ولی اگر مالی را که گرو گذاشته خانه یا اثاثیه هم باشد ، طلبکار می تواند آن را بفروشد و طلب خود را بردارد .

(مسئله ۲۵۵۵) آنچه اکنون در معاملات رهنی رایج است که مبلغی وام به صاحبخانه می دهند و خانه او را گرو برمی دارند و شرط می کنند قیمت کمتری جهت اجاره پرداخته یا اصلاً اجاره ندهند شرعاً جایز نیست و ربا و حرام می باشد ؛ ولی در صورتی که صاحبخانه به قصد اجاره ، خانه را به مبلغی هر چند کمتر از قیمت معمول اجاره دهد و در ضمن عقد اجاره شرط کند که مستأجر مبلغی را به او قرض دهد و او نیز خانه را در مقابل آن گرو بگذارد اشکال ندارد و معامله صحیح است و اجاره مشروط می باشد و موضوع معامله اجاره است نه رهن .

احکام حواله

(مسئله ۲۵۵۶) اگر شخصی طلبکار خود را حواله دهد که طلب خود را از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید ، بعد از آن که حواله درست شد کسی که به او حواله شده بدهکار می شود و طلبکار نمی تواند طلبی را که دارد از بدهکار اولی مطالبه نماید .

(مسئله ۲۵۵۷) در حواله صیغه خاصی وجود ندارد ؛ و همین که بدهکار و طلبکار و شخص سوم از حواله آگاه شوند و بپذیرند حواله صحیح است .

(مسئله ۲۵۵۸) هر یک از حواله دهنده و حواله گیرنده و کسی که به او حواله شده باید عاقل ، بالغ و دارای اختیار باشند و سفیه نباشند ؛ همچنین نباید توسط حاکم شرع از تصرف در اموال منع شده باشند . ولی اگر حواله دهنده از تصرف در اموال منع شده باشد لیکن سر کسی که به حواله دهنده بدهکار نیست و از تصرف در اموالش منع نشده حواله دهد اشکال ندارد .

(مسئله ۲۵۵۹) برای صحت حواله لازم نیست آنچه حواله داده می شود «عین» باشد ؛ بلکه اگر منفعت یا کاری که مباشرت شخص بدهکار در آن شرط نیست _

مانند انجام نماز یا روزه و یا دوختن لباس ـ حواله داده شود صحیح است .

(مسئله ۲۵۶۰) اگر بر کسی که بدهکار است حواله دهند احتیاط واجب آن است که حواله به رضایت و قبول او باشد ؛ ولی حواله دادن بر کسی که بدهکار نیست در صورتی صحیح است که او قبول کند . همچنین اگر بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است جنس دیگر حواله دهد تا او قبول نکند حواله صحیح نیست .

(مسئله ۲۵۶۱) موقعی که انسان حواله می دهد باید بدهکار باشد ؛ پس اگر بخواهد وام بگیرد تا هنگامی که نگرفته و بدهکار نشده حواله صحیح نیست .

(مسئله ۲۵۶۲) مقـدار حواله و جنس آن بایـد برای حواله دهنده و طلبکار معلوم باشد ؛ پس اگر مبلغی پول و مقداری جنس به کسی بدهکار باشد و به طلبکار بگوید: یکی از این دو طلب را از فلانی دریافت کن ؛ این حواله باطل است .

(مسئله ۲۵۶۳) اگر بـدهی واقعاً معین باشد ولی بدهکار و طلبکار هنگام حواله دادن مقدار یا جنس آن را ندانند صـحت حواله محل اشـکال است . پس اگر طلب کسـی را در دفتر نوشـته باشـد پیش از دیـدن دفتر حواله ندهـد ؛ بلکه اول دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید و بعد آن را حواله دهد .

(مسئله ۲۵۶۴) طلبکار می توانـد حواله را قبول نکنـد ؛ اگر چه کسـی که به او حواله شـده فقیر نباشـد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید .

(مسئله (۲۵۶۵) اگر بر کسی حواله دهد که بدهکار نیست ، چنانچه او حواله را قبول کند بنا بر احتیاط واجب پیش از پرداختن حواله نمی توانـد مقـدار حواله را از حواله دهنده بگیرد ؛ و اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتری صـلح کند ، همان مقدار را می تواند از حواله دهنده مطالبه نماید .

(مسئله ۲۵۶۶) در حواله بر شـخص بـدهکار شـرط نیست که بـدهی او از نظر نوع یا جنس مثل بدهی حواله دهنده باشد ؛ بلکه در صورت اختلاف در نوع یا جنس بدهی نیز ــ اگر بدهکار موافقت نماید ــ حواله صحیح است .

(مسئله ۲۵۶۷) هرگـاه دیگری به صورت تبرّعی حواله را پرداخت کنـد یا پرداختن آن را ضـمانت نمایـد و طلبکار بپـذیرد ، از عهده کسی که به او حواله شده ساقط می شود .

(مسئله ۲۵۶۸) پس از آن که حواله با همه شـرایطش درست شـد هیـچ یک از حواله دهنـده و کسـی که به او حواله شده نمی توانند حواله را به هم بزنند ؛ همچنین طلبکار هم نمی تواند حواله را به هم بزند .

و برای دریـافت طلب خـود به حـواله دهنـده مراجعه کنـد ؛ مگر این که شـخص ثـالث در موقع حواله فقیر (در اصـطلاح فقهی کسـی که مخارج سالیانه او و عائله اش مطابق شأن او تأمین نمی شود) باشـد و طلبکار ندانـد که او فقیر است و بعـد بفهمـد ــ اگر چه در آن وقت غنی شـده باشد ــ که در این صورت طلبکار می تواند حواله را به هم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد .

(مسئله ۲۵۶۹) اگر بدهکار و طلبکار و کسـی که به او حواله شده یا یکی از آنان برای خود حق به هم زدن حواله را قرار دهند ، مطابق قراری که گذاشته اند می توانند حواله را به هم بزنند .

(مسئله ۲۵۷۰) اگر حواله دهنـده خودش طلب طلبکار را بدهد ، چنانچه به درخواست کسـی که به او حواله شده و بدهکار هم بوده است پرداخته باشد می تواند چیزی را که داده از او بگیرد ؛ و اگر بدون درخواست او داده است نمی تواند چیزی

را که داده از او مطالبه نماید .

(مسئله ۲۵۷۱) کسی که بر او حواله شد است می تواند با موافقت طلبکار او را به شخص ثالثی حواله دهد؛ خواه شخص ثالث بدهکار باشد یا نه . شخص ثالث نیز با موافقت طلبکار می تواند او را بر دیگری حواله دهد .

احکام ضمانت

۱ـ ضمانت عقدی

«ضمانت» عقدی ضمانتی است که با عقد و قرارداد خاصی حاصل می شود ؛ به این صورت که شخص ثالثی پرداخت بدهی فرد معینی را در روز معین به عهده بگیرد . به کسی که عهده دار پرداخت بدهی بدهکار شده «ضامن» می گویند .

(مسئله ۲۵۷۲) در ضمانت عقدی صیغه خاصی شرط نیست ؛ و همین که ضامن مقصود خود را بفهماند و طلبکار بپذیرد کافی است ؛ و راضی بودن بدهکار شرط نیست .

(مسئله ۲۵۷۳) در ضامن و طلبکار «عقل ، بلوغ ، اختیار و سفیه نبودن» شرط است ؛ همچنین طلبکار نباید به واسطه ورشکستگی توسط حاکم شرع از تصرف در اموالش منع شده باشد . ولی این شرطها در بدهکار نیست ؛ پس اگر کسی ضامن شود که بدهی بچه یا دیوانه و یا سفیه را بپردازد و طلبکار هم قبول کند ضمانت او صحیح است .

(مسئله ۲۵۷۴) ضـمانت باید بدون قید و شـرط باشد ؛ پس اگر اصل ضـمانت معلق بر شرطی شود صحت ضمانت محل اشکال است . همچنین اگر اصل ضـمانت بـدون شـرط باشـد ولی پرداختن بدهی را مشـروط به نپرداختن بدهکار نماید ـ مثلاً بگوید اگر بدهکار قرض تو را ندهد من می دهم ـ ثبوت ضمانت محل اشکال است .

(مسئله ۲۵۷۵) کسـی که انسان قصد ضـمانت او را دارد باید پیش از قرارداد ضمانت بدهکار باشد ؛ پس کسی که می خواهد وام بگیرد تا هنگامی که وام نگرفته و بدهکار نشده صحت ضمانت از او محل اشکال است .

(مسئله ۲۵۷۶) در صورتی ضـمانت ثـابت می شود که طلبکار و بـدهکار و جنس بـدهی معین باشـد ؛ پس اگر چنـد طلبکار یا چند بدهکار و یا چند بدهی وجود داشته باشد ، باید شخص طلبکار و بدهکار معین شود .

(مسئله ۲۵۷۷) اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشـد ضامن نمی توانـد از بـدهکار چیزی بگیرد ؛ و اگر مقـداری از آن را ببخشد نمی تواند آن مقدار را مطالبه نماید .

(مسئله ۲۵۷۸) اگر ضـمانت به طور صـحیح و با شـرایط آن برقرار شود ضامن نمی تواند آن را به هم بزند ؛ مگر این که هنگام بستن قرارداد ضمانت ضامن یا طلبکار شرط کرده باشد که هرگاه بخواهد بتواند آن را به هم بزند .

(مسئله ۲۵۷۹) اگر انسان در موقعی که ضامن می شود نتوانـد طلب طلبکار را بدهد و طلبکار در آن وقت نداند و بعد بفهمد ، می توانـد ضامن بودن او را به هم بزنـد ؛ ولی اگر پیش از آن که طلبکار بفهمـد ضامن قـدرت پرداخت پیدا کرده باشد به هم زدن ضمانت خالی از اشکال نیست .

(مسئله ۲۵۸۰) هرگاه ضامن بـدون درخواست و اجازه بدهکار ضامن شود و بدهی او را بپردازد ، نمی تواند از او چیزی بگیرد ؛ ولی اگر بـا درخـواست و اجـازه او باشـد و قصـد مجـانی بـودن ضـمانت را هم نداشـته باشـد ، می توانـد آنچه را از بـابت او پرداخت کرده مطالبه کند ؛ ولی اگر به جای جنسـی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید ؛ مگر این که بدهکار راضی شود .

(مسئله ۲۵۸۱) اگر بدهی مدت دار باشد و ضامن پس از قبول ضـمانت با همان مدت بدهی را پیش از رسـیدن موعد پرداخت نمایـد ، نمی توانـد پیش از تمام شدن مدت آن را از بدهکار اول مطالبه نماید ؛ ولی اگر ضامن با رضایت بدهکار آن را پیش از موعد پرداخت کند می تواند همان وقت به او مراجعه نموده و بدهی را مطالبه نماید .

(مسئله ۲۵۸۲) اگر بـدهی مدت دار باشد و ضامن پیش از رسـیدن موعد بمیرد، طلبکار می تواند فوراً بدهی خود را از ارث او مطالبه نماید ؛ ولی وارثان ضامن

حق ندارند پیش از رسیدن موعد آن را از بدهکار مطالبه نمایند .

(مسئله ۲۵۸۳) هرگاه بدهکار مالی را نزد طلبکار رهن گذاشته باشد ، چنانچه کسی ضمانت بدهی او را نماید رهن به هم می خورد و مال گرو آزاد می شود .

(مسئله ۲۵۸۴) هرگاه انسان بدهی کسی را ضمانت کند و بدهکار شود دیگری نیز می تواند بدهی ضامن را ضمانت نماید ، و در این صورت ضامن دوم بدهکار می باشد ؛ و پس از پرداخت بدهی چنانچه ضمانت او با اجازه ضامن اول بوده به ضامنِ پیش از خود رجوع می کند ، و او نیز اگر با اجازه بدهکار اصلی ضمانت کرده به بدهکار اصلی مراجعه می نماید . همچنین است حکم موردی که ضامن سوم یا چهارم ــ هرچه بالا روند ــ ضمانت ضامنهای قبل از خود را بنمایند .

(مسئله ۲۵۸۵) چند نفر می توانند به طور مشترک بدهی یک نفر را ضمانت نمایند ؛ خواه سهم هرکدام مساوی با سهم دیگران باشد یا متفاوت ؛ و با پرداخت سهم هر یک به همان اندازه از بدهی او کم می شود . اما صحت ضمانت چند نفر به طور مستقل نسبت به همه یک بدهی محل اشکال است .

(مسئله ۲۵۸۶) ضمانت از منافع مانند ضمانت از کاری که به عهده دیگری است چنانچه مباشرت در آن شرط نباشد صحیح است .

(مسئله ۲۵۸۷) همان گونه که ضمانت در «اعیانی که به ذمه است» صحیح می باشد ضمانت در «اعیان موجوده» نیز اشکال ندارد ؛ بنابراین چنانچه کسی برای خریدار ضامن شود که اگر جنس فروخته شده معیوب باشد عوض آن را به او بدهد ، ضمانت او صحیح است و باید به آن عمل نماید .

۲ــ ضمانت قهری

(مسئله ۲۵۸۸) «ضمانت قهری» ضمانتی است که بدون قرارداد و عقد خاصی حاصل می شود ؛ مانند مواردی که انسان بر دیگری یا بر اموال و منافع و حقوق مشروع او سلطه پیدا کند و از این راه خسارتی بر خود او یا بر اموال و حقوق او وارد نماید و یا موجب اتلاف و از بین رفتن آنها گردد ؛ خواه خودش اتلاف کند یا دیگری به دستور او اتلاف نماید ، یا تا زمانی که مال به ناحق در سلطه اوست از هر راهی خسارتی بر مال وارد شود ، و یا مثلاً حیوان متعلق به او در اثر مسامحه و کوتاهی ضرر جسمی یا مالی بر دیگری وارد نماید . در تمام این موارد ضمانت قهری ثابت است ، و در مورد اخیر چنانچه حیوان کسی به دیگری حمله کند و او از خود دفاع نماید و در اثر آن حیوان بمیرد ، او ضامن حیوان نیست .

(مسئله ۲۵۸۹) اگر از راه نامشروع مالی به دست انسان برسد ضامن آن مال خواهد بود .

(مسئله ۲۵۹۰) با توجه به این که علم طبابت از جهت تشخیص امراض گوناگون

و شناخت داروهای متفاوت و راههای معالجه بسیار وسیع است ، هر پزشکی تنها در محدوده شناخت و اطلاعات خود می تواند طبابت کند ، و در هر موردی که مرض یا داروی آن را نتواند تشخیص دهد نباید دخالت کند ؛ و اگر معالجه نماید و بیمار دچار عوارضی سوئی شود ضامن می باشد .

(مسئله ۲۵۹۱) اگر پزشک با بیمار یا ولی یا وکیل او شرط عدم ضمان کند _ یعنی به او بگوید اگر ضرری به مریض برسد ضامن نباشد _ در صورتی که حاذق باشد و دقت و احتیاط را در معالجه رعایت نماید و در عین حال به مریض ضرری برسد ضامن نیست .

(مسئله ۲۵۹۲) اگر پزشک دارویی را تعریف کند یا بگوید درمان فلان درد با فلان داروست و بیمار با اختیار و فهم خود دارو را با درد خود منطبق نموده و مصرف کند ، پزشک در برابر عوارض آن ضامن نیست .

(مسئله ۲۵۹۳) اگر پزشک نسخه نوشته و دستور به مصرف دارو دهد به گونه ای که بیمار از خود اختیاری نداشته و به اعتماد دستور پزشک دارو را مصرف نماید ، چنانچه در معالجه خطا کرده و به مریض ضرری برسد یا بمیرد ضامن خواهد بود ؛ مگر این که شرط عدم ضمان است و دقت لازم را بنماید .

(مسئله ۲۵۹۴) اگر پزشک با دست خود به بیمار دارو دهد و یا آمپول تزریق نماید و عوارضی پیش آید مسئول می باشد ؛ مگر این که شرط عدم ضمان کند و احتیاط لازم را بنماید .

(مسئله ۲۵۹۵) اگر موقعیتی پیش آید که تسریع در معالجه لازم باشد و شرط عدم ضمان یا اجازه گرفتن از بیمار یا ولی او میسر نباشد ، چنانچه پزشک با احتیاط لازم اقدام به معالجه کند ضامن نیست .

(مسئله ۲۵۹۶) در مواردی که بیمار یا ولی او شرط عدم ضمان را از پزشک قبول نکنند ، چنانچه جان بیمار در خطر نباشد یا این که مراجعه به پزشک دیگر ممکن باشد می تواند بیمار را رها کرده و معالجه ننماید ؛ و اگر جان بیمار در خطر باشد و مراجعه به پزشک دیگر ممکن نباشد اقدام به معالجه او لازم است ، و در این صورت اگر پزشک حاذق بوده و احتیاط و دقت لازم را بنماید ضامن نمی باشد .

(مسئله ۲۵۹۷) ضامن نبودن پزشک به وسیله نصب اطلاعیه در محل درمان یا اعلام در رسانه ها ثابت نمی شود ؛ بلکه باید خود بیمار یا ولی او پس از آگاهی از کیفیت درمان شرط عدم ضمان را به صورت کتبی یا شفاهی قبول کند . و چنانچه قبول شرط از روی اضطرار و ناچاری باشد اشکال ندارد ؛ ولی اگر اجبار و اکراه در بین باشد پزشک ضامن است .

(مسئله ۲۵۹۸) در موارد اشتباه آزمایشگاه و در نتیجه اشتباه معالجه اگر خسارات و عوارض آن مستند به نقص و نارسایی آزمایشگاه باشد مسئول آزمایشگاه

ضامن است ؛ و اگر مستند به پزشک باشد پزشک ضامن است ؛ مگر این که شرط عدم ضمان کرده باشند که در این صورت پزشک ضامن نیست .

(مسئله ۲۵۹۹) اگر مادر احتیاج به عمل سزارین داشته باشد و در اثر تأخیر آسیبی به

مادر یا بچه وارد شود یا منجر به مرگ یکی از آنان گردد ، چنانچه مرگ یا آسیب مستند به کسی نباشد هیچ کس ضامن نیست ؛ ولی اگر به کسی مستند باشد همان فرد ضامن خواهد بود ؛ مگر این که شرط عدم ضمان کرده باشد و تقصیر و کوتاهی نیز از او سر نزده باشد .

(مسئله ۲۶۰۰) اگر کسی بچه ای را با اجازه ولیّ او ختنه کند و ختنه کننده متخصص باشد و ضرری به آن بچه برسد یا بمیرد ، چنانچه به طور معمول ختنه کرده باشد ضامن نیست ولی اگر به طور معمول ختنه نکرده یا ختنه کننده متخصص نباشد ضامن خواهد بود .

(مسئله ۲۶۰۱) کسی که مسئولیت انجام کار مشروعی را در ارگان یا مؤسسه ای قبول کرده است و در حقیقت امانتی را قبول نموده و لازم است مسئولیت خود را به طور صحیح و کامل انجام دهد ؛ در غیر این صورت علاوه بر این که گناه کرده نسبت به حقوق و دستمزدی که دریافت نموده ضامن می باشد .

(مسئله ۲۶۰۲) اگر کسی بدون مراعات مصلحت عابرین در جاده عمومی آب بپاشد یا برف و مانند آن که موجب لغزندگی است بریزد یا کالایی را بگذارد و یا اتومبیل خود را پارک نماید که موجب تنگی یا مسدود شدن جاده شود و در اثر آن آسیب جانی یا مالی به کسی وارد گردد ضامن است .

(مسئله ۲۶۰۳) اگر در اثر مسامحه و تخلف در رانندگی تصادفی پیش آید و آسیب جانی یا مالی به کسی برسد راننده اتومبیل ضامن خواهد بود .

(مسئله ۲۶۰۴) اگر در اثر مسامحه و تخلف در رانندگی کسی کشته شود قتل شبه عمد است ؛ ولی چنانچه بدون مسامحه و تخلف قتلی صورت پذیرد قتل خطایی می باشد . و دیه قتل در احکام دیات بیان خواهد شد .

احکام کفالت

«کفالت» آن است که انسان ضامن شود که هرگاه طلبکار بدهکار را بخواهد او را تحویل دهد ؛ همچنین است اگر کسی بر دیگری حقی داشته باشد یا ادعای حقی کند که دعوای او قابل قبول باشد و انسان ضامن شود که هر وقت صاحب حق یا مدعی طرف را بخواهد او را تحویل دهد . این عمل را «کفالت» و به کسی که این گونه ضامن می شود «کفیل» می گویند .

(مسئله ۲۶۰۵) کفالت در صورتی صحیح است که کفیل به هر لفظی ـ گرچه غیر عربی ـ کفالت خود را به طلبکار بفهماند و او نیز قبول نماید .

(مسئله ۲۶۰۶) کفیل باید بالغ و عاقل باشد و کسی او را در کفالت مجبور نکرده باشد و سفیه هم نباشد ، و نیز بتواند شخصی را که کفیل او شده حاضر نماید . ولی بدهکار لازم نیست عاقل، بالغ و غیر سفیه باشد ؛ و کفالت برای غیر عاقل و نابالغ

و سفیه با اجازه ولی آنها صحیح است .

(مسئله ۲۶۰۷) جایز است کفالت بدون مدت یا همراه با مدت باشد ؛ بنابراین اگر مدت تعیین کند و مثلاً بگوید: متعهد می شوم یک سال دیگر او را تحویل دهم . اشکال ندارد .

(مسئله ۲۶۰۸) یکی از هفت چیز کفالت را به هم می زند:

۱_ کفیل شخص بدهکار را تحویل طلبکار دهد .

۲_ حق طلبکار ادا شود .

۳_ طرف از حق خود گذشت نماید .

۴ و ۵ _ بدهکار (یا کسی که علیه او اقامه دعوی شده) و یا کفیل از دنیا برود .

۶ _ صاحب حق کفیل را از کفالت آزاد کند .

۷ _ صاحب حق به وسیله حواله یا به شکل دیگر حق خود را به دیگری واگذار نماید.

(مسئله ۲۶۰۹) کفیل بدون رضایت طلبکار نمی تواند کفالت را به هم بزند ؛ مگر آن که در عقد کفالت این حق برای او شرط شده باشد . ولی طلبکار هر وقت بخواهد می تواند کفالت را به هم بزند .

(مسئله ۲۶۱۰) اگر کفیل در طول مدت کفالت یقین کند یا احتمال عقلایی دهد که شخص مورد کفالت قصد فرار دارد می تواند پیش از موعد او را تحویل دهد ، و در این صورت کفالت به هم می خورد .

(مسئله ۲۶۱۱) هزینه احضار بدهکار در صورتی که بدون اجازه طلبکار باشد به عهده کفیل است ؛ و اگر با اجازه طلبکار بوده به عهده او می باشد .

(مسئله ۲۶۱۲) اگر فردی شخص بدهکاری را از دست طلبکار رها کرده و فراری دهد ، چنانچه به گونه ای باشد که طلبکار دسترسی به او پیدا نکند ، آن شخص باید بدهکار را تحویل دهد و یا بدهی او را بپردازد ؛ هر چند کفایت پرداخت بدهی خالی از اشکال نیست . و از این قبیل است فراری دادن قاتل از دست ورثه مقتول .

احکام ودیعه (امانت)

از اموری که در کتاب و سنت نسبت به آن تأکید بسیاری شده «امانتداری» است . خداوند در سوره مؤمنون یکی از نشانه های مؤمنان را امانتداری و رعایت عهد و پیمان شمرده است: وَالَّذینَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ . مؤمنان کسانی هستند که امانتدار بوده و عهد و پیمان خود را رعایت می کنند . و در حدیثی از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: به طولانی بودن رکوع یا سجده کسی نگاه نکنید ، زیرا این کاری است که به آن عادت کرده و اگر آن را ترک نماید دچار ترس و اضطراب می گردد ؛ بلکه ــ برای شناسایی آن فرد ــ به راستگویی و امانتداری او نظر نمایید .

(مسئله ۲۶۱۳) اگر انسان مال خود را به کسی بدهد که برای او نگهداری کند و او هم بپذیرد ــ خواه حرفی بزنند یا بدون این که حرفی بزنند مقصود خود را به یکدیگر بفهمانند ــ امانت محقق شده و امانتدار باید به مسائل امانت عمل کند .

(مسئله ۲۶۱۴) امانتدار و امانتگذار باید عاقل و بالغ باشند ؛ پس اگر انسان مالی را نزد بچه یا دیوانه امانت بگذارد یا بچه و دیوانه مالی را نزد کسی امانت بگذارد صحیح نیست .

(مسئله ۲۶۱۵) اگر امانتدار چیزی را از کودک یا دیوانه به طور امانت بگیرد باید آن را به صاحبش بدهد ؛ و اگر آن چیز مال خود بچه یا دیوانه باشد باید آن را به ولیّ او برساند و اگر امانت تلف شود ضامن عین یا قیمت آن خواهد بود . ولی اگر برای این که مال از بین نرود آن را از بچه یا دیوانه گرفته و در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن نیست .

(مسئله ۲۶۱۶) کسی که نمی تواند امانت را نگهداری نماید بنا بر احتیاط واجب باید قبول نکند ؛ ولی اگر توانایی صاحب مال در نگهداری آن کمتر باشد و کسی هم که بهتر حفظ کند نباشد ، این احتیاط واجب نیست .

(مسئله ۲۶۱۷) اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست ؛ چنانچه صاحب مال آن را با تمکن از نگهداری بگذارد و برود و این شخص هم مال را برندارد و تلف شود ، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست ؛ ولی بنا بر احتیاط مستحب در صورت امکان آن را نگهداری نماید . و اگر صاحب مال تمکن از حفظ آن ندارد یا اینکه غایب است و اطلاع از وضع مال ندارد و مال قابل توجهی در معرض تلف باشد ، احتیاط واجب آن است که در صورت امکان آن را نگهداری نماید .

(مسئله ۲۶۱۸) هرکدام از امانتگذار و امانتدار هرگاه بخواهند می توانند عقد امانت را به هم بزنند . و اگر امانتدار منصرف شده و عقد امانت را به هم بزند ، در صورت امکان باید هرچه زودتر امانت را به صاحب آن یا وکیل و یا ولیّ او برساند و یا به آنان خبر دهد که حاضر به نگهداری نیست ؛ و اگر بدون عذر نرساند و خبر هم ندهد و امانت تلف شود ضامن است و باید عوض آن را بدهد .

(مسئله ۲۶۱۹) کسی که امانتی را پذیرفته و برای نگهداری آن جای مناسبی ندارد لازم است در تهیه جای مناسب تلاش کند ، و به گونه ای آن را نگهداری نماید که مردم نگویند در امانت خیانت یا در حفظ آن کوتاهی کرده است ؛ و اگر در جایی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود ضامن است .

(مسئله ۲۶۲۰) کسی که امانت را قبول می کند اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و زیاده روی هم ننماید و اتفاقاً آن امانت تلف شود ضامن نیست ؛ ولی اگر به اختیار خودش آن را تلف کند یا در جایی بگذارد که امن و مناسب برای نگهداری نیست و تلف شود باید عوض آن را به صاحبش بدهد ؛ مگر این که جایی محفوظ تر از آن نداشته باشد و نتواند امانت را به صاحبش یا به کسی که بهتر حفظ می کند برساند که در این صورت ضامن نمی باشد .

(مسئله ۲۶۲۱) اگر امانتدار می ترسد مال امانت نزد او از بین برود یا به سرقت برده شود ، چنانچه می تواند باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او رد نماید ؛ و چنانچه دسترسی به آنها ندارد باید آن را به حاکم شرع بدهد تا برای صاحبش حفظ نماید و اگر حاکم شرع نباشد یا دسترسی به او ندارد ، باید آن را نزد شخص امینی که قدرت حفظ آن را دارد به امانت بگذارد .

(مسئله ۲۶۲۲) اگر امانتگذار دیوانه شود یا بمیرد ودیعه باطل می شود ، و امانتدار باید فوراً امانت را به ولیّ دیوانه یا وارث میت برگرداند یا به آنها خبر دهد ؛ و اگر بدون عذر شرعی آن را تحویل ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و امانت تلف شود ضامن است ؛ اما اگر برای آن که وارث یا وصی حقیقی را بشناسد و یا بفهمد که میت وارث دیگری دارد یا نه ، امانت را تحویل نداده و خبر هم ندهد ولی در حفظ آن کوتاهی نکند و امانت تلف شود ضامن نیست .

(مسئله ۲۶۲۳) اگر امانتگذار بمیرد و چند وارث داشته باشد ، امانتدار باید امانت را به همه ورثه بدهد یا به کسی بدهد که همه آنان گرفتن امانت را به او واگذار کرده اند ؛ و اگر وصی هم داشته باشد باید تا مقدار یک سوم به وصی هم مراجعه شود . پس اگر بدون اجازه دیگران همه امانت را به یکی از ورثه بدهد ضامن سهم دیگران می باشد .

(مسئله ۲۶۲۴) اگر امانتدار بمیرد یا دیوانه شود وارث میت یا ولیّ دیوانه باید هر چه زودتر به امانتگذار اطلاع دهد و یا امانت را به او برساند .

(مسئله ۲۶۲۵) اگر امانتدار نشانه های مرگ را در خود ببیند ، چنانچه ممکن است باید امانت را به صاحب آن یا وکیل یا ولیّ او برساند ؛ و اگر ممکن نیست باید آن را به حاکم شرع بدهد ؛ و چنانچه به حاکم شرع دسترسی ندارد باید وصیت کند و شاهد بگیرد و به وصی و شاهد جنس و خصوصیات امانت و محل و صاحب آن را بگوید . هر چند در صورتی که وارث او امین است و از امانت اطلاع دارد لازم نیست وصیت نماید .

(مسئله ۲۶۲۶) اگر امانتدار نشانه های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه ای که در مسئله پیش گفته شد عمل نکند ، چنانچه آن امانت از بین برود بنا بر احتیاط واجب عوض آن را ضامن است ؛ گرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و بیماری او خوب شود .

(مسئله ۲۶۲۷) مالی که رهن یا عاریه یا اجاره و یا به مضاربه گذاشته شده است در دست طرف معامله امانت بوده و باید در حفظ آن کوشا باشد .

(مسئله ۲۶۲۸) اگر مالی را سیل یا دزد ببرد و بعد به دست کسی بیفتد یا در اثر اشتباه در نقل و انتقال و یا اشتباه در معامله در نظایر آن به دست کسی بیفتد ، آن فرد باید به طور امانت از آن نگهداری نماید و آن را به دست مالک یا وکیل او برساند و یا به آنها اطلاع دهد . همچنین است اگر کسی مال گمشده ای را پیدا کند و یا مالی که در معرض تلف و نابودی است به دست آورد .

(مسئله ۲۶۲۹) اگر کافر غیر حربی مال خود را نزد مسلمان به امانت بگذارد حفظ امانت و رد آن به صاحبش هنگام مطالبه واجب است و در صورتی که کافر حربی مال خود را نزد مسلمان به امانت بگذارد بنا بر احتیاط هنگام مطالبه آن را به صاحبش تحویل دهد .

(مسئله ۲۶۳۰) اگر کسی امانتداری خود را انکار نماید یا آن را قبول کند ولی مدعی تلف شدن امانت یا رد آن به صاحبش شود ، چنانچه طرف بینه ای نداشته باشد ادعای او با قسم قبول خواهد شد . همچنین است در صورتی که دو طرف تلف شدن امانت را نزد امانتدار قبول دارند ولی امانتگذار مدعی کوتاهی و یا تعدی امانتدار در مال امانت شود .

احکام عاریه

«عاریه» آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد تا از آن استفاده کند و در مقابل چیزی هم از او نگیرد .

(مسئله ۲۶۳۱) در عاریه خواندن صیغه لازم نیست ؛ به عنوان مثال اگر کسی لباس خود را به قصد عاریه به دیگری دهد و او نیز با همین قصد بگیرد عاریه صحیح است .

(مسئله ۲۶۳۲) عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را

ص: ۵۳۵

به دیگری واگذار کرده _ مثلاً آن را اجاره داده _ در صورتی صحیح است که مالکْ آن چیز یا آن منفعت به عاریه دادن آن رضایت دهد یا از قرائن معلوم شود که راضی است .

(مسئله ۲۶۳۳) چیزی را که منفعت آن مال انسان است _ مثلاً خانه ای که آن را اجاره کرده _ می تواند به شخص مورد اطمینان عاریه دهد ؛ ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند یا اطلاق اجاره منصرف به این باشد که تنها خودش از آن استفاده نماید ، نمی تواند آن را به دیگری عاریه دهد .

(مسئله ۲۶۳۴) اگر دیوانه یا سفیه یا بچه و یا مفلس مال خود را عاریه دهد صحیح نیست ؛ اما اگر ولیّ بچه یا دیوانه مصلحت بداند که مال او را عاریه دهد و بچه یا دیوانه آن مال را به دستور ولیّ خود به عاریه کننده برساند اشکال ندارد .

(مسئله ۲۶۳۵) در عاریه طلا یا نقره اگر تلف شود _ هرچند در نگهداری آن کوتاهی نشده باشد _ عاریه گیرنده ضامن است ؛ و در غیر طلا و نقره اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و در استفاده بردن از آن زیاده روی نکرده باشد ضامن نیست ؛ مگر این که هنگام عاریه شرط کرده باشند که اگر تلف شود عاریه گیرنده ضامن باشد .

(مسئله ۲۶۳۶) اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که در صورت از بین رفتن ضامن نباشد بنا بر اقوی ضامن نیست .

(مسئله ۲۶۳۷) اگر عین عاریه شده در اثر استفاده مُجازی که به خاطر آن عاریه شده _ مانند عاریه لامپ و بلندگو _ بدون زیاده روی و یا کوتاهی در حفظ آن از بین برود یا دچار نقصی شود عاریه گیرنده ضامن نیست ؛ مگر این که ضمانت او شرط شده باشد یا عاریه دهنده غاصب باشد .

(مسئله ۲۶۳۸) اگر عاریه دهنده بمیرد یا شرعاً نتواند در مال خود تصرف کند _ مثلاً دیوانه شود _ عاریه گیرنده باید فوراً مالی را که عاریه کرده به ورثه میت یا ولی کسی که نمی تواند در مال خود تصرف کند برساند .

(مسئله ۲۶۳۹) اگر ظرف طلا و نقره را برای زینت اتاق عاریه دهند محل اشکال است ؛ و اگر برای استفاده و استعمال عاریه دهند حرام است .

(مسئله ۲۶۴۰) عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن ، و عاریه دادن حیوان نر برای جفت گیری صحیح است .

(مسئله ۲۶۴۱) اگر ظرف نجس را برای خوردن یا آشامیدن از آن عاریه دهد باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می گیرد بگوید .

(مسئله ۲۶۴۲) کسی که چیزی را عاریه داده هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد ؛ و کسی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می تواند آن را پس دهد . و

در صورت اول اگر پس گرفتن عرفاً موجب خسارت عاریه گیرنده شود بنا بر احتیاط واجب باید یا مهلت دهد و یا خسارت را جبران نماید .

(مسئله ۲۶۴۳) اگر چیزی را که عـاریه کرده به مالـک یا وکیل و یا ولیّ او تحویل دهـد و بعـد آن چیز تلف شود عاریه کننـده ضامن نیست ؛ ولی اگر آن را تحویل ندهـد و مثلاً بـدون اجازه به جایی ببرد که صاحبش آن را معمولاً به آنجا می برده و بعد تلف شود یا دیگری آن را تلف کند ضامن است .

(مسئله ۲۶۴۴) چیزی را که عاریه کرده بـدون اجازه صاحب آن نمی توانـد به دیگری عاریه و یا اجاره دهـد ؛ واگر با اجازه به دیگری عاریه دهد و از دنیا برود یا دیوانه شود ، در صورتی که عاریه دوم از طرف خود مالک باشد باطل نمی شود .

(مسئله ۲۶۴۵) اگر بدانـد چیزی را که عـاریه کرده غصبی است بایـد آن را به صاحبش برسانـد ، و نمی توانـد به عاریه دهنـده بدهد و خودش نیز نمی تواند از آن استفاده نماید .

(مسئله ۲۶۴۶) اگر مالی را که می دانـد غصبی است عاریه کند و از آن اسـتفاده ای ببرد و در دست او از بین برود ، مالک می توانـد عوض آن را از او یا از کسـی که مال را غصب کرده مطالبه نماید . همچنین مالک می تواند عوض اسـتفاده هایی را که عاریه گیرنـده برده از هرکـدام مطالبه نمایـد ؛ و اگر عوض اسـتفاده آن را از عاریه کننـده بگیرد ، او نمی تواند آن را از عاریه دهنده مطالبه نماید .

(مسئله ۲۶۴۷) اگر عـاریه گیرنـده به غصبی بودن مال آگاهی نداشـته باشـد و مال در دست او تلف شود و صاحب مال عوض آن را از او بگیرد ، او هم می تواند عوض را از

عاریه دهنده مطالبه نماید ؛ مگر این که چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد ، که در این دو صورت نمی تواند چیزی را که به صاحب مال می دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید .

(مسئله ۲۶۴۸) اگر چیزی را برای استفاده خاصی عاریه نماید استفاده های دیگر از آن _ هر چند متعارف باشد _ جایز نیست ؛ و اگر تخلف کند و عین تلف شود ضامن است ؛ بلکه عوض استفاده ها را نیز باید بدهد . و اگر چیزی موارد استفاده گوناگون دارد باید هنگام عاریه نوع استفاده از آن معین شود .

(مسئله ۲۶۴۹) عاریه یک چیز به چند نفر معین صحیح است ؛ ولی عاریه دادن آن به جماعتی که تعداد آنها معلوم نیست اشکال دارد .

احکام هبه

«هبه» آن است که انسان چیزی را که ملک خود اوست به رایگان ملک دیگری کند و به او ببخشد .

(مسئله ۲۶۵۰) در هبه صیغه خاصی لازم نیست ؛ و اگر هبه کننده مال خود را به قصد هبه به کسی بدهد و او هم به همین قصد بپذیرد صحیح است .

(مسئله ۲۶۵۱) در هبه کننده چند شرط معتبر است:

۱ و ۲_ بالغ و عاقل باشد .

۳ و ۴_ سفیه نباشد ؛ یعنی از کسانی نباشد که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کنند . و نیز توسط حاکم شرع از تصرف در اموالش منع نشده باشد .

۵_ مالک یا صاحب اختیار چیزی باشد که می خواهد هبه کند ؛ پس بخشش مال دیگری بدون اجازه او صحیح نیست .

۶_ از روی قصد و اختیار ببخشد ؛ پس اگر هبه کننده از روی اکراه یا اجبار هبه کند صحیح نیست .

(مسئله ۲۶۵۲) کسی که چیزی به او بخشیده می شود اگر صغیر یا دیوانه باشد قبول خود او کافی نیست ؛ بلکه باید ولیّ او هبه را از طرف او بپذیرد .

(مسئله ۲۶۵۳) در هبه علاوه بر پذیرش ، تحویل گرفتن آن مال هم لازم است ؛ پس تا هنگامی که آن را تحویل طرف نداده ملک او نشده است . و برای صغیر و دیوانه ولیّ آنها باید تحویل بگیرد ؛ و اگر خود ولی بخواهد چیزی را به آنها ببخشد کافی است خودش قصد تحویل گرفتن برای آنها را بنماید .

(مسئله ۲۶۵۴) لازم نیست پس از هبه فوراً جنس را تحویل دهد ؛ بلکه هر گاه جنس را به طرف تحویل دهد ملک او می شود ؛

و اگر هبه کننده پیش از تحویل دادن بمیرد یا فاقد شرایط شود هبه باطل می شود و مال به ورثه هبه کننده منتقل می شود .

ص: ۵۳۸

همچنین است اگر کسی که به او هبه شده پیش از تحویل گرفتن بمیرد .

(مسئله ۲۶۵۵) هبه عقد جایز است و هر یک از دو طرف می توانند آن را به هم بزنند هر چند بهتر است هبه کننده چیزی را که بخشیده از آن چشم بپوشد و هبه را به هم نزند و در پنج مورد هبه کننده نمی تواند هبه را به هم بزند:

۱ـ در برابر هبه ای که کرده چیزی ـ هر چند کم ـ از طرف گرفته باشد ؛ خواه گرفتن عوض در بخشش شرط شده باشد یا طرف خودش آن را در مقابل بخشش به بخشنده بپردازد .

۲ـ آن چیز را «قربتً الی الله» بخشیده باشد .

۳ـ بخشش به یکی از خویشان متعارف باشد ؛ و بنا بر احتیاط واجب اگر زن و شوهر هم چیزی را به یکدیگر هبه کنند آن را به هم نزنند .

۴ـ مالی که بخشیده به حال خود باقی نمانده باشد ؛ به عنوان مثال همه یا بعضی از آن به طور کلی تلف شده یا صورت آن کلاً تغییر کرده باشد ؛ مانند نانی که خورده یا پارچه ای که دوخته باشد و یا این که آن را به دیگری منتقل کرده باشد .

۵ـ یکی از دو طرف هبه بمیرد ؛ پس اگر هبه کننده پس از تحویل دادن بمیرد بنا بر احتیاط واجب وارثان او نمی توانند هبه را پس بگیرند ؛ و اگر طرف بمیرد مال به ورثه او منتقل می شود و بنا بر احتیاط واجب هبه کننده نمی تواند آن را پس بگیرد .

(مسئله ۲۶۵۶) اگر انسان از کسی طلب داشته باشد می تواند گذشت کند و قبول بدهکار شرط نیست ؛ و در این صورت دیگر نمی تواند آن را به هم بزند .

(مسئله ۲۶۵۷) هبه کننده می تواند در مقابل چیزی که می بخشد عوضی قرار دهد و از طرف بگیرد ؛ و به آن «هبه معوضه» می گویند . و لازم نیست عوض آن عین و جنس باشد ؛ بلکه می تواند هرکاری را که نفع آن به شکلی به بخشنده می رسد عوض هبه قرار دهد ؛ مثلاً در مقابل هبه طلبی را که طرف از هبه کننده دارد ببخشد یا کار مشروعی را برای او انجام دهد .

(مسئله ۲۶۵۸) کسی که هبه را قبول می کند چنانچه شرطی به عهده او نهاده شود بنا بر احتیاط باید به آن عمل نماید ؛ بنابراین اگر هبه کننده چیزی را به کسی ببخشد به شرط آن که او هم چیزی را به او هبه کند ، بنا بر احتیاط باید طرف به آن شرط عمل نماید ؛ و چنانچه از آن امتناع کند و یا عمل به آن ممکن نباشد بخشنده می تواند هبه را به هم بزند .

(مسئله ۲۶۵۹) جهیزیه ای که پدر و مادر به دختر می دهند اگر به واسطه صلح یا بخشش ملک او نموده باشند نمی توانند از او پس بگیرند ؛ ولی اگر ملک او نکرده باشند پس گرفتن آن مانعی ندارد . همچنین است حکم جواهرات یا چیزهای دیگری

که شوهر برای همسر خود تهیه می کند یا پدر به فرزند خود می دهد .

ص :۵۴۰

احکام وقف ، صدقه ، حبس ملک ، حجر و شرایط آنها

اشاره

ص :۵۴۲

احکام وقف

قال الله تبارك و تعالى : لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ .

«وقف» آن است که انسان ملکی را ثابت نگه دارد و منافع آن را برای شخص یا اشخاص یا برای کار و یا مصرفی تعیین نماید ؛ مانند این که زمینی را برای مسجد یا حسینیه یا مدرسه و یا فقرا مخصوص سازد . به این کار در اصطلاح وقف و به مالی که وقف می شود «موقوفه» و به وقف کننده «واقف» و به کسی که برای او یا مصرفی که برای آن وقف شده «موقوف علیه» گفته می شود .

(مسئله ۲۶۶۰) وقف بر دو نوع است:

۱ــ وقف خاص :

مانند آن که چیزی را برای اولاد خود وقف نماید .

۲ـ وقف عام: که اختصاص به افراد خاصی ندارد ؛ مانند آن که چیزی را برای مسجد یا حسینیه و یا فقرا وقف کند .

(مسئله ۲۶۶۱) اگر کسی چیزی را وقف کند و تحویل موقوف علیه یا متولی دهد از اختیار او خارج می شود ، و خود او و دیگران نمی توانند آن را ببخشند یا بفروشند و کسی هم از آن ملک ارث نمی برد ؛ ولی در بعضی موارد که در مسئله ۲۲۶۱ گفته شد فروختن آن اشکال ندارد .

شرایط وقف

(مسئله ۲۶۶۲) وقف کننده باید عاقل ، بالغ و با قصد و اختیار باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصرف کند ؛ بنابراین سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرف کند اگر چیزی را وقف کند صحیح نیست ؛ همچنین محجور ـ نسبت به آنچه از تصرف در آن منع شده ـ نمی تواند اموال خود را وقف نماید .

(مسئله ۲۶۶۳) در وقف ـ خاص باشد یا عام ـ بنا بر احتیاط قصد قربت لازم است . ولی لازم نیست وقف کننده مسلمان باشد ؛ بنابراین اگر غیر مسلمان هم چیزی

را وقف کند صحیح است .

(مسئله ۲۶۶۴) لازم نیست در وقف صیغه خاصی بخوانند ؛ بلکه با هر لفظ یا عملی وقف بودن چیزی را بفهمانند و آن را تحویل دهد وقف صحیح است و به قبول نیاز نیست ؛ حتی در وقف خاص نیز بنا بر اقوی نیازی به قبول نیست . پس اگر به قصد وقف ملکی را تحویل متولی یا موقوف علیه دهد یا مثلاً فرش را به قصد وقف در مسجد بیندازد و روی آن نماز بخوانند وقف صحیح است .

(مسئله ۲۶۶۵) زمینی که برای مسجد وقف شده پس از آن که واقف به قصد مسجد بودن اجازه دهد که در آن نماز بخوانند ، همین که یک نفر در آن به قصد مسجد نماز خواند وقف تحقق می یابد ؛ همچنین است اگر واقف آن را تحویل متولی دهد .

(مسئله ۲۶۶۶) اگر ملکی را برای وقف معین کند و پیش از خواندن صیغه وقف یا تحویل دادن آن به قصد وقف پشیمان شود یا از دنیا برود وقف صحیح نیست .

(مسئله ۲۶۶۷) وقف باید منجز و بدون تردید انجام شود ؛ پس اگر واقف آن را مشروط به شرطی کند که وجود آن شرط در حال یا آینده قطعی یا محتمل باشد دو صورت دارد:

۱ــ چنانچه آن شرط دخالتی در صحیح بودن وقف ندارد ، صحت وقف محل اشکال است ؛ مثلا اینکه بگوید: اگر خداوند پسری به من عطا کرد خانه ام وقف باشد .

۲ــ اگر آن شرط در نظر واقف قطعی است و در صحت وقف دخالت دارد ، وقف صحیح است ؛ مانند اینکه بگوید: اگر آن خانه مال من باشد آن را وقف نمودم .

(مسئله ۲۶۶۸) کسی که مالی را وقف می کند اگر از موقع خواندن صیغه برای همیشه مال را وقف کند وقف صحیح است ؛ ولی اگر ــ به عنوان مثال ــ بگوید: این مال بعد از مردن من وقف باشد یا تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد یا تا ده سال وقف باشد بعد پنج سال وقف نباشد و دوباره وقف باشد . وقف بودنش محل اشکال است ؛ ولی در دو صورت اخیر احوط آن است که بر طبق آن عمل کنند و احکام حبس را بر آن جاری نمایند .

(مسئله ۲۶۶۹) وقف در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصرف متولی وقف یا کسی که برای او وقف شده یا وکیل و یا ولیّ او بدهند ؛ ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد این که وقف آنان باشد از طرف آنان نگهداری نماید وقف صحیح است .

(مسئله ۲۶۷۰) اگر مالی را برای کسانی که به دنیا نیامده اند وقف کند صحت آن محل اشکال است ؛ ولی وقف برای اشخاصی که بعضی از آنان متولد شده اند صحیح

است و آنان که به دنیا نیامده اند پس از تولد با دیگران شریک می شوند .

(مسئله ۲۶۷۱) اگر چیزی را بر خودش وقف کند که درآمد آن را به مصرف زندگی خود برساند صحیح نیست ؛ بلکه اگر آن را وقف کند که سود آن را پس از مرگ مثلاً ـ خرج مقبره اش نمایند نیز محل اشکال است ؛ ولی اگر مثلاً مالی را برای فقرا وقف کند و بعد خودش فقیر شود می تواند از منافع وقف استفاده نماید .

(مسئله ۲۶۷۲) چیزی که وقف می شود باید عین آن موجود و مشخص باشد ؛ بنابراین وقف کردن دَین مانند این که بگوید: آنچه را از فلانی طلب دارم وقف نموده ، یا وقف نمودن چیزی که مشخص نیست مانند این که بگوید: یکی از باغهایم را وقف نمودم ، صحیح نیست . همچنین اگر منافع چیزی را وقف کند مثلاً ـ بگوید: منافع و استفاده خانه ام را وقف نمودم ، صحیح نمی باشد ؛ ولی وقف کردن خانه برای سکونت در آن یا وقف درخت برای استفاده از میوه آن صحیح است ؛ هر چند هنگام وقف میوه درخت موجود نباشد .

(مسئله ۲۶۷۳) مصرفی که ملك را برای آن وقف می کند باید معین و حلال باشد ؛ بنابراین اگر ملك خود را برای یکی از چند مسجد بدون تعیین آن وقف نماید ، یا آن را برای ترویج باطل و نظایر آن وقف کند صحیح نیست .

شرایط ضمن وقف

(مسئله ۲۶۷۴) شرایطی را که واقف برای استفاده از وقف قرار می دهد در صورتی که مشروع باشد صحیح است و باید به آنها عمل شود . به عنوان مثال اگر برای سکونت طلاب در مدرسه شرط نماید که نماز شب بخوانند باید به آن شرط عمل نمایند ؛ وگرنه نمی توانند در آن مدرسه سکونت داشته باشند .

(مسئله ۲۶۷۵) اگر مثلاً خانه ای را برای اشخاص خاصی وقف نماید و از ظاهر وقف یا نشانه های دیگر معلوم شود که منظور واقف حفظ عنوان خانه بوده است ، تغییر آن به چیز دیگر ــ مانند مغازه ــ جایز نیست ؛ بلکه اگر احتمال هم داده شود بنا بر احتیاط واجب آن را تغییر ندهند .

تولیت و نظارت بر وقف

(مسئله ۲۶۷۶) اگر برای چیزی که وقف کرده متولی معین کند باید مطابق قرارداد او رفتار نمایند . و اگر معین نکند چنانچه بر افراد مخصوصی وقف کرده باشد ، نسبت به چیزهایی که مربوط به مصلحت وقف است و در نفع بردن طبقات بعد نیز دخالت دارد اختیار با حاکم شرع است ؛ و نسبت به چیزهایی که مربوط به استفاده طبقه موجود است ، اگر آنان بالغ باشند اختیار با خود آنان است و اگر بالغ نباشند اختیار با ولیّ ایشان است . و برای استفاده آنان از وقف اجازه حاکم شرع

لازم نیست .

(مسئله ۲۶۷۷) اگر ملکی را بر افراد مخصوصی ـ مثلاً بر اولاد خود ـ وقف کند تا هر طبقه بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند ، چنانچه متولی ملک آن را اجاره دهد و پس از آن بمیرد ، در صورتی که مراعات مصلحت وقف یا مصلحت طبقه بعد را کرده باشد اجاره باطل نمی شود ؛ ولی اگر متولی نداشته باشد و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنان وقف شده آن را اجاره دهند و در بین مدت اجاره بمیرند ، در صورتی که طبقه بعد اجازه نکنند اجاره باطل می شود ؛ و در این صورت اگر مستأجر مال الإجاره تمام مدت را داده باشد مقدار اضافه را از مال آنان می گیرد .

(مسئله ۲۶۷۸) اگر ملکی را مثلاً بر فقرا یا سادات وقف نمایند یا وقف کند تا منافع آن به مصرف خیرات برسد ، در صورتی که برای آن ملک خودش یا دیگری را متولی قرار داده اختیار آن با متولی است ؛ و اگر متولی معین نکرده باشد اختیار آن با حاکم شرع است.

(مسئله ۲۶۷۹) اگر واقف کسی را متولی یا ناظر بر وقف قرار دهد نمی تواند او را برکنار نماید ؛ مگر این که به وظیفه خود عمل نکند یا در وقف خیانت نماید . و اگر متولی یا ناظر یکی از صفاتی را که واقف شرط کرده از دست بدهد خود به خود از تولیت یا نظارت کنار می رود .

(مسئله ۲۶۸۰) اگر متولیِ تعیین شده به وظیفه خود عمل نکند یا خیانت نماید ، اگر با تعیین ناظر امینی از خیانتهای او جلوگیری می شود باید حاکم شرع ناظر امینی بر او بگمارد ؛ و اگر نمی شود حاکم شرع باید به جای او متولی امینی معین نماید .

(مسئله ۲۶۸۱) ملکی که مقداری مشاع از آن وقف است و مقداری وقف نیست اگر تقسیم نشده باشد ، حاکم شرع یا متولی وقف می تواند با نظر کارشناس سهم وقف را جدا نماید .

مسائل متفرقه وقف

(مسئله ۲۶۸۲) بعد از آن که وقف با شرایط آن انجام شد قابل به هم زدن نیست ؛ بنابراین واقف بعد از وقف نمی تواند از مفاد آن برگردد . و اگر واقف هنگام وقف مریض باشد و به همان مرض از دنیا برود بنا بر اقوی ورثه او نیز نمی توانند وقف را به هم بزنند ؛ هر چند بهای ملک موقوفه از یک سوم دارایی او بیشتر باشد .

(مسئله ۲۶۸۳) اگر ملکی نظیر درختان یک باغ را بر افراد خاصی وقف نماید به گونه ای که میوه آن درختان در ملک آن افراد حادث شود آنان مالک میوه می شوند ، و چنانچه سهم هر یک از افراد به حد نصاب زکات برسد باید زکات آن را بپردازد ؛ ولی چنانچه واقف درختان باغ را برای جهتی از جهات عمومی ـ مانند عنوان فقرا ـ

وقف نماید نه برای افراد خاص ، تعلق زکات به میوه آنها معلوم نیست .

(مسئله ۲۶۸۴) اگر ملکِ وقف به طور کلی خراب شود ، باقی ماندن عرصه آن به وقفیت در بعضی موارد محل اشکال است ؛ ولی بجاست احتیاط شود .

(مسئله ۲۶۸۵) قبرستانهایی که وقف بوده و در مسیر خیابان قرار می گیرند از وقف بودن خارج نمی شوند ، و تصرف و نیز خرید و فروش آنها جایز نیست ؛ ولی عبور و مرور از آنها اگر هتک اموات نباشد اشکال ندارد . و در صورتی که قبرستان ملک شخصی افراد باشد هرگونه تصرف در آن بستگی به رضایت صاحب ملک دارد .

(مسئله ۲۶۸۶) فرشی را که برای حسینیه وقف کرده اند نمی شود برای نماز به مسجد ببرند ؛ همچنین انتقال کلیه ابزار و وسایلی که برای محل خاصی وقف شده به محل دیگر جایز نیست .

(مسئله ۲۶۸۷) اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند ، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و احتمال هم نمی رود تا مدتی به تعمیر احتیاج پیدا کند ، در صورتی که غیر از تعمیر احتیاج دیگر نداشته باشد و منافع ملک در معرض تلف ، و نگهداری آن لغو و بیهوده باشد می توانند منافع آن ملک را به مصرف مسجدی که به تعمیر احتیاج دارد برسانند .

(مسئله ۲۶۸۸) اگر ملکی را به این منظور وقف کنند که سود آن را صرف تعمیر مسجد و کمک به امام جماعت و مؤذن و خادم مسجد نمایند ، چنانچه سهم هر یک معلوم نباشد باید نخست مسجد را تعمیر نمایند آنگاه زیادی آن را بین امام جماعت و مؤذن و خادم به طور مساوی قسمت نمایند ؛ و بهتر آن است که با یکدیگر مصالحه کنند .

(مسئله ۲۶۸۹) وقف بودن هر چیز به یکی از راههای زیر ثابت می شود:

۱_ شهرت بین مردم ، به گونه ای که موجب یقین یا اطمینان گردد .

۲_ اقرار کسی که ملک در اختیار اوست ؛ یا در نبودن او وارثانش اقرار نمایند .

۳_ مردم با آن به گونه ملک موقوفه عمل نمایند .

۴_ شهادت دو مرد عادل .

ص :۵۴۸

حبس ملک

(مسئله ۲۶۹۰) انسان می تواند ملک خود را بدون این که وقف کند برای انجام کارهای خیریه یا عبادت حبس کند ؛ یعنی استفاده از آن را منحصر در کارهای خیریه و عبادت نماید . پس چنانچه آن را عملاً برای استفاده این گونه امور در آورد «حبس» محقق شده و نمی تواند آن را به هم بزند ؛ ولی اگر برای مدت محدودی ــ مثلاً ده سال ــ حبس کرده باشد ، پس از انقضای آن مدت به ملکیت او یا کسانی که هنگام مرگ وارث او بودند باز می گردد .

(مسئله ۲۶۹۱) در حبس ملك نیز ــ نظیر وقف ــ بلوغ و عقل صاحب ملك شرط است ؛ همچنین نباید سفیه باشد و یا این که به واسطه ورشکستگی توسط حاکم شرع از تصرف در اموالش منع شده باشد .

صدقه

(مسئله ۲۶۹۲) «صدقه» بر دو قسم است:

۱ــ صدقه واجب ؛ نظیر: زکات مال ، زکات فطره ، رد مظالم (یعنی جبران تجاوزات انسان به اموال مردم با جهل به صاحبان آنها که با اجازه مجتهد جامع الشرایط صدقه داده می شود) و کفاره های گوناگون .

۲ــ صدقه مستحب ؛ یعنی احسان و اعانت مالی به دیگران که در باره خواص و آثار آن روایات زیادی وارد شده است .

(مسئله ۲۶۹۳) صدقه دهنده علاوه بر این که باید بالغ ، عاقل و غیرسفیه باشد و به واسطه ورشکستگی توسط حاکم شرع از تصرف در اموالش منع نشده باشد ، باید قصد قربت هم داشته باشد و صدقه را بدون عوض به شخص مورد صدقه بدهد .

(مسئله ۲۶۹۴) صدقه دهنده پس از تحویل دادن نمی تواند آن را به هم بزند و صدقه را پس بگیرد ؛ هر چند آن شخص از ارحام و بستگان او نباشد .

(مسئله ۲۶۹۵) کسی که صدقه مستحب را می گیرد لازم نیست مسلمان یا مؤمن باشد؛ بلکه به کافر فقیری که از اهل ذمه باشد نیز می توان صدقه مستحب داد .

(مسئله ۲۶۹۶) سید می تواند صدقات واجب یا مستحب خود را به سید یا غیرسید بدهد . و غیرسید می تواند صدقه مستحب خود را به سید بپردازد ؛ و در مورد کفارات و رد مظالم خلاف احتیاط است ؛ و صدقه واجب خود ــ نظیر زکات مال و زکات فطره ــ را نمی تواند به سید بدهد .

(مسئله ۲۶۹۷) آنچه را که انسان صدقه داده مکروه است از صدقه گیرنده بخرد یا به عنوان بخشش از طرف او قبول نماید ؛ ولی اگر به ارث به او برسد قبول آن مانعی ندارد .

(مسئله ۲۶۹۸) رد کسی که درخواست کمک کرده و نیز درخواست کمک بدون داشتن نیاز شدیداً کراهت دارد .

احکام حجر (محجور شدن)

«محجور» کسی است که به لحاظ کمبودی در سیطره و سلطنتش شرعاً حق تصرف در جان و اموال خود را نداشته باشد و دیگران زندگی او را سرپرستی می کنند .

(مسئله ۲۶۹۹) محجور چهار دسته می باشد:

۱ــ کودکی که هنوز بالغ نشده است ؛ و علائم بلوغ در اول بحث تقلید بیان شد .

۲ــ دیوانه .

۳ــ سفیه ؛ یعنی کسی که در امور مالی نفع و ضرر خود را به خوبی تشخیص نمی دهد و بسا دارایی خود را در امور بیهوده مصرف می کند .

۴ــ ورشکسته ای که حکم ورشکستگی او توسط حاکم شرع صادر شده است .

(مسئله ۲۷۰۰) انسان می تواند در مرضی که به آن از دنیا می رود در حالی که هوش و عقل او بجاست هر اندازه از دارایی خود را به مصرف خود یا خانواده یا مهمان و یا سایر مصارف برساند ؛ به شرط آن که اسراف به شمار نیاید . همچنین می تواند دارایی خود را به کسی بفروشد یا اجاره دهد ؛ بلکه اگر مال خود را به کسی ببخشد و تحویل او دهد یا ارزانتر از قیمت بفروشد یا اجاره دهد نیز صحیح است ؛ ولی بنا بر احتیاط مستحب در زیادتر

از یک سوم مال این کار را نکند یا رضایت ورثه را به دست آورد .

(مسئله ۲۷۰۱) اگر مریض در مرضی که به آن از دنیا می رود بخواهد واجبات مالی خود نظیر خمس ، زکات و کفارات را بپردازد ـ هر چند از یک سوم دارایی او بیشتر باشد ـ نیازی به رضایت ورثه ندارد .

(مسئله ۲۷۰۲) کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است تصرف وی در زمان دیوانگی صحیح نیست ، و نمی توان با او معامله و خرید و فروش کرد .

(مسئله ۲۷۰۳) کودک نابالغ و شخص سفیه نمی توانند چیزی را قرض نمایند و یا خرید و فروش نسیه انجام دهند ؛ همچنین نمی توانند برای کاری خود را اجیر نمایند یا در عقد مضاربه و مانند آن طرف قرارداد باشند . ولی اگر با جعاله کاری را انجام دهند مالک عوض کار خود می شوند و باید عوض را به ولی آنها بدهند ؛ هرچند ولی اجازه نداده باشد .

(مسئله ۲۷۰۴) اگر کودک نابالغ چیزهای مباحی را که ملک کسی نیست ـ نظیر ماهی دریا ـ با تلاش و کار خود به قصد تملک به دست آورد مالک آن می شود .

(مسئله ۲۷۰۵) شخص بدهکار با چهار شرط ورشکسته محسوب می شود:

۱ـ بدهیهای او نزد حاکم شرع ثابت شده باشد .

۲ـ اموال او ـ به جز خانه مسکونی و لوازم ضروری زندگی ـ از بدهیهایش کمتر باشد .

۳ـ وقت پرداخت بدهیهای او رسیده باشد .

۴ـ طلبکار یا طلبکاران از حاکم شرع بخواهند اموال او را ضبط نماید و حاکم شرع نیز به ضبط اموال او حکم کند .

(مسئله ۲۷۰۶) پس از آن که حاکم شرع حکم به ضبط اموال شخص ورشکسته نمود اموال وی ـ به جز خانه مسکونی و لوازم ضروری زندگی ـ ضبط و میان طلبکاران تقسیم می شود .

(مسئله ۲۷۰۷) مخارج خوراک و پوشاک و مسکن شخص ورشکسته و کسانی که تحت سرپرستی او می باشند ـ با مراعات شئون آنان ـ تا هنگام تقسیم از اموال او برداشته می شود ؛ و اگر بمیرد هزینه کفن و دفن او بر بدهیهایش مقدم می باشد .

(مسئله ۲۷۰۸) پدر و جد پدری هر چه بالاتر برود بر کودک ولایت دارند ، در مورد جان و مالش جز در مورد طلاق و برخی از مسائل ازدواج که در جای خود بیان شده و بیان می شود انشاءالله .

(مسئله ۲۷۰۹) ولایت و سرپرستی کودک نابالغ و دیوانه و شخص سفیه به ترتیب بر عهده افراد زیر می باشد:

۱ـ پدر و جد پدری ؛ ولی مادر و جد مادری یا برادر و یا خواهر کودک یا دیوانه و یا سفیه ولایتی بر او ندارند ؛ مگر این که

حاکم شرع آنها را ولی قرار دهد .

ص: ۵۵۱

۲ــ با نبودن پدر و جد پدری ، کسی که از طرف آنان به عنوان قیّم پس از مرگ آنان تعیین شده است .

۳ــ با نبودن دسته اول و دوم ، حاکم شرع یا کسی که از طرف او منصوب است .

۴ــ با نبودن حاکم شرع و نماینده او ، افراد مؤمن و عادل و خبیر .

(مسئله ۲۷۱۰) ولایت پدر و جد پدری بر دیوانه و سفیه در صورتی است که دیوانگی و سفاهت آنان قبل از بلوغ پیدا شده باشد ؛ پس اگر بعد از بلوغ عارض شود ولایت آنان با حاکم شرع است .

(مسئله ۲۷۱۱) ولایت پدر و جد پدری قابل انتقال به دیگری نیست ؛ ولی آنان در صورت وجود مصلحت می توانند دیگری را وکیل خود نمایند .

(مسئله ۲۷۱۲) در ولایت و سرپرستی پدر و جد پدری عدالت آنان شرط نیست ؛ ولی هرگاه برای حاکم شرع ثابت شود که سرپرستی آنان به ضرر کودک یا سفیه و یا دیوانه می باشد ، باید آنان را از تصرف در اموال کودک یا سفیه و یا دیوانه منع کند و شخص دیگری را که امین باشد منصوب نماید .

(مسئله ۲۷۱۳) ولایت پدر و جد پدری بر کودک پس از بالغ شدن و رشد او خود بخود از بین می رود ؛ ولی فرزند باید پس از بلوغ نیز از پدر و مادر خود ــ به جز در مواردی که استثنا شده ــ حتی المقدور اطاعت کند ، به خصوص اگر مخالفت با آنان موجب اذیت و آزار آنان گردد .

احکام مشاغل ، معاشرت ، مسابقات ، مسائل لمس ، نگاه و صدا

اشاره

ص :۵۵۳

احکام مشاغل و درآمدها

قال الله تبارک و تعالی: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِی لَهْوَالْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ .

(مسئله ۲۷۱۴) کسب مال و تجارت باید از راه حلال و مشروع باشد ؛ و اگر کسی از راههای حرام مانند: قمار ، دزدی ، ربا ، رشوه ، غنا ، مدح و تقویت ظالم مالی به دست آورد حرام است و ضامن آن می باشد .

(مسئله ۲۷۱۵) قرار دادن هر فعل حرام به عنوان شغل و راه کسب و درآمد حرام است ؛ بنابراین ساختن هر چیزی که برای عبادت غیر خدا ساخته می شود بلکه بنا بر احتیاط مطلق مجسمه انسان و حیوان و نیز ساختن هر آنچه منفعت اختصاصی یا منفعت عمومی آن حرام باشد جایز نیست . همچنین است شراب فروشی و جادوگری و نظایر آن .

(مسئله ۲۷۱۶) یادگرفتن و یاد دادن علوم و صنایعی که مورد نیاز مردم است و موجب عظمت و قدرت مسلمانان در برابر کفار می باشد بر همه افراد واجب کفایی است .

(مسئله ۲۷۱۷) یاد گرفتن سحر و عمل به آن حرام است ؛ مگر این که برای باطل کردن سحر باشد که در حد ضرورت اشکال ندارد .

(مسئله ۲۷۱۸) «کهانت و تنجیم» اگر به این شکل باشد که برای غیرخداوند ـ به طور استقلال یا اشتراک با خداوند ـ تأثیر قائل شوند حرام بلکه شرک است ؛ و اگر مشیت خدای متعال را مؤثر مطلق بداند و پیش بینیهایش به نحو حدس و تخمین و مبنی بر این باشد که پروردگار عالم بعضی امور را سبب یا مقارن و هماهنگ بعض امور دیگر قرار داده و ابقای سببیت یا تقارن و سلب آن در قبضه قدرت مطلقه او می باشد اشکال ندارد .

(مسئله ۲۷۱۹) شعبده بازی در صورتی که برای جلوه دادن حق به شکل باطل و یا باطل به شکل حق باشد جایز نیست .

(مسئله ۲۷۲۰) احضـار ارواح چنانچه موجب هتک یا اذیت آنان و یا بر هم زدن نظم عمومی وماننـد آن باشـد جایز نیست ؛ و خواب مصنوعی (هیپنوتیزم) در صورتی که اثر سوئی بر آن مترتب نباشد یا معالجه امراضی بر آن متوقف باشد دلیلی بر حرمت آن وجود ندارد .

(مسئله ۲۷۲۱) غنا و هر آوازی که مشـتمل بر باطل بوده و به تنهایی یا با ضـرب هماهنگ موجب برانگیختن و تحریک شهوت شـده و به نظر عرف منـاسب بـا مجالس فسق و فجور باشـد ، خوانـدن و گوش دادن و نیز یاد دادن و شـغل قرار دادن آن حرام است . در روایات اسـلامی از «ملاهی و غنا» بسـیار مـذمت شـده است ؛ از جمله در روایتی آمـده: خانه ای که در آن شـراب و آلات لهو و غنا و قمار باشـد ، ملائکه به آن خانه وارد نشوند و دعای اهل خانه مسـتجاب نگردد و برکت از آن خانه رخت بر بندد .

(مسئله ۲۷۲۲) غنای زنان خواننده در مجالس عروسـی اسـتثنا شده و حرام نمی باشد ؛ ولی باید مردهای نامحرم صدای آنان را نشنوند و مشتمل بر باطل نباشد . و بنا بر احتیاط واجب به مجلس عروسی اکتفا شود و در مجالس جشن دیگر خوانده نشود .

(مسئله ۲۷۲۳) سرودهای مهیجی که به هنگام جنگ برای تحریک احساسات افراد خوانده می شود اشکال ندارد ؛ همچنین هر سرود یا آهنگی که مشـتمل بر باطل نبوده و از نظر عرف موجب تحریک شهوت و مناسب با مجالس فساد نباشد اشکال ندارد ، و خواندن و گوش دادن و یاد گرفتن و شغل قرار دادن آن جایز می باشد .

(مسئله ۲۷۲۴) اگر کسـی شک داشـته باشد که سرود یا آهنگی عرفاً مناسب با مجالس فساد و از مصادیق غنای حرام می باشد یا نه ، لازم نیست از آن اجتناب نماید ؛ گرچه احتیاط خوب است .

(مسئله ۲۷۲۵) حضور علمی و عملی بـانوان در مجـامع علمی متنـاسب در صورتی که مخـالف حجاب شـرعاً و مسـتلزم تضـییع حقوق شوهران نباشد مانعی ندارد . ولی با این حال مطابق آنچه از کتاب و سنت استفاده می شود بهتر است زنان در غیر موارد ضرورت و لزوم در اجتماعـاتی که نـامحرم وجود دارد ظاهر نشونـد و این اسـتحباب را مراعات کننـد و تحریف احکام دین را ننمایند .

(مسئله ۲۷۲۶) تمایـل فکری و عملی به ظـالمین و حمـایت از آنان در انجام گناه و تجاوز به حقوق ، و کار کردن و فعالیت در دسـتگاه دولتهـای کـافر یـا ظـالم اگر موجب حمـایت از کفر و ظلم و اعانت به کافر یا ظالم باشـد حرام است ؛ مگر این که در شرایط ویژه ای برای پشتیبانی از اسلام و مسلمانان باشد .

(مسئله ۲۷۲۷) خرید و فروش و یا اقدام به نشر کتابها و نشریات گمراه کننده که موجب انحراف در فکر و عقیده یا اخلاق و یا عمل مردم می شود و یا مشتمل بر مطالب باطل و ترویج آن یا دروغ و تهمت و یا هتک و توهین به مقدسات دینی و افراد مؤمن می باشد حرام است . همچنین است خواندن این گونه کتب و نشریات ؛ مگر برای کسانی که به عنوان نهی از منکر درصدد جواب دادن به آنها باشند ، یا کسانی که خود اهل فکر و تشخیص بوده و هیچ گونه انحرافی در آنان ایجاد نمی شود .

(مسئله ۲۷۲۸) اقدام به تأسیس مجامع فرهنگی یا نشر کتب و نشریات مفید که موجب تقویت پایه های عقیدتی، اخلاقی و عملی و یا رشد افکار و بالا رفتن سطح معلومات اجتماعی و دینی مردم می شود از وظایف مهمی است که شایسته است افراد به اندازه قدرت و توان خود به آن عمل نمایند ؛ و ممانعت از آن جایز نیست .

(مسئله ۲۷۲۹) تقلب در امتحانات و نیز در استخدام جایز نیست . همچنین کسی که به نظر خودش صلاحیت مسئولیت و شغلی را ندارد نباید آن را تقبل نماید ؛ هر چند دیگران او را دارای صلاحیت و شرایط لازم بدانند .

(مسئله ۲۷۳۰) کسی که در ارگان یا مؤسسه ای موظف است بدون گرفتن پول از مراجعین کارهای آنان را انجام دهد ، گرفتن پول یا هر چیزی دیگر در وقت اداری برای آن کار حرام است ؛ بخصوص اگر به وسیله رشوه کار خلاف شرع یا قانون انجام دهد و یا حقوق دیگران را تضییع نماید . ولی برای رشوه دهنده در صورتی که رسیدن به حق مشروعی یا دفع ظلم از مظلومی متوقف بر آن باشد به مقدار ضرورت اشکال ندارد . همچنین اعمال نفوذ اگر برای گرفتن حق یا دفع ظلمی باشد .

(مسئله ۲۷۳۱) مکروه است انسان کفن فروشی ، قصابی ، حجامت و شکار را شغل خود قرار دهد .

احکام مسابقات

(مسئله ۲۷۳۲) مسابقات اسب دوانی و تیراندازی همراه با شرط بندی جایز است و در غیر موارد منصوص جائز نمی باشد .

(مسئله ۲۷۳۳) در مسابقاتی که شرط بندی در آنها جایز است امور زیر باید رعایت شود:

۱ــ ایجاب و قبول را ــ به لفظ یا کاری که دلالت بر آن کند ــ رعایت نمایند .

۲ــ دو طرف باید عاقل ، بالغ و دارای اختیار و قصد باشند .

۳ــ مقدار جایزه ــ خواه به صورا عین یا دین ــ معین باشد ؛ و یکی از دو طرف یا شخص سوم آن را پرداخت نماید .

۴ـ جهاتی که جهل به آنها موجب نزاع می شود روشن گردد ؛ مانند هدف ، مقدار مسافت و خط شروع و پایان .

(مسئله ۲۷۳۴) انواع مسابقات ورزشی مانند: شنا ، دو ،کشتی و فوتبال جایز است ؛ به شرط این که ضرر جسمی یا روانی قابل توجه نداشته باشند و بدون شرط بندی انجام شوند و اعطای هدیه برای کسی مانعی ندارد .

(مسئله ۲۷۳۵) برگزاری مسابقاتی که در بالا بردن سطح دینی ، علمی ، ادبی ، هنری یا فنی جامعه مؤثر است ـ مانند مسابقات حفظ قرآن و احکام ، علوم ریاضی و مقاله نویسی ـ بدون شرط بندی دو طرف جایز است ؛ و اگر فرد سوم یا مؤسسه و یا دولت برگزارکننده به

برندگان ، جوایز نقدی یا غیرنقدی هدیه کند اشکال ندارد و برنده مالک می شود .

(مسئله ۲۷۳۶) بازی و مسابقه با آلات و وسایلی که وضع آنها برای قمار است _ مانند: شطرنج ، ورق و نرد _ جایز نیست ؛ هر چند به قصد سرگرمی و بدون شرط بندی باشد .

(مسئله ۲۷۳۷) اگر شرکت یا مؤسسه ای برای کمک به مؤسسات خیریه بلیطهایی منتشر کند و مردم هم برای کمک به این مؤسسات مبلغی بدهند ، و آن شرکت یا مؤسسه از پول خودش یا از وجوهی که از انتشار بلیط به دست می آید با اطلاع و اجازه تمام کسانی که پول داده اند با قرعه کشی مبلغی به عنوان جایزه بدهد مانعی ندارد .

(مسئله ۲۷۳۸) به طور کلی سرگرمیهای گوناگون اگر همراه کار حرام یا مستلزم حرام نباشد اشکال ندارد ؛ بنابراین گوش دادن و دیدن برنامه های سینما ، تئاتر ، رادیو ، تلویزیون ، ماهواره و مانند آن چنانچه مستلزم فساد افکار و اخلاق فرد یا جامعه و یا ترویج باطل نباشد اشکال ندارد . ولی مواظب باشند مانع از کارهای واجب و مهم نشود و مخصوصاً نسبت به کودکان دقت بیشتری اعمال گردد .

(مسئله ۲۷۳۹) نمایشهای متداول چنانچه مستلزم نظر و لمس نامحرم یا موجب اشاعه فساد و یا توهین به مقدسات مذهب و اولیای دین نباشد اشکال ندارد ؛ همچنین بازیهای مختلف اگر آلات قمار و برد و باخت و ضرر جسمی یا روحی و یا اتلاف و اسراف مال در بین نباشد اشکال ندارد ، ولی مع الأسف اغلب این برنامه ها ، سینماها ، تئاترهای نمایشی و سرگرمیهای مختلف موجب فساد اخلاقی و اشاعه منکرات می باشد ، ممنوع و حرام است . أعاذنا الله من شرور انفسنا و سیئات أعمالنا .

احکام معاشرت

(مسئله ۲۷۴۰) معاشرت و روابط بین مسلمانان باید بر اساس برادری و رعایت حقوق و حیثیت و نوامیس یکدیگر تنظیم گردد ؛ پس اموری از قبیل: عدالت ، احسان ، صداقت ، احترام ، حسن ظن ، فداکاری ، ادای امانت ، حفظ اسرار یکدیگر ، اصلاح ذات البین ، مشورت با یکدیگر و تعاون در خوبیها در معاشرت با یکدیگر باید رعایت شود ؛ بخصوص اگر طرف معاشرت پدر و مادر و بستگان ، بزرگان دین و دانش ، اساتید ، زنان ، و خردسالان و افراد محروم و مستضعف و سالخورده و یا مصیبت زدگان باشند .

(مسئله ۲۷۴۱) بر مسلمانان لازم است روابط اجتماعی خود را از اموری همچون: غیبت ، تهمت ، حسد ، تکبر ، تجسس ، دروغ ، تملق ، خدعه و مکر ، رشوه ، سوءظن ، فتنه انگیزی ، خیانت ، نفاق ، استهزاء ، تضییع حقوق یکدیگر و

ظلم پاک گردانند .

(مسئله ۲۷۴۲) آزار رساندن به مؤمن ــ به هر شکل که باشد ــ و نیز توهین و تضعیف و هتک او حرام است ، و در بعضی از روایات حرمت «مؤمن» از حرمت «کعبه» بالا‌تر شمرده شده و اذیت و آزار او در ردیف محاربه با خدا قرار گرفته است ؛ بنابراین بر همگان لازم است که حرمت یکدیگر را نگاه داشته ، از توهین و هتک و تمسخر دیگران شدیداً بپرهیزند .

(مسئله ۲۷۴۳) یکی از گناهان کبیره که وعده عذاب بر آن داده شده «غیبت» است . و معنای غیبت آن است که شخص عیب برادر یا خواهر مؤمن خود را در غیاب او بیان کند؛ بلکه چنانچه هر مطلبی را در باره او نقل کند که اگر در حضورش بیان می کرد ناراحت می شد غیبت محسوب می شود .

(مسئله ۲۷۴۴) اگر انسان از مسلمانی غیبت کرده باشد بنا بر احتیاط واجب چنانچه ممکن است و مفسده ای پیدا نمی شود باید به هر وسیله ممکن از او حلالیت بخواهد ؛ و اگر ممکن نباشد یا گفتن به او موجب مفسده شود برای او از خدا طلب آمرزش نماید . و در صورتی که غیبت یا تهمتی که نسبت به او انجام داده سبب شکست و وهن او شده باشد ، در صورت امکان باید آن را جبران و برطرف نماید .

(مسئله ۲۷۴۵) در مواردی که غیبت مشتمل بر مصلحت مهمتری باشد حر مت آن از بین می رود ؛ و در این رابطه فقها موارد زیر را از حرمت غیبت استثنا نموده اند:

۱ــ غیبت از شخصی که متظاهر به فسق باشد نسبت به همان فسقی که به آن تظاهر می کند .

۲ــ غیبت کردن مظلومی که در مقام تظلم است نسبت به کسی که به او ظلم کرده و در خصوص ظلمی که به او شده است .

۳ــ موردی که برای دفع ظلم از خود در صدد به دست آوردن راهی مشروع باشد .

۴ــ آگاه نمودن مشورت کننده نسبت به عیوب شخص مورد مشورت .

۵ ــ جایی که انسان در صدد بازداشتن شخص مورد غیبت از گناه یا دفع ضرر از او و یا از بین بردن ریشه فساد باشد .

۶ ــ بیان نقاط ضعف شهود نزد حاکم .

۷ ــ جایی که عیبِ شخص صفت معروف و مشهور او شده باشد و بدون قصد عیب جویی به قصد معرفی آن را بیان کند .

۸ ــ موردی که انسان در صدد ابطال و رد طلب باطلی باشد و بدون ذکر نام صاحب آن مطلب رد آن عملی نمی باشد .

۹ـ جایی که عیب شخص بین ناقل و شنونده معلوم و روشن باشد .

۱۰ـ موردی که در صدد رد کسی باشد که نسبتی دروغ را به او یا شخص مؤمن دیگر وارد آورده است .

لازم است در تشخیص مصادیق مواردی که بیان شد دقت و احتیاط لازم به عمل آمده و به حداقل و ضرورت اکتفا شود .

(مسئله ۲۷۴۶) هرگاه در جلسه ای نسبت به شخص مؤمنی غیبت شود و یکی از استثنائهایی که در مسئله قبل بیان شد وجود نداشته باشد ، علاوه بر این که گوش دادن به آن حرام است بر هر فردی که قدرت دارد واجب است آن غیبت را رد کند و از آن مؤمن دفاع نماید . در روایات اسلامی آمده است: هرکس قدرت دفاع از برادر مؤمن خود را که مورد غیبت و ظلم قرار گرفته داشته باشد و دفاع نکند و در اثر سکوت او آن مؤمن ذلیل شود ، خداوند او را در دنیا و آخرت ذلیل خواهد کرد .

(مسئله ۲۷۴۷) اگر مسلمانی در معرض خطر جانی قرار بگیرد ـ خواه در اثر گرسنگی یا تشنگی باشد یا غرق شدن ، تصادف ، برق گرفتگی و نظایر آن ـ بر هر مسلمانی که اطلاع پیدا می کند واجب است به هر شکل ممکن و در حد توان او را نجات دهد .

(مسئله ۲۷۴۸) مستحب است مسلمان هنگام برخورد با مسلمان دیگر سلام کند ؛ و نسبت به سلام «سواره به پیاده» و «ایستاده به نشسته» و «کوچکتر به بزرگتر» زیاد سفارش شده است .

(مسئله ۲۷۴۹) در غیر نماز مستحب است جواب سلام را بهتر از سلام بگویند ؛ مثلاً اگر کسی بگوید: «سَلامٌ عَلَيْكُمْ» جواب دهد: «سَلامٌ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ الله» . و حکم جواب سلام در حال نماز در «مسائل ۱۱۶۲ تا ۱۱۶۹» گذشت .

(مسئله ۲۷۵۰) اگر دو نفر با هم به یکدیگر سلام کنند بر هر یک واجب است جواب سلام دیگری را بدهد .

(مسئله ۲۷۵۱) اگر مرد و زن نامحرم در محل خلوتی باشند که کسی در آنجا نباشد و دیگری هم نتواند وارد شود ، چنانچه بترسند به حرام بیفتند باید از آنجا بیرون روند ؛ بلکه احتیاط واجب آن است که مطلقاً از خلوت کردن بپرهیزند . و صحت نمازشان نیز در حال خلوت محل اشکال است .

(مسئله ۲۷۵۲) خلوت کردن مرد و زن نامحرم در یک اتومبیل به شکلی که دیگری نباشد خلاف احتیاط است ؛ و اگر مظنه فساد و گناه باشد حرام است .

(مسئله ۲۷۵۳) اختلاط زن و مرد در مراکز و مجامع عمومی به شکلی که در

معرض فساد و گناه قرار بگیرند جایز نیست .

(مسئله ۲۷۵۴) مسافرت به کشورهای غیر اسلامی و اقامت در آنجا جهت تحصیل علوم روز یا تجارت و کسب و کار اگر تحصیل این امور در کشورهای اسلامی میسور نباشد جایز است ؛ به شرط آن که اطمینان داشته باشد در عقیده و عمل او انحراف صورت نمی گیرد ، بنابراین کسی که در این مکانها اقامت گزیده اگر نسبت به خود یا زن و فرزندانش خوف انحراف داشته باشد بر او واجب و ضروری است که به سرزمینی که از خطر انحراف در امان است هجرت نماید .

(مسئله ۲۷۵۵) کسی که در کشور غیراسلامی اقامت دارد جایز است با کفار بر اساس منش انسانی معاشرت داشته باشد ؛ و نیز ازدواج موقت با زنان کافر اهل کتاب (یهود و نصاری و مجوس در اصطلاح اهل کتاب) جایز است . و می تواند برای کفار به شکل اجاره ، وکالت و امثال آن کار کند ؛ به شرط آن که مستلزم انجام حرام یا موجب ضرری برای خود یا سایر مسلمانان و یا کشورهای اسلامی نباشد .

(مسئله ۲۷۵۶) کسی که در کشور غیراسلامی اقامت دارد واجب است در حد قدرت و توان از اسلام و تهاجمات وارده بر آن با مراعات شرایط و مراتب امر به معروف و نهی از منکر دفاع نماید ؛ همچنین واجب است با مراعات شرایط زیر کفار را به اسلام دعوت نماید:

۱ـ حکومت اسلامی به خاطر مصالح مهمتری دعوت و تبلیغ به اسلام را در بلاد کفر موقتاً ممنوع نکرده باشد .

۲ـ صلاحیت و اهلیت و نیز قدرت تبلیغ اسلام در مناطق کفر را داشته باشد .

۳ـ مفسده مهمی پیش نیاید .

و چنانچه تبلیغ اسلام مستلزم دادن قرآن به دست کفار است و هتکی در بین نباشد مانعی ندارد ولی اگر هتک باشد نباید قرآن را به آنها داد واگر قرآن در دست آنها باشد باید به هر کیفیت ممکن قرآن را از دست آنان بگیرند .

(مسئله ۲۷۵۷) معاشرت سالم با کفاری که در حال جنگ با مسلمانان نیستند و ایجاد رابطه های فرهنگی ، سیاسی ، تجاری ، و اقتصادی با آنها از طرف دولت اسلامی یا اشخاص تا زمانی که خوف تقویت کفر و ترویج فساد و انحراف فکری یا عملی و ایجاد سلطه از ناحیه آنان بر مسلمانان و کشور اسلامی در بین نباشد اشکال ندارد ؛ ولی رابطه با کفاری که در حال جنگ با مسلمانان می باشند ـ مخصوصاً اگر موجب تقویت آنان شود ـ جایز نیست .

(مسئله ۲۷۵۸) معاشرت و رابطه با غیر مسلمانان نیز باید مطابق با مقررات اسلام تنظیم گردد ؛ بنابراین باید از کارهایی همچون تخلف از قرارداد و وعده ها ، غش در معامله ، کم فروشی ، خیانت در امانت ، اجحاف و نظایر آن خودداری شود .

ص :۵۶۲

(مسئله ۲۷۵۹) در روایات اسلامی نسبت به «وفای به عهد و قراردادها» سفارش اکید شده است ؛ از جمله در نهج البلاغه آمده است که حضرت امیر علیه السلام خطاب به مالک اشتر(ره) فرمودند: « ... با دشمن خود نیز اگر عهد و پیمانی منعقد نمودی به آن پایبند باشد و از مکر و نقض عهد با او پرهیز کن ؛ و بدان که در بین فرائض الهی چیزی که مردم با همه اختلافاتشان بیشتر بر آن توافق داشته باشند مهمتر از وفای به عهد نمی باشد» . بنابراین کلیه تعهدات و قراردادهای منعقده بین اشخاص و حتی بین دولتها یا میان آنها و اشخاص باید محترم شمرده شود ، و نقض یک طرفه آنها بدون مجوز شرعی و نیز اعمال مکر و خدعه جایز نیست ؛ همچنین کلیه تعهدات دولت اسلامی با دولتهای کافر غیرحربی که در جهت مصلحت اسلام و مسلمانان منعقد شده باشد محترم خواهد بود . ولی اگر قرارداد یا تعهدی بر اساس مکر و خدعه و استعمار کشور اسلامی از سوی دولت استعمارگر تحمیل شده باشد عمل به آن تعهد و قرار داد لازم نیست ؛ بلکه در مواردی لغو آن واجب می باشد .

(مسئله ۲۷۶۰) هیچ مسلمانی نباید نسبت به مسائل و مشکلات سایر مسلمانان بی تفاوت باشد ، و به اندازه قدرت و توان خود موظف است در اصلاح امور دینی و دنیایی دیگران اقدام نماید . از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمودند: «کسی که صبح کند در حالی که به امور مسلمانان اهتمام نورزد مسلمان نیست» .

(مسئله ۲۷۶۱) در معاشرت باید حقوق شرعی و آزادیهای مشروع افراد مسلمان محترم شمرده شود ؛ بنابراین اظهار نظرهای علمی و اجتهادی و نیز تشکلهای صنفی و غیر صنفی که در مسیر منافع جامعه اسلامی و رشد افراد باشد نباید ممنوع یا محدود گردد ؛ و هرگونه محدودیتی در این زمینه در حکم تجاوز به حقوق افراد خواهد بود .

(مسئله ۲۷۶۲) شرکت در مجالس گناه از هر قبیل و به هر شکل که باشد حرام است ؛ و اگر انسان احتمال ندهد که مجلس گناه باشد و پس از شرکت متوجه گناه بودن آن شود ، چنانچه نتواند نهی از منکر نماید یا نهی او مؤثر نباشد باید مجلس را ترک کند .

ص :۵۶۳

(مسئله ۲۷۶۳) تجسس در مسائل شخصی و خانوادگی حتی در مفاسد اخلاقی افراد توسط هر شخص یا ارگان جایز نیست ، و اشاعه فحشا حرام می باشد ؛ همچنین گوش دادن به مکالمات اشخاص توسط شنود یا به هر شکل دیگر و نیز کنترل نامه های شخصی و پیگیری عیوب و خطاها و لغزشهای شخصی افراد حرام است ، و مرتکب آن باید نهی شود و در صورت اصرار بر آن باید توسط محکمه صالح تعزیر گردد . از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند: «هرکس به سخن دیگران بدون رضایت آنان گوش دهد در روز قیامت در دو گوش او سرب ریخته می شود» .

(مسئله ۲۷۶۴) اگر کسی بر اثر تجسس بر رازی از رازهای زندگی داخلی مردم آگاه شود نباید آن را افشا کند ؛ و اگر آن را افشا کند و موجب زیان مالی یا آبرویی به کسی شود ، صرف نظر از گناهی که کرده باید آن زیان و اعاده حیثیت را جبران نماید .

(مسئله ۲۷۶۵) در حکومت صالح اسلامی تجسس و مراقبت از کارهای غیرشخصی اقلیتهای مذهبی و غیر مذهبی و نیز کارهای غیرشخصی افرادی که مخالفت و ضدّیت آنان با اسلام محرز باشد و احتمال عقلایی توطئه از طرف آنان داده شود در حد ضرورت جایز بلکه در بعضی موارد لازم می باشد ؛ و تشخیص موارد ذکر شده و کیفیت و مقدار مراقبت باید به وسیله کارشناسان متدین و متعهد حکومت صالح و بر اساس قانون و مطابق با موازین شرعی تعیین گردد .

احکام نگاه و لمس و صدا

(مسئله ۲۷۶۶) نگاه کردن مرد به بدن زن نامحرم _ گرچه به قصد لذت نباشد _ حرام است ؛ همچنین نگاه کردن به بدن محارم و نیز دست و صورت نامحرم اگر به قصد لذت باشد یا بترسد به گناه بیفتد حرام است ؛ بلکه نگاه کردن به دست و صورت نامحرم بدون قصد لذت و ترس نیز محل اشکال است ، مگر در موارد ضرورت که اشکال ندارد .

(مسئله ۲۷۶۷) نگاه کردن به صورت ، بدن و موی دختر نابالغ اگر به قصد لذت نباشد و نترسد که به حرام بیفتد اشکال ندارد ؛ ولی بنا بر احتیاط باید به جاهایی مثل ران و شکم و سینه که معمولاً می پوشانند نگاه نکند .

(مسئله ۲۷۶۸) نگاه کردن بدون قصد لذت به دست ، مچ ، صورت و موی جلوی سر زنهایی که سن آنان از حد ازدواج گذشته است مانعی ندارد ؛ ولی تماس عمدی جایز نیست .

(مسئله ۲۷۶۹) نگاه کردن بـدون قصـد لـذت و بدون این که بترسد به گناه بیفتد به صورت و دست و موی زنان روسـتایی که معمولاًـ موی خود را نمی پوشاننـد یا به صورت و دست و موی زنان بـدحجابی که عمـداً مراعات حجاب شـرعی را نمی کنند خلاف احتیاط است .

(مسئله ۲۷۷۰) نگـاه کردن به صورت ، دست ، مو و جاهـایی از بـدن زنهـای کفار و اهل کتاب که معمولاً آن را نمی پوشانند اگر به قصد لذت نباشد و نترسد که به حرام بیفتد اشکال ندارد .

(مسئله ۲۷۷۱) نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم حرام است ؛ مگر مانند سـر و صورت و دسـتها که معمولاً آن را نمی پوشانند در صورتی که بدون قصد لذت باشد . همچنین نگاه کردن مرد به بدن مرد دیگر، و زن به بدن زن دیگر با قصد لذت شهوانی حرام است و بدون آن مانعی ندارد .

(مسئله ۲۷۷۲) مردها می تواننـد هنگام سـینه زدن سینه خود را برهنه کننـد ؛ ولی نگاه کردن زنان به سـینه آنان حرام است . و اگر مردها بدانند که زنها عمداً به بدنشان نگاه می کنند احوط آن است که سینه خود را برهنه نکنند .

(مسئله ۲۷۷۳) نگاه کردن به عورت دیگری حرام است ؛ به طور مسـتقیم باشـد یا از پشت شـیشه یا در آینه و یا در آب زلال و صاف ، با یکـدیگر محرم باشـند یا نه ، زن باشـند یا مرد ؛ بلکه احتیاط واجب آن است که به عورت بچه ای که خوب و بد را تشخیص می دهد نیز نگاه نکنند . ولی زن و شوهر می توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند .

(مسئله ۲۷۴) مرد و زنی که با یکدیگر محرمند اگر قصد لذت شـهوانی نداشـته باشـند می توانند به جز عورت به بدن یکدیگر نگاه کنند .

(مسئله ۲۷۷۵) گرفتن فیلم و عکس توسط مرد از زن نامحرم حرام نیست گرچه خلاف احتیاط می باشد ؛ ولی اگر برای عکس گرفتن مجبور شود کـار حرامی ــ مثـل دست گذاشـتن به بـدن زن یا نگاه به او ــ را مرتکب شود نبایـد عکس او را بگیرد . و اگر زن نامحرمی را بشناسد در صورتی که آن زن متهتک نباشد بنا بر احتیاط واجب نباید به عکس و فیلم او نگاه کند .

(مسئله ۲۷۷۶) اگر زن ناچـار باشـد ــ مثلاً برای تنقیه یا تطهیر ــ به عورت زن دیگر یا مردی غیر شوهر خود دست بزنـد ، باید چیزیماننـد دسـتکش در دست کند تا دست او به عورت آن شـخص نرسد ؛ همچنین است اگر مرد ناچار باشد به عورت مرد دیگر یا زنی غیر از همسر خود دست بزند .

(مسئله ۲۷۷۷) اگر پزشک برای درمان ناچار شود به بدن نامحرم نگاه کند یا دست بزند و مراجعه به پزشک همجنس یا محرم مشکل باشد اشکال ندارد ؛ و در مواردی که تنها با نگاه کردن یا تنها با دست زدن می تواند درمان کند باید به همان

اندازه ضرورت اکتفا نماید ؛ و در این جهت اگر هیچ چاره ای نباشد فرقی بین عورت و غیر آن نیست .

(مسئله ۲۷۷۸) اگر پزشک برای درمان ناچار باشد به عورت شخصی نگاه کند بنا بر احتیاط واجب در صورت امکان باید آینه ای را در مقابل گذاشته و در آن نگاه کند ؛ ولی اگر چاره ای جز نگاه کردن به خود عورت نباشد اشکال ندارد .

(مسئله ۲۷۷۹) کسی که می خواهد ازدواج نماید فقط به مقدار متعارف برای پسندیدن جایز است به صورت و مو و دستهای زن یا دختر مورد نظر نگاه کند ؛ و چنانچه با نگاه اول غرض حاصل نشود تکرار آن اشکال ندارد . ولی به هرحال نباید قصد لذت داشته باشد ؛ هر چند حصول لذت قهری اشکال ندارد .

(مسئله ۲۷۸۰) زن می تواند در جایی که نامحرم هست با صدای بلند صحبت کند ؛ مگر این که صدای او موجب تحریک مردهای نامحرم باشد که در این صورت جایز نیست .

(مسئله ۲۷۸۱) زن و مرد نامحرم می توانند صدای یکدیگر را بدون قصد لذت بشنوند؛ خواه به صورت صحبت کردن باشد یا به شکل دیگر ، و خواه به طور مستقیم باشد یا غیرمستقیم . ولی اگر صدای زنان نازک و مهیّج باشد بنا بر احتیاط از گوش دادن به آن اجتناب شود و برای زن جایز نیست که به کیفیت غیر متعارف سخن بگوید .

احکام پوشش و زینت

(مسئله ۲۷۸۲) انسان مکلف باید عورت خود را از کسانی که مکلفند _ گرچه با او محرم باشند _ و نیز از دیوانه و بچه ای که خوب و بد را تشخیص می دهد _ هر چند محرم باشند _ بپوشاند ؛ ولی زن و شوهر لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند .

(مسئله ۲۷۸۳) اصل لزوم حجاب برای زن از ضروریات اسلام است ؛ زن باید بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشاند ؛ بلکه احتیاط آن است که بدن و موی خود را از پسری هم که بالغ نشده ولی خوب و بد را می فهمد و به حدی رسیده که ممکن است به قصد لذت گناه کند بپوشاند ؛ لکن پوشاندن صورت و دستها تا مچ اگر به قصد نشان دادن به مردها و لذت بردن آنها نباشد لازم نیست ، هر چند خوب است ؛ ولی بنا بر احتیاط قدمهای خود را بپوشاند . و بنا بر احتیاط پوشش زنها به شکلی باشد که برجستگیهای بدن آنان نیز نمایان نباشد .

(مسئله ۲۷۸۴) پوشیدن لباس نازک و لباسی که در صورت تابش نور بدن زن نمایان می شود در جایی که نامحرم باشد اشکال دارد ؛ همچنین پوشیدن لباس رنگین و چشمگیر در صورتی که برای زن زینت حساب شود و نامحرم او را ببیند محل

اشکال است .

(مسئله ۲۷۸۵) اگر زن شغلی دارد یا می خواهد کاری انجام دهد که مراعات حجاب برای او ممکن نیست ، باید شغلی را انتخاب کند که بتواند حجاب شرعی را رعایت نماید .

(مسئله ۲۷۸۶) پوشیدن لباس طلاباف و ابریشم خالص برای مردها حرام است ؛ ولی برای زنها اشکال ندارد .

(مسئله ۲۷۸۷) زینت کردن مردها به طلا ـ نظیر استفاده از زنجیر و انگشتر و ساعت مچی طلا و بنا بر احتیاط واجب عینک طلا حرام است ؛ اما اگر مقدار کمی طلا در آن به

ص: ۵۶۷

کار رفته باشد به گونه ای که چیزی محسوب نشود اشکال ندارد . و در این حکم فرقی میان طلای زرد و سفید وجود ندارد ؛ ولی زینت کردن مردها به پلاتین اشکال ندارد .

(مسئله ۲۷۸۸) گذاشتن دندان طلا ـ و دندانی که روکش طلا ـ دارد برای زن مانعی ندارد ؛ ولی برای مرد اگر نمایان باشد و زینت حساب شود جایز نیست ؛ مگر این که حفظ دندان متوقف بر آن باشد .

(مسئله ۲۷۸۹) ظاهر کردن هر آنچه در نظر عرف زینت و آرایش برای زن محسوب می شود در برابر مرد نامحرم جایز نیست .

(مسئله ۲۷۹۰) استفاده زنها از کلاه گیسهای معمول و اکتفا به آن برای پوشاندن موی سر و اطراف آن جایز نیست ؛ زیرا کلاه گیس برای زنها نوعی زینت حساب می شود و زینت زن باید از نامحرم پوشیده باشد .

(مسئله ۲۷۹۱) زینت کردن زن در عدّه وفات شوهر حرام است ؛ و تفصیل آن در «مسائل عدّه» بیان خواهد شود .

(مسئله ۲۷۹۲) پوشیدن «لباس شهرت» حرام است ؛ و مقصود از آن لباسی است که عرفاً زننده و از جهت زنندگی انگشت نما باشد .

(مسئله ۲۷۹۳) پوشیدن هر لباسی که در نظر عرف زنانه باشد برای مردها به عنوان لباس رسمی و ظاهر شدن با آن در اجتماع حرام است ؛ همچنین پوشیدن هر لباسی که عرفاً مردانه باشد به عنوان لباس رسمی برای زنها حرام می باشد ؛ و در این حکم فرقی بین زن و شوهر و نیز بین این که لباس ملك شخصی باشد یا نباشد نیست . ولی پوشیدن لباس مشترك ـ یعنی لباسی که هم زنان و هم مردان می پوشند ـ اشکال ندارد . و اگر به طور موقت و غیر رسمی و برای یك هدف عقلایی مرد لباس زن را ، یا زن لباس مرد را بپوشد اشکال ندارد .

(مسئله ۲۷۹۴) بنا بر احتیاط واجب از تراشیدن ریش و زدن آن با ماشین ته زن اجتناب شود ؛ بلکه اگر قسمت چانه را بگذارند و دو طرف صورت را بزنند نیز محل اشکال است .

ص :۵۶۸

احکام نکاح ، توابع آن و مسائل متفرقه ازدواج

اشاره

ص :۵۷۰

احکام ازدواج

قال الله تبارک و تعالی: وَ أَنْكِحُوا الْأَيامى مِنْكُمْ وَالصّالِحينَ مَنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللهُ واسِعٌ عليمٌ .

یعنی: «زنان و مردان مجرد جامعه و نیز بندگان و کنیزانی را که آمادگی و صلاحیت ازدواج دارند به نکاح یکدیگر درآورید ؛ و اگر هم نیازمند و فقیر باشند خداوند آنان را از فضل خود بی نیاز می گرداند ؛ چه آن که خداوند گشایش دهنده دانایی است» .

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند: ازدواج سنت من است و هر که از سنت من روی گرداند از من نخواهد بود . در برخی دیگر از روایات ازدواج وسیله به دست آوردن نصف دین و وسیله گشایش روزی معرفی شده است . و در بعضی اخبار افراد مجرد (عزب) مورد مذمت قرار گرفته اند .

غرض در اسلام به ازدواج بسیار سفارش شده است ؛ بنابراین شایسته است مسلمانان این سنت الهی را آن چنان که مورد رضایت شارع مقدس است به جا آورند و خود را اسیر تشریفات زاید و آداب و رسوم غلط ننموده ، سعی کنند فرهنگ اسلام را در جامعه پیاده نمایند . مسئولین جامعه نیز وظیفه دارند در حد امکان تسهیلات لازم را در این زمینه فراهم آورند .

(مسئله ۲۷۹۵) مستحب است در شوهر دادن دختری که بالغ شده و به رشد فکری و جسمی رسیده عجله کنند ؛ و شایسته است چنانچه فرد مناسب و مؤمنی پیشنهاد ازدواج با او را کرد از قبول آن استنکاف ننمایند ؛ و در هر صورت رضایت دختر را نیز در نظر بگیرند .

(مسئله ۲۷۹۶) کسی که به واسطه نداشتن همسر به حرام می افتد واجب است ازدواج کند .

(مسئله ۲۷۹۷) با عقد ازدواج زن به مرد حلال می شود ؛ و عقد ازدواج بر دو

قسم است:

۱ــ «عقـد دائم» ؛ و آن عقـدی است که مـدت ندارد و زن تا پایان زندگی بر مرد حلال می شود . و زنی را که به این صورت عقد می شود «همسر دائم» می گویند .

۲ــ «عقـد موقت» و یا «متعه» ؛ و آن عقدی است که زن به طور موقت و تا زمان محدودی به مرد حلال می شود . و زنی را که به این صورت عقد می شود «همسر موقت» می گویند .

(مسئله ۲۷۹۸) در عقد موقت اگر مهر معین نشود عقد باطل است . و اگر مدت معین نشود بنا بر مشهور به عقد دائم تبدیل می شود ؛ ولی بنا بر احتیاط یا طلاق دهد و یا صیغه عقد دائم را تجدید نمایند .

(مسئله ۲۷۹۹) مرد با رعایت جهات زیر می تواند دو یا سه و یا حداکثر چهار همسر دائم برای خود اختیار کند:

۱ــ بتواند بین همسران خود به عدالت رفتار نماید .

۲ــ توانایی اداره بیش از یک خانواده را داشته باشد .

پس اگر مرد نتوانـد بین همسـران خود به عدالت رفتار نماید و یا نتواند آنان را اداره نماید نباید بیش از یک همسـر برای خود اختیار کند .

(مسئله ۲۸۰۰) در ازدواج دائم و موقت خواندن صیغه شرط است و تنها راضی بودن زن و مرد کافی نیست .

(مسئله ۲۸۰۱) در عقد ازدواج زن و مرد می توانند خودشان صیغه را بخوانند و می توانند وکیل بگیرند. وکیل هم لازم نیست مرد باشد ؛ بلکه زن هم می تواند برای خواندن صیغه عقد از طرف دیگری وکیل شود .

(مسئله ۲۸۰۲) اگر زن و مرد توان خوانـدن صیغه را ندارنـد بایـد وکیل بگیرند . و تا هنگامی که یقین نکرده اند وکیل صـیغه عقـد را خوانـده نمی تواننـد به یکـدیگر نگاه محرمانه کنند و مجرد گمان به این که وکیل صـیغه را خوانده است کفایت نمی کند ؛ ولی اگر وکیل بگوید صیغه را خوانده ام و از گفته او اطمینان حاصل شود کافی است .

(مسئله ۲۸۰۳) یک نفر می تواند از طرف زن و مرد وکیل شود و صـیغه عقد را به طور دائم یا موقت اجرا کند ؛ اعم از این که زن را برای خوش عقد کند یا برای دیگری ، ولی احتیاط مستحب آن است که عقد را دو نفر بخوانند .

(مسئله ۲۸۰۴) اگر زن شخصـی را وکیـل کنـد تـا مثلاًـ یـک ماه او را به عقـد مردی در آورد و ابتـدای آن را معین نکنـد ، در صورتی که از گفته زن معلوم شود که به وکیل اختیار کامل داده آن وکیل می تواند هر وقت بخواهد او را یک ماه به عقد آن مرد درآورد ؛ و اگر معلوم باشد که زن روز یا ساعت معینی را قصد کرده باید صیغه را مطابق قصد او بخواند .

کیفیت خواندن عقد دائم

(مسئله ۲۸۰۵) هرگاه زن و مرد بخواهند خودشان صیغه عقد دائم را اجرا کنند به قصد انشاء زوجیت ، در صورتی که ابتدا زن بگوید: «زَوَّجْتُکَ نَفْسی عَلَی الصِّداقِ الْمَعْلوم» یعنی: «خود را زن تو نمودم به مهری که معین شده» و بلافاصله مرد بگوید: «قَبِلْتُ التَّزْویجَ عَلَی الصِّداقِ الْمَعْلُوم» یعنی: «قبول کردم ازدواج را به مهری که معین شده» عقد صحیح است . و اگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنها صیغه عقد را بخواند ، چنانچه مثلا اسم مرد احمد و اسم زن فاطمه باشد و وکیل زن خطاب به وکیل مرد بگوید: «زَوَّجْتُ مُوَکِّلَکَ اَحْمَدَ مُوَکِّلَتِی فَاطِمَةَ عَلَی الصِّدَاقِ الْمَعْلوم» یعنی: «موکل خودم فاطمه را به زوجیت موکل تو احمد درآوردم به مهری که معین شده» و بدون فاصله وکیل مرد بگوید: «قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ لِمُوَکِّلِی اَحْمَدَ عَلَی الصِّدَاقِ الْمَعْلُوم» یعنی: «قبول کردم ازدواج را برای موکلم احمد به مهری که معین شده» عقد صحیح می باشد .

(مسئله ۲۸۰۶) بنا بر احتیاط باید لفظی که مرد یا وکیل او می گوید با لفظی که زن یا وکیل او می گوید مطابق باشد ، مثلا اگر زن یا وکیل او «زَوَّجْتُ» می گوید مرد یا وکیل او هم «قَبِلْتُ التَّزْویجَ» بگوید .

(مسئله ۲۸۰۷) اگر یک نفر از طرف مرد و زن در خواندن صیغه عقد دائم وکیل شود ، چنانچه مثلا اسم مرد احمد و اسم زن فاطمه باشد و وکیل بگوید: «زَوَّجْتُ مُوَکِّلی اَحْمَدَ مُوَکِّلَتِی فَاطِمَةَ عَلَی الصِّدَاقِ الْمَعْلُوم» یعنی: «موکل خودم فاطمه را به زوجیت موکل خود احمد درآوردم به مهری که معین شده» و بلافاصله بگوید: «قَبِلْتُ التَّزْویجَ لِمُوَکِّلِی اَحْمَدَ عَلَی الصِّدَاقِ الْمَعْلُوم» یعنی: «قبول کردم ازدواج را برای موکلم احمد به مهری که معین شده» عقد صحیح می باشد .

دستور خواندن عقد موقت

(مسئله ۲۸۰۸) هرگاه زن و مرد بخواهند خودشان صیغه عقد موقت را بخوانند ، پس از آن که مهر و مدت عقد را دقیقاً معین کردند ، چنانچه ابتدا زن بگوید: «زَوَّجْتُکَ نَفْسی فی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلوم» یعنی: «خود را زن تو نمودم در مدتی که معلوم شده و به مهری که معین شده است» و بلافاصله مرد بگوید: «قَبِلْتُ هکَذا» یعنی: «به همین گونه قبول کردم» عقد صحیح است ؛ و می تواند به جای «زَوَّجْتُکَ نَفْسی» «مَتَّعْتُکَ نَفْسی» بگوید . و اگر دیگری را وکیل کنند ، چنانچه مثلاً اسم مرد «احمد» و اسم زن «فاطمه» باشد و ابتدا وکیل زن بگوید: «مَتَّعْتُ مُوَکِّلَکَ

أَحْمَدَ مُوَكِّلَتی فاطِمَةَ فِی الْمُدَّهِ الْمَعْلُومَهِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُوم» یعنی: «موکّل خودم فاطمه را در مدتی که معلوم شده به زوجیت موکّل تو احمد در آوردم به مهری که معین است» و بلافاصله وکیل مرد بگوید: «قَبِلْتُ هکَذا» یعنی: «به همین گونه قبول کردم» صحیح می باشد ؛ و می تواند به جای «مَتَّعْتُ» «زَوَّجْتُ» بگوید .

(مسئبه ۲۸۰۹) اگر یک نفر از طرف مرد و زن در خواندن صیغه عقد موقت وکیل شود ، چنانچه مثلاً اسم مرد «احمد» و اسم زن «فاطمه» باشد و وکیل بگوید: «مَتَّعْتُ مُوَکِّلی أَحْمَدَ مُوَکِّلَتی فاطِمَةَ فِی الْمُدَّهِ الْمَعْلُومَهِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُوم» یعنی: «موکّل خود فاطمه را در مدتی که معلوم شده به زوجیت موکّل خودم احمد درآوردم و به مهری که معین شده است» و بلافاصله بگوید: «قَبِلْتُ هکَذا» یعنی: «به همین گونه قبول کردم» عقد صحیح می باشد و می تواند به جای«مَتَّعْتُ » «زَوَّجْتُ» بگوید .

شرایط انشای صیغه عقد

(مسئله ۲۸۱۰) اجرای عقد ازدواج دارای پنج شرط است:

۱ـ بنا بر احتیاط واجب در صورت توانایی به عربی صحیح خوانده شود ؛ و اگر خود مرد و زن نتوانند به عربی صحیح بخوانند بهتر است وکیل بگیرند .

۲ـ مرد و زن یا وکیل آنها هنگام خواندن صیغه معنای آن را بدانند و قصد انشاء یعنی ایجاد پیوند زناشویی داشته باشند ؛ یعنی اگر خود مرد و زن صیغه را می خوانند ، زن به گفتن: «زَوَّجْتُکَ نَفْسی» قصدش این باشد که خود را زن او قرار دهد ، و مرد به گفتن: «قَبِلْتُ التَّزْویجِ» زن بودن او را برای خود قبول نماید ؛ و اگر وکیل مرد و زن صیغه را می خوانند ، به گفتن: «زَوَّجْتُ» و«قَبِلْتُ» قصدشان این باشد که مرد و زنی که آنان را وکیل کرده اند زن و شوهر شوند .

۳ـ کسی که صیغه را اجرا می کند باید عاقل و بنا بر احتیاط بالغ باشد ؛ چه برای خودش بخواند یا از طرف دیگری وکیل شده باشد .

۴ـ اگر صیغه عقد را وکیل یا ولیّ زن و شوهر اجرا می کند باید زن و شوهر را با نام بردن یا با اشاره و مانند آن معلوم کند ؛ پس در جایی که چند زن و چند مرد حضور دارند ، اگر وکیل بی آن که زن و مرد را معلوم کند بگوید: موکّل خود را به عقد ازدواج تو درآوردم ، یا کسی که چند دختر دارد یکی از دخترانش را به طور نامعلوم به عقد مردی درآورد عقد باطل است .

۵ـ اکراه و زور در بین نباشد و زن و مرد به ازدواج راضی باشند ؛ ولی اگر زن ظاهراً به اصرار اجازه دهد و معلوم باشد که قلباً راضی است عقد صحیح است .

(مسئله ۲۸۱۱) اگر در عقد یک حرف غلط خواندن شود که معنا را عوض کند عقد باطل است .

(مسئله ۲۸۱۲) کسی که دستور زبان عربی را نمی داند ، اگر قرائتش صحیح باشد و معنای هر کلمه از عقد را جداگانه بداند و قصد انشاء نماید و از هر لفظی معنای آن را قصد کند می تواند عقد را بخواند .

(مسئله ۲۸۱۳) اگر زنی را برای مردی بدون اجازه آنان عقد کنند و بعداً زن و مرد بگویند به آن عقد راضی هستیم و آن را اجازه نمایند عقد صحیح است . همچنین اگر بدون اجازه و اطلاع یکی از آن دو باشد و پس از عقد به آن راضی شود و آن را اجازه نماید عقد صحیح است .

(مسئله ۲۸۱۴) اگر زن و مرد یا یکی از آن دو را به ازدواج مجبور نمایند، در صورتی که پس از خواندن عقد به آن راضی شوند و آن را اجازه نمایند عقد صحیح است . همچنین اگر عقد را به وکالت اجباری از طرف آنان خوانده باشند و بعد راضی شوند و اجازه نمایند عقد صحیح است ؛ هر چند در هر دو صورت احتیاط مستحب آن است که صیغه را دوباره بخوانند .

(مسئله ۲۸۱۵) پدر و جد پدری می توانند برای فرزند نابالغ یا دیوانه خود که به حال دیوانگی بالغ شده است همسر انتخاب کنند و او را عقد نمایند ؛ و بنا بر احتیاط واجب باید ازدواج به مصلحت نابالغ و یا دیوانه باشد ؛ و در این جهت بین عقد دائم یا موقت فرقی وجود ندارد . و پس از آن که آن بچه بالغ شد یا دیوانه عاقل گردید ، چنانچه آن ازدواج با رعایت مصلحت او بوده نمی توانـد آن را به هم بزند ؛ و اگر با توجه به مفسده بوده می تواند آن را به هم بزند ؛ و اگر در نظر ولی نه مصلحت و نه مفسده داشته بنا بر احتیاط دوباره عقد را بخوانند .

(مسئله ۲۸۱۶) دختر باکره ای که به حد بلوغ رسیده و رشیده است ــ یعنی رشد فکری و جسمی داشته و مصلحت خود را تشخیص می دهد ــ اگر بخواهد ازدواج کند بنا بر احتیاط واجب باید از پدر و یا در نبودن او از جد پدری اجازه بگیرد ؛ و اجازه مادر و برادر شرط نیست . و اگر پدر و جد پدری در دسترس نیستند ، به طوری که نمی توان از آنان اجازه گرفت و دختر نیاز به شوهر دارد اجازه گرفتن از آنان لازم نیست . همچنین اگر دختر رشد فکری و جسمی داشته و بخواهد با شخصی که در نظر شرع و عرف کُفْو او می باشد ازدواج کند و پدر یا جد پدری بهانه تراشی و سختگیری کرده و اجازه نمی دهند ، اجازه آنان لازم نیست ؛ ولی اگر پدر یا جد پدری نیز مورد دیگری را که شرعاً و عرفاً کُفو او می باشد پیشنهاد

می کنند احوط آن است که از آنان اجازه بگیرد .

(مسئله ۲۸۱۷) دختری که باکره نیست چنانچه بکارتش به واسطه شوهر کردن از بین رفته باشد لازم نیست از پدر یا جد پدری اجازه بگیرد ؛ ولی اگر به واسطه پریدن یا مانند آن از بین رفته باشد باید از آنان اجازه بگیرد ؛ بلکه اگر ــ نَعوذ بالله ــ به واسطه زنا هم از بین رفته باشد احوط آن است که اجازه بگیرد .

(مسئله ۲۸۱۸) اگر دختر مسلمان باشد ولی پدر یا جد پدری او مسلمان نباشد لازم نیست از آنان اجازه بگیرد .

(مسئله ۲۸۱۹) در عقد دائم و موقت زن و مرد دو رکن اصلی عقدند و باید هنگام عقد معین و مشخص باشند . و در عقد دائم اگر نامی از مهر برده نشود عقد صحیح است ؛ هر چند شوهر پس از نزدیکی «مهر المثل» یعنی مهری مانند مهر زنهای همانند او را بدهکار است .

(مسئله ۲۸۲۰) «مهر» اندازه معینی ندارد و می توان هر چیز حلالی را که ارزش داشته باشد ــ کم باشد یا زیاد ، عین باشد یا منفعت ــ مهر قرار داد ؛ و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده اند: «بهترین زنان امت من زنی است که از همه زیباتر و از همه کم مهرتر باشد» .

(مسئله ۲۸۲۱) بهتر است مهر زنان مؤمن مطابق «مهر السنّه» باشد ؛ یعنی مهری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای هریک از زنان و دختران خود از جمله حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها قرار دادند و آن پانصد درهم نقره سکه دار است که وزن هر درهم «۶/۱۲» نخود می باشد و جمعاً «۵/۲۶۲» مثقال معمولی نقره سکه دار می شود ؛ و قیمت آن تابع نرخ روز است .

شرایط ضمن عقد

(مسئله ۲۸۲۲) اگر شوهر در ضمن عقد شرط کند که زن باکره باشد و بعد از عقد معلوم شود که باکره نبوده ، به هم زدن عقد خالی از اشکال نیست ؛ ولی اگر به اقرار زن یا به راهی دیگر ثابت شود که پیش از عقد بکارت او از بین رفته است، شوهر می تواند تفاوت بین باکره و غیر باکره را از مهر او کم کند .

(مسئله ۲۸۲۳) اگر زن در عقد با مرد شرط کند که او را از شهری بیرون نبرد و یا انتخاب مسکن به عهده او باشد و مرد هم قبول کند باید به شرط خود عمل نماید ؛ مگر این که رضایت او را به دست آورد .

(مسئله ۲۸۲۴) هرگاه زن در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگری با شوهر شرط کند که ــ به عنوان مثال ــ اگر شوهر مسافرت طولانی نماید یا تا مدت معینی

خرجی او را ندهد اختیار طلاق با او باشد این شرط باطل است ، مگر شرط کند وکالت بدون عزل را در مطلقه نمودن خودش .

(مسئله ۲۸۲۵) زن و شوهر نمی توانند ضمن عقد دائم شرط کنند که از یکدیگر ارث نبرند ، یا شوهر حق داشته باشد همسر خود را به انجام کارهایی که خلاف شرع است ملزم نماید ، و یا کارهایی که موجب ضرر رساندن به همسر است انجام دهد ؛ ولی اگر چنین شرطهایی را مطرح کردند تنها شرط باطل است و اصل عقد باطل نمی شود .

عیبهایی که به واسطه آنها می توان عقد را به هم زد

(مسئله ۲۸۲۶) اگر مرد پس از عقد ازدواج بفهمد زن او دارای یکی از عیبهای هفت گانه زیر است می تواند عقد را به هم بزند:

۱ــ دیوانگی ۲ــ بیماری خوره ۳ــ بیماری برص (پیسی) ۴ــ کوری

۵ ــ لنگ بودن به طوری که معلوم باشد .

۶ــ افضا شده ؛ یعنی راه ادرار و حیض او یکی شده باشد ، ولی اگر راه حیض و مدفوع او یکی شده باشد به هم زدن عقد اشکال دارد و باید احتیاط شود .

۷ــ در آلت تناسلی زن گوشت یا استخوانی باشد که مانع نزدیکی شود .

(مسئله ۲۸۲۷) عیبهای هفت گانه در صورتی به مرد حق به هم زدن عقد را می دهد که پیش از عقد وجود داشته باشد و مرد از آن بی اطلاع باشد ؛ ولی اگر بعد از عقد پیدا شود یا پیش از عقد وجود داشته و مرد از آن آگاه بوده و به آن رضایت داشته است حق فسخ ندارد .

(مسئله ۲۸۲۸) اگر زن پس از عقد بفهمد شوهر او یکی از عیوب چهارگانه زیرا داراست می تواند عقد را به هم بزند:

۱ــ دیوانه باشد یا پس از عقد دیوانه شود ؛ هر چند بعد از دخول باشد .

۲ــ آلت مردانگی نداشته باشد .

۳ــ بیضه های او را کشیده باشند .

۴ــ عنّین باشد و به طور کلی نتواند عمل زناشویی را انجام دهد ؛ هر چند بعد از عقد و پیش از دخول حادث شده باشد .

(مسئله ۲۸۲۹) حق به هم زدن عقد در موارد نامبرده غیر از مورد چهارم (عنّین بودن مرد) فوری است ؛ پس اگر زن یا مرد بر یکی از عیوب ذکر شده اطلاع پیدا کند و عقد را به هم نزند بنا بر احتیاط واجب حق او ساقط می شود ؛ مگر این که به اصل

حق یا به فوریت آن جاهل بوده ،که در این صورت پس از آگاهی و اطلاع باز هم حق فسخ او فوری است .

ص :۵۷۸

(مسئله ۲۸۳۰) در مورد عیب چهارم (عنّین بودن مرد) زن باید به حاکم شرع مراجعه کند و حاکم شرع یک سال ــ برای آزمایش و درمان ــ به مرد مهلت دهد ؛ پس اگر در این مدت هیچ نتوانست با زنی نزدیکی نماید زن حق فسخ دارد .

(مسئله ۲۸۳۱) اگر مرد یا زن به خاطر یکی از عیبهایی که گفته شد عقد را به هم بزند بدون طلاق از هم جدا می شوند .

(مسئله ۲۸۳۲) اگر زن به خاطر عنّین بودن مرد عقد را به هم بزند شوهر نصف مهر را بدهکار است . ولی اگر زن یا مرد به خاطر عیبهای دیگر عقد را به هم بزنند ، چنانچه مرد نزدیکی کرده باشد همه مهر را بدهکار است ؛ و در غیر این صورت چیزی بدهکار نیست .

(مسئله ۲۸۳۳) اگر زن شخصاً با ظاهر سازی و تدلیس مردی را فریب دهد و به عقد او درآید و بعد از عقد معلوم شود یکی از عیوب ذکر شده را داراست ، پس از آن که شوهر عقد را فسخ کرد زن مهریه تعیین شده را طلبکار نیست ، هر چند شوهر با او نزدیکی کرده باشد ؛ ولی خوب است شوهر چیزی به او بدهد . و اگر دیگری مرد را فریب داده باشد ، در مواردی که مرد باید مهریه را به زن بپردازد می تواند مقدار آن را از شخص فریب دهنده بگیرد .

(مسئله ۲۸۳۴) هرگاه بین زن و شوهر در مورد یکی از عیبهایی که بیان شد ــ به جز عنّین بودن مرد ــ اختلاف پیدا شود ، چنانچه کسی که مدعی عیب است دو شاهد عادل داشته باشد حرف او مقدم است ؛ و در غیر این صورت حرف کسی که منکر عیب است یا قسم خوردن پذیرفته می شود . و اگر در مورد عنّین بودن مرد اختلاف پیدا شود باید به تفصیلی که در مسئله ۲۸۳۰ گفته شد به حاکم شرع مراجعه نمایند .

احکام عقد دائم

(مسئله ۲۸۳۵) زنی که عقد دائم شده نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود ؛ و باید خود را برای هر لذت جنسی که او می خواهد تسلیم نماید و از هر چیزی که موجب نفرت شوهر است اجتناب کند و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند . و اگر در این امور از شوهر اطاعت کند مرد باید با اخلاق خوب با او برخورد کند ، و مخارج او از قبیل خوراک ، پوشاک ، مسکن و لوازم دیگری که عرفاً جزو هزینه زندگی زن می باشد بر عهده شوهر است ؛ و چنانچه شوهر تهیه نکند ــ چه توانایی داشته باشد یا نداشته باشد ــ مدیون همسر خود می باشد .

(مسئله ۲۸۳۶) اگر زن در اموری که در مسئله قبل گفته شد از شوهر خود اطاعت نکند گناهکار است و حق هم خوابگی ، خوراک ، پوشاک ، و مسکن را ندارد ؛

ولی مهر او از بین نمی رود و شوهر در هر حال آن را بدهکار است .

(مسئله ۲۸۳۷) مرد حق ندارد همسر خود را به خدمت و حتی شیر دادن بچه مجبور نماید ؛ و زن می تواند در قبال آنها مطالبه اجرت کند .

(مسئله ۲۸۳۸) مرد نمی تواند همسر خود را به کارهای خلاف شرع یا کارهایی که انجام آنها بر زن واجب نیست مجبور نماید . و زن می تواند در این گونه امور از شوهر اطاعت نکند ؛ بلکه در امور خلاف شرع نباید از او اطاعت نماید .

(مسئله ۲۸۳۹) مخارج سفر زن اگر بیشتر از مخارج وطن _ یعنی محل سکونت _ باشد به عهده شوهر نیست ؛ ولی چنانچه شوهر مایل باشد که همسر خود را به مسافرت ببرد باید خرج سفر او را بدهد . همچنین اگر زن برای معالجه نیاز به سفر پیدا کند بنا بر احتیاط شوهر مخارج آن را تأمین نماید .

(مسئله ۲۸۴۰) زنی که از شوهر اطاعت می کند اگر مخارج خود را مطالبه نماید و شوهر آن را نپردازد ، می تواند مخارج هر روز خود را بدون اجازه از مال او بردارد ؛ ولی احوط آن است که از حاکم شرع اجازه بگیرد . و اگر برای او ممکن نیست که از مال شوهر بردارد ، چنانچه ناچار باشد معاش خود را تهیه کند ، در موقعی که مشغول تهیه معاش است اطاعت شوهر بر او واجب نیست .

(مسئله ۲۸۴۱) بنا بر احتیاط مرد باید در هر چهار شب ، یک شب نزد زن دائم خود بماند ؛ مگر این که او گذشت کند . و اگر بیش از یک زن دائم دارد و یک شب نزد یکی از آنان ماند ، واجب است نزد هرکدام نیز یک شب از چهار شب را بماند ؛ ولی نزدیکی کردن در هر شب لازم نیست . پس اگر مرد دو زن دارد و یک شب نزد یکی از آنان ماند واجب است یک شب نیز نزد دیگری بماند ؛ و در دو شب باقیمانده اختیار با مرد است .

(مسئله ۲۸۴۲) اگر مرد همسر دیگری اختیار کند ، چنانچه همسرش باکره باشد حداقل سه شب اول و یا هفت شب اول مخصوص اوست ؛ و چنانچه غیر باکره باشد سه شب حق اوست ؛ و در این مورد او بر همسر یا همسران دیگر اولویت دارد .

(مسئله ۲۸۴۳) شوهر نمی تواند بیش از چهار ماه نزدیکی با همسردائمی خود را ترک کند ؛ هر چند ثبوت این حکم در غیر زن جوان محل اشکال است ، ولی مطابق با احتیاط می باشد . در هر صورت شوهر باید از هر جهت حقوق همسرش را در نظر بگیرد و به گونه ای عمل کند که هیچ گونه ظلم و اجحافی به او نشود .

(مسئله ۲۸۴۴) اگر هنگام عقد دائم زمانی را برای پرداخت مهر تعیین نکرده باشند ، زن می تواند پیش از گرفتن مهر خود را تسلیم شوهر نکند و از نزدیکی کردن او و سایر استمتاعات جلوگیری نماید ؛ خواه شوهر توانایی پرداخت داشته باشد یا نه . ولی اگر پیش از گرفتن مهر به نزدیکی راضی شود و شوهر با او

نزدیکی کند ، دیگر نمی تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر جلوگیری نماید .

(مسئله ۲۸۴۵) اگر مرد مهر زن را در عقد دائم معین کند و قصدش این باشد که آن را ندهد عقد صحیح است ؛ ولی باید مهر را بپردازد .

(مسئله ۲۸۴۶) اگر مهریه زن اسکناس قرار داده شود و در اثر گذشت زمان یا عوامل دیگر قیمت آن تنزل فاحش پیدا کند ، بنا بر احتیـاط واجب بایـد با مصالحه رضایت زن فراهم شود . ولی اگر چیزهایی نظیر: زمین ، خانه ، طلا یا نقره به عنوان مهر قرار داده شود زن همان مقدار را طلبکار می شود ؛ هر چند قیمت آنها تنزل کرده باشد .

(مسئله ۲۸۴۷) بعیـد نیست گفته شود حقوق زن و شوهر در برابر یکـدیگر است ؛ بنـابراین زمانی که یکی از آنان بـدون عـذر موجّه از ادای حق دیگری امتناع می نماید دیگری نیز بتواند از ادا حقوق او امتناع نماید .

(مسئله ۲۸۴۸) کارهـایی که زن انجـام می دهـد و مسـتلزم پایمـال شـدن حقوق شوهر نمی شود _ نظیر وصـیت کردن یـا قبول وصیت _ احتیاج به اجازه شوهر ندارد .

(مسئله ۲۸۴۹) زن در مـالکیت امـوال خـویش اسـتقلال دارد ؛ یعنی آنچه شـرعاً به دست می آورد مـال خـود اوست ، و شوهر بـدون رضایت وی حق تصـرف در اموال او را ندارد ؛ اگر چه در بسـیاری از مصارف احتیاج به اجازه شوهر دارد . بلکه خوب است زن در مقام تصرف در اموال خویش رضایت شوهر خود را تحصیل نموده و از او استجازه نماید .

(مسئله ۲۸۵۰) جهیزیه ای که زن به خانه شوهر می برد جزو دارایی زن می باشـد ؛ و هنگام طلاق می توانـد همه آن را با خود ببرد ، بلکه در هر صورت اختیار با اوست .

(مسئله ۲۸۵۱) کادوهـایی که برای زن آورده انـد جزو دارایی زن می باشـد و کادوهـایی که به طور مشترک برای زن و شوهر آورده اند نصف آن جزو دارایی زن به شمار می آید .

(مسئله ۲۸۵۲) اموالی که زن در مـدت زناشویی از راه تلاش و فعالیت به دست آورده جزو دارایی او می باشـد ؛ و آنچه شوهر به او بخشیده بنا بر احتیاط واجب جزو دارایی زن شمرده می شود .

(مسئله ۲۸۵۳) اگر شوهر هزینه هـای زن را روزانه یا ماهانه به وی داده باشـد و زن در مصـرف آن صـرفه جویی کرده و از این راه وجـوهی پس انـداز نمـوده باشـد ، آنچه پس انـداز کرده جزو امـوال اوست ؛ ولی اگر شـوهر وجـوهی را به عنوان مخـارج زنـدگی در منزل بگـذارد و زن مخـارج روزانه منزل را از آن بردارد ، چنـانچه چیزی صـرفه جویی شود و باقی بمانـد متعلق به شوهر است و زن نمی تواند

برای خود بردارد .

(مسئله ۲۸۵۴) اگر زن یا شوهر ــ یکی از آنها ــ بچه بخواهد و دیگری نخواهد ، در صورتی که هیچ کدام عذر موجّه و شرعی نداشته باشند حق شوهر مقدم است ؛ ولی چنانچه زن عذر موجّه و شرعی داشته باشد ــ مثل این که آبستن شدن برای او ضرر مهم داشته باشد ــ شوهر نمی تواند بچه دار شدن را به او تحمیل نماید .

احکام عقد موقت

(مسئله ۲۸۵۵) یکی از راههای مهم جلوگیری از فحشا و انحراف در جامعه ازدواج موقت است ؛ در بعضی از روایات آمده است که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حضرت امام صادق علیه السلام فرموده اند: «اگر ازدواج موقت جلوگیری نشده بود هیچ مؤمنی تن به زنا نمی داد و جز فرد شقی کسی زنا نمی کرد» . از این رو روایات زیادی از ائمه اطهار علیه السلام در مورد ترغیب شیعیان به ازدواج موقت وارد شده است تا آنجا که از سنتهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قلمداد گشته و ترک آن مورد مذمت قرار گرفته است .

(مسئله ۲۸۵۶) عقد موقت گرچه برای لذت بردن هم نباشد صحیح است ؛ ولی باید واقعاً قصد زناشویی موقت را داشته باشند و به همین قصد عقد را جاری نمایند .

(مسئله ۲۸۵۷) در عقد موقت باید مقدار مهر و مدت عقد معین شود . پس اگر مقدار مهر معین نشود عقد باطل است ؛ و اگر مدت معین نشود بنا بر مشهور عقد موقت به دائم تبدیل می شود ، ولی بنا بر احتیاط یا طلاق دهد و یا صیغه عقد دائم را تجدید نمایند .

(مسئله ۲۸۵۸) زنی که متعه شده ــ اگر چه آبستن شود ــ حق مخارج از شوهر و نیز حق هم خوابگی ندارد ؛ مگر این که ضمن عقد شرط شده باشد .

(مسئله ۲۸۵۹) زن و شوهری که با هم ازدواج موقت کرده اند از یکدیگر ارث نمی برند ؛ ولی چنانچه فرزندی از آنان به دنیا آید آن فرزند ارث می برد .

(مسئله ۲۸۶۰) شوهر بیش از چهار ماه نباید نزدیکی با متعه خود را ترک کند .

(مسئله ۲۸۶۱) زنی که به عقد ازدواج موقت در می آید اگر در عقد شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند عقد و شرط او صحیح است ، و شوهر فقط می تواند لذتهای دیگر از او ببرد ؛ ولی اگر بعداً راضی شود شوهر می تواند با او نزدیکی نماید .

(مسئله ۲۸۶۲) از خانه بیرون رفتن زنی که متعه شده بدون اجازه شوهر محل

اشکال است ؛ و اگر به واسطه بیرون رفتن حق شوهر از بین می رود بیرون رفتن او حرام است .

(مسئله ۲۸۶۳) پدر و جد پدری می توانند برای محرم شدن ، دختر یا نوه نابالغ خود را به عقد کسی درآورند و یا زنی را برای پسر یا نوه نابالغ خود عقد کنند ؛ ولی بنا بر احتیاط واجب باید این عقد به مصلحت بچه باشد ، و مدت را نیز به گونه ای قرار دهند که پسر یا دختر بتوانند به حد استمتاع و بهره بردن برسند .

(مسئله ۲۸۶۴) مرد می تواند مدت باقیمانده متعه را ببخشد ؛ و اگر بخشید ، چنانچه با او نزدیکی کرده باشد باید تمام چیزی را که قرار گذاشته به زن بپردازد ؛ و اگر نزدیکی نکرده باشد باید نصف آن را بدهد .

(مسئله ۲۸۶۵) مرد می تواند زنی را که به عقد موقت خود در آورده و مدتش تمام شده یا بقیه مدت را بخشیده به عقد دائم خود درآورد ؛ هر چند عده اش تمام نشده باشد . ولی اگر از مدت چیزی باقی مانده و آن را نبخشیده است ، عقد کردن او صحیح نیست .

زنهایی که ازدواج با آنان حرام است

۱ـ زنان مَحرم:

(مسئله ۲۸۶۶) ازدواج با زنهایی که با انسان محرم هستند حرام است ؛ و زنان محرم عبارتند از: «مادر ، مادر بزرگ ، دختر ، نوه ، نتیجه و هرچه پایین روند ، خواهر ، دختر خواهر ، و دختر برادر و هر چه پایین روند ، و نیز عمه ، خاله ، عمه و خاله پدر و پدر بزرگ و مادر و مادر بزرگ ـ هر چه بالا روند ـ عروس ، زن پدر و مادر زن» . همچنین اگر زنی را عقد کند و با او نزدیکی نماید ، دختر و نوه دختری و پسری آن زن ـ هر چه پایین روند ـ به او محرم می شوند ؛ چه هنگام عقد باشند یا بعداً به دنیا بیایند .

لازم به ذکر است محرمیت بر اثر رضاع و شیر خوردن بچه نیز حاصل می شود که احکام و شرایط آن خواهد آمد .

(مسئله ۲۸۶۷) زنی را که برای خود عقد کرده ـ هر چند با او نزدیکی نکرده باشد ـ تا وقتی که در عقد اوست نمی تواند با دختر او ازدواج کند ؛ ولی اگر پیش از نزدیکی او را طلاق دهد می تواند با دختر او ازدواج نماید .

(مسئله ۲۸۶۸) اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید ـ اگر چه با او نزدکی نکرده باشدـ مادر و مادربزرگ پدری و مادری آن زن هر چه بالا روند با او

محرم می شوند .

(مسئله ۲۸۶۹) پـدر و پـدربزرگ شوهر هرچه بالا روند ، و پسـر و نوه پسـری و دختری شوهر هر چه پایین آیند ــ چه در موقع عقد باشند یا بعداً به دنیا آیند ــ به زن محرم هستند .

(مسئله ۲۸۷۰) اگر زن از شوهر دیگرش ــ که فوت کرده یا از او طلاق گرفته ــ دختری داشـته باشـد ، شوهرش می توانـد آن دختر را برای پسر خود که از آن زن نیست عقد کند ؛ و نیز اگر دختری را برای پسـر خود عقد کند می تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید .

۲ــ خواهر زن:

(مسئله ۲۸۷۱) اگر زنی را برای خود به طور دائم یـا موقت عقـد کنـد ، تـا وقتی که آن در عقـد اوست نمی توانـد با خواهر او ازدواج نمایـد ؛ بلکه در عـدّه زنی که او را به عقد موقت خود در آورده نیز بنا بر احتیاط واجب نمی تواند با خواهر او ازدواج نماید .

(مسئله ۲۸۷۲) اگر زن خود را به ترتیبی که در کتاب طلاق گفته می شود طلاق رجعی دهـد ، در بین عدّه نمی تواند با خواهر او ازدواج کند ؛ ولی در عدّه طلاق بائن ــ که بعدا گفته خواهد شد ــ ازدواج با خواهر او مانعی ندارد .

۳ــ دختر خواهر و دختر برادر همسر:

(مسئله ۲۸۷۳) انسان نمی توانـد بـدون اجازه همسـر خود با دختر خواهر و دختر برادر همسـر ازدواج کند ؛ و اگر کسـی بدون اجازه همسر با آنان ازدواج نماید و پس از عقد همسر او صریحا اعلام رضایت کند احوط آن است که دوباره صیغه را بخواند ؛ و اگر به طور صـریح اعلـام رضـایت نکنـد و از سـکوت او معلوم شود که قلبا رضایت دارد ، بنا بر احتیاط واجب با طلاق از دختر خواهر یا دختر برادر او جدا شود و چنانچه همسر او با صراحت رضایت دارد دوباره عقد را بخوانند .

(مسئله ۲۸۷۴) انسان می تواند با عمه یا خاله همسر خود بدون اجازه او ازدواج نماید .

۴ــ زنی که در عدّه دیگری است:

(مسئله ۲۸۷۵) ازدواج با زنی که در عـدّه دیگری است جایز نیست ؛ و اگر او را برای خود عقد کند ، چنانچه هر دو یا یکی از آنان بدانند که عدّه او تمام نشده و نیز بدانند عقد کردن زن در عدّه حرام است آن زن برای همیشه به آن مرد حرام می شود و نمی تواند با وی ازدواج کند ؛ گرچه پس از عقد با او نزدیکی نکرده باشد . در صورتی که نزدیکی کرده باشد زن بر او حرام ابدی می شود ؛ چه عالم باشند و چه عالم نباشند .

(مسئله ۲۸۷۶) اگر مرد ندانـد که زن در عـدّه است یا ندانـد که عقـد در عـدّه حرام است و با او ازدواج کنـد ، چنانچه زن هم نداند و بچه ای از آنان به دنیا آید حلال زاده است و شرعا فرزند هر دو می باشد ؛ ولی اگر زن می دانسته که در عدّه

است و نیز می دانسته که عقـد در عدّه حرام است و مرد نمی دانسـته ، بچه شـرعا ملحق به پدر است و بین او و مادر ارثی نمی باشد . و در هر دو صورت عقد آنان باطل است و به یکدیگر حرام ابدی می شوند .

(مسئله ۲۸۷۷) جایز است انسان با زنی که در عـدّه خود اوست ازدواج کنـد ؛ و در صورتی که در عـدّه طلاق رجعی باشد نیاز به عقد مجدد نیست .

(مسئله ۲۸۷۸) اگر زن بگویـد یـائسه شـده ام پـذیرفتن حرف او محـل اشـکال است ؛ مگر این که اطمینان پیـدا شود . ولی اگر بگوید شوهر ندارم یا بگوید در عدّه نیستم حرف او قبول می شود .

(مسئله ۲۸۷۹) زنی را که طلاق داده انـد و زنی که متعه بوده و شوهرش مـدت او را بخشـیده یا مدتش تمام شده ، چنانچه بعد از مدتی شوهر کند و بعد شک کند که هنگام عقد شوهر دوم از عدّه شوهر اول خارج شده بوده یا نه ، در صورتی که احتمال دهد در حال عقد متوجه بوده به شک خود اعتنا نکند .

۵ـ زن شوهرداری که با او عقد بسته است:

(مسئله ۲۸۸۰) اگر کسـی بـا زن شـوهرداری ازدواج کنـد ـ خـواه بدانـد او شوهردار بوده یـا نه ـ بایـد از او جـدا شود ؛ و در صـورتی که بدانـد زن شـوهردار بـوده ، ازدواج بـا این زن برای همیشه بر آن مرد حرام می شود . همچنین است اگر ندانـد زن شوهر دارد ولی پس از عقد با او نزدیکی کرده باشد .

(مسئله ۲۸۸۱) اگر زن شوهردار زنا دهـد بر شوهر خود حرام نمی شود ؛ ولی چنانچه توبه نکنـد و بر عمل خود باقی باشد بهتر است که شوهرش او را طلاق دهـد ، و در این صورت اگر با او نزدیکی کرده باشـد بایـد همه مهرش را بدهد ؛ و اگر نزدیکی نکرده باید نصف مهر را به او بپردازد .

(مسئله ۲۸۸۲) اگر بعد از آن که انسان با زنی ازدواج کرد کسـی بگوید آن زن شوهردار بوده و زن منکر شود ، چنانچه شـرعا ثابت نشود که زن شوهردار بوده بایـد حرف زن را قبول کرد ؛ ولی اگر آن فرد مورد اطمینان باشـد بنا بر احتیاط واجب مرد با طلاق از آن زن جدا شود .

۶ـ زن شوهرداری که با او زنا کرده است:

(مسئله ۲۸۸۳) اگر بـا زنی که شوهر دارد یا در عـدّه طلاق رجعی است زنا کنـد ، بنا بر احتیاط واجب آن زن بر او حرام ابـدی می شود . ولی اگر با زنی که در عـدّه متعه یا عـدّه طلاق بائن و یا عدّه وفات زنا کند ، بعد از گذشـتن عدّه می توان او را عقد نماید ؛ گرچه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند .

۷ـ دختر خاله و دختر عمه در صورت زنا با مادر آنها:

(مسئله ۲۸۸۴) اگر کسی پیش از آن که با دخترخاله یا دخترعمه خود ازدواج

کنـد بـا مادر آنها زنا نمایـد دخترخاله و بنا بر احتیاط واجب دخترعمه بر او حرام می شود و نمی توانـد با آنان ازدواج نمایـد ؛ بلکه اگر آنها را عقد کند و پیش از نزدیکی با آنان با مادرشان زنا کند بنا بر احتیاط واجب با طلاق از ایشان جدا شود .

۸ ـ دختر و مادر زنی که با او زنا کرده است:

(مسئله ۲۸۸۵) اگر کسـی بـا زنی که ازدواج بـا او جایز است زنا کنـد بنا بر احتیاط واجب نبایـد با دختر یا مادر آن زن ازدواج نمایـد ؛ ولی اگر پس از ازدواج و نزدیکی با آن زن با دختر یا مادر او زنا کند آن زن بر او حرام نمی شود ؛ و اگر بعد از عقد و پیش از نزدیکی ، با مادر یا دختر او زنا کند احتیاط واجب آن است که با طلاق از آن زن جدا شود .

۹ـ مادر و خواهر و دختر کسی که با او لواط کرده است:

(مسئله ۲۸۸۶) مـادر و خـواهر و دخـتر پسـری که لـواط داده بر لواط کننـده حرام است ؛ اگر چه لواط دهنـده و بنـا بر احتیـاط واجب لواط کننـده بـالغ نباشـند . و اگر بـا یکی از آنـان ازدواج کرده است پس از اطلاع بایـد از او جـدا شود و نیاز به طلاق نیست ؛ ولی اگر برای حفظ آبرو به حسب ظاهر طلاق دهد مانعی ندارد .

(مسئله ۲۸۸۷) اگر اول با مادر یا خواهر و یا دختر کسـی ازدواج نماید و پس از نزدیکی با همسـر خود با آن کس لواط کند ، آن زن بر مرد لواط کننـده حرام نمی شود ؛ و اگر پس از عقـد و پیش از نزدیکی لواط کنـد احوط آن است که از زن خود به طلاق جدا شود ؛ و در صورت اول چنانچه زن خود را طلاق داد احوط آن است که دیگر با او ازدواج نکند .

(مسئله ۲۸۸۸) اگر یقین نـدارد که دخول شـده بلکه شک یا گمان داشـته باشـد این احکام جاری نمی شود ؛ ولی اگر وثوق و اطمینان دارد که دخول شده این احکام جاری است .

۱۰ـ زنی که در حال احرام با او عقد بسته است:

(مسئله ۲۸۸۹) ازدواج در حـال احرام باطل است ؛ پس اگر مرد مُحرم بدانـد ازدواج در این حال باطل است و ازدواج کنـد آن زن برای همیشه بر او حرام می شود .

(مسئله ۲۸۹۰) اگر زنی که در حـال احرام است بـا مردی که در حال احرام نیست ازدواج کنـد عقـد او باطل است ؛ و اگر زن می دانسته که ازدواج در حال احرام حرام است آن مرد برای همیشه بر او حرام می باشد .

(مسئله ۲۸۹۱) اگر مرد مُحرم طواف نسـاء را ـ که یکی از اعمـال حـج و عمره مفرده است ـ به جـا نیاورد همسـرش و زنهای دیگری که به واسطه مُحرم شدن بر او حرام شده بودند حلال نمی شوند ؛ همچنین اگر زن طواف نساء را انجام ندهد

شوهرش بر او حلال نمی شود . ولی در هرصورت اگر بعداً طواف نساء را انجام دهند به یکدیگر حلال می شوند.

۱۱_ همسری که سه مرتبه طلاقش داده است:

(مسئله ۲۸۹۲) زنی که شوهرش سه مرتبه او را طلاق داده بر شوهرش حرام می شود ؛ ولی اگر با شرایطی که در کتاب طلاق گفته می شود با مرد دیگری ازدواج کند ، شوهر اول پس از طلاق شوهر دوم می تواند دوباره با او ازدواج نماید .

۱۲_ دختر نابالغی که با او ازدواج و نزدیکی کرده است:

(مسئله ۲۸۹۳) اگر دختر نابالغی را برای خود عقد کند ، پیش از آن که نُه سال دختر تمام شود جایز نیست با او نزدیکی و دخول نماید ؛ و اگر نزدیکی کرد بنا بر احتیاط یا به طلاق از او جدا شود و دیگر با او ازدواج نکند و یا هیچ گاه با او نزدیکی نکند . و اگر او را افضا کرده باشد _ یعنی در اثر نزدیکی ، راه ادرار و حیض او یکی شده باشد _ علاوه بر مهر دیه افضا را نیز بدهد و نفقه او را هم تا آن زن زنده است بپردازد .

۱۳_ زنان کافره:

(مسئله ۲۸۹۴) مرد مسلمان نمی تواند با زن کافر غیر اهل کتاب (یهود ، نصاری و مجوس«کفار اهل کتاب») ازدواج کند . همچنین بنا بر احتیاط واجب نمی تواند با زنان اهل کتاب ازدواج دائم نماید ؛ ولی ازدواج موقت با آنان اشکال ندارد . زن مسلمان هم نمی تواند به عقد مرد کافر _ حتی اهل کتاب _ درآید .

۱۴_ زنی که با او لعان کرده است:

(مسئله ۲۸۹۵) اگر مرد با زن خود نزد حاکم شرع لعان کند ، آن زن بر آن مرد همیشه حرام می شود .

احکام متفرقه ازدواج

(مسئله ۲۸۹۶) اگر زن مسلمان پس از عقد مرتد (معنای مرتد در مسئله ۳۴۶۹ بیان شده است) شود دو صورت دارد:

اولاً: چنانچه پس از آن که شوهرش با او نزدیکی کرده مرتد شود یکی از دو حالت را دارد:

۱_ اگر زن یائسه (به زنی که دیگر خون نمی بیند «یائسه» گویند) باشد ، عقد باطل می شود .

۲_ اگر یائسه نباشد باید به دستوری که در احکام طلاق گفته می شود عدّه نگه دارد ؛ پس اگر در بین عدّه مسلمان شود عقد به قوت خود باقی است ؛ و اگر تا آخر عدّه مرتد بماند ، باطل است .

ثانیاً: چنانچه پیش از آن که با او نزدیکی کند مرتد شود ـ چه یائسه باشد یا نباشد ـ عقد باطل می شود .

(مسئله ۲۸۹۷) اگر مرد مسلمان پس از عقد مرتد شود یکی از دو صورت را دارد:

اولاً: چنانچه پدر یا مادرش یا هر دو هنگام انعقاد نطفه مسلمان بوده و خود او نیز پس از بالغ شدن اظهار اسلام کرده ولی بعد از عقد مرتد شده باشد ، زنش در هرحال بر او حرام می شود ؛ و زن باید به مقداری که در احکام طلاق گفته می شود عدّه وفات نگه دارد و بعد می تواند شوهر کند .

ثانیاً: چنانچه از پدر و مادر غیر مسلمان به دنیا آمده ولی خودش مسلمان شده بود دو حالت دارد:

۱ـ اگر پس از نزدیکی مسلمان شود ، چنانچه زن او یائسه باشد عقد باطل می شود . و چنانچه یائسه نباشد باید به مقداری که در احکام طلاق گفته می شود عدّه نگه دارد ؛ پس اگر پیش از تمام شدن عدّه ، شوهر او مسلمان شود عقد به قوت خود او باقی است ، هرچند بهتر است دوباره آن را بخوانند ؛ و اگر تا آخر عدّه مرتد بماند عقد باطل است .

۲ـ اگر پیش از نزدیکی مرتد شود ـ چه زن او یائسه باشد یا نباشد ـ عقد باطل می شود.

(مسئله ۲۸۹۸) کسی که از زنا به دنیا آمده اگر ازدواج کند و بچه ای از او به دنیا آید آن بچه حلال زاده است .

(مسئله ۲۸۹۹) اگر با زن بی شوهری که در عدّه نیست زنا کند می تواند با او ازدواج نماید ؛ ولی احتیاط واجب آن است که صبر کند تا آن زن حیض ببیند و پس از توبه او را عقد نماید . همچنین است بنا بر احتیاط اگر شخص دیگری بخواهد آن زن را عقد نماید .

(مسئله ۲۹۰۰) اگر کسی با زن بی شوهری که در عدّه کسی نیست زنا کند و بعد او را عقد نماید و پس از مدتی بچه ای از آنان به دنیا آید ، در صورتی که ندانند از نطفه حلال است یا حرام ، آن بچه حلال زاده است .

(مسئله ۲۹۰۱) هرگاه مرد در حال روزه ماه رمضان یا در حالی که همسرش حائض است با او نزدیکی نماید معصیت کرده ؛ ولی اگر بچه ای از آنان به دنیا آید حلال زاده است و از آنان ارث می برد . همچنین است اگر همسرش نفساء باشد و پیش از پاک شدن با او نزدیکی نماید یا مستحاضه متوسطه یا کثیره باشد ـ که بنا بر احتیاط واجب پیش از غسل کردن زن نزدیکی با او جایز نیست ـ همین حکم جاری می شود .

احکام شیر دادن (رضاع)

(مسئله ۲۹۰۲) اگر زن بچه ای را با شرایطی که در مسئله ۲۹۲۳ گفته می شود شیر دهد آن بچه به این افراد محرم می شود:

۱ـ خود زن ؛ و او را «مادر رضاعی» می گویند .

۲ـ شوهر زن که شیر متعلق به اوست ؛ و او را «پدر رضاعی» می گویند .

۳ـ پدر و مادر آن زن ، هر چه بالا روند ؛ اگر چه پدر و مادر رضاعی او باشند .

۴ـ بچه هایی که از آن زن به دنیا آمده اند یا به دنیا می آیند .

۵ـ بچه های اولاد آن زن ، هر چه پایین روند ؛ چه از اولاد او به دنیا آمده یا اولاد او آن بچه ها را شیر داده باشند .

۶ـ خواهر و برادر آن زن ، اگر چه رضاعی باشند ؛ یعنی به واسطه شیر خوردن با آن زن خواهر و برادر شده باشند ؛ به شرط این که شیر متعلق به یک مرد باشد .

۷ـ عمو و عمه آن زن ، اگر چه رضاعی باشند ، با شرط مذکور .

۸ ـ دایی و خاله آن زن ، اگر چه رضاعی باشند ، با شرط مذکور .

۹ـ اولاد شوهر آن زن که شیر متعلق به آن شوهر است ، هر چه پایین روند ؛ اگر چه اولاد رضاعی او باشند .

۱۰ـ پدر و مادر شوهر آن زن که شیر متعلق به آن شوهر است ، هر چه بالا روند .

۱۱ـ خواهر و برادر شوهری که شیر متعلق به اوست ؛ اگر چه خواهر و برادر رضاعی او باشند .

۱۲ـ عمو ، عمه ، دایی و خاله شوهری که شیر متعلق به اوست ، هرچه بالا روند ؛ اگر چه رضاعی باشند .

همچنین افراد دیگری نیز به واسطه شیردادن محرم می شوند که در مسائل آینده بیان می شود.

(مسئله ۲۹۰۳) اگر زن کودکی را با شرایطی که می آید شیر دهد ، پدر آن کودک نمی تواند با دخترهای آن زن و نیز با دخترهای شوهری که شیر متعلق به اوست ازدواج کند

بلکه احتیاط واجب آن است که دخترهای رضاعی او را هم برای خود عقد ننماید . ولی جایز است با دخترهای رضاعی آن زن ازدواج کند ؛ اگر چه احتیاط مستحب آن است که با آنان هم ازدواج نکند و نگاه محرمانه _ یعنی نگاهی که انسان می تواند به محرمهای خود کند _ نیز به آنان ننماید .

(مسئله ۲۹۰۴) اگر زنی بچه دختر خود را از شیر پدر آن دختر با شرایطی که می آید شیر دهد آن دختر که مادر بچه است بر شوهرش حرام می شود ؛ همچنین است اگر بچه ای را که شوهر دخترش از زن دیگر دارد شیر دهد . ولی اگر بچه پسر خود را شیر دهد زن پسرش که مادر آن طفل شیرخوار است بر شوهر خود حرام نمی شود .

(مسئله ۲۹۰۵) اگر زن پدرِ دختری کودک شیرخوار شوهر آن دختر را از شیر پدر آن دختر شیر دهد آن دختر به شوهرش حرام می شود ؛ خواه کودک از همان دختر یا از زن دیگر شوهر او باشد .

(مسئله ۲۹۰۶) پدر رضاعی کودک با خواهران نسبی کودک محرم نمی شوند ؛ هر چند احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج ننماید . و نیز اولاد خویشان پدر رضاعی به خواهر و برادر آن کودک محرم نمی شوند .

(مسئله ۲۹۰۷) اگر زنی کودکی را شیر دهد به برادرهای آن کودک محرم نمی شود همچنین فرزندان و خویشان آن زن به برادر و خواهر آن کودک محرم نمی شوند .

(مسئله ۲۹۰۸) اگر انسان با زنی که دختری را شیر کامل داده ازدواج کند و نزدیکی نماید دیگر نمی تواند آن دختر را برای خود عقد کند ؛ همچنین اگر با دختری ازدواج کند _ هرچند نزدیکی نکرده باشد _ دیگر نمی تواند با زنی که آن دختر را شیر کامل داده ازدواج نماید .

(مسئله ۲۹۰۹) با دختری که مادر یا مادر بزرگ انسان او را شیر کامل داده نمی توان ازدواج کرد ؛ همچنین است دختری که زن پدر انسان از شیر پدر انسان آن دختر را شیر داده باشد . و چنانچه انسان دختر شیرخواری را برای خود عقد کند ، بعد مادر یا مادربزرگ یا زن پدر او از شیر همان پدر ، آن دختر را شیر دهد عقد باطل می شود .

(مسئله ۲۹۱۰) با دختری که خواهر یا زنِ برادر انسان از شیر برادرش او را شیر کامل داده نمی توان ازدواج کرد ؛ همچنین است اگر خواهر زاده یا برادرزاده یا نوه خواهر یا نوه برادر انسان آن دختر را شیر داده باشد .

(مسئله ۲۹۱۱) اگر زن از شیر شوهر خود کودکی را شیر دهد و بعد از آن شوهر دیگری کند و از شیر دوم کودک دیگری را شیر دهد ، آن دو کودک به یکدیگر محرم نمی شوند ؛ اگر چه بهتر است با هم ازدواج نکنند و نگاه محرمانه به

یکدیگر ننمایند .

(مسئله ۲۹۱۲) اگر زن از شیر یک شوهر چندین کودک را شیر دهد همه آنان به یکدیگر و به شوهر و به زنی که آنان را شیر داده محرم می شوند ؛ همچنین اگر کسی چند زن داشته باشد و هرکدام آنان با شرایطی که می آید کودکی را شیر دهند همه آنها به یکدیگر و به آن مرد و به همه آن زنها محرم می شوند .

(مسئله ۲۹۱۳) اگر زنی از شیر یک شوهر پسر و دختری را به طور کامل شیر دهد ، خواهر و برادر آن دختر به خواهر و برادر آن پسر محرم نمی شوند ؛ هرچند احتیاط مستحب آن است که با یکدیگر ازدواج نکنند .

(مسئله ۲۹۱۴) اگر زن از شیر شوهر خود یکی از این افراد را شیر دهد ، شوهرش بر او حرام نمی شود ولی بهتر است احتیاط نمایند:

۱_ برادر و خواهر خود ۲_ عمو و عمه و دایی و خاله خود ۳_ اولاد عمو و دایی خود ۴_ برادرزاده خود ۵ _ برادر یا خواهر شوهر خود ۶_ خواهرزاده یا خواهرزاده شوهر خود ۷_ عمو و عمه و دایی و خاله شوهر خود ۸ _ نوه زن دیگر شوهر خود .

(مسئله ۲۹۱۵) زنی که برادر کسی را شیر داده به او محرم نمی شود ؛ اگر چه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند .

(مسئله ۲۹۱۶) اگر زنی دختر عمه یا دخترخاله کسی را شیر دهد به او محرم نمی شود ولی احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با او خودداری نماید .

(مسئله ۲۹۱۷) انسان نمی تواند بدون اجازه همسر خود با زنهایی که به واسطه شیر خوردن خواهرزاده یا برادرزاده همسرش شده اند ازدواج کند ؛ و نیز بنا بر احتیاط واجب نمی تواند با دختر ، خواهر ، مادر و مادربزرگ رضاعی پسری که خود انسان با او لواط کرده ازدواج نماید .

(مسئله ۲۹۱۸) اگر به واسطه شیر دادن حق شوهر از بین نرود ، زن می تواند بدون اجازه شوهر بچه فرد دیگری را شیر دهد ؛ ولی جایز نیست بچه ای را شیر دهد که به واسطه شیر دادن به او به شوهر خود حرام می شود .

(مسئله ۲۹۱۹) انسان نمی تواند با دو خواهر _ اگر چه رضاعی باشند _ ازدواج کند ؛ و چنانچه دو زن را عقد کند و بعد بفهمد خواهر بوده اند ، در صورتی که عقد آنان در یک وقت بوده بنا بر احتیاط واجب هر دو باطل است ؛ و اگر در یک وقت نبوده عقد اولی صحیح و عقد دومی باطل است .

(مسئله ۲۹۲۰) اگر کسی بخواهد زن برادرش به او محرم شود می تواند دختر شیرخواری را با شرایطی که در مسئله ۲۸۶۳ گفته شد برای خود عقد کند و با شرایطی که در مسئله ۲۹۲۳ بیان می شود زن برادرش آن دختر را شیر دهد ، که در این صورت عقد دختر باطل و برای او محرم و حرام همیشگی می گردد و زن

برادرش نیز به او محرم می شود .

(مسئله ۲۹۲۱) مستحب است زنان از شیردادن به هر کودکی پرهیز کنند ؛ زیرا ممکن است فراموش کرده و باعث ازدواج دو محرم با یکدیگر شوند .

(مسئله ۲۹۲۲) مستحب است کسانی که با شیرخوردن خویشاوند می شوند به یکدیگر احترام کنند ؛ ولی از یکدیگر ارث نمی برند و حقوق خویشاوندی که انسان با خویشان خود دارد برای آنان ثابت نیست .

شرایط شیر دادنی که علت مَحرم شدن است

(مسئله ۲۹۲۳) شیر دادنی که علت محرم شده است نُه شرط دارد:

۱ــ کودک ، شیر زن زنده را بخورد .

۲ــ شیر از زایمان باشد ، نه این که به واسطه مکیدن شیر در پستان پدیدار شود و کودک از آن استفاده نماید .

۳ــ شیر آن زن از ازدواج حلال باشد ؛ پس اگر شیر کودکی را که از زنا به دنیا آمده به کودکی دیگر بدهند ، به واسطه آن شیر کودک به کسی محرم نمی شود .

۴ــ کودک شیر را از پستان بمکد ، نه آن که در گلوی او بریزند یا بدوشند و به وسیله دیگری به او بخورانند ؛ هر چند احتیاط خوب است .

۵ــ شیر خالص باشد ، نه آن که با چیز دیگر آمیخته شود ؛ مگر آن که آنچه با شیر مخلوط شده به گو نه ای کم باشد که در شیر مستهلک شود .

۶ــ شیر از یک شوهر باشد ؛ پس اگر زن شیردهی طلاق گرفته و بعد از آن شوهر دیگری اختیار کند و از او آبستن شود و تا موقع زاییدن شیری که از شوهر اول داشته باقی باشد و مقداری پیش از زاییدن از شیر شوهر اول و مقداری پس از زاییدن از شیر شوهر دوم به کودک بدهد آن کودک به کسی محرم نمی شود .

۷ــ کودک به علت بیماری شیر را برنگرداند ؛ و در صورتی که شیر را برگرداند بنا بر احتیاط واجب کسانی که به واسطه شیر خوردن به آن کودک محرم می شوند با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه نیز به او ننمایند .

۸ ــ کودک یا پانزده مرتبه یا یک شبانه روز به طور پیوسته و بدون آن که شیر زن دیگر یا غذای دیگر خورده باشد از آن زن شیر سیر بخورد و یا مقداری به او شیر دهند که بگویند از آن شیر استخوانش محکم شده و گوشت در بدنش روییده است ؛ بلکه اگر ده مرتبه هم به او شیر دهند بنا بر احتیاط کسانی که به واسطه شیر خوردن به او محرم می شوند با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه نیز به او ننمایند .

۹ــ کودک شیر را پیش از تمام شدن سال دوم خورده باشد ؛ پس اگر تمام شیر یا بعضی از آن بعد از دوسال باشد اثری ندارد ؛ ولی چنانچه از موقع زاییدنِ زن شیرده بیشتر از دو سال گذشته و شیر او باقی باشد و کودکی را شیر دهد ، بنا بر احتیاط واجب کسانی که به واسطه شیر خوردن به او محرم می شوند با او ازدواج

نکنند و نگاه محرمانه نیز به او ننمایند .

(مسئله ۲۹۲۴) باید کودک در بین یک شبانه روز غذا یا شیر زنِ دیگر را نخورد ؛ ولی اگر کمی غذا بخورد که نگویند در آن بین غذا خورده اشکال ندارد . و نیز باید پانزده

مرتبه را از شیر یک زن بخورد و در بین پانزده مرتبه شیر زن دیگر را نخورد و در هر دفعه بدون فاصله شیر کامل بخورد ؛ ولی اگر در بین شیر خوردن نفس تازه کند یا کمی صبر کند به طوری که از ابتدای پستان به دهان گرفتن تا وقتی که سیر می شود یک دفعه حساب شود اشکال ندارد .

(مسئله ۲۹۲۵) اگر کسی دو زن داشته باشد و یکی از آنان کودکی را مثلاً هشت مرتبه و دیگری هفت مرتبه شیر دهد آن کودک به کسی محرم نمی شود .

(مسئله ۲۹۲۶) محرمیت با واسطه شیرخوارگی به دو راه ثابت می شود:

۱ــ خبر دادن عده ای که از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا می شود .

۲ــ شهادت دو مرد عادل یا چهار زن عادل یا یک مرد و دو زن عادل ، در صورتی که شرایط شیر دادن را ــ که گفته شد ــ بدانند و خصوصیات آن را نیز بگویند ؛ ولی اگر معلوم باشد که شرایط را می دانند و در عقیده و نحوه شهادت با هم اختلاف ندارند و با مرد و زن هم در عقیده مخالفت ندارند لازم نیست شرایط را شرح دهند .

(مسئله ۲۹۲۷) اگر شک کنند کودک به مقداری که علت محرم شدن است شیر خورده یا نه ، یا گمان داشته باشند که به آن مقدار شیر خورده ، کودک به کسی محرم نمی شود ؛ هر چند بهتر است احتیاط کنند .

تلقیح

(مسئله ۲۹۲۸) «تلقیح» آن است که منی مرد را در رحم زن تزریق نمایند ؛ و این عمل در مواردی جایز و در مواردی حرام می باشد .

(مسئله ۲۹۲۹) اگر مرد منی خود را در رحم همسر خود وارد نماید ــ با هر وسیله ای که باشد ــ اشکال ندارد ؛ ولی باید از مقدمات حرام پرهیز نمایند . پس اگر مرد با رضایت همسر این کار را خودش انجام دهد و منی خود را به شکل حلالی به دست آورد و در رحم او تزریق نماید مانعی ندارد ، و نوزاد حلال زاده و وابسته به همان زن و مرد می باشد .

(مسئله ۲۹۳۰) اگر منی مرد را در رحم همسرش وارد نمایند ــ هر چند مقدمات آن حرام باشد ــ و از آن بچه ای متولد شود ، بدون اشکال کودک متعلق به آن زن و مرد است و همه احکام فرزند بر او جاری می شود ؛ یعنی هم محرم است و هم ارث می برد .

(مسئله ۲۹۳۱) جایز نیست منی مرد اجنبی را وارد رحم زن اجنبی نمایند؛ چه با اجازه زن باشد یا بدون اجازه ، و چه شوهر داشته باشد یا نداشته باشد ، چه با اجازه شوهر باشد یا بدون اجازه .

(مسئله ۲۹۳۲) اگر منی مردی را داخل رحم زن اجنبی نمایند و بر اثر آن

بچه ای به دنیا آید دو صورت دارد:

۱ــ اگر این کار با علم و عمد صورت گرفته باشد ، باید در تمام مسائل احتیاط شود . ولی اگر بچه دختر باشد نمی تواند با مرد صاحب منی و مردان دیگری که اگر به عقد صحیح بود محرم او می شدند ازدواج کند ؛ و اگر بچه پسر باشد نمی تواند با مادرش و نیز با زنان دیگری که اگر به عقد صحیح بود محرم او می شدند ازدواج نماید .

۲ــ اگر این عمل از روی شبهه انجام گرفته باشد ــ مثلاً مرد گمان می کرده که زن خودش می باشد و زن نیز گمان می کرده منی شوهر خودش است و بعد از عمل معلوم شود چنین نبوده ــ بچه شرعاً از مرد صاحب منی و آن زن است و تمام احکام فرزندی را دارا می باشد .

(مسئله ۲۹۳۳) اگر جنینی را در حالی که نطفه است یا به صورت علقه یا مضغه و یا بعد از دمیده شدن روح در آن به رحم زن دیگری منتقل کنند و در آن رحم رشد و پرورش یابد و متولد شود ، زن اولی در جمیع احکام مادر او می باشد ؛ و زن دومی در غیر احکام محرمیت و ازدواج مادر او محسوب نمی شود و در احکام محرمیت و ازدواج باید احتیاط شود . در هر صورت ولد مال صاحب ماء است چه در رحم انسان باشد و چه در رحم مصنوعی و اگر ولد امتزاج یافته از ماء زوجیتی باشد مربوط به هر دو تا می باشد .

تلقیح مصنوعی

(مسئله ۲۹۳۴) اگر تلقیح مصنوعی از شیره گیاه و میوه و از حبوبات صورت گیرد ،

منشأ تکون انسان شود ، فقط به مادر ملحق می شود و فرزند او به حساب می آید .

(مسئله ۲۹۳۵) اگر نطفه رجل در رحم مصنوعی منشأ تکون انسان گردد فقط به رجل ملحق می شود و مادری برای او نیست .

(مسئله ۲۹۳۶) اگر از شیره گیاه و دانه حبوبات در رحم مصنوعی رشد پیدا کند و انسان شود به هیچ کس ملحق نمی شود ، نه به پدری و نه به مادری .

(مسئله ۲۹۳۷) اگر از ماء رجل در رحم مصنوعی دختر و پسری رشد کند فقط با هم خواهر و برادر پدری می شوند بدون برادر و خواهر مادری و ازدواج با یکدیگر جایز نمی باشد و از هم ارث می برند .

(مسئله ۲۹۳۸) اگر از مواد مصنوعی در رحم زن پسر و دختر رشد کند با هم خواهر و برادر مادری می شوند بدون پدری و ازدواج با یکدیگر ممنوع و از همدیگر ارث می برند.

(مسئله ۲۹۳۹) اگر نطفه مصنوعی در رحم مصنوعی دختر و پسر شوند باهم هیچ گونه نسبت برادری و خواهری و محرمیت ندارند ، می توانند باهم ازدواج کنند و حرمت نکاح در میان آنها جاری نمی باشد ولو هر دو تا از دانه میوه واحد مثلاً از دانه سیب واحد به وجود آمده باشند و از یکدیگر ارث هم نمی برند .

سقط جنین

(مسئله ۲۹۴۰) سقط کردن جنین مطلقا ــ چه روح در آن دمیده باشد یا نه و چه جنین از حلال باشد یا از زنا ــ حرام است و دیه نیز دارد ؛ ولی اگر روح در جنین دمیده نشده باشد و به تشخیص پزشک حاذق و موثق زنده ماندن مادر متوقف بر سقط آن باشد ، یا این که بقای آن در رحم مستلزم نقص عضو یا درد غیر قابل تحمل برای مادر باشد و زنده نگاه داشتن در خارج رحم نیز میسر نباشد اشکال ندارد ؛ هر چند در این صورت باید دیه آن را بپردازد ، و دیه سقط جنین در احکام دیات گفته می شود .

(مسئله ۲۹۴۱) اگر حکومت صالح و شرعی احیانا مصلحت جامعه را در کنترل و تنظیم خانواده تشخیص دهد ، تشویق جامعه نسبت به آن با راهنمایی راههای حلال و منع از راههای حرام ــ از قبیل سقط کردن جنین ــ مانعی ندارد ؛ ولی الزام افراد به محدود نمودن نسل جایز نیست .

(مسئله ۲۹۴۲) عقیم کردن زن و مرد چنانچه به طور دائمی و کلی باشد محل اشکال است ، مگر در موارد ضرورت ، یعنی مواردی که معالجه و سلامت زن یا مرد منحصرا متوقف بر آن باشد یا بدانند بچه ای که ممکن است متولد شود عقب مانده جسمی یا ذهنی خواهد بود .

(مسئله ۲۹۴۳) جلوگیریهای موقت به وسیله قرص یا آمپول ـ با تجویز پزشک متخصص ـ و نیز با بیرون ریختن نطفه توسط مرد یا استفاده از وسایل جلوگیری اشکال ندارد . همچنین بستن لوله های مرد یا زن اگر به طور موقت باشد در حال ضرورت و ناچاری بدون اشکال است ؛ و در حال غیر ضرورت اگر عمل جراحی به وسیله جنس مخالف صورت نگیرد و مستلزم نگاه کردن به عورت یا لمس آن توسط کسی که نگاه و لمس او حرام است نباشد اشکال ندارد .

(مسئله ۲۹۴۴) بیرون ریختن نطفه در حال نزدیکی توسط شوهر در مورد زن دائمی بدون رضایت او مکروه است ؛ و در مورد متعه اشکال ندارد . ولی زن ـ دائمی باشد یا متعه ـ حق ندارد بدون رضایت شوهر کاری کند که نطفه او بیرون بریزد ؛ مگر در موردی که بیرون نریختن نطفه موجب بچه دار شدن شود و زن نسبت به آن شرعا معذور باشد .

حقوق متقابل پدر و مادر و فرزند

نفقه:

(مسئله ۲۹۴۵) «واجب النفقه» به کسی می گویند که مخارج او بر انسان واجب باشد ؛ و کسانی که واجب النفقه هستند سه دسته می باشند:

الف: زن دائم ؛ و همچنین زن موقتی که هنگام اجرای عقد شرط نفقه کرده باشد .

ب: پدر و مادر و همچنین پدران و مادران آنان ؛ هر چه بالا بروند .

ج: پسر و دختر و نیز اولاد آنان ؛ هرچه پایین روند .

(مسئله ۲۹۴۶) به جز سه دسته ای که در مسئله قبل بیان شد خویشاوندان دیگر همچون: برادر ، خواهر ، عمو ، عمه ، دایی ، خاله و اولاد آنان واجب النفقه نیستند ؛ ولی مستحب است در صورتی که نیازمند باشند و انسان توانایی داشته باشد نفقه آنان را نیز بدهد.

(مسئله ۲۹۴۷) احکام نفقه زن در مسئله «۲۸۳۵» و بعد از آن گذشت ؛ ولی مخارج دو دسته دیگر در صورتی واجب می شود که خودشان مال و توانایی کسب و کار نداشته باشند و انسان علاوه بر توانایی نزدیکترین فرد به آنان باشد و یا ــ به ترتیبی که در مسئله بعد گفته می شود ــ نزدیکترین فرد مخارج آنان را ندهد .

(مسئله ۲۹۴۸) بنا بر مشهور نفقه اولاد بر پدر و پدران او به ترتیب هرکدام که نزدیکترند واجب است ؛ پس «پدر» بر «جد» و جد بر «پدر جد» مقدمند . و اگر هیچ یک از آنان نباشند یا نتوانند و یا به وظیفه خود عمل نکنند بر «مادر» واجب است ؛ و اگر مادر نباشد یا نتواند و یا ندهد بر «مادرِ پدر» و «پدرِ مادر» و «مادرِ مادر» به شرکت و به طور مساوی واجب می شود .

(مسئله ۲۹۴۹) همچنین اگر پدر و مادر انسان از کار افتاده شوند و دارایی نداشته باشند نفقه آنان بر اولاد و نیز فرزندان آنان که تمکن دارند ، به ترتیب طبقات ، هر چند پایین روند ــ پسری باشند یا دختری ــ واجب است . و اگر شخص فقیر هم پدر و هم فرزند دارد باید نفقه او را به شرکت و به طور مساوی بپردارند و پسر و دختر در این جهت فرقی ندارند ؛ همچنین است بنا بر احتیاط اگر شخص فقیر هم مادر و هم فرزند داشته باشد . و اگر پدر و اولادِ اولاد دارد نفقه او بر پدر واجب است ؛ و اگر مادر و اولادِ اولاد دارد بر مادر واجب است ؛ و اگر اولادِ اولاد با جد و جدّه با هم باشند باید نفقه او را به شرکت و به طور مساوی بپردازند . و بنا بر احتیاط واجب ترتیبی که در این مسئله گفته شد رعایت شود .

(مسئله ۲۹۵۰) نفقه خود انسان بر نفقه زوجه مقدم است و نفقه زوجه بر نفقه خویشانِ واجب النفقه مقدم می باشد . و در خویشان واجب النفقه نیز نفقه فرد نزدیکتر بر فرد دورتر اولویت دارد ؛ مثلاـ نفقه پدر بر نفقه جد ، یا نفقه اولاد بر نفقه اولادِ اولاد مقدم می باشد .

(مسئله ۲۹۵۱) اگر فرزند صغیری خود اموال و دارایی داشته باشد ولیّ او می تواند از اموال خود او مخارجش را تأمین نماید .

(مسئله ۲۹۵۲) اگر شخص متمکن از دادن نفقه واجب النفقه امتناع نماید حاکم شرع او را مجبور می کند تا نفقه او را بدهد ؛ و اگر ممکن نشد حاکم شرع از مال او برداشته و هزینه زندگی آنان را تأمین می کند .

(مسئله ۲۹۵۳) انسان نمی تواند «زکات» و «خمس» و «کفارات» خود را به افراد واجب النفقه خود بپردازد .

(مسئله ۲۹۵۴) علاوه بر تأمین مخارج فرزند ، تربیت صحیح و اشراف بر امور او و آموزش خواندن و نوشتن و شنا و نیز تزویج او پس از بلوغ از حقوق فرزند بر پدر می باشد .

(مسئله ۲۹۵۵) در صورتی که فرزند نیاز شدید به ازدواج داشته باشد ــ به طوری که با ترک آن به حرام می افتد ــ بر پدر واجب است نسبت به آن اقدام نماید ؛ همچنین در صورت نیاز شدید پدر یا مادر به ازدواج و توانایی فرزند واجب است نسبت به آن اقدام نماید .

(مسئله ۲۹۵۶) سزاوار نیست پدر و مادر با تفاوت و تبعیض بین اولاد مالی را به آنان ببخشند ؛ مگر این که بعضی از آنها نیازمند یا دارای مرجحات عقلی و شرعی باشند .

احکام پس از ولادت

(مسئله ۲۹۵۷) پس از ولادت مستحب است نوزاد را غسل دهند ــ بلکه بعضی از علما غسل دادن را واجب دانسته اند ــ و جامه سفید بپوشانند و در گوش راست او «اذان» و در گوش چپ او «اقامه» بگویند ؛ و چنانچه ممکن باشد کام او را با آب فرات و تربت حضرت سیّدالشهداء علیه السلام و اگر نشد با آب باران یا با خرما بردارند . همچنین مستحب است برای نوزاد ولیمه ولادت بدهند .

(مسئله ۲۹۵۸) مستحب است نام خوبی برای نوزاد انتخاب نمایند ؛ و بهترین نامها نامی است که معنای بندگی خداوند را برساند ؛ مانند «عبدالله» و «عبدالرحیم» و «عبدالکریم» یا نامهای انبیای عظام و ائمه معصومین علیه السلام به ویژه نام «محمد» و «علی» را برای او برگزینند . و برای دختر نامهای زنان صالحه و شایسته به ویژه نام «فاطمه» بهتر است .

حضرت امام صادق علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می کنند که آن حضرت فرمودند: «نامهای خوب را نتخاب کنید ؛ زیرا شما را در قیامت با همان نامها مخاطب می سازند» .

(مسئله ۲۹۵۹) در روز هفتم ولادت نوزاد چند چیز مستحب است:

۱ــ تراشیدن سر نوزاد ۲ــ ختنه کردن نوازد ۳ــ دادن ولیمه ختنه ۴ــ عقیقه ؛ یعنی قربانی کردن گوسفند یا گاو و یا شتر .

(مسئله ۲۹۶۰) مستحب است هم وزن موهای تراشیده شده سر نوزاد طلا یا نقره صدقه دهند .

(مسئله ۲۹۶۱) ختنه پسر به خودی خود واجب است و شرط صحت طواف واجب و مستحب نیز می باشد ؛ ولی ظاهرا شرط صحت نماز و سایر عبادات نیست .

(مسئله ۲۹۶۲) احتیاط آن است که ولیّ پسر بچه تا پیش از بالغ شدن بچه او را ختنه کند ؛ و اگر نکرد واجب است خودش پس از بلوغ ختنه نماید .

عقیقه

(مسئله ۲۹۶۳) عقیقه کردن برای نوزاد مستحب است که راجع به آن بسیار سفارش شده ؛ بلکه ظاهر بعضی از اخبار و فتاوی وجوب آن است ؛ و در سلامت و بقای فرزند تأثیر به سزایی دارد . و اگر از روز هفتم تأخیر افتد ساقط نمی شود ؛ بلکه اگر عقیقه را تا وقت بلوغ کودک تأخیر اندازند مستحب است خود او هر گاه توان داشته باشد عقیقه کند . بلکه اگر شک داشته باشد که برای او عقیقه کرده اند یا نه ، باز هم مستحب است عقیقه نماید ؛ هر چند سن او زیاد باشد .

(مسئله ۲۹۶۴) حیوانی که برای عقیقه انتخاب می شود باید شتر یا گاو و یا گوسفند باشد و بهتر است شرایط قربانی در آن رعایت شود ؛ یعنی حیوان سالم و بدون عیب باشد و «شتر» حداقل پنج ساله ، «گاو» دو ساله ، «بز» بنا بر احتیاط دو ساله و «میش» یک ساله باشد . ولی رعایت این شرایط لازم نیست ؛ بلکه چنانچه حیوان چاق و پرگوشت باشد کفایت می کند .

(مسئله ۲۹۶۵) عقیقه در نوزاد پسر و دختر فرقی نمی کند ؛ ولی بهتر است عقیقه برای پسر حیوان نر ، و برای دختر حیوان ماده باشد .

(مسئله ۲۹۶۶) بهتر است عقیقه را به طور ساده و با آب و نمک بپزند و حداقل ده نفر از مؤمنان را برای خوردن آن دعوت کنند تا از آن بخورند و برای نوزاد دعا کنند ؛ و می توانند گوشت عقیقه را میان مؤمنان تقسیم نمایند و از آنان بخواهند تا برای نوزاد دعا کنند . همچنین مستحب است در تقسیم کردن ، استخوانهای عقیقه را نشکنند . و مستحب است یک چهارم آن را برای قابله بفرستند .

(مسئله ۲۹۶۷) برای پدر و مادر نوزاد و عائله پدر مکروه است از عقیقه نوزادشان بخورند و این کراهت برای مادر نوزاد بیشتر است .

(مسئله ۲۹۶۸) اگر به جای کشتن عقیقه پول آن را به فقرا بدهند کفایت نمی کند ؛ ولی اگر پول آن را به فرد یا مؤسسه خیریه ای بدهد تا از آن پول عقیقه ای تهیه کرده و آن را بکشند و بین فقرا تقسیم نمایند کافی است .

(مسئله ۲۹۶۹) کسی که می خواهد در عید قربان قربانی کند اگر نیت عقیقه نیز بنماید کفایت می کند .

آداب شیر دادن

(مسئله ۲۹۷۰) بر مادر واجب نیست که به طور مجانی یا با دریافت مزد کودک را شیر دهد ؛ ولی در صورتی که راه تغذیه منحصر به شیر مادر باشد و امکان

استفاده از شیر غیر مادر وجود ندارد و یا موجب ضرر و زیان برای کودک می شود بر مادر واجب است خودش او را شیر دهد .

(مسئله ۲۹۷۱) مادر می تواند برای شیر دادن مطالبه مزد نماید ؛ و اگر خود بچه مال و دارایی دارد مزد آن بر خود اوست ؛ وگرنه بر پدر و در رتبه بعد با جد پدری است ؛ ولی اگر آنان در قید حیات نیستند و یا قدرت ندارند بر مادر واجب است به طور مجانی بچه را شیر دهد یا زن شیردهی را برای او بگیرد و یا اگر برای کودک زیان ندارد از راههای دیگر _ مانند شیر خشک _ استفاده نماید .

(مسئله ۲۹۷۲) سزاوار است مادر برای شیر دادن نوزاد خود مزد نگیرد ؛ و اگر او به طور مجانی یا به مزد کمتر یا مساوی با دیگران شیر دهد بر دیگران مقدم است ؛ ولی اگر بخواهد بیشتر از دایه مزد بگیرد شوهر می تواند برای بچه خود دایه بگیرد .

(مسئله ۲۹۷۳) مستحب است دایه ای که برای شیر دادن به کودک انتخاب می کنند مؤمن و دارای عقل و عفت و صورت نیکو باشد ؛ و مکروه است کم عقل یا غیر مؤمن یا بدصورت یا بداخلاق و یا زنازاده باشد ؛ و نیز مکروه است دایه ای بگیرند که از زنا بچه دار شده و شیر او از زنا باشد .

(مسئله ۲۹۷۴) مدت شیر دادن کامل دو سال تمام است ؛ و بیست و یک ماه هم کافی است . ولی کمتر از آن ظلم در حق بچه است و احوط رعایت این مدت است ؛ مگر این که مقدور نباشد .

حق حضانت (نگهداری کودک)

(مسئله ۲۹۷۵) بنا بر مشهور «حضانت» یعنی حفظ و پرورش نوزاد پسر تا دو سال ، و دختر تا هفت سال حق مادر است ؛ به شرط این که مسلمان و عاقل و آزاد باشد و به دیگری شوهر نکرده باشد ؛ وگرنه پدر مقدم است ، چنانچه پس از دو سال و هفت سال نیز حق پدر است ؛ ولی اگر پدر مرده باشد ، مادر _ هر چند شوهر کرده باشد _ بر جد و دیگران مقدم است ؛ و اگر مادر در زمانی که مسئول حضانت و نگهداری کودک است بمیرد پدر از دیگران برای نگهداری سزاوارتر است ؛ و ترتیبی که بیان شد بنا بر احتیاط واجب مراعات شود .

(مسئله ۲۹۷۶) چنانچه پدر و مادر هر دو بمیرند حق حضانت به جد پدری می رسد ؛ و در صورت نبودن او وصیّ پدر و سپس وصیّ جد عهده دار تربیت و نگهداری کودک می شوند ؛ و در صورتی که هیچ کدام از آنان نباشند خویشاوندان کودک _ مطابق مراتب ارث _ هرکدام که نزدیکتر باشند سزاوارتر خواهند بود ؛ و در صورت تعدد و تساوی فامیل و عدم توافق ، میان آنان قرعه کشی می شود .

(مسئله ۲۹۷۷) چنانچه مادر به هر دلیل شوهر دیگری کرده باشد حق حضانت او با وجود پدر از بین می رود ؛ ولی چنانچه از شوهر دوم جدا شود بعید نیست حق

حضانت و نگهداری کودک دوباره به او برگردد ؛ هر چند احوط آن است که در این مورد با یکدیگر مصالحه نمایند .

(مسئله ۲۹۷۸) حق حضانت مادر با طلاق یا ـ نعوذ بالله ـ زنا از بین نمی رود .

(مسئله ۲۹۷۹) پدر و مادر می توانند از حق حضانت خود صرف نظر کنند ؛ ولی نمی توانند نسبت به نگهداری و تربیت فرزند کوتاهی نمایند ؛ و در صورت کوتاهی ، حاکم صالح آنان را ملزم به تأمین حق فرزند می کند .

(مسئله ۲۹۸۰) در صورتی که مادر از حق حضانت خود بگذرد و به گونه ای باشد که حق کودک از بین نمی رود ، پدر نمی تواند او را به حضانت مجبور نماید .

(مسئله ۲۹۸۱) مدتی که مادر عهده دار حضانت و نگهداری فرزند است حق گرفتن اجرت را دارد ؛ و چنانچه کودک از خود دارایی و مال داشته باشد اجرت مادر از مال او برداشته می شود ؛ و در غیر این صورت اجرت مادر بر عهده پدر است ؛ و در هر صورت نفقه فرزند از مال خود او یا پدرش می باشد .

(مسئله ۲۹۸۲) اگر پدر یا مادر صلاحیت نگهداری و تربیت کودک را نداشته و موجب فساد اخلاق و سوء تربیت دینی فرزند شود حق حضانت از او ساقط می شود ؛ و در این صورت حق حضانت به ترتیب به افرادی که در مسئله **۲۹۷۶** گفته شد منتقل می شود .

(مسئله ۲۹۸۳) پس از آن که کودک ـ دختر باشد یا پسر ـ به سن بلوغ و رشد فکری و جسمی رسید حق حضانت پایان می پذیرد و هیچ کس ـ حتی پدر و مادر ـ حق حضانت بر او را ندارد .

(مسئله ۲۹۸۴) پیروی از امر پدر و مادر در غیر انجام کارهای حرام و ترک کارهای واجب عینی بنا بر احتیاط لازم است ؛ و مخالفت آنان اگر موجب آزار و بی احترامی به آنان شود حرام است .

تشریح و ترقیع (پیوند اعضاء)

(مسئله ۲۹۸۵) به مقتضای حکم اولی تشریح میت مسلمان جایز نیست مطلقا ، حرام است و بر تشریح و قطع اعضای بدن او دیه واجب می شود ، ولی تشریح میت غیر مسلمان جایز است و دیه ندارد چه اهل ذمه باشد یا نباشد .

(مسئله ۲۹۸۶) اگر تشریح بدن غیر مسلمان ممکن باشد ، تشریح بدن مسلمان برای تعلم و یادگرفتن مسائل پزشکی جایز نیست اگر چه حفظ جان مسلمانی یا عده ای از مسلمانان بر تشریح متوقف باشد و اگر با امکان تشریح غیر مسلمان تشریح مسلمان کند معصیت کار و بر آنان دیه واجب است و برای تعیین حکم و مقدار دیه آن مراجعه شود به کتاب حدود و دیات .

(مسئله ۲۹۸۷) اگر حفظ جان مسلمانی یا عده ای از مسلمانان بر تشریح انسان متوقف باشد و تشریح غیر مسلمان امکان نداشته باشد در این صورت تشریح بدن مسلمان به مقدار ضرورت جایز است ولی برای صرف یاد گرفتن بدون این که حیات مسلمانی بر آن متوقف باشد جایز نیست ، به علاوه موجب دیه است .

(مسئله ۲۹۸۸) در موردی که حفظ جان مسلمانان متوقف بر تشریح بدن مسلمان باشد بنا بر احتیاط دیه آن را بپردازند هر چند عدم وجود دیه بعید نمی باشد .

(مسئله ۲۹۸۹) اگر حفظ جان مسلمانی متوقف باشد بر پیوند عضوی از اعضای میت مسلمان به بدن او ، قطع و پیوند آن عضو جایز است و بنا بر احتیاط واجب دیه را بپردازند . و این که دیه بر قطع کننده باشد یا با مریض ، محل اشکال است ، ولی پزشک می تواند با مریض قرار بگذارد که دیه را خود مریض پرداخت نماید .

(مسئله ۲۹۹۰) اگر حفظ عضوی از مسلمان متوقف باشد بر قطع عضو میت در این صورت عدم جواز بعید نیست ، و اگر قطع کند دیه دارد ، لکن اگر میت در حال زندگی اجازه قطع داده باشد ظاهراً دیه ندارد ، لکن جواز شرعی آن محل اشکال است .

(مسئله ۲۹۹۱) اگر خود میت در حال حیات اجازه قطع اعضایش را بعد از مرگ نداده باشد ، اولیای او بعد از مرگش نمی توانند اجازه بدهند و قطع کننده معصیت کار و دیه از قطع کننده ساقط نمی شود .

(مسئله ۲۹۹۲) قطع عضو میت غیر مسلمان برای پیوند حرام نیست ولی در مورد اهل ذمه خلاف احتیاط می باشد ، لکن اگر پیوند کرد اشکال واقع می شود در نجاست آن و میته بودن آن برای نماز ، اگر میته انسانی در نماز اشکال داشته باشد . بنابراین اشکال در میت مسلمان نیز می باشد و اشکال نجاست اگر قبل از غسل قطع نماید نیز هست ؛ لکن اگر عضو میته عضو انسان زنده قرار بگیرد این اشکال از

بین می رود .

(مسئله ۲۹۹۳) اگر عضـو میت پس از پیونـد جـان بگیرد از عضویت میت بیرون می رود و عضو انسـان زنـده شـمره می شود ، بلکه اگر عضو حیوان نجسی مانند خود را به انسان پیوند زنند و به زندگی انسان زنده شود آن عضو از عضویت حیوان خارج و به عضویت انسان در می آید و احکام نجاست بر آن جاری نمی شود .

(مسئله ۲۹۹۴) اگر زنـدگی مسـلمانی متوقف بر قطع و پیونـد یک کلیه یا عضو دیگری از شـخص زنده به او باشد چنانچه قطع آن از دیگری ضـرر قابل توجه نداشته باشد و خود صاحب کلیه به این عمل راضی باشد اشکال ندارد ، خواه به صورت فروش باشد خواه به صورت تبرّع و بخشش ...

(مسئله ۲۹۹۵) جـایز است خون بـدن انسان را به بـدن دیگری با آلات منتقل کنـد و وزن آن را با مقیاسـهایی که دارنـد تعیین نماینـد و ثمن آن را بگیرد و بـا جهـالت به وزن جـایز است به طور مصـالحه انتقال دهنـد و احوط این که پول را در مقابل حق اختصاص و اجازه انتقال بگیرند . ولی اگر انتقال و گرفتن خون برای صاحب آن ضرر قابل توجهی داشته باشد جایز نمی باشد .

(مسئله ۲۹۹۶) انتفـاع بردن به خون در غیر خوردن و رنگ ریزی ، فروختن آن برای انتفاع ، حلال و جایز است ، پس آنچه که اکنون متعارف است که خون را می فروشند برای استفاده مریضها و مجروحین ، مانعی ندارد .

ص :۶۰۴

احکام طلاق ، اقسام و شرایط آن ، مسائل اقرار ، نذر ، عهد و قسم

اشاره

ص :۶۰۵

احکام طلاق

قال الله تبارک و تعالی: وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ .

طلاق صیغه ای است که عقد دائم را به هم می زند و موجب جدایی زن و شوهر می شود . اسلام همان گونه که نسبت به ازدواج سفارش نموده و آن را سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دانسته طلاق را مورد نکوهش و مذمت شدید قرار داده است ؛ در بعضی از روایات وارد شده که «از میان چیزهای حلال طلاق مبغوض ترین آنها نزد خداوند می باشد» . بر این اساس از طرفی دستورات اسلام نسبت به ازدواج به شکلی است که پایه های آن به حدی قوی و محکم به وجود آید که کمتر منجر به طلاق شود و از طرف دیگر محدودیتهای زیادی در شرایط و احکام طلاق قرار داده شده تا کمتر تحقق یابد ؛ ولی با این حال اگر ادامه زندگی و رابطه همسری بین زن و شوهر موجب عسر و حرج و فشارهای روحی و اختلافات شدید و غیرقابل اصلاح شود ، اسلام طلاق را راه نجات زن و شوهر دانسته است .

(مسئله ۲۹۹۷) مردی که زن خود را طلاق می دهد باید عاقل و بنا بر احتیاط واجب بالغ باشد و به اختیار خود طلاق دهد ؛ پس اگر او را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد باطل است . همچنین باید قصد طلاق داشته باشد ؛ پس اگر صیغه طلاق را بدون اراده یا به شوخی بگوید صحیح نیست .

(مسئله ۲۹۹۸) زنی را که می خواهند طلاق دهند باید دارای دو شرط باشد:

۱ــ هنگام طلاق از خون حیض یا نفاس پاک باشد .

۲ــ در پاکی پس از حیض و نفاس یا در حال نفاس و حیض که پیش از این پاکی بوده شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد . و تفصیل این دو شرط در مسائل آینده بیان می شود .

(مسئله ۲۹۹۹) طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس در سه صورت صحیح است:

۱ــ شوهر پس از ازدواج با او نزدیکی نکرده باشد .

۲ــ معلوم باشد که آبستن است ؛ و اگر معلوم نباشد که آبستن است و شوهر در حال حیض طلاقش دهد بعد بفهمد آبستن بوده ، چنانچه قصد ایجاد و تحقق طلاق صورت گرفته اشکال ندارد ؛ هر چند احوط اعاده طلاق است .

۳ــ شوهر به علت غایب بودن نتواند و یا برایش مشکل باشد که پاک بودن زن را بفهمد .

(مسئله ۳۰۰۰) اگر زن را از خون حیض و نفاس پاک بداند و طلاقش دهد بعد بفهمد هنگام طلاق در حال حیض یا نفاس بوده ، طلاق او باطل است ؛ ولی اگر او را در حیض یا نفاس بداند و طلاقش دهد بعد معلوم شود پاک بوده ــ چنانچه قصد جدی نسبت به ایجاد و تحقق طلاق صورت گرفته ــ طلاق او صحیح است .

(مسئله ۳۰۰۱) اگر با همسرش که از حیض و نفاس پاک بوده نزدیکی کند و در همان پاکی طلاقش دهد ، اگر بعد معلوم شود که هنگام طلاق آبستن بوده ــ چنانچه قصد ایجاد و تحقق طلاق صورت گرفته ــ طلاق اشکال ندارد ؛ هر چند احوط آن است که دوباره طلاق دهد .

(مسئله ۳۰۰۲) اگر مردی که غایب است بخواهد همسر خود را طلاق دهد ، چنانچه بتواند اطلاع پیدا کند که همسر او در حال حیض یا نفاس است یا نه ــ اگر چه اطلاع او از روی عادت حیض زن یا نشانه های دیگری باشد که در شرع معین شده ــ باید حال او را جویا شود ؛ و اگر نتواند باید تا مدتی که معمولاً زنها از حیض یا نفاس پاک می شوند صبر کند ؛ و احوط آن است که حداقل تا یک ماه بلکه بهتر است تا سه ماه صبر کنند و بعد طلاق دهد ؛ و در این صورت اگر بعد معلوم شود در حال حیض بوده طلاق صحیح است .

(مسئله ۳۰۰۳) کسی که غایب نیست ولی اطلاع از حال زن برای او ممکن نمی باشد ــ مانند شخصی که زندانی است و ملاقات ندارد ــ در حکم غایب است .

(مسئله ۳۰۰۴) اگر با همسرش در حال پاکی نزدیکی کند و بخواهد او را طلاق دهد، باید صبر کند تا دوباره حیض ببیند و پاک شود ؛ ولی اگر زن آبستن باشد یا نه سال او تمام نشده و یا یائسه باشد ، می تواند بعد از نزدیکی بلافاصله او را طلاق دهد .

(مسئله ۳۰۰۵) اگر با همسرش که از حیض یا نفاس پاک است نزدیکی کند و سپس مسافرت نماید ، چنانچه راهی برای تحقیق از حال زن نباشد و بخواهد او را طلاق دهد باید به اندازه ای که زن معمولاً بعد از آن پاکی خون می بیند و دوباره پاک می شود صبر کند ؛ و احوط آن است که تا یک ماه و بهتر است تا سه ماه صبر کند .

(مسئله ۳۰۰۶) اگر مرد بخواهد همسر خود را که یائسه نیست ولی از نظر اصل خلقت یا به علت بیماری حیض نمی شود طلاق دهد ، باید از وقتی که با او نزدیکی کرده به مدت سه ماه از نزدیکی با او خودداری نماید و سپس او را طلاق

دهد .

(مسئله ۳۰۰۷) بنا بر احتیاط واجب باید طلاق به صیغه عربی صحیح و با قصد انشاء ـ یعنی قصد ایجاد طلاق ـ خوانده شود ؛ و باید دو مرد عادل آن را بشنوند . همچنین صیغه طلاق باید منجّز و بدون قید و شرط باشد .

(مسئله ۳۰۰۸) اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند ـ چنانچه مثلاً اسم زن او فاطمه باشد ـ باید بگوید: «زَوْجَتی فاطِمَةُ طالِقٌ» یعنی: «زن من فاطمه رهاست» ؛ و اگر بخواهد دیگری را وکیل کند ، آن وکیل باید بگوید: «زَوْجَةُ مُوَكِّلی فاطِمَةُ طالِقٌ» یعنی: «زن موکل من، فاطمه رهاست» .

(مسئله ۳۰۰۹) پدر و جد پدریِ دیوانه ای که از کودکی دیوانه بوده ـ در صورتی که به مصلحت دیوانه باشد ـ می توانند زن او را طلاق دهند ؛ و چنانچه پس از بلوغ دیوانه شده باشد با اجازه حاکم شرع می توانند زن او را طلاق دهند .

(مسئله ۳۰۱۰) اگر مردی زنی را فریب دهد تا از شوهر خود طلاق بگیرد و زن او شود و او به اختیار خود طلاق دهد ، طلاق و عقد آنها صحیح است ؛ هر چند آن دو بد کرده اند .

(مسئله ۳۰۱۱) زنی که به عقد موقت درآمده طلاق ندارد ؛ و رها شدن او به این است که مدتش تمام شود یا مرد مدت را به او ببخشد ؛ به این ترتیب بگوید: «بقیه مدت را به تو بخشیدم و تو را بریءُ الذّمه کردم» . و در این صورت شاهد گرفتن و پاک بودن از حیض یا نفاس لازم نیست .

اقسام طلاق

اشاره

طلاق بر دو قسم است: «طلاق بائن و طلاق رجعی»

۱ـ طلاق بائن

(مسئله ۳۰۱۲) «طلاق بائن» طلاقی است که پس از آن مرد حق ندارد به زن خود رجوع کند ؛ یعنی بدون عقد او را به همسری خود برگرداند . طلاق بائن بر شش قسم است:

۱ـ طلاق دختری که نه سال او تمام نشده باشد .

۲ـ طلاق زنی که زمان حیض شدن او پایان یافته و یائسه شده باشد .

۳ـ طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده است .

۴ـ طلاق سوم زنی که او را سه مرتبه طلاق داده اند .

۵ و۶ـ طلاق «خُلْع و مبارات» .

و غیر اینها را طلاق رجعی می گویند که احکام هریک در مسائل آینده بیان می شود .

ص :۶۰۹

(مسئله ۳۰۱۳) صیغه طلاق رجعی با صیغه طلاق بائن ـ در غیر از خلع و مبارات ـ به یک صورت است که در مسئله ۳۰۰۸ بیان شد ؛ و صیغه طلاق خلع و مبارات در مسائل آینده بیان می شود .

طلاق خلع و مبارات

(مسئله ۳۰۱۴) «طلاق خلع» طلاقی است که در آن زن به هر دلیل از شوهرش بیزار شده و به هیچ وجه حاضر به زندگی با او نباشد ؛ در این مورد زن مهر یا مال دیگر خود را ـ چه بیشتر از مهر باشد یا کمتر ـ به شوهر می بخشد تا در برابر آن بخشش او را طلاق دهد . و «طلاق مبارات» طلاقی است که زن و شوهر هیچ کدام یکدیگر رانخواهند و زن مهر خود یا مال دیگری را به مرد ببخشد که او را طلاق دهد . تفاوت طلاق خلع با طلاق مبارات در این است که:

۱ـ در طلاق خلع زن از شوهر بدش می آید ، ولی در مبارات زن و شوهر از یکدیگر بدشان می آید و هیچ کدام یکدیگر را نمی خواهند .

۲ـ مالی که شوهر در طلاق مبارات می گیرد نباید از مهر بیشتر باشد ؛ بلکه احتیاط این است که از مهر کمتر باشد . ولی در طلاق خلع اگر بیشتر هم باشد اشکال ندارد .

(مسئله ۳۰۱۵) اگر شوهر شخصا بخواهد صیغه طلاق خلع را بخواند ـ چنانچه مثلاـ نام زن او فاطمه باشد ـ باید پس از بخشش زن ، مرد بگوید: «زَوْجَتی فاطِمهُ خَلَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ هِیَ طالِقٌ» یعنی: «زنم فاطمه را در مقابل آن چه بخشید طلاق خلع دادم ، او رهاست» . جمله «هِیَ طالِقٌ» بنا بر احتیاط واجب است . ولی اگر بخواهد دیگری را وکیل کند باید اول زن ، آن شخص را وکیل خود در بخشش مهر یا مال دیگر کند و سپس مرد او را وکیل در اجرای طلاق نماید ؛ پس وکیل ـ در صورتی که مثلاـ اسم شوهر محمّد واسم زن فاطمه باشد ـ بگوید: «عَنْ مُوکِّلَتی فَاطِمَةَ بَذَلْتُ مَهْرَها لِمُوَکِّلی مُحَمَّد لِیَخْلَعَها عَلَیْهِ» یعنی «از جانب موکّله خودم فاطمه مهر او را به موکّل خودم محمّد بخشیدم تا او را طلاق خلع دهد ؛ پس از آن بلافاصله بگوید: «زَوْجَهُ مُوَکِّلی خَلَعْتُها عَلی مابَذَلَت هِیَ طَالِقٌ» یعنی: «زن موکل خودم را در مقابل آن چه بخشید طلاق خلع دادم ، او رهاست» و اگر زن غیر از مهر چیز دیگری را بخشیده باشد وکیل باید به جای کلمه «مَهْرَها» نام آن چیز را ببرد ؛ مثلا اگر صدهزار تومان بخشیده بگوید: «... بَذَلْتُ مِأَةَ أَلْفَ تومان ...» . و بنا بر احتیاط وکیل بخشش را از طرف مرد قبول کند و بگوید: «قَبِلْتُ ذالِکَ» و بعد صیغه خلع را بخواند ؛ همچنین است اگر خود شوهر بخواهد صیغه را بخواند .

(مسئله ۳۰۱۶) اگر شوهر بخواهد صیغه طلاق مبارات را بخواند ـ چنانچه مثلا

اسم زن فاطمه باشد باید بگوید: «بارَأْتُ زَوْجَتی فاطِمَهَ عَلی هَذَا الْمِقْدار مِن مَهْرِها فَهِیَ طَالِقٌ» یعنی: «طلاق مبارات دادم زنم فاطمه را در برابر این مقدار از مهر او ، پس او رهاست » ؛ و اگر دیگری را وکیل کند ، وکیل باید بگوید: «بارَأْتُ زَوْجَهَ مُوَكِّلی فاطِمَهَ عَلَی هَذَا الْمِقْدارِ مِنْ مَهْرِها فَهِیَ طَالِقٌ» یعنی: «طلاق مبارات دادم زن موکلم فاطمه را در برابر این مقدار از مهر او، پس او رهاست » ؛ و در هر دو صورت اگر به جای کلمه «عَلی هَذَا الْمِقْدارِ مِنْ مَهْرِها» ، «بِهذَا الْمِقدار مِن مَهْرِها» بگوید اشکال ندارد و اگر مال که زن بخشیده از مهر نباشد باید به جای مهر «عَلَی مَا بَذَلَتْ» بگوید .

(مسئله ۳۰۱۷) صیغه طلاق خلع و مبارات باید به عربی صحیح خوانده شود ؛ ولی اگر زن برای آن که مال خود را به شوهر ببخشد مثلا به فارسی بگوید: «برای طلاق فلان مال را به تو بخشیدم» و شوهر هم قبول کند اشکال ندارد .

(مسئله ۳۰۱۸) اگر زن در بین عدّه طلاق خلع یا مبارات از بخشش خود برگردد ، شوهر می تواند رجوع کند و بدون عقد دوباره او را زن خودقرار دهد . و اگر مرد نمی تواند رجوع کند ــ مثل این که زن عدّه نداشته باشد یا طلاق سوم او باشد ــ در این صورت رجوع کردن زن نیز محل اشکال است .

۲ــ طلاق رجعی

(مسئله ۳۰۱۹) در طلاق رجعی مرد به دو شکل می تواند به زن خود رجوع کند و از طلاق اعلام انصراف نماید:

۱ــ حرفی بزند که معنایش این باشد از طلاق منصرف شده و او را دوباره همسر خود قرار داده است .

۲ــ به قصد رجوع کاری انجام دهد که بفهمد رجوع کرده است ؛ مثلا این که با او نزدیکی کند یا او را ببوسد .

(مسئله ۳۰۲۰) مرد لازم نیست برای رجوع کردن شاهد بگیرد یا به زن خبر دهد ؛ بلکه اگر بدون این که کسی بفهمد بگوید: «به زنم رجوع کردم» صحیح است ؛ ولی مستحب است شاهد بگیرند .

(مسئله ۳۰۲۱) بر زنی که طلاق رجعی داده شده احکام همسر شرعی جاری است ؛ بنابراین نفقه و فطره او بر شوهر واجب است و از یکدیگر ارث می برند و شوهر حق ندارد در عدّه با خواهر او یا زن پنجم ازدواج نماید .

(مسئله ۳۰۲۲) بر کسی که همسر خود را طلاق رجعی داده حرام است در روزهای عدّه او را از خانه ای که هنگام طلاق در آن زندگی می کرده بیرون کند ؛ ولی در بعضی مواقع ــ مانند این که زن کار حرامی را که موجب حدّ است مرتکب

شود یا ناشزه باشد ــ بیرون کردن او اشکال ندارد . و بر زن نیز حرام است در روزهای عدّه برای کارهای غیر ضروری بدون اجازه مرد از منزل خارج شود .

(مسئله ۳۰۲۳) مردی که زن خود را طلاق رجعی داده اگر مالی از زن بگیرد و با او صلح کند که دیگر رجوع نکند ، در این صورت رجوع کردن محل اشکال است .

(مسئله ۳۰۲۴) پس از رجوع شوهر اگر زن ادعا کند عدّه او تمام شده بود و رجوع بعد از عدّه واقع شده است ادعای او پذیرفته می شود .

(مسئله ۳۰۲۵) اگر شوهر همسر خود را دوبار طلاق دهد و بعد از هر طلاق به او رجوع کند یا دو بار او را طلاق دهد و بعد از هر طلاق و گذشتن عدّه با او ازدواج کند ، پس از طلاق سوم آن زن بر او حرام می شود ؛ ولی اگر بعد از طلاق سوم به دیگری شوهر کند ، با پنج شرط شوهر اول دوباره می تواند با آن زن ازدواج نماید:

۱ــ عقد شوهر دوم دائمی باشد نه موقت ؛ پس اگر مثلاً او را برای یک ماه یا یک سال متعه کند ، بعد از آن که از او جدا شد شوهر اول نمی تواند با او ازدواج نماید .

۲ــ شوهر دوم بالغ باشد .

۳ــ شوهر دوم با او نزدیکی و دخول کند . و بنا بر احتیاط واجب دخول در جلو باشد و به گونه ای باشد که هر دو لذت ببرند ، بلکه احوط این است که انزال هم شده باشد .

۴ــ شوهر دوم طلاقش دهد یا از دنیا برود .

۵ــ عده طلاق یا عده وفات شوهر دوم تمام شود .

(مسئله ۳۰۲۶) اگر مردی سه بار صیغه طلاق را تکرار کند ــ بدون این که در میان این سه بار رجوع کرده باشد ــ یک طلاق محسوب می شود و دو طلاق دیگر لغو است ، همچنین اگر بگوید: «هِیَ طَالِقٌ ثَلاثًا» یعنی: «زن من سه طلاقه است» تنها یک طلاق محسوب می شود .

احکام عدّه

عدّه طلاق

(مسئله ۳۰۲۷) پس از آن که زن به هر دلیل از شوهر خود جدا شد ــ خواه با خواندن صیغه طلاق باشد یا از موارد فسخ نکاح باشد یا با تمام شدن مدت و یا بخشیدن مدت توسط شوهر در عقد موقت ــ باید مدتی را که در شرع مقدس تعیین شده به عنوان «عده» صبر نماید و در این مدت از ازدواج با دیگری خودداری نماید .

(مسئله ۳۰۲۸) زنانی که نیاز به عدّه ندارند و می توانند پس از جدا شدن فورا شوهر کنند عبارتند از:

۱ــ دختری که پیش از تمام شدن نُه سال به عقد کسی درآمده و پیش از نُه سال از او جدا شود .

۲ــ زنی که به عقد کسی درآمده و شوهر با او نزدیکی نکرده باشد .

۳ــ زنی که زمان حیض شدن او پایان یافته و یائسه شده باشد .

(مسئله ۳۰۲۹) زن دائمی که نُه سال او تمام شـده و یائسه نیست اگر شوهرش با او نزدیکی کند و سـپس طلاقش دهد ، پس از طلاق باید عده نگه دارد . و عدّه او سه پاکی است ، یعنی پس از آن که زن را بعد از پاک شدن از حیض طلاق دادند و هنوز در پاکی به سر می برد باید صبر کند تا دو بار حیض و پاک شود و همین که حیض سوم را دید از عده خارج شده است و می تواند شوهر کند .

(مسئله ۳۰۳۰) زنی که حیض نمی بینـد اگر یائسه نشـده یعنی در سن زنانی است که حیض می بیننـد ، چنان چه شوهرش با او نزدیکی کرده باشـد و بخواهـد او را طلاق دهـد بایـد سه ماه با او نزدیکی نکند و سـپس او را طلاق دهد ، و پس از طلاق زن باید تا سه ماه قمری به عنون عده صبر کند .

(مسئله ۳۰۳۱) پایان عدّه زن آبستن به دنیا آمدن یا سقط شدن فرزند اوست ، پس اگر به طور مثال زن بارداری را طلاق دهند و پس از چند ساعت نوزادش به دنیا آید عدّه اش تمام می شود ، ولی اگر از زنا آبستن شده باشد بنا بر احتیاط واجب باید علاوه بر آنچه گفته شد سه پاکی یا سه ماه از زمان طلاق او بگذرد .

(مسئله ۳۰۳۲) زنی که به عقد موقت درآمده و مدت آن تمام شده یا شوهر مدت آن را بخشیده است از نظر عدّه یکی از صورتهای زیر را دارد:

۱ــ اگر شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد عده ندارد .

۲ و ۳ــ اگر نه سال او تمام نشده یا یائسه باشد عده ندارد ، هرچند شوهرش با او نزدیکی کرده باشد .

۴ــ اگر نه سال او تمام شده و یائسه نشده و شوهرش با او نزدیکی کرده باشد ، پس از آن که مدت عقد موقت او به پایان رسید یا شوهر ادامه مدت را به او بخشید باید به ترتیب زیر عده نگه دارد:

الف: چنانچه حیض می بیند ، بنا بر احتیاط واجب باید به مقدار دو حیض یا دو پاکی ــ هرکدام که بیشتر است ــ عدّه نگه دارد .

ب: چنانچه حیض نمی بیند ، باید تا چهل و پنج روز عدّه نگه دارد .

ج: اگر حامله باشد و حیض نمی بیند ، بنا بر احتیاط واجب به هرکدام از زاییدن یا چهل و پنج روز که بیشتر است عدّه نگه دارد .

(مسئله ۳۰۳۳) ابتدای عدّه طلاق از هنگامی است که صیغه طلاق خوانده می شود ؛ چه زن بداند طلاق داده شده یا نداند . بنابراین اگر پس از عدّه متوجه شود طلاق داده شده لازم نیست دوباره عدّه نگه دارد .

(مسئله ۳۰۳۴) زنی را که عدّه او سه ماه است اگر اول ماه طلاق دهند باید سه ماه هلالی (قمری) ، یعنی از موقعی که ماه دیده می شود تا سه ماه عدّه نگه دارد ؛ و اگر در بین ماه طلاق دهند باید بقیه ماه را با دو ماه بعد از آن و نیز کسری ماه اول را از ماه چهارم عدّه نگه دارد تا سه ماه تمام شود ؛ و اگر ماه اول بیست و نه روز بوده بنا بر احتیاط از ماه چهارم یک روز بیشتر حساب کند .

(مسئله ۳۰۳۵) در مدت عدّه طلاق رجعی مخارج زن به عهده مرد است ؛ ولی در مدت عدّه طلاق بائن نفقه او بر مرد واجب نیست مگر این که آبستن باشد ، که در این صورت نفقه او بر مرد واجب است .

(مسئله ۳۰۳۶) اگر زن یا مرد در عدّه طلاق رجعی بمیرد دیگری از او ارث می برد . ولی اگر در عدّه طلاق بائن ــ مانند طلاق خلع یا مبارات ــ یکی از آنان بمیرد دیگری از او ارث نمی برد ؛ مگر این که در عدّه طلاق «خلع یا مبارات» زن از بخشیدن مال یا مهر خود به شوهر برگردد و شوهر هم مطلع شود و رجوع نماید ، که در این صورت اگر یکی از آنان در زمان عدّه

بمیرد دیگری از او ارث می برد .

ص: ۶۱۴

عدّه وفات

(مسئله ۳۰۳۷) زنی که شوهرش از دنیا رفته باید به ترتیب زیر «عدّه وفات» نگه دارد:

۱ــ اگر آبستن نباشد ، باید تا چهار ماه و ده روز عدّه نگه دارد و از شوهر کردن خودداری نماید ؛ خواه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد یا نه ، ازدواج دائم باشد یا موقت ، صغیره باشد یا نه ، بلکه اگر زن یائسه باشد نیز بایدعدّه نگه دارد .

۲ــ اگر آبستن باشد ، باید تا هنگام زایمان عدّه نگه دارد ؛ ولی اگر پیش از چهار ماه و ده روز زایمان کند باید تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش صبر کند .

(مسئله ۳۰۳۸) زن باید در ایام عدّه وفات از انجام کارهای زیر خودداری نماید:

۱ــ پوشیدن لباس رنگارنگ ، در صورتی که زینت حساب شود .

۲ــ سرمه کشیدن .

۳ــ هر کاری که زینت حساب شود ؛ مانند آرایش .

ولی نظافت بدن و لباس ، شانه کردن مو ، گرفتن ناخن ، رفتن حمام و سکونت در خانه تزیین شده مانعی ندارد .

(مسئله ۳۰۳۹) اگر زن از روی عمد یا فراموشی و یا ندانستن مسئله در تمام یا قسمتی از زمان عدّه وفات یکی از محرماتی را که در مسائل قبل گفته شد انجام دهد ، هر چند گناه کرده ولی عدّه او به هم نمی خورد و لازم نیست آن را از سر بگیرد .

(مسئله ۳۰۴۰) زنی که در عدّه وفات به سر می برد می تواند از خانه خارج شود و برای رفع نیازهای خود رفت و آمد کند ؛ ولی احوط آن است که شب را در همان خانه ای که در زمان حیات همسرش زندگی می کرده بماند .

(مسئله ۳۰۴۱) ابتدای عدّه وفات از هنگامی است که زن از مرگ شوهر آگاه می شود .

(مسئله ۳۰۴۲) اگر شوهر در جبهه جنگ یا به علت دیگری مفقودالاثر شود سه صورت دارد:

۱ــ زن یقین کند شوهر او از دنیا رفته است ، که در این حالت باید عدّه وفات نگه دارد ؛ و پس از عدّه می تواند ازدواج نماید .

۲ــ یقین کند شوهر او زنده است ، که در این صورت باید به هر حال صبر کند ؛ و مخارج زندگی او از مال شوهر ، و اگر ندارد از صدقات و بیت المال تأمین می شود .

۳ــ نداند شوهر زنده است یا نه ، که در این صورت اگر پدر یا جد پدری یا

وکیل شوهر مخارج زندگی او را از مال شوهر یا محلی دیگر تأمین کنند باید صبر کند ؛ و اگر تأمین نکنند حاکم شرع آنان را وادار به تأمین می کند؛ و اگر به هیچ شکل مخارج او تأمین نمی شود زن می تواند به حاکم شرع مراجعه کند و حاکم شرع دستور دهد زن تا چهار سال پس از مراجعه صبر کند . و در این مدت با هر وسیله ممکن تحقیق می کنند ؛ اگر ثابت شد که زنده است باید صبر کند ؛ و اگر ثابت نشد حاکم شرع به پدر یا جد پدری شوهر دستور می دهد که زن را طلاق دهند ؛ و اگر ممکن نشد خود حاکم شرع او را طلاق می دهد ؛ و بنا بر احتیاط واجب زن بعد از طلاق به مقدار عدّه وفات ــ یعنی چهار ماه و ده روز ــ عدّه نگه دارد و بعد می تواند شوهر کند . و چنانچه پس از عدّه شوهر اول او پیدا شود حقی بر زن ندارد ؛ و اگر در بین مقدار عدّه طلاق پیدا شود حق دارد رجوع کند ؛ و اگر بعد از عدّه طلاق و قبل از پایان عدّه وفات پیدا شود احوط آن است که رجوع نکند .

(مسئله ۳۰۴۳) زنی که یقین دارد شوهرش در سفر مرده اگر بعد از عدّه وفات شوهر کند و شوهر اولش از سفر برگردد ، باید از شوهر دوم جدا شود و به شوهر اول حلال است ولی اگر شوهر دوم با او نزدیکی کرده باشد باید به مقدار عدّه طلاق صبر کند و شوهر اول با او نزدیکی نکند ، وشوهر دوم نیز باید مهر المثل ــ یعنی مهری مطابق مهر زنهایی که مثل او هستند ــ را به او بپردازد ؛ و بنا بر احتیاط در مقدار تفاوت بین مهر المثل و مهری که قرار داده اند مصالحه نمایند ؛ ولی زن در مدت عدّه مخارجی از شوهر دوم طلبکار نیست و به او نیز حرام ابدی می شود .

(مسئله ۳۰۴۴) اگر زن یقین کند که شوهرش از دنیا رفته و بعد از تمام شده عدّه وفات شوهر کند ، چنانچه معلوم شود شوهر او آن وقت نمرده و بعداً مرده است باید از شوهر دوم جدا شود ، و بنا بر احتیاط واجب در صورتی که آبستن باشد به مقدار عدّه طلاق برای شوهر دوم عدّه نگه دارد و بعد برای شوهر اول عدّه وفات نگه دارد ؛ و اگر آبستن نباشد ابتدا برای شوهر اول عدّه وفات و بعد برای شوهر دوم اگر با او نزدیکی کرده عدّه طلاق نگه دارد . و در صورتی که شوهر دوم با او نزدیکی کرده دیگر نمی تواند با او ازدواج نماید .

مسائل متفرقه عدّه

(مسئله ۳۰۴۵) اگر زن بگوید عدّه ام تمام شده با دو شرط از او قبول می شود:

۱ــ زن مورد اتهام نباشد .

۲ــ از طلاق یا مردن شوهر او به قدری گذشته باشد که در آن مدت تمام شدن عدّه ممکن باشد .

(مسئله ۳۰۴۶) زنی که با او زنا شده اگر از زنا حامله شده باشد عدّه ندارد و ازدواج با او جایز است ؛ و اگر حامله نیست بنا بر احتیاط عدّه نگه دارد و بعد ازدواج کند و بنا بر احتیاط واجب از ازدواج با کسانی که زنا را حرفه خود قرار

داده اند خودداری شود ؛ مگر این که به طور کلی دست بردارند و توبه آنان احراز شود .

(مسئله ۳۰۴۷) اگر کسی با غیر همسر خود به گمان این که همسر خود اوست نزدیکی

کنـد ــ چه زن بدانـد که او شوهرش نیست یا گمان کنـد شوهرش می باشـد ــ زن بایـد عـدّه نگه دارد ؛ و عـدّه آن مثل عـدّه طلاق است .

(مسئله ۳۰۴۸) اگر با زنی که می داند همسر او نیست زنا کند ، چنانچه زن خیال کند آن مرد شوهر اوست بنا بر احتیاط واجب باید عدّه نگه دارد.

(مسئله ۳۰۴۹) عـدّه ای که زن در صورت آمیزش اشـتباهی با او بایـد نگه دارد به مقدار عدّه طلاق است ؛ و در طی مدت عدّه شوهر نباید با او نزدیکی کند ؛ ولی در صورتی که زن بی شوهر باشد ، کسـی که با او نزدیکی کرده می تواند در زمان عدّه با او ازدواج نماید.

(مسئله ۳۰۵۰) اگر زن یـا مرد به خاطر یکی از عیوبی که در مسائل ۲۸۲۶ و۲۸۲۸ گفته شد پس از نزدیکی عقد را به هم بزنند یا به علت شـیر دادن یا مرتـد شدنِ یکی از آن دو پس از نزدیکی عقد را به هم بخورد زن باید عدّه طلاق نگه دارد ؛ ولی اگر شوهر مرتد فطری (کسی که مسلمان زاده باشد و بعد مرتد شود) شود و عقد به هم بخورد ، زن باید عدّه وفات نگه دارد .

(مسئله ۳۰۵۱) زنی که رحمش را برداشته یا لوله های رحمش را بسته است باز هم واجب است عدّه نگه دارد .

مسائل لعان

(مسئله ۳۰۵۲) مرد حق نـدارد به مجرد احتمال یا گمان و یا شایعه های بی اساس به زن خود نسـبت زنا دهـد ، و یا فرزنـدی را که از زن او متولد شده و ممکن است از او باشد از خود نفی کند . و اگر به زن نسبت زنا داد حدّ قذف بر او جاری می شود ؛ مگر این که چهار شاهد عادل نزد حاکم شرع بر آن اقامه کند و یا نزد حاکم شرع «لعان» کند که در این صورت بر زن حدّ زنا جاری می شود . ولی اگر در مقابل لعان مرد ، زن نیز نزد حاکم شرع لعان کند حدّ از او نیز برطرف می شود .

(مسئله ۳۰۵۳) لعان یا برای اثبات زنای زن است و یا برای نفی فرزندی که از او متولد شده است ؛ و باید نزد حاکم شرع انجام شود . و کیفیت لعان در اوایل سوره نور بیان شده است و شرایط و احکام آن نیز در کتابهای مفصل آمده است .

(مسئله ۳۰۵۴) پس از انجام لعان احکام زیر بر آن جاری می شود:

۱ــ زن و شوهر از یکدیگر جدا می شوند .

۲ــ زن بر این مرد حرام ابدی می شود .

۳ــ حدّ از کسی که لعان کرده برطرف می شود .

۴ــ در لعان برای نفی فرزند ، خویشاوندی بین این فرزند و این مرد و خویشان او برطرف می شود و از یکدیگر ارث نمی برند ؛ ولی بین این فرزند و مادر و خویشان مادری خویشاوندی ثابت است و از یکدیگر ارث می برند .

احکام اقرار

«اقرار» یعنی آن که کسی اعتراف نماید و به صورت جزم و یقین خبر دهد که دیگری بر عهده او حقی دارد یا حق داشتن خود بر عهده دیگری را نفی کند ، یا بگوید فلان چیزی که در تصرف اوست مالِ دیگری است ، یا مثلاً فلان شخص فرزند یا برادر اوست ، یا اعتراف کند که فلان جنایت را ــ که قهراً موجب قصاص یا حد شرعی است ــ مرتکب شده است .

(مسئله ۳۰۵۵) اقرار به هر لفظی که صورت پذیرد ــ گر چه صحیح نباشد و با اشاره رسا باشد ــ کفایت می کند و نافذ است ؛ ولی اگر لفظی را که گفته ظاهر در اقرار نیست و احتمالات دیگر در آن راه دارد اقرار ثابت نمی شود .

(مسئله ۳۰۵۶) اقرارکننده باید بالغ و عاقل و دارای قصد و اختیار باشد ؛ بنابراین اقرار کودك ، دیوانه ، مست ، و یا کسی که به وسیله هیپنوتیزم در خواب بدون قصد و اختیار اقرار کرده ، و یا کسی که در حال تهدید یا زیر فشار جسمی یا روحی اقرار نموده اعتبار ندارد . ولی اقرار مریض در مرضی که به مرگش منتهی می شود اجمالاً نافذ است ؛ پس اگر مورد وثوق باشد همه آن صحیح است ، وگرنه نسبت به زائد بر ثلث مال نافذ نیست .

(مسئله ۳۰۵۷) اقرار شخص سفیه نسبت به امور مالی اعتبار ندارد ؛ بنابراین اگر سفیه

اقرار نمایـد مبلغی به دیگری بـدهکار است یا چیزی که در دست او می باشد مال دیگری است ، اقرار و نافذ نیست . ولی اقرار سفیه نسبت به امور غیر مالی اعتبار دارد .

(مسئله ۳۰۵۸) اقرار شخص ورشکسته ای که توسط حاکم شرع از تصرف در اموالش منع شده حتی نسبت به امور مالی معتبر و نافذ است ؛ خواه زمان بـدهکار شـدنِ خود را پیش از حکم به ورشکستگی ذکر کنـد یا بعد از آن . ولی اگر پس از حکم به ورشکستگی اقرار به بدهکاری نماید ، طلبکار جدید با سایر طلبکاران در اموال او شریک نمی شود .

(مسئله ۳۰۵۹) اقرار شخص فقط علیه خودش معتبر است ؛ پس اقرار او علیه دیگران و همچنین به نفع خود یا دیگری معتبر نیست .

(مسئله ۳۰۶۰) اقرار یا شهادتی که بر روی کاغذ نوشته شده یا بر روی نوار ضبط شده است و شباهت زیادی به صدا یا خط کسی دارد ، در صورتی که احتمال جعلی بودن آن داده شود یا احتمال دهند در شرایط غیر عادی و با فشار و تهدید یا فریب انجام شده است اعتباری ندارد .

(مسئله ۳۰۶۱) پس از تحقق اقرار شرعی ، انکار اعتباری ندارد ؛ به عنوان مثال اگر اقرار کند: «فلانی مبلغ بیست هزار تومان از من طلبکار است» و پس از آن انکار نمایـد ، انکار او اثری نـدارد ؛ همچنیـن در ایـن مثال اگر پس از اقرار به بـدهکاری ، مقداری از آن را انکار نمایـد باز هم اعتباری نـدارد . ولی اگر بعـد از اقرار چیزی بگویـد که در واقع توضیح و تفسیر اقرار محسوب می شود ، باید مجموع گفته های او را یک اقرار حساب نمود .

(مسئله ۳۰۶۲) اگر به بـدهکاری خود اقرار نماید ولی بگوید آن را پرداخت کرده ام، بدهکاری او ثابت می شود ولی پرداخت آن را باید اثبات نماید .

(مسئله ۳۰۶۳) اقرار بایـد به چیزی باشد که دارای اثر و حکم شرعی است ؛ مانند اقرار به مال موجود یا بدهکاری یا منفعت یا کـار و یا حقی که می توان اقرارکننـده را ملزم به انجام یا ادای آن نمود ، و یا اقرار به گناهی که می توان او را به مجازات آن محکوم کرد ؛ پس اقرار به بدهکاری مبلغی که بابت قمار و مانند آن است اعتباری ندارد .

(مسئله ۳۰۶۴) اقرار به «نسب» ـ مانند فرزنـدی یا برادری و یا خواهری ـ چنانچه احتمال داده شود که راست می گوید و از نظر عرف و شرع صحت آن ممکن باشد ، در آنچه علیه اوست نافذ است ؛ مانند: وجوب دادن خرجی یا حرمت ازدواج و یا شرکت در ارث . ولی اصل داشتن نسب با دیگری به وسیله اقرار ثابت نمی شود ، مگر این که آن شخص نیز تصدیق نماید ؛ چنانکه اقرار او در حق سایر ورثه نیز نافذ نیست .

(مسئله ۳۰۶۵) فرزند بودن به وسیله اقرار با چند شرط پذیرفته می شود:

۱ـ احتمال داده شود که اقرار کننده راست می گوید .

۲ـ شخص دیگری مدعی آن نباشد .

۳ـ نسبت به کودکی باشد که در اختیار اوست .

و در صورت تحقق این شرایط نیازی به تصدیق کودک نیست ؛ و انکار او نیز پس از بلوغ مسموع نخواهد بود . ولی ادعای فرزندی شخص بالغ در صورتی پذیرفته می شود که او هم تصدیق نماید .

احکام نذر و عهد

«نذر» آن است که انسان کار نیکی را برای خدا بر خود واجب کند ، و یا ترک کاری را که انجام ندادن آن بهتر است برای خدا بر خود واجب نماید .

(مسئله ۳۰۶۶) نذر بر چند قسم است:

۱ـ نذری که برای شکر نعمت دنیوی یا اخروی باشد ؛ مثلاً بگوید: « از برای خداست بر من که اگر مرا توفیق حج داد یا به من فرزندی عطا نمود فلان کار خیر را انجام دهم» ، یا برای شکر ترک گناه یا رفع بلا یا بیماری و یا سایر مشکلات صورت بگیرد ؛ مثلاًـ بگوید: «از برای خداست بر من که اگر از فلان گناه محفوظ ماندم یا بیمارم شفا یافت فلان عمل خیر را انجام دهم» . به این قسم نذر که برای شکرگزاری انجام می شود «نذر برّ» گفته می شود .

۲ـ نذری که برای زجر و بازداشتن خود از عمل حرام یا مکروه انجام می دهد ؛ مثلاً می گوید: «از برای خداست بر من که اگر عمداً غیبت کردم یک روز روزه بگیرم» . این

قسم نذر را «نذر زجر» می گویند .

۳ـ نذری که مطلق بوده و مشروط و معلق به چیزی نباشد ؛ به عنوان مثال بگوید : «از برای خداست بر من که فردا را روزه بگیرم» . و به این قسم نذر«نذر تبرّعی» می گویند .

(مسئله ۳۰۶۷) در نذر مجردِ نیت و قصد کافی نیست و باید صیغه خوانده شود ؛ ولی خواندن به عربی لازم نیست . بنابراین اگر به فارسی یا هر لغت دیگر بگوید: «از برای خداست برمن که اگر بیمار بهبود یافت فلان کار را انجام دهم» نذر او صحیح است ، و هنگامی که بیمار بهبود یافت کاری را که نذر کرده بر او واجب می شود .

(مسئله ۳۰۶۸) عبارت «برای خدا » به هر زبان که باشد باید در صیغه نذر گفته شود ؛ و اگر در قلب آن را نیت کند کافی نیست و نذر واقع نمی شود .

(مسئله ۳۰۶۹) نذر کننده باید بالغ و عاقل باشد و به اختیار و قصد خود نذر کند ؛ بنابراین نذر کردن کسی که او را مجبور کرده اند یا به واسطه عصبانی شدن بی اختیار نذر کرده صحیح نیست .

(مسئله ۳۰۷۰) فرد سفیهی که معمولاً مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند چنانچه نذر کند ، نذرهای مربوط به مالش صحیح نیست . همچنین کسی که حاکم شرع او را از تصرف در اموالش منع کرده است .

(مسئله ۳۰۷۱) نذر زن بدون اجازه شوهر محل اشکال است ؛ ولی اگر با اجازه شوهر نذر کند شوهر نمی تواند آن را به هم بزند یا او را از عمل به نذر باز دارد .

(مسئله ۳۰۷۲) اگر فرزند با اجازه پدر نذر کند به آن عمل نماید ؛ بلکه اگر بدون اطلاع و اجازه هم نذر کند بنا بر احتیاط واجب باید به آن نذر عمل کند ؛ مگر این که پدر نهی کند و با نهی او عمل از رجحان بیفتد .

(مسئله ۳۰۷۳) پدر یا مادر نمی توانند از طرف فرزند خود و بدون اجازه او نذر کنند پس اگر نذر کنند دختر خود را مثلاً به سید شوهر دهند و دختر پس از مکلف شدن راضی نشود نذر آنان اعتباری ندارد .

(مسئله ۳۰۷۴) انسان کاری را می تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد ؛ بنابراین کسی که نمی تواند پیاده به مکه برود اگر نذر کند پیاده برود نذر او صحیح نیست .

(مسئله ۳۰۷۵) نذر در مورد کارهایی صحیح است که شرعاً مطلوب باشد ؛ بنابراین اگر نذر کند کار حرام یا مکروهی را انجام دهد یا کار واجب یا مستحبی را ترک کند نذر او صحیح نیست .

(مسئله ۳۰۷۶) اگر نذر کند کار مباحی را انجام دهد یا ترک نماید ، چنانچه

انجام و ترک آن از هر جهت مساوی باشد نذر او صحیح نیست ؛ و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشد و انسان به قصد همان جهت نذر کند _ به عنوان مثال نذر کند که فلان غذا را بخورد تا برای عبادت نیرو پیدا کند _ نذر او صحیح است ؛ و نیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشد و انسان به قصد همان جهت نذر کند که آن را ترک نماید _ مثلاً برای این که استعمال دخانیات ضرر دارد و نذر کند که آن را استعمال نکند _ نذر او صحیح می باشد .

(مسئله ۳۰۷۷) اگر نذر کند عملی را نجام دهد باید به همان گونه که نذر کرده به جا آورد و تغییر آن جایز نیست ؛ پس اگر نذر کند روز اول ماه صدقه بدهد و یا روزه بگیرد ، چنانچه قبل یا بعد از آن به جا آورد کفایت نمی کند ؛ همچنین اگر نذر کند وقتی بیمار او خوب شد صدقه بدهد ، چنانچه پیش از بهبودی او صدقه را بپردازد کافی نیست .

(مسئله ۳۰۷۸) اگر نذر کند روزه بگیرد و وقت و مقدار آن را معین نکند گرفتن یک روز روزه کافی است ؛ و اگر نذر کند نماز بخواند و مقدار و خصوصیات آن را معین نکند خواندن یک نماز دو رکعتی کفایت می کند ؛ و اگر نذر کند صدقه بدهد و جنس و مقدار آن را معین نکند باید طوری باشد که بگویند صدقه داده است . همچنین اگر نذر کند کاری را که برای خدا به جا آورد انجام هر کار نیکی کفایت می کند ؛ مگر این که کار خاصی را در نظر گرفته باشد .

(مسئله ۳۰۷۹) اگر نذرکند روز معینی را روزه بگیرد باید همان روز را روزه بگیرد ، و بنا بر احتیاط مستحب در آن روز بدون ضرورت مسافرت نکند ؛ و چنانچه مسافرت کرد یا مریض شد یا آن روز مصادف با عید فطر یا قربان شد و یا زن خون حیض یا نفاس دید ، در آن روز روزه نگیرد و بنا بر احتیاط واجب قضای آن را به جا آورد .

(مسئله ۳۰۸۰) اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند باید کفاره بدهد ؛ و کفاره آن بنا بر احتیاط واجب آن است که یک بنده را آزاد نماید یا شصت فقیر را غذا دهد و آنها را سیر کند .

(مسئله ۳۰۸۱) اگر نذر کند تا وقت معینی کاری را ترک کند ، بعد از گذشتن آن وقت می تواند آن کار را انجام دهد ؛ و اگر پیش از گذشتن وقت از روی اختیار آن را انجام دهد باید کفاره بدهد . ولی اگر پیش از وقت از روی فراموشی یا ناچاری و یا اشتباه انجام دهد دو صورت دارد:

۱_ اگر مقصود نذر کننده این باشد که تا آن وقت معین هر دفعه ای از آن عمل را مستقلاً بر خود حرام کند ، چنانچه دوباره آن را بدون عذر انجام دهد باید برای هر دفعه به مقداری که در مسئله ۳۰۸۰ گفته شد کفاره بدهد ؛ ولی برای مرتبه اول که از روی فراموشی یا ناچاری و یا اشتباه مرتکب شده کفاره لازم نیست .

۲ــ اگر مقصودش این بوده که صرف الوجود آن را برخود حرام کند نه هر دفعه را جدا جدا ، یا شک کند قصدش چگونه بوده ، دیگر چیزی بر او نیست و از این پس می تواند آن عمل را انجام دهد .

(مسئله ۳۰۸۲) کسی که نذر کرده عملی را ترک کند و وقتی برای آن معین نکرده است ، اگر از روی فراموشی یا ناچاری و یا اشتباه آن عمل را انجام دهد کفاره بر او واجب نیست ؛ ولی چنانچه مقصود نذرکننده این بوده که هر دفعه ای از آن عمل را مستقلاً بر خود حرام کند ، اگر بدون عذر آن را به جا آورد باید برای هر دفعه کفاره بدهد .

(مسئله ۳۰۸۳) اگر برای عملی که نذر کرده وقتی معین نکرده است لازم نیست فوراً انجام دهد ؛ ولی بنا بر احتیاط زیاد تأخیر نیندازد .

(مسئله ۳۰۸۴) اگر نذرکننده از انجام نذر خود در وقت آن عاجز شود نذرش منحل شده و از او ساقط می گردد ؛ ولی اگر از انجام روزه نذری عاجز باشد بنا بر احتیاط برای هر روز دو مدّ طعام (حدود ۱۵۰۰گرم) به فقیری صدقه دهد تا آن فقیر به نیابت او روزه بگیرد و اگر میسر نشد برای هر روز یک مدّ طعام صدقه دهد .

(مسئله ۳۰۸۵) اگر نذر کند مقدار معینی صدقه بدهد ، چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد باید آن مقدار را از مال او صدقه دهند . همچنین اگر نذر کرده حج به جا آورد یا دیگری را به حج بفرستد و یا رسیدن وقت حج و تمکن آن را ترک نماید و از دنیا برود ، باید از مال او آن را انجام دهند .

(مسئله ۳۰۸۶) اگر نذر کند به فقیر معینی صدقه بدهد نمی تواند آن را به فقیر دیگر بدهد ؛ و اگر آن فقیر بمیرد بنا بر احتیاط به ورثه او بدهد .

(مسئله ۳۰۸۷) اگر نذر کند به زیارت یکی از امامان علیه السلام ــ مثلاً به زیارت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام ــ مشرف شود ، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کفایت نمی کند ؛ و اگر به واسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند چیزی بر او نیست .

(مسئله ۳۰۸۸) کسی که نذر کرده زیارت برود ولی غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده ، لازم نیست آنها را به جا آورد .

(مسئله ۳۰۸۹) اگر برای حرم یکی از امامان علیه السلام چیزی نذر کند باید آن را به مصرف حرم رساند ؛ و اگر برای خود امام علیه السلام نذر کند و مصرف معیّنی را قصد نکرده باشد می تواند به خدامی که مشغول خدمت هستند بدهند یا به فقرا و زوار بپردازد و یا مسجد و مدرسه و مانندآن بساز و یا کار خیر دیگری انجام دهد و ثوابش را هدیه آن امام نماید ؛ چنان که می تواند به مصارف حرم نیز برساند . همچنین است اگر برای یکی از اماکن متبرکه دیگر نذر نماید .

(مسئله ۳۰۹۰) گوسفندی را که برای صدقه یا برای یکی از امامان نذر کرده ، پشم آن و مقداری که چاق می شود و نیز بنا بر احتیاط واجب شیر و بچه ای که از آن به دنیا آمده موبوط به نذر است و باید در همان راه مصرف شود .

(مسئله ۳۰۹۱) هرگاه نذر کند اگر مریض او خوب شود یا مسافر او بیاید عملی را انجام دهد ؛ چنان چه معلوم شود که پیش از نذر کردن مریض خوب شده یا مسافر آمده است عمل کردن به نذر لازم نیست .

(مسئله۳۰۹۲) هرگاه نذر کند مالی را در راه معیّنی مصرف کند و قبل از انجام آن از

دنیا برود ، بنا بر احتیاط واجب وصی او آن مال را به مصرف تعیین شده برساند ؛ ولی اگر نذر کرده تا زنده است خوش در هر سال مقدار معیّنی از مال را در راه معیّنی مصرف کند ، پس از مردن او ادامه آن واجب نیست .

(مسئله ۳۰۹۳) اگر نذر کرده مقدار معیّنی از مال را به مصرف خاصی برساند و آن مصرف را فراموش کرده و بین چند مصرف مردد باشد ، باید در هر یک از آن موارد همه آن مقدار را صرف نماید ؛ و در صورتی که مصرف را فراموش نکرده ولی مقدار معیّن از مال را فراموش کرده باشد ، هر مقدار آن را که یقین دارد مصرف نماید . و اگر عملی را نذر کرده و مردد بین چند عمل باشد ، باید همه آن اعمال را انجام دهد ؛ و در صورتی که مقدار عمل را فراموش کرده هر اندازه راکه یقین دارد انجام دهد .

(مسئله ۳۰۹۴) در «عهد» نیز همانند «نذر» باید صیغه خوانده شود و نام خدا بر زبان جاری شود ؛ به این صورت که بگوید: «با خدا عهد کردم که فلان کار را انجام دهم» . همچنین کاری را که عهد می کند انجام دهد باید انجام آن بهتر از ترک آن باشد ؛ بلکه اگر کار مباحی باشد که انجام و ترک آن مساوی است بنا بر احتیاط آن را انجام دهد .

(مسئله ۳۰۹۵) هرگاه با خدا عهد کند که کار خیری را انجام دهد آن عمل مطابق عهدی که کرده بر او واجب می شود ؛ و چنانچه به عهد خودعمل نکند باید به عنوان کفاره یک بنده آزاد نماید یا شصت فقیر را سیر کند یا دو ماه روزه بگیرد .

(مسئله ۳۰۹۶) اگر برای تخلف نذر یا قسم یا عهد خود کفاره ای معیّن کند به عنوان مثال بگوید: «با خدا عهدکردم که دیگر سیگار نکشم و اگر کشیدم صد تومان صدقه بدهم» در این صورت تخلف باید تنها آنچه را معیّن نموده انجام دهد و کفاره دیگری واجب نیست .

احکام قسم (سوگند)

(مسئله ۳۰۹۷) «قسم» بر دو نوع است:

الف: آن که انسان برای اثبات یا نفی چیزی سوگند یاد کند ؛ مثلا بگوید: «والله چنین بوده» و «والله چنین نبوده» ، این گونه قسمها اگر راست باشد کراهت دارد ، و اگر دروغ باشد گناه کبیره است ؛ ولی کفاره ندارد . و اگر برای این که خودش یا مسلمان دیگری را از شر فرد ظالمی نجات دهد به دروغ سوگند یاد کند اشکال ندارد ، بلکه گاهی واجب می شود ؛ ولی اگر می تواند توریه کند و توجه به آن دارد احوط آن است که توریه نماید .

ص :۶۲۶

ب: نوع دیگر قسم آن است که انسان برای انجام یا ترک کاری در آینده سوگند یاد کند ، و به این وسیله انجام یا ترک آن کار را بر خود واجب گرداند ، به عنوان مثال بگوید: «والله اگر به پدر احترام نکنم به فقیر صدقه می دهم» یا بگوید: «والله اگر سیگار بکشم یک روز را روزه می گیرم» . در این صورت آن عمل بر او واجب می شود ، و اگر از روی عمد مخالفت کند باید کفاره بدهد . و آن چه در مسائل آینده می آید مربوط به نوع دوم است .

(مسئله ۳۰۹۸) قسم صحیح دارای چند شرط است:

۱ــ کسی که سوگند یاد می کند باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قسم بخورد ؛ و اگر می خواهد درباره مال خود سوگند یاد کند باید سفیه یا محجور نباشد ؛ پس قسم خوردن کودک ، دیوانه ، سفیه و محجور ــ نسبت به مال خود ــ و کسی که مجبورش کرده اند صحیح نیست ؛ همچنین اگر در حال عصبانی بودن بی قصد یا بی اختیار قسم بخورد اعتباری ندارد .

۲ــ کاری که برای انجام آن سوگند یاد می کند نباید حرام یا مکروه باشد ؛ همچنین کاری که برای ترک آن قسم می خورد نباید واجب یا مستحب باشد . و اگر سوگند یاد کند که کار مباحی را به جا آورد باید ترک آن در نظر مردم بهتر از انجام آن باشد ؛ و نیز اگر قسم بخورد کار مباحی راترک کند باید انجام آن در نظر مردم بهتر از ترک آن نباشد ؛ بلکه صحت قسم در کار مباحی که انجام و ترک آن در نظر شرع و مردم مساوی است محل اشکال است . و اگر کاری را که برای انجام آن قسم خورده در وقت قسم انجام آن بهتر بوده ولی در وقت عمل شرعاً ترک آن بهتر است ، عمل به آن لازم نیست ؛ همچنین است اگر کاری را که برای ترک آن قسم خورده در وقت قسم ترک آن بهتر بوده ولی در وقت عمل انجام آن بهتر باشد .

۳ــ به یکی از اسامی خداوند متعال سوگند یاد کند ؛ خواه نامی باشد که به غیر ذات مقدس او گفته نمی شود ــ مانند: «الله» و «خدا» ــ یا نامی که به غیر خدا هم گفته می شود ولی به اندازه ای درباره خدا استعمال می شود که هرگاه آن نام برده شود ذات مقدس خدا در نظر می آید ــ مانند «خالق» و «رازق» ــ ؛ بلکه اگر به نامهایی قسم یاد کند که بدون قرینه خدا در نظر نمی آید ولی او قصد خدا را داشته باشد بنا بر احتیاط باید به آن قسم عمل نماید . و در هر حال اگر به غیر خدا ــ مانند: «پیامبر صلی الله علیه و آله» یا «امام علیه السلام» یا «قرآن» یا «کعبه» یا «مسجد» یا «جان خود» و یا «جان دیگری» ــ قسم خورده باشد ، هر چند مخالفت آن ، کار خوبی نیست ولی عمل بر طبق آن واجب نیست وکفاره ندارد .

۴ــ قسم را به زبان بیاورد ؛ بنابراین اگر بنویسد یا در قلبش آن را نیّت کند صحیح نیست ؛ ولی شخص لال می تواند با اشاره سوگند یاد کند .

۵ــ عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد ؛ و اگر هنگامی که قسم یاد می کند ممکن باشد و بعد تا آخر وقتی که برای قسم معیّن کرده عاجز شود یا مشقت شدید

داشته باشد ، از همان وقت که چنین شده قسم او به هم می خورد .

(مسئله ۳۰۹۹) قسم خوردن فرزند با نهی پدر یا قسم زن با نهی شوهر صحیح نیست ؛ بلکه اگر بدون اجازه و اطلاع آنان نیز قسم یادکنند محل اشکال است ، هر چند در این صورت احوط عمل کردن به آن است ؛ مگر این که پدر یا شوهر قسم آنان را به هم بزند و از عمل به آن نهی کند ، یا عمل کردن زن به قسم مزاحم حقوق شوهر باشد .

(مسئله ۳۱۰۰) کفاره مخالفت با قسم سیر کردن یا پوشاندن ده فقیر و یا آزاد کردن یک بنده است ؛ و چنانچه توان انجام هیچ کدام را ندارد باید سه روز روزه بگیرد .

(مسئله ۳۱۰۱) اگر انسان از روی فراموشی یا ناچاری به قسم عمل نکند کفاره بر او واجب نیست ؛ همچنین است اگر مجبورش کنند که به قسم عمل ننماید . و قسمی که آدم وسواس می خورد مثل این که می گوید: «والله الآن مشغول نماز می شوم» و به واسطه وسواس مشغول نمی شود ، اگر وسواس او طوری باشد که بی اختیار به قسم عمل نکند کفاره ندارد .

احکام اراضی موات ، مسائل غصب ، لقطه ، صید و ذباحه أطعمه و أشربه

اشاره

ص :۶۳۰

احکام احیای زمینهای موات

قالَ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی: هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الأرْضَ ذَلُولا فَامْشُوا فِی مَنَاکِبِهَا وَکُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَیْهِ النُّشُورُ .

«زمین موات» به زمینهایی گفته می شود که به دلایلی چون نبود آب ، باتلاق بودن زمین و ریگزار و سنگلاخ بودن قابل کشت و زرع یا ساختمان سازی نبوده و یا به دلیل کوچ کردن اهالی آن به طور کلی متروکه شده است .

زمینهای موات بر دو قسم است:

۱ــ «موات بالأصاله» ؛ و آن زمینی است که از آغاز تا کنون هیچ گونه عمران و آبادانی در آن انجام نشده باشد .

۲ــ «موات بالعرض» ؛ و آن زمین مواتی است که در گذشته آباد بوده ولی به هر دلیل ویران و متروکه شده است .

(مسئله ۳۱۰۲) زمینهای موات بالأصاله جزو انفال است و اختیار آن در زمان حضور امام معصوم علیه السلام به دست اوست ، و آن حضرت هرگونه صلاح بداند در آنها تصرف می کند و اجازه احیاء می دهد یا به افراد تملیک کرده و یا اجاره می دهد . و در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام اگر حکومت صالح اسلامی و واجد شرایط برقرار باشد ، اختیار زمینهای موات به دست حکومت است ؛ و در صورت فقدان حکومت اسلامی یا عدم دخالت آن مسلمانان می توانند آنها را احیا کنند ، و هرکس که قسمتی را احیاء کند نسبت به آن سزاوارتر است و دیگران حق مزاحمت او را ندارند .

(مسئله ۳۱۰۳) زمینهای موات بالعرض از جهت شناخت مالک بر دو قسم است:

۱ــ زمینهایی که دارای صاحب بوده ولی بر اثر رها کردن و اعراض ، ساختمانهای آن با گذشت زمان خراب شده و عمران آن از بین رفته باشد و در حال حاضر بدون صاحب شمرده شود ؛ حکم این زمینها مانند زمینهای موات بالأصاله است .

۲ــ زمینهایی که متروکه شده ولی نه چنان که از آنها اعراض شده و بدون

مالـك به حسـاب آيـد ، بلكه مالـك آن مشـخص است و يا اين كه موجود است ولى شـناخته شـده نيست (مجهول المالك) ؛ حكم اين زمينهـاماننـد سـاير اموالى است كه صـاحب دارنـد . و تصـرف در مـال مجهول المالك موكول به نظر مجتهـد جامع الشرايط مى باشد .

(مسئله ۳۱۰۴) زمين آبادى كه به ويرانى گراييده اگر صاحب آن شناخته شده باشد داراى سه حالت است:

۱ـ صاحب زمين به كلى از زمين صرف نظر كرده و توجهى به آن نداشته باشد ؛ كه اين صورت حكم زمين موات بالأصاله را خواهد داشت .

۲ـ صاحب زمين از زمين صـرف نظر نكرده و تصـميم بر احياى آن داشـته باشـد ولى به دليل نبود امكانات ـ مثل آب و ساير وسايل ـ قدرت بر احياء نداشـته و احياى آن نياز به گذشت زمان دارد ؛ اين حالت حكم زمين احياء شده را دارد و كسى حق تصرف در آن را بدون اجازه مالك ندارد .

۳ـ صاحب زمين از زمين صـرف نظر نكرده ولى آن را احياء نمى كند ؛ چون بهره بردارى از احياء نشده آن بيشتر از احيا شده آن است ؛ ماننـد اين كه خواسـته باشـد از علف آن اسـتفاده كنـد . اين حالت نيز حكم زمين احياء شده را دارد ، و كسـى حق تصرف در آن را بدون اجازه مالك ندارد .

(مسئله ۳۱۰۵) چون در زمان وجود حكومت صالح احياى زمين موات مشروط به اجازه حكومت است ـ هر چند اجازه به طور عـام باشـد ـ پس قبـل از اجـازه حكومت كسـى حق تصـرف در زمينهاى موات را نـدارد، و تنها افراد و گروههايى كه به آنان اجازه داده شده مى توانند كارهاى مقدماتى را ـ از قبيل ديواركشـى ، تسـطيح و خاكبردارى ـ شروع كنند . و در زمان نبودن حكومت صالح اسلامى هر كه زودتر مقدمات احياء را شروع نمايد ـ اگر خارج از متعارف مردم نباشدـ بر ديگران حق تقدم دارد ؛ ولى به مجرد به ثبت رسانـدن زمين بدون احياى آن ، حقى براى ثبت دهنده ثابت نمى شود و ثبت دهنده حق ندارد آن را بفروشد يا وقف نمايد و يا معاملات ديگرى بر آن انجام دهد .

(مسئله ۳۱۰۶) كسى كه اجازه احياء دارد لازم نيست شخصاً اقدام به كارهاى مقدماتى و احياء نمايد ؛ بلكه اگر ديگرى را اجير يا وكيل كند كافى است ، و آثار عمل براى كسى است كه اجير يا وكيل گرفته است .

حريم

(مسئله ۳۱۰۷) آبـادى ، مزرعه ، قنـات ، چاه ، نهرآب ، خانه ، ساختمان و هر چيزى كه در زمين موات احـداث مى شود داراى حريم است ؛ و «حريم» مقدارى از زمين ، آب ، راه يا فضاى اطراف آن چيز است كه از مصالح و مرافق آن چيز محسوب است و تصرف ديگران در آن موجب ضرر به آن چيز يا مانع

بهره برداری از آن خواهد بود . پس اگر کسی زمینی را به نحوی احیاء کند یا قنات یا ساختمانی را احداث و یا چاهی را بکند نسبت به حریم آنها نیز سزاوارتر می باشد ، و کسی حق ندارد آن را برای خود احیاء کند .

(مسئله ۳۱۰۸) مقدار حریم به حسب اشیاء و زمانها و مکانها متفاوت است .

(مسئله ۳۱۰۹) اگر کسی در زمین موات خانه ای احداث کند راه و خاکریز و آبریز و برف انداز به مقدار لازم حریم آن خانه است . و حریم نهر احداث شده محل عبور برای تعمیر و تنقیه و گل انداز آن می باشد. و حریم چاه احداث شده در زمین موات مقداری از زمین کنار آن است که برای آب کشیدن از آن و اصلاح و گل انداز آن لازم است ؛ علاوه بر این اگر چاه برای آب دادن حیوانات کنده شده حریم آن چهل ذراع ــ حدود بیست متر ــ و اگر برای آب کشبدن برای زراعت است حریم آن شصت ذراع می باشد ؛ پس اگر دیگری بخواهد در زمین موات چاه بکند باید این فاصله را رعایت کند . و در قنات و چشمه علاوه بر محل اصلاح آن و گل انداز ، حریم منبع آب آن ــ مادر چاه ــ در زمین سخت پانصد ذراع و در زمین سست هزار ذراع می باشد ؛ پس اگر کسی بخواهد نزدیک آن قنات دیگری احداث کند باید این فاصله را رعایت نماید ؛ و اگر فرضاً با رعایت این فاصله باز هم به قنات اول ضرر وارد می شود بنا بر احتیاط واجب باید فاصله را بیشتر کند تا ضرر وارد نشود . و حریم آبادی مسکونی که در زمین موات احداث می شود مطلق مرافق و مصالح آبادی و اهل آن می باشد ؛ از قبیل راه ورود و خروج ، راه آب و خاک انداز و کودانداز ، جای خرمنها ، محل اجتماع اهالی ، قبرستان ، چراگاه و امثال اینها ؛ پس کسی حق ندارد این قسمتها را برای خود احیاء و تملک کند .

(مسئله ۳۱۱۰) توسعه دادن مسئله حریم و اجرای آن در احداث شهرهای مسکونی و یا صنعتی و راههای زمینی و خطوط راه آهن و فرودگاهها و امثال آن بعید نیست ؛ و برای تحقیق در مسئله حریم ها باید به کتابهای مفصل مراجعه شود .

(مسئله ۳۱۱۱) بنا بر احتیاط واجب تصرف انسان در ملک خود نباید موجب ضرر و زیان همسایگان و یا اضرار به ملک آنان باشد . و در اخبار و روایات نسبت به همسایه بسیار سفارش شده است ؛ از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند: «هرکس که همسایه خود را اذیت کند خدای بوی بهشت را بر او حرام می کند و جای او در جهنم است ؛ و هرکس حق همسایه را ضایع کند از ما (مسلمانان) نیست» .

مکانهای مشترک

(مسئله ۳۱۱۲) مکانهایی که بین مردم مشترک است عبارتند از:

۱ـ خیابانها و کوچه ها، راههای زمینی و دریایی و هوایی و مراتع آبادیها نسبت به مردم آن آبادیها .

۲ـ مساجد، زیارتگاهها و اماکنی که به عنوان مردم ساخته شده است .

۳ـ دریاها، دریاچه ها ، چشمه های جاری در کوهها و زمینهای موات ، و رودخانه ها و

ص :۶۳۵

نهرهای بزرگ و کوچکی که به وسیله اشخاص خاصی احداث نشده است .

۴_ معادن آشکاری که بهره برداری از آنها نیازی به حفاری و مانند آن ندارد ؛ مانند معادن نمک و آهن .

(مسئله ۳۱۱۳) همه مردم در بهره بردن و استفاده از مشترکات یکسان می باشند ؛ ولی هرکه زودتر شروع به بهره برداری نماید حق تقدم دارد . همچنین در اموری که قابل تملک است _ مانند صید ماهی _ هرکس صید کند مالک آن خواهد شد .

احکام غصب

غصب آن است که انسان از روی ظلم بر مال یا حق دیگری مسلط شود . غصب از گناهان بزرگ است که اگر انسان مرتکب آن شود در قیامت به عذاب سخت گرفتار می شود ؛ از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «هر کس یک وجب زمین از دیگری غصب کند در قیامت هفت طبقه آن زمین را مانند طوق به گردن او می آویزند مگر این که توبه کند و آن را به صاحبش برگرداند .

(مسئله ۳۱۱۴) اگر کسی نگذارد مردم از مسجد ، مدرسه ، پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند حق آنان را غصب نموده است . همچنین است اگر کسی مثلاً در مسجد برای عبادت جا گرفته باشد و دیگری مانع استفاده او شود .

(مسئله ۳۱۱۵) چیزی را که انسان نزد طلبکار گرو می گذارد باید پیش او بماند تا اگر انسان طلب او را ندهد طلب خود را از آن به دست آورد ؛ پس اگر قبل از آن که طلب او را بدهد آن چیز را از او بگیرد حق او را غصب کرده است .

(مسئله ۳۱۱۶) اگر مال گرو را دیگری غصب نماید صاحب مال و طلبکار هر دو می توانند آن را مطالبه نمایند ؛ و چنانچه آن چیز را از غاصب پس بگیرند باز هم در گرو خواهد بود ؛ و اگر از بین برود و عوض آن را بگیرند عوض آن نیز در گرو می باشد .

(مسئله ۳۱۱۷) چیزی را که انسان غصب کرده است باید به صاحبش برگرداند ؛ و اگر از بین برود باید عوض آن را به او بپردازد . و اگر چیزی را از بچه یا دیوانه غصب نماید باید آن را یا در صورت از بین رفتن عوض آن را به ولیّ او بدهد .

(مسئله ۳۱۱۸) اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی به دست آید _ مثلاً_ از گوسفندی که غصب کرده بره ای به دنیا آید _ آن منفعت برای صاحب مال است ؛ همچنین اگر چیزی را که دارای منفعت است غصب نماید _ مثلاً خانه یا مغازه ای را

غصب کند _ هر چند از آن استفاده ای نبرد باید اجاره آن را بپردازد .

(مسئله ۳۱۱۹) اگر کسی چیزی را غصب کند و آن چیز در دست او رشد و نمو پیدا کند ، همه آن متعلق به صاحب مال است ؛ مثلاً ـ اگر نهالی را غصب کند و در زمین خود بکارد ، درخت هرچه رشد و نمو پیدا کند متعلق به صاحب نهال است و غاصب اجرت زمین را طلبکار نیست . همچنین اگر پیوندی را غصب کند و به درخت خود پیوند زند بنا بر اقوی نمو و میوه آن برای صاحب پیوند است .

(مسئله ۳۱۲۰) هرگاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند _ اگر چه هر یک به تنهایی می توانسته آن را غصب نماید _ هرکدام آنان ضامن نیمی از مال غصب شده است ؛ مگر این که آن مالِ غصب شده در تصرف کامل هرکدام باشد به گونه ای که هر وقت بخواهد به تنهایی بتواند در آن تصرف کند ، که در این صورت بعید نیست هرکدام از آنان ضامن همه مال باشد ؛ و صاحب مال می تواند از هرکدام همه مال را مطالبه کند .

(مسئله ۳۱۲۱) اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط نماید ، چنانچه جدا کردن آنها ممکن است _ اگر چه زحمت داشته باشد _ باید جدا کند و به صاحبش برگرداند .

(مسئله ۳۱۲۲) اگر چیزی را که غصب کرده چنان تغییر دهد که از اول بهتر شود و مالک بگوید آن را به همین صورت تحویل بده ، باید به او بدهد و حق مطالبه دستمزد ندارد ؛ بلکه بدون اجازه مالک حق ندارد آن را به صورت اول درآورد . و اگر بدون اجازه مالک آن چیز را به صورت اول درآورد بنا بر احتیاط واجب باید مزد ساختن آن را هم به مالک بدهد ؛ و در صورتی که مزد ساختن کمتر از تفاوت ساخته و نساخته باشد تفاوت قیمت را هم باید بپردازد .

(مسئله ۳۱۲۳) اگر زمینی را غصب کند و در آن ساختمان بسازد ، چنانچه مالک به فروش یا مبادله آن راضی نشود و عین زمین خود را مطالبه نماید ، غاصب باید ساختمان را خراب کند و زمین را به حالت اول برگرداند و تحویل صاحبش بدهد .

(مسئله ۳۱۲۴) اگر در زمینی که غصب کرده کشت کند یا درخت بکارد ، کشت و درخت و محصول آنها مال خود اوست ؛ ولی اگر مالک راضی به ماندن کشت و درخت در ملک خود نشود غاصب باید آنها را از زمین بکند ؛ هر چند موجب ضرر او شود . و نیز باید اجاره زمین را در مدتی که کشت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بپردازد ، و خرابیهایی که در زمین پیدا شده ترمیم نماید ؛ و اگر به واسطه اینها قیمت زمین از اول کمتر شود باید تفاوت آن را هم بدهد . و نمی تواند صاحب زمین را به فروش یا اجاره زمین به او مجبور نماید ؛ صاحب زمین نیز نمی تواند غاصب را مجبور کند که درخت یا کشت را به او بفروشد .

(مسئله ۳۱۲۵) اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند ، کسی که آن را غصب کرده لازم نیست درخت و زراعت را بکند ؛ ولی اگر مالک مطالبه اجاره کند باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده است بدهد .

(مسئله ۳۱۲۶) درخت میوه ای که شاخه آن از دیوار باغ بیرون آمده ، اگر انسان نداند که صاحبش راضی است بنا بر احتیاط از میوه آن نچیند ؛ و اگر میوه آن روی زمین هم ریخته باشد برداشتن آن محل اشکال است .

(مسئله ۳۱۲۷) «حق طبع» اولویت دارد ؛ مگر این که موجب منع انتشار علوم و فرهنگ اسلامی شود از اعتبار ساقط است پس اگر در کتاب نوشته شده: «حق طبع محفوظ است» چاپ کردن از روی آن بدون رضایت صاحب حق جایز نیست . مگر به لحاظ نشر معارف اسلامی همچنین است «حق اختراع» اگر به نام مخترع ثبت شده و مصنوع خود را به طور مشروط فروخته باشد .

(مسئله ۳۱۲۸) اگر چیزی را که غصب کرده موجود است باید عین آن را به صاحبش برگرداند ؛ و اگر از بین رفته یکی از دو صورت را دارد:

۱ـ چنانچه آن چیز مثلا گاو و گوسفند باشد که افراد آن یک نواخت و مثل هم نیستند بلکه به واسطه خصوصیات مختلف معمولاً ـ قیمت آنها تفاوت دارد ، باید قیمت آن را بپردازد ؛ و اگر قیمت بازار آن فرق کرده باشد بنا بر احتیاط واجب قیمت روزی را که می خواهد بپردازد بدهد ؛ و احوط آن است که بالاـترین قیمت از روز غصب تا روز پرداخت را بدهد . و اگر قیمت بازار آن فرق نکرده ولی در مدتی که پیش او بوده رشد و نمو کرده باشد ـ مثلاً گوسفند چاق شده باشد ـ باید قیمت آن را هم حساب کند و بپردازد .

۲ـ چنانچه آن چیز مانند گندم و جو یا چیزهای دیگری باشد که معمولاً یکنواخت است و قیمت افرادش معمولاً با هم فرق ندارد ، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد ؛ ولی چیزی را که می دهد باید ویژگیهای همان مال غصب شده را داشته باشد .

(مسئله ۳۱۲۹) اگر مالی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و آن مال از بین برود ، مالک برای گرفتن عوض آن می تواند به هر یک از آن دو رجوع کند و یا از هر کدام مقداری از آن را مطالبه نماید ؛ و اگر مالک به غاصب اول رجوع کرده ، غاصب اول می تواند به غاصب دوم که مال نزد او تلف شده رجوع کند ؛ و اگر مالک به غاصب دوم رجوع کند و از او بگیرد ، غاصب دوم نمی تواند به غاصب اول رجوع نماید ؛ ولی اگر دومی به اولی برگردانده و پیش او تلف شده ، غاصب اولی دیگر نمی تواند از دومی مطالبه نماید .

(مسئله ۳۱۳۰) اگر یکی از شرایط صحت معامله در چیزی که خرید و فروش

می کنند موجود نباشد ، چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله راضی باشند در مال یکدیگر تصرف نمایند اشکال ندارد ؛ وگرنه چیزی را که گرفته اند مال غصبی است و باید آن را به یکدیگر برگردانند ؛ و چنانچه مال هر یک در دست دیگری از بین برود ــ چه بداند معامله باطل است یا نه ــ باید عوض آن را بپردازد .

(مسئله ۳۱۳۱) هرگاه مال را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدتی نزد خود نگه

ص :۶۳۹

دارد تا اگر پسندید بخرد ، در صورتی که آن مال از بین برود بنا بر احتیاط واجب باید عوض آن را به صاحبش بپردازد .

(مسئله ۳۱۳۲) کسی که مال یا حق او غصب شده است می تواند با زور یا مراجعه به حکومت صالح ـ و در حال ضرورت به حکومت جائر ـ مال یا حق خود را به دست آورد ؛ ولی اگر در این راه متحمل مخارجی شود نمی تواند آن را از غاصب بگیرد .

(مسئله ۳۱۳۳) در مورد حبس انسان ضمانیت نمی باشد و ضامن فوت منافع و تلف شدن بدون تسبیب از طرف حابس نمی باشد ، بله اگر حابس سبب صدمه به او شود ضمان تسبیبی بر عهده مسبب می باشد .

مسائل تقاص

(مسئله ۳۱۳۴) در مواردی که صاحب حق قادر به دریافت حق خود از راههای متعارف نیست می تواند به هر شکل که قادر است حق خود را از مال مدیون بردارد ؛ ولی بنا بر احتیاط از حاکم شرع یا نماینده او ـ هر چند به طور اجمال ـ اجازه بگیرد . و این نوع احقاق حق را در فقه «تقاص» می گویند .

(مسئله ۳۱۳۵) اگر بدهکار مالی نزد طلبکار دارد و پس از مطالبه طلبکار از دادن بدهی خود بدون عذر کوتاهی می کند ، ظاهراً طلبکار می تواند به مقدار طلب خود از مال او بردارد ؛ ولی اگر بدهکار مال خود را نزد طلبکار امانت گذاشته است بنا بر احتیاط در امانت تصرف نکند . همچنین اگر کسی مال شخص دیگری را غصب نماید ؛ صاحب حق می تواند به مقدار حق خود از مال غاصب بردارد .

(مسئله ۳۱۳۶) تقاص از مالی که بین بدهکار و دیگری مشترک است جایز نمی باشد ؛ مگر این که شریک اجازه دهد.

(مسئله ۳۱۳۷) اگر کسی مال مشترکی را غصب کند هر یک از دو شریک می تواند به مقدار سهم خود تقاص نماید .

(مسئله ۳۱۳۸) اگر بعد از تقاص خطا و اشتباه تقاص کننده معلوم شود باید جبران گردد ؛ و چنانچه مال مورد تقاص از بین رفته باشد باید قیمت آن را بپردازد .

(مسئله ۳۱۳۹) در موارد زیر تقاص کردن جایز نیست:

۱ـ اگر طرف منکر حق او نباشد و در پرداخت آن اهمال نورزد و به هنگام مطالبه حاضر به پرداخت باشد ؛ هر چند طلبکار از مطالبه شرم داشته باشد .

۲ـ اگر انکار طرف از این جهت باشد که خود را مُحق می داند و یا در حقانیت مدعی تردید داشته باشد .

۳ـ اگر بدهکار نزد حاکم شرع با تقاضای طلبکار قسم یاد کرده باشد که مدیون

نیست .

احکام لُقَطه (مالی که انسان آن را پیدا می کند)

به مالی که گم شده و انسان آن را پیدا می کند «لُقَطه» می گویند ؛ لقطه اقسام مختلفی دارد که حکم هر یک در مسائل آینده بیان خواهد شد .

(مسئله ۳۱۴۰) مالی که انسان پیدا کرده اگر نشانه ای نداشته باشد که به واسطه آن صاحبش معلوم شود _ مثلاً یک اسکناس صد تومانی را پیدا کرده _ دوصورت دارد:

۱_ اگر در حرم خدا در مکه پیدا کرده باشد ، بنا بر احتیاط آن را با اجازه حاکم شرع از طرف صاحبش صدقه بدهد .

۲_ اگر در غیر حرم پیدا کرده و قیمت آن یک درهم (یعنی «۴۱۹/۲» گرم نقره سکه دار) یا بیشتر باشد ، بنا بر احتیاط با اجازه حاکم شرع از طرف صاحبش صدقه دهد ؛ و اگر کمتر از یک درهم باشد می تواند آن را برای خود بردارد .

(مسئله ۳۱۴۱) مال گمشده اگر نشانه داشته باشد و قیمت آن از یک درهم کمتر باشد دو صورت دارد:

۱_ چنانچه صاحب آن _ هر چند به طور اجمال _ معلوم باشد و انسان نداند راضی است یا نه ، نمی تواند بدون اجازه او بردارد .

۲_ چنانچه صاحب آن _ هر چند به طور اجمال _ معلوم نباشد ، در صورتی که در غیر

حرم خدا پیدا شده باشد لازم نیست اعلام کند و می تواند به قصد تملک برای خود بردارد ؛ ولی اگر بعد صاحبش پیدا شود بنا بر احتیاط عین آن ، و اگر از بین رفته عوض آن را به او بپردازد ؛ و در صورتی که در حرم خدا پیدا شده باشد بنا بر احتیاط آن را برندارد .

(مسئله ۳۱۴۲) اگر مالی را که پیدا کرده نشانه ای دارد که به واسطه آن می تواند صاحبش را پیدا کند _ هرچند بداند صاحب آن کافری است که در امان و پناه مسلمانهاست _ چنانچه قیمت آن به یک درهم یا بیشتر می رسد یکی از دو صورت را دارد:

۱_ اگر آن مال در غیر حرم خدا پیدا شده باشد ، باید تا یک سال در محل اجتماعات مردم و جایی که احتمال می دهد صاحب مال آنجا باشد اعلام کند ؛ و چنانچه از روزی که آن را پیدا کرده تا یک هفته هر روز ، و بعد تا یک سال یک هفته ای یک مرتبه به گونه ای که گفته شد اعلام نماید کافی است . و چنانچه پس از یک سال صاحب آن پیدا نشود ، می تواند آن را برای خود بردارد به قصد این که هرگاه صاحبش پیدا شد عین آن را ، و اگر تلف شده عوض آن را به او بپردازد ؛ و نیز می تواند آن را برای صاحبش نگهداری کند . ولی بنا بر احتیاط مستحب با اجازه حاکم شرع از طرف صاحبش صدقه دهد و یا آن را به حاکم شرع بدهد ؛ و اگر صاحبش پیدا شد و به صدقه راضی نشد عوض آن را به او بدهد ، و ثواب صدقه برای خودش می باشد .

۲_ اگر آن مال در حرم خدا پیدا شده باشد ، بنا بر احتیاط آن را برندارد ؛ و اگر برداشت بعد از یک سال معرفی آن را برای صاحبش نگه دارد یا آن را با اجازه حاکم شرع صدقه دهد و یا به حاکم شرع برساند ؛ و بنا بر احتیاط واجب نمی تواند برای خودش بردارد.

(مسئله ۳۱۴۳) اگر کودک نابالغ چیزی پیدا کند که نشانه دارد و قیمت آن به یک درهم یا بیشتر می رسد ، ولی او باید اعلام نماید و پس از یک سال اعلام آن را برای کودک بردارد یا برای صاحبش نگه دارد و یا صدقه بدهد ؛ هرکدام برای کودک اصلح باشد .

(مسئله ۳۱۴۴) اگر معرفی و اعلام ، نیاز به هزینه دارد _ مثل این که پیدا کننده به هر دلیلی قدرت اعلام ندارد و باید به دیگری مزد دهد تا اعلام کند ، یا کالای پیدا شده دارای اهمیت است و باید به وسیله روزنامه یا نظایر آن آگهی و اعلام نماید _ می تواند هزینه معرفی و آگهی را از صاحبش بگیرد .

(مسئله ۳۱۴۵) اگر در بین سالی که اعلام می کند از پیدا شدن صاحب مال به گونه ای مأیوس شود که اعلام لغو شمرده می شود ، احتیاط واجب آن است که آن را با اجازه حاکم شرع صدقه دهد و برای خودش برندارد .

(مسئله ۳۱۴۶) اگر در موردی که باید اعلام کند بداند با اعلام کردن صاحب آن پیدا نمی شود و معرفی لغو شمرده می شود ، می تواند در همان روز اول با اجازه حاکم شـرع آن را صدقه دهد ؛ و چنانچه پس از آن صاحبش پیدا شود و به صدقه راضـی نشود ، باید عوض آن را به او بدهد و ثواب صدقه برای خود اوست .

(مسئله ۳۱۴۷) اگر در بین سالی که اعلام می کند مال از بین برود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده و یا در آن تصرف نموده باشد باید عوض آن را به صاحبش بدهد ؛ و اگر کوتاهی و تصرف نکرده باشد چیزی بر او واجب نیست .

(مسئله ۳۱۴۸) اگر پس از یـک سـال اعلام صـاحب مال پیـدا نشود و او مال را برای صاحبش نگهـداری کنـد و از بین برود ، چنـانچه در نگهـداری آن کوتاهی یا زیاده روی ننموده ضامن نیست ؛ ولی اگر برای خود برداشـته یا از طرف صاحبش صـدقه داده باشد و او به صدقه دادن راضی نشود در هر صورت ضامن است .

(مسئله ۳۱۴۹) هنگام اعلام لازم نیست جنس چیزی را که پیـدا کرده بگویـد ؛ بلکه همین قدر که بگوید: «چیزی پیدا کرده ام» کافی است ؛ مگر این که اعلام به این شکل بی فایده باشد . و چنانچه شخصی نشانه های آن را به گونه ای بگوید که اطمینان به صداقت او پیدا شود کافی است ؛ و لازم نیست نشانه هایی را که بیشتر اوقات صاحب مال متوجه آنها نیست بگوید .

(مسئله ۳۱۵۰) شخصـی که مالی را پیدا می کند لازم نیست خودش اعلام نماید ؛ بلکه فرد مطمئنی می تواند از طرف او اعلام کند .

(مسئله ۳۱۵۱) اگر مـالی را که کمتر از بهای «۴۱۹/۲» گرم نقره سـکه دار ارزش دارد پیدا کند و از آن صـرف نظر نماید و در مسـجد یا جای دیگر بگذارد ، چنانچه کسـی آن را بردارد برای او حلال است ؛ ولی اگر قیمت آن به «۴۱۹/۲» گرم نقره سکه دار برسد و اعلام نکند و در جایی که پیدا کرده و یا در مسجد یا در جای دیگر بگذارد و آن چیز از بین برود یا دیگری آن را بردارد ، کسی که ابتدا آن را پیدا کرده ضامن است .

(مسئله ۳۱۵۲) هرگاه چیزی پیـدا کند که اگر بماند فاسد می شود ، باید تا مقداری که ممکن است آن را نگه دارد ؛ بعد بنا بر احتیاط با اجازه حاکم شـرع قیمت کنـد و خودش بردارد و بفروشد و پولش را نگه دارد ، و اگر صاحب آن پیدا نشد از طرف او صدقه بدهد . و احتیاط واجب آن است که برای صدقه دادن از حاکم شرع اجازه بگیرد .

(مسئله ۳۱۵۳) قیمت مال پیدا شده باید برحسب زمان و مکانی که مال در آن پیدا شده محاسبه شود .

(مسئله ۳۱۵۴) اگر چیزی را که پیدا کرده هنگام وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد ، در صورتی که قصدش این باشـد که صاحب آن را پیدا کند اشکال

ندارد .

(مسئله ۳۱۵۵) اگر دو شاهد عادل شهادت دهند که مالِ پیدا شده برای فلان شخص است ، باید مال به آن فرد داده شود ؛ چه پیش از شروع اعلام باشد یا در بین و یا پس از آن .

(مسئله ۳۱۵۶) اگر کسی که مال نشانه دار را پیدا کرده بمیرد ، چنانچه پس از پایان اعلام آن را برای خودش برداشته و مرده باشد مالکیت آن به همان صورت به وارث او منتقل می شود که اگر صاحبش پیدا شد به او برگردانده شود ؛ و اگر قبل از شروع اعلام یا بین آن مرده باشد ظاهراً ورثه باید به جای او اعلام نمایند .

(مسئله ۳۱۵۷) اگر کفش کسی را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند یکی از دو صورت را دارد:

۱ــ چنانچه بداند کفشی که مانده از همان کسی است که کفش او را برده ، در صورتی که از پیدا شدن صاحبش مأیوس و یا برایش مشقت داشته باشد می تواند آن را برای خود بردارد ؛ ولی اگر بهای آن از کفش خودش بیشتر است باید هرگاه صاحب آن را پیدا کرد کفش را عوض کند یا تفاوت قیمت را به او بدهد و یا رضایت او را به دست آورد ؛ و چنانچه از پیدا شدن صاحب آن ناامید شود باید با اجازه حاکم شرع تفاوت قیمت را از طرف صاحبش صدقه دهد .

۲ــ چنانچه احتمال دهد کفشی که مانده مال دیگری باشد نه مال کسی که کفش او را برده است ، احکام مال گمشده را دارد که در مسائل گذشته بیان شد .

(مسئله ۳۱۵۸) لوازم و ابزار و اشیائی را که برای تعمیر و مانند آن نزد تعمیرکاران و صاحبان صنایع می برند ، اگر صاحب آن جنس ناشناخته باشد و دیگر سراغ آن نرود و صاحب صنعت پس از جستجو و تحقیق از آمدن صاحب جنس ناامید شود باید آن را از طرف صاحبش صدقه دهد ؛ و بنا بر احتیاط واجب با اجازه حاکم شرع باشد .

(مسئله ۳۱۵۹) اگر دزد مالی را که به سرقت برده نزد انسان امانت بگذارد ، جایز نیست آن را به خود دزد برگرداند ؛ بلکه باید آن را به صاحبش بدهد . و اگر صاحبش به هیچ وجه معلوم نیست حکم لقطه بر آن جاری می شود .

(مسئله ۳۱۶۰) اگر مالی از دیگران در بین اموال انسان باقی بماند و صاحب آن یا محل و مکان او به هیچ وجه معلوم نباشد به گونه ای که رساندن مال به صاحبش برای او میسر نیست و از پیدا کردن او نیز مأیوس باشد ، باید آن را از طرف صاحبش و با اجازه حاکم شرع صدقه بدهد . همچنین اگر انسان در معاملات و داد و ستدها کم و زیاد کرده و در اثر مرور زمان صاحبان آنها را فراموش کرده است و شناخت آنان برای او میسر نیست ، باید عوض آنها را از طرف صاحبان آنها و با اجازه حاکم شرع صدقه بدهد . و بنا بر احتیاط در هر دو صورت اگر

مقدار آن را نمی داند به قدری صدقه دهد که مطمئن شود بریءُ الذمّه شده است . و به این کار در اصطلاح «ردّ مظالم» گفته می شود .

مال مجهول المالک

«مجهول المالک» به مالی می گویند که صاحب آن مشخص نیست .

(مسئله ۳۱۶۱) اگر حیوانی همچون گوسفند یا مرغ وارد خانه انسان شود و صاحب آن معلوم نباشد حکم لقطه را ندارد ، بلکه «مجهول المالک» می باشد ؛ پس باید برای پیدا کردن صاحب آن جستجو کند و چنانچه از یافتن او مأیوس شد با اجازه حاکم شرع حیوان

یا بهای آن را صدقه دهد . همچنین است اگر کبوتری که بال آن بریده شده است وارد منزل انسان شود ؛ ولی اگر بال کبوتر بریده نباشد و انسان نداند صاحب دارد یا نه ، می تواند آن را به قصد تملک برای خود بردارد ؛ و اگر بداند صاحب دارد باید آن را به صاحبش برگرداند ، و اگر صاحب آن را نمی شناسد و از پیدا کردن او مأیوس است باید آن را صدقه دهد .

(مسئله ۳۱۶۲) اگر در جایی که عمران و آبادی است حیوانی را پیدا کند یکی از دو صورت را دارد:

۱_ اگر حیوان سالم است و در معرض تلف نباشد ، جایز نیست آن را بگیرد ؛ و اگر گرفت باید آن را حفظ کند و علوفه اش را نیز تأمین کند و حق ندارد از صاحبش عوض آن را مطالبه نماید . و در صورتی که آن حیوان گوسفند باشد و صاحب آن پیدا نشود ، می تواند آن را برای صاحبش نگه دارد و یا این که پس از سه روز آن را بفروشد و پول آن را از طرف صاحبش صدقه دهد ؛ و چنانچه صاحبش پیدا شود و صدقه را قبول نکند باید پول آن را به صاحبش بدهد .

۲_ اگر حیوان در اثر مرض یا غیر آن در معرض تلف باشد ، جایز است آن را بگیرد و در این صورت واجب است علوفه آن را تأمین کند ؛ و در صورتی که قصد مجان نداشته باشد می تواند پس از پیدا شدن صاحبش آن را مطالبه نماید ، و یا این که از پشم یا شیر یا سواری آن استفاده کند و از مخارجش کم کند . و اگر حیوان تلف شود ضامن آن نیست ؛ مگر این که در حفظ آن کوتاهی کرده باشد .

(مسئله ۳۱۶۳) اگر حیوانی را در جایی که عمران و آبادی نیست _ مانند بیابانها و جنگلها و کوهها و راههای بیابانی _ پیدا کند و صاحب آن معلوم نباشد دو صورت دارد:

۱_ اگر در آن محل آب و گیاه وجود دارد و حیوان از لحاظ جسمی یا قدرت دویدن می تواند خود را از درندگان حفظ کند ، جایز نیست آن را بگیرد .

۲_ اگر در آن محل آب وگیاه وجود ندارد و یا حیوان در معرض خطر باشد _ مانند گوسفند و بچه شتر _ جایز است آن را بگیرد و به مقدار ممکن معرفی کند . و چنانچه از پیدا کردن صاحبش مأیوس شد می تواند آن را تملک کند و یا این که برای صاحبش حفظ نماید ؛ ولی در صورت تملک اگر صاحبش پیدا شود باید عوض آن را به او بدهد .

(مسئله ۳۱۶۴) اگر بچه ای گم شده باشد و ولی او پیدا نشود و یا او را سر راه گذاشته باشند ، جایز است بلکه اگر در معرض تلف باشد واجب است انسان او را بردارد و حفظ کند و مخارجش را تأمین نماید تا به حد بلوغ برسد و یا پدر یا مادر یا جد پدری او پیدا شود . و چنانچه بچه مالی همراه خود دارد جایز است با اجازه حاکم شرع آن مال را به مصرف او برساند ؛ و اگر مال ندارد از بیت المال یا زکوات یا مردمان خیر برای مخارج او کمک بگیرد ؛ و اگر ممکن نشد خودش

مخارج او را بدهد ، و در این صورت می تواند مخارجی را که متحمل می شود یادداشت کرده تا پس از بزرگ شدن و تمکن بچه از او مطالبه نماید .

(مسئله ۳۱۶۵) مالی که صاحب آن مشخص باشد ولی به هیچ وجه به او دسترسی نیست در حکم مجهول المالک می باشد .

احکام سر بریدن و شکار حیوانات

قَالَ اللهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالی: یَسْئَلُونَکَ مَاذَا أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبَاتُ وَ مَا عَلَّمْتُمْ مِّنَ الْجَوَارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللهُ فَکُلُوا مِمَّا أَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ وَ اذْکُرُوا اسْمَ اللهِ عَلَیْهِ وَ اتَّقُوا اللهَ إنَّ اللهَ سَرِیعُ الْحِسَابِ .

(مسئله ۳۱۶۶) اگر حیوان حلال گوشتِ اهلی یا وحشی را به دستوری که می آید سر ببرند ، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است ؛ ولی گوشت حیوانی که نجاست خوار شده ــ اگر به دستوری که در شرع معین شده آن را استبراء نکرده باشند ــ و نیز گوشت چهارپایی که انسان با آن نزدیکی کرده و گوسفندی که شیر خوک خورده تا بزرگ شده حلال نیست .

(مسئله ۳۱۶۷) اگر حیوان حلال گوشت وحشی ــ مانند آهو ، کبک و بز کوهی ــ یا

حیوان حلال گوشت اهلی را که بعداً وحشی شده به دستوری که گفته می شود شکار کنند پاک و حلال است ؛ ولی حیوان حلال گوشت اهلی _ مانند گوسفند و مرغ خانگی _ یا حیوان حلال گوشت وحشی که به واسطه تربیت کردن اهلی شده است با شکار حلال و پاک نمی شود .

(مسئله ۳۱۶۸) حیوان حلال گوشت وحشی در صورتی با شکار کردن پاک و حلال می شود که بتواند فرار یا پرواز نماید ؛ بنابراین بچه آهو که نمی تواند فرار کند و بچه کبک که نمی تواند پرواز نماید با شکار کردن پاک و حلال نمی شود . و اگر آهو و بچه اش _ که نمی تواند فرار کند _ با یک تیر شکار نمایند ، آهو حلال و بچه اش حرام است .

(مسئله ۳۱۶۹) حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد با سر بریدن حلال نمی شود، ولی مرده آن پاک است ؛ چه خودش بمیرد یا سر آن را ببرند .

(مسئله ۳۱۷۰) سگ و خوک با سر بریدن و شکار کردن پاک نمی شوند و خوردن گوشت آنها حرام است . ولی حیوان پاک حرام گوشتی راکه درنده وگوشتخوار است _ مانند گرگ و پلنگ _ اگر به دستوری که گفته می شود سر ببرند یا با تیر و مانند آن شکار کنند پاک است ، ولی خوردن گوشت آنها حرام می باشد ، و اگر با سگ شکاری آنها را شکار کنند پاک شدن بدن و پوستشان نیز محل اشکال است .

(مسئله ۳۱۷۱) حیواناتی همچون فیل ، خرس و میمون که از مسوخ شمرده شده اند و همچنین موش و خزندگانی مانند مار و سوسمار که در داخل زمین زندگی می کنند _ اگر خون جهنده داشته باشند _ در صورتی که به خودی خود بمیرند نجس می باشند ؛ بلکه اگر سر آنها را هم ببرند یا آنها را شکار کنند پاک شدن بدنشان محل اشکال است .

(مسئله ۳۱۷۲) حیوان حلال گوشتی که مانند ماهی خون جهنده ندارد اگر به خودی خود بمیرد پاک است ؛ ولی گوشت آن حلال نیست .

(مسئله ۳۱۷۳) اگر از شکم حیوان زنده بچه مرده ای بیرون آید یا آن را بیرون آورند خوردن گوشت آن بچه حرام است .

(مسئله ۳۱۷۴) اگر حیوانی شکار کنند یا سر ببرند و بچه زنده ای از شکمش بیرون آید ، چنانچه آن بچه را به دستوری که در شرع معین شده سر ببرند حلال است ؛ وگرنه حرام می باشد .

(مسئله ۳۱۷۵) اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچه مرده ای از شکمش بیرون آورند ، چنانچه خلقت آن بچه کامل باشد و مو یا پشم در بدنش روییده و در اثر کشتنِ مادرش مرده باشد پاک و حلال است ؛ ولی اگر پیش از کشتن مادرش مرده باشد نجس و حرام است .

دستور ذبح حیوان

(مسئله ۳۱۷۶) دستور سر بریدن حیوان آن است که چهار رگ بزرگ گردن آن را _ یعنی: نای (راه نفس) ، مری (راه غذا) و دو شاهرگ حیوان _ از زیر برآمدگی گلو به طور کامل و پیوسته ببرند و جدا نمایند ؛ و اگر آنها را بشکافند ولی جدا نکنند بنا بر احتیاط واجب کافی نیست .

(مسئله ۳۱۷۷) اگر بعضی از چهار رگ را ببرند و صبر کنند تا حیوان بمیرد و بعد بقیه را ببرند فایده ندارد ؛ بلکه اگر به این مقدار هم صبر نکنند ولی به طور معمول و به گونه ای که عمل واحد حساب شود چهار رگ را پشت سر هم نبرند _ اگر چه پیش از جان دادن حیوان بقیه رگها را ببرند _ محل اشکال است .

(مسئله ۳۱۷۸) باید چهار رگ حیوان را به نحو متعارف از رو ببرند ؛ پس اگر سر آن را از پشت ببرند _ هر چند چهار رگ آن بریده شود _ کفایت نمی کند . همچنین است بنا بر احتیاط اگر کارد را در گلوی حیوان فرو برند و به طرف بالا بکشند تا چهار رگ آن بریده شود .

(مسئله ۳۱۷۹) اگر ذبح کننده اشتباه کند و سر حیوان را از بالای برآمدگی گلو ببرد به طوری که رگهای چهارگانه بریده نشود ، در صورتی که حیوان جان داده باشد حرام شده است ؛ ولی اگر هنوز جان دارد به گونه ای که بریدن چهار رگ در جان دادن آن اثر دارد و بعد از بریدن آنها دست و پایش حرکت می کند ، می توان بلافاصله از زیر برآمدگی گلو

حیوان را ذبح کرد و در این صورت حلال می شود .

(مسئله ۳۱۸۰) اگر گرگ یا حیوان درنـده دیگر گلوی گوسفند را به طوری بکند که از چهار رگی که در گردن است و باید موقع ذبح بریده شود چیزی نمانده باشد ، آن حیوان حرام شده است ؛ ولی اگر آن رگها سالم و حیوان هنوز زنده است ــ به گونه ای که سر بریدن در جان دادن آن اثر دارد و بعد از سر بریدن دست و پایش حرکت می کند ــ چنانچه به دستوری که شرع معین شده سر آن را ببرند پاک و حلال می باشد .

(مسئله ۳۱۸۱) بنا بر احتیاط واجب پیش از جان دادن پوست حیوانِ ذبح شده را از بدنش جدا نکنند ؛ و اگر جدا کردند از گوشت آن حیوان نخورند . همچنین بنا بر احتیاط واجب پیش از جان دادن مغز حرام را که در تیره پشت است نبرند و سر حیوان را نیز جدا نکنند ؛ بلکه اگر عمداً مغز حرام را ببرند یا سر را جدا کنند خوردن گوشت آن خالی از اشکال نیست ؛ ولی اگر به واسطه غفلت یا تیزی کارد بی اختیار مغز حرام یا سر حیوان جدا شد اشکال ندارد و گوشت آن حلال است .

شرایط ذبح حیوان

(مسئله ۳۱۸۲) سر بریدن حیوان پنج شرط دارد:

۱ــ کسی که سر حیوان را می برد ــ مرد باشد یا زن ــ باید مسلمان باشد و با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله اظهار دشمنی نکند . و بچه مسلمان هم اگر خوب و بد را تشخیص می دهد و کیفیت سر بریدن حیوان را می داند می تواند سر حیوان را ببرد .

۲ــ سر حیوان را با چیزی ببرد که از جنس آهن باشد ؛ ولی چنانچه آهن پیدا نشود و طوری باشد که اگر سر حیوان را نبرند می میرد ، می توان با هر وسیله تیزی که چهار رگ آن را جدا کند ــ مانند شیشه و سنگ تیز ــ سر حیوان را برید .

۳ــ هنگام سر بریدن باید جلوی بدن حیوان رو به قبله باشد ؛ ولی خود ذبح کننده لازم نیست رو به قبله باشد ، هر چند بهتر است . و کسی که می داند باید رو به قبله سر ببرد اگر عمداً حیوان را رو به قبله نکند ، گوشت آن نجس و خوردن آن حرام می شود ؛ ولی اگر فراموش کند یا قبله را اشتباه کند یا جهت قبله را نداند و نتواند بپرسد و ناچار به ذبح باشد یا نتواند حیوان را رو به قبله کند اشکال ندارد .

۴ــ هنگامی که می خواهد سر حیوان را ببرد یا کارد به گلویش بگذارد باید به نیت سر بریدن نام خدا را بگوید ؛ و همین اندازه که بگوید: «بسم الله» کافی است . و اگر بدون قصد سر بریدن نام خدا را بگوید آن حیوان پاک نمی شود و گوشت آن حرام است ؛ ولی اگر از روی فراموشی نام خدا را نگوید اشکال ندارد ، و مستحب است هر وقت یادش آمد بگوید: «بِسْمِ اللهِ عَلی اَوَّلِهِ وَ آخِرِهِ» .

۵ ــ حیوان پس از سربریدن حرکتی کند ؛ اگر چه مثلاً چشم یا دم خود را حرکت دهد یا پای خود را به زمین زند که معلوم شود زنده بوده است . گرچه هنگام

ذبح خونش با حرکت خارج نشود یا قطره قطره خارج شود ، یا اگر حیوان هنگام ذبح اعضای بدنش حرکت نکند ولی خونش با جهش خارج شود و کاشف از زنده بودن او باشدکفایت می کند برای حلیت ؛ و همچنین اگر هنگام ذبح علم به حیات حیوان داشته باشد کافی است .

(مسئله ۳۱۸۳) برای خواباندن حیوان در حال ذبح کیفیت خاصی معتبر نیست و فرقی نمی کند که حیوان را به جانب راست یا چپ بخوابانند ؛ ولی باید جلوی بدن آن رو به قبله باشد .

(مسئله ۳۱۸۴) در ذبح کننده «اختیار» شرط نیست ؛ پس اگر کسی از روی اکراه ولی با مراعات شرایط شرعی حیوان را ذبح کند حلال و پاک است . همچنین لازم نیست بردن نام خدا از نظر ذبح کننده واجب باشد ؛ پس اگر کسی که معتقد به وجوب آن نیست هنگام ذبح به قصد ذبح نام خدا را بر زبان جاری کند کافی است .

(مسئله ۳۱۸۵) گفتن «بسم الله» توسط شخص دیگری غیر از ذبح کننده و یا توسط ضبط صوت و نظایر آن کافی نیست .

(مسئله ۳۱۸۶) فولاد از جنس آهن است ؛ همچنین استیل ، آلومینیوم ، منیزیوم و امثال اینها اگر به نظر اهل فن از جنس آهن باشد ذبح با آنها اشکال ندارد ؛ ولی اگر از روی مسامحه یا جهالت به آنها آهن گفته شود ذبح با آنها صحیح نیست .

(مسئله ۳۱۸۷) سر بریدن حیوان با دستگاههایی که اخیراً متداول شده بنا بر احتیاط واجب جایز نمی باشد ، گرچه شرایط شرعی _ مانند: روبه قبله بودن، بسم الله گفتن و... _ رعایت شود و وسیله ذبح از آهن محقق باشد . برای این که ذبح جامع الشرایط شرعی مشکوک التحقق است ، به مقتضای اصاله عدم تزکیه و استصحاب عدم ذبح جامع الشرایط نمی توان حکم به صحت کرد مگر این که اماره تزکیه شرعی بر خلاف باشد .

(مسئله ۳۱۸۸) بی حس کردن حیوان توسط دستگاه یا هر وسیله دیگر قبل از ذبح اگر به طور کامل نباشد و مانع از خروج خون متعارف از حیوان پس از سر بریدن نشود اشکال ندارد . و باید در غیر حال ناچاری از وارد کردن ضربه گیج کننده به سر حیوان قبل از ذبح _ اگر موجب اذیت حیوان باشد _ خودداری شود ؛ ولی موجب حرام شدن گوشت حیوان نمی شود .

(مسئله ۳۱۸۹) گوشتهایی که در بازار مسلمانان به فروش می رسد و ذبح آنها معمولاً به دست مسلمانان صورت می گیرد حلال و پاک است ؛ ولی گوشت و مرغهای سر بریده ای که از کشورهای غیراسلامی وارد می شود محکم به نجاست وحرمت می باشد ، تنها در صورتی حلال و پاک خواهد بود که ثابت شود ذبح توسط مسلمان صورت گرفته است .

(مسئله ۳۱۹۰) اگر حیوانی سرکش شود و نتوانند آن را به دستوری که در شرع معین شده ذبح کنند یا مثلاً در چاه بیفتد و احتمال دهند که در آنجا بمیرد و کشتن آن به دستور شرع ممکن نباشد ، چنانچه با چیز برنده ای مثل شمشیر و نیزه به بدن حیوان بزنند و در اثر زخم جان دهد حلال می شود و رو به قبله بودن آن لازم نیست ؛ ولی باید شرطهای دیگر که برای سر بریدن حیوانات گفته شد رعایت شود .

دستور نحر شتر

(مسئله ۳۱۹۱) هنگام کشتن شتر باید علاوه بر رعایت پنج شرطی که برای سر بریدن حیوانات گفته شد کارد یا چیز دیگری را که تیز و از جنس آهن باشد در گودی میان گردن و سینه شتر فرو برند ؛ و به آن «نحر» می گویند . و بهتر است در آن هنگام شتر ایستاده باشد ؛ ولی اگر در حالی که زانوها را به زمین زده یا به پهلو خوابیده و جلوی بدنش رو به قبله است کارد را در گودی گردنش فرو کنند اشکال ندارد .

(مسئله ۳۱۹۲) اگر به جای این که کارد در گودی گردن شتر فرو کنند سر آن را ببرند ، یا گوسفند و گاو و مانند اینها را به جای سر بریدن کارد در گودی گردنشان فرو کنند ، گوشت آنها حرام و بدنشان نجس می شود . ولی اگر چهار رگ شتر را ببرند و تا زنده است به دستوری که گفته شد کارد در گودی گردنش فرو کنند _ به

گونه ای که فرو کردن کارد سبب جان دادن آن شود و دست و پایش حرکت کند ــ گوشت آن حلال و بدن آن پاک است ؛ و نیز اگر کارد در گودی گردن گاو یا گوسفند و مانند اینها فرو کنند و تا زنده است سر آن را به دستوری که گفته شد ببرند حلال و پاک می شود .

مستحبات و مکروهات ذبح حیوان

(مسئله ۳۱۹۳) چند چیز در سر بریدن حیوان مستحب است:

۱ــ هنگام سر بریدن گوسفند ــ بنا بر مشهور ــ دو دست و یک پای آن را ببندند و پای دیگرش را باز بگذارند ؛ و هنگام سربریدن گاو چهار دست و پایش را ببندند و دُم آن را باز بگذارند ؛ و هنگام کشتن شتر دو دست آن را از پایین تا زانو یا تا زیر بغل به یکدیگر ببندند و پاهایش را باز بگذارند . و مستحب است مرغ را بعد از سر بریدن رها کنند تا پر و بال بزنند .

۲ــ کسی که حیوان را می کشد رو به قبله باشد ؛ بلکه احوط است .

۳ــ بنا بر مشهور پیش از کشتن حیوان آب جلوی او بگذارند .

۴ــ کاری کنند که حیوان کمتر اذیت شود ؛ مثلاً کارد را خوب تیز کنند و با عجله سر حیوان را ببرند .

(مسئله ۳۱۹۴) چند چیز در سر بریدن حیوان مکروه است:

۱ــ در جایی حیوان را بکشند که حیوان دیگر آن را ببیند .

۲ــ در شب یا پیش از ظهر روز جمعه سر حیوان را ببرند ؛ ولی در صورت احتیاج

کراهت ندارد .

۳ـ خود انسان حیوانی را که پرورش داده است ذبح کند .

احکام و شرایط شکار با اسلحه

(مسئله ۳۱۹۵) هرگاه حیوان حلال گوشت وحشی را با اسلحه شکار کنند با پنج شرط پاک و حلال می شود:

۱ـ اسلحه شکاری مانند «کارد و شمشیر» برنده یا مثل «نیزه و تیر» تیز باشد که در اثر تیز بودن بدن حیوان را پاره کند ؛ پس اگر به وسیله دام ، چوب ، سنگ و مانند آن حیوان را شکار کنند و حیوان بمیرد پاک نمی شود و خوردن آن حرام است ؛ مگر این که آن را زنده دریابند و ذبح کنند . و اگر حیوانی را با تفنگ شکار کنند ، چنانچه گلوله آن تیز باشد که در بدن حیوان فرو رود و آن را پاره کند پاک و حلال است ؛ بلکه اگر گلوله تیز نباشد ولی با فشار در بدن حیوان فرو رود و آن را پاره کند و حیوان را بکشد نیز بنا بر اقوی حلال و پاک است ؛ اما اگر به واسطه حرارتش بدن حیوان را بسوزاند و در اثر سوزاندن حیوان بمیرد پاک و حلال بودنش خالی از اشکال نیست .

۲ـ شکارکننده باید مسلمان باشد و با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله اظهار دشمنی نکند ؛ و اگر مسلمان زاده نابالغ است خوب و بد را تشخیص دهد .

۳ـ اسلحه را برای شکار حیوان به کار برد ؛ پس اگر به جای دیگر نشانه گیری کند و اتفاقاً به حیوان بخورد و آن را بکشد پاک و حلال نیست .

۴ـ هنگام به کار بردن اسلحه «بسم الله» بگوید ، و چنانچه عمداً نام خدا را نگوید شکار حلال نمی شود ؛ ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد .

۵ ـ هنگامی که انسان به حیوان می رسد حیوان مرده باشد و یا اگر زنده است به اندازه سر بریدن وقت نباشد ؛ وگرنه باید به دستوری که برای سر بریدن گفته شد عمل کند ؛ و اگر وقتی برسد که حیوان زنده است و وقت کافی هم برای سر بریدن باشد و در عین حال صبر کند تا حیوان بمیرد ، گوشت آن حرام و نجس می شود .

(مسئله ۳۱۹۶) اگر دو نفر حیوانی را شکار کنند و یکی از آنان مسلمان و دیگری کافر باشد یا یکی از آن دو نام خدا را بگوید و دیگری عمداً نام خدا را نگوید ، آن حیوان حلال نیست .

(مسئله ۳۱۹۷) اگر بعد از آن که حیوانی را تیر زدند مثلاً در آب بیفتد یا از کوه پرت شود و انسان بداند که حیوان به واسطه تیر و افتادن در آب یا پرت شدن جان داده حلال نیست ؛ بلکه اگر شک کند که فقط در اثر تیر بوده یا نه حلال نمی باشد .

احکام و شرایط شکار با سگ شکاری

(مسئله ۳۱۹۸) هرگاه سگ شکاری حیوان حلال گوشت وحشی را شکار کند با

هفت شرط گوشت آن پاک و حلال است:

۱ـ سگ به گونه ای تربیت شده باشد که هرگاه آن را برای گرفتن شکار بفرستند برود و هرگاه از رفتن باز دارند بایستد ؛ ولی اگر در وقت نزدیک شدن به شکار با بازداشتن نایستد مانعی ندارد . و احتیاط واجب آن است که اگر عادت دارد پیش از رسیدن صاحبش از گوشت شکار بخورد از شکار آن اجتناب کنند ؛ ولی اگر از خون آن بنوشد یا اتفاقاً از گوشت شکار بخورد اشکال ندارد .

۲ـ صاحب سگ آن را فرستاده باشد ؛ پس اگر سگ خودسرانه به شکار رود شکار نجس و گوشت آن حرام است ؛ بلکه اگر خودسرانه به دنبال شکار رود و بعداً صاحبش بانگ بزند که زودتر آن را به شکار برساند ـ اگر چه به واسطه صدای صاحبش شتاب کند ـ بنا بر احتیاط واجب باید از خوردن آن شکار خودداری نمود.

۳ـ کسی که سگ شکاری را می فرستد مسلمان باشد ، و اگر نابالغ است خوب و بد را تشخیص دهد ؛ پس اگر کافر یا مسلمانی که با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دشمنی می کند سگ را بفرستد شکار نجس و حرام است .

۴ـ هنگامی که سگ را برای شکار می فرستد نام خدا را بگوید ؛ ولی نگفتن نام خدا از روی فراموشی اشکال ندارد . و اگر وقت فرستادن سگ عمداً نام خدا را نگوید ولی پیش از آن که سگ به شکار برسد نام خدا را بگوید ، بنا بر احتیاط از آن شکار اجتناب نماید .

۵ـ شکار به واسطه زخمی که از دندان سگ پیدا شده بمیرد ؛ پس اگر سگ شکار را خفه کند ، یا شکار بر اثر دویدن زیاد یا ترس بمیرد نجس و حرام است .

۶ـ شکارچی با سرعت یا به طور متعارف خود را به شکار برساند .

۷ـ هنگامی که شکارچی به شکار می رسد حیوان مرده باشد یا اگر زنده است به اندازه سر بریدن آن وقت نباشد ؛ پس اگر هنگامی که شکارچی می رسد حیوان زنده است و به اندازه سر بریدن یا بیشتر وقت باشد ـ مثلاً حیوان چشم یا دم خود را حرکت می دهد یا پای خود را به زمین می زند ـ چنانچه سر حیوان را نبرد تا بمیرد گوشت آن نجس و حرام است .

(مسئله ۳۱۹۹) کسی که سگ را فرستاده اگر وقتی برسد که بتواند سر حیوان را ببرد ، چنانچه به طور معمول و با شتاب کارد را بیرون آورد ولی وقت سر بریدن بگذرد و آن حیوان بمیرد حلال است ؛ ولی اگر با وجود وسیله ذبح در اثر آماده نکردن آن وقت بگذرد بنا بر احتیاط واجب حلال نمی شود ؛ و اگر چیزی همراه او نباشد که با آن سر حیوان را ببرد و صبر کند تا سگ حیوان را بکشد پاک و حلال می باشد .

(مسئله ۳۲۰۰) اگر چند سگ را برای شکار رها کنند ، چنانچه همه آنها دارای شرایط شکار باشند شکار حلال است ؛ ولی اگر یکی از آنها دارای شرایط نباشد شکار نجس و حرام می شود . و نیز اگر چند نفر با هم سگ را بفرستند و یکی از

آنها کافر باشد یا عمداً نام خدا را نگوید آن شکار حرام است .

(مسئله ۳۲۰۱) اگر سگ شکاری را برای شکار حیوان مخصوصی رها کنند و سگ حیوان دیگری را شکار کند اشکال ندارد ؛ و نیز اگر آن حیوان را با حیوان دیگر شکار کند هر دوی آنها حلال و پاک می باشند .

(مسئله ۳۲۰۲) اگر باز شکاری یا حیوان دیگری غیر از سگ شکاری حیوانی را شکار کند آن شکار حلال نیست ؛ مگر این که شکارچی هنگامی برسد که شکار زنده باشد و به دستوری که در شرع معین شده سر آن را ببرد .

احکام صید ماهی و ملخ

(مسئله ۳۲۰۳) اگر ماهی فلس دار را زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد پاک و خوردن آن حلال است ؛ و چنانچه در آب بمیرد پاک ولی خوردن آن حرام می باشد ؛ و اگر تور ماهیگیری را در آب بیندازند و بعضی از ماهیها پس از افتادن به تور بعد از فروکش کردن آب شود در تور یا هنگام خارج کردن آنها از تور بمیرند بنا بر اقوی پاک و حلال است . و ماهی بدون فلس اگر چه زنده از آب گرفته شود و بیرون آب جان دهد پاک ولی حرام می باشد .

(مسئله ۳۲۰۴) اگر ماهی از آب بیرون بیفتد یا موج آن را بیرون بیندازد یا آب فرو رود و ماهی در خشکی بماند ، چنانچه پیش از آن که بمیرد کسی با دست یا هر وسیله دیگر آن را بگیرد بعد از جان دادن حلال است .

(مسئله ۳۲۰۵) کسی که ماهی را صید می کند لازم نیست مسلمان باشد و هنگام صید نام خدا را بگوید ؛ ولی مسلمان باید ببیند یا بداند که آن را زنده گرفته اند و در خارج آب مرده است .

(مسئله ۳۲۰۶) ماهی مرده ای که معلوم نیست آن را زنده از آب گرفته اند یا نه ، چنانچه در دست مسلمان باشد حلال است؛ واگر در دست کافر باشد _ اگر چه بگوید آن را زنده گرفته ام _ حرام می باشد ، مگر این که یقین حاصل شود یا دو شاهد عادل شهادت دهند که آن را زنده گرفته و خارج از آب مرده است . بنابراین استفاده از کنسروهای ماهی که در کشورهای غیر اسلامی تهیه می شود در صورتی برای مسلمانان بدون اشکال است که بدانند یا احراز کنند آنها را زنده از آب گرفته اند .

(مسئله ۳۲۰۷) خوردن ماهی زنده خالی از اشکال نیست ؛ ولی اگر ماهی زنده را در بیرون آب پیش از جان دادن بکشند خوردن آن اشکال ندارد .

(مسئله ۳۲۰۸) اگر ملخ را با دست یا وسیله دیگری زنده بگیرند خوردن آن پس از جان دادن حلال است ؛ و لازم نیست کسی که آن را می گیرد مسلمان باشد و هنگام صید نام خدا را ببرد . ولی اگر ملخ مرده ای در دست کافر باشد و معلوم نباشد آن را زنده گرفته

یا نه ــ اگر چه بگوید زنده گرفته ام ــ حلال نیست ؛ مگر این که یقین حاصل شود یا دو شاهد عادل شهادت دهند که را ست می گوید .

(مسئله ۳۲۰۹) خوردن ملخی که بال در نیاورده و نمی تواند پرواز کند حرام است .

احکام أطعمه و أشربه (خوردنیها و آشامیدنیها)

(مسئله ۳۲۱۰) حیوانات حلال گوشت عبارتند از:

۱ــ از حیوانات دریایی «ماهی فلس دار (پولک دار)» حلال است ؛ گرچه فلسهای آن هنگام صید یا به واسطه عوارض دیگر ریخته باشد ؛ همان گونه که برخی از ماهیها تنها فلسهای اطراف گوش آنها نمایان است . و ماهی بدون فلس حرام است ؛ چنانکه سایر حیوانات دریایی نظیر نهنگ و خرچنگ و قورباغه نیز حرام می باشند . البته «میگو» (روبیان) نیز جزو حیوانات دریایی حلال گوشت است .

۲ــ از چهارپایان اهلی گوشت «شتر، گاو و گوسفند» حلال است ، و گوشت «اسب ، قاطر و الاغ» کراهت دارد ؛ هر چند کراهت گوشت «اسب» کمتر است .

۳ــ از چهارپایان وحشی گوشت «آهو ، گوزن ، گاو وحشی ، قوچ ، بز کوهی و گورخر» حلال است .

۴ــ از پرندگان گوشت آن دسته که دارای چنگال هستند و درنده می باشند ــ مانند: عقاب ، باز ، کرکس ، و شاهین ــ حرام است ؛ همچنین بنا بر احتیاط واجب گوشت انواع کلاغ نیز حرام می باشد . ولی گوشت پرندگانی مانند: انواع کبوتر ، کبک ، تیهو ، قطا ، مرغ خانگی ، مرغابی ، بوقلمون و انواع گنجشک حلال است ؛ و نیز گوشت پرستو حلال ولی کشتن آن مکروه است ؛ و از خوردن گوشت هدهد (شانه به سر) بنا بر احتیاط پرهیز شود .

(مسئله ۳۲۱۱) خوردن شانزده چیز از حیوانات حلال گوشت حرام است:

۱ــ خون ۲ــ فضله (مدفوع) ۳ــ نری ۴ــ فرج ۵ ــ بچه دان ۶ــ تخم (دنبلان) ۷ــ انواع غده ها (دشول) ۸ ــ غده ای که در مغز و به شکل نخود است ۹ــ نخاع (مغز حرام) ۱۰ــ پی (که دو طرف تیره پشت است) ۱۱ــ زهره دان ۱۲ــ سپرز (طحال) ۱۳ــ مثانه ۱۴ــ مردمک (عدسی و سیاهی چشم) ۱۵ــ دریچه های قلب ۱۶ــ چیزی که میان سم دست و پای حیوان است .

ولی حکم به حرام بودن برخی از موارد یاد شده از روی احتیاط است ؛ و خوردن قلوه ها کراهت دارد .

(مسئله ۳۲۱۲) تخم ماهی حلال گوشت (خاویار) ــ هر چند نرم و لزج باشد ــ حلال است ، و تخم ماهی حرام گوشت ــ هر چند سفت و خشن باشد ــ حرام می باشد ؛ و اگر در موردی مشتبه شود که از قبیل حلال است یا حرام ، بنا بر احتیاط اگر لزج

و نرم است از مصرف آن خودداری شود و اگر سفت و زبر باشد خوردن آن حلال است .

(مسئله ۳۲۱۳) خوردن گوشت و شیر حیوان نجس العین ــ سگ و خوک ــ و حیوانات درنده ای که معمولاً نیش و چنگال دارند ــ مانند: شیر ، پلنگ ، یوزپلنگ ، گرگ ، کفتار ، شغال ، روباه و گربه ــ و نیز حیواناتی که مسخ شده اند ــ مانند: فیل ، خرس ، بوزینه و خرگوش ــ حرام می باشد .

(مسئله ۳۲۱۴) خوردن گوشت جانوارن ریز و خزندگان و انواع حشرات مانند: موش مار ، سوسمار ، مارمولک ، خرچنگ ، عقرب ، سوسک ، زنبور ، مورچه ، مگس ، پشه ، شب پره و انواع کرمها حرام است .

(مسئله ۳۲۱۵) معمولاً پرندگان حلال گوشت از حرام گوشت به دو راه شناخته می شوند:

۱ــ هنگام پرواز بال زدن آنها بیشتر از بال نزدن آنها باشد ؛ پس آن دسته که بال زدنشان بیشتر باشد حلالند ؛ و آن دسته که بیشتر بال را نگه می دارند حرام می باشند .

۲ــ آن دسته که سنگدان یا چینه دان یا انگشت جدایی مانند شست انسان دارند حلال ، و آن دسته که اینها را ندارند حرام می باشند .

(مسئله ۳۲۱۶) تخم پرندگان حلال گوشت حلال است و تخم پرندگان حرام گوشت حرام می باشد ؛ و اگر بین حلال و حرام مشتبه شود ، تخمهایی که دو طرف آن مساوی باشد حرام است و تخمهایی که یک طرف آن باریکتر باشد حلال است .

(مسئله ۳۲۱۷) اگر چیزی را که روح دارد از حیوان زنده جدا نمایند نجس و خوردن آن حرام است .

(مسئله ۳۲۱۸) حیوان اهلیِ حلال گوشت به یکی از سه راه حرام گوشت می شود:

۱ــ جلّال باشد ؛ یعنی خوراک آن بر حسب عادت منحصر به مدفوع انسان شده باشد ، در این صورت گوشت و شیر آن حرام و بنا بر احتیاط واجب ادرار و مدفوع و عرق آن نجس می باشد .

۲ــ انسان با حیوان چهارپا نزدیکی کند ؛ که در این صورت گوشت و شیر و بنا بر احتیاط نسل آن حرام می شود ، و بنا بر احتیاط واجب ادرار و مدفوع آن نیز نجس است .

۳ــ بره و بزغاله ای که از شیر خوک بخورد تا رشد کند و استخوان آن محکم شود ؛ در این حالت گوشت و شیر و نسل آنها حرام می شود ، و بنا بر احتیاط واجب ادرار و مدفوع آنها نیز نجس است .

(مسئله ۳۲۱۹) حیوانی را که به خوردن مدفوع انسان عادت کرده اگر بخواهند

حلال شود باید آن را استبراء نمایند ؛ یعنی تا مدتی از خوردن نجاست بازدارند و به آن غذای پاک دهند، به گونه ای که دیگر نگویند نجاست خوار است. و بنا بر احتیاط واجب مدت استبرای «شتر» چهل روز ، «گاو» سی روز و بهتر است چهل روز ، «گوسفند» ده روز و بهتر است چهارده روز ، «مرغابی» پنج روز و بهتر است هفت روز ، «مرغ خانگی» سه روز و «ماهی» یک شبانه روز می باشد .

(مسئله ۳۲۲۰) حیوانی که انسان با آن نزدیکی کرده اگر جزو حیواناتی است که معمولاً از گوشت و شیر آن استفاده می شود ، باید بلافاصله آن را بکشند و گوشت آن را بسوزانند ؛ واگر از حیواناتی است که معمولاً ـ از آن برای سواری و بار بردن استفاده می کنند ـ مانند: اسب و قاطر و الاغ ـ باید آن را به شهر دیگری برده و در آنجا به فروش برسانند ؛ و در هر دو صورت کسی که با آن نزدیکی کرده باید خسارت آن را بپردازد .

(مسئله ۳۲۲۱) حیوانی که با آن نزدیکی شده اگر با حیوانات دیگر مخلوط و مشتبه شد باید از راه قرعه آن را تعیین نمایند؛ بدین گونه که اول گله را دو نصف می کنند و پس از قرعه آن نصف را که مشخص شده باز دو نصف می کنند تا بالاخره آن حیوان مشخص شود .

(مسئله ۳۲۲۲) خوردن چیزهای نجس و نیز بنا بر احتیاط واجب هر چیز خبیثی که طبیعت انسان از آن متنفر است حرام می باشد ؛ ولی اگر پاک باشد و مقداری از آن به طوری با چیز حلال مخلوط و در آن مستهلک شود که به حساب نیاید خوردن آن اشکال ندارد .

(مسئله ۳۲۲۳) فرو بردن آب بینی و خلط سینه که در دهان آمده و نیز فرو بردن غذایی که از لای دندان بیرون می آید اگر طبیعت انسان از آن متنفر نباشد اشکال ندارد .

(مسئله ۳۲۲۴) خوردن خاک و گِل حرام است ؛ ولی خوردن مقدار کمی از تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام برای شفا و نیز خوردن گل داغستان و گل ارمنی برای درمان ـ چنانچه درمان منحصر به خوردن اینها باشد ـ اشکال ندارد .

(مسئله ۳۲۲۵) خوردن ، آشامیدن ، تزریق و یا استعمال چیزی که برای جسم یا روح انسان ضرر قابل توجه دارد حرام است ؛ ولی اگر در موردی به نظر پزشک متخصص و مطمئن درمان بیماری منحصر به آن باشد در حد ضرورت اشکال ندارد .

(مسئله ۳۲۲۶) آشامیدن شراب و انواع مشروبات الکلی حرام و در بعضی از روایات بزرگترین گناه شمره شده است ؛ و اگر کسی شراب را حلال بداند ، در صورتی که متوجه باشد که لازمه حلال دانستن آن تکذیب خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد کافر است . از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

«شراب ریشه بدیها و منشاء گناهان است ؛ و کسی که شراب می خورد عقل خود را از دست می دهد و در آن هنگام خدا را نمی شناسد و از هیچ گناهی باک ندارد و هیچ حرمتی را نگه نمی دارد و حق خویشاوند نزدیک را رعایت نمی کند و از زشتیهای آشکار رو نمی گرداند و روح ایمان و خداشناسی از بدن او بیرون می رود و روح ناقص خبیثی که از رحمت خدا دور است در او می ماند ؛ و خدا و فرشتگان و پیامبران و مؤمنین او را لعنت می کنند و تا چهل روز نماز او قبول نمی شود ، و روز قیامت روی او سیاه است و زبان او از دهانش بیرون می آید و آب دهان او به سینه اش می ریزد و فریاد تشنگی او بلند است» .

(مسئله ۳۲۲۷) سر سفره ای که در آن شراب می خورند ـ اگر انسان یکی از آنان حساب شود ـ نباید بنشیند ؛ و از چیز خوردن از آن سفره هم باید اجتناب نماید .

(مسئله ۳۲۲۸) بر هر مسلمان واجب است مسلمان دیگری را که در اثر گرسنگی یا تشنگی نزدیک به مرگ است غذا یا آب دهد و او را از مرگ نجات دهد .

(مسئله ۳۲۲۹) کسی که در اثر گرسنگی یا تشنگی به حد اضطرار رسیده و چیز حلال به دست نمی آورد ، می تواند به حدی که خطر را از خود دفع نماید از چیز حرام بخورد یا بیاشامد ؛ و اگر ناچار شود از مال شخص دیگری بخورد باید عوض آن را بدهد .

(مسئله ۳۲۳۰) خوردن و آشامیدن از منزل یا باغ بستگان نزدیک انسان مانند: پدر ، مادر ، برادر ، خواهر ، عمو ، عمه ، دایی ، خاله ، فرزند ، همسر ، و نیز دوستان و کسی که منزل و کار خود را به انسان محول نموده است ، در صورتی که اطمینان یا گمان به راضی نبودن آنان نداشته باشد جایز است .

مستحبات و مکروهات خوردن و آشامیدن

(مسئله ۳۲۳۱) هنگام غذا خوردن چند چیز مستحب است:

۱ـ پیش از شروع به غذا خوردن و بعد از آن دستها را بشوید .

۲ـ میزبان پیش از همه شروع به غذا خوردن کند و پس از همه دست بکشد .

۳ـ در آغاز غذا خوردن «بسم الله» بگوید ؛ و اگر چند نوع غذا در سفره باشد هنگام خوردن از هرکدام «بسم الله» بگوید .

۴ـ اگر چند نفر سر یک سفره نشسته اند هرکس از غذایی که در برابر اوست بخورد .

۵ ـ با دست راست غذا بخورد .

۶ _ لقمه را کوچک بردارد و غذا را خوب بجود .

۷_ سر سفره زیاد بنشیند و غذا خوردن را طول دهد .

۸ _ در اول غذا و آخر آن کمی نمک بخورد .

۹_ هنگام دست کشیدن از غذا حمد و سپاس خدا را به جا آورد .

۱۰_ پس از غذا خلال کند و یا مسواک نماید .

۱۱_ آنچه از سفره بیرون ریخته جمع کند و _ با مراعات نظافت _ بخورد ؛ ولی اگر در بیابان غذا می خورد آنچه را از سفره بیرون ریخته برای پرندگان و حیوانات بگذارد .

۱۲_ پس از غذا به پشت بخوابد و پای راست را روی پای چپ بگذارد .

۱۳_ در آغاز روز و آغاز شب غذا بخورد ؛ و از غذا خوردن در میان روز و میان شب بپرهیزد .

۱۴_ میوه را پیش از خوردن بشوید .

(مسئله ۳۲۳۲) چند چیز در غذا خوردن مکروه است:

۱_ غذا خوردن در حال سیری .

۲_ پُر خوردن ؛ و در خبر است که خداوند متعال بیشتر از هر چیز از شکم پُر بدش می آید .

۳_ نگاه کردن به چهره دیگران هنگام غذا خوردن .

۴_ خوردن غذای داغ و فوت کردن به چیزی که می خورد یا می آشامد .

۵ _ پس از گذاشتن نان در سفره منتظر چیز دیگری ماندن .

۶_ گذاشتن نان زیر ظرف غذا و بریدن آن با کارد .

۷_ تمیز کردن استخوان به گونه ای که چیزی در آن نماند .

۸ _ دور انداختن میوه پیش از آن که به طور کامل خورده شود .

(مسئله ۳۲۳۳) در آشامیدن آب رعایت چند چیز مستحب است:

۱_ آب را به طور مکیدن بیاشامد .

۲_ در روز ایستاده بیاشامد .

۳_ پیش از آشامیدن «بسم الله» و پس از آن «الحمدلله» بگوید .

۴_ آب را به سه نفس و از روی میل بیاشامد .

۵ _ پس از آشامیدن بر حضرت امام حسین علیه السلام و اهل بیت و یاران ایشان درود بفرستد و بر قاتلان آن حضرت لعن و نفرین نماید .

(مسئله ۳۲۳۴) در آشامیدن آب چند چیز مکروه است:

۱_ زیاد آشامیدن در شب .

۲_ آشامیدن آب به حالت ایستاده .

۳_ آشامیدن آب با دست چپ .

۴_ آشامیدن پس از غذای چرب .

ص :۶۶۱

۵ _ آشامیدن از جای شکسته کوزه ، لیوان و هر ظرف دیگر و نیز از جایی که دسته آن است .

احکام وصیت ، ارث ، قضاوت ، ید و شرایط آنها

اشاره

ص: ۶۶۴

احکام وصیّت

«وصیّت» آن است که انسان به کسی سفارش کند پس از مرگش کاری را برای او انجام دهند ، یا پس از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد ، یا برای فرزندان خود و کسانی که اختیار آنان با اوست سرپرست و قیّم معیّن می کند . کسی را که وصیت می کند «موصی» و کسی را که به او وصیت می کنند «وصی» می گویند .

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمودند: «هرکس بدون وصیت بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است» . و فرمودند: «برای مرد مسلمان سزاوار نیست شبی را صبح کند مگر این که وصیت او زیر سرش باشد» . و نیز فرمودند: «هرکس هنگام مرگ خوب وصیت نکند از نظر مردانگی و عقل کمبود دارد» .

(مسئله ۳۲۳۵) وقتی نشانه های مرگ در انسان نمایان شود باید به این دستورات عمل نماید:

۱ـ هرچه زودتر امانتهای مردم را به صاحبانش برگرداند . و اگر به مردم بدهکار است و زمان دادن آن بدهی رسیده باید بپردازد ؛ و اگر در آن حال توان پرداخت را ندارد یا زمان آن نرسیده ، باید وصیت کند و بر وصیت شاهد بگیرد ؛ ولی اگر بدهی او برای ورثه معلوم باشد و اطمینان دارد که ورثه می پردازند وصیت لازم نیست .

۲ـ اگر خمس یا زکات و یا مظالم بدهکار است باید فوراً بپردازد ؛ و اگر در آن حال توان پرداخت را ندارد و احتمال می دهد کسی آنها را ادا نماید باید وصیت کند . همچنین است اگر حج بر او واجب باشد .

۳ـ اگر نماز و روزه قضا دارد باید وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند ؛ بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون أجرت آنها را انجام می دهد باز هم واجب است وصیت نماید ؛ و اگر قضای نماز و روزه او بر پسر بزرگتر یا سایر ورثه اش ـ به تفصیلی که در مسئله ۱۴۰۱ گفته شد ـ واجب

باشد باید به او اطلاع دهد یا وصیت نماید که برای او به جا آورند .

۴ـ اگر از دیگران طلبکار است یا نزد دیگران امانتی دارد یا اموالی را در جایی پنهان کرده ، چنانچه وارثان نمی دانند و با نگفتن حق آنان ضایع می شود واجب است اطلاع دهد ؛ و در صورتی که احتمال دهد حق فرزندان صغیرش از بین می رود یا خود آنان ضایع می شوند ، باید برای آنان قیّم و سرپرست امینی معیّن نماید .

شرایط وصیت کننده و وصیت

(مسئله ۳۲۳۶) وصیت کننده باید عاقل و بالغ باشد و از روی احتیاط وصیت کند ؛ پس وصیت از روی اکراه صحیح نیست . و کودک ده ساله ای که خوب و بد را تشخیص می دهد اگر برای خویشان خود یا برای کار خوبی ـ مثل ساختن مسجد و مدرسه ـ وصیت کند ، نسبت به یک سوم از مالش صحیح می باشد ؛ ولی صحت وصیت سفیه نسبت به یک سوم مال خود برای خویشان یا کارهای خیر محل اشکال است . و وصیت شخص ورشکسته ای که توسط حاکم شرع از تصرف در اموالش منع شده نسبت به مالش بی اثر است ؛ مگر این که طلبکاران از حق خود بگذرند .

(مسئله ۳۲۳۷) در وصیت صراحت در لفظ شرط نیست ؛ پس اگر با کنایه و اشاره مقصود خود را بفهماند وصیت صحیح است .

(مسئله ۳۲۳۸) اگر نوشته ای با امضاء یا مهر میت یافت شود ، چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد که برای وصیت کردن نوشته باید طبق آن عمل شود .

(مسئله ۳۲۳۹) کسی که از روی عمد دست به خودکشی زده و به گونه ای صدمه دیده که یقین یا گمان به مردن او پیدا می شود ، اگر بعد از این عمل وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند وصیت او صحیح نیست ؛ ولی اگر قبل از این عمل وصیت کرده باشد صحیح است .

(مسئله ۳۲۴۰) اگر انسان وصیت کند که چیزی را به شخصی بدهند ، بنا بر احتیاط واجب در صورتی آن فرد آن چیز را مالک می شود که آن را پس از مرگ وصیت کننده قبول کند ؛ و کافی بودن قبول در زمان حیات وصیت کننده محل اشکال است .

(مسئله ۳۲۴۱) اگر وصیت کند چیزی به کسی بدهند و آن فرد پیش از آن که قبول یا رد نماید بمیرد ، تا وقتی ورثه او وصیت را رد نکرده اند می توانند آن چیز را قبول نمایند . ولی این در صورتی است که وصیت کننده از وصیت خود برنگردد ؛ وگرنه حقی به آن چیز ندارد .

(مسئله ۳۲۴۲) کسی را که وصیت می کنند چیزی به او بدهند بنا بر مشهور باید هنگام وصیت وجود داشته باشد ؛ پس اگر وصیت کنند به بچه ای که ممکن است

فلان زن حامله شود چیزی بدهند وصیت باطل است . ولی اگر وصیت کنند به بچه ای که در رحم مادر است چیزی بدهند _ اگر چه هنوز روح نداشته باشد _ وصیت صحیح است ؛ پس اگر زنده به دنیا آمد باید آنچه را که وصیت شده به او بدهند ، و ولی او هم بنا بر احتیاط واجب باید برای او قبول نماید ؛ و اگر مرده به دنیا آید وصیت باطل می شود ، و آنچه را که برای او وصیت شده وارثان میان خودشان قسمت می کنند.

(مسئله ۳۲۴۳) کاری را که برای آن وصیت می کنند باید جایز و حلال باشد؛ پس اگر وصیت کند پولی را صرف کمک به ظالم یا ترویج باطل نمایند وصیت او صحیح نیست .

(مسئله ۳۲۴۴) «حقوق واجب الهی» مانند: حج ، خمس ، زکات و مظالم و «حقوق مردمی» را باید از اصل دارایی میت برداشت ؛ هر چند میت برای آنها وصیت نکرده باشد . ولی اگر وصیت کرده آنها را از ثلث مال بدهند لازم نیست از اصل مال بدهند ؛ مگر این که ثلث مال کافی نباشد . و «واجبات بدنی» مانند: نماز و روزه اگر وصیت نکرده یا ثلث مال کافی نیست و پسر بزرگتر یا وارث دیگری که عهده دار آنها باشد نیز در بین نیست ، بنا بر احتیاط باید از سهم ارث وارثهایی که صغیر نیستند داده شود .

(مسئله ۳۲۴۵) اگر مال میت از بدهی و حج واجب و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید ، چنانچه وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از آن را به مصرفی برسانند باید به وصیت او عمل کنند ؛ و اگر وصیت نکرده باشد آنچه می ماند مال ورثه است .

(مسئله ۳۲۴۶) از مال میت ابتدا کفن او و بعد بدهیهای او _ خواه مردمی باشد یا مانند زکات و خمس الهی باشد _ برداشته می شود ، و بعد از یک سوم باقیمانده وصیتهای او انجام می شود ، و سپس دو سوم باقیمانده به وارثان می رسد .

(مسئله ۳۲۴۷) وصیت به مقدار یک سوم دارایی میت صحیح است و نسبت به زائد بر آن وقتی صحیح است که وارثان میت آن را اجازه کنند ؛ پس اگر مالی را که وصیت کننده برای مصرف خاصی معین کرده از یک سوم دارایی او بیشتر باشد چنانچه وارثان کبیر حرفی بزنند یا کاری کنند که معلوم شود وصیت را اجازه داده اند وصیت صحیح است ؛ و تنها راضی بودن آنان کافی نیست . و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند صحیح است .

(مسئله ۳۲۴۸) اگر مصرفی را که میت معین کرده از ثلث مال او بیشتر باشد و پیش از مردن او ورثه اجازه بدهند که وصیت او عملی شود ، بعد از مردن او نمی توانند از اجازه خود برگردند .

(مسئله ۳۲۴۹) اگر کسی وصیت کند از یک سوم دارایی او «خمس ، زکات ،

نماز ، روزه و نیز کارهای مستحبی و مراسم فاتحه خوانی» انجام دهند ، چنانچه وصیت او به ترتیب باشد باید به همان ترتیب عمل کنند و آنچه را مقدم است _ اگر چه مستحب باشد _ اول انجام دهند ؛ پس اگر یک سوم دارایی او از مورد اول زیاد آمد موارد دیگر را به ترتیب انجام دهند ، و اگر زیاد نیامد واجب مالی را _ مانند خمس و زکات _ از اصل مال بدهند و واجب بدنی _ مانند: نماز و روزه _ را نیز بنا بر احتیاط واجب اگر پسر بزرگتر یا وارث دیگری که عهده دار آن باشد در بین نیست وارثان غیر صغیر از سهم خودشان بدهند . و در صورتی که وصیت او به ترتیب نباشد باید نخست واجبات مالی و بدنی را انجام دهند ، و اگر چیزی از ثلث اضافه آمد یا ورثه اجازه دادند کارهای مستحب را انجام دهند ؛ و اگر ثلث مال از واجب مالی و بدنی کم آمد ، ثلث را بین واجب مالی و بدنی به نسبت تقسیم کنند و کسری واجب مالی را از اصل مال بدهند و کسری واجب بدنی را بنا بر احتیاط وارثان غیر صغیر از سهم خود بپردازند .

(مسئله ۳۲۵۰) اگر برای بدهی و نیز نماز و روزه و کارهای مستحبی وصیت کرده ولی نگفته که از ثلث بدهند ، باید بدهی او را از اصل مال بدهند ؛ و واجب غیر مالی را اگر ثلث مال کافی است از ثلث بدهند ، و اگر کافی نباشد و وارثی که عهده دار آن باشد نیست بنا بر احتیاط واجب از سهم وارثان غیر صغیر بپردازند . و مستحبات را اگر ثلث مال کافی بود یا ورثه اجازه دادند انجام دهند ؛ وگرنه به مقدار ممکن عمل کنند و در این صورت ترتیب را _ برحسب ترتیب در وصیت _ مراعات نمایند .

(مسئله ۳۲۵۱) اگر برای مخارج عزاداری خود وصیت نکرده باشد نمی توان از سهم ورثه صغیر بابت مخارج چیزی برداشت ؛ ولی ورثه بالغ او می توانند از سهم خودشان بپردازند .

(مسئله ۳۲۵۲) اگر وصیت کننده از وصیت خود برگردد یا کاری کند که منصرف شدن از وصیت را بفهماند _ مانند آن که ملکی را که وصیت کرده بفروشد _ وصیت باطل می شود ؛ همچنین اگر وصیت خود را تغییر دهد _ به عنوان مثال سرپرستی برای بچه های خود معین کند و بعد سرپرست دیگری را به جای او تعیین نماید _ وصیت اولش باطل می شود و باید به وصیت دوم او عمل نمایند .

(مسئله ۳۲۵۳) اگر وصیت کند که یک سوم دارایی او را به مصرف خاصی برسانند باید مطابق آن عمل نمایند ؛ همچنین اگر وصیت کند که یک سوم دارایی او را نفروشند بلکه سود آن را به مصرف خاصی برسانند ، باید مطابق گفته او عمل کنند .

(مسئله ۳۲۵۴) اگر در مرضی که به آن می میرد مقداری از مالش را به کسی ببخشد و تحویل او یا ولیّ او بدهد و وصیت کند که بعد از مرگ او هم مقداری به

فرد دیگر بدهند ، آنچه را که در حال زندگی بخشیده از اصل مال است و احتیاج به اذن ورثه ندارد ؛ و چیزی را که وصیت کرده اگر زیادتر از ثلث باشد ، زیادی آن محتاج به اذن ورثه است .

(مسئله ۳۲۵۵) اگر کسی در مرضی که به آن می میرد بگوید: «فلان مبلغ را به فلان شخص بدهکارم» چنانچه متهم باشد که برای زیان رساندن به وارث چنین سخنی گفته ، باید آن مبلغ را از یک سوم دارایی او پرداخت کنند ؛ و اگر متهم نباشد و کسی هم منکر گفته او نشود ، باید آن بدهی از اصل مال پرداخت شود .

شرایط وصی

(مسئله ۳۲۵۶) «وصی» باید عاقل و مورد اطمینان باشد . و اگر وصیت کننده مسلمان است و عمل به وصیت موجب استیلای بر ورثه می شود وصی نیز باید مسلمان باشد ؛ بلکه اگر موجب استیلاء هم نشود بنا بر احتیاط واجب باید مسلمان باشد ؛ ولی اگر وصیت کننده کافر است وصی لازم نیست مسلمان باشد . همچنین بنا بر احتیاط واجب وصی باید بالغ باشد ؛ ولی جایز است وصیت کننده شخص بالغ و غیر بالغ را با هم وصی خود قرار دهد ، که در این صورت بالغ عمل به وصیت می کند و پس از بلوغِ صغیر با هم به وصیت عمل می کنند .

(مسئله ۳۲۵۷) اگر کسی چند وصی برای خود معین کند ، چنانچه اجازه داده باشد که هرکدام به تنهایی به وصیت عمل کنند لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند . و اگر اجازه نداده باشد _ چه گفته باشد همه با هم به وصیت عمل کنند یا نگفته باشد _ باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند ؛ و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل نمایند و در تشخیص مصلحت اختلاف داشته باشند ، در صورتی که تأخیر و مهلت دادن موجب می شود که عمل به وصیت معطل بماند حاکم شرع آنان را مجبور می کند که تسلیم نظر کسی شوند که صلاح را تشخیص دهد ؛ و اگراطاعت نکنند به جای آنان افراد دیگری را معین می نماید ؛ و اگر یکی از آنان قبول نکرد فرد دیگری را به جای او تعیین می نماید .

(مسئله ۳۲۵۸) اگر انسان بفهمد کسی او را وصی خود قرار داده ، چنانچه ناتوانی یا نارضایتی خود را به وصیت کننده اطلاع دهد لازم نیست به وصیت عمل کند ؛ وگرنه عمل به وصیت بر او واجب می شود . و اگر پیش از مرگ او نفهمد که او را وصی قرار داده یا بفهمد و عدم رضایت خود را به او اطلاع ندهد ، باید وصیت او را انجام دهد ؛ همچنین اگر وصی موقعی متوجه شود که مریض به واسطه شدت بیماری نتواند به دیگری وصیت کند ، باید وصیت را قبول نماید .

(مسئله ۳۲۵۹) وصی نمی تواند دیگری را برای انجام کارهای وصیت کننده معین کند و خود کناره گیری نماید ؛ مگر این که بداند مقصود میت فقط انجام وصیت بوده و نظر به شخص خاصی نداشته باشد .

(مسئله ۳۲۶۰) هرگاه کسی دو نفر را وصی کند که به شرکت عمل کنند ، چنانچه یکی از آن دو بمیرد یا دیوانه و یا کافر شود ، حاکم شرع فرد دیگری را به جای او معین می کند ؛ و اگر هر دو بمیرند یا دیوانه و یا کافر شوند ، حاکم شرع دو نفر دیگر را معین می کند .

(مسئله ۳۲۶۱) هرگاه انسان کسی را وصی کند و بگوید اگر آن فرد از دنیا رفت فلانی وصی باشد ، پس از مرگ وصی اول وصی دوم باید کارهای میت را نجام دهد .

(مسئله ۳۲۶۲) اگر وصی به تنهایی توان انجام وصیت را ندارد و نمی تواند برای خود کمک بگیرد ، حاکم شرع فرد دیگری را برای کمک به او معین می کند .

(مسئله ۳۲۶۳) اگر مقداری از مال وصیت کننده در دست وصی تلف شود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی و یا تعدی کرده باشد ضامن است ؛ وگرنه چیزی بر او نیست .

(مسئله ۳۲۶۴) کسی که سرپرست اولاد صغیر میت شده و وصیت کننده برای او اجرتی معین نکرده ـ فقیر باشد یا غنی ـ می تواند از اموال صغیر برای خدمات و کارهای خود اجرت مناسب را بردارد ؛ هر چند برداشتن اجرت در صورتی که غنی باشد خلاف احتیاط است .

(مسئله ۳۲۶۵) وصی در رابطه با برداشتن اجرت از مال میت یکی از چند صورت را دارد:

۱ـ اگر مورد وصیت انجام معاملات باشد ، چنانچه وصیت کننده اجرتی برای وصی تعیین نکرده و وصی هم آن را به طور مجانی قبول کرده باشد عمل به وصیت واجب است ، و حق ندارد برای عمل کردن به آن اجرتی از مال میت بردارد ؛ و اگر برای او اجرتی معین کرده یا وصی آن را مجانی قبول نکرده باشد ، اجرت آن را طلبکار است .

۲ـ اگر مورد وصیت انجام عبادات ـ نظیر حج و روزه و نماز ـ برای میت باشد ، چنانچه وصی در زمان حیات میت انجام آن را به طور مجانی قبول کرده باشد باید به همان نحو عمل کند ؛ و اگر انجام آن را با أجرت قبول کرده باشد یکی از دو حالت را دارد:

اولاًـ: وصیت کننده اجرت انجام آنها را معین کرده باشد ، که در این صورت در حکم اجاره است و وصی باید طبق مفاد وصیت عمل نماید و اجرت معین را از مال میت بردارد .

ثانیاً: وصیت کننده اجرت آن را به طور نامعین قرار داده باشد ، که در این صورت در حکم اجاره باطل بوده و بعید نیست وصی بتواند اجرت معمولی کار خود را از مال میت بردارد .

۳ـ اگر وصیت به شکل جُعاله باشد ـ به عنوان مثال وصیت کننده گفته باشد: «هر کس پس از مرگ من از طرف من حج به جا آورد فلان مبلغ از دارایی من مال او باشد» ـ وصی به همان اندازه که مقرر شده مستحق اجرت می باشد .

(مسئله ۳۲۶۶) اگر کسی بگوید: «من وصی میتم که مال او را به مصرفی برسانم» یا بگوید: «میت مرا قیّم بچه های خود قرار داده است» در صورتی باید حرف او را قبول کرد که از گفته او اطمینان حاصل شود یا دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند .

(مسئله ۳۲۶۷) اگر وصی بعضی از مصارف وصیت را فراموش کند باید آن مقدار را به مصرف خیرات و کارهای نیک برساند .

احکام ارث

قَالَ اللهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالی: لِّلرِّجَالِ نَصِیبٌ مِمَّا

ص: ۶۷۲

تَرَكَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّساءِ نَصِيبُ مِمَّا

تَرَكَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ أَكَثُرَ نَصِيباً مَّفْرُوضاً .

النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِى كِتَابِ اللهِ .

(مسئله ۳۲۶۸) اسباب و موجبات ارث سه چیز است:

۱ــ «خویشاوندی نَسَبی» که خود به سه دسته تقسیم می شود و تفصیل آن در مسئله ۳۲۷۴ بیان شده است .

۲ــ «خویشاوندی سَبَبی» یعنی «زوجیت» که به وسیله آن زن و شوهر دائم از یکدیگر ارث می برند .

۳ــ «ولاء» به وسیله آن کسی که بر دیگری یک نحو ولایت دارد ــ در صورت نبودن خویشاوندان نسبی ــ از او ارث می برد ؛ و آن بر سه قسم است:

الف: «ولاء عتق» که به واسطه آن مولی از بنده خود که او را آزادکرده ارث می برد ؛ به شرط آن که آن بنده خویشاوند نسبی نداشته باشد .

ب: «ضمان جریره» انسان با کسی قرار می گذارد در زندگی کمک انسان و ضامن جنایات او باشد و در عوض از او ارث ببرد .

ج: «امامت» که به واسطه آن امام مسلمین از کسی که هیچ وارث ندارد ارث می برد .

لازم به ذکر است که موضوع عتق در این زمان منتفی شده است و ضمان جریره نیز متعارف نیست .

(مسئله ۳۲۶۹) چیزهایی که به طور کلی مانع ارث بردن انسان می شود عبارت است از:

۱ــ «بنده بودن» ؛ پس بنده هر چند فرزند یا پدر میت باشد از او ارث نمی برد .

۲ــ «کفر» ، پس کافر از مسلمان ارث نمی برد .

۳ــ «قتل عمد»؛ پس اگر کسی به ناحق و عمداً دیگری را کشته باشد از او ارث نمی برد .

(مسئله ۳۲۷۰) مسلمان از کافر ارث می برد ؛ ولی کافر ــ هر چند پدر یا پسر میت باشد ــ از مسلمان ارث نمی برد ؛ خواه کافر اصلی باشد یا مرتد . بنابراین اگر مسلمانی هم وارث مسلمان و هم وارث غیر مسلمان داشته باشد همه دارایی او به وارث مسلمان می رسد ، هر چند وارث مسلمان جزو دسته دوم یا سوم باشد ؛ و اگر مسلمان هیچ وارث مسلمانی ندارد ارث او مال امام مسلمین است که در زمان غیبت

به دست فقیه جامع الشرایط می رسد .

(مسئله ۳۲۷۱) اگر کافر بمیرد و وارث مسلمان داشته باشد همه ارث او به وارث مسلمان می رسد ، هر چند جزو دسته دوم یا سوم باشد ؛ ولی اگر وارث مسلمانی نداشته باشد ارث او به وارث کافر می رسد . لکن کافر مرتد در این جهت حکم مسلمان را دارد که ارث او به وارث کافر نمی رسد ؛ بلکه اگر وارث مسلمان نداشته باشد ارث او مال امام مسلمین است .

(مسئله ۳۲۷۲) اگر کسی یکی از خویشاوندان خود را عمداً و به ناحق بکشد از ارث او محروم می شود . ولی اگر از روی خطا یا به صورت شبه عمد باشد از او ارث می برد ؛ هر چند ارث بردن او از دیه قتل محل اشکال است و بنا بر احتیاط با ورثه دیگر مصالحه کند .

(مسئله ۳۲۷۳) قاتل گرچه خود ارث نمی برد ولی مانع ارث بردن دیگران نمی شود ؛ بنابراین اگر به عنوان مثال فرزندی پدر خود را عمداً و یا ناحق بکشد و میت فرزند دیگری نداشته باشد ، هر چند خود قاتل ارث نمی برد ولی فرزندان او ارث می برند ؛ و اگر کسی از طبقه اول وجود ندارد طبقه دوم ارث می برند ؛ و اگر طبقه دوم هم وجود ندارد طبقه سوم ارث می برند .

(مسئله ۳۲۷۴) کسانی که به واسطه خویشاوندی نسبی ارث می برند سه طبقه اند:

طبقه اول: پدر و مادر و اولاد میت ؛ و با نبودن اولاد ، اولادِ اولاد هر چه پایین روند ، هرکدام به میت نزدیکتر است ارث می برد ؛ و تا یک نفر از این طبقه هست طبقه دوم ارث نمی برند .

طبقه دوم: پدر بزرگ و مادر بزرگ هر چه بالا روند ــ پدری باشند یا مادری ــ و برادر و خواهر میت ؛ و با نبودن خواهر و برادر ، اولاد آنان هر چه پایین روند ، هرکدام به میت نزدیکتر است ؛ و تا یک نفر از این دسته هست طبقه سوم ارث نمی برند .

طبقه سوم: عمو ، عمه ، دایی و خاله هرچه بالا روند و اولاد آنان هر چه پایین روند ؛ و تا هنگامی که یک نفر از عموها و عمه ها و دایی ها و خاله های میت زنده باشد اولاد آنان ارث نمی برند . ولی اگر میت فقط عموی پدری و پسرعموی پدر و مادری داشته باشد و به جز اینها وارث دیگری نداشته باشد ، ارث او به پسر عموی پدر و مادری می رسد و عموی پدری ارث نمی برد .

(مسئله ۳۲۷۵) زن و شوهر از یکدیگر ارث می برند ، و با هر سه طبقه و همچنین با اقسام ولاء همراه می باشند که احکام آن خواهد آمد .

ارث طبقه اول

(مسئله ۳۲۷۶) اگر وارث میت فقط یک نفر از طبقه اول باشد همه دارایی به او می رسد ؛ خواه «پدریا مادر یا یک پسر یا یک دختر» باشد . و اگر «چند پسر یا چند دختر» باشند مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می شود ؛ ولی اگر وارث میت «یک پسر و یک دختر» یا «چند پسر و دختر» باشند ، باید مال را به گونه ای تقسیم کرد که هر پسری دو برابر دختر ارث ببرد .

(مسئله ۳۲۷۷) اگر وارث میت فقط «پدر و مادر» او باشند مال را سه قسمت می کنند ، دو قسمت آن را پدر و یک قسمت دیگر را مادر می برد ؛ اما اگر میت «دو برادر یا چهار خواهر» و «یا یک برادر و دو خواهر» هم داشته باشد که همه آنان زنده و مسلمان و آزاد و پدری باشند ـ یعنی پدر آنان با پدر میت یکی باشد ، خواه مادرشان با مادر میت یکی باشد یا نه ـ گرچه تا هنگامی که پدر و مادر زنده باشند برادر و خواهر ارث نمی برند ، ولی بودن آنها سبب می شود که مادر یک ششم ارث ببرد و بقیه را به پدر بدهند . و در حقیقت چون نفقه آنان به عهده پدر است بر سهم پدر افزوده می شود .

(مسئله ۳۲۷۸) اگر وارث میت فقط «پدر و مادر و یک دختر» باشند ، چنانچه میت «دو برادر یا چهار خواهر» و یا «یک برادر و دو خواهر» پدری نداشته باشد مال را پنج قسمت می کنند: پدر و مادر هرکدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می برد . و اگر «دو برادر یا چهار خواهر» و «یا یک برادر و دو خواهر» پدری داشته باشد بنا بر مشهور مال را شش قسمت می کنند: پدر و مادر هرکدام یک قسمت و دختر سه قسمت می برد ، و یک قسمت باقیمانده را چهار قسمت می کنند: یک قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می دهند ، و در حقیقت مادر بیش از یک ششم نمی برد ؛ ولی احوط این است که در این صورت نیز با تحصیل رضایت پدر و دختر مانند صورت اول مال را پنج قسمت کنند: سه قسمت را به دختر بدهند و به هر یک از پدر و مادر یک قسمت بپردازند .

(مسئله ۳۲۷۹) اگر وارث میت فقط «پدر و مادر و یک پسر» باشند مال را شش قسمت می کنند: پدر و مادر هرکدام یک قسمت و پسر چهار قسمت آن را می برد ؛ و اگر «چند پسر یا چند دختر» باشند آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند ؛ و اگر «یک پسر و یک دختر» یا «چند پسر و دختر» باشند آن چهار قسمت را طوری تقسیم می کنند که هر پسری دو برابر دختر ارث ببرد .

(مسئله ۳۲۸۰) اگر وارث میت فقط «پدر و یک پسر» یا «مادر و یک پسر» باشند مال را شش قسمت می کنند: یک قسمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را پسرمی برد .

(مسئله ۳۲۸۱) اگر وارث میت فقط «پدر و یک دختر» یا «مادر و یک دختر» باشند مال را چهار قسمت می کنند: یک قسمت آن را پدر یا مادر و بقیه را دختر

می برد .

(مسئله ۳۲۸۲) اگر وارث میت فقط«پدر یا مادر» با «یک پسر و یک دختر» یا «چند پسر و دختر» باشند مال را شش قسمت می کنند: یک قسمت آن را پدر یا مادر می برد و بقیه را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد .

(مسئله ۳۲۸۳) اگر وارث میت فقط «پدر و چند دختر» یا «مادر و چند دختر» باشند مال را پنج قسمت می کنند: یک قسمت را پدر و یا مادر می برد و چهار قسمت دیگر را دخترها به طور مساوی بین خودشان تقسیم می کنند .

(مسئله ۳۲۸۴) اگر میت اولاد ندارد ولی نوه داشته باشد ، نوه پسری او _ گرچه دختر باشد_ سهم پسر میت و نوه دختری _ گرچه پسر باشد _ سهم دختر او را می برد ؛ و چنانچه نوه پسری و دختری متعدد باشند ، سهم هر یک از پسر و دختر میت بین اولاد او اگر هم جنس باشند به طور مساوی و اگر هم جنس نباشند به طوری که سهم هر پسر دو برابر هر دختر باشد تقسیم می شود . به عبارت دیگر ابتدا مال بین اولاد میت که مرده اند و فرزند دارند تقسیم می شود و بعد سهم هرکدام از آنان به وارثش می رسد ؛ از باب مثال اگر میت چهار نوه داشته باشد: «یک پسر و یک دختر از یک دختر» و «یک پسر و یک دختر از یک پسر» در این صورت مال را سه سهم می کنند: دو سهم برای پسر میت و یک سهم برای دختر میت در نظر می گیرند ، و بعد سهم آنان را طوری بین فرزندانشان تقسیم می کنند که هر پسری دو برابر دختر ارث ببرد .

(مسئله ۳۲۸۵) با وجود پدر و مادر میت پدربزرگ و مادربزرگ ارث نمی برند ؛ ولی در صورتی که سهم پدر میت یا مادر میت بیش از یک ششم مال باشد مستحب است یک ششم از همه ترکه را به پدر یا مادر خود به عنوان طعمه یا بخشش بدهد ، و اگر هر دو زنده باشند یک ششم را بین آنان به طور مساوی تقسیم نماید .

(مسئله ۳۲۸۶) مقصود از فرزندی که از انسان ارث می برد بچه ای است که از نطفه او متولد شده باشد ؛ خواه از زن دائم باشد یا موقت . پس اگر کسی بچه دار نمی شود و بچه ای را از پرورشگاه یا از دیگران به فرزندی قبول می کند ، آن بچه فرزند او نمی شود و از او ارث نمی برد ؛ مگر این که در زمان حیات خود چیزی را به او ببخشد . و جایز نیست شناسنامه او را نیز به نام خود بگیرد ؛ هر چند اصل عمل او از نظر عاطفی کار خوبی است و اجر و ثواب نیز دارد .

ارث طبقه دوم

(مسئله ۳۲۸۷) طبقه دوم از کسانی که به واسطه خویشاوندی نسبی ارث می برند عبارتند از «پدربزرگ ، مادربزرگ ، خواهران و برادران» میت و اگر برادر و خواهر نداشته باشد اولاد آنان ارث می برند . و با بودن برادر و خواهر

پدری و مادری ، برادر و خواهر پدری ارث نمی برند ؛ ولی برادر و خواهر مادری سهم خود را می برند .

(مسئله ۳۲۸۸) اگر وارث میت فقط «یک برادر یا یک خواهر» باشد همه مال به او می رسد ؛ و اگر «چند برادر یا چند خواهر» پدر و مادری باشند مال به طور مساوی میان آنها تقسیم می شود ؛ و اگر «چند برادر و خواهر پدر و مادری» با هم باشند هر برادر دو برابر خواهر ارث می برد .

(مسئله ۳۲۸۹) اگر میت «برادر و خواهر پدر و مادری» دارد «برادر و خواهر پدری» که از مادر با میت جدا هستند ارث نمی برند ؛ و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد و فقط «یک خواهر یا یک برادر» پدری داشته باشد همه مال به او می رسد ؛ و اگر «چند برادر یا چند خواهر» پدری داشته باشد مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می شود ؛ و اگر «برادر و خواهر پدری» داشته باشد هر برادری دو برابر خواهر ارث می برد .

(مسئله ۳۲۹۰) اگر وارث میت فقط «یک خواهر یا یک برادر» مادری باشد که از پدر با میت جداست همه مال به او می رسد ؛ و اگر «چند برادر مادری» یا «چند خواهر مادری» یا «چند برادر و خواهر مادری» باشند مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می شود .

(مسئله ۳۲۹۱) اگر میت «برادر و خواهر پدر و مادری» و «برادر و خواهر پدری» و «یک برادر و یا یک خواهر مادری» داشته باشد ، برادر و خواهر پدری ارث نمی برند و مال را به شش قسمت تقسیم می کنند: یک قسمت را به برادر یا خواهر مادری می دهند و بقیه را میان برادر و خواهر پدر و مادری به گونه ای تقسیم می کنند که هر برادر دو برابر خواهر ارث ببرد .

(مسئله ۳۲۹۲) اگر میت «برادر و خواهر پدر و مادری» و«برادر و خواهر پدری» و «برادر و خواهر مادری» داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی برند و مال را سه قسمت می کنند: یک قسمت را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان تقسیم می کنند و بقیه را بین برادر و خواهر پدر و مادری به گونه ای تقسیم می کنند که هر برادر دو برابر خواهر ارث ببرد .

(مسئله ۳۲۹۳) اگر وارث میت فقط «برادر و خواهر پدری» و «یک برادر و یا یک خواهر مادری» باشند مال را شش قسمت می کنند: یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می برد و بقیه را بین برادر و خواهر پدری به گونه ای تقسیم می کنند که هر برادر دو برابر خواهر ارث ببرد .

(مسئله ۳۲۹۴) اگر وارث میت فقط «برادر و خواهر پدی» و «چند برادر و خواهر مادری» باشند مال را سه قسمت می کنند: یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان تقسیم می کنند و بقیه را بین برادر و خواهر

پدری به گونه ای تقسیم می کنند که هر برادر دو برابر خواهر ارث ببرد .

(مسئله ۳۲۹۵) اگر وارث میت فقط «برادر و خواهر و زن» او باشند ، زن به تفصیلی که در «ارث زن و شوهر» گفته می شود ارث خود را می برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می برند ؛ همچنین اگر زنی بمیرد و وارث او فقط «خواهر و برادر و شوهر» او باشند ، شوهر نصف مال را می برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می برند . و به خاطر ارث بردن زن یا شوهر از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی شود ، بلکه از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می شود ؛ مثلاً ـ اگر وارث میت «شوهر» و «برادر و خواهر مادری» و «برادر و خواهر پدر و مادری» او باشند ، نصف مال به شوهر می رسد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می دهند و آنچه باقی می ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است . بنابراین اگر همه مال او شش تومان باشد ، سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهر مادری و یک تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند .

(مسئله ۳۲۹۶) اگر برادر و خواهر میت همگی قبل از او از دنیا رفته باشند سهم ارث آنان را به اولادشان می دهند ؛ و سهم «برادرزاده و خواهرزاده مادری» به طور مساوی بین آنان قسمت می شود ؛ و از سهمی که به « برادرزاده و خواهرزاده پدر و مادری یا پدری» می رسد هر پسری دو برابر دختر می برد . و اگر خواهر و برادر میت متعدد بوده اند ابتدا مال بین آنان تقسیم می گردد و بعد ارث هرکدام بین اولادشان قسمت می شود .

(مسئله ۳۲۹۷) اگر وارث میت فقط «یک پدربزرگ» یا «یک مادربزرگ» است ـ پدری باشد یا مادری ـ همه مال به او می رسد . و با بودن پدربزگ میت «پدر پدربزرگ» ارث نمی برد .

(مسئله ۳۲۹۸) اگر وارث میت فقط «پدربزرگ و مادربزرگ پدری» باشند مال سه قسمت می شود: دو قسمت را پدربزرگ و یک قسمت را مادربزرگ می برد ؛ و اگر وارث فقط «پدربزرگ و مادربزرگ مادری» باشند مال را به طور مساوی بین خودشان تقسیم می کنند .

(مسئله ۳۲۹۹) اگر وارث میت فقط «یک پدربزرگ یا مادربزرگ پدری» و «یک پدربزرگ یا مادربزرگ مادری» باشند مال را سه قسمت می کنند: دو قسمت را پدربزرگ یا مادربزرگ پدری و یک قسمت را پدربزرگ یا مادربزرگ مادری به ارث می برد .

(مسئله ۳۳۰۰) اگر وارث میت «پدربزرگ و مادربزرگ پدری» و «پدربزرگ و مادربزرگ مادری» باشند مال سه قسمت می شود: یک قسمت آن را

پـدربزرگ و مـادربزرگ مـادری بـه طـور مسـاوی بیـن خودشـان قسـمت می کننـد و دو قسـمت دیگر را بیـن پـدربزرگ و مادربزرگ پدری به گونه ای تقسیم می کنند که پدربزرگ دو برابر مادربزرگ ارث ببرد .

(مسئله ۳۳۰۱) اگر وارث میت فقط «زن» و «پدربزرگ و مادربزرگ پدری» و «پدربزرگ و مادربزرگ مادری» باشـند ، زن به تفصـیلی که در «ارث زن و شوهر» گفته می شود ارث خود را می برد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به پدربزرگ و مادربزرگ مادری می دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند و بقیه را بین پدربزرگ و مادربزرگ پدری به گونه ای تقسیم می کننـد که پـدربزرگ دو برابر مـادربزرگ ارث ببـرد . و اگر وارث میت «شوهر» و «پـدربزرگ» و «مـادربزرگ» باشند ، شوهر نصف مال را می برد و پدربزرگ و مادربزرگ اگر مادری باشند بقیه مال را به طور مساوی بین خود تقسیم می کننـد ، و اگر پـدری باشـند پدربزرگ دو برابر مادربزرگ ارث می برد ، و اگر هم پدری و هم مادری باشـند یک سوم اصـل مـال را پـدربزرگ و مادربزرگ مادری به طور مساوی تقسیم می کننـد و بقیه را که یک شـشم اصل مال است پـدربزرگ و مادربزرگ پدری به گونه ای تقسیم می کنند که پدربزرگ دو برابر مادربزرگ ارث ببرد .

(مسئله ۳۳۰۲) اگر وارث میـت «پـدربزرگ یـا مـادربزرگ یـا هر دوی آنـان» بـا «برادر یـا خـواهر و یـا هر دو ، یـا برادرزاده و خـواهرزاده و یـا هر دو» باشـند ، در همه این موارد پـدربزرگ حکم یـک برادر و مـادربزرگ حکم یـک خواهر را برای میت دارند ؛ ولی مانع از ارث بردن برادرزاده و خواهرزاده نمی شود .

ارث طبقه سوم

(مسئله ۳۳۰۳) طبقه سوم «عمو ، عمه ، دایی ، خاله و اولاد آنان» هستند ــ به تفصیلی که در اول ارث گفته شد ــ که اگر هیچ یک از ورثه طبقه اول و دوم نباشند اینها ارث می برند .

(مسئله ۳۳۰۴) اگر وارث میت فقط «یک عمو یا یک عمه» است ــ چه پـدر و مادری باشد یا پدری یا مادری ــ همه مال به او می رسد . و اگر «چند عمو یا چند عمه» باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود ؛ ولی اگر عمو و عمه با هم باشـند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند ، باید ارث را به گونه ای تقسیم کنند که عمو دو برابر عمه ارث ببرد .

(مسئله ۳۳۰۵) اگر وارث میت فقط «چنـد عموی مادری» یا «چنـد عمه مادری» باشـند مال به طور مساوی بین آنان قسـمت می شود ؛ ولی اگر میت فقط «چند عمو و عمه مادری» داشته باشد بنا بر احتیاط واجب باید با یکدیگر مصالحه کنند .

(مسئله ۳۳۰۶) اگر وارث میت عمو و عمه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند «عمو و عمه پدری» ارث نمی برند ؛ پس اگر میت یا عمو یا یک عمه مادری دارد مال را شش قسمت می کنند: یک قسمت را به «عمو یا عمه مادری» می دهند و بقیه را بین «عمو و عمه پدر و مادری» به گونه ای تقسیم می کنند که عمو دو برابر عمه ارث ببرد و اگر چند عمو یا عمه یا عمو و عمه مادری دارد مال را سه قسمت می کنند: دو قسمت را بین «عمو و عمه پدر و مادری» به گونه ای تقسیم می کنند که عمو دو برابر عمه ارث ببرد و یک قسمت را به «عمو و عمه مادری» می دهند که بین خود تقسیم نمایند و بنا بر احتیاط واجب در تقسیم با یکدیگر مصالحه نمایند .

(مسئله ۳۳۰۷) اگر وارث میت فقط «یک دایی یا یک خاله» باشد همه مال به او می رسد . و اگر وارث «دایی و خاله» باشند و همه پدر و مادری یا پدری باشند بنا بر احتیاط مال را با مصالحه بین خود تقسیم نمایند ؛ ولی اگر همه مادری باشند مال به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود .

(مسئله ۳۳۰۸) اگر وارث میت فقط «یک دایی یا یک خاله مادری» و «دایی و خاله پدر و مادری» و «دایی و خاله پدری» باشند ، دایی و خاله پدری ارث نمی برند و مال را شش قسمت می کنند: یک قسمت را به دایی یا خاله مادری و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری می دهند ؛ و احتیاط آن است که در تقسیم آن با یکدیگر مصالحه نمایند .

(مسئله ۳۳۰۹) اگر وارث میت فقط «دایی و خاله پدری» و «دایی و خاله مادری» و «دایی و خاله پدر و مادری» باشند ، دایی و خاله پدری ارث نمی برند و باید مال را سه قسمت کنند: یک قسمت آن را دایی و خاله مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت نمایند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری بدهند ؛ و احتیاط آن است که در تقسیم آن با یکدیگر مصالحه نمایند .

(مسئله ۳۳۱۰) اگر وارث میت «یک دایی یا یک خاله» و «یک عمو یا یک عمه» باشند مال را سه قسمت می کنند: یک قسمت را دایی یا خاله و بقیه را عمو یا عمه به ارث می برد و به طور کلی یک سوم مال سهم دایی و خاله است و دو سوم آن سهم عمو و عمه .

(مسئله ۳۳۱۱) اگر وارث میت «یک دایی یا یک خاله» و «عمو و عمه» باشد و عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشند مال را سه قسمت می کنند: یک قسمت را دایی یا خاله می برد و دو قسمت دیگر را بین عمو و عمه به گونه ای تقسیم می کنند که عمو دو برابر عمه ارث ببرد .

(مسئله ۳۳۱۲) اگر وارث میت «یک دایی یا یک خاله» و «یک عمو یا یک عمه مادری» و «عمو و عمه پدر و مادری یا پدری» باشند مال را سه قسمت می کنند:

یک قسمت آن را به دایی یا خاله می دهند و دو قسمت باقیمانده را شش قسمت می کنند ، یک قسمت را به عمو یا عمه مادری می دهند و بقیه را بین عمو و عمه پدر و مادری یا پدری به گونه ای تقسیم می کنند که عمو دو برابر عمه ارث ببرد . بنابراین اگر مال را نه قسمت کنند ، سه قسمت را به دایی یا خاله و یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و پنج قسمت دیگر را به عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می دهند .

(مسئله ۳۳۱۳) اگر وارث میت «یک دایی یا یک خاله» و «عمو و عمه مادری» و «عمو و عمه پدر و مادری یا پدری» باشند مال را سه قسمت می کنند: یک قسمت را دایی یا خاله می برد و دو قسمت باقیمانده را سه سهم می کنند: یک سهم آن را به عمو و عمه مادری می دهند که بنا بر احتیاط واجب با هم مصالحه می کنند ، و دو سهم دیگر را بین عمو و عمه پدر و مادری یا پدری به گونه ای تقسیم می کنند که عمو دو برابر عمه ارث ببرد . بنابراین اگر مال را نه قسمت کنند ، سه قسمت آن سهم خاله یا دایی و دو قسمت سهم عمو و عمه مادری و چهار قسمت سهم عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می باشد .

(مسئله ۳۳۱۴) اگر وارث میت «چند دایی و چند خاله» که همه پدر و مادری یا پدری و یا مادری هستند و «عمو و عمه» باشند مال سه سهم می شود: دو سهم آن را به دستوری که در مسئله پیش گفته شد عمو و عمه بین خود تقسیم می کنند ، و یک سهم آن را دایی ها و خاله ها به نحوی که گذشت بین خودشان قسمت می نمایند .

(مسئله ۳۳۱۵) اگر وارث میت «دایی یا خاله مادری» و «چند دایی و خاله پدر و مادری یا پدری» و «عمو و عمه» باشند مال سه سهم می شود: دو سهم آن را به دستوری که سابقاً گفته شد عمو و عمه بین خودشان قسمت می کنند ؛ پس اگر میت یک دایی یا یک خاله مادری دارد یک سهم دیگر آن را شش قسمت می کنند: یک قسمت را به دایی یا خاله مادری می دهند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می دهند که بنابر احتیاط باید در تقسیم آن با هم صلح کنند ؛ و اگر چند دایی مادری یا چند خاله مادری یا هم دایی مادری و هم خاله مادری دارد آن یک سهم را سه قسمت می کنند: یک قسمت را دایی ها و خاله های مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند ، بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می دهند که بنا بر احتیاط در تقسیم آن با یکدیگر مصالحه کنند .

(مسئله ۳۳۱۶) اگر میت عمو و عمه و دایی و خاله نداشته باشد ، مقداری که به عمو و عمه می رسد به اولاد آنان ، و مقداری که به دایی و خاله می رسد به اولاد آنان داده می شود به گونه ای که ابتدا مال بین عمو و عمه و دایی و خاله ها تقسیم می شود و بعد سهم هرکدام بین اولادشان تقسیم می گردد .

(مسئله ۳۳۱۷) اگر عمو و عمه و دایی و خاله خود میت و اولاد آنان ــ هر چه پایین روند ــ نباشند ، عمو و عمه و دایی و خاله پدر و مادر میت ارث می برند ؛ و

اگر اینها نباشند اولادشان ارث می برند ؛ و اگر اینها هم نباشند عمو و عمه و دایی و خاله پدربزرگ و مادربزرگ میت ، و اگر اینها هم نباشند اولادشان ارث می برند .

(مسئله ۳۳۱۸) اگر وارث میت «عمو و عمه و دایی و خاله پدر» و «عمو و عمه و دایی و خاله مادر» او باشند و همه اینها فقط پدر و مادری یا فقط پدری و یا فقط مادری باشند مال سه سهم می شود: یک سهم آن مال عمو و عمه و دایی و خاله مادر میت است که بنا بر احتیاط در تقسیم آن باهم مصالحه کنند و اگر فقط دایی و خاله مادری باشند باهم مساویند و دو سهم دیگر آن را سه قسمت می کنند: یک قسمت را دایی و خاله پدر میت بین خودشان قسمت می نمایند و در پدر و مادری یا پدری با هم مصالحه کنند ولی در مادری با یکدیگر مساویند ، و دو قسمت دیگر آن را به عمو و عمه پدر میت می دهند و عمو دو برابر عمه می برد مگر در مادری که با هم مصالحه کنند ، و اگر بعضی از اینها پدر و مادری و بعضی پدری و بعضی مادری باشند در هر دسته ای پدری ارث نمی برد و مادری اگر یک نفر است یک ششم و اگر بیشتر است یک سوم می برد و باقیمانده سهم پدر و مادری می باشد ، و اگر پدر و مادری موجود نیست پدری سهم او را می برد .

ارث زن و شوهر

(مسئله ۳۳۱۹) اگر زن دائمی بمیرد و فرزند نداشته باشد ، نصف همه مال او را شوهر و بقیه را دیگر وارثان می برند ؛ و اگر از آن شوهر یا شوهر سابق خود فرزند داشته باشد ، یک چهارم همه مال را شوهر و بقیه را وارثان دیگر می برند .

(مسئله ۳۳۲۰) اگر زن در حال بیماری شوهر کند و به آن بیماری از دنیا برود ، شوهرش ـ اگر چه با او نزدیکی نکرده باشد ـ از او ارث می برد .

(مسئله ۳۳۲۱) اگر شوهر بمیرد و از هیچ زنی فرزند نداشته باشد ، همسر دائمی او یک چهارم مال او را به ارث می برد و بقیه را به وارثان دیگر می دهند ؛ و اگر شوهر از آن زن یا از زن دیگر فرزند داشته باشد ، یک هشتم اموالش به همسر و بقیه به وارثان دیگر داده می شود .

(مسئله ۳۳۲۲) اگر زنی بمیرد و جز شوهرش هیچ وارثی نداشته باشد همه مال او به شوهر می رسد ؛ و اگر مردی بمیرد و جز زن وارث دیگری نداشته باشد یک چهارم مال به زن می رسد ، و بقیه مال امام مسلمین است که در زمان غیبت به فقیه جامع الشرایط می رسد .

(مسئله ۳۳۲۳) زن میت از همه اموال منقول ـ مانند: سرمایه ، پول ، فرش ، لباس و سایر لوازم زندگی ـ ارث می برد ؛ و از عین مطلق زمین و قیمت آن ارث نمی برد ؛ و نیز از خود هوایی ـ مثل ساختمان و درخت ـ ارث نمی برد و فقط از قیمت هوایی ارث می برد . ولی بنا بر احتیاط مستحب در زمینِ غیر خانه با ورثه

مصالحه کننـد ؛ و اگر زن از میت بچه دارد بنا بر احتیاط مستحب مؤکـد از همه ترکه حتی از زمین به او ارث بدهند ، یا با هم مصالحه کنند و او را راضی نمایند .

(مسئله ۳۳۲۴) اگر بخواهنـد ساختمان یا درخت وماننـد آن را قیمت نماینـد ، بایـد حساب کننـد که اگر آنها بدون اجرت در زمین بمانند تا از بین بروند چقدر ارزش دارند و سهم زن را از آن قیمت بدهند .

(مسئله ۳۳۲۵) زمینی که در آن مجرای آب قنـات و ماننـد آن قرار دارد و در حکم زمین می باشـد ؛ و آجر و چیزهایی که در آن به کـار رفته در حکم ساختمـان است ؛ همچنین مبلغی که به کـارگر ، بنّـا و یا معمار ساختمان پرداخت شـده بنا بر اقوی به قیمت آن افزوده می شود .

(مسئله ۳۳۲۶) وسایل شـرکتها و کارخانجات کوچک و بزرگ ـ مانند: ماشـین آلات و تلفن و میز و صـندلی ـ گرچه نصب شده باشند جزو اموال منقول حساب می شوند و زن از آنها ارث می برد .

(مسئله ۳۳۲۷) لبـاس و زیورآلات و چیزهای دیگری که مرد برای زن خود گرفته ، در صورتی که به او بخشـیده باشـد بعـد از وفات شوهر و یا طلاق دادن زن جزو دارایی زن می باشد ؛ ولی اگر آنها را نبخشیده باشد ـ اگر چه زن آن را پوشیده باشد ـ جزو مال شوهر خواهد بود .

(مسئله ۳۳۲۸) زن نمی تواند در چیزهایی که ارث نمی برد بدون اجازه سایر ورثه تصرف کند . و نیز بنا بر احتیاط واجب ورثه دیگر هم تا هنگامی که سهم زن را نداده اند نمی توانند در ساختمان و چیزهایی که زن از قیمت آنها ارث می برد بدون اجازه او تصـرف کنند ؛ و چنانچه پیش از دادن سهم زن اینها را بفروشند ، در صورتی که زن معامله را اجازه دهد صحیح می باشد ، وگرنه نسبت به سهم او محل اشکال است .

(مسئله ۳۳۲۹) اگر میت بیش از یک زن دائم داشـته باشـد ، چنانچه فرزنـد نـدارد بایـد یک چهارم مال و اگر فرزند دارد یک هشـتم را میان زنان او به طور مساوی تقسـیم کننـد ؛ اگر چه شوهر با هیچ یک از آنان یا بعضـی از آنان نزدیکی نکرده باشد . ولی اگر در مرضـی که به آن از دنیا رفته زنی را عقـد کرده و با او نزدیکی نکرده باشد ، آن زن از او ارث نمی برد و حق مهر هم ندارد .

(مسئله ۳۳۳۰) اگر زن را طلاـق رجعی دهـد ، هر یـک از زن یـا شوهر اگر در بین عـدّه بمیرد دیگری از او ارث می برد ؛ ولی اگر بعد از گذشتن عدّه یا در عدّه طلاق بائن یکی از آنان بمیرد ، دیگری از او ارث نمی برد .

(مسئله ۳۳۳۱) اگر شوهر در حال بیماری ، زن خود را طلاق دهد و پیش از تمام شدن دوازده ماه قمری بمیرد ، زن با سه شرط از او ارث می برد:

۱ـ زن در این مدت شوهر نکرده باشد .

۲ـ زن در اثر بی میلی به شوهر مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن زن راضی شود بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد ولی طلاق به تقاضای زن باشد باز هم ارث بردنش محل اشکال است .

۳ـ شوهر در همان بیماری که زن را طلاق داده مرده باشد ؛ پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود زن ارث نمی برد ؛ و اگر در همان بیماری ولی به جهت دیگری بمیرد بنا بر احتیاط ورثه با زن مصالحه نمایند .

(مسئله ۳۳۳۲) اگر به واسطه وجود زن یا شوهر نقصی در سهام ورثه پدید آید ، از سهم «زن و شوهر و مادر» و «برادران و خواهران مادری» و «پدربزرگ و مادربزرگ مادری» و «دایی ها و خاله ها» چیزی کسر نمی شود ؛ بلکه آنان تمام سهام خود را از اصل مال می برند ، و آنچه نقص وارد شده از سهام «پدر» و «برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری» و «پدربزرگ و مادربزرگ پدری» و «عموها و عمه ها» کسر می شود .

(مسئله ۳۳۳۳) در ازدواج موقت بین زن و شوهر ارث نیست ؛ و چنانچه در ضمن عقد شرط کنند که زن ارث ببرد بنا بر احتیاط با سایر ورثه مصالحه شود و ورثه او را راضی نمایند . ولی فرزندی که از ازدواج موقت به دنیا می آید مانند فرزندان زن دائم ارث می برد .

ارث اختصاصی پسر بزرگتر

(مسئله ۳۳۳۴) پسر بزرگتر گذشته از سهم ارثی که در مسائل پیش گفته شد «قرآن ، انگشتر ، شمشیر و یا هر اسلحه دیگر و نیز لباسی را که میت پوشیده» به ارث می برد ؛ و اگر میت از این چهار چیز بیشتر از یکی داشته باشد ، چنانچه مورد استفاده او بوده بنا بر اقوی آنها هم به پسر بزرگتر اختصاص دارد . و در «لباسی که میت برای پوشیدن دوخته و هنوز استفاده نکرده» و نیز در «کتابها ، وسیله سواری و اثاث سفر» بنا بر احتیاط با وارثان دیگر مصالحه شود .

(مسئله ۳۳۳۵) اگر پسر بزرگتر میت پیش از او مرده باشد اشیای نامبرده را به بزرگترین پسری که زنده است می دهند .

(مسئله ۳۳۳۶) اگر پسر بزرگ میت بیش از یکی باشد ـ به عنوان مثال از دو زن او در یک زمان دو پسر به دنیا آمده باشد ـ باید اشیای نامبرده را به طور مساوی بین خودشان تقسیم کنند .

(مسئله ۳۳۳۷) اگر بدهی میت مساوی یا بیش از دارایی او باشد ، باید چهار چیزی را هم که مال پسر بزرگتر است بابت بدهی او بدهند ؛ و اگر قرضش کمتر از مال او باشد بنا بر احتیاط واجب از آن چهار چیز هم به نسبت به قرض او بپردازند .

مسائل متفرقه ارث

(مسئله ۳۳۳۸) اگر کسی از دو راه با میت خویشاوندی داشته باشد از هر دو راه از او ارث می برد ؛ بنابراین اگر زن و شوهر با یکدیگر خویشاوند باشند علاوه بر ارث زن و شوهری از جهت خویشاوندی نیز ارث می برند ؛ از باب مثال اگر مردی بمیرد و زن او دختر عموی او باشد و وارث او پسر عمو و دختر عموها باشند ، زن از دو جهت ارث می برد .

(مسئله ۳۳۳۹) هرگاه بخواهند ارث را تقسیم کنند و همسر میت حامله باشد _ هرچند در دسته اول وارث دیگری هم مانند فرزند یا پدر و یا مادر وجود داشته باشد _ باید برای کودکی که در رحم مادر است سهم دو فرزند پسر را کنار بگذارند ، بلکه اگر احتمال دهند بیشتر است سهم بیشتری را کنار بگذارند تا پس از به دنیا آمدنِ کودک سهم واقعی او را برداشته و بقیه را میان ورثه دیگر تقسیم کنند ؛ مگر این که با وسایل روز ثابت شود کودکی که در رحم است پسر یا دختر و یا چند قلوست ، که در این صورت سهم واقعی او را کنار می گذارند .

(مسئله ۳۳۴۰) اگر میت هیچ وارثی نداشته باشد همه مال او متعلق به امام مسلمین است که در زمان غیبت به فقیه جامع الشرایط پرداخت شود .

(مسئله ۳۳۴۱) اگر دو یا چند نفر که از یکدیگر ارث می برند به طور ناگهانی با هم غرق شوند و یا زیر آوار بمانند و با هم بمیرند و معلوم نشود کدام یک از آنان اول مرده است ، همه از یکدیگر نسبت به آنچه قبل از مردن داشته اند ارث می برند ؛ ولی آنچه را که از یکدیگر ارث می برند به سایر ورثه آنان منتقل می شود . و اگر یکی از آنان دارایی دارد و دیگری ندارد ، کسی که مال ندارد از دیگری ارث می برد . و در صورتی که به سبب حوادث دیگر مانند تصادف اتومبیل یا سقوط هواپیما از دنیا رفته باشند بنا بر اقوی همین

ص: ۶۸۵

حکم جاری می شود ؛ هر چند بنا بر احتیاط مستحب با سایر ورثه مصالحه نمایند .

(مسئله ۳۳۴۲) حقوقی که به خانواده بازنشستگان پرداخت می شود اگر پس انداز دوران خدمت باشد جزو ترکه میت بوده و پس از ادای دَین و وصیت به همه وارثان می رسد ؛ و آنچه را که از طرف خود اداره یا اداره بیمه پس از مرگ می دهند تابع مقررات است و به هرکس بدهند مال او می شود .

(مسئله ۳۳۴۳) اگر وارث خنثای مشکل باشد ـ به گونه ای که با هیچ یک از نشانه های تعیین شده مرد یا زن بودن او مشخص نمی شود ـ نصف ارث یک مرد و نصف ارث یک زن را به او می دهند .

تغییر جنسیت

(مسئله ۳۳۴۴) با وجود تکامل علم پزشکی روز و آینده تغییر جنسیت مرد به زن و بالعکس ، ممکن و می توان گفت جایز است .

(مسئله ۳۳۴۵) کسی که به صورت ظاهر مرد است ولی در خود تمایلات و امارات ظن را می بیند که در واقع زن است و بالعکس که به صورت ظاهر زن و در خود تمایلات و امارات مرد را می بیند ، آیا واجب است که صورت ظاهری را تغییر دهد به جنس واقعی خویش؟

واجب نیست ؛ و اگر یقین به جنس واقعی خود دارد باید تکالیفی جنس واقعی را انجام دهد و تغییر صورت ظاهری اثر ندارد و عمل به تکلیف جنس واقعی و موضوع واقعی منوط به تغییر صورت ظاهری نمی باشد .

(مسئله ۳۳۴۶) اگر زن ازدواج کرده است ، تغییر جنسیت داد به مرد ، از هنگام تغییر جنسیت عقد باطل می شود . اگر زن قبلا مدخولٌ بها بوده باید مرد تمام مهر را پرداخت کند و اگر غیر مدخولٌ بها باشد نصف مهر را پرداخت نماید و به نصف دیگر مصالحه صورت گیرد ؛ همچنین بالعکس اگر مرد تغییر جنسیت دهد به زن از حین تغییر ، عقد باطل می شود اگر زن مدخولٌ بها بوده باید تمام مهر برایش داده شود و اگر مدخولٌ بها نباشد نصف مهر پرداخت و به نصف دیگر مصالحه صورت گیرد .

(مسئله ۳۳۴۷) اگر زن و مرد مقارناً هرکدام به جنس دیگری تغییر پیدا کند آیا عقد باطل می شود؟ بنا بر احتیاط تجدید عقد شود و لکن زن بالفعل نمی تواند بدون طلاق با کس دیگر ازدواج کند و هرکدام باید تکالیف مرد و زن فعلی را انجام دهد ، یعنی مرد بالفعل واجب است نفقه زنی را که تغییر جنسیت یافته پرداخت کند و زن بالفعل باید از مرد بالفعل اطاعت نماید و تکالیف زنانه را انجام دهد .

(مسئله ۳۳۴۸) اگر زن در ایام عدّه تغییر جنسیت دهد عدّه از او ساقط می شود مطلقا چه عده طلاق و چه عده وفات .

(مسئله ۳۳۴۹) اگر مرد تغییر جنسیت دهد به زن ، ولایت بر اولاد صغار از او ساقط می شود و اگر زن تغییر جنسیت دهد به مرد ولایت برای او اثبات نمی شود و در این صورت ولایت مربوط است به جد پدری و در صورت نبودن جد مربوط می شود به حاکم شرع .

(مسئله ۳۳۵۰) اگر در اثر تغییر جنسیت برادر ، خواهر و خواهر ، برادر شود رابطه خواهری و برادری باقی است ، برادر خواهر و خواهر برادر بالفعل می شود ، از لحاظ وراثت برادر بالفعل«لِلذَّكَرِ حَظُّ الْأُنْثَيَيْنِ» دو برابر خواهر بالفعل ارث می برد و هکذا در مورد باقی طبقات ارث ، مثلاً عم (عمو) تغییر جنسیت دهد به زن ، عمه میت می شود ، بالعکس عمه تغییر جنسیت دهد به مرد ، عم (عمو) میت حساب می شود و هکذا دایی و خاله ، هرکدام ارث دایی و خاله بالفعل را می برد .

(مسئله ۳۳۵۱) اگر مادرشوهر تغییر جنسیت داد مرد شد آیا محرمیت او برای عروس باقی است؟ و بالعکس پدر شوهر زن شد و مادر شوهر بالفعل؟ آیا می توان گفت محرمیت باقی است؟ اگر عروس تغییر جنسیت دهد مرد شود آیا محرمیت او برای مادر شوهر باقی می ماند؟ مورد تأمل می باشد و باید احتیاط ترک نشود .

(مسئله ۳۳۵۲) همه احکام تغییر جنسیتی که در مورد ارتباط نسبی می باشد ، در مورد تغییر جنسیت ارتباط رضاعی جاری است ، مثلاً اگر خواهر و برادر رضاعی بوده است در اثر تغییر جنسیت برادر رضاعی می شود خواهر رضاعی بالفعل و بالعکس خواهر رضاعی

می شود برادر رضاعی بالفعل و هرکدام به تکالیف جنسیت بالفعل عمل می کند .

(مسئله ۳۳۵۳) در خنثی نیز تغییر جنسیت حرام نمی باشد ، به هرکدام جنس زن یا مرد تغییر پیدا کند به همان ملحق می شود و باید به تکالیف جنس بالفعل عمل نماید .

(مسئله ۳۳۵۴) اگر زن و مرد تغییر پیدا کند به غیر جنس بشر (بوزینه و جمات و...) اگر مزدوج باشد عقل باطل می شود و حکم همان جنس و فرد تغییر یافته را پیدا می کند .

(مسئله ۳۳۵۵) اگر انعام و حیوانات ، یا غلات و نقدین مسکوکه با شرایطی که متعلق خمس و زکات می باشد از طریق صنعت و مواد مصنوعی تکون نموده به وجود آید در صورتی که بر آنها عنوان انعام ثلاثه ، عنوان غلات ، عنوان نقدین عرفاً صدق کند متعلق خمس و زکات می باشد .

احکام قضاوت

إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إَنَّ اللهَ كَانَ سَمِيعَا بَصِيراً .

«قضاوت» یعنی حکم کردن بین مردم برای حل و فصل نزاع و رفع اختلافات آنان با شرایطی که خواهد آمد .

مقام قضاوت از مهمترین شئون حاکم در حکومت اسلامی است که از جانب خداوند متعال برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، و از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله برای ائمه معصومین علیه السلام ، و از جانب آن حضرات برای فقیه جامع الشرایط تعیین شده است . مخفی نماند که خطر این مقام نیز عظیم است ؛ چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به شریح قاضی فرمودند: «ای شریح! همانا تو در مجلسی نشسته ای که جز پیامبر یا وصی پیامبر و یا فرد شقی در آن نمی نشیند» . و از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: «از حکم کردن بپرهیزید ؛ زیرا آن حق امامی است که عالم به قضاوت باشد و در بین مسلمین به عدالت رفتار کند ، همچون پیامبر یا وصی پیامبر» .

(مسئله ۳۳۵۶) حکم قاضی واجدالشرایط برای همه نافذ است ؛ خواه امام معصوم علیه السلام یا فقیه جامع الشرایط او را برای قضاوت تعیین نموده باشد ، یا دو طرف نزاع با توافق و رضایت او را برای قضاوت بین خود انتخاب کرده باشند .

در صورت اول به او «قاضی منصوب» و درصورت دوم به او «قاضی تحکیم» گفته می شود .

شرایط قاضی

(مسئله ۳۳۵۷) شرایط قاضی _ چه منصوب باشد یا با توافق دو طرف انتخاب شده باشد _ عبارت است از: «بلوغ ، عقل، ایمان ، عدالت ، مرد بودن ، حلال زاده بودن» و «مجتهد بودن» ؛ بلکه بنا بر احتیاط «اعلمِ بلد» یا «منصوب از طرف اعلم» باشد . همچنین بنا بر احتیاط دارای «بینایی چشم» و «حافظه خوب» باشد و فراموشکار نباشد .

(مسئله ۳۳۵۸) شرایط و صفات معتبر در قاضی از راه وجدان و شناخت شخصی یا شهرت مفید علم و یا شهادت دو شاهد عادل تشخیص داده می شود ؛ همان گونه که اجتهاد قاضی با شهادت اهل خبره عادل ثابت می شود .

(مسئله ۳۳۵۹) کسی که خود مجتهد نیست بنا بر احتیاط واجب نمی تواند با اتکا به فتوای مجتهد دیگر قضاوت و حکم نماید ؛ هر چند به نیابت از او باشد . ولی جایز است نزاع و اختلاف بین دو طرف را با اصلاح و کدخدامنشی حل و فصل نماید .

(مسئله ۳۳۶۰) کسی که به نظر خودش دارای شرایط قضاوت نیست حرام است متصدی آن شود ؛ هر چند دیگران او را واجد شرایط بدانند .

(مسئله ۳۳۶۱) مراجعه به کسی که شرایط قضاوت را ندارد حرام است ؛ مگر این که برای گرفتن حق مشروع خود ناچار باشد ؛ بخصوص اگر مراجعه نکردن صاحب حق را در تنگنا و مشقت زیاد قرار دهد .

(مسئله ۳۳۶۲) کار قضاوت برای کسانی که صلاحیت آن را دارند واجب کفایی است ؛ و در صورتی که قاضیِ واجد شرایط نباشد واجب عینی می شود .

(مسئله ۳۳۶۳) کسی که قضاوت بر او واجب عینی نیست می تواند از بیت المال حقوق بگیرد ؛ هر چند بهتر است در صورت عدم نیاز نگیرد . و چنانچه کار قضاوت بر او واجب عینی باشد در صورت نیاز می تواند حقوق بگیرد ؛ و اگر نیاز ندارد بنا بر احتیاط نگیرد ؛ ولی برای انجام کارهای تشریفاتی و ثبت و ضبط احکام ، حقوق گرفتن مانعی ندارد .

آداب قضاوت

(مسئله ۳۳۶۴) قاضی در قضاوت خود باید آزاد و مستقل باشد و متکی به

فتوایی باشد که مأخوذ از کتاب و سنت است ، و از هیچ ناحیه ای مجبور نباشد ؛ دقت و بی طرفی را کاملاً رعایت کند و با عجله قضاوت نکند . از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند: «زبان قاضی میان دو حبه آتش است تا وقتی که قضاوت کند ؛ پس یا به طرف بهشت و یا به طرف آتش می رود» .

(مسئله ۳۳۶۵) بر قاضی واجب است که در جلسه دادگاه در برخوردهای ظاهری خود ـ همچون سلام کردن ، جواب سلام ، نگاه ، توجه و خطاب ـ میان دو طرف نزاع مساوات را رعایت نماید ؛ هر چند از نظر شرافت و مقام و منزلت تفاوت داشته باشند . همچنین جایز نیست به یکی از دو طرف چیزی القا کند یا روشی را یاد دهد که در غلبه او بر طرف دیگر مؤثر باشد .

(مسئله ۳۳۶۶) مکروه است قاضی در حال غضب یا عدم تعادل روحی از جهت تشنگی یا گرسنگی یا غصه یا غلبه درد یا خواب و یا احتیاج به قضای حاجت و مانند اینها اقدام به قضاوت نماید .

(مسئله ۳۳۶۷) سزاوار بلکه گاه واجب است قاضی با هیأتی از کارشناسان امور قضایی و احکام اسلامی مشورت نموده سپس قضاوت نماید . بلکه جایز است به طور شورایی حکم شود ؛ به این شکل که در دادگاه علاوه بر قاضی چند مستشار قضایی که شرایط قضاوت را دارا هستند وجود داشته باشند و با دقت بر جریان کار دادرسی نظارت کنند ، و حکم نهایی طبق نظر همگی یا اکثریت اعضا صادر شود .

(مسئله ۳۳۶۸) دادن رشوه به قاضی و گرفتن آن ـ هر چند به نام هدیه باشد ـ حرام است ؛ ولی چنانچه کسی برای رسیدن به حق مشروع خود ناچار به پرداخت رشوه باشد ، برای دهنده جایز و برای گیرنده حرام است . و اگر کسی گرفته باشد باید آن را به صاحبش برگرداند ، و اگر تلف شده قیمت آن را بپردازد .

دادخواهی

در طرح دعوی به کسی که ادعای چیزی دارد و معمولاً اگر ادعا را رها کند دعوی تمام می شود «مدّعی» و به کسی که ادعا علیه او صورت گرفته «مدّعی علیه» گفته می شود ؛ و اگر مدعی علیه اقرار نکرده و ادعای مدّعی را انکار نماید به او «منکر» می گویند .

(مسئله ۳۳۶۹) در امر دادخواهی تمامی افراد ـ از بالاترین مقام تا پایین ترین آن ـ با یکدیگر یکسان و برابر هستند ؛ بنابراین اگر کسی نسبت به یکی از مقامها یا یکی از قضات شکایتی داشته باشد ، چنانچه از قضاوت محاکم رسمی رضایت دارد می تواند شکایت را همانجا مطرح کند ؛ وگرنه می تواند به محکمه مورد توافق یکدیگر مراجعه کند .

ص: ۶۹۰

(مسئله ۳۳۷۰) هر کسی که به نظر خود دارای حقی بوده و مدعی آن است می تواند ـ بلکه گاه واجب است ـ برای احقاق آن حق به دادگاه صالح مراجعه نماید ؛ و فرقی نیست که مدعی شخص حقیقی باشد یا شخصیت حقوقی ، و ادعای او در برابر اشخاص حقیقی باشد یا حقوقی ، ادعای حق در مورد خودش باشد یا کسانی که تحت ولایت او هستند و یا نسبت به املاکی که تحت نظارت و تولیت او می باشد .

(مسئله ۳۳۷۱) قاضی نمی تواند قبل از مراجعه و تقاضای صاحب حق حکم صادر نماید ؛ هرچند به آن علم داشته باشد .

(مسئله ۳۳۷۲) هر متهم حق دارد برای خود وکیلی انتخاب کند تا از او دفاع نماید . همچنین حق دارد قبل از مشورت با وکیل خود در دادگاه صحبتی نکند ؛ مگر این که مستلزم تأخیر از حد متعارف باشد .

(مسئله ۳۳۷۳) تا زمانی که محکومیت متهم از راه محاکمه عادلانه ثابت نشود وی بی گناه محسوب است و هیچ گونه تعرضی نسبت به او جایز نیست .

(مسئله ۳۳۷۴) کسی که محکوم به حد یا تعزیر شده نباید بیش از مقدار معین شده مجازات شود ؛ و نیز نباید آبرو یا مال و یا منسوبین او مورد تعدی قرار گیرند ؛ بلکه مرتکب آن باید مجازات شود .

کیفیت قضاوت و مستندات آن

(مسئله ۳۳۷۵) در نظام قضایی اسلام اصل اولی بر برائت و بی گناهی افراد است ؛ مگر این که جرم به دلیل معتبری اثبات شود . و اثبات جرم به یکی از سه راه می باشد: «اقرار» «شهادت شهود» و «قسم» ؛ که احکام و شرایط هر یک در مسائل آینده بیان خواهد شد .

(مسئله ۳۹۷۶) «اقرار کننده» باید بالغ و عاقل و دارای قصد و اختیار باشد ، و چنانچه اقرار او نسبت به امور مالی است سفیه نباشد .

(مسئله ۳۳۷۷) لازم است اقرار یا شهادت شهود و یا قسم در جلسه دادگاه و در حضور قاضی و در حال عادی بدون ترس یا اکراه و یا اجبار و مانند آن صورت پذیرد ؛ پس اقراری که خارج از دادگاه و به خصوص در حالت غیر عادی از متهم گرفته شود ـ هر چند به خط خود او و یا صدای ضبط شده او باشد ـ اعتباری ندارد و حکمی که مستند به آن باشد نافذ نیست .

(مسئله ۳۳۷۸) بنا بر احتیاط قاضی به اتکای علم خود و بدون استناد به اقرار یا شهادت و یا قسم حکم نکند ؛ به خصوص در حق اللهِ محض ؛ ولی خلاف علم خود نیز نمی تواند حکم صادر نماید . پس اگر یقین به اشتباه شهود داشته باشد یا بداند منکر به دروغ قسم می خورد ، باید حکم و فصل خصومت را به قاضی دیگر ارجاع

دهد .

(مسئله ۳۳۷۹) پس از طرح دعوی در دادگاه مدعی علیه یا اقرار می کند یا انکار و یا سکوت . پس اگر اقرار نماید و مدعی از قاضی طلب حکم کند ، لازم است قاضی بر اساس اقرار مدعی علیه حکم نماید و بعد از حکم او دعوی پایان می پذیرد . و اگر مدعی علیه انکار نماید ، قاضی از مدعی طلب بیّنه و شهود می کند ؛ پس اگر بینه خود را حاضر نمود قاضی براساس آن حکم می کند؛ و اگر بیّنه نداشت و یا نخواست آن را اقامه نماید می تواند از قاضی بخواهد که منکر را قسم دهد ؛ در این صورت اگر منکر قسم یاد کند و قاضی به نفع او حکم نماید دعوی پایان می پذیرد ، و مدعی دیگر حق طرح دعوی یا تقاص از مال منکر را ندارد ؛ هر چند خود را مُحق بداند .

(مسئله ۳۳۸۰) قسم خوردن منکر باید به دستور قاضی و پس از تقاضای مدعی باشد ؛ پس اگر خودش یا به دستور قاضی بدون تقاضای مدعی قسم بخورد فایده ندارد ، و پس از تقاضای مدعی و دستور قاضی دوباره باید قسم یاد کند .

(مسئله ۳۳۸۱) منکر می تواند از قسم خوردن خودداری و نکول نماید و قسم را به مدعی برگرداند ؛ پس اگر مدعی قسم یاد کند و قاضی حکم نماید دعوی به نفع مدعی پایان می پذیرد . و اگر منکر از قسم خوردن و برگرداندن قسم به مدعی خودداری نماید ، بنا بر احتیاط واجب قاضی از مدعی می خواهد که قسم یاد کند ؛ پس اگر او قسم یاد کرد دعوایش ثابت می شود ، و گرنه ظاهراً ساقط می گردد .

(مسئله ۳۳۸۲) اگر مدعی علیه سکوت نماید و اقرار یا انکار نکند قاضی از مدعی طلب بیّنه می نماید ؛ و اگر او بیّنه نداشت یا آن را حاضر نکرد ، در صورتی درخواست مدعی قاضی از مدعی علیه می خواهد که قسم یاد کند و یا قسم را به مدعی برگرداند ؛ پس اگر به سکوت خود ادامه داد بنا بر احتیاط واجب قاضی از مدعی می خواهد تا او قسم بخورد و دعوی به نفع او پایان پذیرد .

(مسئله ۳۳۸۳) هرگاه مدعی اقامه بیّنه نماید قاضی نمی تواند او را به قسم خوردن نیز وادار کند ؛ مگر این که مورد دعوی طلبکاری از میت باشد که مدعی علاوه بر بیّنه باید قسم نیز یاد کند مبنی بر این که فعلاً حق او باقی است و آن را دریافت نکرده است . و در این حکم فرقی نیست بین این که مدعیِ طلب از میت ، وارث یا وصی و یا شخص دیگری باشد. و اگر مدعی بر میت ورثه صاحب حق باشند علاوه بر اقامه بیّنه هرکدام جداگانه باید قسم یاد کنند .

(مسئله ۳۳۸۴) هرگاه بدهکاری میت به طریقی غیر از بیّنه _ نظیر اقرار میت در زمان حیات یا اقرار ورثه او یا شهرتی که موجب اطمینان باشد _ ثابت شود و احتمال داده شود که میت طلب خود را ادا کرده باشد ، در این صورت نیز مدعی (طلبکار) باید قسم یاد کند .

(مسئله ۳۳۸۵) اگر مدعی در جلسات دادگاه حضور پیدا کند و اقامه بینه نماید ولی منکر با امکان حضور عمداً حاضر نشود و احضار او نیز ممکن نباشد ، قاضی پس از اعلام به منکر می تواند حکم غیابی صادر کند .

(مسئله ۳۳۸۶) هرگاه با حکم قاضی بدهکاری کسی ثابت شود ، چنانچه قدرت بر اداِی دین داشته باشد و از پرداخت آن خودداری کند قاضی می تواند او را زندان کند تا حاضر به ادای دین خود شود ؛ ولی اگر قدرت پرداخت آن را ندارد باید به او مهلت داده شود و زندانی کردن او جایز نیست .

(مسئله ۳۳۸۷) هرگاه خطای قاضی در تشخیص حکم قبل از اجرای آن ثابت شود حکم او قهراً نقض می شود ؛ و اگر پس از اجرا ثابت شود باید جبران گردد . به این شکل که اگر ضرر جانی یا مالی به محکوم وارد شده از بیت المال تأمین گردد ؛ و اگر خسارت آبرویی بوده اعاده حیثیت شود .

(مسئله ۳۳۸۸) هرگاه بعد از قضاوت ثابت شود که قاضی دارای شرایط قضاوت نبوده یا حکم او خلاف کتاب و سنت بوده حکم او نقض می شود ؛ و اگر ضرری به کسی وارد شده چنانچه قاضی مقصر بوده یا کوتاهی کرده باشد باید خودش جبران خسارت نماید ، و در غیر این صورت از بیت المال جبران گردد .

(مسئله ۳۳۸۹) از آنجا که هدف از قضاوت در اسلام احقاق حق و اجرای عدل است چنانچه قاضی منصوب نزد هر یک از طرفین دعوی متهم به خطا یا کوتاهی در تحقیق شود بنا بر اقوی هر کدام از طرفین می تواند تحقیق مجدد و تجدید محاکمه در یک دادگاه عالی را تقاضا نماید ؛ بخصوص اگر مورد دعوی از امور مهم ــ نظیر جان مسلمان یا مال و ناموس او و یا حیثیت مذهب و دین ــ باشد . و دادگاه عالی موظف است پس از بررسی مستندات حکم و صفات قاضی ، حکم او را تنفیذ و یا نقض نماید .

شرایط شاهد و بیّنه

(مسئله ۳۳۹۰) «شاهد» باید بالغ ، عاقل ، مؤمن ، عادل و حلال زاده باشد ؛ همچنین باید متهم نباشد که برای دفع ضرری از خود یا به دست آوردن نفعی برای خود شهادت می دهد ؛ و نیز شاهد در بعضی موارد باید مرد باشد . و در صورتی جایز است شهادت دهد که به مورد آن یقین داشته باشد ؛ پس شهادت همراه با ظن و تخمین جایز نیست .

(مسئله ۳۳۹۱) شهادت شاهد عادلی که با دیگری دشمنی دارد در مورد او قبول نمی شود ؛ هر چند دشمنی او موجب فسق شهادت دهنده نباشد . ولی شهادت دوست به نفع دوست خود ــ هر چند با هم صمیمی باشند ــ قبول می شود .

(مسئله ۳۳۹۲) در مواردی که شهادت زن پذیرفته است شهادت «زن و

شوهر» به نفع یا به ضـرر یکدیگر قبول می شود . همچنین شـهادت «پدر و فرزند» به نفع یکدیگر و شهادت «برادر یا خواهر» به نفع یا به ضرر یکدیگر پذیرفته است ؛ ولی پذیرفته شدن شهادت فرزند علیه پدر خود محل اشکال است .

(مسئله ۳۳۹۳) در مواردی شـهادت چهـار زن عادل بـدون ضـمیمه شـهادت مرد و یا قسم پـذیرفته می شود ؛ از جمله در مورد: بکـارت ، وضع حمـل و عیوب بـاطنی زنان و نیز سایر امور زنانه که معمولاً زنها از آنها اطلاع دارنـد . و در امور مالی شـهادت یک زن عادل نیز قبول می شود . پس اگر یک زن شـهادت دهد که فلان حال بر حسب وصـیت متعلق به فلان شـخص است ، شهادت او نسـبت به یک چهارم آن ارث یا آن مال پذیرفته می شود ؛ و اگر دو زن شـهادت دهند نسبت به نصف آن ، و اگر سه زن شهادت دهند نسبت به سه چهارم ، و اگر چهار زن شهادت دهند شهادت آنان نسبت به مجموع آن ارث یا مال پذیرفته است .

(مسئله ۳۳۹۴) شرایط شاهد در حقوق الهیِ محض بعداً در باب حدود بیان می شود ؛ ولی دعاوی مربوط به حقوق مالی نسبت به شـخص زنده به طور کلی با شـهادت دو مرد یا شـهادت یک مرد و دو زن و یا شهادت یک مرد و قسم خوردن مدعی ثابت می شود ــ خواه مال مورد ادعا عین باشد یا دِین ــ و بنا بر احتیاط ادای شهادت را بر قسم مقدم دارند .

(مسئله ۳۳۹۵) کسـی که صـلاحیت ادای شـهادت را دارد در صورتی که از او تقاضـا شود بایـد شـهادت دهـد . ولی اگر از او خواسته نشود واجب نیست ؛ مگر این که یک طرف دعوا بخواهد بر طرف دیگر ظلم کند و حقیقتی را پایمال گرداند ، که در این صورت ادای شهات در هر حال واجب و کتمان آن حرام است .

(مسئله ۳۳۹۶) کسی که حقیقتی را می داند نباید از ادای شهادت خودداری نماید ؛ مگر این که در اثر شهادت دادن ضرر قابل توجهی به او وارد شود که تحمل آن مشکل باشد ؛ ولی اگر موضوع از امور مهمه باشد ــ مثل این که در اثر عدم شـهادت او خونی به ناحق ریخته می شود ــ در این صورت نباید از شهادت خودداری نماید .

(مسئله ۳۳۹۷) شـهادت و گـواهی شـهود در صورتی مورد قبول است که مفهوم شـهادت آنهـا از نظر «مورد ، زمـان ، مکـان و صفات» یکی باشد . و چنانچه گفته های شـهود با هم مغایر باشد چیزی ثابت نمی شود ؛ بلکه شـهادت آنان از اعتبار ساقط می شود .

(مسئله ۳۳۹۸) اگر شـهود عمداً به دروغ شهادت دهند توسط محکمه شرعی مجازات می شوند ؛ و چنانچه شهادت دروغ آنان موجب ضرر و خسارت به کسی شده باشد باید آن را جبران نمایند .

(مسئله ۳۳۹۹) واجب است کسانی را که به دروغ شـهادت داده اند در شـهرشان به مردم معرفی نمایند تا از قبول شـهادت آنان اجتناب شود . و دیگر شهادت چنین

افرادی مورد قبول نیست ؛ مگر این که توبه کرده و خود را اصلاح نمایند و عدالتشان احراز شود .

(مسئله ۳۴۰۰) «شهادت بر شهادت» در حقوق مردمی مورد قبول است . ولی در حدود برای اجرای حدّ و نیز بنا بر احوط در تعزیرات پذیرفته نیست ؛ هر چند در سایر آثار آن پذیرفته است . بنابراین اگر دو نفر شهادت فرد دیگری را در مورد سرقت گواهی کنند به استناد آن نمی توان دست متهم را برید ؛ ولی به انضمام شهادت فرد دیگر می توان مال را از او پس گرفت .

(مسئله ۳۴۰۱) در «شهادت بر شهادت» برای ثبوت شهادت هر یک نفر شهادت دو نفر لازم است ؛ ولی جایز است دو نفر شاهد عادل شهادت هر دو شاهد اصلی را گواهی دهند .

(مسئله ۳۴۰۲) «شهادت بر شهادت» در صورتی صحیح است که شاهد اصلی نتواند در جلسه دادگاه حاضر شود .

کیفیت قسَم و احکام آن

(مسئله ۳۴۰۳) «قسم» باید به ذات مقدس خدای متعال و یا یکی از اسامی مقدسه پروردگار باشد ؛ و خوب است به لفظ جلاله «الله» باشد . و لازم نیست به عربی ادا شود ، بلکه به هر لغتی باشد کافی است ؛ ولی باید ترجمه یکی از نامهای الهی باشد . بنابراین قسم به قرآن یا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا ائمه معصومین علیهم السلام و یا مشاهد مشرفه برای قضاوت کفایت نمی کند .

(مسئله ۳۴۰۴) در این که قسم باید به ذات مقدس خدا یا نام او باشد ، مسلمان و کافر تفاوت ندارند ؛ ولی اگر قاضی تشخیص دهد قسم دادن اهل کتاب ـ مانند: یهود و نصاری و مجوس ـ به آنچه در دین خود به آن معتقدند آنان را بیشتر از دروغ گفتن بازمی دارد ، جایز است علاوه بر قسم به خدای متعال آنان را به آن چیزها نیز قسم دهد .

(مسئله ۳۴۰۵) قسم باید از روی جزم و یقین باشد ، و کسی که قسم یاد می کند باید مورد قسم را واقعاً قصد کرده باشد ؛ پس اگر معلوم شود که توریه کرده است کفایت نمی کند .

(مسئله ۳۴۰۶) برای یاد کردن قسم نمی توان نایب و یا وکیل گرفت .

(مسئله ۳۴۰۷) قسم در دعاوی مالی و نیز مواردی همچون: نکاح و طلاق و قتل معتبر است ؛ ولی در حدود اعتبار ندارد . زیرا حدود جز با اقرار یا بیّنه ـ با

شرایطی که گفته خواهد شد _ ثابت نمی شود .

ص :۶۹۶

احکام ید

(مسئله ۳۴۰۸) آنچه در دست کسی است ـ خواه مال باشد یا منفعت و یا حق و مانند آن ـ تا زمانی که علم برخلاف آن نداشته باشیم ملک او محسوب می شود ؛ همچنین است اگر آن چیز در دست وکیل یا امین و یا مستأجر او باشد .

(مسئله ۳۴۰۹) اگر چیزی به طور کامل در اختیار دو نفر باشد مالکیت آن به صورت مساوی برای آن دو نفر محسوب خواهد بود .

(مسئله ۳۴۱۰) اگر دو نفر در باره ملکی که در دست یکی از آن دو می باشد ادعای ملکیت کنند ، گفته کسی که ملک در دست اوست با سوگند مقدم است ؛ مگر این که دیگری برای اثبات گفته خود مدرک و دلیل قطعی یا دو شاهد عادل بیاورد .

(مسئله ۳۴۱۱) اگر دو نفر درباره ملکی که در دست هر دوی آنهاست ادعای مالکیت تمام آن را بکنند ، هرکدام نسبت به نیمی از آن مدعی و منکر هستند ؛ پس هر یک باید نسبت به نیمی از آن مدرک و دلیل قطعی بیاورد یا دو شاهد عادل اقامه کند و نسبت به نیم دیگر گفته او با قسم قبول می شود . و چنانچه هر دو نفر اقامه شاهد نموده و قسم یاد کردند آن ملک بین آنها تقسیم می گردد .

(مسئله ۳۴۱۲) اگر زن و شوهر در وسایل خانه با هم اختلاف کنند ـ خواه در حال همسری و خواه بعد از جدایی ـ وسایل و لباسهای مردانه متعلق به شوهر ، و وسایل و لباسهای زنانه متعلق به زن خواهد بود ؛ و آنچه هم برای زنان و هم برای مردان به کار می رود مشترک میان آن دو می باشد . مگر این که کلیه وسایل ـ اعم از زنانه و مردانه ـ در دست یکی از آنان باشد که در این صورت مال وی محسوب می شود ؛ و کسی که اسباب و وسایل در دست او نیست اگر ادعایی داشته باشد باید اثبات کند یا دو شاهد عادل بیاورد .

احکام حدود و تعزیرات ، دیات و قصاص

اشاره

ص: ۶۹۹

احکام حدود و تعزیرات

قَالَ اللهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی: وَ لَکُمْ فِی الْقِصَاصِ حَیَاهُ یَا أُوْلِی الْأَلْبَابِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ .

در اخبار زیادی نسبت به اجرای حدود الهی تأکید شده و وارد شده است که تخلف از هر دستور الهی حد دارد ؛ و اقامه هر حدّی از حدود الهی نفعش برای مردم بیشتر است از چهل روز باران . و خدای متعال فرموده است: «هرکس حدّی از حدود مرا تعطیل کند با من عناد ورزیده و در صدد ضدیت با من برآمده است» . و اجرای حدود الهی باعث می شود مردم از کارهای نامشروع دست بردارند و حقوق الهی و جامعه را رعایت کنند و جامعه صالح و مترقی شود .

(مسئله ۳۴۱۳) اجرای حدود و تعزیرات باید پس از اثبات جرم در دادگاه صالح و با استناد حاکم شرع به بیّنه یا اقرار متهم باشد، و در صورت نبودن بیّنه و اقرار لازم نیست منکر قسم یاد کند ؛ و اجرای حدود و تعزیرات فقط با استناد به علم قاضی ــ به خصوص در زنا و لواط ــ محل اشکال و خلاف احتیاط است . حکام شرع باید رعایت احتیاط را کرده و با اندك شبهه ای از اجرای حد خودداری نمایند .

(مسئله ۳۴۱۴) اگر کسی به جرمی که حدّ آن اعدام است اقرار کند و بعد از آن انکار نماید ، بنا بر احتیاط واجب نباید حدّ اعدام بر او جاری شود . همچنین است ــ در همه حدود الهی ــ اگر ثابت شود یا احتمال عقلایی داده شود مرتکب گناهی که موجب حد است در انجام آن مضطر بوده یا در شرایط غیر طبیعی آن را مرتکب شده است . و در هر صورت چنانچه شبهه ای در بین باشد باید از اجرای حدود خوداری شود .

حدّ زنا

(مسئله ۳۴۱۵) آنچه موجب حد و کیفر زنا می شود نزدیکی مرد و زن بدون ازدواج صحیح است ؛ به شرط آن که هر دو «بالغ ، عاقل ، دارای اختیار و عالم به حرمت عمل» باشند ؛ و چنانچه یکی از آن دو شرایط ذکر شده را دارا نباشد حدّ زنا

نسبت به او جاری نمی شود . زنا دارای موارد مختلفی است که برای هرکدام از آنها حد و کیفر جداگانه ای معین شده است و تفصیل آن در مسائل آینده بیان می شود .

(مسئله ۳۴۱۶) اگر مرد یا زنی که بالغ و عاقل و آزاد است دارای همسر نباشد و به اختیار خود زنا کرده باشد ، کیفر او در مرتبه اول یکصد ضربه شلاق است ؛ و اگر سه مرتبه زنا کند و در هر مرتبه حد خورده باشد ، کیفر او در مرتبه چهارم اعدام است .

(مسئله ۳۴۱۷) اگر دو طرف زنا یا یکی از آن دو دارای همسر دائمی باشد به گونه ای که هرگاه بخواهد با همسر خود نزدیکی کند مانعی در کار نباشد و با این حال تن به زنا داده باشد ، زنایی که انجام گرفته نسبت به کسی که دارای همسر است «زنای محصن یا محصنه» نام دارد ؛ و حدّ آن در مورد مردی که بالغ و عاقل و آزاد است و زن دائمی دارد و با زنی که بالغ و عاقل است نزدیکی کرده ، اگر پیرمرد است ابتدا یکصد ضربه شلاق و سپس سنگسار است ؛ و اگر جوان است فقط او را سنگسار می کنند و بنا بر احتیاط واجب شلاق نزنند ؛ و چنانچه با زن خود که در اختیار اوست هنوز نزدیکی نکرده ، او را یکصد ضربه شلاق می زنند و سر او را هم می تراشند و به مدت یک سال او را از شهر محل سکونت خود تبعید می کنند . و در مورد زن بالغ و عاقل و آزادی که شوهر دائم دارد و شوهرش با او نزدیکی کرده و فعلاً در اختیار اوست نیز همین حکم جاری است ؛ مگر در تراشیدن سر و تبعید که در مورد زن اجرا نمی شود .

(مسئله ۳۴۱۸) اگر با یکی از زنهایی که با او محرم نسبی هستند _ مانند: مادر ، خواهر ، دختر ، دختر خواهر ، دختر برادر ، عمه و یا خاله _ زنا کند به آن «زنای با محارم» گفته می شود ، و کیفر آن بنا بر نظر بعضی از فقها اعدام است ؛ ولی مفاد بعضی از روایات این است که با شمشیر یک ضربه به گردن او بزنند و اگر زنده ماند او را در حبس نگه دارند تا بمیرد ؛ و احوط رعایت این دستور است . و جاری بودن این حکم در زنا با زنانی که با شیر خوردن محرم شده اند یا به وسیله زوجیت محرم شده اند _ مانند مادر زن _ محل اشکال است ، ولی نسبت به زن پدر جاری است . همچنین در این حکم فرقی نمی کند که زنا کننده دارای همسر باشد یا نه ؛ و در صورتی که زن به انجام عمل راضی بوده این حدّ نسبت به او نیز جاری می شود .

(مسئله ۳۴۱۹) اگر زن به عمل زنا راضی نباشد و مرد با ارعاب و تهدید با او زنا کند به آن «زنای به عُنف» گفته می شود ، و کیفر آن برای زناکننده اعدام است ؛ هر چند احوط آن است که یک شمشیر به گردن او بزنند ، گر چه نمیرد . در این حکم فرقی نمی کند که زناکننده دارای همسر باشد یا نه . زن در این نوع از زنا که به عنف واقع شده کیفر ندارد ؛ و چنانچه زن ادعا کند که زنا از روی اکراه و ارعاب بوده است ادعای او مسموع است و حد بر او جاری نمی شود .

(مسئله ۳۴۲۰) اگر مرد کافر با زن مسلمان زنا کند ــ چه دارای همسر باشد یا نه ــ کیفر او اعدام است ؛ و اگر هنگام اجرای حد برای فرار از حد مسلمان شود کیفر او ساقط نمی شود . و در این حکم فرقی میان کافر ذمّی و حربی نیست .

(مسئله ۳۴۲۱) اگر زنا در وقت با شرافتی همچون ماه رمضان یا شبهای قدر یا جمعه یا عید و یا در مکان محترمی مانند مسجد یا یکی از مشاهد مشرفه انجام شود ، حاکم شرع می تواند علاوه بر حد مذکور تازیانه بیشتری به او بزند ؛ و مقدار آن موکول به نظر حاکم شرع است .

(مسئله ۳۴۲۲) زنا به یکی از دو راه ثابت می شود:

۱ــ زناکننده ای که بالغ و عاقل و آزاد است در حال اختیار و بدون ارعاب و ترس چهار مرتبه و بنا بر احتیاط در چهار جلسه اعتراف کند که زنا کرده است ؛ و اگر بعد از اقرار انکار نماید ــ هر چند محصن باشد ــ سنگسار نمی شود ، ولی شلاق می خورد .

۲ــ چهار مرد عادل به دیدن عمل شهادت دهند ؛ و اگر سه مرد و دو زن عادل یا دو مرد و چهار زن عادل هم شهادت دهند کافی است و زنا ثابت می شود . ولی در مورد دو مرد و چهار زن نمی توان حکم به سنگسار نمود ، بلکه فقط زن و مرد زناکار را شلاق می زنند .

(مسئله ۳۴۲۳) اگر زنا با اقرار ثابت شود امام مسلمین می تواند ــ در صورت توبه او و صلاح دید ــ زناکار را مورد عفو قرار دهد و حکم شلاق یا سنگسار را اجرا نکند ؛ ولی اگر با بیّنه ثابت شده باشد عفو جایز نیست .

(مسئله ۳۴۲۴) شهادت شهود زنا باید از روی دیدن عمل زنا باشد ؛ پس اگر از روی نشانه ها و آثار شهادت دهند زنا ثابت نمی شود ، بلکه باید بر خود شهود حدّ قذف جاری شود . همچنین خصوصیات زمانی و مکانی عمل زنا در شهادت شهود باید مثل هم باشد ؛ بنابراین اگر خصوصیات ذکر شده تفاوت کند زنا ثابت نمی شود و بر شهود حدّ قذف جاری می شود .

(مسئله ۳۴۲۵) زناکار ــ محصن باشد یا غیر محصن ــ لازم نیست عمل زشت خود را به کسی اظهار کند ؛ بلکه خوب است بین خود و خدا توبه کند و به احدی اظهار نکند . و چنانچه پیش از اقرار یا اقامه بیّنه توبه کند حدّ زنا بر او جاری نمی شود ؛ بلکه اگر شبهه توبه هم در بین باشد نباید حدّ زنا بر او جاری شود .

(مسئله ۳۴۲۶) زناکار غیر محصن که باید حدّ شلاق بر او جاری شود ، چنانچه در حال شلاق خوردن یا پیش از آن فرار کند برگردانده می شود و حد بر او جاری می گردد ؛ خواه زنای او با اقرار ثابت شده باشد یا با بیّنه . ولی زناکار محصن اگر در حال سنگسار شدن فرار کند دو صورت دارد:

۱ــ اگر زنای او با بیّنه ثابت شده باشد ، باید برگردانده شود و حد بر او جاری

گردد .

۲ــ اگر زنای او با اقرار ثابت شده باشد ، نباید او را برگردانند ؛ حتی بنا بر احتیاط اگر یک سنگ هم به او نخورده باشد نباید او را بازگردانند .

(مسئله ۳۴۲۷) حدّ زنا بر مرد زناکار غیر محصن در حالی جاری می شود که ایستاده باشد ؛ و اگر او را برهنه یافته اند جز عورت بقیه بدن او برهنه باشد ، و اگر با لباس یافته اند بنا بر احتیاط به هر نحو که یافته اند حد بر او جاری شود ؛ و باید ضربات شلاق بر سر و صورت و عورت او وارد نشود . ولی حدّ زنا بر زن زناکار غیر محصن در حالی جاری می شود که نشسته باشد و بدن او با لباس و مانند آن پوشیده باشد ؛ و از شلاق زدن به سر و صورت او خودداری نمایند .

(مسئله ۳۴۲۸) مرد زناکار محصن را برای سنگسار شدن تا کمر ، و زن را تا نزدیکی سینه در گودالی دفن می نمایند .

(مسئله ۳۴۲۹) بر زن باردار حد جاری نمی شود ؛ هر چند از راه نامشروع باردار شده باشد . بلکه باید صبر کنند تا وضع حمل کند و از حالت نفاس خارج شود و فرزندش را شیر دهد ــ در صورتی که زن شیر دهنده دیگری نباشد ــ و آنگاه چنانچه بیم زیان به کودکش نرود بر او حد جاری نمایند .

(مسئله ۳۴۳۰) اگر زن و مردی با هم باشند و ادعا کنند زن و شوهر هستند ادعای آنان مسموع است ، و از آنان دلیل و بیّنه و قسم مطالبه نمی شود . و اگر بدانیم اجنبی هستند ولی آنان ادعای شبهه کنند حد بر آنان جاری نمی شود .

حدّ لواط

(مسئله ۳۴۳۱) اگر مرد بالغ و عاقلی به اختیار خود با مرد یا پسر بچه ای لواط کند بنا بر مشهور کیفر او در هر حال اعدام است . ولی بنا بر احتیاط اگر لواط کننده محصن باشد یعنی همسر داشته باشد ــ به گونه ای که در مسائل ۳۴۱۷ بیان شد ــ کیفر او اعدام است ، به هر نحو که حاکم شرع صلاح بداند ؛ و اگر همسر ندارد مانند مرد زانیِ بدون همسر به او یکصد تازیانه بزنند . لواط دهنده نیز اگر عاقل و بالغ باشد و از روی اختیار و بدون اکراه به این عمل تن داده باشد کیفرش اعدام است ؛ چه همسر داشته باشد یا نه . و اگر مقدمات عمل انجام شده ولی دخول واقع نشده باشد ، هرکدام را یکصد ضربه شلاق می زنند .

(مسئله ۳۴۳۲) راه ثابت شدن لواط همان است که در زنا گذشت (چهار مرتبه اقرار یا شهادت چهار مرد عادل) ؛ و ثابت شدن آن به شهادت سه مرد و دو زن نیز خالی از وجه نیست ، هر چند خلاف احتیاط می باشد .

(مسئله ۳۴۳۳) اگر لواط کننده یا لواط دهنده پیش از اقرار یا اقامه بیّنه توبه نماید حد بر او جاری نمی شود ؛ و اگر بعد از اقرار توبه کند امام مسلمین می تواند

او را از کیفر دادن عفو نماید ؛ ولی توبه او بعد از اقامه بیّنه در ساقط شدن حد اثری ندارد و حد بر او جاری می شود .

حدّ مساحقه

(مسئله ۳۴۳۴) اگر دو زن بالغ و عاقل و آزاد در حال اختیار با یکدیگر مساحقه کنند ــ یعنی عمل جنسی انجام دهند ــ کیفر هریک از آنان یکصد تازیانه است ؛ خواه همسر داشته باشند یا نه . هر چند نسبت به زن محصنه جواز سنگسار نمودن خالی از وجه نیست ؛ ولی احوط ترک است . و راه ثابت شدن مساحقه همان است که در لواط گفته شد .

حدّ قوّادی

(مسئله ۳۴۳۵) اگر کسی مرد و زنی را برای زنا یا مرد و پسری را برای لواط به هم برساند کیفر او هفتاد و پنج ضربه تازیانه است ؛ خواه واسطه مرد باشد یا زن . ولی در مورد مرد اگر مرتبه دومش باشد علاوه بر تازیانه او را از شهرش نیز تبعید می کنند ؛ و محل و مقدار تبعید موکول به نظر حاکم شرع است .

(مسئله ۳۴۳۶) جاری شدن حدّ قوادّی در صورتی است که شخصِ واسطه بالغ و عاقل باشد و دو مرد عادل به عمل او شهادت دهند و یا خود او از روی قصد و اختیار به عمل خویش اقرار نماید ؛ و بنا بر احتیاط اقرار او دو مرتبه نزد حاکم شرع باشد .

مسائل متفرقه امور جنسی

(مسئله ۳۴۳۷) اگر مرد و زن اجنبی یا دو زن یا دو مرد به صورت برهنه با هم باشند حاکم شرع آنان را با تازیانه تعزیر می کند ؛ و می تواند تا نود و نه تازیانه به هر یک از آنان بزند ، بلکه احوط است .

(مسئله ۳۴۳۸) اگر زنا یا لواط و یا مساحقه تکرار شده باشد بیش از یک حد جاری نمی شود ؛ ولی اگر پس از اجرای حد دوباره آن را انجام دهد برای بار دوم نیز حد جاری می شود ؛ همچنین است بنا بر احتیاط نسبت به مرتبه سوم . و اگر سه مرتبه حد خورده باشد و برای مرتبه چهارم انجام دهد ، کیفر او در مرتبه چهارم اعدام است .

(مسئله ۳۴۳۹) کسی که هم زنا کرده است و هم لواط ، حد هرکدام از آنها جداگانه بر او جاری می شود .

(مسئله ۳۴۴۰) اگر کسی بخواهد به زور با خود شخص یا همسر یا یکی از خویشان او زنا یا لواط کند و بدون کشتن او دفاع ممکن نباشد ، جایز است او را

بکشد ؛ ولی اگر قاتل نتواند سوء قصد طرف را نزد حاکم شرع ثابت کند قصاص می شود .

(مسئله ۳۴۴۱) حدّ زنا یا لواط با میت مانند حدّ زنا یا لواط با انسان زنده است ، و شرایط و احکام آنها یکسان می باشد .

(مسئله ۳۴۴۲) اگر کسی پسری را از روی شهوت ببوسد ، حاکم شرع به اندازه ای که صلاح بداند به عنوان تعزیر او را تازیانه می زند . و روایت شده است که: «خداوند در قیامت لجامی از آتش به دهان او می زند و ملائکه زمین و آسمان و ملائکه رحمت و غضب او را نفرین می کنند و خدا جهنم را برایش آماده می سازد» . ولی با این همه اگر واقعاً توبه کند توبه او مورد پذیرش خداوند قرار می گیرد .

(مسئله ۳۴۴۳) اگر کسی با یکی از چهار پایان نزدیکی کند عمل حرامی انجام داده و به دستور حاکم شرع تعزیر می شود ؛ و در بعضی از روایات آمده است که او را بیست و پنج تازیانه می زنند . و حکم این حیوان در مسئله ۳۲۲۰ گذشت .

حدّ استمناء

(مسئله ۳۴۴۴) اگر انسان استمناء کند ـ یعنی با خود یا چیز دیگری غیر از همسر خود کاری کند که از او منی خارج شود ـ مرتکب حرام شده و باید توبه کند ؛ و اگر برای حاکم شرع ثابت شود به دستور او تعزیر می شود . و در صورت عدم تمکن از ازدواج تا آنجا که ممکن است باید از بیت المال به او کمک کنند تا ازدواج نماید .

حدّ قذف (نسبت دادن زنا یا لواط به دیگران)

(مسئله ۳۴۴۵) اگر کسی که عاقل و بالغ است از روی اختیار و عمد به مرد یا زن مسلمانی که عاقل ، بالغ ، آزاد و عفیف است نسبت زنا یا لواط بدهد ، حاکم شرع او را از روی لباس هشتاد تازیانه می زند . ولی اگر نسبت ناسزای دیگری بدهد و یا به او اهانت و اذیت نماید ، حاکم شرع با تقاضای طرف به هر اندازه که صلاح بداند او را تعزیر می کند .

(مسئله ۳۴۴۶) اگر دو نفر به یکدیگر نسبت زنا یا لواط دهند حدّ قذف بر آنان جاری نمی شود ؛ ولی هر دو تعزیر می شوند .

(مسئله ۳۴۴۷) قذف به دو چیز ثابت می شود:

۱ــ اقرار شخص نسبت دهنده ؛ و بنا بر احتیاط اقرار دو بار انجام شود .

۲ــ شهادت دو مرد عادل ؛ و شهادت زنها در این مورد قبول نمی شود .

(مسئله ۳۴۴۸) اگر کسی نسبت زنا یا لواط دهد و برای اثبات آن چهار شاهد آورد ؛ یا شخص متهم آن اتهام را تصدیق کند یا تهمت زننده را مورد عفو قرار دهد ، حد قذف جاری نمی شود .

حدّ مشروب خواری

(مسئله ۳۴۴۹) اگر مسلمان بالغ و عاقل به اختیار خود و با توجه ، یکی از انواع مشروبات الکلیِ مست کننده را بیاشامد ــ هر چند کم باشد و به حد مستی نرسد ــ کیفر او هشتاد تازیانه است که به دستور حاکم شرع بر او اجرا می شود ؛ و کیفیت اجرای آن به همان صورتی است که در حدّ زنا گفته شد .

(مسئله ۳۴۵۰) اگر کسی چند بار مشروب خورده و حد نخورده باشد یک حد بر او جاری می شود ؛ ولی اگر مشروب بخورد و او را تازیانه بزنند و پس از آن دوباره اقدام به نوشیدن شراب کند و باز هم هشتاد تازیانه دیگر بزنند ، کیفر سومین بار وی اعدام است که دستور آن به وسیله حاکم شرع صادر می شود . کافری هم که در پناه اسلام است اگر از مشروبات الکلیِ مست کننده استفاده کند و به این عمل تظاهر نماید همین حکم را دارد .

(مسئله ۳۴۵۱) مشروب خوردن به دو راه ثابت می شود: ۱ــ شهادت دو مرد عادل ۲ــ دو مرتبه اقرار ؛ و کافی بودن یک مرتبه محل اشکال است .

(مسئله ۳۴۵۲) اگر شرابخوار پیش از اقرار یا اقامه بیّنه توبه کند حد بر او جاری نمی شود ؛ و اگر بعد از اقرار توبه کند امام مسلمین در صورت صلاحدید می تواند او را مورد عفو قرار دهد ؛ ولی اگر بعد از اقامه بیّنه توبه نماید حد از وی ساقط نمی شود .

حدّ سرقت

(مسئله ۳۴۵۳) اگر کسی با شرایطی که در مسئله بعد گفته می شود دزدی کند ، پس از ثابت شدن نزد حاکم شرع علاوه بر رد مالی که دزدیده در مرتبه نخست چهار انگشت دست راست او را از بیخ می برند و کف دست و انگشت شست او را باقی می گذارند ، و در مرتبه دوم پای چپ را از وسط قدم می برند و پاشنه پا را باقی می گذارند ، و در مرتبه سوم به حبس ابد محکوم می شود و مخارجش را اگر ندارد از بیت المال می پردازند ؛ و اگر برای بار چهارم در زندان سرقت کند به اعدام محکوم می گردد . واگر چندین مرتبه دزدی کرده و حدّ جاری نشده است فقط

یک مرتبه حدّ جاری می شود .

(مسئله ۳۴۵۴) شرایط اجرای حدّ سرقت ده چیز است:

۱و۲و۳_ سارق بالغ و عاقل باشد و به اختیار خود دزدی کند .

۴_ مال دزدی حداقل معادل یک چهارم دینار _ یعنی چهار نخود و نیم طلای سکه دار برابر «۸۶۴/۰» گرم طلا _ باشد .

۵_ بداند مالی که برمی دارد مال مردم است ؛ پس اگر اشتباه نماید و خیال کند مال خود اوست حد جاری نمی شود ؛ هر چند ضامن است .

۶_ خود او در مالی که دزدیده شریک نباشد ؛ پس اگر کسی از مال مشترک نظیر بیت المال یا غنائم جنگی به اندازه سهم خود یا کمتر سرقت نماید ، هر چند گناه کرده ولی حد بر او جاری نمی شود ؛ اما اگر بیش از سهم خود سرقت نماید و مقدار زاید به حد نصاب برسد حد بر او جاری می شود .

۷_ مال در جایی محفوظ و دربسته باشد و او حفاظت آنجا را از بین ببرد ؛ مثل این که قفل را باز کند یا بشکند یا دیوار را خراب یا سوراخ کند و یا از دیوار بالا ـ رود . پس اگر دیگری در را باز کند و او مال را ببرد ، و یا در اماکن عمومی مالی را ببرد حدّ جاری نمی شود ؛ هر چند او را تعزیر می کنند .

۸ _ به طور مخفیانه مال دیگری را ببرد ؛ پس اگر ظالمی به زور و به طور علنی در را باز کند و مال را ببرد ، یا به زور مال را از صاحبش بگیرد یا از دست او برباید ، و یا در مال امانت تصرف کند و پس ندهد دست او را نمی برند ؛ هر چند ضامن است و تعزیر هم می شود .

۹_ اضطرار و ناچاری او را به دزدی وادار نکرده باشد ؛ پس اگر کسی به عنوان مثال در زمان قحطی و کمبود ، مواد غذایی مورد نیاز را بدزدد دست او را نمی برند .

۱۰_ سارق پدر صاحب مال نباشد . پس دست پدر را برای سرقت مال فرزند نمی برند ولی دست فرزند را برای سرقت مال پدر _ در صورتی که در جایی مخفی کرده باشد _ می برند . اما سرقت انسان از اماکنی که متعلق به پدر ، مادر ، برادر ، خواهر و سایر کسانی که در مسئله ۳۲۳۰ بیان شده و شرعاً ورود انسان به آنجا بدون اجازه جایز است موجب جاری شدن حد نمی شود ؛ گرچه سارق تعزیر می شود . همچنین است اگر اجیر یا مهمان چیزی را که در اختیار اوست بدزدد .

(مسئله ۳۴۵۵) اگر کسی مثلاً قفل را بشکند و داخل شود ولی پیش از آن که چیزی را ببرد بازداشت شود حد بر او جاری نمی شود ؛ بلکه او را تعزیر می کنند .

(مسئله ۳۴۵۶) اگر مال در جایی محفوظ و دربسته نباشد سرقت از آنجا موجب جاری شدن حدّ نمی شود ؛ هر چند تعزیر دارد .

(مسئله ۳۴۵۷) اگر کسی از جیب دیگری چیزی را بدزدد ، چنانچه از جیب لباس زیر دزدیده باشد و سایر شرایط هم فراهم باشد دست او را می برند ؛ و اگر از

ص :۷۰۸

جیب لباس رو دزدیده باشد دستش را نمی برند ، بلکه تعزیر می شود .

(مسئله ۳۴۵۸) کسی که با حیله و تزویر و جعل اسناد یا با ایجاد مستی یا بیهوشی در طرف و مانند اینها اموال دیگران را تصاحب می کند دست او را نمی برند ، ولی اموال را از او پس می گیرند و حاکم شرع او را به هر نحو که صلاح می داند مجازات می کند و عمل او را اعلام می کند تا وسیله عبرت دیگران شود .

(مسئله ۳۴۵۹) دزدی به دو راه ثابت می شود: ۱_ شهادت دو مرد عادل ۲_ اقرار خود سارق ؛ و بنا بر احتیاط اقرار باید دو بار باشد . همچنین اقرار باید از روی اختیار باشد ؛ پس اقراری که با تهدید و اجبار گرفته می شود اعتبار ندارد .

(مسئله ۳۴۶۰) در دزدی حکم حاکم شرع باید پس از مراجعه و تقاضای صاحب مال باشد ؛ و اگر صاحب مال پیش از مراجعه به حاکم شرع مال را به سارق بفروشد یا ببخشد و یا او را عفو نماید حکم حاکم شرع محل ندارد ؛ ولی پس از مراجعه به حاکم شرع و صادر شدن حکم ، فروش یا بخشش و یا عفو حد را ساقط نمی کند .

(مسئله ۳۴۶۱) اگر پیش از مراجعه به حاکم شرع سارق توبه کند و مال را به صاحبش برگرداند حد جاری نمی شود .

احکام محارب

(مسئله ۳۴۶۲) اگر شخص توانای بالغ و عاقل با شمشیر برهنه یا سلاح دیگر به منظور ترساندن مردم و برهم زدن نظم اجتماعی یا ترور اشخاص و یا غارت دارایی مردم آشکارا به آنان یورش آورد ، و یا به منزل ، مغازه و یا محل کار آنان هجوم آورد و آن را به آتش بکشد «محارب و مفسد» است ؛ خواه مرد باشد یا زن ، در شب باشد یا روز ، در شهر و روستا باشد یا در صحرا و بیابان و یا در دریا .

(مسئله ۳۴۶۳) کیفر محارب برابر آیات قرآن کریم و احادیث «کشتن» یا «به دار آویختن» یا «بریدن دست راست و پای چپ» و یا «تبعید از شهر محل سکونت» است ؛ و احتیاط مخصوصاً در زنان این است که کیفر افراد مناسب با جرم آنان تعیین شود . بنابراین اگر با سلاح یورش آورده و کسی را کشته باشد او را بکشند ؛ و اگر فقط مال مردم را غارت کرده مال را از او پس بگیرند و دست راست و پای چپ او را قطع کنند ؛ و اگر کسی را مجروح کرده پس از قصاص تبعیدش کنند ؛ و اگر هم مال مردم را غارت کرده و هم کسی را کشته ، پس از گرفتن مال دست و پای او را قطع کنند و سپس او را قصاص نموده و به دار آویزند ؛ و اگر یورش آورده ولی موفق به کاری نشده فقط تبعیدش کنند ؛ و اگر خواست به بلاد کفر فرار کند جلوی او را بگیرند .

(مسئله ۳۴۶۴) حداقل مدت تبعید محارب یک سال است ؛ و باید به مردم آن شهر توجه دهند که با او معاشرت نکنند و او را در محاصره اقتصادی و اجتماعی قرار دهند . و از بعضی اخبار و احادیث استفاده می شود که «حبس» به جای «تبعید» کافی است .

(مسئله ۳۴۶۵) ملاک در محارب و مفسد بودن تصمیم فاعل بر افساد و صدق عرفی انتساب فعل به اوست ؛ هر چند به نحو تسبیب باشد . بنابراین اگر در کنار فاعل مباشر یا سبب ضعیف سبب قویتری وجود داشته باشد ، صدق مفسد و محارب بر افراد ضعیف و زیردست که از خود تصمیم ندارند نوعاً محل اشکال است . و با اندک شبهه ای در تصمیم فاعل بر افساد یا صدق عرفی انتساب ، حد مفسد بر او جاری نمی شود ؛ هر چند از طرف حاکم شرع تعزیر و مجازات و اگر قاتل باشد قصاص می شود .

(مسئله ۳۴۶۶) در مواردی که دانسته شود یا احتمال داده شود عمل شخص ناشی از ضرورت اقتصادی و یا فقر فرهنگی او بوده و تصمیم او برافساد جامعه و ضربه زدن به حیثیت عمومی و کیان فرهنگی یا سیاسی و یا اقتصادی اسلام و مسلمین محرز نباشد ، صدق عنوان «مفسد» معلوم نیست .

(مسئله ۳۴۶۷) محاربه و افساد با اقرار متهم یا شهادت دو مرد عادل ثابت می شود ؛ و احتیاط آن است که دو بار اقرار نماید . و شهادت افراد محارب علیه یکدیگر ، و کسانی که مالشان غارت شده به نفع یکدیگر پذیرفته نمی شود .

(مسئله ۳۴۶۸) اگر مفسد و محارب قبل از دستگیری توبه نماید حد بر او جاری نمی شود ؛ ولی چنانچه قتلی انجام داده یا جراحت و یا ضرر مالی به کسی وارد نموده است باید از عهده آن برآید .

احکام مرتد

(مسئله ۳۴۶۹) مسلمانی که منکر خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله شود ، یا حکم ضروری دین را ــ یعنی حکمی که مسلمانان جزو دین اسلام می دانند مثل وجوب نماز و روزه ــ با توجه به این که جزو دین است انکارکند به نحوی که منکر شدن آن حکم به انکار خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله برگردد «مرتد» است ؛ همچنین است اگر منکر معاد شود یا از نظر اعتقادی از خوارج یا نواصب و یا غُلات گردد ؛ ولی اگر کسی ضروری بودن بعضی از احکام ضروری دین برای او ثابت نشده باشد و بر اساس وجود شبهه آن را انکار نماید ــ به عنوان مثال وجوب نماز را منحصر به صدر اسلام بداند یا حجاب را از واجبات نداند و بر همین اساس آن را انکار نماید ــ مرتد نمی شود و حکم ارتداد در مورد او جاری نمی گردد .

(مسئله ۳۴۷۰) در حکم به ارتداد «بلوغ ، عقل و اختیار و قصد» معتبر است .

همچنین بایـد انکار او از روی «جحـد و عناد» باشـد ؛ بنابراین حکم ارتداد در مورد کسـی که در مسـیر تحقیق از براهین عقلی استفاده می کند و احیاناً به نتیجه دیگری دست می یابد جاری نمی شود . و بعید نیست گفته شود پدیده ارتداد در صدر اسلام از بعضـی توطئه های سیاسـی علیه اسـلام و جامعه مسـلمانان حکایت می کرده و صـرفاً به خاطر تغییر عقیـده و اظهار آن نبوده است .

(مسئله ۳۴۷۱) مرتد بر دو قسم است:

۱ــ «مرتد فطری» ؛ یعنی مسلمان زاده ای که پس از گرایش به اسلام کافر شود . و در مسلمان زاده بودن کافی است که پدر یا مادر او مسلمان باشد .

۲ــ «مرتد ملی» ؛ یعنی کافر زاده ای که پس از گرایش به کفر اسلام را اختیار کند و دوباره کافر شود .

(مسئله ۳۴۷۲) اگر مرتد فطری مرد باشد ، به محض کافر شدن همسرش از او جدا می شود و احتیاج به طلاق ندارد و باید عده وفـات نگه دارد و پس از عـدّه می توانـد شـوهر کنـد ؛ اموال و دارایی او هم پس از پرداخت بـدهیهایش بین ورثه مسـلمان او تقسـیم می شود ، و از طرف حاکم شرع ــ پس از اطلاع و ثبوت ارتداد ــ به اعدام محکوم می گردد . و توبه و بازگشت او به اسلام به حسب ظاهر پذیرفته نیست و نقشی در حفظ جان و برگشت زن و اموال او ندارد ؛ ولی واجب نیست ارتداد خود را به کسـی اطلاـع دهـد ، و چنـانچه توبه کنـد بین خود و خـدا توبه او قبول است ، و اموالی را که توبه به دست می آورد مال خود اوست ، و حق ازدواج مجدد حتی با زن سابق خود را نیز دارد .

(مسئله ۳۴۷۳) اگر مرتد فطری زن باشد ، اموالش به ملک او باقی است ؛ و چنانچه شوهرش با او نزدیکی نکرده یا یائسه باشـد ، به محض کافر شـدن از شوهر جـدا می شود و عدّه هم ندارد ؛ و اگر شوهرش با او نزدیکی کرده و یائسه هم نیست ، از زمان مرتد شدن تا تمام شدن عدّه اش ــ که عدّه طلاق است ــ صبر می کنند ؛ اگر در این مدت توبه کند ازدواج آنان باقی است ، وگرنه به جدایی آنان از همان زمانی که کافر شده است حکم می شود . و زنی که مرتد فطری است اعدام نمی شود ؛ بلکه به حکم حاکم شـرع زندانی می شود و در زندان به او سختگیری می کنند تا توبه کند ؛ پس اگر توبه کرد آزاد می شود ، وگرنه تا پایان عمر در زندان می ماند .

(مسئله ۳۴۷۴) مرتـد ملی اگر مرد باشـد بنا بر احتیاط تا سه روز به او مهلت می دهند و از او می خواهند تا توبه کند ؛ اگر توبه کرد آزاد می شود و اگر توبه نکرد از طرف حاکم شـرع به اعـدام محکوم می گردد . ولی «مرتـد ملی زن» حکم «مرتـد فطری زن» را دارد .

(مسئله ۳۴۷۵) مرتـد ملی ــ مرد باشـد یـا زن ــ امـوالش بـه ملـك او بـاقی اسـت . و اگر بین او و همسـرش که مسـلمان اسـت نزدیکی واقع نشده یا زن یائسه باشد ،

ازدواج آنان فوراً باطل می شود و عدّه ندارد ؛ و اگر نزدیکی واقع شده و زن هم یائسه نیست ، تا انقضای زمان عدّه ـ که عدّه طلاق است ـ صبر می کنند ؛ اگر در این مدت توبه کرد ازدواج آنان باقی است ، و اگر توبه نکرد به جدایی آنان از همان زمانی که مرتد شده حکم می شود ؛ البته این فرض در «مرتد ملی مرد» در صورتی است که پس از سه روز اعدام نشده باشد .

(مسئله ۳۴۷۶) ارتداد با شهادت دو مرد عادل و یا اقرار ثابت می شود ؛ و احتیاط آن است که اقرار دو بار صورت پذیرد .

حکم سایر حدود و تعزیرات

(مسئله ۳۴۷۷) اگر کسی ادعای نبوت و پیامبری کند یا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا یکی از ائمه معصومین علیه السلام از روی قصد و در حالت طبیعی دشنام دهد ، حدّ او اعدام است ؛ هر چند اجرای این حکم مبتنی بر شرایطی است که بدون آن شرایط هیچ کس حق ندارد در صدد اجرای حد برآید . در این گونه موارد باید دقت کافی به عمل آید و عنوان «دشنام و ناسزا» نسبت به عمل او صدق نماید ، و نباید به برداشتهای شخصی و سلیقه ای اکتفا شود وگرنه هرج و مرج بلکه اختلال نظام لازم می آید ، و به اندک شبهه ای باید از اجرای حدود خودداری نمود .

(مسئله ۳۴۷۸) اگر مسلمانی سحر و جادوگری را پیشه خود نماید و توبه نکند کیفر او اعدام است و ثبوت آن به اقرار خود شخص یا شهادت دو مرد عادل است ؛ و بنا بر احتیاط اقرار دو بار صورت پذیرد .

(مسئله ۳۴۷۹) اگر کسی با زن خود در حال حیض نزدیکی کند کیفر او بیست و پنج تازیانه است ؛ و بنا بر احتیاط مستحبِ مؤکّد به تفصیلی که در باب حیض گذشت کفاره نیز بدهد .

(مسئله ۳۴۸۰) اگر کسی در ماه رمضان در حالی که خود و همسرش روزه دارند با او نزدیکی کند ، اگر با رضایت زن باشد کیفر هرکدام بیست و پنج تازیانه است ؛ و اگر زن را مجبور کرده باشد کیفر مرد پنجاه تازیانه است و بر زن چیزی نیست . و حکم قضای روزه و کفاره آن در مسائل روزه گذشت .

(مسئله ۳۴۸۱) کسی که از روی آگاهی و عمد اقدام به فروش مشروبات الکلی می کند در صورت ثبوت آن ، توسط حاکم شرع تعزیر می شود .

(مسئله ۳۴۸۲) اگر کسی یکی از واجبات الهی را با توجه به واجب بودن آن ترک کند یا یکی از کارهای حرام را با توجه و بدون عذر انجام دهد و بدون اکراه و ترس به آن اقرار نماید یا دو مرد عادل شهادت دهند ، توسط حاکم شرع تعزیر می شود .

(مسئله ۳۴۸۳) اگر بچه ممیز یکی از گناهان کبیره را انجام دهد ولی شرعی

یا معلم او می تواند او را به قدری که ادب شود و موجب دیه نگردد تنبیه کند . و در ادب کردن او به سه تا شش تازیانه اکتفا کند و با رفق و ملایمت انجام شود ؛ و معلم بیش از سه ضربه ملایم نزند .

(مسئله ۳۴۸۴) گناهکاری که مستوجب تعزیر شده است اگر پیش از اقرار یا اقامه بیّنه توبه کند و توبه او برای حاکم شرع ثابت شود نباید تعزیر گردد ؛ ولی اگر حقی از حقوق مردمی را تضییع کرده باشد ، حاکم شرع او را مجبور می کند تا جبران نماید .

(مسئله ۳۴۸۵) از روایات شریفه استفاده می شود که در تعزیر باید جانب احتیاط رعایت گردد ، و معمولاً از ده و حداکثر بیست تازیانه تجاوز نکند و هیچ گاه به چهل تازیانه نرسد ؛ مگر در مواردی که به تازیانه بیشتر تصریح شده باشد .

(مسئله ۳۴۸۶) اجرای حدود الهی و تعزیرات در مورد حقوق مردمی ــ مانند: قذف ، قتل نفس و وارد کردن زخم و جراحت ــ باید پس از شکایت صاحب حق و تقاضای او از محکمه شرعی برای اجرای حدّ صورت پذیرد ؛ ولی در حقوق الهی ــ مانند اجرای حدّ در مورد زنا یا لواط ــ به طور مستقیم توسط حاکم شرع اجرا می شود و نیاز به شکایت کسی ندارد .

احکام قصاص و دیات

«قصاص» یکی از قوانین اسلامی است که حیات و امنیت فرد و اجتماع وابسته به آن می باشد . خدای متعال در قرآن کریم می فرماید: وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُوْلِي الْأَلْبَابِ

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ . یعنی: «و برای شما در قصاص زندگی و حیات است ای صاحبان خرد ، باشد که تقوا پیشه کنید» .

از حضرت امام سجاد علیه السلام روایت شده است که در ذیل این آیه شریفه فرمودند: «برای شما در قصاص حیات است زیرا کسی که قصد کشتن دیگری را کرده می داند که او را قصاص می کنند و به همین خاطر از کشتن دست می کشد ؛ این برای کسی که قصدکشتن او را داشته حیات است ، و برای فرد جانی نیز حیات است (زیرا اگر می کشت او را هم می کشتند) و برای دیگران هم حیات است ، زیرا می دانند قصاص واجب است و از ترس آن بر قتل یکدیگر جرأت نمی کنند» .

(مسئله ۳۴۸۷) اگر شخص بالغ و عاقل به اختیار خود از روی عمد و به ناحق مسلمان عاقلی را بکشد یا یکی از اعضای بدن او را قطع کند ، ورثه مقتول و یا شخص مجروح می توانند او را قصاص نمایند ؛ ولی بنا بر احتیاط باید با اجازه حاکم شرع باشد .

(مسئله ۳۴۸۸) اگر کسی به ناحق دستور کشتن مسلمان عاقلی را دهد و قاتل و دستور دهنده هر دو بالغ و عاقل و آزاد باشند ، با اجازه حاکم شرع قاتل را می کشند و دستور دهنده را برای همیشه در زندان نگه می دارند ؛ همچنین است اگر یک کدام شخصی را نگه دارد تا دیگری او را بکشد .

(مسئله ۳۴۸۹) در کشتن فرقی نیست بین این که قاتل سر کسی را ببرد ، یا تیر یا شمشیر و یا کارد به او بزند ، یا او را خفه کند ، یا با عصا و چوب به او بزند تا بمیرد ، یا او را از جای بلندی پرت کند ، یا در آتش بیندازد و نگذارد بیرون بیاید ، یا رگ او را بزند و نگذارد روی آن را ببند ، یا در آب بیندازد به گونه ای که نتواند بیرون بیاید ، یا او را نزد درندگان بیندازد تا او را بدرند ، یا از غذا و آب باز دارد تا بمیرد ، و یا به او غذای مسموم بخوراند ؛ در این موارد و نظایر آن اگر عمدی باشد ورثه مقتول حق دارند قصاص نمایند .

(مسئله ۳۴۹۰) اگر فرزند پدر یا مادر خود را عمداً و به ناحق بکشد او را قصاص می کنند ؛ ولی اگر پدر فرزند خود را عمداً و به ناحق بکشد او را قصاص نمی کنند ؛ بلکه به دستوری که در احکام دیه گفته می شود از او دیه می گیرند و حاکم شرع نیز او را تعزیر می کند و بنابر احتیاط جد و جد پدری در حکم پدر هستند . و اگر مادر فرزند خود را عمداً و به ناحق بکشد بنا بر مشهور قصاص می شود ، ولی احتیاط خوب است .

(مسئله ۳۴۹۱) اگر دو نفر یا بیشتر مسلمانی را از روی عمد و به ناحق بکشند

ص :۷۱۴

به گونه ای که همه در کشتن او شریک باشند ، ورثه مقتول می توانند بعضی را بکشند و از بعضی دیگر سهم دیه را دریافت کنند و به کسی که کشته می شود بدهند . و نیز می توانند همه را بکشند به شرط این که تفاوت دیه کسی را که کشته می شود به او یا وارث او بپردازند ؛ مثلاً اگر بخواهند دو نفر را بکشند باید به ورثه هرکدام نصف دیه او را بدهند . ولی در این موارد بهتر است قصاص نشود و فقط از هر یک از قاتلها سهم دیه را بگیرند ، و یا به کشتن یک نفر اکتفا شود .

(مسئله ۳۴۹۲) اگر مردی زنی را بکشد می توانند او را بکشند ؛ ولی چون دیه زن نصف دیه مرد است باید برای کشتن مرد نصف دیه او را بدهند . و اگر زنی مردی را بکشد می توانند زن را بکشند ؛ ولی باید به آن اکتفا کنند و حق ندارند پس از کشتن زن نصف دیه را نیز مطالبه نمایند .

(مسئله ۳۴۹۳) اگر ورثه و اولیای مقتول چند نفر باشند بنا بر احتیاط واجب قصاص با توافق یکدیگر انجام شود ، و یکی از آنان بدون اطلاع و اجازه دیگران قصاص نکند ؛ و اگر قصاص کرد و دیگران طالب دیه باشند باید سهم آنان را از دیه بپردازد .

(مسئله ۳۴۹۴) اگر بعضی از اولیای مقتول تقاضای قصاص کنند و بعضی دیگر تقاضای دیه نمایند ، کسی که تقاضای قصاص کرده باید سهم دیه متقاضیان دیه را بپردازد و سپس قصاص کند ؛ و اگر بعضی از اولیای مقتول قاتل را عفو نمایند باید متقاضی قصاص سهم دیه عفوکنندگان را به قاتل بپردازد . و خوب است در چنین مواردی از قصاص صرف نظر شود و به دیه اکتفا نمایند .

(مسئله ۳۴۹۵) اگر بعضی از اولیای مقتول حاضر و بعضی دیگر غایب باشند و افراد حاضر بخواهند قصاص نمایند ، چنانچه تماس با افراد غایب ممکن باشد یا مدت غایب بودن آنها کوتاه باشد بنا بر احتیاط واجب افراد حاضر برای قصاص با افراد غایب تماس بگیرند و یا صبر کنند ؛ ولی اگر تماس با افراد غایب میسر نیست و فعلاً نیز امید برگشتن آنها نمی رود به گونه ای که تأخیر قصاص در معرض تضییع حقوق حاضرین می باشد ، در این صورت جایز است با نظر حاکم شرع ــ که ولی افراد غایب است ــ پس از پرداخت سهم دیه افراد غایب قصاص انجام شود . همچنین اگر بعضی از ورثه و اولیای مقتول صغیر یا مجنون باشند و تأخیر قصاص تا زمان برطرف شدن عذر آنها موجب تضییع حقوق دیگران می شود و یا در معرض آن می باشد ، بنا بر اقوی جایز است با نظر حاکم شرع پس از پرداخت سهم دیه صغیر و مجنون قصاص انجام شود . و اگر همه آنان صغیر باشند قصاص توسط ولیّ آنها از طرف آنها محل اشکال است ، بلکه باید صبر کنند تا خودشان بزرگ شوند و تصمیم بگیرند ؛ ولی اگر تأخیر را به ضرر می داند و مصلحت آنها را در گرفتن دیه تشخیص می دهد جایز است در گرفتن دیه با قاتل توافق کند ، و در این صورت صغار پس از بزرگ شدن حق قصاص ندارند .

(مسئله ۳۴۹۶) اگر کسی دو یا چند نفر را یک دفعه یا متعاقباً بکشد اولیای هرکدام از مقتولین حق قصاص دارند ؛ ولی بنا بر احتیاط با توافق یکدیگر اقدام به قصاص نمایند تا حقوق همه رعایت شود ؛ و در این صورت پس از قصاص هیچ کدام حق مطالبه دیه را ندارند . و اگر اولیای یکی از مقتولین قاتل را عفو کنند یا به گرفتن دیه با او توافق نمایند ، اولیای مقتول یا مقتولین دیگر می توانند قاتل را قصاص نمایند .

(مسئله ۳۴۹۷) قصاص باید به وسیله شمشیر یا مانند آن از آلات قتاله تیز انجام شود که طرف شکنجه نشود ؛ و جایز نیست دست و پا و اعضای او را ببرند ، هر چند او مقتول را شکنجه کرده یا اعضای او را بریده باشد . ولی ظاهراً کشتن او به وسیله ضرب گلوله به مغز یا وارد کردن شوک الکتریکی که او را زودتر خلاص و راحت کند نیز مانعی ندارد .

(مسئله ۳۴۹۸) اگر دیوانه یا بچه نابالغ کسی را بکشد قصاص نمی شود و حکم قتل خطایی را دارد ؛ یعنی خویشاوندان پدری او که «عاقله» نام دارند باید دیه مقتول را بپردازند. و اگر عاقلی دیوانه ای را بکشد قصاص نمی شود ، ولی باید دیه او را بدهد ؛ بلکه اگر عاقل بالغی بچه نابالغی را بکشد قصاص خالی از اشکال نیست و احتیاط در گرفتن دیه است ؛ و در کشتن جنین ــ هر چند روح در آن دمیده شده باشد ــ این اشکال قوی تر است . همچنین اگر قاتل نابینا باشد قصاص او محل اشکال است و احوط اکتفای به دیه است .

اقسام قتل

(مسئله ۳۴۹۹) قتل بر سه قسم است:

۱ــ «قتل عمدی» ؛ عبارت است از این که قاتل به قصد کشتن کسی کاری را انجام دهد که باعث کشته شدن او شود ، یا این که با توجه و قصد کاری را که معمولاً ـ کشنده است نسبت به او انجام دهد و او بمیرد . در این قسم از قتل اگر قاتل بالغ و عاقل باشد ورثه مقتول حق دارند قصاص کنند ؛ مگر این که با قاتل بر گرفتن دیه متعارف یا بیشتر و یا کمتر توافق کنند یا به طور کلی او را عفو نمایند ؛ و چنانچه قاتل به پرداخت دیه راضی نشود فقط حق قصاص دارند .

۲ــ «قتل شبه عمد» ؛ عبارت است از این که قاتل قصد کشتن کسی را نداشته و با توجه کاری را که به طور معمول کشنده نیست نسبت به او انجام دهد و بر حسب اتفاق به مرگ او منجر شود ؛ مثل این که به قصد تأدیب او را چوب یا تازیانه زند و اتفاقاً آن شخص بمیرد. در این صورت وارثان مقتول حق قصاص ندارند و فقط می توانند عفو کنند یا دیه بگیرند .

۳ــ «قتل خطائی» ؛ عبارت است از این که قاتل نه قصد کشتن آن شخص را

داشته و نه خواسته کاری را نسبت به او انجام دهد ؛ مانند این که به قصد کشتن کبوتر تیری را رها کرده و اتفاقاً به انسانی خورده و او را کشته است ، یا در رانندگی بدون مسامحه و تخلف با کسی تصادف کرده و او را کشته است . در این صورت وارثان مقتول حق قصاص ندارند ، بلکه اگر قاتل خود اقرار کرده باشد باید دیه آن را بپردازد ؛ همچنین است بنا بر احتیاط اگر قتل از راه قسامه ثابت شده باشد . ولی اگر قتل با شهادت دو مرد عادل ثابت شده خود قاتل دیه را بدهکار نیست ، بلکه دیه بر عاقله و خویشاوندان قاتل است به تفصیلی که در مسئله ۳۵۳۵ گفته خواهد شد ؛ لکن اگر قاتل از اهل ذمّه باشد دیه ــ هر چند خطایی باشد ــ بر خود قاتل است . و اگر خود قاتل یا دیگری با رضایت خود یا مثلاً اداره بیمه به نیابت عاقله دیه را بپردازند ذمّه عاقله بری می شود .

(مسئله ۳۵۰۰) خودکشی به هر شکل باشد حرام و از گناهان کبیره است ؛ از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: «هرکس عمداً خودکشی کند در آتش جهنم مخلّد خواهد بود» . و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است: «شخص مؤمن به هر بلایی گرفتار می شود و به هر مرگی می میرد ولی خودکشی نمی کند» . و کسی که خودکشی می کند خون او هدر می رود . و اگر به کسی بگوید: «مرا بکش وگرنه تو را می کشم» اطاعت او جایز نیست ؛ ولی چنانچه اطاعت کند و او را بکشد ثبوت قصاص یا دیه محل اشکال است ، بلکه حاکم شرع او را تعزیر و مجازات می کند ؛ مگر این که به عنوان دفاع باشد که در این صورت تعزیر ندارد .

راه های اثبات قتل

(مسئله ۳۵۰۱) قتل به یکی از راههای زیر ثابت می شود:

۱ــ «اقرار متهم به قتل» ؛ به شرط آن که اقرارکننده بالغ و عاقل و آزاد باشد و اقرار او از روی اختیار انجام شده باشد ، نه اکراه و ترس ؛ و بنا بر احتیاط دو بار اقرار کند .

۲ــ «شهادت دو مرد عادل» ؛ به شرط آن که شهادت آنان از روی دیدن و مانند آن باشد و در تعیین خصوصیات قتل نیز اختلاف نداشته باشند .

۳ــ «قَسامه» ؛ یعنی قسم خوردن پنجاه مرد از بستگان مقتول برای اثبات قتل عمد ، و بیست و پنج مرد برای اثبات قتل شبه عمد و خطا ؛ هر چند احوط در آنها نیز قسم خوردن پنجاه مرد است . قَسامه فقط در اثبات قتل و جراحات اعتبار دارد و کیفیت آن در مسائل آینده گفته می شود .

(مسئله ۳۵۰۲) قسامه در جایی معتبر است که «لوث» در بین باشد ؛ و مقصود

از لوث قرائن و نشانه هایی است که موجب مظنه باشد ولی به حد حجت شرعی نمی رسد ؛ مانند شهادت یک مرد عادل یا شهادت دو مرد که واجد شرایط نباشند ، یا مثلاً مردی را با سلاح خون آلود بر سر کشته ای بیابند یا کشته کسی را در خانه یا محله دشمن او بیابند .

(مسئله ۳۵۰۳) در مواردی که نه اقرار متهم در بین هست و نه شهادت دو مرد عادل ، مسئله دو صورت دارد:

۱ـ اگر «لوث» در بین نباشد ـ مانند سایر موارد قضاء ـ ولیّ مقتول می تواند از حاکم شرع بخواهد که متهم را یک بار قسم دهد و با قسم خوردن او دعوا پایان می پذیرد ؛ و اگر قسم یاد نکرد می تواند قسم را به ولیّ مقتول رد کند .

۲ـ اگر «لوث» یعنی قرائن و نشانه های ظنی برای ثبوت قتل و شناخت قاتل در بین باشد ، در این صورت حاکم شرع از اولیای مقتول می خواهد برای اثبات قتل عمد پنجاه مرد ، و برای اثبات قتل خطا و شبه عمد بیست و پنج مرد از بستگان مقتول ـ و از جمله خود اولیای مقتول ـ برای قسم خوردن در دادگاه حاضر شوند ؛ پس اگر همه آنان ـ با یقین و جزم و تعیین خصوصیات قتل ـ نزد حاکم شرع قسم یاد کردند ، حاکم شرع طبق مفاد قسم آنان در قتل عمد به قصاص و در شبه عمد و خطا به گرفتن دیه حکم می کند . و اگر نخواستند قسم یاد کنند اولیای مقتول می توانند قسامه را به مدعی علیه «متهم» برگردانند و از او بخواهند برای اثبات بیگناهی خود به قسامه متوسل شوند ؛ پس اگر پنجاه نفر در دادگاه برای بیگناهی او قسم یاد کردند حاکم شرع حکم به برائت او می کند ، وگرنه قاتل بودن او ثابت می شود .

(مسئله ۳۵۰۴) افراد قسامه لازم نیست عادل باشند ؛ ولی بنا بر احتیاط باید متظاهر به فسق نبوده و بین آنان و متهم عداوت شخصی در امور دنیوی وجود نداشته باشد .

(مسئله ۳۵۰۵) بنا بر مشهور اگر افراد قسامه در طرف مدعی یا مدعی علیه به اندازه نصاب نباشند برای تکمیل عدد آن خود مدعی یا مدعی علیه و افراد موجود می توانند به اندازه نصاب قسم یاد کنند و در توزیع قسمها بین خود به هر شکل بخواهند می توانند عمل نمایند . بلکه اگر غیر از مدعی و مدعی علیه شخص دیگری حاضر نباشد ، خود مدعی یا مدعی علیه می تواند به تنهایی پنجاه قسم یا بیست و پنج قسم یاد کند و حاکم شرع بر طبق مفاد آن حکم می کند . و بزرگان فقها بر این مضمون ادعای اجماع کرده اند ؛ ولی اثبات این امر در قتل نفس از طریق روایات مشکل است .

(مسئله ۳۵۰۶) برای اثبات قتل یک قسامه کافی است ؛ هر چند اولیای مقتول متعدد باشند . ولی مدعی علیه اگر متعدد باشند بنا بر احتیاط برای اثبات بیگناهی هرکدام قسامه جداگانه لازم است .

(مسئله ۳۵۰۷) در قطع اعضا نیز قسامه جاری است و بنا بر احتیاط در عمد پنجاه قسم و در خطا و شبه عمد بیست و پنج قسم یاد شود ؛ هر چند مقتضای روایت ظریف کفایت شش قسم است . بعد از تکمیل عدد قسامه در مورد قتل عمد اثبات قصاص و در مورد شبه عمد اثبات دیه می شود بر قاتل ، و در مورد قتل خطا اثبات دیه بر عهده عاقله می شود .

(مسئله ۳۵۰۸) هرگاه مدعی یا مدعی علیه زن باشد ، حکم قسامه به همان صورتی که گفته شد جاری می شود ؛ ولی افراد قسامه باید مرد باشند .

(مسئله ۳۵۰۹) اگر مدعی از حاکم شرع بخواهد که متهم به قتل را زندانی کند تا او بیّنه خود را حاضر نماید ، بر حاکم شرع لازم است خواسته مدعی را اجابت نماید ؛ مگر این که متهم کسی باشد که احتمال فرار در مورد او وجود نداشته باشد .

(مسئله ۳۵۱۰) در مواردی که هیچ یک از مدعی و مدعی علیه بیّنه ندارند و مدعی هم حاضر به قسم یاد کردن نیست و قسم را متوجه مدعی علیه نموده است ، با قسم خوردن مدعی علیه دعوا پایان می پذیرد و در این صورت دیه مقتول باید از بیت المال پرداخت شود . همچنین در صورتی که کسی را در بیابان یا در راه عمومی و یا در اجتماعات عمومی _ از قبیل اجتماع نماز جمعه یا نماز عید _ کشته بیابند و متهم خاصی در بین نباشد ، دیه او باید از بیت المال پرداخت شود و خون مسلمان نباید بی جهت هدر رود .

کفاره قتل

(مسئله ۳۵۱۱) کفاره قتل به ترتیب زیر بر قاتل واجب می شود:

۱_ در قتل خطایی و شبه عمد خود قاتل باید علاوه بر دیه یک بنده آزاد کند ، و اگر نتواند شصت روز روزه به نحوی که سی و یک روز آن متوالی باشد به عنوان کفاره بگیرد و اگر نتواند شصت فقیر را طعام دهد .

۲_ در قتل عمد اگر ورثه مقتول قاتل را عفو کنند یا با او بر گرفتن دیه توافق نمایند ، قاتل باید کفاره جمع بدهد ؛ یعنی هم یک بنده آزاد کند و هم شصت روزه روزه بگیرد و هم شصت فقیر را طعام دهد . بلکه در صورتی هم که ورثه مقتول در قتل عمد قصد قصاص داشته باشند ، بنا بر احتیاط خود قاتل پیش از قصاص یا ورثه غیر صغیر او از سهم ارثی که می برند کفاره جمع را بدهند .

(مسئله ۳۵۱۲) اگر چند نفر در قتل یک نفر شرکت داشته باشند بنا بر احتیاط کفاره قتل بر هرکدام جداگانه واجب است .

دیه و اقسام آن

(مسئله ۳۵۱۳) دیه مرد مسلمانِ آزاد یکی از شش چیز است:

۱ــ «صد شتر» به تفصیلی که در کتابهای مفصل بیان شده است ؛ از جمله در قتل عمد شترها باید بزرگ و پنج سال آنها تمام شده باشد .

۲ــ «دویست گاو»

۳ــ «هزار گوسفند»

۴ــ «هزار مثقال شرعی طلای سکه دار» که هر مثقال آن هجده نخود است .

۵ ــ «ده هزار درهم» که هر درهم «۶/۱۲» نخود نقره سکه دار و برابر با «۴۱۹/۲» گرم می باشد .

۶ ــ «دویست حلّه» که هر حلّه دو پارچه است ؛ و بنا بر احتیاط واجب باید از حلّه های معروف یمن باشد که در زمانهای گذشته معمول بوده است .

و تلفیق بدین نحو که نصف دیه را مثلاً شتر و نصف آن را گاو بدهند کافی نیست . و اگر بخواهند قیمت یکی از شش چیز را بدهند باید دو طرف توافق کنند ؛ وگرنه کافی نخواهد بود .

(مسئله ۳۵۱۴) دیه قتل زن نصف دیه قتل مرد است .

(مسئله ۳۵۱۵) دیه کامل یک مرد کافر اهل ذمه هشتصد درهم «برابر ۳/۱۹۳۴ گرم نقره سکه دار» و دیه زن کافر اهل ذمه نصف آن است . و کافر غیر ذمی دیه ندارد ؛ هر چند کشتن او بدون جهت جایز نیست ؛ همچنین اگر ذمّی از ذمّی بودن خارج شود .

(مسئله ۳۵۱۶) اگر قتل در یکی از ماههای حرام ــ یعنی: «محرم ، رجب ، ذی قعده و ذی حجه» ــ واقع شود ، یک سوم از دیه به آن افزوده می شود و دو ماه متوالی روزه را هم باید در ماههای حرام بگیرد . همچنین است بنا بر احتیاط واجب اگر قتل در حرم مکه واقع شده باشد .

(مسئله ۳۵۱۷) دیه قتل عمد را باید در یک سال پرداخت کرد ؛ و دیه قتل خطایی ظرف سه سال و در سه قسط پرداخت می شود ؛ و دیه قتل شبه عمد را بعضی از فقها فرموده اند باید در دو سال و به دو قسط پرداخت شود و احوط رعایت این قول است . ولی در تمام این موارد ورثه مقتول می توانند با قاتل توافق کنند که دیه به صورت نقد یا با اقساط بیشتری پرداخت شود .

(مسئله ۳۵۱۸) در انتخاب دیه جانی مخیر است که از اصول شش گانه دیه یکی را انتخاب کند ، و اگر بخواهد قیمت یکی از

شش چیز را بدهد باید دو طرف توافق

ص :۷۲۰

کننـد و اگر پرداخت اصول شـش گانه «گاو ، شتر ، گوسـفند ، هزار مثقال شـرعی طلای سـکه دار ، ده هزار درهم و دویسـت حله» متعـذر شود صاحب دیه می تواند تقاضای قیمت کند ، باز هم طالب دیه حق مطالبه قیمت یکی از آن شـش چیز را متعیناً ندارد ، بدهکار مخیر است به پرداخت قیمت یکی از آن شش چیز .

(مسئله ۳۵۱۹) ورثه مقتول و قاتل می توانند به چیزی که ارزش آن کمتر یا بیشتر از شش چیز ذکر شده است با یکدیگر توافق نمایند .

قصاص و دیه اعضا

(مسئله ۳۵۲۰) در قطع اعضای انسان و ایجاد جراحت در بـدن او قصاص جایز است ؛ به شـرط آن که قابل کنترل باشد و دقت شود که زیاده روی در کار نباشد ؛ و بنا بر احتیاط واجب با اجازه حاکم شـرع باشد . و اگر کنترل ممکن نیست دیه می گیرند .

(مسئله ۳۵۲۱) میزان کلی در دیه اعضـای اصـلی انسـان این است که هر عضوی که فرد باشـد ــ ماننـد: زبان و آلت تناسـلی ــ بریـدن و از بین بردن آن موجب دیه کامـل است ؛ یعنی یکی از شـش چیزی که در دیه قتـل گفته شـد . و هر عضو اصـلی که جفت باشـد ــ ماننـد: دست ، پـا ، گوش و چشم ــ بریـدن یـا از بین بردن جفت آن موجب دیه کامـل و بریـدن یا از بین بردن یکی از آنها موجب نصف دیه است ؛ هر چند در بریدن یک لب یا یک بیضه و یا دو پلک چشم احتیاط در مصالحه بر نصف است . و در حکم به دیه فرقی میان صورت عمد و غیر عمد آن وجود ندارد .

(مسئله ۳۵۲۲) دیه چند چیز مانند دیه قتل است:

۱ــ دو چشم کسـی را درآورنـد یا کور کننـد ؛ و اگر یکی از آنها را درآورنـد یا کور کنند باید نصف دیه قتل را بپردازند . و اگر کسـی بر حسب خلقت یا به جهت حادثه ای یک چشم بیشتر نـدارد ، درآوردن یا کور کردن همان یک چشم موجب دیه کامل است . و اگر چهار پلکِ دو چشم کسـی را ببرند بنا بر مشهور موجب دیه کامل است ؛ ولی بنا بر احتیاط مصالحه کنند . همچنین در بریدن دو پلک چشم به نصف دیه مصالحه نمایند .

۲ــ دو گوش کسـی را از بیـخ ببرنـد یـا آنها را به طور کلی کر کننـد و امیـد بهبودی هم در بین نباشـد ؛ و اگر یکی از آنها را ببرند یا کر کنند باید نصف دیه قتل را بدهند . و اگر نرمه یک گوش را ببرند باید یک سوم دیه یک گوش را بدهند .

۳ــ تمام بینی یا تمام نرمه بینی کسـی را ببرند یا کاری کنند که به طور کلی بوی چیزی را نفهمد و امید خوب شدن هم نباشد .

۴ــ زبـان کسـی را که لال نیست از بیـخ ببرنـد ؛ و اگر قسـمتی از آن را ببرنـد بنـابر احتیاط نسـبت آن قسـمت را به همه زبان بسنجند ؛ همچنین نقصی را که در اثر بریدن آن در مخارج حروف بیست و هشت گانه پیدا می شود حساب کنند ؛ یعنی دیه

کامل را به حروف بیست و هشت گانه تقسیم کنند ؛ و در تفاوت این دو با هم مصالحه نمایند . و اگر زبان شخص لال را ببرند باید یک سوم دیه قتل را بدهند ؛ و اگر قسمتی از آن را ببرند آن قسمت را نسبت به همه زبان او بسنجند و حساب کنند .

۵ـ تمام دندانهای کسی را از بین ببرند ؛ و دیه هرکدام از دوازده دندان جلوی دهان که شش عدد در بالا و شش عدد در پایین می باشد پنجاه مثقال شرعی ـ هجده نخودی ـ طلای سکه دار یا پانصد درهم نقره سکه دار است ؛ و دیه هرکدام از شانزده دندان عقب دهان بیست و پنج مثقال شرعی طلای سکه دار یا دویست و پنجاه درهم نقره سکه دار است .

۶ـ دو لب کسی را ببرند ؛ و اگر یکی از آنها را ببرند بنا بر احتیاط بر نصف دیه توافق و مصالحه نمایند .

۷ـ بر کسی صدمه ای وارد کنند که موی تمام ریش یا سر او بریزد و دیگر نروید ؛ و اگر به زور ریش کسی را از ته بتراشند و دوباره بروید باید یک سوم دیه او را بدهند .

۸ ـ هر دو دست کسی را از مچ یا بالاتر قطع کنند ؛ و اگر یک دست او را قطع کنند باید دیه قتل را بدهند .

۹ـ هر ده انگشت دست کسی را از بیخ ببرند ؛ و دیه هر انگشت یک دهم دیه قتل است ؛ و دیه هر بند انگشت یک سوم دیه انگشت است ؛ و در انگشت شصت دیه هر بند نصف دیه انگشت است .

۱۰ـ هر دو پای کسی را از مفصل یا بالاتر ، یا همه انگشتهای پاهای او را ببرند ؛ و دیه هر انگشت یک دهم دیه قتل است .

۱۱ـ پشت کسی را طوری بشکنند که دیگر خوب نشود و به هیچ وجه نتواند بنشیند .

۱۲ـ طوری به کسی آسیب برسانند که عقل او از بین برود و دیگر برنگردد .

۱۳ـ بر کسی صدمه ای وارد کنند که به طور کلی صدا یا نطق او از بین برود و برنگردد .

۱۴ـ دو ران کسی را از بیخ ببرند .

۱۵ـ آلت مردانگی کسی را از ختنه گاه یا بیشتر ببرند ؛ و اگر آلت مردانگی شخص عنّین را ببرند یک سوم دیه کامل را بدهند .

۱۶ـ بیضه های مردی را از بین ببرند ؛ و اگر یکی از آنها را از بین ببرند بنا بر احتیاط بر نصف دیه توافق و مصالحه نمایند .

۱۷ـ آلت زنانگی زنی را به طور کلی ببرند .

ص :۷۲۲

۱۸ــ دو پستان زنی را ببرند ؛ و اگر یکی از آنها را ببرند باید نصف دیه یک زن را بدهند .

۱۹ــ بر کسی صدمه ای وارد کنند که به هیچ وجه نتواند جلوی ادرار یا مدفوع خود را بگیرد .

۲۰ــ نخاع کسی را به طور کلی قطع کنند .

۲۱ــ مرد اجنبی به وسیله نزدیکی زنی را افضا نماید ؛ یعنی مخرج بول و حیض او را یکی کند . و اگر شوهر به واسطه نزدیکی او را افضا نماید ، چنانچه بعد از نه سالگی زن باشد بر شوهر چیزی نیست ؛ و چنانچه پیش از نه سالگی باشد بنا بر احتیاط به طلاق از او جدا شود و دیگر با او ازدواج نکند ، و علاوه بر مهر دیه افضا را که یک دیه کامل است و همچنین نفقه او را تا آخر عمر او بدهد ، هر چند آن زن با دیگری ازدواج کند .

(مسئله ۳۵۲۳) اگر بیش از یکی از جنایتهایی را که در مسئله پیش شمرده شد مرتکب شود دیه تکرار می شود ؛ مثلاً اگر به کسی ضربه ای وارد کند که هم صدای خود را از دست بدهد و هم کور و هم کر شود ، باید سه دیه کامل به او بپردازد .

(مسئله ۳۵۲۴) دیه زن با دیه مرد تا یک سوم دیه قتل مساوی است ؛ و چنانچه دیه از یک سوم دیه قتل بیشتر باشد دیه زن نصف دیه مرد می شود .

(مسئله ۳۵۲۵) مقدار دیه شل و فلج شدن هر عضوی که دیه معینی دارد دو سوم دیه قطع آن می باشد ؛ و چنانچه عضو فلج شده کسی را قطع نماید یک سوم دیه قطع عضو سالم آن را باید به مصدوم بپردازد .

(مسئله ۳۵۲۶) اگر کمر انسان به گونه ای شکسته شود که هم توانایی راه رفتن و هم توانایی نزدیکی کردن او به طور کلی از بین برود ، مرتکب آن باید دو دیه کامل بپردازد .

دیه سقط جنین

(مسئله ۳۵۲۷) اگر انسان کاری کند که زن حامله سقط کند گناه کرده است ؛ و اگر آن جنین آزاد و محکوم به اسلام باشد دیه آن به شرح زیر می باشد:

۱ــ اگر جنین به صورت «نطفه» باشد دیه آن بیست مثقال شرعی طلای سکه دار است .

۲ــ اگر به صورت «علقه» (خون بسته شده) باشد دیه آن چهل مثقال شرعی طلای سکه دار است .

۳ــ اگر به صورت «مضغه» (یک پاره گوشت) باشد دیه آن شصت مثقال شرعی طلای سکه دار است .

۴ــ اگر به صورت استخوان شده باشد دیه آن هشتاد مثقال شرعی طلای سکه دار است .

۵ _ اگر روی استخوان گوشت روییده صورت بندی شده ولی هنوز روح نداشته باشد، دیه آن یکصد مثقال شرعی طلای سکه دار است .

۶ _ اگر روح در آن دمیده شده ، چنانچه جنین پسر باشد دیه او یک هزار مثقال شرعی طلای سکه دار است ؛ و اگر جنین دختر باشد دیه او پانصد مثقال شرعی طلای سکه دار است . و در این صورت بنا بر احتیاط کفاره قتل نیز بر عهده ساقط کننده می آید .

(مسئله ۳۵۲۸) دیه سقط جنین اگر از روی عمد یا شبه عمد باشد بر عهده ساقط کننده جنین می باشد . و اگر از روی خطا باشد ، پس اگر روح در آن دمیده بر عهده عاقله ساقط کننده است ؛ و اگر روح در آن دمیده نشده ثبوت آن بر عاقله محل اشکال است .

(مسئله ۳۵۲۹) اگر زن حامله از روی عمد کاری کند که جنین او سقط شود باید دیه آن را به تفصیلی که بیان شد به وارث طفل بپردازد و خود او از این دیه ارث نمی برد . و اگر ورثه جنین او را عفو کنند دیه ساقط می شود ؛ ولی در جنینی که روح در آن دمیده شده بنا بر احتیاط کفاره قتل بر او واجب است .

(مسئله ۳۵۳۰) اگر کسی زن حامله ای را بکشد و کشتن آن زن به مرگ جنین بینجامد ، باید علاوه بر دیه زن دیه جنین را هم به تفصیلی که گفته شد بپردازد .

(مسئله ۳۵۳۱) اگر زنی از زنا آبستن شود جایز نیست بچه اش را سقط کند ؛ هر چند روح در آن دمیده نشده باشد . و چنانچه پس از دمیده شدن روح آن را سقط نماید باید علاوه بر کفاره جمع دیه آن را هم بپردازد ؛ و قدر متیقن از آن مقدار دیه کافر ذمی می باشد که در مسئله ۳۵۱۵ بیان شد. و مصرف آن مصرف ارثی است که وارث ندارد و باید به دست امام معصوم علیه السلام یا _ در زمان غیبت _ به فقیه جامع الشرایط برسد .

دیه جراحات

(مسئله ۳۵۳۲) اگر کسی پوست سر یا صورت مسلمانی را پاره کند باید یک شتر به او بدهد ؛ و اگر به گوشت برسد و قدری از آن را هم ببرد باید دو شتر بدهد ؛ و اگر مقدار زیادی از گوشت را پاره کند باید سه شتر بدهد ؛ واگر به پرده نازک روی استخوان برسد چهار شتر ، و اگر استخوان نمایان شود پنج شتر ، و اگر استخوان بشکند ده شتر ، و اگر بعضی از اجزای استخوان جابه جا شود پانزده شتر ، و اگر به پرده مغز سر برسد باید سی و سه شتر بدهد . و ظاهراً شتر خصوصیت ندارد، بلکه مقصود از یک شتر یک صدم دیه کامل است؛ پس دهنده می تواند دیه را از اقسام دیگر مانند طلا و نقره انتخاب نماید، هر چند احوط انتخاب شتر است.

(مسئله ۳۵۳۳) اگر کسی به صورت شخصی سیلی یا چیز دیگری بزند به

طوری که صورت او سرخ شود ، باید یک مثقال و نیم شرعی طلای سکه دار ــ معادل «۱۸۴/۵» گرم طلا ــ به او بدهد ؛ و اگر سبز و کبود شود سه مثقال ــ معادل «۳۶۸/۱۰» گرم طلا ــ و اگر سیاه شود باید شش مثقال ــ معادل «۷۳۶/۲۰» گرم طلا ــ به او بدهد . و اگر جای دیگر بدن کسی را غیر از سر و صورت به واسطه زدن سرخ یا کبود و یا سیاه کند ، باید نصف آنچه را گفته شد بدهد .

حکم مواردی که دیه تعیین نشده است

(مسئله ۳۵۳۴) آنچه در مسائل گذشته گفته شد قسمتی از دیه هایی است که از طرف شرع مقدس اسلام تعیین شده است ، و هرکس بخواهد بر همه قسمتها اطلاع یابد باید به کتابهای مفصل فقهی مراجعه کند . و اگر در موردی از طرف شرع مقدس به طور خاص چیزی تعیین نشده باید «اَرش» یعنی تفاوت قیمت را بدهد ؛ به این صورت که شخصی را که جراحت بر او وارد شده فرض کند اگر بنده و قابل فروش بود تفاوت قیمت سالم و قیمت معیوب او به چه نسبت بود ، و به همین نسبت از دیه کامل انسان بپردازد ؛ به عنوان مثال اگر سالم او ده میلیون تومان ، و معیوب و مجروح او هشت میلیون تومان ارزش داشت ، باید یک پنجم دیه کامل را بپردازد .

مسائل متفرقه قصاص و دیات

(مسئله ۳۵۳۵) مقصود از «عاقله» ــ که دیه قتل خطائی را باید بدهند ــ مردان عاقل و بالغ از خویشاوندان پدری قاتل است ؛ مانند: برادران ، برادرزادگان ، عمو و عموزادگان و نیز: پدر و پدربزرگها و فرزندان قاتل ؛ هر چند در سه مورد اخیر احتیاط در مصالحه است . ولی خویشان مادری و زنان به طورکلی و بچه ها و دیوانه ها و کفار ــ هر چند اهل ذمه باشند ــ جزو عاقله نمی باشند .

(مسئله ۳۵۳۶) تعیین اندازه و سهم هریک از افراد عاقله بنا بر احتیاط بر عهده حاکم شرع است ؛ و با نبودن حاکم شرع به وسیله عدول مؤمنین انجام می شود . و احوط رعایت مراتب ارث است ؛ پس اگر افراد نزدیکتر به قاتل متمکن نباشند به عهده طبقه بعد گذاشته می شود . و اگر قاتل عاقله ندارد یا عاقله او تمکن ندارند ، خود او باید دیه را بپردازد ؛ و اگر نتواند از بیت المال پرداخت می شود .

(مسئله ۳۵۳۷) اگر قاتل از کفار اهل ذمه باشد در صورت توانایی ، خود او باید دیه قتل خطائی را بدهد ؛ و اگر نتواند از بیت المال پرداخت می شود .

(مسئله ۳۵۳۸) دیه قطع اعضا جراحتهای خطایی را اگر به مقدار یک بیستم دیه کامل یا بیشتر باشد از عاقله می گیرند ؛ و اگر کمتر باشد بنا بر اقوی کسی که جراحت را وارد کرده می پردازد .

(مسئله ۳۵۳۹) در قتل عمد و شبه عمد اگر قاتل فرارکرده و دسترسی به او

نباشـد دیه را از مال او برمی دارنـد ؛ و اگر مال نـدارد با رعایت مراتب ارث از خویشان او می گیرنـد و اگر آنها هم ندارند از بیت المال مسلمین پرداخت می شود .

(مسئله ۳۵۴۰) اگر انسان کسـی را مجروح کنـد یا به او ضـربه و یا سـیلی بزند دیه آن را باید به خود او بدهد ؛ ولی اگر بچه یا دیوانه ای را به گونه ای بزنـد که دیه واجب شود ، دیه را بایـد به ولی شـرعی او بدهـد تا به مصـرف او برسانـد . و اگر پدر یا مـادر بچه خـود را به قـدری بزنـد که بمیرد دیه او را بایـد به ورثه دیگر بچه بدهـد ، و به خـود او ـ چون قاتـل است ـ از دیه چیزی نمی رسد .

(مسئله ۳۵۴۱) دیه مقتـول از ترکه او محسوب است و در درجه اول به مصـرف بـدهیهای او می رسـد ، و از باقیمانـده آن یک سوم به مصـرف وصـیتهای او می رسـد ، و اگر چیزی باقی مانـد بین ورثه تقسـیم می شود . و زن و شوهر نیز سـهم خود را می برند ؛ ولی برادر و خواهر مادری که از پدر جدا هسـتند از آن ارث نمی برند ، بلکه بنا بر مشـهور هیچ یک از خویشان مادری از دیه ارث نمی برند .

(مسئله ۳۵۴۲) اگر عده ای در قتل خطائی یک نفر شریک باشند دیه مقتول به تعداد افراد شریک در قتل تقسیم بندی می شود ؛ و اگر خود مقتول نیز در خطـائی خود شـریک باشـد ـ مثل این که عـده ای مشـغول خراب کردن دیوار یا ساختمان باشـند و ناگهان دیوار خراب شده و یکی از آنان کشته شود و هیچ یک مسبب اصلی قتل نباشد ـ سهم مقتول نیز در تقسیم دیه در نظر گرفته می شود و به اندازه سهم او از مجموع دیه کسر می شود ، و باقیمانده آن را عاقله افراد شریک در قتل به ورثه مقتول می پردازند .

(مسئله ۳۵۴۳) اگر بچه نابالغ یا شـخص بالغی که به دسـتور مربی شـنا در حال آموختن شنا بوده اتفاقاً غرق شود ، چنانچه غرق شدن او در نظر عرف مستند به مربی شنا باشد وی ضامن دیه غریق می باشد .

(مسئله ۳۵۴۴) دیه قطع اعضـای میت مسـلمانِ آزادماننـد دیه جنین کاملی است که روح در آن دمیـده نشـده باشـد ؛ پس اگر جنازه مسـلمانی را سـر ببرند یا شـکمش را پاره کنند یا کار دیگری را انجام دهند که اگر زنده بود به آن جهت می مرد ، باید یکصد مثقال شرعی طلای سکه دار ـ یعنی «۶/۳۴۵» گرم طلا ـ بدهند . و دیه بریدن اعضای او به نسبت دیه خود اوست .

(مسئله ۳۵۴۵) دیه ای که از بـابت جنایتِ بر میت واجب می شود بایـد صـرف حـج یا صـدقات و یا خیرات برای شـخص میت شود و میان ورثه تقسیم نمی شود .

(مسئله ۳۵۴۶) ولی یـا اولیـای مقتول که حق قصاص دارنـد کسانی هسـتند که از او ارث می برنـد ؛ جز زن و شوهر که در این حق شـرکت ندارند ، هر چند از دیه ارث می برند ؛ بلکه شرکت برادر و خواهر مادری و سایر خویشان مادری نیز محل اشکال است . و مقتضای بعضی روایات این است که زن به طور کلی حق قصاص

ندارد ؛ و احتیاط در باب خون مطلوب است .

(مسئله ۳۵۴۷) کسی که سوار حیوان است اگر کاری کند که آن حیوان به کسی آسیب برساند ضامن است ؛ و نیز اگر دیگری کاری کند که حیوان به سوار خود یا شخص دیگری صدمه بزند ضامن می باشد .

(مسئله ۳۵۴۸) اگر کسی به حیوان حلال گوشت یا حیوان حرام گوشتی که ملک دیگری است و ارزش دارد زخمی بزند یا جایی از بدنش را ببرد ، باید تفاوت قیمت سالم و معیوب آن را به صاحبش بدهد ؛ و اگر آن را تلف کند باید همه قیمتش را بپردازد . و اگر ذبح شرعی نماید صاحب حیوان می تواند تفاوت قیمت حیوان زنده و حیوان ذبح شده را مطالبه نماید ؛ و اگر از حیوان ذبح شده صرف نظر کند و قیمت همه حیوان را مطالبه نماید ، بنا بر احتیاط واجب ذبح کننده باید او را راضی کند .

(مسئله ۳۵۴۹) بنا بر مشهور اگر کسی سگ شکاری دیگری را تلف کند باید چهل درهم نقره سکه دار _ که بیست و یک مثقال معمولی می شود _ به او بدهد ؛ و اگر سگ محافظ خانه یا باغ کسی را تلف کند باید بیست درهم نقره سکه دار به او بپردازد ؛ و اگر سگ گله کسی را تلف کند باید بیست درهم نقره سکه دار و بنا بر قولی یک گوسفند به او بدهد ؛ و اگر سگ محافظ مزرعه کسی را تلف کند باید یک قفیز گندم _ که ده صاع می شود _ به او بدهد . ولی بنا بر احتیاط واجب اگر قیمت معمولی سگ بیش از اینها باشد در همه این اقسام قیمت آن را بدهد ؛ و اگر کمتر باشد با هم مصالحه کنند .

(مسئله ۳۵۵۰) اگر حیوان به زراعت یا مال کسی خسارت وارد کند بنا بر مشهور اگر در شب باشد صاحب حیوان ضامن خسارت است ، و اگر در روز باشد ضامن نیست ؛ ولی بنا بر احتیاط واجب اگر در روز هم صاحب حیوان مسامحه و کوتاهی کرده باشد باید خسارت را بدهد .

(مسئله ۳۵۵۱) دیه ولد غیر مشروع و لو به طبع والدین محکوم به اسلام ، قدر متیقن آن دیه ذمّی «۸۰۰ درهم» می باشد ؛ و اگر زن باشد نصف آن «۴۰۰درهم» از موارد اموال من لا ـ وارث له برای امام علیه السلام یا برای نایب آن حضرت پرداخت می شود .

(مسئله ۳۵۵۲) دیه ولد شبهه در اثر اشتباه والدین یا در اثر اشتباه یکی از آنها به دنیا آمده ولو یک عالم بوده و عمداً اقدام به گناه کرده باشد دیه کامل است .

(مسئله ۳۵۵۳) در جنایت عمدی اگر باقی شرایط قصاص فراهم باشد موجب قصاص می شود و لکن با تراضی طرفین تبدیل به دیه و همچنین با تراضی می توانند به چیزی بیشتر یا کمتر از دیه مصالحه کنند .

(مسئله ۳۵۵۴) اگر قاتل فرار کند دسترسی به او نباشد و مالی نداشته باشد دیه

از خویشاوندان نزدیک او به ترتیب طبقات ارث اخذ می شود ، اگر خویشاوندان چیزی نداشته باشد دیه بر عهده امام علیه السلام می باشد .

(مسئله ۳۵۵۵) دیه جنین در صورت عمد و شبهه عمد بر جانی است و در صورت خطأ اگر روح دمیده باشد بر عهده عاقله می باشد .

(مسئله ۳۵۵۶) اگر کسی در خارج حرم مکه قتل انجام دهد به حرم پناهنده شود مادامی که در حرم است دستگیر و قصاص نمی شود ولی از لحاظ اکل و شرب در مضیقه قرار داده می شود تا از حرم خارج شود آن وقت حکم جاری می شود ولی اگر در حرم جنایت کند دستگیر و در حرم می توان او را قصاص نمود و در باقی مشاهد مشرفه ائمه علیه السلام نیز می توان گفت این مسئله خالی از وجه نمی باشد . وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْنًا . جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَةَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ قِیَامًا لِلنَّاسِ .

خدایا به لطف وکرم خویش به ما منت نهادی در زمین برای همه ، حتی برای جانیان حرم امن و پناهگاه عمومی قرار دادی و همه گونه نعمت و در رأس همه نعمت دین و رسالت انبیاء و ولایت ائمه معصومین علیه السلام را به ما دادی . باری به ما منت گذار و یاری نما که در مسیر آغاز و فرجام زندگی آنچه که رضای تو در آن است بپیماییم .

در پایان با درود و رحمت بر پیامبر و اهل بیت طاهرین او ، رجامندم خدای تبارک و تعالی ما را در شناخت راه توحید و دعوت به آن و عمل به آن توفیق عنایت فرماید .

رَبَّنَا لا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ .

رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَلِوَالِدَیَّ وَلِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِسَابُ .

الحمدلله رب العالمین والصلاه والسلام علی نبینا و سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی أعدائهم اجمعین .

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

۱۷ ربیع الاول ۱۴۳۱ ه.ق

محمد باقر موحدی نجفی

ص :۷۲۸

فهرست

ص: ۷۳۱

ص :۷۳۳

ص: ۷۳۵

ص :۷۳۶

ص :۷۳۷

ص: ۷۳۸

ص :۷۳۹

ص: ۷۴۰

ص :۷۴۳

ص :۷۴۵

احکام وصیت ، ارث ، قضاوت ، ید و شرایط آنها

ص :۷۴۸

ص: ۷۴۹

آثار چاپ شده معظم له:

۱_ ولایت و امامت یا اصل چهارم در اسلام «چاپ سوم»

۲_ جهان بینی الهی و انهیار فلسفه و منطق دیالکتیک «چاپ دوم»

۳_ تضاد اجتماعی و امتیاز انسان الهی

۴_ تفسیر تحلیلی قرآن کریم «۵ جلد»

۵_ البرهان السدید فی الاجتهاد و التقلید «۲ جلد»

۶_ رسالت اسلامی «به سه زبان عربی ، فارسی ، انگلیسی»

۷_ وحدت و اخوت دینی

۸ _ نگاه به افغانستان

۹_ رساله توضیح المسائل

۱۰_ مناسک حج

آثار در دست چاپ:

۱_ تفسیر تحلیلی قرآن کریم «جلد ششم»

۲_ ندای خداشناسی یا فریاد جهان

۳_ گفتارهای محرم «۲ جلد»

۴_ لیالی احیاء و شبهای قدر

۵_ شرح کفایه الاصول «۶ جلد»

۶_ شرح مکاسب «۵ جلد»

۷_ اشراق الاصول «۱۰ جلد»

۸ _ قواعد الفلسفه فی شرح المنظومه

و...

ص: ۷۵۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org

